

این تاریخ کردستان  
نوشته است شرف خان



فصل في بيان  
الصفات  
التي  
يجب  
أن  
يكون  
عليها  
العلماء

فصل في بيان  
الصفات  
التي  
يجب  
أن  
يكون  
عليها  
العلماء

بسم الله الرحمن الرحيم  
 چنین گوید مسود او راق المفقر الامام الهادی شرف بن شمس الدین او صلوات  
 تعالی الی سعادة الدین و الدین در ریگان جوانی و غنوان زندگانی بعد از تحصیل  
 علوم دینی و تکمیل معارف یقینیه و اشغال خیر دیوانی و کسب کمالات نفسانی گاه گاه  
 بمطالعه کتب اخبار خلف و حالات سلاطین سلف اوقات صرف می نمود تا در آن علم  
 شریف و فن لطیف مهارت و در ضبط آن حسب الامکان جسارت بهم رسانید  
 بخاطر فائز رسید که در آن علم شریف کتابی تالیف نماید که پرتو شعور ما بران علم  
 تواریخ بر آن نیافته باشد فاما بواسطه عوایق روزگار و حوادث یل و نبال  
 آن معنی در حجاب استار مانده بود و آن صورت از نقاب انتظامی سحر  
 روی نمی نمود و از هر طرف باد مخالف می وزید و از هر گوشه گرد قفله با سنان  
 میرسد **بیت** احوال جهان ز فتنه یکسر چون طره دبران مشتمل  
 دهر از تنگ آن جبار در سلسله بلا گرفتار هم شکر فتنه فوج در فوج هم به غصه تیغ  
 در موج خلاب در مضایق چیرانی و رعایا در زوایای سرگردانی مانده و همه دست  
 نیاز بدرگاه کارساز برداشته و روی عجز و اضطراب بر زمین انگار ننشاده  
 و زبان بمضمون ربنا ولا تحکنا مالا طاقه لنا به کشده که ناگاه نسیم غنایت  
 ربانی و فروع اشعه الطاف سبحانی بر سینهای افکار مستمندان و دلهای  
 مجروح دردمندان وزیدن و درخشیدن گرفت و میامن عدل و احسان

این سلطان پرده ظلم مرتفع گشته ضعیفان و مسکینان در اماکن و اوطان فارغ  
 ابل و مستقیم احوال آسودند و رعایا و زیردستان در محاد امن و امان  
 بکمال رفاهیت و فراغت غنودند فقیر حقیر را باز ششعه جلوه آغاز کرد  
 و طوطی شکر مقال قلم **مصراع** بشیرین زبانی دهن باز کرده و فکر بکر  
 در آینه خانه خیال جمال نمود و ما هر ویی دلگشای معانی از چهره جانفزاها  
 گشود باین وجه که چون مشاطکان عروس سخن و طوطیان اخبار نو و کهن  
 در هیچ عصر و زمان احوال کردستان و چگونگی حالات ایشان را بیان نکرده  
 بودند و درین معنی نسخه مرتب نموده بخاطر فائز این ذره بمقدار ساقط از درجه  
 اعتبار رسید که نسخه در شرح حالات و مجموع در اوضاع و اطوار ایشان  
 بقدر الوسع و الامکان رقم زده کلک بیان سازد و آنچه در تواریخ مجع دیده  
 و از مردمان صحیح القول شنیده و معاینه مشاهده کرده در قید تحریر و صورت  
 در آورده موسوم بشرفنامه ساخت تا احوال خانوادگی عظیم ایشان کردستان  
 در حجاب ستر و کتمان نماید مامول از مکارم اخلاق اعظم افاق آنکه بنظر اعیان  
 درین نسخه بی سامان ملاحظه کنند و چون بر سهو و نسیان که لازم انسان است  
 و قوف یا بند بقلم در بار و خامه کوه بنشار اصلاح فرمایند و آنرا بسجوه اعتبار کرده  
 از جمل شمارند **بیت** پوشش اگر بخطای رسی و طعنه مزین که نفس هیچ بشر  
 خالی از خطا نبود در آفتاب نظر کن که با بصارت خویش عمر او همه بر خط  
 بستوان بود و بنامی این کتاب منی بر مقدمه و چهار صفحه و خاتمه است  
**مقدمه** در بیان انساب طوایف اگر اد که از کجی پیدا شده اند و شرح  
 اوضاع و اطوار آن کرده که بچه عنوان بوده اند **صحیفه اول** در ذکر ولایه  
 کردستان که علم سلطنت بر افراشته اند و مورخان ایشان را داخل  
 سلاطین کرده و آن مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول** در ذکر ولایه دیار بکر  
 و جزیره **فصل دوم** در ذکر ولایه دینور و شهر زور که اشتهار دارند

بسویة فصل شوم در ذکر ولایة فصلویه که مشهورند بلبر بزرگ **فصل چهارم** در ذکر  
 ولایة لرکچک **فصل پنجم** در ذکر سلاطین مصر و شام مشهورند بال ایوب  
**صحیفه دوم** در ذکر عظامی حکام کردستان که اگر چه مستقلا دعوی سلطنت  
 و اراده خروج نکرده اند اما در بعضی اوقات سکه و خطبه بنام خود نموده اند و آن نیز  
 مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول** در ذکر حکام اردلان **فصل دوم** در ذکر حکام  
 حکاری که مشهورند بشنو **فصل سوم** در ذکر حکام عمادیه که اشخاص دارند  
 بحدینان **فصل چهارم** در ذکر حکام جزیره که مشهورند بحسنی و آن مشتمل بر سه  
 شعبه است **شعبه اول** در ذکر حاکمان جزیره **شعبه دوم** در ذکر امراء کوریل  
**شعبه ششم** در ذکر امراء فینک **فصل پنجم** در ذکر حکام حسنکیف که معروفند  
 بملکان **صحیفه شوم** در ذکر سائر حکام و امراء کردستان و آن منقسم بر سه  
 فرقه است **فرقه اول** مشتمل بر نه فصل است **فصل اول** در ذکر حکام  
 چمشک و آن مشتمل بر سه شعبه است **شعبه اول** اول در ذکر امراء مجنگود  
**شعبه دوم** در ذکر حاکمان ترک **شعبه ششم** در ذکر امراء سقمان **فصل دوم**  
 در ذکر حکام مرداسی و آن مشتمل بر سه شعبه است **شعبه اول** در ذکر حاکمان  
 اکیل **شعبه دوم** در ذکر حاکمان پالو **شعبه ششم** در ذکر امراء جرموک  
**فصل ششم** در ذکر حکام صاصون که آخر حاکمان خرد شمرت کرده اند **فصل چهارم**  
 در ذکر حاکمان خیزان و آن مشتمل است بر سه شعبه **شعبه اول** در ذکر حاکمان  
 خیزان **شعبه دوم** در ذکر امراء مکن **شعبه ششم** در ذکر امراء سیاه برد  
**فصل پنجم** در ذکر حکام کلیس **فصل ششم** در ذکر امراء شیروان و آن مشتمل بر  
 شعبه است **شعبه اول** در ذکر امراء کفرا **شعبه دوم** در ذکر امراء ابرون  
**شعبه ششم** در ذکر امراء کرتی **فصل هفتم** در ذکر امراء زرتی و آن مشتمل بر چهار  
 شعبه است **شعبه اول** در ذکر امراء در دینی **شعبه دوم** در ذکر امراء کردگان  
**شعبه ششم** در ذکر امراء عشاق **شعبه چهارم** در ذکر امراء تبریل **فصل هشتم**

در ذکر امراء سویدی **فصل نهم** در ذکر امراء عشرت سلیمانی و آن مشتمل بر دو شعبه است  
**شعبه اول** در ذکر امراء قلب و بسطان **شعبه دوم** در ذکر امراء مفارقین **فرقه دوم**  
 مشتمل بر ده فصل است **فصل اول** در ذکر حکام سحران **فصل دوم** در ذکر حکام  
 بایان **فصل سیم** در ذکر حکام مکری **فصل چهارم** در ذکر حکام برادوست  
 که مشتمل است بر دو شعبه **شعبه اول** در ذکر امراء روشنی **شعبه دوم** در ذکر امراء  
 صومانی **فصل پنجم** در ذکر امراء محمودی **فصل ششم** در ذکر امراء دنیلی **فصل هفتم**  
 در ذکر امراء زرزاق **فصل هشتم** در ذکر امراء استوانی **فصل نهم** در ذکر امراء طاسی  
**فصل دهم** در ذکر امراء کلهر **فرقه سیم** در ذکر امراء اگراد ایران که مشهورند  
 بکوران و آن مشتمل است بر چهار شعبه **شعبه اول** در ذکر امراء سیاه منصور  
**شعبه دوم** در ذکر امراء چکنی **شعبه سیم** در ذکر امراء زکمه **شعبه چهارم** در ذکر  
 امراء پازوکی **صحیفه چهارم** در ذکر امراء و حکام بدیس که آبا و اجداد مسود  
 اوراق اند و آن مشتمل است بر فاسته و چهار سطر و ذیل **فاسته** در بیان شهر  
 بدیس که بانی آن کیست و باعث عمارت و شهر و قلعه چیست **سطر اول**  
 در ذکر حکام بدیس که نسبت ایشان بجای منتهی میشود و به بدیس چون افتاده اند  
**سطر دوم** در بیان عشرت روزگی و وجه تسمیه **سطر سیم** در ذکر اعزاز  
 و احترام حاکمان بدیس که سلاطین ماضی نسبت بایشان نموده اند و آن  
 مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در ذکر ملک اشرف **فصل دوم** در ذکر  
 حاجی شرف بن ضیا الدین **فصل سیم** در ذکر امیر شمس الدین بن حاجی شرف  
**فصل چهارم** در بیان آنکه باعث رفتن حکومت بدیس از دست ایشان چه بود  
 و آن مشتمل بر چهار وجه است **وجه اول** در ذکر منازعت امیر شرف و امیر ابراهیم  
**وجه دوم** در ذکر تمکن شدن امیر شرف بجای امیر ابراهیم در بدیس **وجه سیم**  
**وجه چهارم** در بیان احوال امیر شمس الدین بن امیر اشرف **ذیل** در بیان احوال  
 فقیر حقیر شکسته بال از زمان تولد تا حال که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است

در بیان احوال امیر شرف قطعه بدیس از تاریخ هجری

**خاتمه** در ذکر سلاطین حشمت امین آل عثمان و پادشاهان ایران و توران  
بل اکثر جهان که معاصر ایشان بوده اند **مقدمه در ذکر انساب طوائف کرد**  
**و شرح اطوار ایشان** محران نامه تدبیر و هو علی کل شئی قدیر صورتین  
مقدمه را بر لوح بیان چنان عیان کرده اند که در انساب طایفه اگر احوال مختلف  
بسیار است از آن جمله بعضی بر آنند که در زمان ضحاک ماران که پنجم سلاطین <sup>باشند</sup> **تشد**  
و بعد از جمشید بر سر سلطنت ایران و توران ممکن گشت اما چنان ظالم  
و بی دین بود که برخی از مورخان او را بشد و تعبیر کرده اند و لهذا یکی از فضلاء  
بلاغت انما در بیان ظلم او میگوید **قطعه** چو جمشید ازین وحشت آباد رخت برون  
برد بگرفت ضحاک تخت قضا کرد ملک قایلیم سبع مقرر بضاک شد اد طبع  
اساسی که آن دشمن دین نهادند بر وضع شاهان پیشین نهادند در ایام او این سخن  
عام بود که ایام او ستر ایام بود و از کثرت جور و غایت ظلم اتفاقاً دور که گفته اند  
او مانند دو مار سر بر کرده که در اصطلاح حکما او را سرطان گویند و از ظهور این علت  
غریبه درد و وجع شدید بر ضحاک مستولی شده چنانچه او را طاقت صبوری و تاب  
و توانای مانده هر چند اطباء حاذق و حکمای مدقی در از آن علت و استرداد  
صحت سعی موفور و جهد مشکور نموده اند اثری بر آن مترتب نشد تا شیطان  
علیه اللعنه بر ایشان بصورت طبیعی ظاهر شد و بضی که گفت که علاج وجع تو منحصر  
در مغز سر آدمی جوان است که بر سر سلطان طلا کنند اتفاقاً چون بقول آن لعین  
باین امر شایع عمل نمودند موافق افتاد درد وجع تسکین یافته راحتی پیدایشد  
بنابرین هر روز دو جوان مظلوم بیخ بیداد آن ظالم بقتل رسیده مغز سر ایشان  
دواء آن درد بیدرمان میشده و چند مدت این ظلم و ستم و این قاعده نافرجام  
در میان خاص و عام شایع می بود و شخصی که بر سر مقتولان موکل بود بغایت  
مرد کریم طبع رحیم و سلیم القلب بود ازین اوضاع ناپسند متحسر و متامل  
گشته هر روز یکی را بقتل آورده مغز سر کو سفندیرا داخل مغز مقتول کرده

در خورد سرطان میدادند و دکری را از او نموده بشرطی که ترک او طمان نموده در قلال چال  
که اصلاً آثار آبدانی و علامت معموری نداشته باشد توطن کرده ساکن شوند هسته  
است جمع کثیر از مردم بر دیار بزبان مختلف در یک محل و مکان مجتمع گشته سانی  
برای خود احتراع کردند از دواج نموده اولاد و اتباع و احفاد ایشان زیاده  
شده آنکرده را کرد لقب کردند چون مدتی مدید و عهدی بعد از اختلاط مردمان  
و تردد بلدان معرض و متوحش بودند برای خود سانی و اوضاعی پیدا کرده در کل  
و جهال و در پیشه و قلال آثار عمارت و زراعت و آبادانی کردند و بعضی از ایشان  
صاحب اموال و انعام گشته بصحاری و بیابانها متفرق شدند و بروایتی از وفود  
شجاعت و شجور که لازمه ذات این طایفه است ملقب بگرد گشته و بقول بعضی  
از حکما که گفته اند الا کراد طائفة من الجن کشف الله عنهم الغطاء و بروایتی از <sup>خاک</sup>  
دیو با انسان از دواج کرده گروه اگر از او پیدایشند العلم عند الله و هنوز کل  
شئی عیلم و طایفه اگر چهار گروه است که در زبان و آداب مفایر یکدیگر اند  
بمهرین ایشان کرمج است دوم لر سیم کلمه چهارم کوران و ابتداء ولایت  
کردستان از کنار دریای مرمر است که از اینجا خط مستقیم کشیده می آید تا بولایت  
مرعش و ملاطیه منتهی میشود و از جانب شمالی این خط ولایت فارس و عراق عجم  
و آذربایجان و ارمنیه صغرا و ارمنیه بکر است و طرف جنوبی آن عراق عرب و موصل  
و دیار بکر افتاده و شعبات این طایفه از اقصاء ولایت مشرق تا نهایت دیار  
مغرب رسیده و اکثر این طایفه شجاع و متهور و سخی میباشد چنانچه از حال  
تهور و شجاعت و کثرت مردانگی و غیرت رسم دزدی و قطع الطریق بر خود  
می نمایند و در نیوادی سر بازی کرده دست کدانی بطلب نان برد و نان و پیمان  
در از نکنند و از مضمون این بیت اندیشه ندارند **بیت** دست دراز از پی  
یگانه سیم به که بر بندد انگی و نیم و بمقتضای تفکر در عواقب الامور لم یشجع  
در اکثر امور دنیوی و شغل مہمات و معاملات بی فکر و تامل اند و با تمام طوائف

اگراد شافعی مذهبند و در شرایع اسلام و سنن حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام  
و متابعت اصحاب کرام و خلفای عظام و مطابقت علماء اعلام و ادای ذریع  
صلوة و زکوة و حج و صیام جد و جهد تمام و اقدام مالا کلام دارند مگر طایفه چند  
از الوسات موصل و شام مثل طاسنی و خالدی و سپان و بعضی از یحیی و محمود  
و دینلی که مذهب مریدی دارند و خود را از جمله مریدان شیخ عدی که مرقد او در کوه  
لاش من اعمال موصل و از خلفاء سلسله مروانیه است منسوب میسازند و اعتقاد  
فاسد آنجا است آن است که شیخ عدی صوم و صلوة مارا در عمده گرفته در روز  
قیامت بی آنکه مارا در مقام عقاب و خطاب در آورند بهشت خواهند برد با علماء  
ظاهر بغض و عداوتی بلانهایت دارند اما در ولایت کردستان علی الخصوص  
در دیار عمادیه علماء و فضلا بسیار است در تحصیل علوم عقیده و تکمیل فنون نقلیه  
حدیث و فقه و صرف و نحو و کلام و منطق و معانی و در متداولات این علوم کمال اهتمام  
بجای می آرند و در مطالعه جد و جهد بسیار دارند و تحمل که در بعضی از علوم تالیفات تصنیفا  
هم دارند اما شهرت ندارد از فضایل و حیثیات رسمی و عرفی مثل شعر و انشا و حسن خط  
و طرز اختلاط که باعث تقرب حکام و سلاطین و سبب از دیار مناصب علیه که در نزد  
سلاطین ایران و توران میباشد چندان بهره مند نیستند و عوام الناس اگراد  
در حقوق و الدین و وظیفه اکرام الضیف در مهنداری و شرایط ایمان و طریق  
جان سپاری و حق گذاری در راه ولی نعمت خود دید طول دارند و ظاهر  
لفظ کرد و تعبیر از صفت شجاعت است چرا که اکثر شجاعان روزگار و پهلوانان نامدار  
ازین طایفه برخاسته اند و لهذا پهلوان پیلتن و دلاور تهمین رستم زال که در ایام  
سلطنت پادشاه کیتباد بوده از طایفه اگراد است چون تولد او در سیستان بود  
برستم زابلی استعمار یافته فاما عمده الشعرا و قدوة الفصحا صاحب شخصنامه فردوسی  
طوسی رحمة الله علیه صفت او را رستم تعبیر کرده و در زمان ملوک عجم هر مرزبان نویسنده  
سپهسالار نامدار و پهلوان روزگار بگرام چوبین که در ترکستان و خراسان نشو

و نماینده او نیز از طبقه اگراد است که نسب ملوک کرت و پادشاهان غور بد و میرسند  
و کرکین میلاد که بوفور شجاعت و فطرت جلاوت معروف و مشهور است کرد بوده و ایل  
قریب پنجم هزار سال است که اولاد و اتباع او در ولایت لار با مر حکومت بالا  
مبادرت می کنند که اصلا تغییر و تبدیل در اوضاع حکومت ایشان نشده صاحب سکه  
و خطه اند و سلاطین قوی شوکت اعجام بانند که قبیل پیشکش راضی و متسکینه متعین  
احوال میشوند مولانا تاج الدین که در اوایل در لور سا مدرکس بود آخر در دور  
اعظم و در خان بخیر الدین پاشا استعمار یافت و انجمنه دوران و نادره  
زمان و سر حلقه عاشقان سرخیل و فاکیشان پیشرو محنت اندیشان **بیت**  
متواری راه عشق بازی ز بخیری کوی عشق بازی بطلقال نغیر آهمنین کوس ز بهان  
کلیک افوس یکخسرو بی کلاه و بی تخت دلخوش کن صد هزار بدبخت  
قانون مغنیان بغداد بیاع معاطان بیداد اعنی ننگ دریای محنت و ننگ  
کوه ارشقت فرماد که در زمان خسرو پرویز ظهور کرده از اگراد کلمه است  
و اتفاق در میان طوایف اگراد نمی شود متابعت و مطابقت یکدیگر نمی کنند  
چنانچه جناب فضیلت آاب مولانا سعد الدین از عمده پادشاه مرحوم مغفور سلطان  
مراد خان در تاریخ ترکی که وقایع آل عثمان نوشته داد سخنوری داده  
در صفت اگراد میگوید که هر یک بدعوی افراد را بیت استبداد افزاخته در قبال  
جبال مجبول گشته بغیر از کلمه توحید در هیچ امور اتفاق ندارند و سبب نفاق  
این طایفه را چنین روایت می کنند که چون صیت و صدای بنوت محمدری و آوازه  
کلبانک رسالت احمدی صلی الله علیه و سلم در اطراف کناف عالم غلغل افکند  
پادشاهان جهان و سلاطین عالیشان را داعیه آن شد که حلقه بندگی و مطابقت  
آن سرور را در کوشش و غاشیه اطاعت و فرمانبرداری آن محضر را بردوش  
نهند غور خان که در آن عصر از عظامی سلاطین ترکستان بود از ایمان اگراد  
بعقد و زامن نام کریمه منظر دیو پیکر زشت چهره سیه چرده را بطریق رسالت پستان

اقبال آشیان خواجہ کونین و سید ثقلین علیہ افضل الصلوٰۃ و احوال التہات  
ارسال نموده اظهار خلوص نیت و صفای طوہیت کرد چون ایلچی کریم نظر  
بنظر سعادت اثر خیر البشر درآمد از نیت و مامیت او قنفر گشته از عشار  
و قابل او سوال فرمودند گفت از طایفه اگر آدم آنحضرت فرمودند که حق  
سبحانه و تعالی این قوم با تفاق سازد و الا عالمی در دست ایشان تباہ خواهد  
شد و در آن تاریخ دولت عظمی و سلطنت کبری بانی طایفه پیر شده مکر پنج  
گروه که دعوی سلطنت و عروج نمودند و گاهی سکه و خطبہ ہم بنام خود کرده  
و ایام تسلطشان قدری امتداد یافته و در حالات ہر یک از ایشان بعون احد  
در محل خود مذکور خواهد شد چون در میان قوم اگر اذ فرمانفرمای نافذ الحکم نیت اکثر  
سفاک و بی باک و خوریز میباشند چنانچہ باندک جرایم فساد بسیار می کنند و دیت  
نفس کاملہ یاسی کو سفند یا دختر می یا دور اس چار و معمول شده دیت سقط  
شدن دست و پای چشم و دندان چندان معتبر نیت اما بمقتضای سنت نبوی صلی  
علیہ و سلم چهار زن بنکاح در آورند اگر قدرت و قوت داشته باشند چہار جاریہ  
و کردار نامی کنند و بجلت الهی اولاد و اتباع فراوان از ایشان پیدای شود  
کہ اگر قتل عمد کرد در میان آن قوم شایع نمی بود و تحمل کہ از کثرت اگر اذ قحط و غلا در مملکت  
ایران و جہد جہان می افتاد بفضل اللہ یا شہاد و بحکم مایرید **بیت**  
آفرینش بطریقہ کہ نهادند نکوست : نظر ہر کہ خطا دید ہم از عین خطاست  
در بامین حکام کردستان آنکسان کہ عشار و قبائل بکثرت و قوت آن حاکم را  
بنام آن عسرت میخوانند مثل حکاری و سحران و بابان و آردلان و حاکمانی  
کہ صاحب قصبہ و قلعه شدہ اند موسم بنام قصبہ و قلعه گشته اند چون حاکم حسنیف و حاکم  
بدلیس و حاکم خرد و الکلی علی ہذا القیاس چون ولایت کردستان و لرستان  
کوہستان و چکنستان و مکان مضیق و سنگستان است و چندان حاصل  
و ارتفاع ندارد کہ حاصل زیادہ از خرج باشد سکنہ و متوطنانش نسبت بہ مردم

ولایت در اوقات بشفقت و صعوبت و ریاضت می گذرانند قطع النظر از مبالغہ فی نفس  
الامر طائفہ قانع و معتاد بر ریاضت اند چنانچہ اکثر عوام انکس ایشان اوقات  
بنان جاورس و ارزن می گذرانند و بطلب نان کندم و بہم رسانیدن مال  
و جاہ بدرخانہ ارباب دول و اصحاب جاہ میروند سلاطین عظام و خواجین  
کرام نیز طمع در الکا و ولایت ایشان نکرده محض بہ پیشکش و اطاعت و متابعت  
کہ بجا رسد و سفر ایشان حاضر باشند راضی گشته مقصد بتسخیر شدہ اند و اگر ایجاب بعضی  
از سلاطین در فتح و تسخیر بلاد کردستان جہد و جہد تمام نموده زحمت و مشقت  
مالا کلام دیدہ باشند آخر الامر پشیمان شدہ و باز بصاحبان گذارند از میل  
ولایت کردستان و شکی و شیروان و طالش و کیلان و ستمدار و مازندران  
و استرآباد است کہ در شمالی ایران و حجاز و کردستان واقع شدہ اکثر ولایت  
کردستان داخل اقلیم حاس کہ فتمہ اند چون خامہ و اسطی خرام با باد مداد  
مشکین فام از تحریر مقدمہ کتاب کہ موقوف علیہ شروع در آن شیئی است فارغ  
گردید بقراری کہ در فہرست شرح داده است بر شرح حالات صحیفہ اول در آمد امید  
کہ مقبول خاص و عام جہان باد و السلام **صحیفہ اول** در ذکر ولایت کردستان  
کہ علم سلطنت فرشته اند و مورخان ایشان را داخل سلاطین نموده اند مشتمل بر پنج  
فصل است **فصل اول** در ذکر حاکمان جزیرہ و دیار بکر بر مرآت ضمائر مہر تہویر  
صورت این معنی عکس پذیر خواهد شد کہ اول کسی کہ از طایفہ اگر اذ در دیار بکر و جزیرہ دعوی  
سلطنت نموده بسند حکومت متمکن گشته احمد بن مرو است و در زمان قادر عباسی  
کار و بار او عروج تمام یافته چنانچہ قادر او را لقب بنصر الدولہ کرد این مدہ ہشتاد  
سال زندگانی کردہ از آنچہ پنجاہ دو سال در سلطنت بلاد دیار بکر و جزیرہ و کمال شہ  
و کامکاری اقدام نمود ایلچی سلطان طغرل یک سلجوقی فرستادہ اظهار صفای  
نیت و خلوص طوہیت کرد از جملہ تمویقات کہ بدو فرستادہ یکقطعه مایوت بود  
کہ از سلاطین دیار بلغنی خیر خریدہ بود و فخر الدولہ بن حمیر کہ آخر وزیر خلفای

عباسیه بود وزیر او شد و ابو القاسم مغربی نیز از جمله وزراء او شد آخر در سنه ثانی  
و پنجاه و اربعه با جل موعود در گذشت و روایتست که سید و شصت و شش جاریه  
محبوبه داشته که هر شب بایکی از ایشان معاشرت مینمود چنانکه در سالی دو نوبت  
بایکی معاشرت واقع نمیشد **نصر بن نصر الدوله احمد** بعد از فوت پدر متصدی  
امر حکومت گشته بیست و یکسال تمام با تمام ابن حمیر وزیر سلطنت نمود میانه او و برادرش  
سعید محاربات واقع شده وی در مغارقین و سعید در آبدجای پدر حکومت نشینند  
در آخر ذیحجه اشنی و سبعین و اربعه وفات یافت **سعید بن نصر الدوله احمد**  
مدت والی ولایت دیار بکر بود در ماده فقر و ضعف کمال شفقت و رحمت بنظر میراث  
رعیت و سپاهی در زمان او در محاد امن و امان بودند آخر در شهر سنه پنجاه  
و ستین و اربعه وفات شد **منصور بن سعید بن نصر الدوله** قائم مقام پدر شد  
آخر در جنگ فخر الدوله بن حمیر وزیر شکست یافته بعد از آن در دست جگرش صاحب  
جوش موصل گرفتار گردید او را در جزیره در خانه یهودی مقید داشته در محرم سنه  
تسع و ثمانین و اربعه وفات یافت و چهار نفر از ایشان نو و یک سال حکومت  
نموده اند و دولت انظار بدو منقرض شد **فصل دوم در ذکر حکام دینور و شهرزور**  
**که بحسنویه اشتهار دارند** بر الواح ضماز مستجران احوال او اول و او آخر خواهد  
مهر کرد در مستحفظان قضایای اکابر و اصاغر مخفی و سیر مانند که حسنویه بن حسین  
باتفاق مورخان بارکن الدوله بن بویه دیلمی معاصر بوده و در زمان او کار و بار حسنویه  
عروج تمام یافته با وجود این که فران نعمت نموده بارکن الدوله طریقه عصیان اطهار  
کرده بنا بر این وزیر خود حمید را بالشکر کران در شهر تسع و پنجاه و ثلثه بر سر او  
حسنویه کسان در میان انداخته آن لشکر را بصلح باز گردانید و کونین او را اموال  
و اسبابی بی بختی بوده از آنجمله هر ساله مبلغ کلی در راه حق سبحانه و تعالی تصدق  
نمودی و وفات او در روز شنبه سیم شهر ربیع الاول سنه تسع و ستین و ثلثه  
واقع شده **بدر بن حسنویه** بعد از پدر حکومت رسیده و در سنه ثمان و ثمانین

و ثلثه عظیم الشان شده چنانکه از دیوان بغداد او را ناصر الدوله لقب نهادند و او را  
از دینور تا اموار و خورستان و بر و جرد و اسد آباد و نغان و نغان قلاع و جبال و صحار  
انجار در تصرف داشت آخر در سنه پنجاه و اربعه بر سر قلعه کوسج رفته حسین بن  
منصور انجار را محاصره کرد چون منستان صعب روی داد که لشکرش هر چند خواستند  
که ترک محاصره نمایند لیکن نداد آخر بیاب شده در آن اثنای طائفه از خوزقان قصد  
نموده بالضرورة فرار کرد میانه او و بدر چندان صفایی بنودیم در سنه پنجاه و اربعه  
در میانه ایشان جنگ و محاربه واقع شده بلال بن بدر در جنگ فخر الملک و وزیر  
در بغداد گرفتار گشته مجوس گردید چون جلال الدوله بن بجاء الدوله بن رکن الدوله  
که در آن صین حاکم بغداد بودند شنیدند که شمس الدوله بن فخر الدوله بن رکن الدوله  
بن حسن بویه صاحب همدان طمع در الکاء بدر کرده بلال را از قید برون آورده  
بشکر و اسلحه معاونت نموده او را روانه الکاء موروثی ساخت میانه او و شمس الدوله  
در ذیحجه سنه پنجاه و اربعه جنگ عظیم واقع شده بلال در آن معرکه تاب نماند تیغ  
شمس الدوله نیارده در افق زوال بدست دلیران خون آشام قتال بشام ابدار  
**ظاهر بن بلال** هنوز پدرش در شهر زور مقید بود که از هراس جد خود پناه بدینجا  
برده بود بعد از چند وقت بر سر الکاء جدا آمده بدست شمس الدوله گرفتار گشته  
در سنه ست و اربعه خلاص شده هم در آن سال در دست ابوالشوک بقتل رسید  
**بدر بن ظاهر بن بلال** در سنه ثمان و ثمانین و اربعه بحکم ابراهیم نیال حاکم بتقل  
قومش دینور گردید **ابوالفتح محمد بن عتبار** مدت بیست سال در حلوان حکومت کرد  
در شهر سنه احدی و اربعه از دار فناء بقار حلت نموده و او از قید اکراد  
و کرامت از بنایر و نیاچ حسنویه نیست اما مورخان او را نیز از جمله حکام دینور و شهرزور  
عد کرده اند در الملکش قومش و شهرزور بوده **ابوالشوک بن محمد بن عتبار** بقتش  
حسام الدوله است در سنه احدی و ثلثین و اربعه بر ولایت قوما استیلا یافت  
و پیوسته میان او و برادران نزاع بود آخر در سبع و اربعه در گذشت **مسلط**

برادرش المکنی با بومالجه در سنه اثنی و اربعین و اربعمانه بخدمت طغرل پیک سلجوقی رفت  
باستخلاص برادرش سرخاب که مجوس بود سعی بلیغ کرده التماس او بجز اجابت  
مقرون گردید **سرخاب بن محمد** بعد از خلاصی از قید طغرل پیک بحکومت ماکلی رفت  
او قاترا در انجا بسر می برد و قبل ازین بنا بر فتنه انگیزی اقوامش او را در سنه تسع  
و ثلثین و اربعمانه گرفته بنزد ابراهیم بن ابی بردند ابراهیم پیک چشم او را از نور بصر  
عاطل ساخت **سعد بن ابوالشوک** بدست عمش سرخاب گرفتار شده در قلعه او  
مجوس بود تا آنکه ابوالعکر ولد سرخاب او را بعد از واقعه بدر خلاص کرد او  
در سنه اربع و اربعین و اربعمانه با لشکر کران از جانب طغر پیک بعراق عرب رفت  
عم خود محمل را گرفت **سرخاب بن بدر بن محمل** المکنی با بوفارس المعروف  
با بن ابوالشوک مدتی وانی ولایت شهر زور و قوما بود در مشهور سنه خمس و تسعین  
و اربعمانه بر قلعه حقدکان که مدتی بود از تصرف ایشان بدر رفته بود دست یافت  
و او را اموال و اسباب بی نهایت بود و فاقش در شوال سنه خمس مانه واقع شد  
**ابو المنصور** بعد از پدر بحکومت رسید و مدت صد و سی سال امارت در آن دو دان  
بود **فصل سیم در ذکر حکام فصلویه که استخار دارند بر بزرگ در زبده التواریخ**  
مذکور است که اخلاق لر بر آن جماعه گویند بدان واسطه است که در ولایت مازند  
قریه است که او را کرد خوانند و در آن خود در بندگی است که از ابر زبان لری کول  
خوانند و در آن در بند موضعی است که آنرا لر گویند و چون در اصل ایشان از انجا  
بر خاسته اند آنهارا توان گفته اند و در غیاب چند روایت دیگر نیز نقل کنند  
و چون با عقاید فقیر این اقوال ضعیف بود و در این نسخه رقم نمود و ولایت لرستان  
دو قسمت است لر بزرگ و لر کوچک باعتبار آنکه دو برادر که در قریب سه مائت  
مانه هجری معاصر یکدیگر حاکم آنجا بوده اند حاکم لر بزرگ بدر نام داشته و حاکم  
لر کوچک ابو منصور و مدتی دراز بدر در حکومت گذرانید و چون او در گذشت حکومت  
به پسر زاده اش نصیر الدین محمد بن بلال بن بدر رسید و منصب وزارت خود را

بمحمد خورشید مقوض گردانید و در مشهور سنه خمس مانه قریب چهار صد خانه وار کرد  
از جبل التماق شام که ایشان را با محضر قوم خود زراعی افتاده بود جلای وطن  
اختیار کرده بلرستان آمدند و بر بسبیل رعیتی در خیل احفاد محمد خورشید نزول  
نمودند روزی غیره محمد خورشید که وزیر مملکت بود و گردان در حشم او بودند ایشان  
طلب داشته ضیافتی نمود و در وقت کشیدن آتش کلنگاوی در پیش ابوالحسن  
فضلی که رئیس ایشان بودند نهادند از انفال نیکو گرفته تا با بغانش گفت ما سردار  
این قوم خواهیم شد ابوالحسن سپری داشت علی نام روزی لشکر رفت سگی بنام خود  
همراه داشت جمعی در راه بدو باز خورده مناقشه دست داد انجاعت چندان  
علی را لت زدند که بهوش افتاد مظنه آنکه مرده است پایش را کشیده بغاری انداختند  
وسک علی در عقب آن قوم شتافته چون شب درآمد و همه بنحو خواب رفتند خایه  
محمد آن قوم را بنحایت تا ببرد و سک بنحایت خویش بازگشته چون نوکران علی  
دهن سک خون آلود دیدند دانستند که واقعه پیش آمده سک روی براه  
آورده ایشان از پی او روان شدند تا بدان غار رسیدند که علی افتاده بود  
او را برداشته بنحایت آوردند و علاج کردند تا صحت یافت چون علی در گذشت  
محمد پیش بخدمت سفاریان که در آنوقت در فارس حاکم بودند و هنوز اسم  
پادشاهی نداشتند شتافت و بواسطه شجاعت بغایت معتبر گشت و بعد از فوت  
دومی ولدش ابوطاهر که جوانی بود شجاعت آثار ملازمت اتابک سلغز اختیار کرد  
در آنوقت اتابک سلغز با حکام شبانکاره مخالفت مینمود ابوطاهر را با سپاه کران  
بعد ایشان فرستاد ابوطاهر بر مخالفان ظفر یافته و دستکام بفارس معاودت  
نمود اتابک سلغز او را تحسین نموده گفت از من چیزی طلب نمایی ابوطاهر یک  
سراسب خاصه التماس نمود اتابک سلغز طمس او را بمذول داشته گفت  
چیزی دیگر طلب کن ابوطاهر در داغ اتابکی درخواست نمود این التماس او نیز با جا  
مقرون گشته اتابک فرمود التماس دیگر کن ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد

بلرستان روم و آن ولایت را حجتاً آتابک مستخلص کرد و آنم آتابک ابن سخن را نیز بیع  
 رضا اصفا کرده لشکر کران مصحوب او روانه لرستان گردانید **ذکر ابوطاهر بن محمد**  
**بن علی بن ابوالحسن فضلوی و انجام کار او** چون ابوطاهر با داد آتابک مستظفر  
 کشته بحد و در لرستان رسید بصلح و بچنگ و لطف و عنف بر آن دیار استول  
 گردید همس استقلال در دماغش جامی گرفته حکم فرمود که مردم او را آتابک  
 گویند و فرزندانش نیز همین سنت مرعی داشته بر این تقدیر ابوطاهر و فرزندانش  
 آتابکان جعلی میباشند نه واقعی چه آتابکان حقیقی جمعی از امراء سرحد بوده اند که ملوک  
 سلجوقیه فرزندانش خود را بدیشان می سپرده اند و آن شهر و دکان ایشان را آتابک می گویند  
 یعنی پدر منزلت القصد چون لرستان بجز تسخیر ابوطاهر در آمد در سنه خمس و خمساً  
 با آتابک سلغز که ترتیب کرده او بود مخالفت نمود و بعد از آن مدتی از روم  
 استقلال حکومت کرده عاقبت روی بعالم عقبی آورده پنج پسر یادگار گذاشت  
 اول هزار اسپ دوم بجهن سیم عماد الدین پهلوان چهارم نصره الدین  
 الملواکوش پنجم قزل **ذکر آتابک هزار اسپ** بحکم وصیت پدر و باتفاق  
 برادران و ایمان حاکم بالاستقلال لرستان گشت و در عهد او مملکت لران  
 رشک خلد جهان شد بنا بر آن اقوام بسیار از جبل الساق شام بدو پیوستند چون  
 گروه عقیلی از نسل عقیل بن ابی طالب و طائفه هاشمی از نسل هاشم بن عبد مناف  
 و در طویف متفرق چون استرکی<sup>۱</sup> و می کوی<sup>۲</sup> و بخنیری<sup>۳</sup> و جوانکی<sup>۴</sup> و بیدنیان<sup>۵</sup>  
 و زامندان<sup>۶</sup> و علانی<sup>۷</sup> و لوتوند<sup>۸</sup> و بتوند<sup>۹</sup> و بوازی<sup>۱۰</sup> و شنوند<sup>۱۱</sup> و راکی<sup>۱۲</sup> و خاکی<sup>۱۳</sup>  
 و هاروی<sup>۱۴</sup> و اشکی<sup>۱۵</sup> و کوسی<sup>۱۶</sup> و ایراوی<sup>۱۷</sup> و موسی<sup>۱۸</sup> و بحفوی<sup>۱۹</sup> و کاکشی<sup>۲۰</sup> و صاسی<sup>۲۱</sup>  
 و او ملکی<sup>۲۲</sup> و توانی<sup>۲۳</sup> و کداری<sup>۲۴</sup> و مدیحی<sup>۲۵</sup> و اکوردی<sup>۲۶</sup> و کولاردی<sup>۲۷</sup> و در عشار و قبایل  
 که انساب ایشان معلوم نیست چون اینجماعت بهزار اسپ و برادران پیوستند  
 ایشانرا قوت و شوکت زیاده شده شولستان را نیز تحت تصرف در آورده کار  
 هزار اسپ عروجی تمام کرده هر موضعی که قابل عمارت و زراعت و دید و مصیحت

و در مردمان نشاند و هیچ محل از لرستان و شولستان نامزد و نکرده است  
 و ابواب عدل احسان بر روی بر ایا و در عاگشود خلیفه بغداد حجت او مشهور خلعت  
 فرستاد چون پیک اجل در رسید او بجهان جاودانی آورد **ذکر آتابک تکله**  
**بن هزار اسپ** که نسب مادرش بسغزیان میرسد بعد از وفات پدر برسد  
 شهر یاری نشست و چون خبر وفات هزار اسپ بفارس رسید آتابک سعدی  
 بنا بر که در تی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بان دیار فرستاد  
 و در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت در سنه خمس و خمسین و ستانه که هلاکوخان  
 متوجه بغداد بود تکله بطریق مطاعت بخدمت هلاکوخان هلاکوخان او را در تومان کیمو  
 قانونین جای داد و بعد از فتح بغداد بسمع هلاکوخان رسید که تکله بر قتل خلیفه  
 و قتل اهل اسلام تاسف و تحسیر بخورد و هلاکوخان معنی برنجیده قصد تکله نمود  
 و او از اندیشه هلاکوخان خبردار گشته بی رخصت عنان عنایت بلرستان  
 یافت و هلاکوخان کیمو قانونین را با امراء ذکر بگرفت تکله بجانب لرستان راه  
 داشت برادر تکله الب ارغوز که متوجه او بود در انسانی راه گرفته بند کردند و بدان وقت  
 در آمدند تکله تاب مقاومت ایشان نیاورده در قلعه مانخت تحصن نمود امراء هر چند  
 بوعده و وعید او را مستظفر و متعال گردانیده دلالت آمدن کردند فائده بر آن مرتب  
 نشد آخر الامر هلاکوخان انکشتی خود را بطریق زینهار و آمان بنزد او فرستاد  
 تکله بان اعتماد کرده از حصار برون آمده امراء او را در تبریز بخدمت هلاکوخان آورد  
 بعد از رسیدن یرغوش و شوت کنه او را بقتل آورده مردمان او نعش او را پنهانی  
 بلرستان بردند در قریه زرده بنجاک سپردند **ذکر آتابک شمس الدین بن ازغون**  
 چون برادرش بجز شهادت رسید تفویض حکومت لرستان بموجب فرمان  
 هلاکوخان بدو ارزانی شده مدت پازوه سال بعدل و داد آن ولایت را بممور  
 و آبادان ساخت بوقت حلول اجل طبیعی علم حکومت بعالم آخرت بر او نشست  
 و از زوده پسر یادگار ماند یوسف شاه و عماد الدین پهلوان **ذکر آتابک یوسف**

**شاه بن ارغون** بعد از فوت پدر بفرمان ابا قحان بن هلاکوخان حاکم لرستان  
شد و او پیوسته با دولت سوار ملازم درگاه ابا قحان می بود نوگراشن بفضیلت  
مملکت و حفظ ولایت قیام میکردند اتابک یوسف شاه در بعضی معارک و اسفا  
نسبت با ابا قحان خدمات پسندیده بجا آورده منظور نظر عنایت کشت و ایالت  
خوستان و کویکلو و شهر فرزان و جرو بادقان نیز تعلق بوی گرفت  
چون ابا قحان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان بسرمی برد  
بعد از شهادت احمد خان ارغون نیز نسبت به یوسف شاه طریق انتخاب  
سلوک میداشت و او را با صفهان فرستاد که خواجه شمس الدین محمد صاحب  
دیوار آباد و آورد و او در راه که خواجه متوجه ارزد و بود بدو رسیده هر دو  
باتفاق بارو آمدند و ارغون خان خواجه را بدرجه شهادت فایز گردانید  
یکی از فضلا در مرثیه او گفته **بیت** در ماتم شمس از افق خون بچکیده سر رو  
بلند و زهره کیو برید شب جامه سیاه کرد از آن ماتم و صبح بر زد نفس سرد  
کربان بزدید و اتابک یوسف شاه در اواخر ایام حیات با اجازه ارغون  
خان بلرستان رفته از آنجا بکوه کیلویه شتافته و در آشنای راه خواب  
هولناک دیده بازگشت و هم در آن نزدیکی در سنه اربع و ثمانین و ستان  
هجری در گذشت از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد **اتابک افراسیاب**  
**بن یوسف شاه** بموجب یرلیغ ارغون خان قائم مقام پدر شد و برادر  
خود احمد را در خدمت ارغون خان گذاشته بلرستان رفت و طریق  
ناپسند ظلم و عدوان پیش گرفته بهریک از نوآب و اسلاف خویش را  
بجهان مواخذه و مصادره منبج کرده اند عاقبت انجاعت را تیغ ستم گذرانید  
و طائفه از اقربا و نسببان ایشان پناه با صفهان بردند اتابک فرستاد  
عمزاده خود پدر قزل را با صفهان روانه ساخت تا هر که از کز تخمکان بد  
آید بیا ویزد و در آن حین خبر فوت ارغون خان شیوع یافت و قزل

باتفاق

باتفاق سلغرشاه خروج کرده باید و نام شخصی که ششمنه اصفهان بود بکشت و خطبه  
بنام افراسیاب خواند و اتابک افراسیاب خود را پادشاه با استقلال پنداشته  
طائفه از خواص خویش را بگومت بلاد عراق نامزد فرمود و عزم استخلاص دارالملک  
مغول حرم کرده جلال الدین پسر اتابک تکلیف بر سبیل بزرگ بالشکر کران بدر بند  
گرم و فرستاد و لران در آن سرحد با سوارهای مغول دچار شده دست بچک  
یازیدند و مغول انحرام یافته لران در چاروهای ایشان فرود آمده بعیش و عشرت  
مشغول گشتند تا گاه مغولان از غایت غیرت و حمیت مراجعت نموده و مار  
از روزگار سپاه لران بر آوردند گویند که در آن جنگ یک زن مغول ده  
مرا گزشته بود چون این خبر باز دو رسید کینا تو خان بر طغیان افراسیاب  
وقوف یافت امیر طولدای یداجی را مایکتومان لشکر مغول و حکام لرکچک جمع  
ده هزار سوار بودند بدفع افراسیاب فرستادند امیر طولداری بعد از مجاوله  
و محاربه افراسیاب را گرفته نزد کینا تو خان برد و بشقاعت اردک خاتون  
و پادشاه خاتون کرمانی کینا تون رقم عفو بر حرایم او کشیده نسبت در لرستان  
بدو ارزانی داشت و افراسیاب برادر خود احمد را در خدمت کینا تون گذاشته  
بجانب لرستان شتافت و بیچستی پسر عم خویش و طایفه از امراء و اعیان  
بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانهای جهان کشت افراسیاب  
بشرف باطبوس او استعفا دیافت بدستور معهود حکومت لرستان بدو منقض  
گشت و در سنه خمس و تسعین و ستان که غازان خان متوجه بغداد بود اتابک  
افراسیاب در حدود همدان کمره دیگر بجز ملازمت رسیده بشرف التفات  
خسروانه مخصوص گشته بطرف لرستان معاودت فرمود اما در آشنای  
راه امیر سوزقوداق که از فارس بازگشته بخدمت غازان خان میرفت  
بدو دچار شده طوغا و کرها او را باز گردانید و بعد از وصول بدرگاه غازان  
خان اطوار ناپسندیده افراسیاب بتفصیل عرضه داشت کرد و در آن

باب آن مقدار مهالغه نمود که افراسیاب بیست رسید **تابک نصره الدین احمد**  
**بن یوسف شاه بن الب ارغون** بعد از قتل برادرش بموجب فرمان غازان  
برستان رفته برسد ایالت نشست و با بواب معدلت و انصاف باز کرده  
کرد ظلم و اعتساف از چهره امالی آن حوالی فروشت و در ترویج امور شریعت  
مطهره مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی  
بدولت و کرامتی گذرانید و در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمانه باجل طبیعی و کذ  
و ولد صدقش یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت **تابک کن الدین**  
**یوسف شاه بن احمد** مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و طریق  
عدل و انصاف مرعی داشته بار عایا و بر ایا بوجه احسن معاش فرمود و وفاتش  
در ششم شهر جمادی الآخر سنه اربعین و سبعمانه اتفاق افتاد و ملازمش  
نقش او را در مدرسه که بر کن آباد مشهور است مدفون گردانیدند **مظفر الدین**  
**افراسیاب بن احمد** پس از فوت پدرش در لرستان افسر حکومت بر سر  
نهاد و در ایام او ماچیزانیت امیر تیمور کورکان پر تو سنج بر معموره جهان  
انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد ایران مستخر و مفتوح ساخت  
در روز دوشنبه بیت و سیم جمادی الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمانه و لا  
او را بد و ارزانی داشت و بعد از آن وفات یافت **تابک پشنگ بن**  
**یوسف شاه** پس از غم حکومت رسیده چون چند سال از حکومت او در گذشت  
وفات یافت و بعد از فوت او ولد صدق او **تابک احمد** تاج خلافت  
بر نهاد اما در آن زمان لرستان خراب و ویران شد و پسر احمد ابو سعید  
بعد از پدر چند سال حکومت کرده وفات یافت در سنه سبع و عشرين و ثمانه  
**تابک شاه حسین بن ابو سعید بن احمد بن پشنگ بن یوسف شاه**  
مدت سروری کرده در سنه سبع و عشرين و ثمانه بر دست غیث الدین  
کاوس بن هوشنگ بن پشنگ گشته شد و میرزا سلطان ابراهیم بن

میرزا شاه رخ لشکری بر سر غیث الدین فرستاد و او را از آن مملکت آواره  
ساخت و دیگر از آن طبقه کسی روی حکومت نذید **بیت** دل دین پره زن  
عشوهر کرد بر بند کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است **فصل چهارم در ذکر**  
**ولاء لرچک** سابقا در مقام لران و بسبب وقوع اسم لری بر ایشان یاد کرده شد  
که در کول باز بوده اند و چون در آن کول مردم بسیار شدند هر گروهی بموضع رفتند  
و ایشانرا بد ناموضع یا رخوانند چنانکه در آن کول جگر وی و او تری بودند و هر قبیله  
از لران که در آن کول مقام ندارند را اصلی نیستند و شعب ایشان بسیار است چون  
کرکک و لینگ و روزبهانی و ساکی و شاد لوی و داود عیانی و محمد کاری  
و گروه جگر دی که امراء لرچک و خلاصه ایشانند از شعبه سلجوری اند و از شعب  
و کاین اقوام اند کارنه زرخکری و فضلی و ستوند الا فی گاه کاسه  
و خراکی درری و برارند مانگره دارا و انارکی ابو العباس علاحای  
بکامی سلکی خردکی ندری و غیرهم که منشعب شده اند اما قوم سامی و اسپان  
و سخی و ارکی اگر چه زبان لری دارند اما را اصلی نیستند و در کار قرایمی لر نیستند  
روستای اند و این طوایف تا مشهور سنه خمیس و خسمانته هر که سردار علیجه  
نداشته اند مطیع و از خلاصه بوده اند و چون بدیوان سلاطین عراق متعلق شدند  
حسام الدین شوبلی از ترکان اقشری توابع سلجوقیان حاکم آن دیار و بعضی از خور  
بود و از قوم جگر دی محمد و کرامی پسران خورشید بخدمت حسام الدین شوبلی مباد  
نمودند و مرتبه بلند یافتند و از اولاد ایشان فرزندان رشید و قابل پیدا  
شدند از جمله شجاع الدین خورشید که احوالش فرزند کلک بیان خواهد شد  
و درین وقت سرخاب بن عیار که مجملی از احوال او قبل ازین نوشته هم خدمت  
حسام الدین سویلی میکرد ناگاه میان شجاع الدین خورشید و سرخاب بن عیار  
در شکار بر سر خرگوسی فحاصمت افتاد چنانکه دست بتیغ بردند و بر یکدیگر حیره  
شدند حسام الدین شوبلی ایشانرا از یکدیگر جدا کرد اما منازعت در میان ایشان

ماند بعد از مدتی حسام الدین شوبلی شمشک بعضی ولایت لر یک را بشجاع الدین شید  
داد و بعضی را بر سرخاب رجوع کرد و در آنوقت ظلم تمام از حکام عراق بر آن  
ولایت رفتی رعیت خواستند که بدفع او قیام نمایند شجاع الدین خورشید را حکم  
ساختند که از فرسوده او تجاوز نمایند تا او آن ظلم دفع کند و بدینموجب خط داد  
در شامی اینحال حسام الدین شوبلی در گذشت و شجاع الدین خورشید با استقلال  
حاکم آن موضع شد و بتدریج ملک از تصرف سرخاب عیار برون میکرد تا سرخاب  
بدان پایه رسانید که از قبل او بششکلی باز رود و قانع شد و ملک لر یک بیکبار  
برقرار گرفت **شجاع الدین بن خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید**  
چون حق سبحانه و تعالی ولایت لر یک را مسح او کرد ایندو او در آن ملک  
قرار و استقرار بهم رسید پسران خود بدر و حیدر را بجنگ کرده جنگروی ولایت  
سمما فرستاده و پسران چون با نجا رفته قلعه و زسیاه را محاصره کردند و در آنجا  
محاصره یک پسر او که حیدر نام داشت بقتل رسید و او بانقاص خون پسر هر که را  
از آن قوم می یافت می کشت تا آنکه زنده از او منزع شده تمامی بازودر باو  
گذاشته بعد از مدتی از در الخلافه شجاع الدین خورشید و برادرش فرزند  
محمد اطلب داشته قلعه مانکره از ایشان درخواستند و ایشان با نموده  
بنابراین هر دو را مجبوس کرد اینده نورالدین محمد در جس فوت شده برادر  
و صیت کرده که زمینها را آن سنگ را از دست ندهی شجاع الدین بو  
برادر هم چند وقت جس کشیده آخو دید که تا قلعه را ندهد خلاصی از قید  
مکن نیست بالضرورة در دادن قلعه راضی گشته در عوض آن از در الخلافه  
قلعه دکر طلب نمود و ولایت طرازک از توابع خورستان از دیوان خلافت  
در بدل قلعه مانکره بدو ارزانی داشتند و او ببلرستان آمده مدت سی  
سال دیگر بملکومت آنجا قیام نمود و بغایت پرو معرشته خرف شده  
چنانچه نیک از بد فرق نمی کرد و همواره پسرش بدر و برادرزاده اش

سیف الدین رستم بن نورالدین محمد بلازمت او قیام و اقدام نمودند  
در آن وقت بیات که از طایفه اتراک بود بولایت لرستان ترک زنی کرده  
اموال متوطنان آنجا را نهب غارت نمود بدر و سیف الدین رستم با لشکرشان  
بر سر او رفته بعد از مجاربه و مقاتله او را مقهور گردانید و ولایت بیات نیز تصرف  
لر آن درآمد و شجاع الدین بدر و برادرزاده اش سیف الدین رستم را در عهد  
خود گردانید اما سیف الدین بزعم خود کرده مزاحش را بر بدر منحرف ساخت  
که بازن تو متفق شده قصد تو دارند و او از خرفی این سخن را قبول کرده بکشتن  
پسرش اجازت داد سیف الدین رستم از واکمتری نشانی گرفته بدر را  
بقتل رسانید و از چهار پسر ماند حسام الدین خلیل و بدر الدین مسعود و شرف الدین  
تمتن و امیر علی چون مدتی از کشتن بدر گذشت روزی شجاع الدین پرسید  
که بدر کجاست که او را نمی بینم جمعی از محرمان قصه را باو باز گفتند انده بر او  
مستولی شده رنج کران سرایت کرد تا در سنه احدی و عشرین و ستامه بجو  
رحمت حق پیوست گویند عمرش از صد سال در گذشته بود و بسبب عدلت  
کورش مزار قبرک لر آن است **سیف الدین رستم بن نورالدین محمد بن**  
**ابوبکر بن محمد بن خورشید** بعد از فوت شجاع الدین خورشید چون حاکم بقتل  
لر یک شد و زمام مهام آن ولایت بقبضه تصرف او درآمد پسر بزرگ حسام الدین  
خلیل بدر الخلافه رفته در آنجا مقام کرد و سیف الدین رستم در ولایت لر  
بمشابهه طریق عدل و داد مرعی داشت که زنی در آن عهد در قریه و اشمان  
در تنور بعوض همی بسوخت و نان پخت چون این سخن بسیف الدین رسید از آن  
زن بازخواست این معامله نمود که بچه واسطه این عمل نمودی گفت بواسطه  
آنکه بروز کار آن گویند که در زمان تور فاهیت و ارزانی بر تبه بود که زن آن  
بجای همی ز جو در تنور میسوختند و نان می پختند سیف الدین را ادای سخن  
آن ضعیفه را خوش آمده او را بانعام و احسان خوشدل گردانید و هم

آورده اند که هم در عهد او از دلاوران لزان شصت مرد قطع الطریق بوده اند که بهما  
اطراف از ایشان محوف و منقطع گشته بود و هر چند حکام و سلاطین عراق در دفع  
ایشان سعی می نمودند بجای رسیدن لزان رستم تمامی ایشانرا بعد از محاربه  
اسیر گردانیده هر یکی را از ایشان بشت استر یک رنگ باز میخویدند و فروخت گفت  
در اوراق بیل و نهار بصحایف روز کار یا دو کار بماند که سیف الدین رستم در دوش  
کرده همه را بقصاص حق رسانید چون لزان این عدل و داد بر نمی داشتند برادرش  
شرف الدین ابو بکر متفق شده قاصد جان او کشتند و او در حمام ازین مقدمه واقف  
گشته سر تا سر آشفیده برون آمده با یکم دیگران شده قوم سردر پی او نهادند چون آمد  
بکوه کلاه بالا رفت آن شخص که با او همراه بود با دشمنان متفق شده او را پی کرد سیف  
رستم از پای درآمد بر سر سنگی نشست برادرش شرف الدین ابو بکر تیری بر او زد  
با میر علی بن بدر که همراه بود گفت با قصاص بدر سرش را برداشت **شرف الدین**  
**ابو بکر بن نور الدین محمد** چون در کوه کلاه برادر را بقتل رسانید و نزد قوم آمد مشکوه  
پدر ماد حسام الدین خلیل بدان واسطه که بقصاص شوهرش برادر را کشته  
بود و کاسه شربت داد مسموم بود او را بیمار گردانید چون مزاجش اندکی بنج  
استقامت رسید عازم شکار شد برادرش عزالدین کرشاسب امیر علی بن  
بدر را بقتل آورد و گفت اگر او برادر را می کشت توجه کار داشتی که در میان فصول  
میگردی چون این خبر بغداد رسید حسام الدین خلیل بن بدر لرستان آمد  
شرف الدین ابو بکر با تابعان خویش قرار داد که چون خلیل بیعت من  
آید هر وقت که من جامه در سر کشم او را هلاک کند چون حسام الدین خلیل بیعت  
او آمد بفرار موعود عمل نموده تا بیعتش در کشتن خلیل تھاون در زیند بعد ازین  
خلیل از آن مجلس از ایشان باز خواست کرد که چرا در کشتن او تقصیر کردید گفتند  
ای امیر تو بر سر هلاکت افتاده و کار ملک بوجود او قائم خواهد گشت بدان  
واسطه تا خیر کردیم او از این سخن بیشتر آرزو گشته در صد و قتل خلیل درآمد

باز از ترس او پدار الحلافه رفت و شرف الدین در آن بیماری از سر اسے  
غور پدار السور رحلت نمود برادرش عزالدین کرشاسب بجای او بر سر  
سلطنت ممکن شد **عزالدین کرشاسب بن نور الدین محمد** در همان روز  
که برادرش فوت شد متکفل امور امارت و متصدی مهمات حکومت گشت ملکه خان  
خواهر سلیمان شاه ایوبه که زن برادرش بود بجمله نکاح در آورد چون این خبر  
در بغداد مسموع حسام الدین خلیل شد بعزم استخلاص لرستان متوجه خوزستان  
شد و از آنجا بلشکر کران آهنگ جنگ عزالدین کرشاسب کرده عازم لرستان  
شد فاما عزالدین کرشاسب دغدغه جنگ کردن میخو است که بلا مجادله و مقابله  
و مناقشه ملک تسلیم او نماید خواهرانش بر این قضیه راضی نگشته گفتند  
اگر تو بجنگ او نروی ما با وجود زنی کار مردان کنیم و بجنگ او رویم عزالدین  
کرشاسب بسخن عورات عمل نموده آماده جنگ دستعد قتال و حرب شد چون  
در نواحی یکی از فریای آنجا ملاقی فریقین بهم رسید اکثر آنجا بجانب حسام الدین  
خلیل گرفته شکست بر عزالدین کرشاسب افتاد اراده رفتن بقلعه نکرت کرد  
که مشکوه اش ملکه خاتون آنجا بود حسام الدین خلیل از این واقعه واقف گشته  
جماعتی را بفرستاد تا راه قلعه بگرفتند و او را بقلعه راه ندادند تا حسام الدین  
خلیل از عقب او رسیده او را دستگیر کرده بجان امان داد و قلعه نکرت را  
محاصره گردانید چون ایام محاصره سه روز تمام می شد حسب الامر عزالدین  
کرشاسب ملکه خاتون فرمود تا در قلعه را بکشد و ند و فتنه آرام یافت و حکومت  
آن مملکت بحسام الدین خلیل قرار گرفت **حسام الدین خلیل بن بدر بن**  
**شجاع الدین خورشید** چون بر سر حکومت لرستان جلوس نمود  
عزالدین کرشاسب در انولایت ولی عهد خود نموده بعد از یکسال روزه  
او را بخدمت خود طلب داشته زنش ملکه خاتون بر فتن او رضانداد و او گوش  
بسخن زن نکرده بی تجاسی بخدمت حسام الدین خلیل مبادرت نمود و او

در حق عزالدین که شایسته و شجاع الدین خورشید و سیف الدین رستم و نور الدین محمد را  
 که از او متولد شده بود در همان ساعت که شوهرش را بقتل آورد و بدینجهان بنزد برادرش  
 سلیمان شاه ابو فرستاد بدین واسطه میان حسام الدین خلیل و سلیمان شاه خصوصیت  
 قائم بود تا مرتبه که در عرض یکماه سی و یک نوبت با یکدیگر جنگ کردند عاقبت انحراف  
 سلیمان شاه افتاد و قلعه بهار و بعضی از ولایت کردستان به تصرف لران درآمد  
 و بعد از مدتی در کار سلیمان شاه لشکر بصره رسانید و در موضعی که مشهور است بدین  
 با حسام الدین خلیل با انتقام از عقب او رفته برادر او عمر پیک را با جمعی کثیر از اقربا  
 ایشان بقتل آورده و سلیمان شاه بطلب مدد بدار الخلافه رفته از آنجا با شصت هزار  
 سوار جنگ او آمد حسام الدین خلیل سه هزار سوار و هزار پیاده در صحرای  
 شاپور با او جنگ کرده در اول شکست بشکر سلیمان شاه افتاد اما او پاک  
 ثبات و وقار افشوده از جای خود بجنبید تا لشکر که یخته او معاودت کردند  
 و بحاربه باز ایستادند حسام الدین خلیل بطلاق سوگند خورده بود که از آن  
 معرکه روی برنماید تا بر خصم ظفر نیاید یا کشته نشود خصمان او را در میان گرفته  
 بقتل رسانیدند و سرش را بنزد سلیمان شاه آورده جثه اش را بسوختند سلیمان  
 شاه گفت اگر او را زنده پیش من آوردندی او را بجان امان دادی و همانا  
 که چنین می بایست و این رباعی را در بدیهه انشا کرد **بیت**  
 بیچاره خلیل بدر حیران کشته تخم هوس بهار در جان کشته دیو هوشش ملک  
 سلیمان میجست شد در کف دیوان سلیمان کشته و این قصه در شهر سمنه  
 اربعین و ستانه اتفاق افتاده **بدر الدین مسعود بن بدر بن شجاع الدین**  
**خورشید** چون برادرش در صحرای شاپور کشته شد بنزد منکوقاآن رفته  
 عرضه داشت که چون از قدیم دو تنخواه این خاندانیم از دار الخلافه مدد خصم ما  
 کردند التماس لشکر نمود او را در خدمت بلاکوخان بایران فرستادند در وقت  
 توجه بغداد از بلاکوخان درخواست نمود که سلیمان شاه را بدو بخشند بلاکوخان

گفت این سخن بزرگ است آرزوهای بخت میزند چون بغداد مسخر شد سلیمان شاه  
 بدرجه شهادت فخر کشت بدر الدین مسعود درخواست نمود که خاندان متعلقان  
 سلیمان شاه را بدو بخشند التماس او با حاجت مقرون گشته آنجا عت را بمرستان  
 آورد و در رعایت خاطر ایشان حکامی معینی کوشیده و دقیقه از لوازم خدمتگذار  
 نامرعی نگذاشت تا آنوقت که بار بغداد روی بابا دانی نهاد ایشانرا مخیر  
 کرد ایندگر که هر کس آرزوی بغداد باشد رخصت است و هر کس میل بودن  
 لرستان است او را با اقربا خود نکاح میکند بعضی بطرف بغداد رفته انجا  
 اختیار کرده مقیم شدند و بعضی بمرستان اقامت کرده نکاح فرزندان و خویشا  
 او درآمدند و چون حکومت بدر الدین مسعود بشازده سال رسید در سنه ثمان  
 و خمین و ستانه با جل موغ و در گذشت و اما بغایت حاکم عالم عادل بوده  
 مشهور است که چهار هزار مسند در مذبح امام شافعی رضی الله عنه در خاطر  
 داشته و هرگز در ایام عمر زمانه کرده بعد از فوت او پسرانش بدر و ناصر الدین  
 عمر بر سر حکومت تاج الدین شاه پسر حسام الدین خلیل منازعت  
 کردند و بار دومی اباقاخان رفتند و بموجب یرلیغ اباقاخان پسران او  
 بیاسار رسیدند و حکومت لرستان بتاج الدین شاه مقرر شد **تاج الدین**  
**شاه بن حسام الدین خلیل بن بدر بن شجاع الدین خورشید** بموجب  
 یرلیغ اباقاخان حاکم لرستان گشته مدتی همفزه سال حکومت نمود آخر  
 در سنه سبع و سبعین و ستانه بفرمان اباقاخان بقتل رسید و کار  
 ملک بر پسران بدر الدین مسعود فلک حسن و عزالدین حسین قرار گرفت  
 ملک الدین حسن حاکم ولای شد و عزالدین حسین حاکم ایچود ولی عهد  
 برادر گشت مدت پانزده سال فرمانروایی کردند و کار و بار لرستان  
 بایشان رونق تمام یافته بسیاری از دشمنان را مقهور و منکوب گردانیدند  
 بر ملک بیات و بشر و نماند تا ختن آورده اکثر اوقات آن ولایت را

در تحت تصرف آوردند و ملک الدین حسن بغایت بزرگ و دانا و متدین بوده  
اما بلا نهایت مزاج دوست داشتی و غزالدین چهار و چهار و کینه و بر بود بر مردم  
رحم نکردی و از ولایت همدان تا شوشتر و از حد و اصفهان تا نواحی عرب  
در قبضه تصرف ایشان بوده و در عدل و داد بر تبه مبالغه می کرده اند که از برای  
خیاری جباری را بر باد دادندی و هر دو برادر پیوسته با یکدیگر در مقام مرغان  
و موافقت می بوده اند و عدل و شکر ایشان از همه هزار مرتبه بوده و پادشاه  
ایران از ایشان راضی و شاکر بوده آزار بر ایشان نرسانیده اند اتفاقاً دو  
برادر در سنه اثنی و تسعین و ستمانه در زمان کینا توخان در کدشتند و از ملک  
الدین پسر می ماند بدرالدین مسعود نام و از غزالدین نورالدین محمد نام پسر  
ماند **جلال الدین خضر بن تاج الدین شاه بن حسام الدین خلیل بن**  
**بدر بن شجاع الدین خورشید** بفرمان کینا توخان مقصدی امر حکومت  
گشته اما حسام الدین عمر پیک بن شمس الدین بن شرف الدین تهن بن  
بدر الدین خورشید و شمس الدین یونکی مانع حکومت او بودند و سر در قبضه  
اطاعت او نمی نهادند تا با داد لشکر مغول که در آن سرحد یورت داشتند  
قریب بخرم آباد بروشجویان بردند و او را با چند نفر از اقربانش بقتل آوردند  
چنانچه نسل حسام الدین خلیل سیکبار منقطع شد و این قضیه در سنه ثلث و تسعین  
و ستمانه اتفاق افتاد **حسام الدین عمر پیک** بتغلب حاکم لرستان  
گشته ملک دکان صمصام الدین محمود بن نورالدین محمد و غزالدین  
محمد با او در یعنی مخالفت نمودند امیر دانیال که از تخمه کرشاسفی بود  
و بعضی امراء دگر درین امر بدو متفق گشته طالب خون پسران تاج الدین  
شاه شدند و گفتند ملکی را عمر پیک سزاوار نیست چرا که در آن تخمه با بغایت  
امیری نبوده است شاید حکومت صمصام الدین محمود دست زیرا که ابا و  
اجداد او حاکم و امیر لرستان بوده اند و صمصام محمود جوانی بود در رعیت

شجاعت و مردانگی و نهایت سخاوت و فرزندی با سپاه کران از حد و دوحستان  
بحد و خرم آباد آمد و ششفا در میان افتاده قرار دادند که شهاب الدین ایس  
بنکی با برادران که مایه آن فساد بودند از آن ولایت بیرون روند حسام الدین  
عمر پیک نیز از حکومت فراغت نماید تا کار ملک بر صمصام الدین محمود قرار  
گیرد از جانبین بدین معامله راضی شده صمصام الدین محمود حاکم مستقل لرستان  
شد **صمصام الدین محمود بن نورالدین محمد** بعد از عزل عمر پیک بغور  
تمام تمسک امارت تکیه زده در کار و بار ولایت رونق و رواجی تمام داده  
مدتی بدین تیره بگذشت روزی قصد شهاب الدین ایس بنکی و برادران  
او نموده تنها برایشان حمله آورد و ایشان در برابر بحرب ایستادند صمصام  
الدین محمود را پنجاه و چهار زخم زدند و او رخ از ایشان بر تافت تا ایشان را  
بر بالای کوه پر برف برده بر فراز آن فرود آورد بقتل رسانید بعد ازین  
بمیره شیخ کا مویه بقصد عمر پیک و صمصام الدین محمود متوجه اردوی غازی  
شد و قصاص جمال الدین خضر و شهاب الدین ایس طلب نمود بموجب  
یرلیغ خانی هر دو را در اردو حاضر گردانیدند غازان خان از عمر پیک پرسید  
که چرا جمال الدین خضر را بقتل آوردی گفت بواسطه آنکه او مرا بقتل نیاورد  
گفت پسر طفل او را چرا بگشتی در جواب در مانده و او را بدست و ارشمان خضر داده  
بقتل رسانیدند و صمصام الدین محمود را بقصاص شهاب الدین بگشتند و این  
قضایا در سنه خمس و تسعین و ستمانه واقع شد **غزالدین محمد بن امیر**  
**غزالدین بن بدرالدین مسعود** بعد از قتل عمر پیک و صمصام الدین  
محمود در صغریس بر سر حکومت لرستان ممکن گشت و بدرالدین  
مسعود پسر ملک الدین حسن که عمر زاده وی بود و از بزرگتر معارض  
وی شد و در زمان سلطان محمد خدا بنده بدرالدین مسعود حاکم ولای شده  
لقب تابکیش دادند و غزالدین محمد حاکم اینجو بعد از مدتی کار ولای و اینجو

تمام بر عزالدین مقرر شد و مدتی مباشر این امر خیر کشته عاقبت باجل موجود  
ازین جهان دوزخک برای جاودانی رحلت فرمود در شهور سنه ۸۰۳  
و عشر و سبعمائه زوجه عزالدین محمد بعد از وفات او ملکه آن ملک شده در زمان  
او ضلما در کار حکومت افتاد و رونق ملکی از آن خانواده برخاست و بیشتر  
اوقات در ایام او حکام از دیوان سلاطین مغول بضبط آنجا قیام می نمودند  
عاقبت الامرکاری نساخته امر حکومت را به برادر خود تفویض نمود **عزالدین**  
**حسین برادر دولت خاتون** مقلد قلاوه حکومت لرستان کشته شد  
چهارده سال امانی آن دیار از زکندر او مرده و خوشحال و فارغ ابدال  
بودند **شجاع الدین محمود** پسرش بجای او نشسته خلائق از سلوک و  
تنگ آمدند و در شهور سنه ۸۰۳ و سبعمائه او را بقتل آوردند **ملک عزالدین**  
**بن شجاع الدین محمود** قائم مقام پدر شده سلاطین عراق با او پیوستند  
مرتبه بلند یافته عالیجاه شد آخر امیر تیمور کورگان از قلعه دامیان که نیم فرسخ  
بروج دست او را در سنه ۸۰۳ تعیین و سبعمائه بعد از محاصره بیرون آورده  
بسرقت فرستاد و سید احمد پسر او را باندگان بردند بعد از سه سال ایشانرا  
ترتیب کرده بحکومت لرستان فرستاد و بار دیگر بر سر ایالت متمکن گردید  
اما عاقبت بشومی جلالت و حاجت پسرش سیدی احمد بردست محصلان  
مغول گرفتار گشته بهمت عصیان در سنه اربع و ثمانمائه او را پوست  
کنند و یکمائه او را در بازار سلطانیه آویخته بودند **سیدی احمد**  
در زمان امیر تیمور بدترین صورتی در کوهستان لرستان می گشت و بعد از  
ورقه امیر تیمور تا سنه ۸۰۳ و ثمانمائه بحکومت اشتغال داشت  
**شاه حسین بن ملک عزالدین** وی حاکم آن قوم شده همواره  
الکاحمدان و جرد بادقان و نواحی اصفهان را تاخت میکرد آخر در وقت  
سلطان ابوسعید کورگان اهدا از گرفته بقشلاق شحر زور رفت و الواس

بهار لورا تاخت کرد کور پسر علی ولد علی شکر که صاحب الواس بود سر راه بروی گرفته  
در سنه ۸۰۳ و سبعمائه او را بقتل آورده **شاه رستم بن شاه حسین** بدتها  
بحکومت انطاغیه قیام نموده آخر بلازمت شاه اسمعیل صفوی آمده بنوازش پادشاه  
و عنایت خسروانه مفتخر و سرافراز گشت و بعد از آن باندک فرصتی باجل موجود  
در گذشت **اغور بن شاه رستم** پسر ارشد شاه رستم بود قائم مقام پدر گشت  
و در سنه ۸۰۳ و سبعمائه که شاه طهماسب صفوی بدافعه بعید از خان اوزبک  
متوجه خراسان شد در رکاب ظفر انتساب شاهی بوده برادر کوچک خود  
جهانگیر را بنیابت خود در میان قوم گذاشت و بعد از برادر سرداران اوستا  
واحشامات دلداری داد و طریق عصیان پیش گرفته حاکم آن قوم شد  
و در عین معاودت اردوی کههان پوی شاهی این خبر ناخوش باغور رسید  
بعد از رخصت از اردو پیشی گرفته چون بحوالی نهادند رسید بعضی از ارباب  
و اهل لرستان بدو ملحق شدند اما رذسای اقوام و پیشوایان و فایده  
الواس و اشام همچنان در دوستی جهانگیر را سخ دم و ثابت قدم بوده اصلا  
اتفاقات باحوال او نکردند بعد از محاربه و مجادله اغور گرفتار گشته بقتل رسید  
**جهانگیر بن شاه رستم** بعد از آنکه برادر را بقتل آورد حاکم باللا استقلال لرستان  
شده مدت نه سال در حکومت کامرانی و فرمانروائی نموده آخر در شهور سنه  
تسع و اربعین و ثمانمائه حسب فرمان شاه طهماسب بقصاص رسید **شاه رستم**  
**بن جهانگیر** چون شاه طهماسب جهانگیر را بقتل آورد امیر مسلم کوردزی که لاله  
شاه رستم بود بنا بر دوستخواهی شاه طهماسب شاه رستم را خواه و ناخواه  
بر داشته بخدمت شاه آورد فی الفور فرمان بعید شاه رستم نافذ گشته  
او را در قلعه الموت مجبوس گردانیدند و در تقابل این نیکو خدمتی با امیر مسلم  
کوردزی منصب میر اخوری خاصه خود ارزانی داشته او را بین الاقوان  
ممتاز و سرافراز ساخت و پسر دیگر جهانگیر که محمدی نام داشت خورد سال

بودی وقت و استعداد حکومت نداشت لزان او را بچنگله نام محلی مستحکم برده  
برده مخفی نگاه میداشتند و شخصی که وارث حکومت باشد در رستان نمانده  
مدتی عشار و قبائل بی سردار ماندند آخر الامر شخصی از امام رستان که مشایبه  
تمام بشاه رستم داشت با دعای آنکه من شاه رستم و از قلعه الموت فرار  
کرده ام بی محابا بجانه شاه رستم آمده و منکوحه شاه رستم که چند سال پیش  
او و شوهر مفارقت واقع شده بود اینمغنی را فوزی عظیم دانسته با او بنیاد  
معاشرت و مباشرت نمود چون این قضیه را طوائف لر معاینه و مشاهده  
نمودند غبار رشک از لوح خاطر ایشان محو شده همه گفتند بلا دغدغه این شاه  
رستم است بطوع و رغبت تمام مطیع و منقاد او شده سردر رتبه اطاعت  
اونها و ندان این اخبار عجیب و فعل غریب در قرزین بمسامع جلال شاهی رسید  
شاه رستم را از قید اطلاق داده منشور حکومت خرم آباد که دارالملک ایشان است  
با سرداری رستان بدو ارزانی داشت و بر سبیل استیصال بد انصوب  
ارسال نموده و شاه رستم بتعجیل هر چه تمامتر دو منزل رایگی میکرد و میرفت  
تا خود را بمیانة الواس رسانیده شاه رستم فرود قرار بر فرار داده سالک طریق  
ادبار کشت که یکبار ملازمان شاه رستم بدو رسیده او را دستگیر کردند و بدار  
عبرت کشیدند بضر بسنگ و کلوخ مغز او را داغ پرغورش بر آوردند  
و در این اثنا برادر شاه رستم محمد رشد و تیر رسیده بود و بار ادهنگو  
موروثی بمنارعت برادر مکر عداوت بر میان بست چنانچه کار باستمال  
سیف و سنان رسید بعد از مقاتله و مجادله مصلحان در میان افتاده فرار  
بر آن دادند که چهار دانگ ولایت رستان در دست شاه رستم و دو دانگ  
در دست محمدی بوده بشرکت در حکومت زندگانی کنند هر دو برادر باین صلح  
راضی گشته چند وقت باین وتیره بایکدی کرسکوک فرمودند تا در ششور سینه  
اربع و تسعمانه که امیرخان موصلو حاکم همدان حسب فرمان شاه طهماسب

جته تحصیل تقبلات لر بزرگ که مشهورند به بختیاری که بعد از انقطاع نسل حکام  
ایشان که سابقا ایامی بایمان رفته بود شاه طهماسب سردار الواسات بتاج  
امیر استرکی که عمده عشار آن قوم بود تفویض کرده بود هر سال مبلغی خیر بوجه  
تقبل بدیوان او میداده باشد و تاج میر در ادای آن مبلغ عاجز آمده بدین سبب  
بدست شاه طهماسب بقتل رسید بعد از قتل شاه طهماسب پیش و دینی آن قوم را  
بمیر جهان بختیاری که او نیز از جمله متعینان آن الواس است ارزانی داشت  
و بکفالت شاه رستم هر سال موازی ده هزار استر تسلیم عمال نواب دیوانیان  
او نماید همچنان در اخذ مال و جهات بعضی ولایت خورستان که در تصرف اعراب  
مشغع بجانب دز قول و شوشتر روانه شد شاه پرویز نام عورت دختر که منگوه  
شاه رستم بود در خفیه حکم در باب گرفتن محمدی بنام امیرخان حاصل کرده  
هر گاه که فرصت باشد امیرخان محمدی را گرفته بدرگاه شاه رستم بود در خفیه  
حکم در باب گرفتن محمدی بنام امیرخان حاصل کرده هر گاه که فرصت باشد  
امیرخان محمدی را گرفته بدرگاه شاهی ارسال دارد و محل این مفصل آنکه چون  
امیرخان بنو احمی خرم آباد رسید محمدی بدیدن او آمده بگردد او را بتقریب  
ضیافت با معدودی چند بنحانه خود طلب داشته در آن مجلس او را با موارج  
صد نفر از اعیان رستان که همراه آورده بود گرفته مقید بدرگاه شاهی  
ارسال نمود حسب فرمان پادشاهی در قلعه الموت مجبوس گشتند و مال  
و حال محمدی و شاه رستم در ضمن قضایای آینده مذکور خواهد شد انرا  
**محمد بن جهانگیر** چون در قلعه الموت مدت ده سال مجبوس بود و در نیت  
پسرانش علیخان و اسلم و جهانگیر و شاهویری در رستان تردد  
و عصیان کرده عیش را بشاه رستم عم خود منقص کرد ایندند بلکه آغاز  
سرکشی کرده دست قطاول بولایت شاهی دراز کرده همدان و جود بادگان  
و نواحی اصفهان را نهب و غارت کرده هر چند شاه رستم و امراء سرحد

قربانیه در دفع و دفع ایشان سعی تمام و کوشش لاکلام بجای آوردند  
بر آن مرتب نکشت اخلاص امراء و ارکان دولت بعرض شاه طهماسب  
رسانیدند که علاج این فتنه منحصر در آن است که محمدی را بامید نوید حکومت از قلعه  
برون آورده بیکی از امراء عمده قربانیه می باید سپرد و با پسران خود بدرگاه  
معلی طلب داشته شعله آتش فساد ایشان تسکین یابد و محمدی نیز با  
سخن راضی گشته قرار دادند که موازی سی هزار اسپ و استر و کوسفند بطریق  
جائزه بنواب شاهی داده پسران خود را بدرگاه معلی آورده بعد از آن حکومت  
لرستان بدو مفوض گشته روانه لرستان شد و پسران خود را بطریق  
رهن در درگاه معلی نگاه دارند شاه طهماسب حسب الصلاح امراء و ارکان  
دولت محمدی را از قلعه الموت برون کرده بقزوین آورد بحسین پیک  
سپردند و در ساعت مکتوبی با ولاد خود ارسال نمود که موازی سی هزار اسپ  
و اغنام که برای حکومت لرستان متعین شده بودند تدارک کرده علی العجیل  
برداشته متوجه دار السلطنه قزوین شوند چون مکتوب بدیشان رسید  
موازی ده هزار را سب و دو اب بپهر رسانیده با دو نفر از پسران آنها را  
برداشته برسبیل بقزوین آمدند چون در قریه شرف آباد که یکفرسخی قزوین  
واقعه نزول کردند محمدی بعرض حسین پیک رسانید که بنده زاده  
چون بشرف آمده اند بنده را مرخص سازید که بدینجا رفته ملاحظه دو اب  
و اغنام نموده اگر لیاقت آن دارد که بنظر پادشاهی در آورده خوب و اگر لیاقت  
آن ندارد چند روز موقوف باشد تا بقیه آنچه بقتل شده متعاقب رسیده  
بنظر شریف در آورده حسین پیک ملتزم او را بمذول داشته چند نفر  
از ملازمان عمده خود همراه محمدی نموده بقریه شرف آباد ارسال داشت چون  
نزدیک بشام گشت محمدی بریفقان خود گفت که شب در آمد ملاحظه دو اب  
نیتوانم کرد امشب در اینجا توقف کرده از صحبت فرزندان که مدتی بجزان

ایشان کشیده ایم محفوظ شده هنگام صبح که محل فور و نجات با اتفاق شما  
ملاحظه دو اب و اغنام نموده بقزوین معاودت تمام قربانیه را سخن محمدی  
معقول افتاده آن شب قرار بر برون در شرف آباد دادند چون شب در آمد محمدی  
با پسران بر اسپان راه آزموده جنگ کرده که بر باد صبا سبقت می گرفتند سوار  
گشته راه لرستان پیش گرفتند با مدد چون خبر بقزوین شایع شد شاه  
طهماسب امیرخان حاکم همدان را با بعضی از امراء و اعیان در عقب ایشان روانه  
ساخت اما چون اسپان این طائفه جام بودند هر چند ابلغار کردند بگردان  
نرسیده چاروای بسیار هم ضایع شد و محمدی و پسران در عرض چهار روز  
ده روزه راه را طی کرده خود را بمیان لرستان رسانیدند و شاه رستم چون از آمد  
برادر خبردار گشت عروس ملک را سه طلاق گفته در همان سال متوجه قزوین  
شده بقیه عمر بفلکت گذرانیده و در مستقلا حکومت لرستان نتوانست کرد  
تا اجل موعود بر سر او تاختن آورده بلا مضایقه جان عزیز بقابض ارواح  
سپرد و محمدی در لرستان رایت حکومت بر افراشته صدای انا و لاغیری  
بکوشش همیش مستمعان افلاک رسانید و فی الجمله طریق مدارا و مویس باشاه  
طهماسب و شاه اسمعیل ثانی مسلوک داشته ایشانرا از خود راضی گردانیدند  
فوت آن پادشاهان اطهار اطاعت و انقیاد بدرگاه سلطان مغفرت پناه  
سلطان مرادخان علیه الرحمة و الرضوان کرده موازی دو دوازده خروار  
زر عثمانی که ششصد تومان رایج عراق است از خواص همایون در اسلام  
بنهاد ناچینه مند علی و جان و بدنه و ترساق الحاق ایالت او کردند مادامی  
که در جاده عبودیت بوده در خدمات پادشاهی ثابت قدم و راسخ دم بوده  
باشد ایالت موردی مع لطافت در تصرف او بوده تغییر و تبدیلی نشود و در  
مشور ایالت لرستان و خلعت فاخره و کمر و شمشیر طلا سو که بتایید ارزانی  
ارزانی داشته ارسال کردند چون چند سال باین و تیره گذشت و بواسطه

آنکه بامیر میران بغداد چندان ملوک مستحق می نمودند و بگلر بکیان از ایشان  
ناراضی و متشکی بودند بخدمت مرجوعه قیام نمیکردند در خیفه حاکم همایون در باب  
قید و بند او حاصل کردند محمدی ازین مقدمه واقف گشت میر میران بغداد  
در صد و قید و بند او شده همیشه متعرض می بودند آخر الامری یکی از گلر بکیان  
قصد گرفت او کردند محمدی نیز قطع نظر از محصول و منافع خواص بغداد کرده  
من بعد پیرامون حوالی و حواشی بغداد نکشت شاهپوری و جهانبگیر نام  
پسرانش که بطریق رهن در بغداد بودند در روز سواری پاشا فرار کرده از کناره  
بغداد روی بوادی و صحرا نهادند که با دهر صحرای ایشان نرسید و در خلال  
این احوال شاه سلطان محمد ولد شاه طهماسب دختر او را بجهت سلطان حمزه  
میرزای ولد خود خواستگاری نموده در صلح و صلاح زوده او را با طاعت خود  
ترغیب نمود و او نیز قبول این معنی کرده مکرار ملازمت قربانش اختیار نمود  
و بعد از چند سال بعالم آخرت رحلت نمود **شاهپوری بن محمد** بعد از فوت  
پدر با داد اعیان لرستان بر سر پیر فرمانروایی ممکن گشته از دیوان  
شاه سلطان محمد نشور ایالت بدو عنایت شد و چون زمام مهم سلطنت  
ایران بقبضه اقدار شاه عباس درآمد خواهر اعیانی شاه ویردی را که منگوه  
سلطان حمزه میرزای برادرش بود بعقد نگاه در آورده دختر عمزاده اش  
که بنیره بگرام میرزا بود بجهت نگاه شاهپوری در آورده در میان ایشان  
کمال خصوصیت و اتحاد منسلک بود تا آنکه از دیوان شاه عباس ایالت  
همدان با غورلو پیک بیات تفویض شد در میان غورلو و شاهپوری  
در سرناجیه بر وجود عداوت قدیمه که میان بیات و لر می بود بحدت آمده  
بجدید نمازعت افتاده کار باستمال سیف و سنان رسید هر دو  
قوم عثمانی و قبائل خود در اجمع ساخته درناجیه بر وجود در مقابل یکدیگر  
صف آرا گشتند قصارا غورلو پیک بیات در آن معرکه بقتل رسید

و جمع کثیر از طوائف بیات مقبول گشتند اموال و اسباب ایشان بدست  
لر ان افتاد همه را بنیما بردند و شاه قلی پیک برادر اغورلو بر سبیل داد  
خواهی در قزوین بخدمت شاه عباس آمده احوال قتل برادر و اعیان  
بیات و نخب غارت اموال و اسباب ایشان را بتفصیل معروض پایه سریر  
اعلا گردانید و از استماع این خبر شاه عباس را شعله آتش غضب سر  
بر افلاک کشیده در همان روز با معدودی چند که در پایه سریر حاضر بودند  
ایلعبار بر سر شاهپوری آورد چون شاه ویردی از آمدن شاه عباس  
خبردار گشت با چند نفر از مخصوصات و اهل و عیال خود از آب سیمه بفلک  
تمام عبور کرده خود را بچهل کلاه رسانید و باقی الوسات و احشامات او  
در نیطرف آب مانده بدست لشکر باین شاه عباس درآمد و ناچار خرم  
آباد که مقر دولت و مرکز حکام لرستان است شاه عباس مهد تعلی  
شاملو پسرزاده اعز می ولد سلطان ارزانی داشت و او را امیر الامراء آن  
سرحد گردانید و بواسطه حفظ و حراست و ضبط و حیانت الوسات  
و احشامات آن نواحی چند نفر از امراء قربان شیر را تابع او ساخته عثمان  
عزیمت بجانب دار السلطنه قزوین معطوف داشت و شاهپوری  
بعد از معاودت شاه عباس جمعی از طائفه کوران و مردم الوسات  
و احشامات و سایر طوائف بر سر رأیت خود جمع ساخته متوجه دفع مهدی  
قل سلطان شد بجزایر تمام از آب سیمه گذشته در ظاهر خرم آباد مستعد  
قتال و جدال گشته از طرفین تلاقه فریقین دست داد بعد از کوشش  
بسیار شکست بر لشکر لران افتاده سلک جمعیت ساه ویردی چون بیات  
الغش از هم فروریخته سالک طریق فرار گشت و بعد از آن متوجه بغداد  
شده در مقام اطاعت درگاه عرش اشتهاب سلاطین شوکت آمین آل  
عثمان شد چون شاه عباس بر این قضایا واقف گشت از سر حرام

او در گذشته مشور ایالت خرم آباد و حکومت لرستان بدستوریکه در تصرف آباء  
و اجداد او بوده ارزانی داشت و او را بکر و شمشیر مرصع و خلعت پادشاهانه بین  
الاقربان سرافراز ساخته رأیت حکومت او را در آن ولایت با وج ذروه مهر و  
ماه برافراشت و حالاکه تاریخ هجری در سنه خمس و الف است کامران حکومت  
لرستان می نماید **فصل پنجم در ذکر سلاطین مصر و شام که مشهورند با ابواب**  
و ایام مصر خبر و حایمان حوزه ملک سیر شرح ولایت ابن حکایت بدین روایت  
فتح نموده اند که جد طوک مصر شادی بن مروان از اکراد رونده و دین آذربایجان  
که اکنون ویران گشته و بقریه جفر سعد اشتهار دارد در زمان سلطان مسعود سلجوقی  
یکی از نواب مسعودی شادی را که توالت قلعه تکریت ساخت چون شادی در اینجا  
بتکریت آمد غلین گشت و جب جانش پنجاه اجل چاک شده در گذشت و الیزبت  
بنجم الدین ایوب بجای پدر نشست و بنجم الدین ایوب روزی با تفاق برادر خود  
اسد الدین شیرکوه برای میرفت ناکاه زنی گریان بدیشان رسیده معروض  
گردانید که فلانی بیچمتی متعرض من شد اسد الدین آن شخص را پیدا کرد و صریح  
که در دست داشت از وی ستانده بر مقامش زد بنجم الدین ایوب چون  
این حال را مشاهده فرمود برادر خود را معید گردانید و صورت واقعه را بنایب  
سلطان مسعود عرضه داشت نمود و آن امیر در جواب نوشت که میان من و شخص  
مقتول اساس مودت و قواعد محبت استحکام داشت هرگاه شما ملاقات کنم  
می توانم بود که خون او را طلب کنم پس مناسب آن است که از شهر من بیرون  
روید تا من بعد یکدیگر را نبینیم چون این خبر بنجم الدین ایوب رسیده با تفاق  
برادرش اسد الدین بصوب موصل در حرکت آمدند پس از وصول بدان منزل  
تا بک عماد الدین زنگی با ایشان طریق گیر زنگی مسلوک نموده چون بعلبک  
مفتوح ساخت و زمام ایالتش را در قبضه اقتدار بنجم الدین ایوب نهاد و بنجم الدین  
امیری بود بغایت نیکو صورت و پاکیزه سیرت بصفت عقل و دیانت موصوف

و بر یور عدل و امانت معروف در ایام حکومت بعلبک از برای طبقه صوفیه خانقاه  
بنا کرده از او موسوم بنحیه گردانید و در آن ولایت آثار بصفت و رعیت پروری ظهور  
رسانید و بعد از فوت عماد الدین زنگی با تفاق برادر خود اسد الدین زدنولید  
محمود رفت و هر دو برادر منظور نظر تربیت اثر نور الدین محمود شده منصب سردار  
سپاه و لشکر کشی با حکومت حمص با اسد الدین متعلق شد و عاضد اسمعیل و اول  
مصر در دفع فتنه متوسل بنور الدین گشته و می سه نوبت اسد الدین را بالشکر  
کران بددوی فرستاده و در گره آخر اسد الدین شاپور وزیر عاضد صاحب الرضا  
او بقتل آورده بجای او وزیر شد اما هنوز کلا از بوستان وزارت پنجه بود  
دست اجل خار غم در دلش شکسته و بعد از شصت و پنج روز که در آن منصب  
دخل داشت در روز شنبه دوم جمادی الاخر سنه اربع و ستین و خمسائه رایت  
غزیمت بصوب عالم آخرت برافراشته برادر زاده اش صلاح الدین یوسف  
بن بنجم الدین بجای تکفل امر وزارت گشت **صلاح الدین یوسف بن بنجم الدین**  
**ایوب** از غایت وقوف و کار دانی بانگ زمانی ارکان دولت عاضدی  
بی اختیار ساخته ملک ناصر لقب یافت و بعد از تملک در مصر قاصدی بنور الدین محمود  
فرستاده التماس نمود که باز او را رخصت نماید تا بمصر آید نور الدین محمود متمسک  
او را بجز اجابت مقرون گردانید و بنجم الدین ایوب را رخصت رفق ارزانی  
داشت در بیت و چهارم رجب سنه خمس و ستین و خمسائه بظاهر مصر رسید  
عاضد خلیفه او را استقبال نمود و بنجم الدین ایوب دیده را که بیت الاخران  
بجوان صفت و ابیضت عیناه من الحزن گرفته بود بدیدار صلاح الدین یوسف  
روشن گردانید و صلاح الدین در تعظیم و تکریم پدر بزرگوار شرایط مبالغه  
بجای آورده خواست که منصب وزارت را با و باز گذارد اما بنجم الدین قبول  
نمود و صلاح الدین تمثیلت مهمات مصر قیام نموده در اوایل محرم سنه سبع  
دستین و خمسائه مزاج عاضد فاسد شد در روز عاشورا قاصد سفر آخرت گشت

و صلاح الدین خراسانی اسمعیلیه را که از نفوذ نامعدود و جواهر زواهر وقت  
نفی مال مال بود تصرف نموده من حیث الاستقلال بقبضه امور ملک  
و مال پرداخت رعیت و سپاهی را مستظهر و متعال کرد ایند در تاریخ یغی  
مستور است که از جمله متوفاتی که از خزینه عاضد بدست صلاح الدین افتاد  
عصای بود که از زمره و از کتب نفی مخطوط متنوعه صدر امر مجلد بود و در بلاد  
ایالت صلاح الدین بنا بر بعضی اسباب نور الدین محمود و از ورنجیده خواست که بمصر  
رود و دیگری را بعوض صلاح الدین بعزت سلطنت رساند چون این خبر صلاح  
الدین رسید پدر و خال و اقربا و امراء خود را جمع ساخته جهت دفع آن واقعه  
فرو مشورت در میان انداخت تقی الدین که برادر زاده صلاح الدین بود  
بر خواسته گفت صلاح دولت در آن است که اگر نور الدین محمود بدینجا  
شتابد با جنود نامعدود روی بمیدان کارزار آریم و زمام اختیار این مملکت  
بقبضه افتد از باز نگذاریم نجم الدین ایوب زبان بدشنام نمیره گشوده بر این  
سخن انکار بلیغ فرموده و صلاح الدین را مخاطب ساخته گفت که من پدر تو ام  
و شهاب الدین که خال من است با آنکه از قاعی اینجاعت با تو محبت بیشتر داریم  
هر گاه که نور الدین را به بیم امکان ندارد که بدستور سابق بساط جلالت مناسط  
اورا تقبیل نمایم و اگر ما را بضرب عنق اشارت فرماید البته حسب الفرمود  
بتقدیم رسانیم حال پدر و خال تو که همچین باشد نسبت بدیکر امر اوارکان  
دولت چه کمان مبری این مملکت در سلک ممالک محروسه نور الدین انتظام  
دارد و ما بحقیقت مملوک او بنم و هر وقت که نور الدین ما را عزل کند بغیر از اطاعت  
و انقیاد چاره نداریم اکنون صلاح در آن است که بنور الدین عرضیه نویسی  
بمنی بر آنکه چنان استماع افتاد که خاطر جمایون بر آن قرار یافته است که از  
ظفر آیات جهت استخلاص این ولایت نهضت فرماید و حال آنکه حاجت بان  
نیست که آنحضرت بواسطه این مهم مرتکب تعب سفر شوند زیرا که من قدم

از جاده عبودیت ملازمان پایه سر سلطنت بیرون ننهاده ایم و هر حکمی که از قف  
جلال صدور یابد قبول داریم بجز چه حکم کنی بنده ایم فرمان بر بجز چه امر کنی حاکم  
خداستگار و اگر غباری از عمر این بنده بر خاطر انور نشسته مناسب آنکه کی از علایق  
خاصه را ارسال فرمایند تا غلی در گردن بنده نهاده بدرگاه عالم پناه آورده  
چه کند بنده که گردن ننهد فرمانرا صلاح الدین نصیحت ابوی را بسع رضا اصفا  
نموده مردم متفرق گشتند آنگاه نجم الدین ایوب با پسر خلوت کرده گفت تو  
بواسطه غرور جوانی و عدم تجربه بر صلاح و فساد امور اطلاع نداری زیرا  
که این جماعه بر ما فی الضمیر تو اگر وقوف می یافتند و بنور الدین اعلام میکردند  
که تو میخواستی او را از دخول مصر مانع آئی نور آئی نور الدین به کلی اہمیت متوجه  
دفع ماکشته تمامی سپاه شام و موصل را مجتمع میساخت و رأیت نهضت  
بدینطرف می افراخت حالا که خبر این مجلس بشنود و کمان برد که مات  
و منقاد او بیم خاطر جمع کرده بمتم ذکر مشغولی نماید و ما از قضیه او فارغ البال  
باشیم و فی الواقع این تدبیر نجم الدین ایوب موافق تقدیر بود چون عرض  
داشت صلاح الدین بمضمون گفت و شنود مجلس مذکور بعرض نور الدین  
رسید بار در نسبت بصلاح الدین در مقام غنایت آمده صلاح در آن  
دیدند که او را بحال خود باز گذارند و بیچ نوع تعرض نرسانند و در سنه  
ثمان و ستین و خمسمانه نجم الدین ایوب از اسپ افتاده چند روز متالم  
بوده بعد از آن در گذشت و صلاح الدین بر پنج سنت سید المرسلین  
اورا تجمیر و تکفین کرده در موضع مناسب مدفون ساخته و حکامینعی بنوازم  
تعزیت داری پرداخت و از نجم الدین ایوب شش پسر ماند صلاح الدین  
سیف الدین محمد شمس الدین تورانشاه و سیف الاسلام طغرلکین شهنشا  
تاج الملوک بوری در سنه شص و ستین و خمسمانه نور الدین محمود فوت  
شد صلاح الدین استقلال تمام یافت و اندک زمانی مملکت شام را نیز

تحت تصرف در آورده انوار عدالتش بر متوطنان آن بلدان تافت و بیت  
المقدس و قدس خلیل الرحمن را از تصرف نصار بیرون آورده برادر زاده  
خود قراقوش را بفتح بعضی از بلاد مغرب نامور گردانید و قراقوش لشکر  
بدانجا کشیده بلده طرابلس را که در تصرف فرنگان بود با تمام او مفتوح  
گردید و هم مطابق اینحال آفتاب اقبال برادر صلاح الدین شمس الدوله  
از افق مملکت یمن طالع شد و زندقی که عبد البنی نام داشت و بتغلب بر آن  
ولایت استیلا یافته بود در برابر شمس الدوله آمده بعد از مجادله و مقاتله  
بقتل رسید و در سنه سبعین و خمسائه چنانکه گذشت بلده دمشق و اکثر  
بلاد شام در حیرت سیخ صلاح الدین فرما داد که سوری بطول بیت و نه هزار  
و سه صد زرع از جانب بیابان در کرد مصر قاهره بنا نهادند و استادان  
بنیاد کار کرده تا او اخرجیات صلاح الدین بآن عمارت مشغول بودند در سنه ثلث  
و سبعین و خمسائه صلاح الدین لشکر بمسقلان کشیده بسی باخذ اموال و قتل نصاری  
اقدام نمود و از آنجا بطرف رمله رفته تا گاه سپاهی از فرنگ بد آنجا رسید  
و مقاتله صعوب داد و هزیمت بجانب اسلام افتاد پسر تقی الدین که غیره برادر  
صلاح الدین و در سن بیت ساکی از سپاه مصر بدرجه شهادت رسید و صلاح الدین  
در حال پریشانی بمصر شتافته نصار را بکار رفتند و مدته چهار ماه آن بلده را محاصره  
نموده در آخر همین سال قلعه حلب می تعب بتصرف صلاح الدین در آبادی است  
آن ولایت را بملک ظاهر پسر خود ارزانی داشت و در سنه اربع و سبعین و خمسائه  
فرخ شاه که برادر زاده صلاح الدین بود بنیابت او در دمشق حکومت می نمود  
بجنگ جمعی از اهل فرنگ که ببلاد شام در آمده بودند رفتند ایشانرا منصرف  
سردار لشکر کفار را بکشت و درین سال حال صلاح الدین شهاب که تمام حکومت  
می افراشت وفات یافت و ملک مظفر تقی الدین عمر بن شهنشاه بن نجم الدین  
ایوب قائم مقام شد تا سنه سبع و سبعین و خمسائه در آن ولایت

بدولت گذرانیده وفات یافت و در سنه ست و سبعین و خمسائه شمس الدوله  
بن نجم الدین ایوب که سابقا بمن با ضرب شمشیر در حیرت سیخ آورده با سکنه ریه  
رفته بود از عالم فانی رحلت نمود و جسد او را بشام نقل کرده در مدرسه خواهرش  
که در ظاهر دمشق ساخته بودند مدفون گردانیدند و پس از فوت شمس الدوله  
ایالت یمن برادر دیگر صلاح الدین سیف الاسلام تعلق گرفت و در روز جمعه از یام  
ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین و خمسائه در سطح طبریه میان صلاح الدین و فرنگیان  
بعین محاربه عظیم اتفاق افتاد و عنایت الهی شامل حال است حضرت رسالت  
پناهی گشته کلا نتر نصار را اسیر کردند و بسیاری از لشکریان او بقتل رسید  
آنگاه صلاح الدین بعکله رفته آن قلعه را از تصرف نصار بیرون آورد و قریب  
چهار هزار کس از مسلمانان که اسیر کافران بودند مطلق العنان گردانید برین  
قیاس در فتح دیگر بلاد و قلاع که در دست فرنگان بود مرهم سعی و جهتها در دست  
داشته تا بلس و حفا و فارسیه ناصره و عسقلانرا مفتوح ساخت و بعد از آن  
لشکر بیت المقدس کشیده بر جانب غربی آن بلده نزول اجلال فرمود و بعد از آن  
چند روز از آنجا بطرف شرقی شتافت آغاز محاصره و محاربه کرد و در آن زمان زیاد  
بر شصت هزار از نصار در شهر اقامت داشتند در باب مدافعه و مقاتله مسلمانان  
علم جد و اهتمام می افراشتند در روز جمعه بیت و هفتم ماه رجب سنه مذکوره  
صلاح الدین بضر بسنگ منجیق در تضیق نصار را کوشیده آثار فتح و نصرت  
بر صفحات احوال اهل اسلام ظاهر گشت و خوف و رعب تمام در قلوب اصحاب  
گفرد ضلال افتاده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند صلاح الدین فرنگیانرا  
از قتل و اسیری ایمن گردانید فتح بیت المقدس دست داد و مسلمانان  
صلیب نصار را که در قبه صخره مسجد الاقصی نصب کرده بودند در هم شکسته  
تا امروز آنجا نماز جمعه قائم شد و غلغله تکبیر صغیر و کبیر بچرخ اشیر رسید و حال  
آنکه بلده بیت المقدس از شهور سنه اشنی در سبعین و اربعهائه تا آن

غایت در تصرف از باب ضلالت بود و قاعده صلح میان صلاح الدین و فرنگیان  
یعنی در آن روز بر این وجه موکد شد که هر یک از رجال کفار بیت دینار و هر فرد  
از سوان ایشان پنج دینار صوری تسلیم متابعان ملت احمدی نمایند و جهت  
هر اطفال خود یک دینار دهند و هر کس از عمده آنچه او را باید داد برون نتوان  
آمد در دست اهل اسلام اسیر شدند صلاح الدین اموال را مستخلص گردانید و میثاق  
شکریان و علما و زهاد تقسیم کرد روی بصوب صور آورد و بسبب آنکه صور  
در غایت استحکام بود فتح تدریج نمود و لشکر سرما و بارندگی دست به پیداد  
بر آورد امر اصلاح در مراجعت دیدند و سلطان باستصواب نیک اندیشان از آنجا  
کوچ کرده بطرطوس شتافت و آن بلده را جبراً و قهر اسیر گردانید و جمیع اموال  
فرنگیان را بغنیمت گرفت و هر کس از نصار که آنجا بود اسیر کرد و آتش غضب بر طوق  
زده متوجه دگر بلاد اهل ضلال شد همه را مسخر گردانید تا بظاهر برانه رسید با وجود  
آنکه آن حصار در حصانت ضرب المثل بود ارتفاع او با دیوارش از پانصد و هفتاد  
ذرع زیاده می نمود و بضرر شمشیر و تیر در حیرت سحر مهران در آمد نگاه صلاح  
الدین بانظاریه شتافته مهم مردم آنجا بر مصالحه قرار یافت و کافران ایران  
مسلمانان که در شهر داشتند گذاشته صلاح الدین بامر التماس پسر خود ملک  
ظاهر از انظاریه بطلب رفت مدت سه روز در آنجا توقف نمود ملک ظاهر چنانچه  
باید و شاید بر اسم ضیافت و پیشکش قیام نمود و سلطان صلاح الدین  
از طلب بکارفته عالم آنجا تقی الدین بد آنجا در جبر قدرت او بود لوازم خدمت  
بجای آورد سلطان برادرزاده او را نواخته حلب و یکد و قصبه دگر را اضافه  
الکاء او نمود پس صلاح الدین بد مشق رفته چند روز در آن بلده باسراحت  
پرداخت و از مشق ببلده حلب شتافته آنجا را بصلح مفتوح ساخت  
آنکه هر کس و کوب را نیز بمصلحه گرفت و از آنجا بقدرس خرامید و نماز عین  
اضحی در آن مقام مقبره که گذارده بعسقلان رفت و آن خطه را از برادر خود

ملک عادل ستاند کرک را در عوض بدو داده پس بکله منزل گزیده بعبارت سور آن بلده  
قیام نمود بعد از آن بنفس شریف بشقیف تشریف برد و آن قلعه را که در کمال  
متانت و حصانت بود محاصره فرمود چون حاکم ثقیف که در سلک عقلا و عیان  
فرنگی انتظام داشت علامات فتح و ظفر در جانب اهل اسلام مشاهده نمود  
تنها از قلعه بیرون آمد بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رسید و سلطان او را  
بار داده با عزاز و اکرام نزدیک خود بنشاند بنا بر آنکه بلفت عربی مهمان  
عزیز دانا بود بعضی رسانید که غرض من از تصدیق ملازمان آستان سلطنت  
ایشان آن است که اشارت علیه صدور یابد که بنده بد مشق رفته آنجا گن  
باشم از دیوان اعلی سال بسال مرا ائمه ارغند و زرد دهند که باهل و عیال  
بفراقت بگذرانم و هرگاه این ملت من در جبه قبول یابد قلعه را تسلیم خدام  
عالی مقام نمایم سلطان صلاح الدین التماس او را بجز اجابت اقران  
داده حاکم ثقیف بقلعه بازگشت و لشکر اسلام ترک محاصره و محاربه داده  
دل بر مصالحه نهادند بعد از چند روز بوضوح پیوست که آن کافر پای خدی  
و فریب از قلعه بیرون آورده و غرضش از آن سخنان آن بود که میران  
دست از تضیق اهل شهر بدارند تا او مرتب برج و باره نموده ذخیره بقلعه  
در آورد و لاجرم سلطان در غضب رفته کت و کمر سپاه طفر سپاه را اشارت  
بمحاصره حصار فرسوده و دیران آغاز کار زار کردند و روی بتربیب  
آلات و ادوات قلعه گیری آوردند در خلال این احوال خبر رسید که لشکر  
بیکران و حشر فراوان از فرنگیان بکله آمد آن بلده را محاصره نموده اند  
ملک عادل بد آن راضی گشته که با کافران ثقیف مصالحه نماید بدین موجب  
که شهر را با تمامی آلات و اسلحه و مرکب و دو سیت هزار دینار زر بپایان  
دهد و صد نفر از اسیران متعین و پانصد کس از مجاہل ساری مطلق العنان  
گردانند تا ایشان مسلمانان را بکنند که بسلامت از آنجا بیرون آیند سلطان

از شنیدن این سخنان متاثر گشته برین انکار بلیغ نموده نگاه با استصواب  
ارباب رأی و تدبیر ترک محاصره ثقیف داده تخریب عسقلان فرمان داد  
زیرا که رسید که در غیبت رأیت نظر آیت کفار فرنگ برانجا استیلا یابند  
و باستظهار اموال عسقلان بیت المقدس را بخوزنه تسخیر در آورند ملک  
افضل که در سلک اولاد و اجماع صلاح الدین انتظام داشت و حاکم دمشق بود  
متصدی تخریب آن بلده گشته حکم فرمود که متوطنان عسقلان مستولی گشته  
در بیع چیزها که قابل نقل نبود شروع نمودند و چیزی که بده درم می ارزید یک  
درم می فروختند ارزانی ساز اشیا قیاس از این باید کرد القصد از بیستم  
ماه شعبان تا غره رمضان جمعی کثیر تخریب آن بلده پرداختند و بالاخره  
آتش در بیوتاتش انداختند و همچنان بلده را و قلعه را را خراب کردند  
مقارن آن حال از نزدیک عادل خبر آمد که مردم فرنگ بدین معنی راضی شده  
اگر بلاد و سواحل را با ایشان واکداریم با ما مصالحه نمایند و در هر طریق تعرض  
ببلاد اسلام نرسانند سلطان صلاح الدین او را اجازه صلح داده قاعده عهد و پیمان  
میان مسلمان و فرنگان بصلوات ایمان تا یکدرفت و از تاجران آغاز آمد و شد  
نمودند آنکه سلطان دین پناه به بیت المقدس شتافته ملک ظاهر و ملک  
افضل را رخصت داد که ببلاد خود روند و بنفس نفیس روزی چند در بیت  
المقدس اقامت فرموده بعد از آن بدمشق شتافت و روز بیست و نهم  
شوال سنه ثمان و ثمانین و خمسائنه بدر الملک شام رسید جمیع اولاد  
و سایر حکام بلاد شام در خدمتش مجتمع گشتند و چند ماه بسور و سرور اقامت  
گذرانیدند و در روز جمعه پانزدهم صفر سنه تسع و ثمانین و خمسائنه  
سلطان جهته ملاقات قافل حج سوار شده چون از نزد حاجیان مراجعت  
نمود به تب محرق گرفتار گشته در بیست و نهم همان ماه بجوار رحمت  
و مغفرت الهی پیوست و فرق انام از خواص و عوام آغاز فغان

وزاری بلند کردید که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و سلطان صلاح الدین پادشاه  
بود بصفت نصف موصوف و بوفور شجاعت معروف علما و فضلارا دوست  
داشتی و همواره همت بر ترفیه احوال ایشان گذاشتی و در همان سال که در مصر  
پادشاه گشت از شراب و جمیع منہیات در گذشت و در ایام دولت او بقاع خیر  
در بلاد مصر و شام طرح انداخت و مستقالات خوب و مزروعات مرغوب بر آن  
ابنیه رفیعہ وقف ساخت و تفصیل بعضی از آن عمارت این است که نوشته میشود  
مدرسه قراه صغری که نزدیک بقبر امام شافعی رضی الله عنه است و خانقاه در جایی  
سرای سعید السعدا که از جمله خلفای اسمعیلیه بود بنا نمودند مدرسه حنفیه که بموضع  
سرای عباس بن سلا و دست تعمیر فرمود مدرسه شافعیه که در مصر معروف است  
زین البهار مدرسه مالکیه در قاهره مغربیه و از اشغالی که داخل قصر او بود مدرسه  
و خانقاهی که در قدس خلیل بنا نموده و با تمام رسانید و کونین ساخت سلطان  
صلاح الدین بشانه بود که با وجود بسطت مملکت و فتح ولایت و وفور مدخل  
و کثرت غنایم در روز وفات در خزانه او زیاده از چهل و هفت درم نقره نبود  
العلم عند الله الودود **ذکر ابو الفتح عثمان بن صلاح الدین بن یوسف سلطان**  
صلاح الدین در زمان حیات ایالت ولایت مصر را به پسر بزرگتر خود عثمان تفویض  
نموده او را لقب ملک عزیز کرد و آینده بود چون خبر فوت آن عزیز دولت  
بعزیز مصر رسید قدم بر سند سلطنت نهاده الکا بر و اشراف آن بلده به تحقید  
بیعتش پرداختند و ملک عزیز بعد از آنکه خاطر از ضبط آن مملکت فارغ گردید  
قصد بر آوردن خود ملک افضل نموده با تفاق عم خویش ملک عادل سه نوبت  
شکر بدمشق کشید و در ماه رجب سنه اثنی و تسعین و خمسائنه آن بلده را  
بعد از محاصره و محاربه گرفته ملک افضل فرار بر قرار اختیار کرده و عزیز سلطنت  
دمشق را ملک عادل تفویض نموده خود بمصر باز رفته در سنه ثلث و تسعین  
و خمسائنه سیف الاسلام طغرل نکین بن بختم الدین ایوب که حاکم مین بود

از عالم فانی رحلت نمود بعد از وفات او پسرش فتح الدین اسمعیل که اورا ملک  
 معز می گفتند در مین پادشاه شد در سنه خمس و تسعین و خمسائه ملک عزیز  
 در مصر وفات یافت و او جوانی بود در غایت علم و حیا و نهایت عفت  
 و سخا و بعد از فوت او مصریان متفرق بدو فرقه شدند طبقه بر سلطنت  
 پسر عزیز که موسوم بعلی و لقب بمنصور بود اتفاق نمودند و زمره کس بطلب  
 ملک افضل فرستاده اورا منقاد فرمود **در ذکر سلطنت ملک افضل بن**  
**صلاح الدین یوسف** چنانکه از سیاق کلام که بشته بوضوح می پیوندد  
 که ملک افضل در زمان حیات پدر حاکم دمشق بود و چون سلطان صلاح الدین  
 بعالم آخرت انتقال نمود برادرش عزیز با اتفاق عم خود ملک عادل سرکره  
 لشکر دمشق کشیده آن ملک از ملک افضل انتراع فرمود دختر خود را  
 بوی از زانی داشته و او هر حد بر می برد تا وقتی که ملک عزیز وفات یافت  
 آنگاه بمصر شتافت و روزی چند برسد عزت تکیه زده آنگاه عرش ملک  
 عادل با سپاه بردن مصر رسیده ببلده شمشاط رفته مدت حیات در آنجا  
 بر می برد و در سنه اثنی و عشرين و ستمانه در آنجا بر حمت ایزد متعال  
 پیوست و در تاریخ با فعی مسطور است که ملک افضل را فضل و کمال بسیار  
 بود و از علم زمان خود استماع حدیث فرموده و در جودت کتابت بد بیضا  
 می نمود و در تعظیم و تکریم اصحاب و دانش مراسم مبالغه بقدیم میرسانند  
 و در تائید قواعد عدل و کرم بتقصید از خود راضی نیست و از انشاء و رسائل  
 و مکاتیب و قوف تمام داشت و در نظم اشعار رأیت مهارت می افراشت  
 در آن اوان که برادرش عزیز موسوم بشهان و عرش عادل که اورا  
 ابو بکر می گفتند ولایت دمشق را از وی گرفتند این چند بیت عربی نظم  
 کرده بنزد ناصر خلیفه فرستاد این است **شعر**  
 مولای ان ابو بکر و صاحب عثمان قد غصبا بالیف حق علا و هو الذی

قد ولاد والده علیهما فاستقام الامرین ولی فخالفا و علا عقید بیعتة و الامر بینهما الفیض  
 فیه جلی فانظر الی خط هذا الاسم کیف یقی من الاواخر ملاحق من الاول و ناصر خلیفه  
 این میهار در جواب فرستاد وافی کتابک یا بن یوسف فعلنا  
 عضوا علینا حقه اولم یکن بعد البنی له بشر ناصر فابشر فان عدوا علیهم  
 و اجر فاجرن الامام انصر و وزیر ملک افضل نصر الدین ابی الکریم ضیاء الدین  
 محمد بن عبد الکریم الشیبانی الخزری بود و نصر الدین نیز مانند برادران خود عزالدین  
 و محمد الدین ابوالسعادات مشهور است با بن ایشر خزری و ابن ایشر در فنون فضائل  
 و صنوف علوم سر آمد علم و فضلا زمان خود و در فن انشاء و نوشتن رسائل  
 آنقدر مهارت داشت که فوق آن مرتبه تصور نتوان نمود و در جزیره ابن عمر  
 شده و هم آنجا نشو و نما یافته در اوایل ایام صبی کحفظ کلام ملک علام فائز  
 شده گویند قوت حافظه اش مشابه بود که تمام دیوان ابی تمام بخود شبی  
 یاد داشته و در تاریخ یا فعی از ابن خلکان مروی است که چون ابن ایشر را کب  
 فضائل باز پرداخت بلازمت سلطان صلاح الدین شتافت و منظور نظر  
 تربیت گشته وزارت ملک افضل بوی تعلق گرفت و ابن ایشر من حیث الاستقلال  
 بدان امر مشغول شد تا وقتی که عزیز و عادل و دمشق را از ملک افضل انتراع  
 کردند آنگاه این ایشر بنا بر تویی که از آن دو عزیز داشت در گوشه متوا  
 کردید یکی از حجاب ملک اورا در صندوقی نشاند و صندوق را مقفل ساخته  
 بر آستری بار کرده از دمشق بدون آورد همراه بمصر برد و این ایشر  
 در آن غیابت و وزارت ولد عزیز قیام نمود و چون عادل مستخر نمود  
 این ایشر از آنجا که ریخته بحلب رفت و روزی چند بخدمت ملک ظاهر پرداخت  
 از طلب روی بموصل آورد و از موصل بسنجار رفته باز بموصل عودت  
 کرد تا آخر ایام حیات آنجا بود و از تصانیف داله بر و فور فضیلت  
 این ایشر یکی کتاب مثل الساتر است و آن نسخه اشمال دارد بر آداب

که شعر او کتاب اهل انشا از ضروری است و ایضا الوشی المرقوم فی حل المنظوم و کتاب  
و کتاب المعانی المحرر فی صنایع الانشاء از جمله منشآت آن وزیر فیضیت  
اناست و فاش در سنه سبع و ثلثین و ستانه روی نمود و از برادران  
خود عزالدین علی و مجدالدین ابوالعادات خور و تر بود **در ذکر ملک عادل**  
**بن نجم الدین ایوب** در تاریخ یا فنی مسطور است که ملک عادل بصف عقل  
و تدبیر موصوف بود بنا بر آن برادرش صلاح الدین یوسف در سوانح  
امور با وی مشورت نموده بصیام نهار و قیام ییل میل بسیار داشت و در زمان  
سلطنت برادر و بعضی از بلدان شام مثل عک و کرک رایت حکومت می افروخت  
و بعد از فوت برادر زاده خود ملک عزیز بر مملکت مصر و شام مستولی شده  
و در عزیر علی را که ملقب منصور بود بدین و درها فرستاده و زمان رتق و فتق  
و قبض و بسط ایالت آن ولایت بقبض اختیار پسر خود ملک کامل داد  
و حکومت دمشق را به پسر دیگری خود ملک معظم تفویض نمود و جزیره رافضیه  
و کر ملک اشرف ارزانی فرمود ایالت اخلاط را به پسر چهارم خود ملک  
اوحد که ایوب نام داشته مفوض گردانید و بفرایع بال در مصر نشسته است  
سلطنت بکیوان افراخت و در ماه رجب سنه ثمان و تسعین و خمسمانه  
ملک معزالدین اسمعیل بن سیف الاسلام طغرل تکین بن نجم الدین  
بن ایوب که در مملکت مین با ظهار شعار ظلم و ضلال می پرداخت و در  
مدام اشتغال نموده دعوی میکرد که نسب من به بنی امیه می پیوندد  
در موضع زینب بدست امرای خود بقتل رسید و پسرش ملک ناصر که از صغر  
سن بود قائم مقام پدر شد و از جمله افاضل ابوالعنازم مسلم بن محمود  
الشیرازی با ملک معز معاصر بود کتاب عجایب الانصار و غرائب اللغات  
بنام او تصنیف نموده در سنه تسع و ستانه ملک اوحد ایوب بن ملک  
عادل که حاکم اخلاط و بظلم و سفالت و سفک و ما اشتغال می نمود و فاش

یافت و حکومت بر برادر دیگرش ملک اشرف داد و در سنه اثنی و عشره و ستانه  
ملک عادل نیزه ملک مسعود بن ملک کامل را بایالت ولایت مین سرافراز  
ساخته بد ایجاب ارسال داشت و چون ملک مسعود بجد و دان مملکت رسید  
ایمان و اشرف در طریق اطاعت سلوک نموده مراسم استقبال بجای آورد  
و در ایمن مین و سعادت بر تخت نشاندند و در سنه خمس و عشره و ستانه ملک  
عادل ازین عالم آب و گل بصد حسرت دل برکنده بعالم آخرت پیوست  
و پانزده پسر یادگار گذاشت و از آن جمله پنج پسر نیک آخرت سلطنت رسیدند  
کامل و معظم اشرف و صالح و شهاب الدین غازی **در ذکر ملک اشرف**  
**موسی بن ملک عادل** در زمان سلطنت ملک عادل پسرش اشرف که موسوم  
بود موسی در مدینه درها ب حکومت اشتغال می نمود بعد از چند گاه ایالت  
حوران نیز تعلق بوی گرفت و چون ملک او حد فوت شد حکم اشرف با خلاط  
نیز است نفاذ پذیرفت و در سنه خمس و عشرین و ستانه ملک معظم اشرف  
الدین عیسی که در دمشق علم سلطنت مرتفع گردانیده بود و فاش یافت و پسر  
ملک ناصر که او دو نام داشت قائم مقام شد در سنه ست و عشرین و ستانه  
ملک کامل از مصر بعزیمت فتح دمشق نهضت نمود و ملک اشرف در صدد  
مدد برادر آمده ملک ناصر طالب صلح گشت و بعد از ارسال رسائل و ارسال  
صمم بران قرار گرفت که ملک ناصر بایالت کریم و شوک قناعت نماید  
و ملک اشرف در دمشق بر تخت سلطنت نشسته حوران درها و رقه و راس  
العیین با ملک کامل باز گذارد و انگاه ملک کامل بمصر باز گشته ملک  
اشرف دمشق را ب مین مقدم شریف اشرف ساخت و باستمالت سپاهی  
و رعیت پرداخته رایت عدالت بر افراخت و او پادشاهی بود در قنات  
علم و کرم رافع اساس عدل و قانع بنای ظلم و ستم بصحبت اهل خیر و صلاح  
بسیار مائل و الطاف عمیقش اصحاب علم و فضل را شامل و در زمان دولت

خود در دمشق دارالحدیثی بنا نهاد و تدوین آن بقعه شریف شیخ ابی بکر صلاح  
داد و ولادت ملک اشرف در سنه سبعین و هشتاد اتفاق افتاده و قاش  
در سنه خمس و ثلثین و ستانه روی نمود و ارکان دولت جسدش را بعد از تجمیر  
و تکفین نخت در قلعه دمشق دفن کردند و پس از چند گاه او را از آن قبر بردند  
بعمارتی که در طرف مسجد دمشق ساخته بودند بنجاک سپردند **در ذکر ملک کامل بن**  
**محمد بن ملک عادل** ملک کامل پادشاهی بود بجلالت قدر و نباهت شان  
موصوف و بتفزازات عدل و احسان معروف لطافت طبع و ذکر جمیالش  
در افواه مذکور و حسن تدبیرش نزد افاضی و ادانی مشهور بر جاده سنن  
سینه بنویس ثابت قدم و در محبت مقویان ملت علیه مصطفویه راسخ دم  
در لیالی جمعه مجلس شریف بوجود علی و فضلا مشحون بودی و بنفس نفیس  
با نظایف مباحثه نموده تفتیش مسائل نمودی در ایام دولت خود در قاهره  
معه دارالحدیثی در کمال فصاحت طرح انداخت و بر سر قبر حضرت امام شافعی  
رضی الله عنه قبه در غایت رفعت بنا کرده تمام نمود و ملک کامل در ایام  
حیات پدر متعهد حل و عقد و رتق و فتق مهمات ممالک مصر بود و بعد از وفات  
ملک عادل در سنه خمس و ستانه استقلال یافته بانکه زمانی حجاز  
و یمن و شام را تسخیر نمود بنا بر این خطبا هر گاه بنام آن پادشاه عایجه  
میرسیدند می گفتند که صاحب مکه و عبیدها و الیمین و زبیدها و المصر و صعیبها  
و شام و صناید و الجزیره و ولیدها سلطان القبلتین برهان الخاقین  
خادم الحرمین الشریفین ناصر الدین الجلیل امیر المؤمنین ملک کامل  
در آخر روز چهارشنبه بیت و یکم ماه رجب سنه خمس و ثلثین و ستانه  
در قلعه دمشق وفات یافت مدت عمر آن پادشاه عادل قریب پنجاه سال  
بود **کفتار در بیان ولایات سلاطین مصر و شام و یمن** در تاریخ یافعی  
مطور است که در سنه ست و عشرین و ستانه ملک مسعود یوسف

بن ملک کامل که در سنه اثنی عشر و ستانه بموجب فرموده جد خود لشکر یمن  
کشیده آن مملکت را تحت تصرف در آورده بود حجاز را نیز مسخر کرده حکومت  
می نمود و در مکه معظمه وفات یافت و در مرض وصیت فرمود که از مملکاتش  
چیزی در تجمیر و تکفین او صرف نکنند و جسدش را بشیخ صدیق که در سلک  
اعظم صلی انتظام داشت تعلیم نمایند تا از وجه حلال بر پنج سنت حضرت رسالت  
پناه صلی الله علیه وسلم تجمیر و تکفین کنند و امر او ارکان دولت او بموجب  
وصیت عمل نموده شیخ صدیق کفن آن پادشاه نیکو اعتقاد را از رواد و از آن  
که با آن حج و عمره گذارده بود ترتیب کرد و او را در میان قبور مسلمانان دفن  
کرد ایند و چنانچه وصیت نموده بود فرمود که بر سر قبرش نوشتند که هذا  
قبر الفقیر المحتاج الی رحمة الله تعالی یوسف بن محمد بن ابوبکر ابن ایوب  
و چون خبر فوت ملک مسعود بمصر رسید ملک کامل بغایت محزون و غمگین  
گشته بر اسم تعزیت قیام نمود و در سنه اثنی و ثلثین و ستانه مقدمه  
ایشان ملک کامل مورب خادم که در شجاعت ضرب المثل بود و وفات یافت  
از و صد غلام ماند که بعضی از ایشان بر تبه امارت رسیدند و هم درین سال  
ملک زاہد بن سلطان صلاح الدین یوسف که کنی بود بابو سلیمان داود  
بود در قلعه پره حکومت می نمود بعالم آخرت نهضت فرمود بعد از فوت  
او ملک عزیز بن ملک طاهر که برادر زاده ملک زاہد بود آن قلعه را تصرف  
نمود در سنه سبع و ثلثین و ستانه ملک محسن سلطان صلاح الدین  
یوسف در حلب بعالم آخرت انتقال کرد و او بعد از فوت پدر خویش  
ملک طاهر در سن چهار سالگی بر سر فرمان دهمی نشسته بود و در سنه  
خمس و ثلثین و ستانه ملک اشرف در دمشق وفات یافته برادرش ملک  
صلاح که اسمعیل نام داشت قایم مقام شد و ملک عادل کامل لشکر دمشق  
کشیده اسمعیل در شحر متحصن گشت و ملک کامل آغاز محاصره نموده با آن

بین الجانیین مصالحه بوقوع انجامید چنانکه قبل ازین رقمزده ملک بیان شده بعد از  
دوماه که ملک کامل در دمشق بدولت و اقبال بگذرانید مریض گشته بسفر عقبی  
خرامید و در روز فوت او مخفی مانده در روز سیم که یوم الجمعة بود قبل از صعود  
خطیب بر منبر شخصی برخواست و گفت اللهم ارحم عیالک کامل خلد ظلال سلطنته  
ملک عادل از استماع این کلام بیکبار مردم در خروش آمده آغاز کردی و زاری  
کردند از امراء و ارکان دولت چنان مصیبت دیدند که برادرزاده اش مظفر الدین  
یونس را که ملقب بود بملک جواد در دمشق بنهایت ولد ملک کامل ملک عادل  
حاکم باشد بعد از آن در جوار مسجد جامع حته ملک کامل مقبره ترتیب نموده  
جد او را از قلعه بدیجا نقل کردند **در ذکر سائر سلاطین آن دو دمان پیشان**  
**و بیان زوال و اقبال آن خاندان** در تاریخ یا فعی مسطور است که بعد از  
فوت ملک کامل پسرش عادل در مصر بر سند سلطنت نشسته ملک جواد در دمشق  
نائب او گشت در سنه سبع و ثلثین و ستانه امراء و اعیان مصر بواسطه خورد  
ساکلی که از عهد امور ریاست بیرون نتوانست آمد برادرش ملک صالح را  
که ایوب نام داشت پادشاهی برداشتند و ملک عادل را در محفه نشاندند  
از قصر امارت بیرون کردند و جمعی کثیر از لشکریان بگرد محفه در آمده او را بقلعه  
بردند و مجوس گردانیدند و ملک صالح بعد از حبس برادر از روی استقلال  
افرد دولت بر سر نهاده بدست مرحمت بساط نصف بر مفارق رعیت بگردد  
و مساجد و بقاع خیر را معمور ساخته با کافه برابری بوجه احسن زنده گانی کرد  
و چون از ضبط مملکت مصر فارغ گردید لشکر بدمشق کشیده جواد را از حکومت  
انجا معزول گردانید و امارت اسکندریه بوی تفویض نموده سوار شد  
و فرمود که تا جواد غاشینه او را بر دوش افکنده چند قدم در رکاب او  
برود و بعد از ارتکاب این بیحرمتی از کرده پشیمان گشته بطرف عورتوجه  
کرد و عم خود اسمعیل را که ملقب بود بملک صالح از بعلبک طلب داشتند

اسمعیل

اسمعیل مصیبت در اطاعت برادرزاده نذیر از محمد که حاکم حمص بود استعانت  
جست و با مداد استنظیر گشته از راه غیر معهود متوجه دمشق شد و یکبار خود را  
در آن بلده افکنده امر او ملازمان ملک صالح چون این خبر شنیدند او را  
تنها که داشته روی بلازمت ملک صالح آوردند و جمعی از لشکریان ملک  
ناصر حاکم کرک بملک صالح باز خورده فی الحال او را گرفتند و نزد پادشاه  
خود برده در قلعه کرک بند کردند چون این خبر بمسجد ملک عادل که در غیبت  
برادر از قلعه بیرون آمده در مصر پادشاه شده بود رسید قاصدی نزد  
ملک ناصر فرستاده صد دینار بقبول نمود که ملک صالح را بوی سپارد  
ملک ناصر این معنی را قبول نکرد و دست بیعت بملک صالح داده بمرافقت  
او روی بجانب مصر آورد بعد از وصول بحدود آن مملکت امراء کابلته  
مایل بسطنت ملک صالح گشته نوبت دگر ملک عادل را گرفته در قلعه  
محبوس کردند آنگاه ملک صالح بدار الملک مصر در آمده ملک ناصر بطرف  
کرک مراجعت فرمود در سنه ثمان و ثلثین و ستانه پادشاه دمشق اسمعیل  
بنابر غرضی که داشت قلعه ثقیف را بکفار فرنگ باز گذاشت و عزالدین  
عبد السلام و ابو عمر بن الحاجب که از جمله علماء شام بودند برین حرکت  
انکار بلوغ نمودند و اسمعیل در غضب رفته عزالدین عبد السلام را از خطابت  
دمشق معزول ساخت و او را بمرافقت ابو عمر بن الحاجب بر زندان فرستاد  
و در سنه اهدی و اربعین و ستانه ملک جواد که بعد از ملک کامل بر سر  
چند ب حکومت دمشق اشتغال نمود بعالم آخرت توجه فرمود و در سنه  
خمس و اربعین و ستانه مدت حیات ملک عادل بن ملک کامل در حبس  
بنهایت رسیده و از روی عمر و نام پسر می ماند ملقب بملک مغیث او را  
نیز بعد از فوت پدر در قلعه مجوس گردانیدند و بعد از وقوع امر مزبور چند  
نوبت میانه ملک صالح ایوب که حاکم مصر بود و ملک صالح اسمعیل که در دمشق

سلطنت می نمود و ملک ناصر که در کرک اقامت داشت محاربات اتفاق افتاد و در اکثر اوقات  
اسمعیل مغلوب گشته در دمشق و با و غلامی عظیم دست داد و در منتصف شعبان سنه سبع  
و اربعین و ستانه ملک صلاح ایوب در منصوره وفات یافت و قطایا که ملوک ملک  
صلاح بود با اتفاق دیگر امرادت سه ماه موت او را پنهان داشته کس بطلب ولدش  
ملک معظم که در بعضی از بلاد شام بود فرستادند و تا زمان وصول ملک معظم ب قاهره  
مغریه فوت پدرش ظاهر شده خطبه و سکه بنام و لقبش موشح و مزین گشت و در سنه  
ثمان و اربعین و ستانه کفار فرنگ قصد مصر نموده ملک معظم بمقابلت ایشان توجیه  
فرمود و در منزل منصوره محاربه عظیم دست داده نسیم فتح و نصرت به پرچم اعلام  
ملک معظم و زینده سپاه فرنگ کربزان گشته هفت هزار از ایشان عرصه تیغ بیدار  
گشتند و ملک افرنج در پرده تقدیر اسیر و دستگیر شده در قلعه منصوره مقید آگاه  
ملک معظم آغار خفت و طیش کرده غلامان پدرش بروی خروج کرده او را  
گرفته گشتند عزالدین ترکمانی را که هم از ایشان بود مقدم سپاه ساختند  
و از منصوره علم غریت بصوب قاهره مغریه افرانقتند و ملک افرنج چون خود را  
بپانصد هزار دینار باز خریده و بلده و میاط را نیز بسیلان گذاشته مطلق العنان  
شدند در خلال این احوال ملک ناصر که حاکم کرک بود بدمشق لشکر کشیده آن  
بلده را مفتوح کرد و ایند آگاه سپاه شام را فراهم آورده بطرف مصر نهضت فرمود  
امراء مصر او را استقبال نموده در منزل عباسیه تلاقی فریقین دست داد  
و انخرام بجانب مصریان افتاده شامیان قاهره مغریه درآمدند و خطبه بنام  
ناصر خواندند و عزالدین و قطایا با سیصد سوار جرار از غلامان صالحه بطرف  
شام گریختند در اثنای راه بطایفه از لشکر ملک ناصر باز خوردند که خزینه و طبل  
و علم همراه داشتند و بطرف تیغ و تیر ایشان را منهدم کرد و اینده شمس الدین  
لوپور که نایب ناصر بود اسیر کردند و کوسفند و او را افرنج کرده طبل ملک ناصر را  
در دم شکستند و خزینه او را ببا دهنب و تاراج بردادند تا غرّه رانده ولد

سلطان الدین یوسف را و ملک اشرف موسی بن عادل که حاکم حمص بود و ملک  
اسمعیل بن عادل را که شمه از حال او سبق ذکر یافت باز مره از امر او اسیر کرده  
همه را از میان برداشتند و چون این اخبار محنت آثار ملک ناصر رسیده در مصر  
جبال اقامتش نماز لاجرم عروس این مملکت را بر وجهی که رجعت امکان نداشت  
طلاق داده بحد و بعضی از ولایت شام شتافت و این وقایع در سنه ثمان  
و اربعین و ستانه سمت حدوث یافت و در سنه تسع و اربعین و ستانه طوطی  
که از قبل ملک ناصر و الی کرک بود ملک مغیث بن عمرو بن ملک عادل بن ملک  
کامل را از حبس بیرون آورده پادشاهی برداشت و حقوق نعمت ناصر را  
نابوده انگاشت و در سنه احدی و خمیس و ستانه ملک صلاح الدین بن  
ملک طاهر بن ملک صلاح الدین بن نجم الدین ایوب وفات یافت و در سنه  
اشنی و خمیس و ستانه امر او اعیان مصر عزالدین بن ترکمان را که ملوک ملک  
صلاح ایوب بود با سلطنت برداشتند ملک معز لقب دادند و از آن تاریخ  
باز پادشاهی مصر تعلق ب غلامان گرفت و نفاذ فرمان آل ایوب از آن دیار  
صفت انقطاع پذیرفت و چون بعضی غلامان آل ایوب که بعد از انقطاع  
نسل وی در مصر بر سر عزت و حکومت نشسته اند با سلاطین آل عثمان  
معاصر بوده اند ذکر ایشان بمقریب در خاتمه بر توالی سنه در ضمن قضایا  
آن سلاطین شوکت آیین بتوفیق رب العالمین مذکور خواهد شد اما ملک ناصر  
داود بن معظم بن عادل که از ترس عزالدین هر روز در منزلی بسر می برد  
در شهور سنه ست و خمیس و ستانه عالم فانی را بدرد کرده و او طبع قفا  
و ذهن نقاد داشت و مدتی بتحصیل علوم اشتغال نموده از موید طوسی  
استماع حدیث فرموده بود و شعر در کمال جودت می گفت و جواهر معانی  
بالماس فکر می سفت و ملک مغیث عمرو بن ابن عادل بعد از آنکه  
چند سال در کرک بحکومت گذرانید و در سنه اشنی و ستین و ستانه لشکر

از مصر بنسخه آن بلده نامور گشت و ملک میفت در شهر زور تحصیل نموده پس از آمدن او  
ایام محاصره مهم او با خطر انجامید لاجرم امان طلبیده نزد سلطان مصر شتافت  
و بخیف هلاک بعد از وی هیچ یک از اولاد بنجم الدین ایوب را سلطنت بر سر کردید  
دست تقدیر مالک الملک علی الاطلاق عظم شانه که بساط حکومت آن طبقه را در پی  
یغفل از مایشاء و حکم مایرید **صیغه دوم در ذکر عظام حکام کردستان که اگر چه**  
**استقلال دعوی سلطنت نکرده اند و اراده عروج نداشته اما در بعضی اوقات**  
سلطه و خطبه بنام خود نموده اند و آن مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول در ذکر**  
**حکام آردلان** نقه اخبار حاکمان کردستان و لرستان نسب حکام آردلان  
بقلم دوزبان بر لوح بیان چنین رقم کرده اند که از اولاد ولایه دیار بکر از بنای  
بابک بن ساسان که از سیاق کلام گذشته احوال او مشروح بوضوح می نمود  
بابا آردلان نام شخصی مدتی در میان طایفه کوران ساکن گشته در او احسن  
دولت سلاطین چنگیزی بر ولایت شهر زور حاکم شد در زمان قباد بن فیروز  
ساسانی و وجه تسمیه شهر زور بقول حمداله مستوفی آن است که پوسته  
حکامش اگر ادب بود هر کس را بیشتر زود داشته حاکم آنجا شده و مستولی گشته  
و بحکم تبیر و رای آن ولایت را بحیطه تصرف در آورده و چون چند وقت  
حکومت نموده بنا کام دل از ولایت شهر زور برکنده روی بشهرستان عدم  
نهاد و بعد از فوت وی کلوه نام پسرش والی آن ولایت گشت او نیز بنا  
موجود که قابل تقدیم و تاخیر نسبت روی در عالم عقبی آورد و بعد از انتقال  
او ازین جهان گذران اولادش برین ترتیب که مذکور خواهد شد در آن  
ولایت متصدی امر حکومت گشتند **خضر بن کلول ایاس بن خضر خضر بن ایاس**  
**حسن بن خضر بابو بن حسن منذر بن بابو** اما چون احوال این جماعت  
که مذکور شد در اتم حروف محقق نبود و از کس معتمد القول چیزی نرسیده  
بود که بر آن اعتماد توان کرد لاجرم بمسامحه و اغماض از آن در گذشت

و شروع در احوال جمعی ازین طبقه نمود که بکرات از ثقات قدسی سمات احوالات  
ایشان استماع افتاده و بتواتر وصحت رسیده بعضی را معاینه مشاهده نموده  
چه قرار با خامه دوزبان درین نسخه بی سامان آن است که اصل واقعه در آن  
بلاز یاده و نقصان در عبارات مختصر رقم نماید و از اقوال مختلفه بی مزه که سبب  
استنکار از باب عقول گردد و معرض و متوحش باشد و السلام علی من اتبع  
الهدی کفار در ذکر **مامون بن منذر بن بابو بن حسن بن خضر بن ایاس**  
**بن خضر بن کلول بن بابا آردلان** بعد از فوت پدر حاکم گشته مدت مدید با  
در حکومت آن دیار برسد امارت تمکن شد بعد از آن بعالم آخرت روانه گشت و از  
سر پسر ماند بیکه بیک و سرخاب بیک و محمد بیک **ذکر بیکه بیک ابن مامون**  
چون پدرش ازین عالم فانی رحلت نموده والی ولایت پدر گشت اما مملکت مورد  
در زمان حیات پدر در میان فرزندان قسمت شده بود و ناحیه ظلم و فتنه و ستم  
و باور و سیما و داودان و کلغیر در دست بیکه بیک مانده و بقیه ولایات  
در تصرف برادرانش بود که در ذیل احوال ایشان مذکور خواهد شد و چون از ایام  
حکومت بیکه بیک چهل و دو سال متمادی شد رخت ازین جهان فانی بعالم جاودا  
کشیده و دو پسر بیاد کار گذاشت اسمعیل و مامون **مامون بیک بن**  
**بیکه بیک** بحسب قابلیت چون برسد حکومت پدر تمکن گرفت و یکسال  
تمام از ایام حکومت او متمادی شد سلطان سلیمان خان علیه الرحمه  
و الغفران سلطان حسین بیک عمادیه را با بعضی از امرای کردستان  
بنسخه ولایت شهر زور مامور گردانید و سلطان حسین حب فرمان  
قضا بحریمان متوجه استخلاص آن ولایت شده مامون بیک قلعه ظلم را  
محاصره نمود و بعد از کوشش بسیار بطریق صلح مامون بیک بیرون  
آورده روانه آستان سلیمانی نمود و بعد از گرفتاری مامون عمش  
سرخاب ولایت او را ضمیمه الکامی خود که نوی و میسک و مهر روان تیره

و کلو س و لشکاش بود نموده اطهار اطاعت بدرگاه شاه طهماسب کرد  
و چون سلطان سلیمان خان بریکناهی مامون پیک واقف شد اورا ز قید  
و بند برون آورده سنجاع حله من اعمال دار اسلام بغداد را بطریق ملکیت  
بقید حیات بدو ارزانی داشت و حال که تا سنه خمس و الف است سنجاع  
مزبور در تصرف مامون پیک است و مدتی است در اینجا شاد کام و عشرت  
ران بلا مانعت با حکومت قیام و اقدام می نماید و سنجاع سرد پیک از پادشاه  
آل عثمان برادر او اسمعیل پیک مفوض گشته مدتی در تصرف داشت و بعد از آن  
بصوب عالم آخرت نصبت فرمود **سرخاب پیک بن مامون پیک** چنانکه  
از سیاق کلام گذشته بوضوح می پیوندد که بعد از گرفتاری برادر زاده خود  
مامون پیک بحکومت شهر زور و ظلم نشسته حاکم بلا استقلال گردید و حصه  
برادر و یکر خود محمد پیک را نیز متصرف شده ضمیمه ولایت موردی گردانید  
تا در تاریخ سنه ست و خمیس و تسعمانه که القاص میرزای برادر شاه طهماسب  
بار او سلطنت التاج بدرگاه سلطان سلیمان خان برده بعد از چند وقت  
از سلطان مزبور بواسطه بعضی تقصیرات متوهم گشته سرخاب پیک را  
شفیع ساخته که درخواست اورا از شاه طهماسب نماید و بدینوجه میان  
ایشان اصلاح فرماید که شاه طهماسب ولایت شیر و انزاب مستور سابق  
بدو گذاشته من بعد متعوض احوال او نشود چون سرخاب این قصه را پایت  
سریر شاهی عرض نمود شاه طهماسب این خبر را فور عظیم دانسته شاه نعمت  
قمانی را با بعضی از امراء و اعیان قزلباش بطلب القاص میرزا فرستاد  
و امرا حسب فرمان روان گشته القاص میرزا پایت سریر شاهی حاضر گردانید  
فی الفور فرمان بقید او نافذ گشته اورا بقلعه قهقه برده مقید و بعد از یک  
حب الامر پادشاهی اورا از قلعه انداخته هلاک ساختند و در مقابل این  
بیکو خدمتی شاه طهماسب هر ساله موازی بکمر از تومان از خزانه عامه

در وجه انعام سرخاب مقرر فرمود چنانکه در قید حیات بود مبلغ مذکور را بلا قصور میگرفت  
و عمر طویل یافت تا شاه طهماسب طریق مصادقت و مخالفت می سپرد و مدت  
شصت و هفت سال حکومت کرده بعد از آن رخت هستی بعالم نیستی بردیازد  
پسرنیکو اختر در صفحه روزگار بیاد کار گذاشت **حسن** و **اسکندر** سلطان غلیظ و غفوف  
و **بهرام** و **بسط** و **ذوالفقار** و **اسلموس** و **شهمور** و **صارد** و **قاسم**  
**محمد پیک بن مامون پیک** بعد از فوت پدر بحکومت سروجک و قره و برغ و اردلان  
و شهر بازار و مهربان که حصه او بود نشسته با استدعای حکومت موردی روانه  
استانه سلطان سلیمان خان گشته با مدد دستم پاشای وزیر اعظم عثمان  
پاشای میرمیران بغداد را با امراء کردستان بنسخر ولایت اردلان مامور  
گردانیدند و امراء مذکور حسب فرمان قضا جریان بسیر ولایت مزبور آمده  
شروع در محاصره قلعه ظلم که استوارترین قلاع ولایت است و در مقامات  
و حصانت پهلوی بر حصار کیوان میزد و ایام محاصره دو سال امتداد یافت اتفاقا  
بضرب تفنگ هلاک گشته برخاک بود افتاد و از جانب شاه طهماسب نیز بمعاود  
محموران لشکر کشیده عثمان پاشا ترک محاصره نموده بجانب شهر زور توجه  
فرمود و در اینجا با جل موعود عالم فانی را بدرود کرده بدارالقرائن نصبت نمود  
و در این اثنا متحصنان قلعه ظلم را خالی گذاشته ندای الفرار در دادند و در سنه  
سبع و ستین و تسعمانه محمد پاشا فرصت غنیمت دانسته خود را بمیان قلعه انداخت  
و بقیه قلاع و نواحی آن ولایت را نیز بحسن تدبیر و رای مستحضر ساخت و از آن  
تاریخ ولایت شهر زور داخل ممالک محروسه شهماری شد و در جمله ملحقات  
مکتبسی دولت عثمانی شد **بعد از محمد پیک سلطان علی بن سرخاب** بعد از  
فوت پدر حاکم اردلان گشت و چون سه سال از ایام حکومت او تمام می  
گشت در پیرخانه قضا و قدر طوماریات اورا در نور دید و از وی تیمور خان و بلوچان  
دو پسر در سن طفولیت مانده و مال و حال ایشان چنانچه بر اتم صرف

معلوم گشته انشاء معلوم خواهد شد **بساط پیک بن سرخاب** چون برادرش سلطان  
علا وفات کرد و متصدی قلاوه حکومت آردلان گشت و فی الجمله در حکومت استقرار  
بهم رسانید پسران سلطان نعل پیک که دختر زادگان نشت سلطان استاجلو بودند  
باراده حکومت موروثی بدرگاه شاه اسمعیل ثانی آوردند و بعد از فوت شاه اسمعیل  
تیمورخان پسر بزرگ سلطان نعل دست تطاول بنهب و غارت الکاء بساط  
ورار کرده در میان ایشان اعلام خصومت و عداوت مرتفع بود تا هنگامی که بساط  
سلطان بعالم آخرت رحلت فرمود **تیمورخان بن بساط نعل** بعد از بساط  
حکومت بساط سلطان در نور دیده شد برادرزاده اش تیمورخان متقلد  
امر حکومت آردلان شد و در شهور سنه ثمان و ثمانین و تسعمانه اطاعت  
درگاه پادشاه جهان سلطان مرادخان مرحوم نموده صد هزار اوقیه عثمانی  
از خواص همایون تابع شهرزور از عواطف علیه خسروانی بدو عنایت گشته  
سنه و حسن آباد و قرزلجه قلعه بطریق سنجاق به پسر بزرگ او سلطان علا  
و قره طغ به پسر دگرش بوداق و مضر بان بفرزند دگرش مراد و شخر  
بازار به پسر کوچک ترش محمدخان مفوض و احسان شد و همچنان  
از ولایت قزلباش دینور نام یک محل را ضمیمه ایالت آنجا گشته او را  
در سلک میرمیران عظام آل عثمان انتظام داده موسوم به تیمورخان پاشا  
گشت عاقبت بواسطه کثرت نخوت شیطانی و دفر غرور نفانی ارزو  
کرده گاه رومی و گاه قزلباش می بود و علی الدوام امراء و حکام اطراف  
و جوانب خود را از خود در بنجایند با ایشان طریق مخالفت می پیمود و دست  
تغلب از استین تجلد بیرون آورده الکاء ایشانرا نهب و غارت می کرد  
تا آنکه قصد ماخت و تاراج ولایت پسر عمر پیک کوران کرد شاه هوردی عالم  
کرستان بمعاونت پسر عمر پیک آمده با اتفاق سر راه بروی گرفته در وقتی  
که ولایت کوردانینا کرده سالما و عانما عودت کرده بود از کینکاه بیرون

آمده و اکثر امراء و اعیان را بقتل آورده تیمورخان را در خرام محل دستگیر کردند و چند روز  
او را در قید نگاه داشته بعد از آن از روی مرحمت اطلاق نمودند و با وجود  
این شکسته مقبضه نگشته **بیت** خومی بد در طبیعتی که نشست زود تا بوقت  
مرگ از دست باز باراده تسخیر الکامی زرین مکر تابع او که از دیوان شایهی  
بد و تیار سلطان سپاه منصور متعلق بود توجه فرمود و در بامین ایشان مقام  
و مجادله واقع گشته و در شهور سنه ثمان و تسعین و تسع مانه تیمورخان بقتل  
رسید و بلو خان برادرش قائم مقام او شد **بلو خان بن سرخاب** چون  
بجای پدر متصدی امر حکومت آردلان گشت اظهار اطاعت و انقیاد بدرگاه  
پادشاه حجه غفران پناه سلطان مرادخان علیه الرحمة و الرضوان نموده با سلاطین  
قزلباش نیز طریق مدارا و مواسا مسلوک میداشته در حکومت استقلال و تبتد  
مالاکلام او را میسر شد و حالاکه تاریخ بهجری در سنه خمس و الف است بلا نعمت  
و منازعت بداریانی آنجا قیام می نماید **فصل دوم در ذکر حکام حکاری که اشخاص**  
**دارند بشینو** بر ضمیمه غیر اکثر تاثیر جوهریان سخن شناس و خاطر تصویر  
پذیر صافی رایان نور اقباس صورت این قضیه در پرده التباس مانند کسب  
جلیل القدر حکام حکاری بخلفای نبی عباس منتهی میشود اما چون سلسله  
نسب ایشانرا کسی مضبوط نگاه نداشته بود که بگدام یک از خلفاء میرسد  
غان جواد خامه خوشحرام از تفسیر ارتباط این طبقه ذوی الاحترام بخلفای  
عظام کرام منعطف می گردد الحق این طائفه عالیشان در بامین حکما  
کردستان بعلوجب و ستمو نسب معروف اند و با طوار و اوضاع مسخونه  
موصوف و همواره سلاطین عظام و خواقین کرام در اعزاز و احترام ایشان  
کوشیده اند و طمع در الکاء ولایت ایشان نکرده اگر اچنانا بعضی از سلاطین  
ولایت ایشانرا گرفته باشند بعد از تصرف باز بطریق ملکیت بدیشان داده اند  
ولهذا صاحب تاریخ ظفر نامه مولانا شرف الدین علی یزدی آورده که امیر

تیمور کرکان در شهور سبع و ثمانین و سبعمائة بعد از فتح قلعه با یزید متوجه دان سلطان  
و سلطان عزالدین شیر حاکم حکاری که والی ولایت انجا بود در قلعه وان متحصن  
گشته یکی همت بر مخالفت امیر تیمور گماشته مستعد جنگ و جدال و آماده حرب  
و قتال گردید امیر تیمور در الفور قلعه وان را در میان گرفته کار بر محصوران مضیق  
گردانید و چون عزالدین شیر دید که تاب مقاومت و تحمل صدمت سپر پنجه خضرا  
ندارد که گفته اند **بیت** هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سپین خود را بر بجز  
لاجرم بعد از دو روز بمقدم عجز و انکسار از قلعه بیرون آمده بعبه بوسی صاحب  
قران ذوی الاقدار فائز گشت و ناصر الدین نام شخصی از اقرباء او  
سرازر بقه اطاعت و انقیاد تیموری کشیده در حصار و از استوار کرده  
آغاز جنگ و جدال کرده چون هفت روز بدین و تیره بگذشت و پسران بزم  
آزمای و بهادران قلعه کشتای بقهر و غلبه آن قلعه کیوان آسار امیر گردانید  
و اکثر متحصنان را بیع بر آن و خنجر خون افشان از هم گذرانیدند و یکی از فضلا  
تاریخ فتح وان را باین عنوان یافته **بیت** شاهی که بیع ملک ایران بگرفت  
ماه علمش سرحد کیوان بگرفت تاریخ گرفتن حصار و انرا که پرسندت  
بگو که کیوان بگرفت و امیر تیمور بعد از تسخیر امیر یاد کارند خودی را  
تخریب آن قلعه مامور گردانید و چون قلعه مزبور از بناهای می شد عادت  
و سنگهای عظیم که در دیوار او نهاده اند در هیچ جا واقع نشده هر چند در انجا  
اوسعی و اهتمام مالا کلام بجای آوردند فائده بر آن مرتب نکشت عاقبه  
باندک خرابی راضی گشته مرکب تیموری بجانب خوی و سلماس در حرکت  
آمده چون قله کر باس کردون اساس و قبه شادروان فلک حماس  
در صحرای سلماس باوج محروماه رسید امیر تیمور ملک عزالدین را منظور  
نظر عاطفت اثر گردانید ملک موروثی و ایالت ارنج را بدستور ملکیت  
بدو ارزانی فرموده فخور حکومت و فرمان ایالت بآل تغای تیموری

اصدار یافته رخصت معاودت عنایت نمود و در سنه اربع و عشرين و ثمانمائة  
ملک محمد بن محمد عزالدین با اتفاق والی ولایت بدلیس و اخلاط و امیر شمس الدین  
بر نمایمی بخت و دولت بیکران بعز باطوبوس میرزا شاهرخ بن امیر تیمور  
کورکان مستعد گشتند و مشمول عواطف شاهانه و منظور عوارف بیکران خروار  
شده تجدید مضای مناشیر حکومت کردند و قبل از آنکه معرکه قتال و جدال  
میرزا شاهرخ با ولاد امیر قره یوسف ترکمان در حدود اشکر و منفعد کرد  
و ایشان را رخصت انصراف ارزانی فرمود که بولایت خود عودت نمودند و از  
چنگیزیه نیز ملک نامه بخط ایفوری در خانواده ایشان هست که بنظر راقم حروف  
رسیده غرض که همیشه پادشاهان عالیشان در اغزاز و اکرام این طبقه  
دقیقه زکریا یک بحکومت جولامرک که مقر دولت خانواده ایشان است  
و ابراهیم بیک بداری ابقا مبادرت نماید امید که بافعال حسنه موفق  
باشد **فصل سیم در ذکر حکام عمادیه که اشتهار دارند به بهندیان نغمه**  
پردازان گلستان اخبار و دستان سرایان بوستان امار آورده اند که نسب  
حاکمان عمادیه بزعم ایشان بخلفای عباسیه منتهی میگردد و بروایت بعضی  
از نقله متقدمین بعباس نام شخصی که در سلک مشاهیر و اعیان منخرط بوده میرسد  
العلم عند الله بجهت تقدیر به نبی عباس اشتهار دارند اما در اصل از ولایت شمس  
الدینان بعما دیه آمده اند و قبل از آمدن بعما دیه آبا و اجداد ایشان بحکومت  
قلعه طارون من اعمال شمس الدینان مبادرت می نموده اند و آن شخص  
که از طارون بعما دیه آمده بجما، الدین نام داشته بدان سبب حکام عمادیه  
در بین حاکمان و امراء کردستان بهما، الدینی مشهورند و بروایتی اصح  
الحال قریب بچهار صد سال است که اولاد بهما، الدین در آن دیار بامر  
حکومت اشتغال دارند و قلعه عمادیه از بناهای جدید است که در زمان  
سلاطین سلاجقه عماد الدین زنگی بن اسفندیار والی موصل و سنجا بنا کرده است

قلعه و شهر در بالای سبلی واقع شده که شکل مدور دارد و تختی بعضی محال او صدر زرع و بعضی  
پنجاه شخصت زرع و بعضی بیت زرا زمین مرتفع است و دو چاه در درون قلعه  
حفر کرده بآب ساینده اند که مدار آب حمام و مدرسه و سایر لوازمات بر آن است  
و آب ضروری را مردمان بچار و از بیرون شهر می آورند و لطوار و لاسنه  
مردم آن دیار بگردی و تازی همزوج است صغیر و کبیر ایشان و متدین بخرات  
و مبرات راغب و مایلند حکام عمادیه در اینجا مدارس و مساجد ساخته اند علما  
و فضلا تحصیل علوم دینی و تکمیل معارف یقینیه افاده و استفاده می نمایند  
از عمده عشائر عمادیه اولاً عشیرت مزوری است و ثانیاً زپنازی و زری نام  
رودخانه است در ولایت عمادیه و چون این طائفه در کنار آن رودخانه  
واقع شده اند ایشانرا زپنازی گفته اند و اسم دیگر آن رودخانه نهر <sup>است</sup> ~~خوبون~~  
که بواسطه تدروی موسوم بآن اسم شده و در عشیرت را دکانت که در لاسنه  
اگر ادبیر کانی تعبیر یافته و بقیه عشایر ایشان پروری و محل و سیاب  
روری و تیلی و بعلی در اصطلاح مردم آن دیار دره را می گویند یکی  
از قلاع مشهور عمادیه عقره است که قصه دارد و تا موازی یکمتر از رود  
خانه و از اسلامیه و جهور در اینجا ساکن است و در قلعه و هوک و قلعه  
ویراست که امیر زادگان و بنی عثمان حاکمان عمادیه ب حکومت آنجا قیام می نمایند  
و در قلعه بشیر است که در تصرف عشیرت زنگاری است و در قلعه قلاده  
و قلعه شوش و قلعه عمرانی و قلعه بازیران است که بطائفه زینبار تعلق  
دارد و در از جمله نواحی عمادیه یکی ناحیه زاخوست و عشیرت او مخصوص بدو  
طایفه است سیدی و سلیمانی در بین الناس زاخورا ولایت سندیان  
نیز نامند اکثر علما و فضلا کردستان از آنجا برخاسته اند و از قدیم لایام  
او جاق غیر بوده و حاکمان عمادیه نیز داشته اند و تابع عمادیه نبوده است  
آخر که حکام آنجا ضعیف شده حاکمان عمادیه آنجا را داخل ولایت خود گردانیدند

و بالفعل یوسف یک نام شخصی از اولاد حاکمان زاخو مانده که خدمت حاکمان جزیره  
می کرد و حاکمان که از نسل بهاء الدین در عمادیه حکومت نموده اند بعضی را اصلا  
احوال معلوم نبود و برخی را که فی الجمله احوال بترتیب نوشته می شود بعون اله  
الملک **صمد امیرزین الدین** در ایام جهانبانی صاحبقران امیر تیمور کورگان  
ولد ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بایالت ولایت عمادیه سرفراز بوده  
اوقات خجسته ساعات بکام دل می گذرانیدند و چون آن امیر دوست نواز  
دشمن گذار بر ریاض رضوان خرامید پسر فرزند اخترش **امیر سیف الدین**  
قایم مقام پدر شده در زمان او سلاطین آق قویونلو سلیمان یک پسر آن اوغلا  
بسیخ و ولایت عمادیه مامور گردانیدند و سلیمان یک قلعه عقره و قلعه  
شوش را مسخر ساخته هر چند سعی در گرفتن قلعه عمادیه نمود اثری بر آن ترتیب  
نشد آخر کار از او تنگ آمده از سر قلعه برخاست و امیر حسن بعد از استیصال  
خانان آق قویونلو بخدمت شاه اسمعیل صفوی آمده اعزاز و احترام تمام یافت  
و قلعه و هوک را از تصرف طائفه طاسی مستخلص گردانیده و داخل مضافات الکا  
موروثی ساخت و ناحیه سندی را نیز از طائفه سندی گرفته متصرف  
شد و بعد از آن فوت گشته از و هفت پسر ماند سلطان صین و سید قاسم  
و مرادخان و سلیمان خان و پیر بوداق و میرزا محمد و خان احمد  
**سلطان حسین یک** که اسن برادران و ارشد بود بجای پدر ممکن گشت  
و عنقریب احوال او و فرزندانش مذکور خواهد شد و رسیدی قاسم  
علینی نامی پسر می مانده و از مرادخان اولاد ذکور مانده خودش در قضایا  
قبادیک بقتل رسید و از سلیمان شاه رستم نام و از پیر بوداق نیز پسر  
و از میرزا محمد سلطان محمود و از خان احمد شاه یوسف نام فرزندان ماندند  
و از بابرک بن سیف الدین پسر می دیوانه و دشمن مانده که باعث قتل و فساد  
قبادیک او شد اما سلطان حسین خلاصه دو دمان و زبده خاندان بنی عثمان

بعد از آنکه پدرش فوت شد بموجب نشان عالیشان سلطان سلیمان خان  
والی ولایت عمادیه گشت بغایت متقی و متشرع بوده علم و صلحی می آن  
ولایت رعایت بی نهایت می کرد اند سپاهی در رعیت ابعول و داد  
مقتضی المرام نموده صغیر و کبیر غنی و فقیر از و راضی و ساکر بوده اند بنوعی  
در رعایت خدمات پادشاهی قیام و اقدام می نمود که مزیدی بر آن مرتب  
متمم و بدل نباشد و بواسطه اطاعت و انقیاد و نیکو خدمتی ممتاز از اقران  
و امثال گشته که جمله امرا و حکام کردستان را بدو مراجعت بود و از سخن و صلاح  
او بیرون نمی افتد و هر نوع قضیه که در باب کردستان و سایر ممالک محروسه  
عثمانی معروض درگاه سلیمانی می کرده دست رد بر سینه مطالب مقاصد او  
نمی نموده اند مدت سی سال بدین و تیره حکومت ولایت عمادیه مع مضافات  
و ملحقات نمود و در سنه متعانه باجل موعود بعالم آخرت نهضت فرمود و در  
پنج پسر یادگار ماند قباد پیک بهرام پیک رستم پیک خان اسمعیل ابو سعید  
**قباد پیک بن سلطان حسین پیک** بعد از فوت پدر حسب فرمان سلطان  
سلیم خان متصرف ایالت ولایت عمادیه شد و او مرد درویش و شریف و صوفی  
غش بود بغایت طبع سلیم و قلب رحیم داشت در اوقات صلوة خمسه تکالیف  
شرعیه شاعل و روز و شب بصید و شکار مانل اما در تدبیر امور دنیوی و تدبیر  
مملکت داری بی وقوف و جاهل بود چنانچه بحکم اندک انتقام و سیاست  
بسیار و از گناه کبار عفو و اغماض می شمار از و ظهور می یافت بدین سبب  
عشائر و قبائل از و عنف و کربزان شده میل بطرف بیرام پیک برادر او  
نمودند بیرام پیک را تاب مقاومت آن نبوده قرار نموده بخدمت شاه اسمعیل  
ثانی رفت و بمواعید بکیرانه پادشاه سرافراز گشت و از عمده قبائل او که طایفه  
مزوری بود قباد پیک عصیان نموده او را خلع کردند و از بنی عمان او  
بایرک بن سیف الدین بطرافت حاکم خود گردانیده و چون زینل پیک

حاکم حکاری را نقار خاطر از قباد پیک بھم رسید بود بیرام پیک فرستاده از حسن  
شاه سلطان محمدا اطلاق داده بنزد خود آورد قباد پیک را قوت و ایمنه  
زیاده گشته ترک حکومت نموده بجانب موصل و سنجا فرار کرد و بیرام پیک  
باستدعای حکومت متوجه عمادیه و سردار نامدار و سپه سالار گردون اقتدار  
فرهاد پاشای وزیر برین قضیه مطلع گشته ناحیه را خورا بطریق سنجا بیرام  
پیک تفویض نمود و قباد پیک همچنان متوجه از موصل باز آمده از انجا روانه  
استانبول شد و با مداد و معاونت وزیر اعظم سیاوش پاشا تجدید برات  
حکومت کرده بعمادیه عودت نمود و چون بقلعه دھوک رسید بار او آنکه افراد  
آن عشائر که باعث فتنه و فساد گشته اند بدست آورده بقتل رساند بعد از آن  
فارغ البال شده متوجه عمادیه گردید و توقف نمود سابق الذکر سلیمان بایرک  
باتفاق میر ملک مزوری فتنه و اهل شاعت و ولایت را جمع نموده بلیغا  
بر سر قباد پیک آوردند و قلعه دھوک را مرکز و اردو در میان گرفته با اهل  
قلعه مقدمه ساخته در قلعه مفتوح گردانیده قباد پیک با یکی از پسرانش و چند  
نفر از رفیقانش بقتل آورده اموال و اسباب ایشان را نهب و غارت  
کردند و چون بیرام پیک برین قضیه مطلع گشت از زاخو یلغار کرده درین  
عشائر و قبائل در آمده سلیمان بک و میر ملک او را بحکومت عمادیه نصب کردند  
او نیز از صلاح و صواب دید عشائر و قبائل بیرون رفته طوغا و کربان ملک ام  
ایالت شده کردن بقلاده حکومت نهاد و سیدی خان و ابو سعید پسران  
قباد پیک کریان و نالان روانه آستانه سلطان مراد خان گشتند و اکثر  
خلق عمادیه از صغیر و کبیر و غنی و فقیر کفره و اسلامیة رعیت و سپاهی میل  
بطرف بیرام پیک کرده آغاز شادی و خرمنی کردند صدقات و نذورات  
بمزارات قبر که داده و رفع قباد پیک را فوز عظیم دانستند **بیرام پیک**  
**سلطان حسین پیک** سابقا فرزند کلک بیان گردید که بیرام پیک

از ترس برادر بخدمت شاه اسمعیل ثانی رفته اعزاز و احترام تمام یافت بعد از  
فوت شاه اسمعیل برادرش شاه سلطان محمد رعایت و حمایت بیرام  
پیک را کجاینبغی مرعی نداشته بود بواسطه عجز و انکار او در قلعه الموت  
محبوس گردانید و زینل پیک حکاری چون برین واقف گشت و اخلاص  
او کوشیده در این باب با امیرخان والی تبریز مطارحه کرده قرار بر آن  
شد که پنجاه هزار فلوری بطریق جائزه و پیشکش بشاه سلطان محمد و این خان  
داده که بیرام پیک را از قلعه الموت اطلاق کرده تسلیم زینل پیک نمایند  
حسب قرار زینل پیک مبلغ مزبوره را تسلیم ملازمان امیرخان نموده ایشان  
بیرام پیک را تسلیم کردند و بیرام پیک بعد از وقوع قضا قباد پیک  
حاکم عمادیه کشته با رعایا و متوطنان آن دیار بنوعی ملوک نموده قوش  
متصور نبود چون رعیت خلق عمادیه و آثار عدل و داد بیرام پیک با سالکان  
انجام مسموع عثمان پاشای وزیر اعظم سردار محکم شد از قسطنطنیه مشور  
ایالت عمادیه بنام بیرام پیک نوشته ارسال نمود اما سیدی خان  
پیک ولد قباد پیک با ستانه سلطان مراد خان رفته بود حقیقت احوال  
قتل پدر و تخریب عصیان و عشار و قبائل و حکومت بیرام پیک را معروض  
پایه سریر اعلی نمود از عنایت بی غایت پادشاهانه تفویض ایالت عمادیه  
بدو کشته تفتیش احوال بیرام پیک و دفع مفندان عمادیه بسردار کیوان  
و قار فرهاد پاشا مفوض گردید احکام مطاعه و فرامین معینه درین باب  
عز اصدار یافت و سردار بواسطه آنکه بیرام پیک را بدست آورد بوجه  
ایالت عمادیه سنجا حصنکیفا علاوه حکومت زاخو کرده به بیرام پیک  
ارزانی داشت و مکتوب استمالت بدو نوشت که طریق آن است  
که حکومت عمادیه را بموجب فرمان همایون پادشاهی بسیدی خان پیک  
داکذاشته سنجا حصنکیفا متصرف شده همراه کار

نصرت تا اثر روانه سفر کرجستان شده بخدمت پادشاهی قیام و اقدام نموده تا هنگام  
مراجعت از سفر نیکو بندگی و کجمنی او را معروض پایه سریر کرد و منحصر نموده ایالت  
عمادیه از مرجمت پادشاهی بدو مقرر خواهد شد بیرام پیک ساده لوح باین  
مواعید فریب خورده چون مدت هشت روز از ایام حکومت او تمام شد  
عنان اختیار ایالت عمادیه بقبضه اقدار سیدی خان سنجا حصنکیفا  
شده همراه انجم شمار و سردار ظفر شعار روانه سفر کرجستان گشته بعد از  
مراجعت از سفر سردار فرهاد پاشا او را گرفته در قلعه از ضرور مقید گردانید  
و مال حالش در قصه آینه معلوم خواهد کردید بعون الله الملك الحمید **سید**  
**خان پیک بن قباد پیک** چون در استانه سعادت اشیا نه تفویض  
ایالت عمادیه و منصب جلیل القدر پدر بموجب مشور قضا و قدر بدو عنایت  
شد احکام مطاعه موکد بنام میر میران بغداد و شهر رور و سایر امر احکام  
کردستان بنفاد پیوست که اگر بیرام پیک در تسلیم نمودن قلعه عمادیه  
و ایالت آنجا مسالمة و مسامحه نماید با اتفاق بر سر آورفته او را از ولایت  
عمادیه جبراً و قهراً اخراج نمایند و حکومت انجا بسیدی خان پیک  
دهند و چون سیدی خان پیک بموصل رسید بیرام پیک اطاعت  
حکم پادشاه کرده قلعه و ولایت خالی گذاشته بیرون رفت و سید  
خان پیک بمعاونت سلیمان پیک حاکم سحران که خال او بود در او  
شهر ذی الحج سنه ثلث و تسعین و تسعمانه داخل عمادیه شده بامر حکومت  
قیام نمود و چنانچه قبل ازین مذکور گشت چون فرهاد پاشای سردار  
از کرجستان عودت نمود بمرام پیک را حسب الموعود مقید گردانید و کس  
بطلب سیدی خان پیک بعمادیه فرستاده او را بارض روم آورده  
بعد از آنکه مبلغ خطیر بطریق جائزه از او گرفته بیرام پیک را با او مرافقه  
شرح شریف فرموده قتل قباد پیک و الدش را بر وثابت نمود

حسب الشرح پیرام پیک را تسلیم سیدی خان نموده در ششور سینه اربع و تسعین  
و تسعمانه بقصاص پدر بقل آورد و الحال یازده سال حاکم مستقل عمادیه کشته  
ضبط و ربط و قبض و بسط آن ولایت پلانارخت و مشارکت در حیطه تصرف  
اوست اگر چه چند روزی طائفه مزوری با و اندک تعدی ورزی کرده در مقام  
مخالفت و عناد بودند الاخر الامر بعضی را بقل آورد و برخی را بدلات و سهمت  
مطیع و منقاد و خود ساخت فی الواقع جوانی است بکلینه قابلیت پر استه و زیور  
شجاعت و سخاوت ار استه رعایا و سپاهی از عدل و انصاف اورا رضی  
سکنه و متوطنان از حسن خلقش شاکر امید که با طوار پسندیده موفق باشد  
**فصل چهارم در ذکر حکام جزیره که آن مشعب است به شعبه از عبارت**  
دلگشای ثقات و مسودات نور افزای روات بصحت رسیده و تحقیق  
انجامد که سلسله نسب حکام جزیره از خلفای بنی امیه بنی خالد بن الولید میرسد  
و اول کسی که از اجداد ایشان بحکومت جزیره مبادرت نمود سلیمان  
بن خالد بود و مدتی روش و آداب ایشان بسلوک طائفه شومیته یزیدیه  
بوده آخر توفیق رهین حال ایشان کشته از آن بدعت رجعت کرده اند  
و طریق شعار اسلام پیش گرفته داخل طبقه عامیته اهل سنت و جماعت  
گشته اند مساجد و مدارس بنا کرده قریای خوب و مزارعهای مرغوب  
بر آن وقف نموده اند و عیثرت بختی در بامین کردستان بهمت دلاوری  
و شجاعت موصوف و بصف سپاهگیری و سواری معروف اند و همیشه  
اسلحه جنگ و آلات نبرد و اسبان تازی علی الخصوص مصری و یمنی و در  
بقیمت اعلی میخرند و در میانه خود اعتبار کلی می کنند و در روز جنگ و مصاف  
باتفاق در برابر دشمن ایستاده پای ثبات و قرار میدارند از اینجهه در میان  
کردستان از امثال و اقران ممتازند و قلعه جزیره از بناهای عمر عبدالعزیز  
که هشتم خلفای بنی امیه بود که اورا در عدل و داد و انصاف ثانی عمر بن

خطاب

خطاب رضی الله عنه می گیرند قریب صد سال که در زمان خلفای بنی امیه لعن  
و طعن حضرت علی کرم الله وجهه و امامین هما بین امیر المؤمنین حسن و حسین  
رضی الله عنهما بر منابر و مساجد می کرده اند او بر طرف نموده و مردم عالم  
از آن وبال و نکال رها نیند قلعه و بلده جزیره در ساحل رودخانه شط العرب  
واقع شده چنانچه در هنگامی که آب شط دو حصه کشته قلعه و شهر را در میان  
گرفته میروند و بندی عظیم از سنگ و آهک در بالای قلعه بسته که آب  
ضری بعمارت و ابنیه اینجا نمی رساند و همیشه ترود مردم بجز است بدینوا  
موسوم بجزیره عمریه کشته و جزیره را قلاع خوب و نواحی مرغوب است  
از آنجمله چهارده قلعه و ناحیه درین نسخه یاد کرده میشود که باعث کلال  
و طلال از باب فضل و افضال نشود اول ناحیه کورکیل است که جبل جود  
که سفینه نوح علی نبینا و علیه السلام می گویند در اینجا است و از گرفته عیثرت  
آن ناحیه منحصه بصف قبیله است چهار قبیله حسینی اند شحروری شحریمی  
کرکیل استوری و سه قبیله دیگر یزیدی اند بنوید کادون سورس  
و هیودل قلعه و ناحیه برکه است که بنام عیثرت اشتر یافه و قلعه  
و ناحیه اند کور مخصوص بدان عیثرت است ناحیه و قلعه آروخ است که در قبیله  
آروخ است و از قلاع استوار و معتبر کردستان است ناحیه و قلعه بیروز  
که مخصوص قبیله بیروز است و ایشان سه فرقه اند جاستولان بزم کران  
قلعه و ناحیه بادان است که بعیثرت کاری تعلق دارد ناحیه طزنی است  
که قلعه اورا کلکوک میخوانند او نیز در تصرف عیثرت کاری است قلعه  
و ناحیه فینک است و منحصه بچهار قبیله است که تعداد قبائل او و احوال  
امرا فینک می آید ناحیه طور است ناحیه هیمم است که اکثر رعایا و سکنه  
آن ارامند اند و نصاری حاصل و محصول خاکمان جزیره از آن ناحیه پیدا  
میشود و قبیله جنگلی جنگلی در آن ناحیه است و قلعه شاخ است که دولایت

جزیره انار خوب در آنجا میشود و رعایای آنجا نیز آرامند و نصرانی اند و قبیله  
شیلدی در آنجا ساکن اند قلعه نسل آمل است قلعه ارشاده است که قبیله براسی متصرفند  
که عمده عیثرت بختی بکثرت اعوان و انصار می شمارند قلعه کیور است که اگر اقیمر نیز  
ینامند و در تصرف قبیله کاری و قریشی است قلعه ویره است از نوامی طری که معنی  
رعایا و سکنه آنجا اعرابند چون ظیمیری و صفان و بنی عباده و اکثر آرامنه آنجا  
بناری تکلم می کنند و عیثرت و الوسات برین موجب است و بنی و نوکی  
و محمودی و شیخ بزینی و ماسکی رشکی محم مخفران پیکان و یلان بتوران  
شیردیان و دوتوران و قول اصح آن است که عیثرت و بنی و محمود  
در اصل از ولایت جزیره رفته اند و ذکر ایشان در صحنه بقراریکه در فهرست  
داده بتفصیل رقم خواهد نمود بتوفیق اله الملک الودود اکنون شروع می کنم  
در شرح حالات حاکمان جزیره **در ذکر سلیمان بن الحالد** قبل ازین مذکور شد  
اول کسی از اجداد حکام جزیره که بحکومت آنجا مبادرت نمود سلیمان بن خالد  
و چون مدتی در آن دیار بکار مرانی و فرمانروایی گذرانید از جزیره فانروی بشهر  
بغانا و سه پسر نیکو سیرت بیادگار گذاشت میر حاجی بدر و میر عبد العزیز  
و میر ابدال اما ارشد اولاد بحسب قابلیت و استعداد میر عبد العزیز بود و او کی  
تفوق در جهان از سایر برادران در میدان عدالت بچوگان سخاوت می ربو  
روز بروز آثار دولت و علامت شجاعت از ناصیه احوالش پیدا و ساعت  
ب ساعت ششعه نور و اقبال از جهته آمالش هویدا بود **بیت**  
بالای سرش هوشمندی بیست ستاره بلند می بنا بر این میر عبد العزیز  
بعد از وفات پدر بحکومت جزیره قیام نمود ناچار کورگیل به برادرش میر حاجی  
بدر و ناچاره فینک برادر دیگرش میر ابدال مقرر شد و برادران باتفاق در حفظ  
و حراست و ضبط و صیانت و ولایت شرایط مملکت داری و قانون عدالت  
کسری بجای آوردند بایکدیگر موافقت و مطابقت کردند **شعبه اول در ذکر حاکمان**

**جزیره که اشجار دارند بعزیزان** چون مدتی از ایام حکومت میر عبد العزیز تمام  
گشت مادم اللذات دست تصرف او را از شهرستان ملک دمال کوتاه کردند  
و پامی قیثش از طی مسافه باغستان فانی در کشید و از و امیر سیف الدین  
و امیر محمد الدین نام دو پسر ماند پسر بزرگ قائم مقام پدر گردید **امیر سیف الدین**  
**بن عبد العزیز** چون زمام عمام حکومت جزیره را بقصد تصرف در آورد قاعده  
و قانون سنت پدر را کما فیضی رعایت کرده و در رعایت رعیت و حمایت  
سپاه و عیثرت کوشیده جمله را از خود راضی و متسلی گردانید و چون ایام  
جوشش بنهایت آنجا مید قابض ارواح روز ناچاره عمرش را در نور دیده  
بر طاق نیسان نهاد بعد از فوت آن امیر پسر پسرش **امیر محمد الدین**  
بر مسند حکومت جزیره نشسته بهتر از پدر و برادرش در رونق مملکت داد  
مدتی مدید کافرانی و حکمرانی نموده عاقبت عمر و دلتش مغرب زوال رسیده  
و صبح اقبالش بشام اوبار حیات آنجا مید خلف صدق او **امیر مسمی** قائم  
مقام پدر که دید و مضمون این مصرع را که بعد کوشش که عادل همیشه معتبر است  
کار بسته ابواب عدل و احسان بر روی عالمیان مفتوح گردانید و در ایام  
حکومت خود بطریق مدارا و موااسا بار عاباد و بر ایام سلوک نموده بهیچکس رنجی  
نرسانید و چون دنیا می فانی را وداع نموده بعالم جاودانی رحلت فرمود  
ثمره شجره او **امیر بدر الدین** بر سریر سلطنت متمکن شد و در ماده  
رعیت پروری و مملکت داری بمتانبه اهتمام کرد که فو قش متصور نبود  
و بصیقل شمشیر آبدار زنگ ظلم و غبار ستم از آینه خاطر صفار و کبار  
زدود و ابواب بذل و احسان بر رخ گانه اهل ایمان گشود و همواره  
طالب ملاقات فائز البرکات اصحاب کشف و ارباب ایقان بود  
و چون عازم عالم آخرت شد پسرش **امیر ابدال** جانشین پدر گشته  
طریقه اجداد بزرگوار را در همه وادی مرعی داشت تا هنگامی که رأیت

حکومت بصوب عالم آخرت برافراشت و بعد از فوت او پسرش **امیر عزالدین**  
بسررداری عثمان و قبائل پرداخت و در زمان او ما بجهت رأیت امیر تیمور کورگان  
پر تو تسخیر بر معموره جهان انداخت چنانکه مولانا شرف الدین علی یزدی در تاریخ  
ظفر نامه آورده که چون صاحبقران زمان امیر تیمور کورگان در شهر سمنه است  
و تعیین و سبمانه بعد از فتح دار السلام و تخریب قلعه تکریت و تسخیر  
سائر قلاع و بلاد آن نواحی متوجه ماردین گشت و در موضع جمیلی که در هفت  
فرسخی ماردین واقع است امیر عزالدین حاکم جزیره بدرگاه عالم پناه آمده  
شرف بساطبوسی دریافت و پیشکشهای لایقه کشیده منظور نظر عاطفت اثر  
صاحب قرانی کردید خراج و تغار که عبارت از اذوقه و زخیره است قبول  
کرده بولایت خود معاودت فرمود و از سلطان عیسای حاکم ماردین نسیب  
بلا زمان تیموری بعضی مواضع ناملائم که شرح او درین مقام نیست صد دریا  
وجود است که بمحاصره قلعه ماردین اشتغال نماید اما چون کثرت لشکر و انبوهی  
سپاه بسیار بود و در آن حوالی علف یافت نمیشد رای مملکت آرادین و لا  
ماردین را محاصره کردن مصلحت ندید و روز سه شنبه بر بیع الاخر سنه فرورد  
از آنجا عودت نموده بجانب موصل روان شد و در آن منزل صاحب  
قران در یادل جمعی را با بسی هدایا جمله خوانین و شجر ادکان بجانب سلطان  
روان نمود و شیخ نام کردی از طائفه بختی که در موضع جملک با امیر عزالدین  
بشرف بساطبوس رسیده بود و بنوازش شاهانه مخصوص گشته  
تا آن وقت در اردوی کیهان پوی بود در این ولا رخصت انصراف  
حاصل کرده بجمعه ای جماعتی که تحف و هدایای می بردند روان شد و چون  
بحوالی جزیره رسید پای از راه صواب بیرون نهاد دست خسارت  
با آن تنوعات دراز کرده و همه را گرفته بجزیره آورده و امیر عزالدین  
حاکم انجا آمدی که با صاحبقران بسته بود تگسته با آن شود بختان

محمد اسحاق شد صاحبقران الزام حجت را دو نوبت قاصد بامیر عزالدین فرستاد  
و او پیغام داد که شیخ را گرفته بنزد ما فرست تا از سرگناه تو درگذریم و اگر نه  
تمامی قلاع و نواحی و خیل و حشم تو در زیر رسم ستور ناپیخته خواهد شد امیر  
عزالدین بر حصانت و وفور آب شرط اعتماد کرده از ارسال امری که در باب  
ارسال شیخ صادر شده بود ابا نمود بنا برین صاحب قران ظفر قرین در روز  
دوشنبه سیزدهم جمادی الاول سنه مزبوره اغرق را گذاشته ایغار  
فرمود با تمامی لشکر از جمله گذشته بشکله کرد و در وقت سحر لشکر فریب  
ار چون بلای ناگهان و سیلاب بیکران بر اطراف جزیره محیط شد و در غایت  
قلعه و شهر را مستحضر ساخت و تمامی ولایت و احشامات ایشان عرضه غارت  
و تاراج شد و امیر عزالدین در آن غوغا و آشوب بدست یکی از لشکریان  
افتاده او را شناخته بشکله و عقوبت بسی اموال و اسباب او را ستاند  
و او را رها کرده بهزار مشقت بعد از زجر و امانت نیم جانی سلامت از آن  
مملکت بیرون برد و درین باب روایت مردم جزیره آن است که امیر تیمور  
بعفایت در اعزاز و احترام امیر عزالدین کوشیده حتی با اولعب شرطیخ  
نمود و مصاحبت او موافق مزاج امیر تیمور افتاده او را ترغیب سفر شام  
کرد که در آن یورش در رکاب ظفر انتساب بوده باشد و چون هر سال  
مبلغ خطیر از سلاطین شام بوظیفه امیر عزالدین مقرر بود از رفتن عربستان  
ابا نمود و بدین سبب امیر تیمور بدو انحراف مزاج پیدا کرده حکم نوبت غارت  
جزیره فرمود و امیر عزالدین در میان عشیرت اردوخی محقق نشد اوقات  
بر ریاضت و مشقت می گذرانید تا وفات یافت **امیر ابدال بن میر**  
**عزالدین** بعد از وفات پدر بر سر حکومت جزیره متمکن بسرداری عثمان  
و قبایل قیام و اقدام نمود اما بزودی بصوب عالم آخرت رحلت نمود  
**میر ابراهیم بن امیر ابدال** چون پدرش از در فنا مملکت بقارفت

بحسب استحقاق برسد حکومت ولایت بجای پدر جلوس نمود مدتی با بر ریاست  
مشغول شده وفات کرد و سه پسر از او ماند امیر شرف و امیر بدر و کلک محمد  
اولا امیر شرف قائم مقام پدر شده مدتی که از ایام حکومتش متاد می شد باطل  
موجود در گذشت و بعد از و برادرش امیر بدر جای گیر او شد مدتها حکومت  
و فرما زوایی قیام نموده فوت شد و از سه پسر ماند امیر شرف و امیر محمد و امیر  
**کاک محمد بن امیر ابراهیم** بعد از وفات برادران متصدی حکومت جزیره گشت  
و در زمان حسن بیک آق قویونلو بر آن دیار مستولی گشته خرابی بسیار  
باحوال مردم آن دیار راه یافت و اعیان بخشی اکثر بقتل رسیده کاک محمد را  
با برادرزاده اش امیر محمد و شاه علی بیک گرفته بطرف عراق بردند و آن وقت  
با لکلیه ولایت بید تصرف ترا که آق قویونلو در آمده حکومت انجا را بچلبی بیک  
نام شخصی که بالفعل اولاد او در میان طائفه ترکمان بچلبی نوشتتار دارد  
تفویض شد و چلبی نوعی در حفظ و حراست و ضبط ولایت جزیره اتمام نمود  
که بالا تر از آن متصور نبوده و مدتی آن دیار را متصرف شد تا وقتی که امیر  
شرف الدین بن امیر بدر از دست طائفه آق قویونلو آن مملکت را متخلص  
گردانید **امیر شرف بن امیر بدر** در تاریخی که عمش کاک محمد برادرش  
امیر محمد و شاه علی بیک در دست طائفه آق قویونلو بسر حد زوال رسید  
و صبح اقبال شان بشام ادبار مبدل گشت که گفته اند **بیت**  
تا نیرد یکی بنا کامی و یکری شاد کام نشیند روز بروز آثار رشد از جمله  
آمال امیر شرف طالع و ساعت بساعت ستاره طالعش در اوج رفعت لامع  
با بقیه السیف بخشی را بدلات و استمالت بر سر رأیت خود جمع نموده بود  
حکومت جزیره در نظر خود جلوه میداد و مدتی سی سال که در پس زانو سے  
یانس و نو میدی نشسته منتظر فرصت می بود که ناگاه بدستاری بخت  
بلند و در منمونی طالع ارجمند باراده حکومت از کج عزلت اسب محبت میداد

جرات رانده ولایت موروثی را بضرب شمشیر صاعقه کردار مستخلص ساخت  
و حاکم با استقلال گشته در این اشاعش کاک محمد و برادرش شاه علی  
و امیر محمد از قید ترا که خلاص شده بد و پیوستند و چون شاه اسمعیل صفوی  
خروج کرده مملکت عراقین و اذربایجان را از تصرف طائفه ترا که بیرون  
آورده پادشاه گشت دیار بکر و موصل و سنجان را نیز بید تصرف در آورده  
باراده تسخیر جزیره لشکران بان طرف فرستاده و بدفعات در میان  
طائفه قرلباش و امیر شرف مجادله و مقاتله واقع شده هر دو امیر شرف  
غالب آمده چنانچه در یک دفعه هزار و هفتصد کس بقتل آمده کرده انبوه  
اسیر و دستگیر گشت و مرتبه دوم خان محمد استاجلور که امیر میران  
دیار بکر بود با برادرش قراخان بعزم تسخیر امیر شرف فرستاده یاری  
فتح میسر نشد بی نیل مقصود عودت نمود در دفعه ثالث یگان بیک  
تخلو قورچی باشی را از محمدان با قورچیان نامدار و لشکران جرات بخش  
آثار بعزم امیر شرف بفتح جزیره روان گردانید و امیر شرف متوسل بعون  
و عنایت الهی گشته بمضمون آیه کریمه کم من فیه قلیله غلبت فیه کثره باذن  
دلیران نبرد آزما و هزبران و غار جمع کرده در برابر یگان بیک صف آر گشتند  
بعد از گشتش و کوشش بسیار یگان بیک را شکست داده از جزیره بیرون  
کرد و در آن روز قرلباش متعرض ولایت جزیره نشده و امیر شرف  
بعزازین قضا بچند بچند وقت رخت هستی از عالم فانی بدار بقا کشیده  
**شاه علی بیک بن امیر بدر** بعد از فوت برادرش امیر شرف با تصواب  
عشار و اعیان بخشی متصدی امر حکومت جزیره شد و قلعه و نواحی فنیک را  
به برادرش امیر محمد داد در فرصتی که امراء کردستان با اتفاق اراده  
طارمت شاه اسمعیل صفوی نموده روانه خوی و تبریز شدند شاه علی بیک  
نیز فریب خورده از او ایمانتی که از طائفه بخشی بقرلباش رسیده بود

برطاق نسیان بخاوه بخرای دو از ده نفر از امرای و حکام کردستان متوجه  
ملازمت شاه اسمعیل شد و شاه اسمعیل ذخیره خاطر می که از امیر شرف داشت  
همضم نتوانست نمود اورا نیز همراه امرای و حکام کردستان در قید حبس و زنجیر  
کشیده و بعد از مدتی که امرای کردستان هر یک بنوعی از قید خلاص گشته  
شاه علی یک نیز از آن قید و بند رهای یافته بجزیره آمد در آن صین ولایت جزیره  
از نیابت شاه اسمعیل بدید تصرف اولاش پیک برادر محمد خان استاجلو دادند  
که والی دیار بکر بود در میان ایشان محاربه و مقاتله واقع شد اولاش پیک  
ترک جزیره نموده قرار بر فرار داد و قلاع آن نواحی جزیره تجدید تصرف  
شاه علی یک در آمد و بعد از آن با امیر شرف حاکم بدلیس عقد اخوت بسته  
انظار اطاعت بدرگاه سلطان سلیم خان نمودند پادشاه مزبور از شیب  
بتسخیر و فتح دیار بکر و آذربایجان وار من کردند و چون چند سال  
از حکومت شاه علی یک در گذشت با جل موعود عالم فانی ز ابرود کرد  
و از و چهار پسر ماند بدر پیک و ناصر پیک و کاک محمد و میر محمد بعد از  
فوت بدر پیک قائم مقام او شد و اولاد ناصر پیک و کاک محمد که حکومت جزیره  
نموده اند احوال هر یک بتفصیل مذکور خواهد شد و از امیر محمد سلیمان پیک  
نام پسر وی دلاور مانده در قید حیانت **بدر پیک بن شاه علی یک** بجای پدر  
در حکومت جزیره نشسته آن دیار را بعدل و داد معمور و آبادن گردانید  
قریب بنفستاد سال حکومت با استقلال کرده در دور سلطنت و ایام حثمت  
سلطان سلیمان خان غازی من اوله الی آخره بخدمات مبروره پادشاه  
و امارت هموره شهنشاهی قیام و اقدام نموده در سفر فتح وان و بغداد  
و سفر بلاد آذربایجان و عراقین ملازم رکاب ظفر انتاب می بود اما بواسطه  
دوام شنیع که از روی تصور و اعتماد نیکو بندگی که از و نسبت بعبثه علیته  
سلطانی بظهور آمده پادشاه زمان و وزیر عصر رستم پاشا را از و انحراف

مراجه بپرسید یکی آنکه در دیوان جمایون همکام رخصت امرای و حکام در آخر  
سفر اعجام در محل دستبوس چون سلطان حسین پیک حاکم عمادیه را  
بر و تصدیر فرموده بودند بدر پیک قبول این معنی ننموده و مقید بدستبوس  
نشده از دیوان بیرون رفت و بی آنکه از پادشاه و وزیر مرخص کرده  
از دال سلام بغداد متوجه جزیره شد دوم آنکه در همکام میک زینل پیک حاکم  
حکاری با داد و معاونت رستم پاشای وزیر بار اوده حکومت از استانه سلیمان  
عودت کرده چون بولایت جزیره رسید چنانچه قبل ازین بتفصیل مذکور شد  
بدر پیک با معدودی چند از سفاکان و میبکان بختی بر سر راه او فرستاد  
همراهان زینل پیک را بالتمام قتل آورده او را زخم بسیار زده بر خاک  
بورانداختند و چون این خبر مسموع رستم پاشا گشت علاوه ذخیره خاطر  
اوشده در دفعه ثانی چون بر مسند صدارت متمکن گشت میر ناصر برادر بدر پیک  
تحریک نمود که طالب حکومت شود توجه با استانه پادشاهی نماید و ناصر پیک  
حب الفرموده توجه به بارگاه سلیمانی نموده با داد حضرت آصف بجای  
حکومت جزیره را از دیوان شکر یاری بنا صر پیک عنایت نمودند بجزیره  
عودت نمود بجز در رسیدن او بدر پیک بطرف سنجار رفته حکومت  
سلیم برادرش نمود بعد از دو سال بدر پیک روانه استانه پادشاه شد  
ناحیه طور و همیم را از ایالت جزیره تفریق کرده حکومت جزیره مکرار بدر  
پیک مقرر شد مدت ایجات بموجب نشان سعادت آیات حاکم ذمی شوکت  
جزیره گشته بدارانی اینجا قیام نمود اما علانیاً در مجالس و محافل اسرار  
تا دل میگرد چنانچه هر روز در مجلس او پانصد درم اسرار صرف میشد  
و غریب بصد در هم خود بنف صبح و شام میخورد و آنم الاوقات وکیل  
خرج خود را بینه می نمود که قیمت اسرار را از وجه حلال داده از زری که شبه  
داشته باشد نهد اما در سایر امور شرعی و احکام و بنیه بغایت می کوشید

در رعایت و حمایت فضلا و علمارا کما فی سنی مرعی داشته علمای و فضیلهای که در زمان  
او در جزیره مجتمع گشته اند در هیچ عصر و زمان نبوده اند مثل مولانا محمد برتعلی و مولانا  
ابوبکر و مولانا حسن سورجی و مولانا زین الدین قبی که در علم ظاهر و باطن سرآمد  
علمای زمان و خلاصه مشایخ دوران است و مولانا سید علی و غیر هم که <sup>مصنفات</sup>  
ایشان بین العلماء من اول است و در ایت که نوبتی مولانا ابوبکر از بدر پیک  
از روزه خاطر گشته از جزیره اراده برون رفتن کرد بدر پیک با اشراف و اعیان  
نزد مولانا رفته او را با نعامات و قطع فخره سرافراز ساخت و بدلداری  
بینهایت تسلی داد چون ناصر پیک برادرش فوت کرد نایجه طور و هیمت را  
بدستور اول ضمیمه ایالت مورد فی ساخت و عمر طویل یافت و در آخر که پیش  
از حد و دوندور گذشت و نزدیک بسرح صدر رسید انخطاط در عقل و فراست  
او پیدا شد و کارهای دور از عقل میکرد چنانچه از ثقات استماع افتاده  
که یکبار شخصی از دست قصاب شکر نزد بدر پیک آمده شکایت کرد  
که مرا امانت کرده است بدر پیک تصور کرده که آن شخص قصاب است که بران  
مردستم کرده فی الحال استاد قصاب را حاضر گردانیده چوب سیاست  
زود قصاب بعد از خوردن چوب سوال کرد که گناه بنده چه بود که سزاوار این  
سیاست گشتم بدر پیک در جواب فرمود که بواسطه آنکه بغلان شخص امانت  
کرده قصاب گفت یا امیر شخصی که او را امانت و جارت کرده است قصاب است  
و من قصابم بدر پیک در جواب فرمود که قصاب و قصاب اشتراک لفظی دارند  
اگر سخوی شده باشد سببست تلا فی خواهد شد چون باجل موجود داعی حق را  
ببیک اجابت گفت از امیر محمد نام پیری ماند **امیر محمد بن بدر پیک** در زمان  
حیات پدر مدار الملک بوده بجمع مال و منال حرص تمام داشته منقولست  
که دو وزده هزار کوسفند بره دار داشته که هر سال مبلغهای کل از نتایج  
آن حاصل میکرد و در صد هزار قطعه مرغ بر عایا و بر ایا سپرده و از هر

هر سال چند دانه از بیضه قرار داده می گرفت عرض که در کفایت مال و جمع منال  
ید طولا داشته و بعد از فوت پدر با استقلال تمام حاکم جزیره گشته چون  
هفت سال از ایام حکومت او متاد می شد در تاریخ سنه ست و ثمانین و ثمان  
که قره مصطفی پاشای لاله وزیر ثانی بموجب فرمان سلطان مراد خان بیخبر  
ولایت کرجهستان و شیروان مامور شد میر محمد نیز بجمراهی جیوش نصرت  
فرجام اسلام قیام مینمود چون عسکر قیامت اثر داخل کرجهستان شد  
محمدی خان امشهر بتحاق پسر زاده قازق حمزه استاجلو میر سران  
جقور سعد و امام قلی سلطان قاجار میر میران قره باغ و کچو اران بامواز  
هزار سوار جرار قره لباس در چلد نام محلی سر راه بمصطفی پاشا گرفته  
و چار شکر تاره شمار شده اتفاق در از روز درویش پاشای سکاژیکی  
دیار بکر با مر قراولی مامور گشته پیشرو عسکر اسلام بود در چلد نام  
مکان بعد از عصر قریب بغروب آفتاب ملاقات هر دو کرده و در آن  
کوه اتفاق افتاده گردان گردان آن کرده انبوه راشی قلیل داشته  
از روی تهور و غرور موفور خافل از مکر سنین و شهور بران قوم حمله آوردند  
**بیت** بسین کر چه شیری عدو را حقیقت بنیدیش ازو کو بود شیر کیر  
منازار بھی ای زخیل بجان که باشد به از به بسی در جهان بسیر نجه اینمنت  
منازار که آهنگر اند آهن کداز کرده قره لباسش بعضی از مردمان میر و پا  
باموازی دوسه هزار را در برابر و میان نمایان ساخته و لیران زرم دیده  
و هزاران کار آزموده در کمینگاه کوه آرمیده بودند چون آن زمره فی شکوه  
بنظر عسکر انبوه درآمد لیران گردان چون شیر غران بر آن جمع پریشان  
قره لباسان زور آورده انجماعت را که چون عقد ثریا فرایم آمده بود مانند  
بنات النعش پریشان ساختند که یکبار قریب شش هزار مرد تازی سوار  
نیزه گذار از کویوه کوه چون سیل غران و از دهای دمان آتش نشان

بیرون آمده بجهت مجموعی حمله بر لشکر پراکنده گردان آوردند و آواز دادند که  
و ناله کرنا و نغیر بفلک ایزر رسانیدند از شهنش باد پایان در آن معرکه  
سیر علامت روز رستخیز ظاهر گشت دشت و هامون از خون ویران  
مانند شفق کلکون شد و صبح اقبال خواص و عوام در آن وادی هونک  
بشام رسید **بیت** صدای سم و شیشه باد پایان در آورد ماهی و  
مدار جای نمایان شد از هر طرف چوب تیر چورکهای غیرت بن جای  
زخونی که تیرک زد از فرق گاه یلا زابر افراخت پر کلاه برترین بچون  
یلان کشته غرق چوتاج خود سان جنگی بفرق القصد میر محمد با اتفاق  
صاروخان پیک خرد و دمان پیک زر قی و میر سعید زر قی و میر محمد  
بینکی در آن معرکه بقتل رسید و الاخر الامر شکست بر لشکر قزلباش افتاد  
موازی سه چهار هزار کس از طرفین در معرض تلف درآمد و در محلی که میر  
محمد بقتل رسید مقدار دو سیت هزار التون سکه سلطانی بغیر از شمشیر  
و اجناس و امتعه و مرصع آلات در خزینة او موجود بود و اولادش  
منحصراً بود بسلطان محمد نام پسر بی در سن پنج سالگی و چهار دختر  
دگر و ارغی نداشت و درین عصر کس از ملوک کردستان باین مقدار  
خزینة مالک نشده بود **سلطان محمد بن امیر محمد** وی از دختر ملک  
محمد بن ملک خلیل حاکم حصنکیفا متولد شده در صغرسن از پدر بازماند  
و عادت کردستان آن است که چون خورد سال از پدر یتیم ماند او را  
ملقب و مخاطب با اسم پدر می کنند و بچهل که بواسطه علم سلطان که در او  
اسم واقع شده غفلت کرده نام او را همین محمد کرده باشند العلم  
عنداله اما چون مادر او عورت عاقله بود مبلغ خیر از پدر و پسر بدو میراث  
مانده بود و ارثان ملک و آقایان عیثرت بخشی را با حسان و انعام قسلی  
و خوشنود گردانیده بار علیا و مومنان آنجا بطریق رفی و مدار سلوک

نمود و دختران خود را بمیر ناصر و شرف پیک اولاد خان ابدال داده رتی و فقی  
مصحات کلی و جزئی آن دیار در کف کفایت اولاد خان ابدال گذاشت  
و فی الواقع بنوعی در حفظ و حراست و ضبط و صیانت ولایت جزیره قیام  
و اقدام نمود که مرید می بران مقصور نبود و یک دفعه پسر خود را برداشته با ستان  
سلطان مراد خان با ستنول برد ایچان و ارکان انجارا بنحف و دایا  
و تنوقات کر انهما خوشدل گردانید و از جانب پادشاه بخلعت فخره و تجیه  
ایالت و برات مفتخر و سرافراز گردانیده رخصت انصراف حاصل نموده  
بجزیره عودت کرد چون مدت پنج سال از ایام حکومت او منقضی گشت و والده  
وفات کرد او نیز بعد از چند روز مرخص گشته در تاریخ سنه احدی و تسعین  
و تسعمای مرغ روح قدسی آشیانی از قفس بدن پرواز کرده بر شاخسار طوبی  
جا گرفت و بروایتی وارثان ملک و معاندان ستمیات در طعام او کرده  
او را مسموم گردانیدند و از اولاد بد پیک کسی و کر نمانده منقطع النسل شد  
**ناصر پیک بن شاه علی پیک** در زمان سلطنت سلطان سلیمان غازی  
در ایام وزارت رستم پاشا وزیر اعظم ندیم مجلس شریف سلطانی و بدتر  
امور آصف برنجی ثانی درویش محمود کله چری بود و این درویش  
محمود در اصل از عیثرت روزکیست و در طرز اشعار و اسلوب انشا از شاکردان  
مولانا ادریس است و مدتی منصب شرف پیک حاکم بدلیس بدو متعلق بود  
بعد از قتل شرف پیک بدیار روم افتاده معلم و ختر سلطان سلیمان خان  
که منگوحه رستم پاشا بود شد و در ثانی الحال منصب وزارت و وکالت  
شرف پیک بدو قرار گرفت آهسته آهسته کار و بار او بجای رسید  
که مراجعت اکثر حکام کردستان بدو بود ازینجهت رستم پاشای وزیر  
بر حکامی احوال کردستان واقف شده تغییرات و تبدیلات و حکام  
انجا واقع شده غرض از تمهید این مقدمات آن است که سابقاً مذکور شد

که رسم پادشاهی وزیر اعظم ناصر پیک را تحریک فرموده که بابر در خود پیک  
مخالفت نموده طالب حکومت جزیره کرده و اوجب اشاره روانه آستانه  
ملک اشیا سلیمان کشته تفویض ایالت جزیره بدو شد چون دو سال  
از درانی او مرور کرد بدر پیک نیز متوجه درگاه پادشاهی ناجیه طور نیم  
از ایالت جزیره تفریق کرده بطریق سنجاق بامیر ناصر تعیین نمود و ایالت  
جزیره را بخود مقرر کرد و بعد از اندک فرصتی ناصر پیک در طور دهمیت وفات  
نموده بدر پیک نواحی مزبور را بدستور سابق الحاق ولایت خود کرد  
غرضی که باعث تغیرات و تبدیلات و غیر هم که احکام کرستان و قندهار  
باعقاد بعضی از اکابر از اثر استادی درویش محمود کله جیری است  
القصد چون ناصر پیک وفات کرد خان ابدال پسر او باز باراده سنجا  
طور دهمیت در زمان سلطان سلیمان خان و وزارت محمد پادشاهی وزیر  
وزیر اعظم روانه درگاه پادشاهی شده بلکه دیو غرور سودای حکومت  
جزیره در کاخ دماغ او نهاده در تلاش ایالت مساعی بود محمد پادشاه  
وزیر بواسطه دوستی بدر پیک بلکه بجهت نظام و انتظام عالم و محمد خان  
حکام عظام در صد و زجر و امانت خان ابدال شده رای او بر آن  
قرار گرفت که خان ابدال را مجبوس گردانیده گوشمالی بزند  
بنابر این محمد آغا چاوش باشی را با چند نفر از چاوشان درگاه عالی  
بطلب خان ابدال فرستاد اتفاقا خان ابدال با جمعی از امیرزادهای  
بخنی و چند نفر از ملازمان خود که بجامع ادره بگذاردن فریضه عمر  
رفته بود بعد از اداء فریضه نماز چاوش باشی با جمعی از چاوشان  
بدور رسیده او را بدیوان وزیر اعظم دعوت کردند طائفه اکرد  
می گویند که چون در این وقت چاوش پادشاه با چند نفر از چاوشان  
بطلب خان ابدال آمده اند ظاهرا علامت خوب نیست بختی که قصد او

کرده باشند که او را بقتل آورند بجزد مظنه شیخان نام کردی از ملازمان  
خان ابدال از عقب چاوش باشی در آمده بخنجر می در میان کتف او فرو برد  
که از سر سینه او بدر آورد چاوشان رفیق او چون این حال مشاهده کردند  
پراکنده گشته نزد وزیر اعظم رفتند و او ضاعی که از آن کرد بطهور  
آمده بود بعضی وزیر رسانیدند و خان ابدال در نقای او ازین قصه  
سراسیمه گشته تفرقه و پریشانی برایشان راه یافت و با تمام در شهر  
ادره پراکنده گشته در کوشها منواری کشتند و بعضی از شهر بیرون  
آمده روی در صحرا میخاوند و مردمان حسب فرمان وزیر بگرفتن خان  
ابدال و بدست آوردن ملازمان او مامور گشته و لالان در کوه و محلات  
ادره منادی کرده اطراف و جوانب را تفحص نموده فی الفور خان ابدال  
و اکثر تابعان او را گرفته در دیوان حاضر کردند و همان فرمان قضا  
جریان پادشاهی بقتل خان ابدال و تابعان او نافذ گشته او را  
باموازی صد نفر از اعیان بقتل آوردند و اموال و اسباب او را  
ضابطان بیت المال ضبط کرده داخل خزینة عامه نمودند و از هفت  
پسر نیکو سپرد صفحه روزگار یادگار ماند امیر ناصر امیر شرف امیر  
شاه علی امیر سیف الدین امیر عزالدین امیر ابدال اولاد امیر ناصر  
بنیابت سلطان محمد حاکم جزیره بسفر ایروان رفته بود و در هنگام مراجعت  
از آن سفر در سر قلعه قارص خبر فوت سلطانی بسمع فرهاد پادشاه  
وزیر سردار رسید و رای صوابنمای سردار نصرت شعار بران قرار  
گرفت که حکومت جزیره را بیکی از وارثان ملک که همراه عسکر ظفر خان  
بودند تفویض نماید اعیان بخنی اتفاق بحکومت امیر ناصر نموده نزد  
رقم صرف آمدند که فقیر احوال ایشان را بعضی سردار رسانیده قبول  
فرمودند که حکومت ایالت جزیره را با و مرحمت فرماید اما امیر عزیز

ولد کاک محمد بوساطت بال چاوش در خیفه بعض سردار میر سبانی  
که از سلطان محمد موازی صد هزار سکه سلطان و اموال و اسباب  
بی قیاس مانده بغیر از دو همشیره وارث دیگر ندارد من از امیر بامر  
حکومت افریم اگر ایالت جزیره بمن تفویض شود موازی صد هزار  
فلوری سلطانی از مال سلطان محمد و دوازده هزار فلوری از مال  
خود بخزینه پادشاهی عاید میسازم سردار کفایت شعار این سخن را فوز  
عظیم دانست روزی که موعده دستبوس بود امیر ناصر با اتفاق امیر عزیز  
هر دو را در دیوان حاضر گردانید سردار توبه با اعیان نخعی کرده گفت  
که از امیر ناصر و امیر عزیز که ام بک سلطان محمد متوفی نزد دیگر اند اعیان  
جزیره گفتند که امیر عزیز بیک بواسطه نزد دیگر است سردار فرمود که ایالت  
جزیره بحکومت امیر عزیز می رسد با و از زانی داشتن اولی و ثانی  
می نماید باز اعیان جزیره در جواب فرمودند که اگر چه امیر عزیز سلطان محمد  
اقرب است بحکومت بدو میرسد اما بالتام عشائر و قبائل و اعیان  
ولایت خواهان امیر ناصر اند و او از برای حفظ و حراست و ضبط و ضبط  
ملکت از حکام سابق نیز بهتر است سردار گفت هر چند همچنین است  
اما من حکومت را با امیر عزیز میدهم شخصی از اشخاص نخعی در جواب مبادرت  
نموده گفت که حکم سلطان سلیمان غازی است که هر کسی را که عشائر و قبائل  
داشته باشد در میان خود حاکم سازند ما حکومت امیر عزیز را قبول  
نداریم سردار از این کلمات اشفته گشته جلا و طلب کرد در خیمه دیوانه  
روز پنجشنبه بیت و نهم رمضان المبارک سنه احدی و تسعین و تسعمائة  
بقل آورد و لوله قیامت اثر و علامت فرغ اکبر بعلیان اشکارا  
نمود سیلاب اضطراب از دیده شیخ و شاب بر بیکناهی او روان  
ساخت و بصائر صفار و کبار اولو الابصار را خیره و تیره ساخت **بیت**

بگردید

بگردید عالم ز آیین خویش که آمد عجب مشکلی سخت پیش زانده آن ماتم  
جان کسل روان گشت از دید ما خون دل بعد از تفویض ایالت جزیره  
بمیر عزیز نموده او را بجلعت پادشاهانه و نوازشات خسروانه مفتخر و سرفراز  
کرد و بالی چاوشش را همراه او نموده بصوب جزیره فرستاد و امیر شرف  
بساغر اخوان و اجا در ناحیه طرزی منزوی شد و مال حال ایشان غنقریب  
مردوم فلم شکسته رقم خواهد شد بعون الله الملك الحمید الحمید **امیر عزیز بن**  
**کاک محمد** چون با مداد و معاونت فرهاد پاشای وزیر مقصدی امر حکومت  
جزیره شد و یکسال و چهار ماه از حکومت او منقضی گشت عثمان پاشای وزیر  
اعظم حکومت جزیره را بمیر محمد خان ابدال مفوض نمود و امیر عزیز مغول  
در سفر تبریز همراه عساکر نصرت آثار اسلام بخدمت مرجوعه پادشاهی  
قیام و اقدام کرد دفعه دیگر فرهاد پاشا سردار کشته متوجه دیار عجم شد امیر عزیز  
در اضروم بخدمت سردار آمده بشرط آنکه سی قریه از قریای کفره توابع ولایت  
ولایت جزیره داخل خواص همایون پادشاهی بوده باشد و هر سال موازی  
شصت هزار فلوری از حاصل قریای مزبوره داخل خزانه عامه نماید ایالت  
جزیره بدو از زانی شد و امیر محمد از استماع این خبر روانه آستانه شد  
و چون زمام مهام وزارت بکف کفایت سنان پاشا در آمد حسب **استماع**  
میر عزیز میر محمد را که در میان فتنه و فساد واقع نشود بطرف روم ایلی فرستاد  
و ناحیه طرزی که محل سکونت و مدد معاشش امیر شرف و برادران او  
بود امیر عزیز بطریق سبجناغ بجاجی بیک نام پسر خود نامزد کرد که در دفع  
دفع اولاد خان ابدال را پیش نهاد همت ساخته از روی رفاقت  
دفاعت بلا مانعت و مشارکت غیرتی بحکومت و دارایی قیام نمود  
و چون چند روز بدین و تیره گذشت امیر شرف بن خان ابدال با اتفاق  
برادران خود امیر عزالدین و امیر سیف الدین و امیر ابدال که هر یک

نهالی بودند در بوستان امارت رسیده و سروی در گلستان حکومت  
سربعینوک کشیده که عشار و قبائل شیفته لطافت شامل و فریفته حسن  
الطاف ایشان شده بودند بعزم منازعت میر عزیز کمر عداوت در میان  
جان بسته باراده بازخواست خون میر ناصر برادر ایشان متعرض کشاکش  
اوشند بلکه دست تصرف میر عزیز را از ولایت جزیره کوتاه ساخته بغیر از  
و قلعه محلی دگر در تصرف او نماند میر عزیز با لظرو و حفظ و حر است شهر و قلعه را  
در محله اهتمام حاجی پیک پس خود و میر نماند برادر زاده خود نموده  
بعزم انتقام اولاد خان ابدال روانه درگاه کیتی پناه پادشاهی شد و  
شرف با برادران اطراف و جوانب قرا یا و نواحی جزیره را ضبط نموده  
اکثر طوائف بختی با او اتفاق کرده بر سر قلعه آمدند و شروع در محاصره  
نمودند و چون ایام محاصره بچهل روز امتداد یافت و از امیر عزیز  
امداد و معانت بدیشان رسیده کار ایشان بر حد اضطرار رسید قصارا  
در این اثنا حاجی پیک بجهت امداد و طلب معاونت بنزد ابراهیم پاشای  
میر میران دیار بکر رفته بود فوت کرده میر نماند با معدودی چند اهل  
و عیال میر عزیز را در قلعه گذاشته در نصف اللیل در قلعه را گشاده بیرون  
رفت و امیر سیف الدین برادر امیر شرف از نیمه صبح واقف گشته سرازیر  
برو گرفت در میان ایشان محاربه و مجادله واقع شده امیر سیف الدین  
در آن معرکه در دست امیر نماند و بقتل رسید و میر نماند جان از آن  
در طه بدر برد اما میر شرف و امیر عزالدین بقلعه جزیره در آمده اموال  
و اسباب میر عزیز و ساز اجزای او را نهب و غارت کردند و اهل  
و عیال خود را بطریق اسیری بدست طائفه اگر امداد داده جاریهای مطرب  
منجمله او را در میان قسمت متصرف شدند و پسر خود سال میر عزیز  
در میان ضایع گردید چون این احوال در استانه شایع گشت

سمع همایون اعلی رسید حسین پاشای میر میران موصل را همراه میر عزیز نمود  
فرمان و جب الادغان بنام امراء و حکام کرد و استان نافذ گردید که باتفاق  
حسین پاشا بر سر جزیره رفته آن ولایت را از دست منازعان بیرون  
آوردند و بتصرف میر عزیز داده میر شرف و برادران او را بتغلب در جزیره نشسته  
بدست آورده اعمال ناصواب ایشان را در کنار ایشان ننهد و بنوعی در تادیب  
ایشان اقدام نمایند که ساز متمردان از آن عبرت گیرند و حسین پاشا  
باتقتال امر بهادرت نموده باتفاق محمد پیک حاکم خرد و لشکر موصل در پیشانی  
سنه تسع و تسعین و تسعمانه متوجه جزیره شد چون امیر شرف و برادران  
از توجه او خبردار گشته قلعه و شهر را خالی گذاشته بطرف طبری رفته و از آنجا  
اهل و عیال خود را برداشته بجانب خیزان و مکس رفته و حسین پاشا  
میر عزیز را در درون قلعه جزیره گذاشته عودت نمود بعد از معاودت  
پاشا امیر شرف باتفاق برادران و اکثر اعیان متوجه محاصره قلعه جزیره  
شد و میر عزیز را تاب مقاومت و تحمل خدمت ایشان نبود قلعه و شهر را خالی  
گذاشته با میر نماند سالک طریق فرار گشت و امیر شرف او را تعاقب  
نموده میر نماند در آشنای تکامش در دست امیر شرف بقتل رسید و میر  
عزیز را بعد از چند روز در صحاری و بیابان مرده و بی جان یافتند  
**بیت** چنین است دستور چرخ کهن که چون بر سر آرمی بر آرزین  
وزین لاجوردی سرای دودر ز دنبال مطرب رسد نوحه کرد **امیر محمد**  
**بن خان ابدال** چون در تاریخ سنه اصدی و تسعین و تسعمانه فرهاد  
پاشای وزیر عظم میر ناصر برادر محمد را بقتل آورد تقویض ایالت  
جزیره را به میر عزیز نموده بابلی چاوشس با ضبط اموال سلطان محمد در  
دایره محمد عورات و اولاد برادر مقتول خود را برداشته بر رسم دادخواست  
متوجه درگاه عرش استبانه پادشاهی شد اتفاق فرهاد پاشا از سرداری

عسکر عجم بواسطه بعضی تقصیرات رفع شده سرداری عثمان پاشا مفوض گشت  
و امیر عزیز را از حکومت معزول کرده تفویض ایالت جزیره بامیر محمد نمود  
و چون عثمان پاشا در تبریز فوت شد دفعه دیگر سرداری عجم بفرهاد پاشا  
مفوض گردید چنانچه قبل ازین گذشت امیر عزیز در امر ضرورت بخدمت فراد  
پاشا آمده بشرط آنکه سی قریه ارامنه از ولایت جزیره داخل خواص عثمان  
پادشاهی بوده باشد و هر سال مبلغ ششصد هزار فلور می از حصول  
قرایای مزبوره تسلیم خزانه عامه نماید ایالت بدو ارزانی گشت و امیر محمد  
معزول متوجه درگاه خاقان جم جاه شد و بنا بر مقتضای چند حسب الامر فرهاد پاشا  
روانه ولایت بدون شد که در آن ولایت جته او و ضیفه تعیین گشته که در آنجا  
در آنجا ساکن باشد و امیر شرف و سایر برادران در سفر کرجستان در درگاه  
ظفر انتساب سردار نصرت شعار بودند بعد از معاودت سردار نصرت قرین  
ظفر شعار از غزا و جهاد کفار امیر شرف با برادران بناچار طرزی رفته منزلی  
شد اما آن ناحیه را نیز امیر عزیز بدیشان گذاشته از دیوان پادشاهی بطریق  
سنجاق با اسم پسر خود حاجی بک برات گذرایند و چون امیر عزیز بجزیره آمد  
در این واقعه همگی همت در قلع و قمع اولاد خان ابدال کجاست اما تدبیرش  
موافق تقدیر نیفتاد چنانکه از سیاق کلام گذشته بوضوح می پیوندد امیر عزیز  
و پسرش حاجی بک منقطع النسل شده و امیر شرف بحسب رتبه و تکریم منصف  
امر حکومت گشته برادرانش را بقبضه قلاع و نواحی مامور گردانید چون این خبر  
در آستانه اقبال آشیانه سلطانی مسموع اعیان و ارکان دولت شد کس را  
باستیصال فرستاده امیر محمد را از آنجا بدر السلطنه اسلامبول آوردند  
و ایالت جزیره را باستدعای ابراهیم پاشای وزیر بدو عنایت کرده محمد  
پاشای بوسنوی میر میران دیار بکر را بامر او گردستان مامور گردانیدند  
که امیر محمد را بجزیره برده و آن ولایت را از برادران او مستخلص نموده بدو سپارند

محمد پاشا چون با اتفاق امراء دیار بکر متوجه جزیره گشت امیر شرف بلا منازعت  
و مناقشه قلعه و ولایت را تسلیم برادر خود امیر محمد نموده متوجه ناحیه طرزی شده  
در آنجا ساکن گشت و بعد از چند روز اعیان بختی در میان افتاده امیر شرف را  
بجزیره آوردند برادران بیکدیگر ملاقی گشته کرک آشتی نمودند ناحیه شاخ را  
و بعضی قریا و مواضع دیگر قریب بنصف ولایت جزیره بوضیفه امیر شرف  
و سایر برادران و تابعان ایشان مقرر داشت و نفس شهر و بعضی نواحی  
دیگر را بخود گذاشت مشروط بآنکه ادای می مبلغ یکصد و پنجاه هزار فلور می که پاد  
و وزیر تقبلات شده امیر محمد ادا نماید از جانبین باینقرار راضی گشتند چون  
چند روز برین و تیره گذشت جمله اعیان بختی میل اطراف امیر شرف کردند  
چون امیر محمد از غنای و قبائل این اوضاع مشاهده کرد دانست که از عهد  
تقبلات که مبلغ خیر است بیرون نمی آید جزیره را گذاشته بدر رفت  
چون استحقاق و قابلیت امیر شرف معلوم اشراف و اعیان دولت  
دارکان پادشاه مغضت پناه سلطان ادرخان شد ایالت جزیره با و ارزانی  
گشته نشور ایالت و نشان حکومت بنام امیر شرف عزت اصدار یافته بجزیره  
فرستادند امیر محمد از استماع این اخبار فرار نموده ملتجی بمحمد بیک حاکم خود  
چون منکوحه امیر محمد همیشه محمد بیک بود اهل و عیال خود را در خود گذاشته  
با مداد و معاونت او روانه درگاه پادشاهی شده از رحمت مینهایت بهره  
سنجاق حصن کینا بدو ارزانی شده در هنگام فتح و تسخیر قلعه اگری و مجاریه  
کفار فجار چون فتح و ظفر در رکاب نصرت اثر سلطانی بود در حالت تحریر حکومت  
جزیره از دیوان سلطان محمد غازی خلعت خلافت بدو مقرر گشته اما از امیر  
شرف و اهمیت پیدا کرده جرات آمدن نیتواند کرد **امیر شرف بن خان**  
**ابدال** زبده دودمان و خلاصه خاندان حاکمان جزیره است در میدان  
سخاوت و مردانگی کوی مروت و فرزانی را بنفوق و رجحان از امثال

و اقران ربوده و در معرکه دلاوری و شجاعت و هنگامه بهادری و شجاعت  
بقوت بازوی کامکار و ضرب شمشیر صاعقه کردار دست بردهای مردانه  
منوده **بیت** بود بروز سخایش ز جود حاتم ننگ بود بگناه و غایش  
زرزم رستم عاریه و الحی رعیت و سپاهی از عدل و انعام او بر خوردار و شناسنا  
و بیگانه از حسن خلق او ممنون و منت دار دور و نزدیک از جان و دل  
هو خواه و دوست و دشمن از اطوار پسندیده و اخلاق حمیده اش دو تنخواه  
**بیت** طرز خلق سامی او نوع انسان را محال بود کف کافی او نخل احسان  
کرد از حسن نصرت رشکستان ارم کرد شورستان سحاب لطف او بریزد مطر  
بعد از قضایای که در میانه میر عزیز و میر ناد و میر شرف و برادران واقع شد  
چنانکه در احوال امیر عزیز بتفصیل مذکور گشت ز نام مهم امور حکومت جزیره  
در قبضه اقدار امیر شرف آمد در حفظ و حراست و ضبط و صیانت آن ولایت  
کمال اهتمام بجا آورد در خلال این احوال وزیر عصر میر محمد برادر امیر شرف از بوسنه  
آورد ایالت جزیره را بدو مفوض کرد ایند و چنانچه قبل ازین گذشت میر محمد  
بواسطه عدم استحقاق در حکومت کاری نساخته باز از دیوان سلطانی  
ایالت جزیره با میر شرف عنایت گردید چون چند روز از ایام حکومت  
او تمام شد برادرش میر عزالدین را هوای حکومت جزیره در سر  
افتاده مرغ آرزو در لنگه کاخ و ماغ او اشیا ن نهاد و هر روز بر سر  
رایت او مجتمع گشته شرف پیک از و خایب و خاسر بود تا روزی او را  
بنزد خود طلبیده چند نوکر معتمد خود مقدمه ساخت که چون امیر عزالدین  
درون خانه شود کار او را تمام سازند و ایشان را در درون خانه پنجهان  
کرده کس نطلب امیر عزالدین فرستاد چون امیر عزالدین قدم در درون  
خانه نهاد متواریان از کمینگاه برون آمده کاخ و ماغ او را از باد نخوت  
و غرور خالی گردانیدند و در گرا از آن روز حاکم با استقلال گشته حکومت

جزیره مبادرت می نماید و حسن عدل و داد آن ولایت را معمور و آبادان گردانیده  
امید که موفق باشد **شعبه دوم در ذکر امرای کور کیل** سابقا مذکور شد که اولاد  
سلیمان بن خالد که ولایت جزیره را در میانه خود تقسیم کردند ناحیه کور کیل  
میر حاجی بدر تعلق گرفت و امرای کور کیل با تمام از نسل اویند و کور کیل را در اول  
جهد قیل میخوانند اند از بکثرت استقال کور کیل شده و کوه جودی که کشتی  
نوح علی نبیا و علیه السلام بر آن قرار گرفت در آن ناحیه واقع شده و آن  
ناحیه قریب بصد پاره قریه معمور از اسلام و آرامنه دارد که هم قسلاقی هم  
سبلاقی دارد که الوسات و احشامات آنجا اوقات می گذرانند القه میر حاجی  
بدر در آن ولایت وفات کرده از بنا بر او حاجی شمس الدین نام شخصی قائم  
مقام او شده و چون مدتی بحکومت آن ولایت قیام و اقدام نمود او نیز  
فوت شد میر شمس الدین نام پسرش بدارائی آن ناحیه مبادرت نمود  
چون او نیز فوت شد از و سه پسر ماند امیر بدر و امیر حاجی و امیر سید احمد  
هر سه برادر متعاقب یکدیگر حکومت کور کیل کرده اند اما امیر بدر و امیر حاجی  
محمد اصلا احوال معلوم نبود بنا بر این را قم حروف شروع در آن ننمود  
**امیر سید احمد بن امیر شمس الدین** بغایت مرد شجاع و دلاور بوده همواره  
در معارک جدال و قتال دست بردهای مردانه نموده و در هنگام اطاعت امر  
کردستان با ستانه سلطان سلیم خان مقرب پادشاه گشته بر سبیل  
طیبت سخنان طرفت امیز و حکایات لطافت انیکر گفته و بعد از فوت  
سلطان سلیم خان با سلطان سلیمان غازی نیز همین فاعده مرع  
میداشت و هیئت اوضاع و اطوار او مقبول طبع پادشاهان گشته بعضی اوقات  
موصل و سنجا را راعلاوه کور کیل نموده بدو از زانی داشتند مشور حکومت داد  
روایت است که در محلی که سلطان سلیمان خان از دار السلام بغداد عودت  
کرد میر سید احمد خود را در میانه تابوت گذاشته او را بر سر راه سلطانی

نمود پادشاه از احوال آن تابوت سوال کرد گفتند امیر سید احمد است و می گوید  
که سنجاق موصل مشابه روح من است پادشاه او را بدگیری عنایت فرموده  
تن من بی روح شده و مثل میت در میان تابوت مانده ام ادای او پادشاه  
خوش آمده باز سنجاق موصل را علاوه کورکیل نموده ارزانی داشت و بدان  
مرده او را جان تازه و حیات بی اندازه مرحمت فرمود میر سید احمد عمر طبعی  
یافته مدت الحیات نزد پادشاهان معزز و محترم بوده قلعه کورکیل از قلاع مستحکم  
بلاد کردستان است چنانچه روایت میکنند که در فرصتی که سلیمان پیکر  
قلعه عمادیه را محاصره کرد فصل زمستان رسید فتح میر نشد بجهت قشاق بنایه  
بشروع کرد و در آن وقت عزالدین شیر حاکم حکاری در قلعه یابی من اعمال  
ولایت خود متخصن شده بود و سائر قلاع و ولایت او بتصرف کماشکان آن  
قونیلو در آمده بود سلیمان پیک پیغام فرستاد که هرگاه قلعه کورکیل و قلعه  
عمادیه و قلعه یابی و قلعه سوی من اعمال بدلیس در دست ماست اصلا  
از شمایم و هر اسنذاریم و خیمهای شما در نظر اگر اد حکم سرکین کاومیش  
وارد القعه چون میر سید احمد مدتی باستقلال حکومت کورکیل مع الحاق  
موصل نمود وفات یافت بعد از آن برادرزاده اش والی آن شد **امیر**  
**شمس الدین بن میر بدر** بعد از فوت عمش میر سید احمد متصدی  
امر حکومت کورکیل شده او را سه برادر دیگر امیر ابراهیم و امیر عمر و امیر حاج  
محمد بود چون امیر شمس الدین بعد از چند سال حکومت کرده بجا رحمت  
ایزد متعال پیوست میر ابراهیم برادرش بر جای او نشست **امیر ابراهیم**  
بجای برادر حاکم کورکیل شد در زمانی که در میان بدر پیک حاکم جزیره  
و برادرش ناصر پیک بر سر حکومت انجا منازعه و مناقشه واقع شد بوقت  
که در احوال بدر پیک بتفصیل مذکور شده میر ابراهیم بنا بر دوستی ناصر پیک  
بوان رفت که از فرماد پادشاهی میر میران و ان توصیه نامه جهت میر ناصر گرفته

از انجا متوجه استانه اقبال اشیا نه سلطان سلیمان خان شود اتفاقا شاه  
طهاسب با لشکر زیاده از قطرات امطار نواحی وان و سائر آن دیار را  
فرو گرفت و امیر ابراهیم بمضمون من بخا بر ابراهیم قدس ریح خواست که خود را  
بارگیری بدلیس اندازد و طائفه قزلباش در باین بارگیری و ارجش  
بدور رسیدند میر ابراهیم برزور بازو و مردانکی خود را در میان قلعه ارجش انداخت  
و شاه طهاسب بنفشه متعاقب او بر سر قلعه ارجش آمده فی الفور شروع  
در محاصره کرد چون ایام محاصره قریب بچهار ماه رسید و امتداد یافت کار  
بر محصوران مضیق گشته قرار دادند که قلعه را بطریق عهد و میثاق تسلیم شاه  
طهاسب نمایند که بجان امان یا بند اما میر ابراهیم و جماعتی سخنی که همراه  
ایشان بودند اصلا و قطعا بدین صلح راضی نیشند احضار مردم قلعه  
باشاه طهاسب زبان یکی کرده در جوف اللیل ششصد نفر قزلباش کار  
اندرا بدون قلعه در آورده و علی الصباح بانفاق قزلباش تیر و تفنگ  
و نیزه و شمشیر احواله طائفه سخنی کرده میر ابراهیم در آن دارو گیر امیر پنجه  
نقد کرده بقتل رسید و برادرزاده اش زخمدار با پنجاه و شصت نفر ذکر  
کرفار گشته بنظر شاه طهاسب در آمد هما نطقه فرمان شاهی بنفاد پیوست  
که پنهان زنده او را پیوست کنند تا بدان سخنی جان بجهان آفرین تسلیم کرد  
**امیر احمد بن امیر ابراهیم** بعد از قتل پدرش بموجب مشور سلطان سلیمان  
خان منصب امارت کورکیل بدو مفوض گشت و مدت سی سال حکومت  
انجا کرده چون امیر محمد نام پسر ناخلف از او پیدا شد و بر حد رشد و تمیز  
رسید در فرست میر عزیز و اولاد خان ابدال که میر احمد حمایت اولاد  
خان ابدال میکرد و پدرش رعایت میر عزیز می نمود با داد و معاونت  
میر عزیز پدر را از امارت کورکیل خلع کرده بجای او والی شد و میر احمد  
برسم دادخواهی متوجه درگاه سلطان مراد خان شده در راه با جمل موعود فوت

شد **امیر محمد بن امیر احمد** بعد از خلع پدر متصدی امارت کور کیل شد اما  
از عقل و کسب و فهم و فراست چندان بهره نداشت و چند روز بماند و  
میر عزیز اگر چه نشوونمای نمود لیکن عاقبت در دست اولاد عمش میر عمر و میر محمود  
و میر محمد بقتل رسید **امیر احمد بن امیر محمد** بعد از قتل پدر خود در سال مذکور  
بود و الحال که تاریخ هجری در ثالث شهر رمضان المبارک سنه خمس و الف است  
معاونت امیر شرف بن خان ابدال راه حکومت کور کیل بدو تعلق گرفت  
**شعبه سیم در ذکر امرای فینک** ناحیه فینک منحصر بچهار عشیرت است  
بخیوی شقاقی میران کونیه و امراء ایشان از نسل امیر ابدال بن سلیمان  
بن خالدند چنانچه سابقا مذکور شد که چون بن خالد در ولایت جزیره فوت شد  
اولادش آن ولایت را در ولایت خود قسمت کردند از آنجمله ناحیه فینک میر  
ابدال مدعی امیر ابدال بحکومت آن ناحیه قیام و اقدام نموده چون وفات  
یافت حکومت آن ناحیه با اولاد و اتباع او قرار گرفت تا زمانی که ترکمه  
اق قونیلو بر آن ولایت مستولی گشت و در آن عصر هرج و مرج تمام در آن  
ولایت واقع شده حتی قریب بیک قرن آن ولایت در دست ترکمه ااق  
قونیلو بود بعد از آنکه دولت ااق قونیلو روی با سخطا آورد و بار دیگر  
ولایت موروثی بتصرف وارثانش درآمد و در آن روز کسی متعرض ولایت  
ایشان نشده مگر که چند روز در زمان حکومت شاه علی پیک حاکم جزیره آن  
ناحیه را در تصرف میر محمد برادر شاه علی پیک بوده بعد از آن باز بماند او  
و معاونت حکام جزیره آن ناحیه بدست وارثان او در آمده تا امروز که تاریخ  
هجری در سنه خمس و الف است آن ناحیه در تصرف ایشان است **فصل**  
**پنجم در ذکر حکام حسنیف که استخار دارند بملکان بیت**  
بهر مدتی که در شش روز کار بطرز ذکر خواند آموزش کار سر آهنگ میشد اگر کند  
نویسند و در جهان نو کند نقله اخبار و حله آثار آورده اند که چون دست

سلط آل ایوب در تاریخ سنه اثنی و ستین و ستانه بانگیله از حکومت مصر  
و شام کوتاه گردید فرایش قضا بساط امارت آن طبقه عالیه را از آن ولایت  
در نوردید و یکی از اولاد ایشان مدتی در بلده حاصحنی بسر می برد بعد از آن  
بر خاسته روی توجه بجانب ماردین آورد و بخدمت حاکم رفته او را در ملک  
امرا و اعیان خود منحوظ گردانید و آن حاکم دوست نواز دشمن کداز از عواطف  
علیه حکومت ناحیه صادر را بدو ارزانی داشت اما جوان چند روز که در صادر  
رحل اقامت انداخت در اینجا دلیکیر گشته روی بجانب راس القول  
که بالفعل بحسنیف استخار دارد آورد در اینجا توطن و تامل اختیار کرده آب و هوا  
آن دیار موافق مزاج او افتاده مرافقت و موافقت با اهالی آنجا نموده صغیر  
و کبیر غنی و فقیر آن دیار کردن با طاعت و انقیاد او نهادند و او را  
بحکومت خود قبول نموده شروع در تعمیر قلعه آنجا کردند قضا در آن  
حین سلطان ماردین تخلص تمام و ترزلزل مالا کلام با بنیه قصر دولت  
راه یافته بود و از عمارت قلعه حسنیف متوجه راس القول شد و بانی  
قلعه در مقام محاربه و مجادله درآمد ثابت قدم و راسخ و م پای شجاعت  
در میدان جلالت نهاده حاکم ماردین بی نیل مقصود معاودت کرد و از  
باز ماچیه دولت آل ایوب تجدید پر تو تسخیر باطراف و نواحی حسنیف  
انداخت و باندک فرصتی آن حدود را مفتوح و مسخر ساخت و اطالی آنجا  
در بعضی احکام سلاطین و نسخ متقدمین بسی نوشته اند و در این باب  
از بعضی از ثقات روایت است که در حین حکومت خود بانی قلعه حسن نام  
شخصی از اعیان اعراب گرفته در قلعه محبوس نمود و چون حبس حسن امتداد  
یافت و مقصودی که حاکم قلعه را از او بود بحصول نی پیوست کار بد آنجا رسید  
که حسن در معرض تلف در آورد و حسن شخصی را به نزد حاکم قلعه فرستاد  
و پیغام داد که الحال کار و بار من از دست رفته و دل بر هلاک از ملک

اتماس دارم که یک لحظه عنایت کرده مرا از قید جس برون آورده آن مادیان  
نامی که همراه می بود بمن دهد که ساعتی در میان قلعه سوار گشته در نظر ملک بگوه  
در آورم تا طرز سواری و اسلوب بهاری بنده و حرکات و سکنات و حتی  
و چالاکي مادیان بر ملک واضح و لایح گردد بعد از آن بجهت اشارت عالی  
صادر شود در اضمین ملک التماس حسن را بوجه حسن مبذول داشته و نمود  
که مادیان او را حاضر گردانید حسن را تکلیف سواری کردند حسن نیز باین  
خدمت بوسیده بر مادیان کوه پیکر خود سوار شد که مانند برق بر روی  
هوا می آرام بود بسان آب بخوش خرامی بساط خاک می پیمود **بیت**  
تکاوری که ندارد خبر زمین سیمش که از برش بکی پای رفت تا بچهار  
سان قطره اشکی که از مرز بچکد کند کند بر یکتا موسی در شب تار بخوش خرامی  
بر آب بگذرد چو جباب بگرم تازی ز آتش برون جهد چو شرار سوی نیش  
شتابان چو قطره در نوروز سوی بلندی تازان چو بر در آوار رهنده چو مراد  
رسیده چون روزی جهنده همچو نسیم و خورنده آتش دار هزار دانه بر نقطه بید  
مگر تو ای شمس از آهین است چون پر کار و چون لحظه حسن اسب خود را بجهت طرف  
جولان داد و جستی و چالاکي خود را بر ملک ظاهر ساخت بیکبار اسب را بزمین  
زده نهد داد از شرف قلعه که زیاده از صد گز ارتفاع داشت خود را در میان  
آب شط که در کنار قلعه روانست انداخت شکم اسب پاره گشته حسن خود را  
بشناوری از آن بحر و خار و لجه خو شواری با حل نجات رسانیده چون  
از نظر ملک غایب شد فریاد کیف حسن از مردمان بر آمد گویند که از این  
سبب آن قلعه بحسب کیف استخار یافت **ع** باشد سخن غریب اگر راست تر بود  
و بروایتی بانی قلعه کیف بن طابون بوده از آنجمله بحسن کیف مشهور گشته  
اعلم عند الله و عمده عشائر و قبائل حصنکف سیزده قبیل اند آشتی جلی  
صهرانی بجنوی شقاقی استورکی کوردی کیر کوردی صیغره شان

کیلی جلی خدقی سوماتی بیدیان نواحی معتبره حصنکف قصبه اسفند و نایجه  
بشری و نایجه طور و اردلست که بتصرف حکام خرد است دوازده هزار کفره  
خراج گذارد از آن روز که بانی قلعه و لوا با حاکم ماردین طریق مخالفت سپرد  
تا هنگامی که حبیب حیووشن بچک اجل چاک شد بحکومت قلعه و اطراف نواحی  
آن و سرداری عشائر و قبایل قیام و اقدام نموده بعد از فوت او آنچه در آن  
و انوار مشهور است **ملک سلیمان** نام شخصی از اولاد او بر سر حکومت  
جلوس فرموده مدتها بحکومت حصنکف قیام نموده تا او آخر دولت خگرینه  
که سنه است و ثلثین و سبعمانه است آن ولایت در تحت تصرف او می نمود  
بعد از آن که سلیمان با جل موعود بعالم آخرت رحلت نمود پسرش **ملک**  
**محمد** قائم مقام پدر گشت و او در وادی ملک داری و سرداری خیل حشم  
در رعایت رعیت و تربیت خدمت بی نظیر بوده همواره با حکام عظام و سلاطین  
و خواجین ایران طریق مدارا و مواسا مسلوک میداشت تا آنوقت که عالم  
فانی بدو در **ملک عادل بن محمد** بموجب وصیت پدر بدار است  
حصنکف کیف مبادرت نموده بحسن عدالت و رایمی آن ولایت را معمور آباد  
گردانید و مرتبه جاه و جلال از آباء و اجداد خود گذرانید تا در شهر سنه احدی  
و سبعمانه بجوار رحمت حق پیوست **ملک اشرف بن عادل** بعد از  
فوت پدر قائم مقام شد و او معاصر امیر تیمور کورکان بود چنانچه صاحب طفر نامه  
مولانا شرف الدین علی یزدی آورده که در تاریخ سنه است و تسعین و سبعمانه  
که صاحب قران زمان امیر کورکان بعد از فتح بغداد و تسخیر قلعه مکریت متوجه  
ماردین شد چون ببلده دو حارسید و الی حصنکف در آن بلده بعبه ساطبوس  
فازر گشت و بچین عجز و انکسار زمین عبودیت فرسوده و طائف نیکنند  
بتقدیم رسانیده و میامن مراحم بیدریغ خسروانه شامل حال او گشته بولایت  
خود عودت نمود بعد از آن مدتها در حیات بود آخر با جل موعود بعالم آخرت

نهضت فرمود **ملک خلیل بن ملک اشرف الملقب بملک کامل** چون  
پدرش وفات کرد باستصواب عشار و قبائل بداران حنیف قیام نمود  
در تاریخ سنه اربع و عشرين و ثمانمانه که میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان  
بمغ و رفیع اولاد قرا یوسف ترکمان بحدود وان آمد ملک خلیل با استقبال  
موبک شاهرخی شتافته بشرف عقبه بوسی استعداد یافت و در صحنی  
که میرزا شاهرخ حکام و امراء کردستان مثل امیر شمس الدین بدلیسی  
و ملک محمد حاکم حکاری و پسر سلطان سلیمان خیرانی را در حدود و لشکر  
رضت انصاف ارزانی داشت او نیز با حکام مزبوره مرخص شد بولایت  
خود معاودت نمود و بقیه حیات بفرغت و کامرانی در آن دیار اوقات  
گذرانید سپاهی و رعیت را خرامید **ملک خلف المشهور بچشم سرخ**  
در اصطلاح اگر دینی خلف چشم سرخ و او پسر ملک سلیمان برادر ملک  
خلیل است بعد از فوت عم بحکومت و دارانی حنیف و سرداری عشار  
و اقوام قیام و اقدام نموده و بواسطه منازعه و مجادله که با طائفه نجفی او را  
واقع شد و در آن مجاربات و ادوردانگی داده جنگهای رستمانه نموده بین  
الناس بابوسفین مشهور گشت و در تاریخ که حسن پیک بایندی  
آق قویلو اراده تسخیر ولایت کردستان نمود جماعتی از ترکمانان  
بفتح حنیف مأمور گردانیده چون بر سر قلعه آمده هر چند بمالعه در محاصره  
کردند و زور بسیار آوردند تسخیر میسر نشده شخصی از بنی عمال ملک خلف  
بامید نوید حکومت آنجا بترکمانان فریب خورده قصد قتل عمش  
کرد اتفاقاً روزی او را در حمام تنهایافته بخیلات نفسانی و تسویلات شیطان  
عصابه عصیان بر پیشانی بی حیایانه بسته قطع صلحه رحم کرده تیغ بیدریغ  
رشته حیات آن خلف دو دمان ملوک را قطع کرد و با لکجه حکومت آن  
خاندان از تصرف و ارثان او بیرون رفته بدست طائفه ترکمان در

و شخصی

و شخصی قاتل بجز ندامت و پشیمانی چیزی حاصل نکرد **بیت**  
تخم و فاد و محردین کهنه کشت زار آنکه شود عیان که رسد موسم درو  
شکل بلال هر سر سر مه میدهند نشان از افسر سیاه طرف کلاه زو  
**ملک خلیل بن سلیمان** در فرات ترا که که در بلده حمانحنی می بود  
چون هرج و مرج در سلسله ترا که آق قویلو واقع شد با مداد و معاودت  
میر شاه محمد شیردی که از قدیم الا یام منصب وزارت ملکان حنیف نام  
شیردی متعلق بوده از بلده حمانده طوائف حنیف بر سر او جمع  
و با اتفاق بر سر اسعد رفتند بضر شمشیر آن قصه را از طائفه آق قویلو  
سختی کردند و از آنجا متوجه حنیف شده آنجا نیز با حسن وجه از طائفه  
ترکمان گرفته متصرف شدند و بعد از آن ملک خلیل در حکومت استقلال تام  
بهم رسانید فی الواقع کسی از حکام کردستان در آن عصر بظلمت و حشمت او  
نبود و اوضاع و اطوار پادشاهانه داشته خور هر اعیانی شاه اسمعیل صفوی را  
در وقتیکه از تعدی سلطان یعقوب جلای وطن کرده بغرم زیارت بیت الله  
الحرام بیدار برگزیده چون بحوالی حنیف رسید بعقد نگاه خود در آورده در  
سور جمعیت ملکانه و چشمن پادشاهانه ترتیب داده امراء و حکام و خواص عوام  
کردستان در آن عشرتکه حاضر گشتند بساط عشرت گسترده ساقیان  
ماه رخسار و شیرین کفار بادهای تلخ خوشگوار در داوند و مغنیان  
خوش آواز نغمه پرداز و مطربان شیرین لجه بر لب نواز زبان بجهت بیان  
باین سرود برکشادند **بیت** آسمان ساخت در آفاق یکی سورچه سوز  
که از آن سورش اطراف ممالک معمور اجتماعت منور قمری را باشش آفتاب  
مغرب ملکی را با حور محبت قیس بان داشته است ارزانی بر سر پرده جم دولت  
شریف حضور و چون ارکان دولت و بنیان حشمت آق قویلو رو  
در اختلال آورد آفتاب دولت شاه اسمعیل صفوی از مشرق هدایت

سرزاد امر او حکام کرستان بزم آستان بوسی او متوجه تبریز گشتند و بجز  
رسیدن امر ابدانجا شاه اسمعیل ملک خلیل را با سائر امر او در قید بند کشیدند  
برینیل خان شالموسپرد و تکلیف اهل و عیال خود بر تبریز ملک نمودند  
الفرمان خواهر شاه اسمعیل را که از وی یک پسر و سه دختر داشت بر تبریز آوردند  
مدت سه سال در قید شاه اسمعیل مانده با لکله ولایت حسنکیف بنصرف  
بنصرف قریب باش درآمد و در هنگام فترت چالدران ملک خلیل فرصت  
غنیمت دانست با تفاق با شاهی بولک بایگی مستحفظان خود بقتل آورده  
و از انجا فرار کرده بر سبیل استیصال متوجه دیار بکر شد چون بحوالی دوان  
رسید طائفه محمودی سر راه برد گرفته قصد گرفتن او نموده ملک خلیل  
مخاربات مردانه جان از آن ورطه مملکه سلامت بیرون و از راه دره  
بدلیس متوجه حسنکیف شد اما با شاهی بولک در آن معرکه اسیر پنجه تقدیر  
گشت و در آن اثنا طائفه شیروی و زر قی با تفاق عشار و قبائل حسنکیف  
ملک سلیمان پسر ملک خلیل را بحکومت انجا نصب کرده بودند برخلاف  
عشرت رشان که ایشان زمام حکومت آن دیار را در قبضه اقتدار یکی  
از بنی اعمام ملک خلیل نخاوه بودند و در خلال این احوال طائفه بختی  
نیز بواسطه تسخیر سعرد لشکر بد انجا کشیده اراده نمودند که از طائفه  
قریب باش مستخلص سازند که بیکبار خبر آمدن ملک خلیل سموع اهالی  
آن دیار شد فرزندان بقدم اطاعت نزد پدر آمده بختیان ترک محاصره  
قلعه سعرد کردند ملک خلیل بعد از چند روز قلعه سعرد را از قریب باش  
مستخلص گردانیده بیده تصرف در آورد و چون قریب باش در وقت  
گرفتن قلعه حسنکیف با مداد و معاونت عشرت بجنوی گرفته بود  
حفظ و حراست قلعه مزبور را در عهد اتمام ایشان نموده بودند و عشرت  
مزبور رفته رفته فریفته قریب باش شده در وقت خبر آمدن ملک خلیل

بجمله ذخیره قلعه بناجیه طور من اعمال ولایت بختی رفتند که آذوقه فراوان آورده  
قلعه را بعبث از دست ندهند ملک خلیل برین قضیه واقف گشته مردم عشار  
و قبائل خود را جمع نموده بر سر طائفه ایلغار برد و ایشان بقدم اطاعت  
پیش آمده و عده تسلیم قلعه نمودند ملک خلیل از سرخون ایشان در گذشته  
با حسین پیک بجنوی مصالحه نمود و بواسطه خون پدر و برادرش که شرح  
بعد ازین در مجلس مذکور می شود بامالی نام قریه را بطریق ملکیت از زانی  
داشت و بعد از آن آن جماعت قلعه را تسلیم ملک خلیل کردند از ثقات  
روایت از احوال طائفه بجنوی چنان روایت کرده اند که بجن و بخت  
دو برادر بوده اند از اولاد حاکمان جزیره عمریه بواسطه آن حکومت انجا نماز  
در میان برادران افتاده حکومت بخت نام برادر قرار گرفت و بکن بجانب  
حسنکیف افتاد و ملکان حکومت انجا از طائفه بجنوی گرفته اند و روایت  
و در آن است که طوائف اگر اوجمله از اولاد بجن و بخت است و الله اعلم  
اتفاقا در چینی که امیر شرف بن امیر بدر حاکم جزیره بود از طائفه بجنوی  
بنا بر عداوت قدیمه نسبت با امیر شرف بعضی اوضاع ناملائم بطهور آمده امیر  
شرف در مقام انتقام در آمده امیر محمد بجنوی را از ملک خلیل طلب نمود تا او را  
کوشالی بسزا بد ملک خلیل نام پسرش از آن معرکه فرار کرد و اموال و از زانی  
و بقیه عشار و قبائل او بباد رفت الحال زبان زده مردم این است که بوقت  
حسین پیک در غنیمت ملک خلیل با طائفه قریب باش بنا بر اینجهت است  
و ملک خلیل قریه بامالی را بحسین پیک داد و با او مصالحه کردن باعث این  
قضیه است القصه ملک خلیل بعد از آنکه طائفه بجنوی قلعه حسنکیف را تسلیم  
او کردند مدتی بر سر حکومت و کامرانی و فرمانروایی قرار کرد عاقبت  
از نا تف غیبی ندای ارجی از یک راضیه مرضیه بگوش هوش استماع  
فرموده بعالم جاودانی انتقال یافت و از چهار پسر یا دو کار ماند ملک سلیمان

ملک علی محمد ملک حسین **ملک حسین بن ملک خلیل** چون ملک  
جوانی بود بعلوهمت موصوف و بسوا انعام و احسان معروف چنانچه جمله عتقا  
و قبائل حنیف شیفته جمال باجمال و فریفته کمال باجمال او کشته هنوز  
مراهن نشده بود که او را در میان بگومت نصب کردند **بیت**  
از آنکه نشان ضرب عشق است از چهره او چون نور پیدا است اما چون بجای  
پدر برسد حکومت نشست ملک محمد و ملک علی نام برادرانش را مجوس گردانید  
و ملک سلیمان برادر دیگرش از ناحیه ارزان فرار کرده بخدمت خسرو پاشای  
میر میران رفته طالبت حکومت پدر شد خسرو پاشا نیز بواسطه ترغیب نزع  
برادران کس بطلب سلطان حسین فرستاده برادرانش را که مجوس  
بود نیز در دیوان حاضر گردانید بعد از آنکه ملک حسین پاشای مرزبور  
بقتل آورده تفویض ایالت حنیف به برادر او ملک سلیمان کرد **ملک**  
**سلیمان بن ملک خلیل** بزرگان دین و روندگان راه یقین با اتفاق  
گفته اند که سزاوار دولت و شایسته رفعت آن کس است که در جمیع احوال  
بمضمون و احسن کما احسن احد الیک از حسن اتفاق او خود و بزرگ  
بهره مند گردد بموجب و اولوالارحام بعضی اولی بعضی جماعتی که فضیلت  
صله رحم را در جمیع امور منظور دارند بانکه زمانی محمود اقران شوند **بیت**  
دو دوست با هم اگر یکدل اند چون مقراض برند از همه عالم نزدیک گردند  
غرض از تمهید این مقدمات آنکه چون ملک سلیمان بموجب نشان  
قضا جریان سلطان سلیمان خان و بحسن معاونت خسرو پاشای میر میران  
والی ولایت دیار بکر حاکم حنیف شد چون بدار الملک خود معاودت نمود  
برادرانش ملک محمد و ملک علی با او در مقام مخالفت و منازعت درآمد  
و چند روز که از حکومت او مرور کرد ملک علی تاب مقاومت او نیاورده بجانب  
شرف خان حاکم بدلیس رفت و با تمام عشار و قبائل بواسطه قتل ملک حسین

از ملک سلیمان تنفر و منبر کشته با او موافقت کرده بلکه طریق مخالفت گرفتند  
بنابرین و هم و هراس برضمان او مستولی گشته بجانب او رفت و برضا  
و رغبت از حکومت حنیف فراغت کرده مفتاح قلاع تسلیم خسرو پاشا  
کرد که در عوض آن ولایت دگر محلی بطریق ایالت بدو عنایت شود خسرو  
پاشا حقیقت احوال او را معروض پایه سیر را علی سلطان سلیمان گردانید  
و از مرحمت پادشاه هفتصد هزار آچه بطریق ایالت از عوض حنیف ملک  
سلیمان ارزانی و سیصد هزار آچه دگر بدستور اعانت برادرانش  
ملک محمد و دوست هزار آچه ملک علی نام برادر دگرش از ولایت رو جا  
عنایت گردید ملک سلیمان در رو جا با مر حکومت اشتغال نموده آخر حسن  
از نفس بدین پرواز کرده در اعلا علیین آشیان گرفت **ملک محمد**  
**بن ملک خلیل** بعد از فوت برادرش سنجاق روحارا ازو گرفته سنجاق  
عرب کیر بطریق امارت از دیوان سلیمانی بدو ارزانی شد بعد از آن  
بدلیس بطریق سنجاق بدو مرحمت شد از اینجا نیز فرار گرفت آخر از  
تردد و تفرق تبدیلات عاجز گشته از غوغای سنجاق تاب درو سر نیارده  
چون با پدر یک حاکم بخشی طریق وصلت و اتحاد پیدا کرده بود دختر خود را  
بمیر محمد ولد بدر یک داده از قدیم الایام نیز حقوق همسایگی و جیران  
ایشان مسلوک بود بنا بر این گنج ازو اختیار کرده در جزیره منزوی شد  
بقیه حیات در اینجا بوده اجابت حق را بیک گفته بجوار رحمت پیوست  
و از ویار زده پسر ماند ملک خلف ملک سلطان حسین ملک اشرف  
ملک علی ملک سلیمان ملک خلیل ملک طاهر ملک عادل ملک محمود  
ملک حسن ملک احمد اما ملک خلف در ریگان جوانی و عنفوان زندگانی  
وفات کرده بجهان جاویدانی رفتند ملک خود نام پسر می دارد ملک سلیمان  
و ملک حسن هر سه برادر در ایام جوانی فوت شدند **صحیفه سیم** در ذکر

سازمرا و حکام کردستان و آن بنی بر سه فرقه است **فرقه اول** مشتمل  
بر سه فصل است **فصل اول** در ذکر حکام جیشکزک و آن مشتمل بر  
**شعبه است** برزای جهان ارای و ضمیر غیر مشکل کشی ماهران علم  
تواریخ پوشیده مانده که نسب حکام جیشکزک بلکه شش نام شخصی از اولاد  
خلفای عباسی میرسد و بر روایت بعضی از اکابر آنست که امیر سلیمان بن  
علی بن قاسم که از فروغ سلاطین سلاجقه است و در زمان سلطنت ابوالاسلام  
سلجوقی صاحب ارزن الروم و توابع او بود تا در شهور سنه ۵۸۰ و ۵۸۱  
در میان او و حکام کردستان قتال صعب دست داده معارف لشکرش در دست  
کردستان گرفتار شد اما چون خواهرش منکوه شاه ارمن بود تحف و هدایا  
بکردستان فرستاده او را از قید جس خلاص کرد بعد از فوت او حکومت  
به پسرش ملک محمد قرار گرفت بعد از ارتحال ملک محمد ازین دار فانیات  
بمخاندش انتقال یافت و بعد از فوت عافدش ملک شاه بن محمد بر سر حکومت  
نشست و او اراده عروج و دعوی سلطنت کرده عاقبت در شهور ثمان  
و تسعین و خمسمانه در دست سلیمان بن قلیج بن ارسلان سلجوقی گرفتار  
گشته بقل رسید و از آن تاریخ ارزنه الروم بتصرف سلاجقه  
روم درآمد بچهل که حکام جیشکزک از اولاد آن ملک شاه باشند که ملک  
شاه بکثرت استعمال طائفه اگر او ملکیش تحریف یافته باشد و اساسی  
حکام جیشکزک نیز دلالت بر آن می کند که از بنا بر و نتایج طائفه اگر  
باشند زیرا که اسامی ایشان اصلا مناسب ندارد با اسم اعراب اگر  
و روایت که ملکیش نام شخصی از بنا بر آن ملکیش جمع کثیر بر سر روایت  
خود جمع نموده سی و دو قلعه و شانزده ناحیه که بالفعل در تصرف حکام  
جیشکزک است تسخیر نمود و عشرت ایشان را ملکیش خوانند و بجای  
مشکل بر سه قسم است و بکثرت عشائر و قبائل و از دحام اعراب

و انصار در بامین کردستان مشهورند تا موازی هزار خانه و از ایشان  
خدمت سلاطین ایران کرده جمعی در ملک ملازمان پادشاهی منحرف بودند  
و عالم علیحده در میان ایشان نصب شده است و وسعت ولایت ایشان  
در میان کردستان بمشابه است که خواص و عوام بخصوص خواص کرد  
احتشام در پروا نجات و احکام اطلاق لفظ کردستان بر ولایت  
ایشان می کنند هرگاه در میان ایشان اگر از ولایت کردستان مذکور  
سازند مراد از آن جیشکزک است و از آن تاریخ که ملکیش سی و دو  
قلعه و شانزده ناحیه که قبل ازین مذکور شد و تحت تصرف او در آورد  
بعد از آن بترتیب اولاد و احفاد امجاد او حکومت ناحیه و قلاع جیشکزک  
نموده اند و از ید تصرف ایشان در فرات پادشاهان عالیشان شهنشاهان  
و امیر تیمور و شاه مرزا و قرا یوسف ترکان بیرون رفته تا زمانه  
که زمام محام حکومت آن ولایت در قبضه اقدار شیخ بن میران  
در آمد پادشاهی ایران بحسب یک باینده ری قرار گرفت بکلی توجه  
بر استیصال خانواد های کردستان کما شت بتخصیص بر امانت طریق  
مصادقت و اتحاد پیموده با سلسله سلاطین قرا قویلو از آن جمله در قلع و قمع  
حکام جیشکزک کوشیده طائفه خربنده را که از عمده او یماقات آن  
قویلو بود تسخیر و ولایت جیشکزک مامور گردانید و طائفه فر نور آن ولایت  
بروز و تقدیمی از امیر شیخ حسن که فی الواقع جوانی بود به سمت شجاعت  
موصوف و بصفت سخاوت معروف مظهر کرد و بسر حد رشد و تیز رسید  
شب و روز توجه خاطر بر دفع و رفع اعدا کما شت و تسخیر ملک را پیش نهاد  
همت عالی نضت ساخت جمعی از دلیران و متهوران بر سر روایت خود  
جمع آورده توکل بر خالق جزو کل کرده متصرف گشت و چون ایام حکومت او  
بسر آمد پسرش سهراب یک قائم مقام پدر شد و چند وقت که حکومت

نمود روی بعالم بقا نجاوه ولد ارشد او حاجی رستم پیک برسد حکومت پدر  
نشست و در زمان او شاه اسمعیل صفوی ظهور کرد نور علی نام شخصی از امرای  
قزلباشی به تیسیر ولایت جمشکرزک فرستاد و حاجی رستم پیک بقدم اطا  
و انقیاد پیش آمده بلا نماز و مجاوله قلاع و نواحی را تسلیم نور علی مزبور نمود و خود  
متوجه درگاه شاه اسمعیل شد چون بعز بساطبوسی فائز گشت و بانعامات پادشاه  
مفخر و سرفراز گشته الکای از توابع عراق در عوض جمشکرک بدو ارزانی  
شد و نور علی طریق ظلم و عدوان پیش گرفته جمع کثیر از خشار و امیرزادهها  
ملکیتش را بقتل آورد بنا بر این بزرگ و کوچک آن طائفه آنهنگ مخالفت نمودند  
اوازه سرکشی بدائر چرخ چنبری رسانیدند و صلاح جنگ برتن خود را  
کرده سرعی بطلب حاجی رستم پیک بجانب عراق و اصفهان ارسال  
داشتند اتفاقاً در آن اثنا شاه اسمعیل بعزم سلطان سلیم خان باشکر  
عراق و فارس آذربایجان متوجه چالدران شد حاجی رستم پیک در آن  
سفر در رکاب شاهی موجود بود بعد از شکست و انصراف شاه اسمعیل سلطان  
سلیم خان عنان یکران بعزم تیسیر تبریز معطوف داشت و حاجی رستم  
در یام نام محلی من اعمال مرید بعز رکاب بوسی مشرف گشته در همان روز  
با پسرزاده اش و چهل نفر از آقایان و متعینان ملکیتش حب انفرمان قضا جریبا  
سلطانی به یاسار رسانیدند و در افواه و اسن مشهور است که سبب قتل این  
که در تاریخ سنه ثمان و سبعین و ثمانمانه که سلطان محمد خان والی  
روم متوجه تیسیر قلعه کحاج شد و حسن پیک بانیدری با او مصاف داده  
هزیمت کرد و حاکم قلعه کحاج اراده تسلیم قلعه کحاجتکان شاه اسمعیل  
صفوی داد و فرخ شاد بیک بانیدری این احوال را معروض پایه سپر  
خلافت مصیر سلطانی کرد ایند که حاجی رستم پیک در تسلیم قلعه کحاج بجده  
بزرگوار شامتا و نوزید و الحال بلا مضایقه و مناقشه بتصرف کحاجتکان

شاه اسمعیل باز که اشت این احوال در خاطر پادشاه مرجع انتقام مانده چون حاج  
رستم پیک بنظرش درآمد جزای اعمال نامصواب او را در کنار او نهاد آری  
با پادشاه هر آنکه کند بد کند جزا چون خبر قتل حاجی رستم پیک در عراق مسموع  
پس او پیر حسین پیک شد از عراق برخاسته باراده طارمت سلاطین چرا  
بحکومت انجا قیام می نمود ملاقی شد ششم از حال پراختلال با و باز گفت بمقتضای  
فحوائی و شاور هم فی الامر عمل نموده در باب رفتن مصر نیز بدو مشاوره  
کرد چون حمای پیک مرد جهان ندیده و کار آزموده و کرم و سر دچشیده بود  
و زبان روزگار در وصف او باین ترانه می سرود **بیت**  
خرد پیشه پیری ز کار آکھان چو شمعش همه زاب آتش دهان بعد از  
قابل بسیار در جواب فرمود که حال عظمت و شوکت و قوت و قدرت سلاطین  
ال عثمان بر جمله پادشاهان زمان ترجیح دارد و صیت جهان گیری و آواز  
ملکت داری ایشان با طرف و اکناف عالم رسیده و احوال سلاطین چو آنکه  
بناقی ندارد چو آنکه کار و بار ایشان از قانون معدلت انحراف یافته سرشته  
دولت از جنگ عدالت بیرون رفته عنقریب است که دو دو بیداد از آن  
دو دمان بر آمده مملکت بتصرف و کران خواهد رفت صلاح در آن است  
که احرام عتبه بوسی سلطان سلیم خان بسته عنان عزیمت بصوب روم معطوف  
داری **میر حسین پیک بن حاجی رستم پیک** خلاصه آن خاندان فزیده  
آن دو دمان است بعد از ملاقات بهمای پیک و قبول نصیحت بی غرض  
او که گفته اند **بیت** نصیحت که خالی بود از غرض چو در روی تلخت دفع مرض  
پای همت بر رکاب عزیمت درست کرد و مضمون بلاغت مشون فاذا عوبت  
فتوکل علی الله بر ذمت همت خود لازم و متحتم کرد اینده از روی صدق و صفا  
متوجه درگاه عرش اشتباه سلطان سلیم خان شد و در آما سیه بوزن سکو  
فایز گشته چون بنظر کیمیا اثر سلطانی درآمد بر قوت و جرئت دلیرانه

او تبحر کرد که با وجود آنکه پدر و پسر او را با چهل نفر از آقایان ملکیتی نقل آوردیم  
اصلا و قطعا و هم و هر اس نکرده التجا بدرگاه عرش استیفاء ما آرد بنا بر آن  
سلطان سلیم خان مضمون این بیت را **بیت** کنه کار چون عذر خواست  
کنه من نخبی کنه است بود کار بسته بنایات پادشاهانه و نوازشات  
خسروانه اورا بین الاقران مفتخر و سرفراز گردانید و ولایت جمشکرک را بدست  
که در تصرف اباء و اجداد عظام او بوده بدو ارزانی داشته فرمان واجب الاطاعت  
عزاداریافت که محمد پاشای بیگلوی میرمیران مرعش همراه حسین پیک  
جمشکرک کرده و اوجاق موروثی او را از تحت تصرف قربان شیه برود  
آورده تسلیم او نماید محمد پاشا با قتال امر مباردت نموده متوجه جمشکرک  
گردید اما پسر حسین پیک پیش دستی نموده قبل از وصول عسکر محمد پاشا غارت  
و قبائل خود را جمع نموده بغرم رزم نور علی خلیفه بر سبیل استیصال متوجه  
شد نور علی نیز او را استقبال نموده در موضع ناکر بلاغی تلافی فریقین دست  
داد بعد از مقاتله و مجادله بسیار شکست بر لشکر قربان شیه افتاده و فرار  
کردان نور علی را سرازین جدا کرده با خرت فرستادند پسر حسین پیک کلستان  
اوطان را از خار میغلان سرخ سرپاک گردانیده بلا ممانعت و مناعت بحکومت  
دو ارامی آنجا قیام و اقدام نموده بعد از آن مدت سی سال در حکومت و فراغت  
اوقات گذرانیده بعالم اخرت انتقال نمود شازده پسر در صفی روزگار بسا و کا  
گذشت خالد پیک محمدی پیک رستم پیک یوسف پیک پیلین پیک  
یکباده پیک بهلول پیک محسن پیک یعقوب پیک فرخاد پیک علی پیک  
کلابی پیک کیخسرو پیک کیکاوس پیک پرویز پیک سبحان پیک بعد از  
وفات پدر برادران کردن بطاعت یکدیگر ننهادند و مضمون این بیت را  
ندانست **بیت** دولت همه ز اتفاق خیزد بیدولتی از اتفاق خیزد جمله  
در بیدولتی اتفاق کرده روانه آستانه سلطان سلیمان خان شده است دعا

محرری ولایت نمودند که قضیه جمشکرک و خراج کفزه و عادت انعام آن ولایت  
مع چند قریه و ناحیه که لیاقت خواص پادشاهی داشته باشد داخل خواص همان  
سازند و سایر ولایت منقسم بدو سنجاغ و چهارده زعامت و تیمار کرد و  
الاستدعای ایشان نشان مکرمت عنوان سلطانی عزاداریافت که بغیر  
از خواص اما یون ولایت جمشکرک منقسم بدو سنجاغ و چهارده زعامت  
و تیمار گشته در تصرف اولاد و احفاد پسر حسین پیک بوده باشد مشروط  
بد آنکه اگر محلول شود سنجاغها و زعامتها و تیمارها باز با اولاد و احفاد  
آن سلسله توجیه شده بمردم بیگانه ندهند و همچنان اولاد ایشان اراده  
منصب دگر از ممالک محروسه پادشاهی نمایند **شعبه اول در ذکر امرا**  
**مجمک** و ناحیه مجمک در بموجب نشان مکرمت نشان سلطان سلیمان خان  
بطریق سنجاغ بمحمدی پیک پسر بزرگ پسر حسین پیک عنایت گشته  
چون یکسال از ایام حکومت او متماوی شد وفات یافته از چهار پسر  
ماند اما خردسال بودند هیچکدام را لیاقت امر حکومت نبود بنا بر آن  
سنجاغ مزبور را از دیوان سلیمانی برادرش فرخاد پیک ارزان  
گشت و بعد از چند سال بر وحده و حسد ورزیده نسبت و خیانت مال  
پادشاهی بدو کردند و این احوال را معروض پایه سیر معدلت مصیر سلطنت  
گردانیده حسب فرمان سلطان سلیمان خان بیاسارسید وارو  
خلیل پیک و حسین پیک دو پسر ماند و از سنجاغ مجمک در عاتقی بطریق  
مشارکت به پسران داده سنجاغ را بقاسم پیک برادر سنان پاشای ارزو  
میرمیران از ضرور مفوض کردند و چهار پسر محمدی پیک را بزعامت و تیمار  
رعایت کرده راضی و متسلی گردانیدند و بعد از آن رستم پیک حاکم  
پرتک بعرض پادشاه سلیمان مکان رسانیده که اگر از فرخاد پیک انحال  
بقیحه بظهور رسد بقهر و غضب پادشاهی گرفتار گردید اکنون بنده از کار

عش اشبانه پادشاهی آن است که موجب معاهده های یونان و جاق مورث  
به پلتن پیک ولد پیر حسین پیک عنایت فرموده برودند به حب الاتهام  
رستم پیک سنجاق مجکر و بدو از زانی کشته در هنگام معاودت مصطفی  
پاشای سردار از سفر شیردان پلتن پیک رخصت انصراف حاصل کرده  
متوجه مجکر و شد و چون بناجیه تر جان رسید نقد جان بقابض ارواح  
سرد و از و علی پیک و جهانگیر و عثمان و کل احمد پیک چهار پسر ماند سنجاق  
مجکر از جانب مصطفی پاشای سردار بموجب نشان عالیشان سلطان  
خان به پسر بزرگش علی پیک مرحمت گردید و برادرانش زعامت  
و تیمار رعایت یافته بدان قناعت کردند و چون علی پیک چند روز  
ب حکومت و داری آنجا قیام نمودند ندای یا ایها النفس المطمئنه از جمعی  
الی ربک راضیه مرضیه از سالکان ملکوت استماع نموده بعالم آخرت  
انتقال فرمود و از و حیدر پیک و احمد و یردی و پلتن نام سه پسر ماند  
از دیوان سلطان مراد خان توجیه سنجاق به پسر بزرگش حیدر پیک  
کردند هنوز تصرف در سنجاق نکرده و قابض ارواح دست تسلط او را  
از شهرستان بدن کوتاه ساخت ازین جهان بمقارر بدار القرار  
رحلت نمود و سنجاق مجکر بدستور موعود بر برادرش احمد و یردی پیک  
مقرر شد و حالاکه تاریخ بهجری در روز دوشنبه هجدهم رمضان خمس و الف است  
سنجاق مجکر در تحت تصرف دارد **شعبه دوم در ذکر حکام پرتک**  
بعد از فوت پیر حسین پیک بنوعی که مذکور شد ولایت جمشکرک بدو و سنجاق  
وزعاعتمی چند در میان برادران قسمت شد از آنجمله ناجیه پرتک برستم  
پیک پسر دوم حسین پیک از دیوان سلطان سلیمان خان ارزانی شد  
چون مدتی بطریق عدالت ب حکومت آنجا قیام نمود امارت عالم عقی را  
بر منصب جهان فانی ترجیح داده کوس رحلت فرود گرفت و از و پانز

پیک متصدی قلاده حکومت کشته قایم مقام پدگشت و الحقی او مردی است  
بزیور فہم و فراست آراسته و بکلیه عقل پیراسته در حفظ و حراست  
ولایت و ضبط و صیانت عشرت از امثال و اقوان ممتاز و متفرد  
در امور جهان داری و تدبیر دنیا داری در میان حکام کردستان بمرکز  
سرافراز و از حیثیات جلی در فن موسیقی از علمی و علمی پیشوای کار  
و سر حلقه عشاق دایره ادوار است و در فنون سخاوت و اقسام  
فوت و مروت و شجاعت یگانه اعصار ثانی حاتم و اسفندیار با خود  
و بزرگ بطریق مدار و مواسا سالک و بیجمع ادوات و آلات ظرف  
و ادانی حکومت مالک بالفعل مستقلاً ب حکومت پرتک و تواجب  
می نماید پیشو او مقصد ای بنی عمان و عشرت و طوایف جمشکرک بدو  
مخصوص است همگی کردن باطاعت او نموده از سخن و صلاح او تجاوز نمیکند  
امید بدولت عظمی و حکومت کبری ابد و اجداد موفق باشد **شعبه سیم در ذکر**  
**حکام سقمان** در حالتی که ولایت جمشکرک با استدعای اولاد پیر حسین  
بک در زمان سلطان سلیمان خان غازی منقسم بدو سنجاق و چهار  
زعامت گشت ناجیه سقمان با قصبه جمشکرک داخل خواص های یونان پادشاهی  
شده بود چنانچه سابقاً مذکور شد در ثانی الحال کینخرو پیک و کیکاوس پیک  
و پرویز پیک پسران پیر حسین که هر سه از یک مادر متولد شده بودند  
و از پدر خور و سال مانده و بجز فی تیمار و زعامت راضی گشته چون برسد  
رشد و تیز رسیدند برادران با اتفاق بطلب حکومت موروثی بعزم  
استان بوسی سلطان روانه شدند **بیت** بود بچه شیر چندان زبون  
که ناورده چنگال و دندان بیرون چون حقیقت حال خود را بوساطت عطما  
و وزیرای دولت معروض حاجان عبثه خلافت و مسموع ساکنان سده  
جلالت گردید از مراحم بیکرانه خسروانه و عواطف بی اندازه پادشاه

ناحیه سقان که داخل خواص همایون شده بود بدستور سنجاق کبکسر و  
پیک غایت فرمودند و نشان مرحمت عثمان سلطانی شفقت کشته برادرش  
نیز بر رعایت کلی رعایت یافتند و چون مدتی کبکسر و پیک در آن ناحیه  
اوقات بعیش و عشرت بگذرانید سوار اجل بر سر او تاخت آورده سلطان  
روح قدسی صفاتش را از نواحی کشور بدن اخراج ساخت **بیت**  
کدام دوصه اقبال سب پرچم کشید که هر صراجلش عاقبت زنج ننگند  
و از وصالح پیک وقاسم پیک و عمر پیک یاد کار ماند صالح پیک محبت  
و استحقاق والی ملک پدر شد و برادرش قاسم پیک مرد دیوانه و شش شوی  
حال و مجذوب احوال بود لیاقت منصب اشد دریشی اختیار کرده در کج  
قناعت نمود اما برادر در کوشش عمر پیک چندان بحکومت او راضی نشد  
خفیه بغض و عداوت برادر در دل گرفته بلکه در صد و قتل او در آمده منتظر  
فرصت می بود تا عاقبت الامر روزی فرصت یافته بزخم تیغ بیدریغ  
برادر حقیقی خود را از پای در آورده متصدی امر حکومت و تکفل شغل  
امارت شد بعد از آن اراده کرد که منگوه قاسم پیک را خواستگاری نمود  
بجای آنکه در آورد تا متصرف اموال و اسباب او شود و این از باب  
در میان نخاده او نیز بظاہر طوعا و کرها باین قضیه رضا داده اما ضمنا در مقام بغض  
و عداوت می بود بان حیل و دغده و فریب آن بوالهوس پر شکیب را  
در انتقام خون شوهر از پای در آورد آن شیرزن این مقدمه را با چند نفر  
از خدمتکاران و فاداران و امکداران رازدار صالح پیک مرحوم در میان  
نهاده ایشان نیز بسمع رضا اصفا نموده قرار بر آن دادند که آن جماعت را  
در روز زفاف مسج و مکمل در درون خانه نگاه داشته چون عمر پیک  
بخلو تخانه درآمد ماموران از کمینگاه برون آمده مهم او را فیصل دهند و چون  
و عده شب زفاف رسید موکلان عقوبت در محل موجود و متواری شد

و چون عمر پیک با صد کوزه آرزو و هموس با با و غرور و نخوت بمنفس داخل  
حرم سران شد موکلان مانند شیر زبان و هر بر دمان از کمینگاه برون آمد  
بر و حواله شدند فی الفور قالب پر غرور و دماغ پر نفور از باد نخوت او را  
عالی کرده و مار از نهادش بر آوردند و از وصالح پیک کبکسر و پیک و محمد  
پیک و محمود پیک سه پسر مانده بود آن شیرزن بغیرت و ناموس پسر بزرگ  
خود کبکسر و پیک را برداشته روانه آستانه سلطان مراد خان شد و قضایا  
که بر دستار شده بود بوسیله عظام و وزرا بموقف عرض حجاب بارگاه  
عرش استبانه سلطانی رسانید از مراحم بیدریغ خسروانه سنجاق پدر  
به پسر ازانی داشته نشان پادشاهی غایت شده مقضی المرام عودت  
کرد و الحال که تاریخ در سنه خمس و الف است سنجاق سقان در تحت  
تصرف کبکسر و پیک بلا ممانعت و مشارکت غیر بحکومت و دارائی انجام یافت  
می نماید و احوال سایر اولاد پسر حسین پیک بنوعی است که در ذیل این  
قضیه مذکور خواهد شد اول یوسف پیک بن پسر حسین پیک است که در حکام  
قسمت ولایت موروثی با نعام هفتاد هزار آچه زعامت سر امر از کشته  
بعد از فوت چون اولاد و کورند اشد زعامت او را بمصطفی پیک و ذوالفقار  
پیک و سحراب بن القاص نام اولاد محمدی پیک غایت کردند دوم  
محسن پیک بن پسر حسین پیک است او نیز بهفتاد هزار آچه زعامت  
از ولایت موروثی ممتاز گشته بعد از فوت او زعامتش بر پنج پسر او  
ابراهیم و جعفر و شیخ حسن و مراد پیک و ابیه سلطان فراخور حال  
قسمت شد سیم یعقوب پیک بن پسر حسین پیک را چهل هزار آچه  
دادند بعد از فوت او زعامتش به پسرانش فرخ و دوندار و بایز  
پیک دادند چهارم کیقباد پیک بن پسر حسین پیک را پنجاه هزار آچه  
زعامت دادند از روی شجاعت بهتور ذاتی که در جلیت مذکور بود

قبول نکرده ترک برادران و دیار نموده بجانب مین رفت و بعد از آنکه در آنجا  
از خدمات شایسته ظهور کرده بامید حکومت ولایت موروثی بمتنبول  
عودت کرده در آنجا بجوار رحمت الهی پیوست و از وحسین پیک و مسیح  
وزاهد و اسلام پیک نام چهار پسر ماند پنجم کیکاوس بن پسر حسین  
باندک زعامتی رعایت کردند و بعد از وفات زعامتش را منصور پیک نام  
پسرش از زانی داشتند ششم پرویز پیک بن پسر حسین پیک بعد از  
فوت او زعامتش محمدی پیک نام پسرش رسیده و بعد از او زعامتش در میان  
پسرانش الوند و اروج و احمد قسمت گشت هفتم کلابی پیک بن پسر حسین  
اورانیز بزعامت چهل هزار آچه راضی کرده در هنگام توجیه مصطفی پاشای سردار  
بطرف شیروان در محاربه چالدران که با قزلباش واقع شد با امراء و کورا  
ایمان بقبل رسید زعامتش را محمدی پیک نام پسرش دادند چون محمد  
پیک فوت کرد زعامتش را به پسرزاده اش علیخان پیک منتقل شد  
نهم سیمان پیک بن پسر حسین پیک به بیت هزار آچه زعامت قائل  
شده حق سبحانه و تعالی او را عمر طویل کرامت کرده و حالت التحریر که تاریخ هجری  
در سنه خمس و الف است در قید حیات **فصل دوم در ذکر حکام مردوسی**  
**و آن مشتمل است بر سه شعبه** از چمن انجار حکام کامکار و کلشن انار امراء  
نادر نکمت این خبر بمشام جان راقم این نسخه چنان رسیده که نب عالی  
تبار حکام مردوسی بعم بزرگوار رسیده ابرار یعنی حضرت عباس رضی الله عنه  
میرسد و اول ایشان پسر منصور بن سید حسین اعرج است و او شخصی زاهدی  
عابدی متقی بوده و گاه گاه بکوش هوش سر الهامات غیبی می شنیده  
بموجب شجره که حال در دولت بهنده بطن بسید علی بن عبد الله بن عباس  
رضی الله عنه میرسد و پسر منصور در اوائل حال در قلعه اکیل در قریه پیران ساکن  
شده در آن قریه عبادتخانه جته خود ترتیب داده و در آنجا بطاعت و عبادت

مشغول شده شب و روز بر ریاضات و مجاهدات قیام و اقدام می نمود و خلق آن  
دیار را بطاعت و عبادت ترغیب میکرد چنانچه اهل آن ولایت را  
نسبت با و اخلاص و اعتقاد تمام پیدا شده اکثر مرید و معتقد او گشتند و چون  
پسر منصور ازین دار غرور بسرای سرور رحلت کردند پسرش پسر موسی بجای  
پدر بر سجاده ارشاد نشسته خانقاهی در آن قریه بنا کرده در تربیت مریدان  
و تقویت ایشان جد و جهد لایعده و لایحیی بقصدیم میرسانید تا جمع کثیر از عشار  
و قبائل مردوسی فریفته حسن ارضاع و اطوار و شیفته لطف کفایت کرد  
او گشته مردم از اطراف و نواحی رو بخدمت او نهادند یونان و یونان آوازه  
تقوی و عبادت و صیت و ریح و صلاحیت او زیاده و بلند آوازه شده خواص  
و عوام آن ولایت حلقه عبودیت او در کوشش و سجاده رقیقت او بردوش  
کشیدند و چون پسر موسی بعالم جاودانی نهضت فرمود پسرش پسر بدر  
متصدی مسند ارشاد گشت و او اعتقاد و اخلاص عشرت مردوسی را  
نسبت بسلسله خود در درجه اعلا و مرتبه قصوی یافته اراده خروج و عیبه  
عروج کرده سلطنت صوری را ضمیمه حکومت کرد اینده بزور بازو قلعه  
اکیل را تحت تصرف در آورده و اکیل قلعه است بر سر کمری رفیع و آس  
شده و آن کمر بمشابه کج شده که از دیدن او و بیم و هراس زیاده از حد  
قیاس مستولی میکرد در روایت مشهور آن است و در انواه و اسننه  
مذکور است که یکی از اولیاء الله بد انجار رسیده و بلفظ ترکی اشارت کرد  
و آن کمر بقدرت کامله پروردگار کج شده العلم عند الله اما عشرتی که در آن  
قلعه و ولایت ساکن است طبق بمردوسی اند و مرداس بن ادریس بن نصر  
ابن جمیل مقدم بن کلاب بود و ایشان در اصل در حوالی حلب مقام  
داشتند و در آن وقت حلب در تصرف سلاطین اسمعیلیه مصر بود اتفاقاً  
امراء مصر با یکدیگر در مقام عداوت و خصومت در آمده اضطراب تمام

باحوال ساکنان آن دیار راه یافت و این معنی بر صالح بن مرداس بن ادریس  
ظاهر گشته بار او حکومت قلعه آنجا را محاصره نموده باندک فرصت کار بر محصوران  
تنگ شده قلعه تسلیم او کردند و چون این خبر در مصر بسمع طاهر بن حکم اسمعیلی رسید  
کسی بدفع او فرستاده او را با پسرش در شهور سنه ۴۰۰ هجری و در بمانه بقل  
آوردند و عثمان را و جلالی وطن کرده بطرف اکیل آمدند و از آن تاریخ در آن  
ولایت ساکن شدند القصد چون پسر بدر با مداد و معاونت عیثرت مرداسی  
قلعه و ولایت اکیل را تحت تصرف در آورده مدتی ب حکومت و داری آنجا بر  
آباد اجداد خود قیام نمود یکی از سلاطین سلاجقه طمع در ولایت او کردند با ضرورت  
از آنجا فرار نموده شرح این قصه را در ضمن را در ضمن حکایت آینده تفصیل بیان  
خواهد کرد بعون اله الملک المستعان **شعبه اول در ذکر حکام اکیل که لقب**  
**بلد و قانی** بکرات محرر اوراق را از ثقاته استماع افتاد که وجه تسمیه بلد  
وقان آن است که چون پسر بدر بحکم سلاطین سلاجقه فرار کرده بجانب  
مفارقین رفته بلطی با میر حساب الدین حاکم آنجا شد مدتی در آن دیار مخفی  
اوقات می گذرانید تا سلطان الب ارسلان سلجوقی امیر ارتق را که اینست  
او والی ماردین و آمد بود آخر اولاد او تا حلب و بغداد متصرف شده اند  
و مورخان ایشان را داخل سلاطین فروع سلاجقه عدمی کنند و هفت تن از ایشان  
پایه حکومت رسیده اند و در اوائل دولت حسن پیک با بندری و آق  
قویلو ملک ناصر الدین که آخر آن طبقه بود در دست او بقتل آمد دولت  
ارتقیه بدو منقرض گشت کردید القصد امیر ارتق بتسخیر قلعه مفارقین مأمور  
گشته با مثال امر بهادرت نموده قلعه را از کرد او در میان گرفته کار  
بر محصوران تنگ آورد اتفاقا از قضای آسمانی و تقدیر ربانی تیر  
چرخ از دست لشکر یان امیر ارتق بقتل امیر حساب الدین حاکم قلعه  
آمده او را بجهان جاودانی فرستاد و تا بعاش را تاب متفاوت

بایمیر ارتق نامده روز بروز آثار ضعف و فتور و علامت بخرق و قصور  
بر صفحه احوال و جبهه آمال ایشان ظهور میکرد تا شبی امیر ارتق جهرا  
و قصر قلعه را مسخر کرد اندید تیغ بیدریغ بر امانی آنجا نهادند  
از رعیت و سپاهی در آن قلعه و نواحی زنده نگذاشت و پسر بدر  
نیز در آن معرکه شربت شهادت چشیده کسی دگر از حاکمان اکیل در قید  
حیات نماند مگر عورت پسر بدر که حامله بود و شب و روز چشم طائفه مردان  
بر آن وضع و از برج شرف اختر می گرامت شود که احوال  
خانواده قدیم نماید همه روزه اعیان و هو اخواهان بدر خانه آن  
ضعیفه آمده تخلص احوال او میکردند تا روزی که موعد وضع حمل بود  
بطریق عادت بدر خانه آمده آنچه مطالب و مقاصد آن جماعت بود  
شخصی بدون آمده بوضع رزم بزبان ترکی گفت چوق شکر خدایه  
که استد و گز می بولدوق بنا بر آن نام آن پسر سعادت اثر بایر  
بولدوق استتار یافت حاکمان اکیل ببلد و قانی ملقب گشتند  
**بیت** چنین آید از موشیاران روم که زاهد زنی بود از آنروز بوم  
ز آبستی روزی بیچاره شد ز شومی و ز شمر خود آواره شد بویرانه بار نهان  
غم طفل میخورد و جان می سپرد و زانش خبر نه که پروردگار چگونگی او را  
پرورد وقت کار چه کنجینها زیر بارش کشد چه اقبالها در کنارش کشد  
القصد چون امیر بولدوق از مادر متولد شد والده اش فوت کرده او  
اعیان مرداسی مانند کرانمایه در کنار جان پروریدند تا بر حد رشد  
و تمیز رسید آنگاه عموها اقوام و عثمان سر در بقیه اطاعت او نهادند  
حلقه بندگی او را در گوش کردند و امیر بولدوق نیز بجای پدر بر سر  
حکومت نشسته سایه عدل و احسان بر فرق خاص و عام بسط کرده اند  
ابواب ظلم و طغیان بر رخ عالمیان مسدود کرده اند بنجاح عاطفت بر

مسلمانان کشته شدند و بعد از مدتی که بحکومت و دارائی اقوام قیام نمود  
درخت هستی بعالم آخرت کشید و پسر کلانترش امیر ابراهیم بحکومت  
و استعداد قیام مقام پدر گردید و او را در حکومت کاری ناخته بزودی  
عروس ملک را سه طاق بر گوشه چادر بست و که خدای سرای آخرت  
اختیار کرد در ان مقام فرج و خوش بختی نشست بعد از فوت او پسرش  
امیر محمد جانشین پدر گشته چون مدتی حکومت نمود باجل موعود  
بعالم آخرت رحلت فرمود و او را سه پسر خجسته فرمود اول  
میر عیسی و او بعد از فوت پدر قائم مقام شده بحکومت اکیل مبادت  
نمود دوم امیر تیمور طاش است که او در زمان حیات پدر والی  
قلعه باغن و ان نواحی بود و حکام پالو از نسل اویند و احوال ایشان  
در شعبه دوم بتفصیل بیان خواهد شد سیم امیر حسین است که او  
نیز در زمان حیات پیر محمد والی قلعه برویج و ناحیه جرموک بود  
و حکام جرموک از نسل اویند اما بقول بعضی از اکابر میر حسین پیر  
میر محمد نیست یکی از بنی عمان اوست که در ایام حکومت خود میر  
محمد دارائی ناحیه جرموک و قلعه برویج را بدو تفویض کرده بھر  
تقدیر احوال میر حسین با سائر اولادش در شعبه سیم مذکور خواهد  
شد بعون اله الملک الحمید **امیر عیسی بن امیر محمد** بعد از فوت  
پدر حاکم اکیل گشته با برادران و سائر اقربا بطریق مدارا و مواسا  
سلوک نموده رعیت و سپاهی از عدل و انعام اورا محضی و شاکر بود  
بعد از مدتی اجابت دعوت حق کرده بعالم آخرت بهیضت فرمود  
**دولت شاه پیک بن امیر عیسی** بموجب وصیت پدر با داد و معاد  
عشرت مردوسی حاکم اکیل گشت و چون چند وقت حکومت نمود فوت  
کرده پسرش امیر عیسی بر سر امارت نشست و در رعایت رعیت

کامیابی کوشیده در زمان او ولایت اکیل معمور و آبادان گشت چون  
فوت کرد از دو پسر ماند اسفندیار شاه محمد **شاه محمد بن میر عیسی** بحکومت  
استحقاق قائم مقام پدر شده بزودی عالم فانی را بدرود کرده و از پنج  
نفر ماند قاسم پیک عیسی پیک منصور پیک اصفهان پیک میران پیک  
**قاسم پیک** بن شاه محمد بفضل و دانش و مکارم اخلاق و محاسن آداب  
از انبای زمان منفرد و متمایز بود در امور مملکت داری و تدبیر رعیت  
پروری در میانه حکام کردستان بر امتثال و اقران سرفراز  
و در زمان حکومت سلاطین آق قویلو درجه اعتبار و مرتبه اعتبار یافته  
اورا بلبله کی یکی از فرزند ان خود مقرر کرد ایند بدان واسطه من این  
بلبله قاسم اشتهار دارد و مشهور است که در تاریخ سنه ثلث و عشر  
و تسعمائة که شاه اسمعیل صفوی بر دیار بکر استیلا یافت لله قاسم  
اطاعت او نموده اطهار مخالفت نمود بنا بر این خان محمد استیلا  
شکر بر سر اکیل کشیده آن ولایت را از تصرف او برون آورد  
بمنصور پیک نام شخصی از طوائف قزلباشیه داده مدت هفتال  
وکیل در تحت تصرف و تغلب ایشان بوده بعد از جنگ جالدران لله  
قاسم با داد سلطان سلیم خان ولایت موروثی را از ید تغلب قزلباش  
برون کرده تکرار بر مسند حکومت ممکن شد بروایتی اشهر آمد در زمان  
قراخان هم بطریق حیل از تصرف قزلباشش برون آورده تسلیم  
محمد پاشای میر میران آنجا نمود و همچنان در زمان آل عثمان پایه اعتبار  
روز بروز در ترقی و تزیاید بود تا آخر باجل موعود بعالم آخرت توجه  
فرمود اولاد ذکور نداشت حکومت به برادر زاده اش مراد پیک  
وصیت نمود **مراد پیک بن عیسی پیک** بموجب وصیت عمش  
حکومت اکیل از دیوان سلطان سلیمان خان بدو مفوض شد

و او مرد صالح و متدین و حاکم عادل رعیت پرور خیر بود با اعلی و ادنی  
از بیگانگان و اشنا بطریق مدارا و مواسا سلوک می نمود و عمارت عالی  
بر سر قبر عمش قاسم پیک ساخته در جنب او خان و در باطن بنا کرده بود  
و آتش جبهه آینده و رونده تعیین نموده دایم الاوقات مترودین از آن  
منتفع می شوند و این منازل در یکمتری شهر آمده واقع شده بخان یطین  
اشتهار دارد و چون چند سال از ایام حکومت او متجاوز شد  
از این رباط فانی بسر منزل جاودانی شتافت و ازو علیخان  
و قاسم پیک دو پسر ماند هر دو برادر متعاقب یکدیگر حکومت  
اکیل کردند اما زمان ایشان چون عهد گل و موسم سبیل چندان  
بقای نداشت و بزودی ازین دنیای فانی رفتند و از قاسم  
پیک دو پسر ماند جعفر پیک و غضنفر پیک و دو پسر ماند **جعفر پیک**  
**بن قاسم پیک** بعد از فوت پدر حسب فرمان سلطان سلیم خان  
در صغیر سن حکومت اکیل بدو ارزانی شده حال که تاریخ هجری در سنه خمس  
و الف است از بیت و پنجسال تجاوز است که بحکومت آنجا مبادرت  
نموده حکامان متصرف است **شعبه دوم در ذکر حاکمان پالو**  
چنانچه قبل ازین در احوال اکیل مذکور شد که حاکمان پالو از نسل امیر  
تیمور تاش بن امیر محمد بن ابراهیم بن امیر بلدوق اند و امیر تیمور  
تاش امیری بود بصفت سخاوت و فرزانی موصوف و بصفت عفت  
و مردانگی معروف آثار فوت و مروت در اطراف و کناف عالم  
ظاهر و اشعه انوار لطف و احسان در بین الاقران با هر برای کتاب  
و تدبیر شاقب در ربع مسکون مشهور محصل کلام از تاریخ می که پدر  
زمام حکومت پالو در قبضه اقدار او نهاده تا هنگام وفات بارعابا  
و بر ایا و سایر موطنان آنجا بوجه احسن سلوک نموده و چون فوت

شد و ازو میر حمزه نام پسر می ماند با استصواب عشار و اقوام  
قائم مقام پدر گردید چون او نیز بر ریاض رضوان خرامید ازو  
چهار پسر ماند حسین و یغمور و علی و **درستم میر حسین پسر**  
**میر حمزه** بر حسب ارث و استحقاق بجای پدر متصدی امر حکومت  
شد و در آن اثنا از فقرات آق قویونلو هرج و مرج در دیار بکر  
واقع شده حسین بک بار اوده فتح قلعه ارغنی بر سر طائفه ترکمان  
رفته بقتل رسید هنوز از جام حکومت جرحه نوش نکرده که ع  
حفظ از دست ساقی اجل در کشید چون اولاد و کورنداشت  
حکومت برادر زاده اش جمشید پیک انتقال یافت **جمشید پیک**  
**بن حمزه پیک** منقول است که جمشید پیک در اوایل حال که عمش  
در قید حیات بود ملازمت خالد پیک پاروز کی اختیار کرد روزی در اثنا  
شکار باز خالد پیک آغار سرکشی نموده با طائر فلک همراز گشت چنانچه  
هر کس قطع امید از آن جانور کردند که من بعد میل مرکز خاک نخواهد  
کرد در اثنای تصورات مردم از اعلای علین میل حسیض نموده آن  
جانور بر سر جمشید پیک نشست خالد پیک و ایمان آنرا بفال نیکو  
گرفته گفتند که این مرد عنقریب بدولت عظمی خواهد رسید چون  
چند روز باین قضیه ساخت گشت و بمصدق **بیت**  
هر آن فالی که از بازیچه بزخاست چو اخر می گذشت آن فال شد است  
بظهور آمده حکومت پالو از عمش بدو انتقال یافت و او مرد جهان  
کار از موده گرم و سرد دوران چشیده در تدبیر مهمات و شیت  
معاملات و حل نکات مشکلات بدیدضا نموده و در محلی که امراء  
و حکام کردستان اطاعت استان سلطان سلیم خان نمود  
او نیز حلقه بندگی سلطان مزبور در کوش و غاشیه فرمان بردار

او بردوش نخاوه ولایت پالور که درید تغلب قزلباشیه بود ضبط  
و صیانت و حفظ و حراست آن دیار در عهده اهتمام عزت شاه پیک  
ترکان نموده بودند با مداد و استعانت سلطانی بزور بازوی  
خود که چند دفعه جنگهای مردانه و رزمهای رستمانه با آن عجت  
نموده ملک موروثی را مستخلص گردانید تحت تصرف خود آورد  
و از غریب احوال آنکه غلام ملوک جمشید پیک در آن معرکه  
شمیری از دست لشکریان ترانکه بر سر خورده نصف استخوان  
گفته او جدا شده چنانچه مغزبش اشکارا نموده جراحان پارچه  
کدوی خشک را برابر استخوانی که جدا شده بود بریده بدانجا بستند  
برور ایام گوشت و پوست با کدو التیام یافته مدت چند سال در  
در قید حیات بود و بر وایتی چند اولاد و کرازو پیدا شد این قضایا  
اگرچه مناسبت باین احوال و موافقت با ینمقال نداشت اما  
استادان این فن نیکو کردار هرگاه قصه غریب آثار واقع  
شود در قلمرو کلمک بدایع نگار فرموده اند القصه چون جمشید پیک  
زمان مهام ولایت پالور ابلق کفایت خود در آورد و محسن تبر  
در تراضی خاطر امیر و وزیر آل عثمان کوشیده ارکان دولت  
و اعیان حضرت را از خود متسلی گردانیده سلاطین حشمت آیین  
و خواقین معدلت کزین عثمانی را اعتقاد و اخلاص و اعتماد  
و اختصاص تمام و رسوخ مالا کلام بدو پیدا گشت چنانچه سلطان  
سلیمان خان غازی چند مرتبه که بعزم تسخیر ایران عبور  
از کردستان نمود شخصی از امراء و حکام کردستان ین وقت  
مشاوره و استحضار سلطانی داشته باشد طلب فرمود قرعه  
قابلیت و استعداد این کار بنام جمشید پیک زدند **بیت**

پسندیده آنکو پسندیده خرد را اول و عقل را دیده صدف و ار  
خاموش از نکته پر برون استخوان و درون پر زرد بنا بر این چند دفعه  
در سفر ایران در مشاوره با سلطان زمان چون نظرها اقبال همگان  
می بودند و اکثر سخنان او که در هر وادی بمسامع همایون میرسید  
مقبول و مستحسن افتاده دست رد بر سینه مطالب و مقاصد او  
نمی نخاوه فی الواقع در خیرات و مبرات در امور دنیا داری عبت  
پروری در عقل و درایت و ادراک و کیاست ثانی خود داشت  
و از آنجمله مشهور است که هر سال سه هزار بز نر سه ساله از کله  
در منه خاص خود جهت بیع و شرا بجانب حلب فرستاده و سه  
هزار اینچنین نعل اسب و استر که قریب پنجاه خردار شتری  
میشد همه را اینچنین در کردن یک رس بز بسته بواسطه فروختن  
بکلب می فرستاد و موازی ده هزار کوسفند تاج داشت عوامل  
وزراعت و سایر مویشی او ازین قیاس توان کرد در آن  
عصر در کردستان از امراء و حکام کسی بحصیت و سامان  
او نبود قلعه و مدرسه در پالو ساخته و از مسافه بعیده چشمه آب قریب  
بقلعه و قصبه آورده و در دمو رقیو نام محلی و رباطی در غایت وسعت  
و فصاحت ساخته که آینه و رونده در زمستان و تابستان از آن  
محفوظند و عمرش از صد سال تجاوز کرده و بسر حد طبیعی رسید از آنجمله  
شصت سال با استقلال حکومت پالو نموده و از سلطان سلیمان  
خان غازی مبرات عالی شان بقید مملکت بخود و اولاد قرنا  
بعد قرن و بطنا بعد بطن موکد بلعنت نامه حاصل گردانید و درین  
حیات حسین خان پیک نام خود را اولی عهد ساخته ازین برای  
سبج و منزل عناد و رنج مدارا راحت و مقام استراحت فرمایید

**بیت** بحر چند روزی سرای دو در بود خانه که خدای دگر بهای است  
این دیر دیرین بساط بنند و خرد مند دل در رباط بود رسم این عالم  
بی وفای که پیش آورد شحد و زهرار قفا و از حسین خان پیک حسین  
پیک پسرانش بجز حکومت رسیده اند احوال ایشان بعد از  
این مذکور خواهد شد اما احوال حمزه پیک نام پسر پیش آن است  
که در او اهل منصب متفرقی در گاه پادشاهی با چهل هزار آتی زمت  
بد و مفوض شد بالاخره بواسطه بعضی اوضاع نا ملائم که از نسبت  
به پدر صدور یافت خطب سزای داده سلب نسب او کرد و بعد از تو  
اورسم پیک نام پسر می از او مانده بود بشرط آنکه همراه عثمان  
پاشای وزیر در محافظه شیروان باشد حکومت پالو از جانب مصطفی  
پاشای سردار بدو مقرر شد و در محاربه شامی بارس خان قزلباش  
بقتل رسید و تیمور طاش نام پسر چارمش در حین حیات پدر  
بسجای جزیره من اعمال دیار بکر متصرف بود هم در آن زودی  
لواء حکومت بصوب آخرت برافراشته طبل رحیل فرو کوفت  
و از اولموردی و اصیل نام دو پسر ماند دولت شاه پیک پسر  
پنجش در حین حیات پدر چهل هزار آتی رعایت بطریق متفرقی  
پادشاه متصرف بود هم در آن اوقات وفات یافته از یوسف  
و احمد نام دو پسر ماند **سین خان پیک بن جمشید پیک**  
چنانچه قبل ازین مذکور شد پدرش در زمان حیات خود حکومت را  
بدو فراغت کرده بود نشان عالیشان سلطان سلیمان خان  
بدین مضمون حاصل گردانیده و بعد از وفات پدر حاکم بارالاستقلال  
شد صدای انا و لا غیر بکوش اقا صی و ادانی رسانید و بساط  
عدالت کسری و رونق رعیت پروری کسرتانیده خورد و بزرگ

آن ولایت را از خود مستولی گردانید و او اوزده محبت با شتاب و کجایی  
و دور و نزدیک رسانیده قانون معدلت و ارغنون مودت را  
ساز کرده صدای امنک نیکنامی از پرده دایره صرخ چنبری بگذاشت  
و مانند پدر پیشرو و اهل سخاوت و منر کشته در جمیع کردستان  
بلکه عراق و حجاز با خلاق حمیده در میانه اقران و امثال تمنا  
گشت بعد از آنکه مدتی در حکومت بعیش و فزانت با فعال نیکو  
اوقات گذرانید با جل موعود بر یاض جان خرامید و از محمود  
نام پسر می مجذوب مانده بود و چون یساق و استعداد حکومت  
نداشت با تفاق رؤسا و عشائر و اقوام برادرش حسن پیک  
قرار یافت **حسن پیک بن جمشید پیک** بعد از وفات  
برادرش حسین خان پیک بموجب فرامین سلطان مراد  
با تفاق عشائر و اعیان متصدی حکومت پالو شد چون سه سال  
حکمرانی نموده امانی و سکنة آن دیار از خود راضی گردانید  
در تاریخ سنه ست و ثمانین و تسعمانه در هنگام عودت قره  
مصطفی پاشای سردار از سفر شیروان بجا رحمت حق پیوست  
و از سلیمان پیک و مظفر پیک دو پسر ماند **سلیمان پیک**  
**بن حسن پیک** بعد از فوت پدرش حکومت ایالت از جانب  
مصطفی پاشای سردار سلیمان پیک تفویض گشت و از ایشان  
سعادت اشیا سلطان مراد خان بامداد و استعانت محمد  
پاشای وزیر اعظم بشرطی چند به یوسف پیک بن دولت شاه  
پیک بن جمشید پیک عنایت شد و چند سال علی الاطلاق در میان  
یوسف پیک و سلیمان پیک بر سر حکومت نازده فتنه و فساد  
در میانه مشتعل بود از طرفین گروه انبوه در معرض تلف درآمدند

و هر دفعه امالی پالو جانب سلیمان یک رامعی داشته یوسف یک را  
داخل در حکومت نمیدادند با وجود آنکه یوسف یک جوانی بود بزور  
فهم و فراست و قوت و حلیه عقل و یک است پیراسته و برزیت  
قابلیت و حیاء و علم و عفت و سخا آراسته آثار شجاعش چون  
رستم در جهان ظاهر و انوار و استعداد و فتوحش چون حاتم  
طای بر همکنان ما هر **بیت** فلک بر دم نادان دهد زمام  
تو اهل فضلی و دانش همین کنایت بس آخر و طلب حکومت در دنیا  
دو نان کم بضاعت و تردد ملازمت جمع لیسان بی مروت جانش  
بلب رسیده بصد حسرت و درد ازین جهان ناخواه بدار القرار  
انتقال کرد و بعد از حکومت پالو برادرش احمد یک با شتر طی  
چند که با او کرده بودند مقرر شد و احمد یک نیز بر سر حکومت  
با سلیمان یک منازعه و مناقشه بسیار کرد و خلق بی شمار بواسطه  
دوستی طرفین از اقوام و عشائر پالو بقتل آمدند هر چند سعی نمود  
و جهد مشکور نمود طالع یاوری و بخت یاری نکرد **بیت**  
کار بدولت نه بدیر ماست تا بجهان مایه دولت کراست مرد  
ز بیدولتی افتد بخاک و دولتیا ز ابجهان در چه باک ملک بدولت  
نه مجازی بود دولت کس را نه بازاری بود اخرا لامر چون دولت  
یاری و اقبال یاوری نمود در تاریخ سنه احدی و الف با سده تا  
التفات شهنشاهی و مرحمت پادشاهی روانه استنبول گشته هم  
در آن چند روز بمرض طاعون از پای در آمده حکومت پالو بلا محنت  
و منازعت درید تصرف سلیمان یک ماند **شعبه سیم در ذکر**  
**امراء جرموک** سابقا ر قمر زده کلک بیان شد که امیر محمد قلعه  
باعن به پسرش امیر تیمور تماش از زانی داشت و قلعه بروج

بایر حسین که بروایتی بعضی عثمان اوست و بقولی پسر اوست  
عنایت فرمود بفر تقدیر چون میر حسین مدتها بفظ و حراست  
آن قلعه قیام و اقدام نمود فوت کرده پسرش **امیر صیف**  
**الدین** قائم مقام پدر کردید چون او نیز بعالم جاودانی شتافت  
خلف صدق او **شاه یوسف** متعهد امور امارت گشته چون  
او نیز زخت هستی ازین خانه ویرانه بر بست **ولاء یک**  
نام پسرش بجای او بر مسند امارت نشست بعد از فوت او  
**شاه علی یک** پسر او را با قوام و عشائر سرداری نصب کردند  
او نیز طی این بیابان بی نهایت نموده متکفل آن امر خطیر  
**اسفندیار یک** شد و بعد از فوت او زمام محام امارت  
بلف کفایت **بایندر یک** درآمد بعد از وفات او ازین  
محل فانی بمان جاودانی بتبلیق امور امارت و تمشیت اجوات  
حکومت **محمد یک** قرار گرفت و ناحیه جرموک را که طایفه  
قرلباش متصرف شده بودند ازید تغلب آن طایفه برون  
آورده بطریق که در تحت تصرف ابا و اجداد او بود بید  
تصرف در آورد در حین فتح دیار بکر ملک نامه همایون از سلطان  
سلیم خان گرفته سلطان سلیمان غازی امضا کرده از آن  
از جمله ملحقات او جاق موروثی ایشان شد اما خارج کفره  
انجا تعلق بدیوان دیار بکر دارد همه ساله بخرینه آمدت سلیم  
می کنند و با لفضل حکومت و دارائی آنجا درید تصرف محمد یک است  
**فصل سیم در ذکر حکام صاحبون که آخر بی کمان خرد اشتها**  
**یا فند** فرزندکان اعلام نکته دانی و برارند کان ایات بخدا  
برین دقیقه عارف و ازین قصه واقف خواهند بود که نسب

حکام صاصون بکوک اکاسره فحقی میگرد و بر وایت صحیح با حکام بدلیس  
بنی عمان اند و اصل ایشان عزالدین و ضیاء الدین و دو برادر بودند  
که از دارالملک ارمن که اخلاط است بدلیس افتاده اند و قلعه صاصون را  
نام شخصی کرجی گرفته بغزالدین دادند چنانچه تفصیل این اجمال  
در احوال احکام بدلیس ایراد خواهد یافت و چون طایفه اگر از  
عزالدین رازین میخواستند حکام آنجا بغزیرانی مشهور شدند  
روزی در حین تسخیر قلعه صاصون بان دیار افتاده اند و اقوام  
قدیمی آن دیار منحصراً بچهار قبیله اند شروینی بابوسی موسانی  
طموق و در محلی که نایجه ارزن را با جاق موروثی ملحق ساختند  
از طوائف حنیف که در آن نایجه ساکن بودند چون عیثت  
خالدی و دیر مغاری و عزیزان تابع اقوام خود گردانیدند  
و حاکمان صاصون در بامین حکام کردستان بصفت نجات  
و شجاعت و سمت دلاوری و شجاعت استعمار دارند و در محاکم  
و محاکم بر افعال و اقوال خود سبقت می کردند همواره با حکام  
سلاطین ذمی شان طریق مدارا و مواسامه ملوک میدارند  
از جمله چند مرتبه که سلاطین آق قویونلو و قره باغی و آل  
عثمان متعرض ولایت کردستان شده اند ایشان دست  
در جبل متین مدارازده ولایت خود را از سطوت قاهره سلاطین  
گرام و خواقین عظام سالم نگاه داشته اند و بلکه انواع رعایت  
و اصناف حمایت یافته اند و اول شخصی که از حاکمان ایشان  
اسم و رسم او را در اسناد و اقوال مشهور است میر ابو بکر است  
و او دو پسر نیکو پیدا داشته خضر بیک و علی بیک **ذکر خضر بیک**  
**بن میر ابو بکر** بعد از فوت میر ابو بکر قائم مقام پدر شد چندان

در حکومت استقرار بگرفته بزودی غنان غزیت بصوب عالم  
اختر یافت چون اولاد ذکر نداشت حکومت برادرش انتقال  
یافت **علی بیک بن میر ابو بکر** بعد از فوت برادرش با شصت و  
عشار و قبائل بر میند جد بزرگوار نشست صبح و شام بلکه علی الدوام  
باجوانان کفنام بتخرج شرب مدام مداومت می نمود همواره در قمار  
بمطه و لعب و عیش و طرب مصروف داشته با و از چنگ بر باب  
و ناله نای و کباب زنک غم از دل شیخ و شتاب میزد و در  
در زمانی که امراء و حکام کردستان بملازمت شاه اسماعیل  
صفوی مبادرت نمودند شاه اسماعیل مزبور اکثر امرا را مقید  
کرد آینده ولایت ایشانرا متصرف شد علی بیک در آن  
معرفه بلباس سلوک و مدارا متلبس گشته اوضاع و اطوار  
او موافق مزاج شاهی افتاده شب و روز داخل مجلس  
خاص شده با نواب شاهی علی الدوام بشرب مدام مشغول  
می بود با شرف بیک حاکم بدلیس طریقه مواسامت  
و مصداقت مرعی داشته دختر خود را بعقد نگاه او در آورد  
و وظیفه پدر و فرزندی مسلوک داشته با یکدیگر کمال محبت  
و خصوصیت می کردند تا عاقبت علی بیک با جل موعود عالم  
فانی را بدرود کرد از و سه پسر ماند محمد بیک و خضر بیک  
و شاهولی بیک **خضر بیک بن علی بیک** چون علی بیک  
در ملازمت شاه اسماعیل در تبریز وفات یافت پسر بزرگش  
محمد بیک همراه او در تبریز بود عشار و اقوام و رؤسا  
باتفاق خضر بیک را در میان خود بحکومت نصب کردند و از جانب  
شاه اسماعیل تفویض امارت صاصون بمحمد بیک شدند

غشور ایالت بنام او نوشتند و مال هر دو برابر بعد ازین مذکور  
خواهد شد و شاه موسی پیک پر سیم علی پیک در زمان جوانی و غشوران  
زندگانی در ایام حیات پدر خود وفات یافته و میر و یابین پسرش  
حالی در قید حیوة است **محمد پیک بن علی صاصونی** چون برادرش  
خضر پیک بعد از فوت پدر با داد و معاونت عثمان و قبائل حاکم شد  
و محمد پیک بالضرورة با معدودی چند بلازمت سلطان سلیم خان رفته  
در هنگام توجه تسخیر مصر قاهره چون فتح و ظفر در رکاب نصرت  
انتساب سلطانی می بود در محاربه چرا که از مردانیکها مشاهده  
نموده چنانچه در روز شکست چرا که محمد پیک را بعد از دوروز  
مجرع و ناتوان بلکه مرده و بیجان در میان مقتولان یافتند  
و امر این قصه را بعضی سلطانی رسانیده چرا که حاکم دست را  
به بستن زخمها و تیمار او مقرر گردانیدند مایحتاج از خزینه غایبه  
جهت او تعیین نموده و وزراء عظام در مقام رعایت او در آمده از عیاش  
استفسار نمودند تا با انجام رسانند و ایالت صاصون را با ایالت  
ناحیه ارزن که بواسطه آن در بامین حاکم کن حسنکیف و ایشان  
منازعه و مناقشه بود استدعا نمود و وزراء عظام ملتمسات  
اورا بعضی اجابت مقرون گردانیده فرمان واجب الاذعان  
عز اصدار یافت و خضر پیک برضا و رغبت خود را از حکومت  
خلع کرده و وظیفه جهت او از ولایت خسر و تعیین شد مدتها بان وظیفه  
اوقات گذرانیده بعد از فوت خضر پیک از و چهار پسر ماند سلطان  
محمد و احمد یعقوب محمد سلطان محمود باجل موعود بعالم آخرت  
نهضت فرمود و یعقوب پیک در سفر کرجستان در شهر سنه  
اشنی و تعیین و تعیین در محلی که محمد پاشا میر میران آمد در کیسای

موضران من اعمال تغلیس در لشکر قربان شش و سماعون کرجی شکست  
یافت در هنگامی که عودت نمود در در بند طومانس بقتل رسید و احوال  
محمد پیک و احمد پیک در ضمن قضایا آئینده بتفصیل مذکور خواهد شد  
القصه محمد پیک والی و حاکم با الاستقلال صاصون شد با ملک  
خلیل حاکم حسنکیف در تسلیم ناحیه ارزن تهاون و ورزیده قلعه ناحیه  
ارزن را تعمیر فرموده مردمان خود را بمجا فطت اینجا نصب کرده  
در حفظ و حراست اوسعی بلیغ نمود احرا الامر محمد پیک با داد  
و معاونت شرف خان حاکم بدلیس و شاه علی والی ولایت  
جزیره لشکر بد اینجا نصب کشیده قلعه ارزن را خراب کرده است  
لحا شتکان ملک خلیل را از ناحیه ارزن کوتاه گردانیده متصرف  
شد و چون مدت هفده سال از ایام حکومت او تمامای و بنای  
فانی را وداع کرده بعالم عقبی شتافت و از و سیمان پیک  
و بهاء الدین پیک و صار و خان و خان بوداق و حسین پیک  
و حسن پیک شش پسر مانده بود سه پسرش بتربیت متعاقب  
یکدیگر حکومت نمودند و از حسین پیک پسر می حسن پیک نام  
ماند در تاریخ کجی که بعد از قتل صار و خان پیک حکومت به پسرش  
محمد پیک ارزانی شد او نیز طالب امارت گشته با محمد پیک  
آغاز سرکشی کرد با داد و استعانت فرهاد پاشا سردار  
حسن پیک را گرفته بدست محمد پیک دادند با سه پسرش  
بقتل آمد و از بوداق پیک مراد خان نام پسر می مانده در سفر  
کرجستان نابدید شد از و بهاء الدین و بوداق پیک نام  
دو پسر مانده است و علی بک نام پسرش در زمان حیات  
پدر وفات یافت و از و فرزندی نماند **سیمان پیک بن**

محمد پیک بن علی پیک بعد از فوت پدر در تاریخ سنه سبع و ثلاثین  
و تسعمائة بموجب نشان عالیشان سلطان سلیمان امارت حاصل  
بد و مفوض گشت و ناحیه ارزن بطریق رعامت برادرش  
بهاء الدین پیک عنایت شده سلیمان پیک مردی بود سلطین  
منش و بزرگ پیش بعلو همت و وقار آراسته و بسمو سخاوت  
و شجاعت پیر آسته در محلی که سلطان سلیمان خان بعد از  
فتح بغداد و بدلیس از دربند کینقدر عبور کرده سر اوقات  
ملک ماس و کرباس کردون اساس را در دشت ارزن  
زده از مهابت اولرزه بر زمین و زمان و ولوله و غوغا  
بر کوه و آسمان افتاد سلیمان پیک چون کوه آهن پای ثبات  
و قرار افزوده در صاصون نشسته ذخیره و آذوقه بدرگاه پادشاه  
سلیمان نشان اسکندر مکان فرستاده بعز عتبه بوسی نیاید  
و بلکه شمس الدین پیک از رفتن ملاحظه نیز مانع و او مردی  
بود که صبح و شام بلکه علی الدوام براح ریجان و شراب از غوغائی  
با خلائط جوانان سر و قد و محبوبان لاله خدمی گذرانید  
و لحظه از نوشیدن شراب و نغمه چنک و رباب فارغ  
نبود درین جهان گذران اوقات بعیش و کامرانی  
گذرانیده عاقبت بمرض آبله فرنگ و داع زمانه دورنگ  
نموده بعالم آخرت رفت **بیت** کجی رفت ایاجم و جام او  
چه شد حال آغاز و انجام او ندیده کسی تا ابد زندگی خدای  
جهانراست پانندگی و از و اولاد ذکر نماید **بهاء الدین پیک**  
**بن محمد پیک بن علی پیک** بعد از وفات برادرش بموجب  
نشان مکرمت نشان و فرمان واجب الادخان سلیمان

خان بجای سلیمان پیک بر سر صاصون نشست و اطلاق  
اسم حکومت و القاب در احکام و فرامین در زمان او شده  
ایشانرا حاکم خرد نوشتند و بهاء الدین پیک مرد ابدال روش  
و دیوانه و شش بوده در آن عصر در بامین حکام کیتی کسی شجاعت  
و سخاوت او نبوده در خدمات پادشاهی از و بالذفات آثار  
پسندیده بظهور رسیده و در زمان حکومت برادرش سلیمان  
پیک او را دخل در رعامت ناحیه ارزن نداده عوض آن صد  
هزار آچقه عثمانی از حاصل محال دگر خرد بدو داده بهاء الدین  
پیک ترک یار و دیار کرده قریب پانزده سال گامی پیاده  
و گامی سوار در رکاب نصرت آثار سلیمان در رسید و شکار  
در استنبول و ادرنه بسر می برد سلطان سلیمان خان او را  
موسوم بدلو بهاء الدین کرد اینده دائم الاوقات تفقد احوال  
و بانعامات پادشاهانه میکرد و بعضی اوقات میر لوباب بوده  
سنجاع ریوک و غیره را متصرف بود فاما سخاوتش از حد  
اعتدال تجاوز کرده بود که اگر شخصی موری بنظر آدمی آورد  
آورد قبلی عوض بدو میداد و اگر نه آوردی شتری میکرد  
بنابر این جراران عالم و طماعان بنی نوع آدم بر سر او هجوم  
و افتخام آورده با وجود آنکه هر سال شصت هزار فلور  
حاصل ولایت خود بدو عاید میشد بیت هزار فلوری دگر  
استقراض کرده صرف کدایان و جراران نموده از این  
اوضاع بغایت خرسند بود بعد از وفات سی هزار فلوری  
دین بوارشان گذاشت و از اقوال عاقلان غفلت می ورید  
که کفته اند آن خور و آن پوشش چو شیر و پلنگ کاوری آنرا

همه روزی بچنگ پنج سپرداشت اما چون از پدر مدیون و مفلس  
مانند و هم قابلیت جلی در ایشان نبود حکومت خرد چند روزی  
نامزد سلیمان یک پرش کشته به برادرش صاروخان  
انتقال یافت و ایام حکومتش از سی سال متجاوز گشته اولاد  
ذکور از پسرانش نماند **صاروخان یک بن محمد یک** در زمان  
حکومت بهاء الدین یک ترک ولایت خرد کرده اوقات  
در دیار غربت بفلاکت می گذرانید و گاهی سبجای بارگیری  
و شیروی و کسان و موش و سیورک از دیوان پادشاهی  
بدو عنایت گشته متصرف شده و اوقات بسیر و تردد میگذرانید  
بجده سال که بدین وتیره گذرانید چون بهاء الدین فوت  
شد باراده حکومت متوجه آستانه سلطان سلیم خان شد  
و بحسن امداد و معاونت محمد پاشای وزیر المشرح فی جوار  
الملک البکیر که بی شایسته تکلف و عایله تصلف بتدبیر صاحب  
و فکر ثاقب در تمام مهام خواص و عوام کوشیده علی الدوام  
رعایت خانواده قدیم و حمایت مردم زاده های سلیم بر ذمت  
بهمت و الا نعمت خود لازم و متحتم میدانست **بیت** هزار آفرین  
بر وزیر چنین که او مهر جوید بنکام کین از افواه استماع کرده  
بود که همواره بهاء الدین می گفته که فرزندان من لیاقت امارت  
و استعداد حکومت ندارند با وجود آنکه مخدوم زاده آن وزیر  
مرحوم حسن پاشا میر میران دیار بکر بود از پدر التماس حکومت  
خرد بجهت سلیمان یک پسر بزرگ بهاء الدین کرده او قبول این معنی  
نموده ایالت خرد بصاروخان یک ارزانی داشته او را  
بنوازشات خسروانه بین الاقران سرافراز ساخته روانه خرد

نمود او نیز بطریق عدل و انصاف با اعیان و اشراف  
آن دیار سلوک نموده چون پنج سال از ایام حکومتش تمهیدی  
شد بواسطه استیلائی تناول افیون که مدتها در طبیعت او  
امتزاج بعضی امراض مزمنه نیز اضافه علت شده در آن اثنا  
عسکر ظفر اثر پادشاهی سرداری مصطفی پاشا بتسبیح ولایت  
کرجهستان و شیروان مامور گشته بود صاروخان یک  
در موضع جلد در من اعمال کرجهستان با تفاق لشکر دیار بکر  
و کرجهستان و اول عساکر اسلام بود که بیکبار جمعی از قزلباش  
برایشان حمله آورده هنگام غروب آفتاب مهر سپهر جانش  
از افق زوال بشام اختلال رسید و خفتن خواب مرک  
از کیننگاه اجل بیرون آمده با او دست در آغوش کرد و محمد یک  
نام پرش در آن معرکه همراه او بود بصدهزار مشقت چنان  
از آن لجه خونخوار و بجز ذخایر باطل نجات رسانید و بعد از  
مراسم تعزیت داری و شرایط سوگواری قائم مقام پرشد  
و پسر دگرش علی یک نام هنوز مراهمی نشده بود که عازم  
سفر آخرت شد **محمد یک بن صاروخان یک** بعد از قتل  
پدرش در شهر سنه است و ثمانین و تسعمانه باعد او مصطفی  
پاشای سردار در سن بیجده سالگی متصدی امر حکومت  
گشته حفظ و حراست لشکر و ضبط و صیانت قشون و عسکر  
بدو مقرر شد و نفس الامری جوانی بود ستوده خصال نیکو منظر  
پاکیزه فعال حمیده سیر برخلاف آباء و اجداد خود تقلید و تبع  
آداب مردم روم کرده اوضاع و اطوارش بر آن قاعده مصروف  
بود در بزرگی میل خواندن و نوشتن کرده فی الجمله سواد

فارسی و خط شکسته بسته بهم رسانید کاهی تقلید مقطعات خطوط  
استادان کرده در کمال زیبایی قطعه می نوشت از فنون همین اوزیده  
اگر چه طالب سائر حیثیات می بود اما میسر نشد بوضع رو میان در تلون  
ملبوسات و تکلف ناکولات و تلذذ مشروبات کوی تفوق و در حجاب  
از امثال و اقربان ربوده در شهر سنه احدی و الف بصدق  
و نیاز عزیمت سفر حجاز کرده بعزم طواف بیت الله الحرام و زیارت  
مرقد نبی علیه السلام توجه فرموده بعد از قطع منازل و طی مراحل  
و رفع جبال و خفض رمال بحرم شریف مکة معظمه و کعبه مکرمه  
که محط رحال رجال لاکهیم تجارة و لا بیع عن ذکر آمد است رسیده  
و احرام فول و جهک شطرا لمسی الحرام بسته در سلک زمره من و غله  
کان آما منخرط کردید و فاتحه و سد علی الناس حج البیت من استطاع  
ایه سبیلارا بخاتمه فاذا قضیت مناسککم فاذا ذکر و الله پیوست و ذکر  
جمع الجمع کل الینار اجعون مستغرق گشت ذلک هو الفضل الکبیر  
اما در امور حکومت و سیاست و قانون سلطنت و ریاست  
چندان تقلید نمی کرد زمام حل و عقد و قبض و بسط و ولایت خود را  
بشمس الدین بن فریدون آغاز نهاده بود بلکه بزور بازو جمله  
امور حکومت و ضبط مملکت را بقبضه اقتدار خود در آورده یکدینا  
و یکن با مشاوره و اراده او داد و ستد نمی توانستند کرد مادام  
که رضای او نبود بی هیچ فردی از افراد اختلاط نمی توانست کرد  
از اینجهت اقوام و عشائر و بنی عثمان و امکداران او که باشمس الدین  
در مقام منازعت می آمدند از ولایت خود اخراج کرده بلکه در صد  
قتل او می آمد در محلی که از بنی اعمام خود حسن خان و پسرش  
خان غازانرا بقتل آورده دختر حسن خان را با همشیره اش

که در جهاد نگاه خان غازان بود بعقد نگاه شمس الدین در آورد  
بنوعی دماغ پر غرور او مجنط شد که با حاکمان عالیشان دعوی همی  
کرده بر سر جزیره کشیده که میر شرف را از حکومت معزول کرده  
برادرش میر محمد را بجای او نصب سازد و علی الدوام بعشرت  
روزی و زر فی و سلیمانی که همچو ایشان بود عداوت خصومت  
می ورزید در تاریخ سنه اربع و الف بجوار رحمت ایزدی  
پیوست از و اولاد نماند و ایام حکومتش بجهه سال امتداد  
**احمد پیک بن خضر پیک و محمد پیک برادرش** چون محمد پیک  
ولد صاروخان پیک ازین سرای غرور بدار البقا رحلت فرمود  
شمس الدین گنجد که رکن رکن آن سلسله و مدار الملک آن  
طبقه بود احمد پیک را بحکومت خرد نصب کرد و جمله عشائر و قبایل  
بقدم اطاعت پیش آمده درین معامله یکدل و یکجهت شدند  
و حقیقت این احوال بوسیله مراد پاشای میر میران دیار کبیر  
معروض پایه سریر خلافت مصیر نمودند و محمد پیک ولد خضر پیک  
که از ابتداء دولت محمد پیک بن صاروخان و تغلب و تسلط  
شمس الدین در ایالت خرد ترک دیار و جلای وطن اختیار  
کرده بطرف ولایت بختی رفته ملازمت امراء بختی بخود قرار  
داده آنجا توطن اختیار کرده بود در آن عین در قصبه سعرد  
توقف داشت از اجتماع فوت محمد پیک و حکومت برادرش  
احمد پیک با اتفاق بهاء الدین پیک ولد مراد خان که او نیز  
از جور و تعدی شمس الدین قریب دو سال با اتفاق بعضی آغایان  
خرد خصوصا شاهامراد و حسین آغای سوسانی و بجمام آغا  
ترک خرد نموده اوقات در بدلیس می گذرانیدند با اتفاق

متوجه خرد شدند و شمس الدین از ایشان متوجه گشته احمد پیک را  
بر آن داشت که قصد محمد پیک نماید محمد پیک از کید و مکر شمس الدین  
واقف گشته بمضمون العود احمد باتفاق آغایان موسافی فرار  
کرده بجانب قلعه صاصون رفت و اعیان آنجا که از کردار و گفتار  
شمس الدین بتنگ آمده بودند بمخالفت او موافقت نموده یکدل  
و یک زبان شده بودند استقبال نموده او را بدرون قلعه در آوردند  
و نفس الامر آن قلعه ایست که مرغ از فراز کھزار آن دشوار میگردد  
و صبار از مساحت تلال خیال او عاجز می گشت **بیت**  
ز اسب چنبر فلک اندر فراز او بر کنکره خمیده رود مرد پاسبان  
از صد و این قضایای تهویر آن مخدول زیاده گشته احمد پیک  
از لباس عاریتی حکومت عریان کرده بقید زنجیره بند در کشید  
بقعر چاه زندان در آورد بهاء الدین بجای او نصب کرد و جمع  
کثیر از طوائف نجفی و شیروزی و زرتمی قریب سه چهار هزار پیاده  
و سوار بر سرزایت خود جمع کرده بعزم تسخیر قلعه صاصون  
و بدست آوردن محمد پیک و تابعان او پامی سرعت از کاب  
استعمال آورده عنان عزیمت با نضوب حرکت داد و طرف  
غربی قلعه فرود آمده اراده مجادله و محاربه کرده محمد پیک  
و اهالی صاصون در اضطراب افتاده روز سه شنبه چهاردهم  
شهر شعبان سنه اربع و الف کس بنزد حاکم بدلیس فرستاد  
از و امداد و استعانت طلب داشتند و حاکم بدلیس نیز تا روز  
ده سه هزار پیاده و سوار از عشرت روزگی از دو طرف بمعاضدت  
ایشان فرستاد و شمس الدین از استماع این اخبار سرسپه  
گشت فی الفور در نصف الیل ندای الفرار داده بجانب خرد

معاودت کرد و محمد پیک باتفاق آغایان روزگی مثل علاء الدین  
آغای بلباس و الوند آغای قرالیسی و عشرت موذکی و زیدانی  
اورا تعاقب نموده شمس الدین چون بخرد رسید بمقتضای  
الخان خائف همگی طوائف پراکنده شده اهل و عیال خود را برداشته  
باتفاق میر شاه محمد شیروزی ازاده نمود پس خود حسین آغا را  
باندرون قلعه خرد فرستاد که احمد پیک را در زندان بقتل آورده  
بهاء الدین را همراه آورده باو ملحق سازند چون حسین آغا بقلعه  
در آمد و خبر آمدن محمد پیک با عسکر روزگی از صاصون و فرار نمودن  
شمس الدین بجانب شیروان در قلعه شایع گشت بهاء الدین پیک  
و احمد پیک را از قید حبس خلاص کرده هر دو باتفاق حسین آغا را  
گرفته بجای احمد پیک در چاه حبس انداختند شمس الدین  
از وقوع این حادثه گریان و دل بریان سالک طریق فرار شد  
احمد پیک و بهاء الدین بقدم اطاعت محمد پیک را استقبال نموده  
قلعه را تسلیم محمد پیک کرده او را بخدمت حکومت نصب کردند  
و وظیفه که از قدیم الایام در ایالت خرد بجهت امیر زادگان معین بود  
برای ایشان تعیین کردند و محمد پیک استحقاق خود با تقصیر  
ایمان و اقوام و حکام کردستان و امراء عظام معروض پادشاه  
سریر خلافت مصیر سلطان اعظم و خاقان مکرم سلطان  
محمد خان نموده بحسن اهتمام دستور معظم ابراهیم پاشای  
صدر اعظم ایالت خود بدو از امانی گشته نشان سلطانی عز  
اصدار یافته بنوازشات پادشاهانه و بخلعت کرانمایه خسروانه  
محمود اقران گشت و چون مدت سه ماه از ایام حکومت او شد  
شمس الدین مفدر التمس در نهاد افتاده شعله حقد و حسد

از کانون سینه اش سر بر فلک کشید التجا با میر شرف والی جزیره  
برده خواست که در میان ایشان فساد می بخرم سازد اولاً اراده  
نمود که امیر شرف کسی محمد پیک فرستاده التماس نماید که حسین افغانی  
پسر خود را از قید خلاص سازد قبل از رسیدن مردم امیر شرف  
حسین افغانی قتل رسید امیر شرف ازین قضیه از محمد پیک انحراف  
مزاج پیدا کرده ثانیاً معروض داشت که اقوام و عشائر خود بجلو  
محمد پیک راضی نگشته مکتوب و آدم فرستاده اند که شمس الدین  
کتخدا هر کدام از امیر زادگان را بجلومت خرد اختیار کند جمله مطیع  
و منقاد و فرمان برداریم امیر شرف از مکر و حیل و تزویر او  
خالی الذهن تا موازی پنجم از مرد از بنحی و شیروی و زرقی و سایر  
طوائف اگر ادجمع نموده با ستدعای آنکه هموز بسعد رسیده  
امیر زادگان خرد بقدم اطاعت با اقوام و عشائر او را استقبال  
کرده آنچه رضای خاطر او باشد بعمل آورند جماعت غرزان پای  
ثبات و وقار فشرده قدم از جاده متابعت و طریق مطاوعت  
بیرون ننهادند با محمد پیک یکدل و یکجهت گشته مستعد جنگ  
و جدال و آماده حرب و قتال شدند و بعضی از امراء و حکام در میان  
افتاده امیر شرف را از رفتن بجانب خرد مانع آمدند بنابراین  
امیر شرف عنان عزیمت از سعد و بجانب بدلیس منعطف گردانید  
اراده چنان نمود که شمس الدین را مصحوب بعضی از اعیان خرد  
فرستاده بوکالت محمد پیک نصب سازد بعد از مشاوره و مطارحه  
خان ابدال برادر امیر شرف و خلف پیک برادر فقیر را با بعضی از امراء  
بنحی و روزگی همراه شمس الدین کرده بجانب خرد فرستادند  
چون شمس الدین کتخدا بحر در رسید بعد از چند روز که طوائف

بنحی عودت کردند و باز اراده چنان نمود که بدستور زمان سابق  
با اعیان خرد عمل کند کفره و اسلامیه آن قضیه جمله اتفاق کرده  
بقصد قتل او حمله آوردند شمس الدین هزار حجر و ثقیل با دادر و معاود  
خلف پیک و بعضی اعیان خود را از آن ورطه خود بخوار باطل  
نجات رسانید و امیر شرف از استماع این اخبار مایوس گشته  
بجانب جزیره عودت کرد و دیگر از آن روز که بهستم شهر ذمی عقد کرده  
سه اربع و الف بود بخار فتنه فرو نشسته بود این قصه در عقد  
تعیین افتاده تا روزی که علی پاشای میر میران موصل که با برادر  
پاشای وزیر اعظم سابقه خدمتی قدیمه داشت در اوایل که در تهمان  
توقف داشت و احوال خرد و حکومت محمد پیک بعرض فریز  
روشن ضمیر صایب تدبیر رسیده علی پاشا نیز آنقدر امداد  
کرده از محمد پیک چشم داشت و توقعات کلی داشت کیهنهای  
طمع خام دوخته و صر با بنحیال نقره خام اندوخته از آستین خرد  
آمد با وجود از جانب محمد پیک رعایت کلی یافته هموز آتش  
حرص و نایره جو عیش تکین نیافته دلی چون کان لعل  
پراخ کرد جان افروخته همچو کان از زر **بیت**  
زر بود در حیب مار و میل او در جان و بال لعل آتش رنگ بر کف لعل  
در دل اشک است کیه خالی باشی به رفعت یوم الحساب  
صفر چون خالی زار قام عدو بالا تر است رنجیده خاطر از خرد و میل  
معاودت کرد و قرار چنان دادند که حکمی مزور بنام احمد پیک پیدا  
کرده صورت حکم بجانب خرد فرستاده احمد پیک را اضلال کرده  
بجزیره آمده آن مرد ساده لوح بصورت بی معنی ایشان فریب  
خورده با معدودی چند از خرد فرار کرده بجزیره آمد شمس الدین

و علی پاشا اور استقبال نموده باغراز و اکرام بخدمت شرف پیک  
آورده حکم دکر بنام علی پاشا و امیر شرف ابراز کردند که انداد احمد  
پیک نموده بحکومت خرد نصب نمایند امیر شرف نیز با حکام پر حیل  
و تزییر ایشان فریب خورده جمع کثیر با علی پاشا و احمد پیک و سید  
و شاه علی پیک برادر خود همراه نموده در اواخر ماه شعبان سنه اربع  
و الف بحر و فرستاد چون این اخبار در خرد شایع شد بعضی  
از طائفه سواران و خالیدی و غیره را بخاطر رسید که چون محمد پیک  
از حکومت معزول شده و احمد پیک بوضع منت دکران در میان ما  
حاکم خواهد شد بر خود چر حاکمی در میان خود نصب نسازیم که بجای  
بزرگ بازو بخرد و حکم نماید و بختل که چون احمد پیک و شمس الدین  
باین قصه واقف شده اطلاع یابند از آمدن مایوس گشته  
عودت نمایند بنام علی بذاجماعت نواقص بهاء الدین پیک پسر  
مراد خان را در میان خود حاکم ساخته قصد قتل محمد پیک نمودند  
اجامه و او باش بالآت و ادوات حرب رو بمحمد پیک آورده  
و بمفا و الضرورات بیخ المحدثات بقدم رضایش آمده گفت  
چون عشائر و اقوام از حسن سلوک من راضی نبوده اند بطوع  
و الرضا از سر حکومت در کشته بهاء الدین را بر خود حاکم  
کرد این دست بیعت دراز کرده احکام و فرامین پادشاهی را  
بوسیده پیش بهاء الدین پیک نهاد چون این خبر مسموع شمس الدین  
گشت مکتوبی مشتمل بر وعده و وعید نشسته با و ارسال داشت که محمد  
پیک قاتل پسر من است اگر چنانچه او را گرفته تا آمدن مانگاه در  
حکومت خرد بتو تعلق خواهد گرفت و محمد پیک چون بمضمون مکتوب  
شمس الدین واقف گشت برز بهاء الدین فرستاده پیغام داد

که لایق دولت شما نیست که مرا بخواری بعوض خون شمس الدین بد  
او دهید اگر مستوجب قتل و حقارت باشم شما بکنند که زیرا که عمزاده  
توم و عرض حکومت هست غرض که بانواع حیل و جابلوسی خود را  
از دست آن جاہل بی آمال خلاص کرده بمیان عشیرت خالده  
رفت و بامداد محمد آغای خالیدی یکی از آنجا بطرف قلعه صاصون  
توجه نموده باتفاق اهالی آنجا خود را بدون قلعه انداخت و شمس الدین  
با علی پاشا و اعیان بختی احمد پیک را بحکومت نصب کرده بظمت  
و شوکت متوجه خرد شد و بهاء الدین پیک نیز با هواداران و کچک  
قریب هزار سوار و پیاده در خرد جنگ و محاربه را آماده گشته جمعی  
از طائفه خالیدی بطریق قراولی بکنار رود خانه فرستاده اعتماد  
بطغیان آب کرده که طائفه بختی عبور نمی توانند کرد و خود پسر  
پل آمده مانع دخول ایشان شود علی الصباح طائفه بختی خود را  
بآب زده اسپه را بشناکذرا نیند و چند نفر از قراولان  
خالیدی بقتل آورده چون بقیه قراولان این خبر را بهاء الدین  
آوردند تاب مجادله و مقابله نیاوردند بجانب سوسانی فرار  
کرد و اهل و عیال خود را در میان سوسان گذاشته بار آورده  
انکه خود را بمیان قلعه صاصون اندازد و با نظر روانه شد  
چون بجوالی قلعه رسید استماع نمود که محمد پیک دوروز قبل  
از رسیدن او با سکنه و متوطنان آنجا یکدل و یکجهت شده قلعه  
استوار نموده جمله دم از طاعت و فرمانبرداری محمد میزنند  
بالضرب پادشاه مراد آغای سوسانی و معدودی چند در روز شنبه  
بیست و پنجم شهر رمضان سنه مزبور بیدلیس آمدند مدت  
یازده روز در آنجا توقف داشته روز دوازدهم بی رضای

اجا و دوستان بر غم فاسد که اقوام خرد بامداد محمد یک زرقی  
احمد یک و شمس الدین را از خرد اخراج کرده او را در میان  
خود حاکم خواهند ساخت چون در قلعه بدلیس بر سر بلخان  
رسید از طرف صاصون مرعی باستیصال رسید که در شب  
جمعه ششم شوال سنه مزبور شمس الدین در دست محمد آغای  
ایکی در درون قلعه بقتل آمده احمد یک را از ایالت خلع نموده عشار  
واقوام بطلب محمد یک بصاصون رفته مردمان علی پاشا را  
مردم خرد نخب و غارت کردند خود و مردمان عریان و برهنه  
در خانهای شمس الدین متحصن گشته و محمد یک بخرد آمده  
بر مسند حکومت نشست بهاء الدین یک یاس تمام حاصل  
کرده چند روز در درینی با محمد یک زرقی اوقات گذرانیده  
براه نمایی او را روانه خدمت امیر شرف نموده بجزیره رفت  
و وظیفه از محصول سبزاغ سعرد که بمیر محمد ولد امیر اشرف  
عنایت گشته بود مقرر نمودند و احمد یک در خرد بقتل رسید  
و محمد یک بالفعل بالاستقلال بحکومت خرد مبادرت می نماید

**فصل چهارم در ذکر حکام خیزان و آن مشتمل است بر سه**

**شعبه** چمن آرمی ریاض این بوستان و نصارت بخش فضایی  
این کلستان سحاب قلم این حکایت را بدینسان رقم می کند  
که ظهیر حاکمان خیزان از ناحیه پلیمان است من اعمال جنس  
ظاہر او را اوایل که آباء و اجداد ایشان ببلجان افتاده اند مردم  
زاده بوده اند قلعه بلجان در تصرف ایشان بوده آخر مدتی که در آنجا  
بسر برده اند از اولاد ایشان دل و بل و بلج سه برادر رشید پیدا  
گشته بطرف خیزان آمدند آن ولایت را بزور و غلبه مسخر کرده در میان

خود سه قسمت کرده اند چنانچه خیزان برادر بزرگ و ناحیه نکس برادر  
وسط و ناحیه اسباب برادر کوچک متصرف شده بحکومت و دارائی  
انجا قیام نمودند و احوال اولاد هر سه برادر که در السنه و افواه مذکور  
و در محال مذکور بحکومت رسیده اند بترتیب در شعبه اول و دوم  
و سیم رتبه ذکر کلک بیان خواهد شد بعون الله الملک المعبود  
**شعبه اول در ذکر حکام خیزان و وجه تسمیه آن در حکایت**  
مشهور و در السنه و افواه مذکور که اسم خیزان در اوایل سحر  
خیزان بوده چرا که مردم آنجا در مابین کردستان بسحر خیزی  
و تقوی و صلاحیت و امانت و دیانت معروف اند صغیر و کبیر  
ایشان بگذاردن نماز تهجد و چاشت و اشراق موصوف اند  
آخر از کثرت استعمال اگر او که ایشان همواره اسم را بصغیر  
بمخوانند چنانچه شمس الدین را شمو و عز الدین را عز و جمشید را  
جمو و ابدال را ابد و گویند و در این اسم اسقاط لفظ سحر کرده  
خیزان گفته اند وجه تسمیه ذکر آن است که اول نام او سحر خیزان  
بوده در هنگامی که بانوی قلعه بز یارت بیت اله الحرام رفته  
چون معاودت کرده مستحفظان در بروی او بسته او را  
بدرون قلعه نگذاشته اند او را رنجیده بلفظ فارسی ایشان  
خیزان بی اعتبار خطاب کرده باشند بعد از آن توقف  
نگریده رفته است اکثر حکام آنجا بی اعتبار و فی نفس الامر موم  
باین صفت آمد و شهر خیزان از بناهای جدید است که در زمان  
اسلام واقع شده در میان مردم آنجا چنان مشهور است که باقی  
آن صاحب مراغه است مسود او را ق هر چند در کتب متداوله  
بجس نمود از سلاطین کسی که بانوی آنجا بوده باشد بنظر نیاید

مگر ازوزرا و امرا بوده باشد تحمل در زمان ملاکوخان که تجدید عمارت  
مراغه کرده آن بلده را دارالملک ساخت و خواجه نصیر که در آن عصر  
مدارالملک مؤتمن و مشیر بود بنای قلعه و بلده کرده باشد و یا یکی  
از اکابر وزرای اسلام در آن زمان ساخته باشد و مسجد جامع که در آن  
بلده است از محدثات بانی قلعه است و ستونی چند در آنجا نصب  
کرده اند که مردم آن دیار تشخیص نکرده اند که چه درخت است  
و بعضی می گویند که درختی است که ترکان ایت بوفنی و کردان  
شیلان می نامند و معتقد مردم آنجا آنست که قدم بسیاری  
از اهل ابلد بدانجا رسیده است مکان استجابت دعاست  
و عمارت اندرون قلعه بطرز رصد طرح کرده از آنجا و آهک  
ساخته اند باغات خوب دارد و اقسام فواکه و انگور و شمش  
که در نواحی تبریز و سایر بلاد عجم میباشد در آن بلده موجود  
اگر این حیثیات نسبت بنای آن بخواجه نصیرالدین محمد طوسی  
دهند دور نیست العلم عند الله اما آب و هوای ولایت درخت  
زبونی است و در فصل پاییز اکثر سکنه و متوطنان آنجا را  
تب نوبه می گرفته و باغات آن ولایت درخت فندق است  
و سایر اقسام میوه است و زبونی هوای آن بلده را از کثرت  
انجار فندق میدانند و عشرت آن ولایت به نیران طبقاً  
و وجه شمیمه نیری آن است که هر کس از عشائر و قبائل ایشان  
فوت یش حکام آن دیار علوفه و وظیفه او را بلا تصور باولاد  
او اگر خرد و اگر بزرگ باشد میدادند چیزی از آن زیاده و نقصان  
نمی کردند از اینجهت بنمیری لقب یافتند و حکام ایشان همیشه با سلطان  
عظام و خواقین کرام بهرام انتقام طریق مدارا و مواسامه می

داشته انواع رعایت یافته اند و چند دفعه که پادشاهان بر ولایت  
کردستان استیلا یافته ولایت کردستان را از حکام آنجا  
گرفته اند و یار ایشان از سطوت پادشاهان ایشان سالم و مصون  
مانده از آنجمله صاحب کتاب مطلع السعدین مولانا محمد الرزاق  
سمرقندی که در تاریخ سنه اربع و عشرین و ثمانمانه که میرزا  
شاهرخ بن امیر بدیع اولاد قرا یوسف ترکمان بحکومت  
او در بایجان آمد بهر امیر سلیمان خیرزانی در ملازمت امیر  
شمس الدین بدلیسی استقبال موکب شاهرخ می نمود  
بعنایت پادشاه و نوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز  
گشتند و بعد از آن امیر سلیمان و پسرش از حکام ایشان  
آنچه دانسته و افواه مذکور است امیر ملک است که مدتی  
بحکومت آن ولایت مبادرت نموده عاقبت باجل موعود  
بعالم احزت رحلت فرمود امیر داود بن امیر ملک مدت  
سی و نه سال حکومت خیران بلا مشارکت معاندان باالاستقبال  
کرد و علی الدوام بشرب مدام و مصاحبت جوانان سروقد  
کل اندام مداومت می نمود مدرسه معروف بدو دیده و خیران  
بنا کرده با تمام رسانیده علما و فضلا در آنجا بافاده و استفاده  
اشتغال دارند و او در اسه پسر بود سلطان احمد و امیر سلیمان  
و حسن پیک **سلطان احمد بن میر داود** بعد از فوت  
پدر و الی ولایت خیران شده در حکومت و دارایی آنجا حکام  
یعنی جد و جهد کرد چنانچه عشرت نیری و رعایا و متوطنان  
آن ولایت از و راضی و خوشنود بودند همراه امرا و حکام  
کردستان در هنگام سفر دارالسلام بغداد و نسب سلطان

سلیمان خان خدمات پسندیده از و بطهور آمده ملک نامه همایون  
در باب ایالت خیزان با بعضی قیود و موکد بلعنت نامه گرفت و از آن  
تاریخ در احکام و فرامین القاب ایشانرا جناب نوشته اطلاق  
لفظ حاکم کرده بجا کمان خیزان مشهور شدند اما با شرف خان  
با وجود محبت و اتحاد که در مابین سلسله ایشان منعقد بود  
در هنگامی که اوله بر سر روم آمد بواسطه بعضی مواوکه در اجوا  
شرف خان بعد ازین مذکور خواهد شد دوستی بدشمنی و خصومت  
بعد اوت مبدل شده سلطان احمد در قلع و قمع خاندان او با اوله  
همزمان شده و شرف خان نیز باراده تسخیر خیزان و بدست  
آوردن سلطان احمد پیک لشکر با آنجا کشید در میان  
مردمان بسیار تلف شده باری مصلحون در میان افتاده  
عودت کرده سلطان احمد کس بدیار بگرفتاده اوله را  
ترغیب و تحریص بجنگ شرف خان کرده اوله نیز با لشکر  
دیار بگرفتاده خیزان شده برهنه مونی او از خیزان بنا چیده  
تا یک آمده روانه ولایت بدلیس شد در آن معرکه شرف خان  
بقتل رسید بعد از زمانی در عقب او سلطان احمد پیک نیز  
عالم فانی را وداع کرده رفت **بیت**  
یکی از چشم دل بنگر بر آن زندان خاموشان که تا یا قوت کویانرا  
تباوت از کجایی سوزان عروسانرا چو شاخ نستر یابی رخ گلرنگ  
خوبانرا چو زنگ زعفران بینی چه باید بالش نالش با قبالی اوباری  
که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی و از و پنج پسر ماند امیر محمد  
و یوسف پیک و ملک خلیل و ملک خان و خان محمود  
میر محمد پیک بن سلطان احمد پیک بعد از فوت سلطان

احمد حسب فرمان قضا جریان سلطان سلیمان خان ولایت  
خیزان دو حصه کشته نصفی بمیر محمد و نصفی بملک خلیل برادرش  
مقرر شد و چون مدت یکسال از ایام حکومت میر محمد تممادی شد  
بمرک فحشه ازین عالم رحلت نمود و از و سه پسر یا و کار ماند سلطان  
مصطفی و او و یک زینل بک اما **ملک خلیل** بعد از فوت  
برادر ولایت خیزانرا بدستور اول یکی کرده از دیوان سلیمانی  
بنام خود برات کرد و اما سلطان مصطفی با مداد و معاونت خال  
خود بهاء الدین پیک حاکم خرد متوجه آستانه کشته حصه  
پدر را بنحو و مقرر کرد اینده چون مدت شش سال از ایام حکومت  
او تممادی کشته یکروز او را در شکار گاه در میانه جنگل و همیشه  
مرده و بیجان یافتند هر چند تفحص کردند سبب قتل و قاتل معلوم  
نشد و بعد از فوت او حکومت برادرش داود بک انتقال  
یافت چون یکسال از زمان دولتش مرور کرد بعالم آخرت  
مخرامید و بعد از وفات داود بک زینل بک برادرش باستانه  
سلطان سلیم خان رفته هر دو حصه ایالت خیزانرا بدستور  
سابق یکی کرده بنحو و مقرر کرد و هنوز چاشنی از ساغر حکومت  
نخشیده بود که گاسه زهر از دست ساتی اجل بنا کامی در کشید  
و در راه استانبول جان بجهان آفرین تسلیم کرد **ملک**  
**خلیل بن سلطان احمد پیک** چنانچه شمه قبل ازین از احوال  
او مذکور شد در زمان حیات و برادر زادگان نصف ولایت  
خیزانرا بعضی اوقات و گاهی تمامی را متصرف بود بعد از فوت  
برادر زادگان در زمان سلطان سلیم خان با مداد و معاونت  
مشیر منعم محمد پاشای وزیر اعظم بدو حصه خیزانرا بنحو و مقرر نمود

قریب بیست و دو سال بلا مشارکت و ممانعت بحکومت و دارائی پنج  
قیام و اقدام فرمود اما در امور حکومت و امارت چندان تقدیر شد  
و زمان محام آن ولایت را در قبضه اقتدار ابدال اغنام شخصی از  
بلبلان نهاده بود خود از حکومت بنا کامی بنامی و نانی قانع گشته  
چون موفق بتوفیق الهی بود اکثر مهمات او موافق تقدیر می آمد  
در سنه احدی و تسعین و تسعمانه برض صرح که مدتها بان بلبلان  
بود روی بعالم آخرت نهاد و از حسن پیک نام پیری خورد  
سال همانند **میر محمود بن سلطان احمد پیک** بعد از وفات  
ملک خلیل برادرش با تفاق عشائر و قبائل میری بموجب  
فرمان عالیشان سلطنت مراد متصدی امارت خیزان شد  
و نفس الامر در حفظ و حراست ولایت و ضبط و صیانت عیثی  
ید طولی داشت بنوعی در دارائی آنجا قیام می نمود که فو قش  
تصور نتوان کرد و در شهر سنه اشنی و تسعین و تسعمانه که عمر  
عثمان پاشای وزیر و عساکر نصرت مآثر بفتح و تسخیر تبریز نامور  
بودند در روزی که سنان پاشای وزیر در سعد آباد تبریز با بعضی  
از امرای قزلباشیه جنگ و ستیزه نموده چون رفیقانش فرار  
کردند میر محمود خان در آن معرکه با اعیان خیزان بعه شهادت  
رسید و از و سلطان احمد و میر محمود نام دو پسر ماند و میر محمد  
در صفر سن توجه بجانب آخرت کرد و **میر حسن بن ملک خلیل**  
**پیک** بعد از قتل عمش میر محمود عشائر و اقوام میری با تفاق  
با تفاق با وجود آنکه خورد سال بود او را با امارت قبول نموده بموجب  
براه سلطنت مراد خان حاکم خیزان شد در این اثنا عمش یوسف  
پیک بن سلطان احمد باراده حکومت خیزان متوجه آستانه اقبال

اشیانه

اشیانه سلطان مراد خان کشته از مراد احمد بیدریغ پادشاهان  
حکومت خیزان بدو مغفوض شد و چون از آستانه عودت کرده بجزایر  
رسید عشائر و قبائل میری چندان التفات باحوال او نکرده باریس  
شده بخدمت جعفر پاشای وزیر تبریز رفته از و امداد و استعانت  
طلب داشت جعفر پاشای وزیر نیز تقویت او کرده کس همراه  
نموده بضبط خیزان فرستاد این مرتبه باز اهلالی کردن باطاعت  
و انقیاد او نهاده چون چند دفعه احوال بر اینموال شد مصلحت  
در مابین افتاده بناجیه میران را بطریق سنجاغ بدو دادند که تصرف  
کشته خیزان مع توابع در تصرف میر حسن باشد چون اندک  
زمان بر این و تیره گذشت یوسف پیک بتحریک مفسدان بلکه  
بآرزوی جوانمردی قانع بناجیه میران نشده تکرار طالب ایالت  
خیزان شد و میر حسن نیز تابعان خود را جمع نموده با مدد بعضی  
بعضی اجبا و طائفه شیروان بر سر یوسف پیک رفت و او  
نیز در قریه از من اعمال میران متحصن گشته مستعد جنگ  
و جدال شد بعد از محاربه بر فغانی او متواری شده و یوسف  
پیک در میان چاه خلا پنهمان شده بد نامی تمام در میان نجاست  
کشته گشته قاتل خود را ظاهر ساخت و میر حسن را راجحه  
گرا همت این تهمت عذاب بسیار کشیده اخراجات بشمار او را  
دست داد چنانچه چند قطعه قریه مرغوب از قزایای ولایت  
خیزان و اکثر اراضی و املاک موروثی خود را فروخته قیمت  
انرا با اعیان و ارکان آل عثمان صرف کرد و هنوز با وجود  
آنکه مستغرق در یای دین گشته بود از آن تهمت خلاص  
نشده و حاجی پیک عمرزاده او که از دختر حسن پیک محمودی متولد

شده بود با داد طائفه محمودی چند روز با میر حسن بواسطه  
آنکه ناچیه نیران بطریق سنجاغ بدو باز گذارند منازعه و منازعه  
نمود آخر الامر قرار بر آن شد که ناچیه مروانان بطریق و طیفه در  
معاش او مقرر گشته در ملازمت میر حسن بوده با اتفاق در  
مهمات ملکی و مالی جد و جهد گذران است **شعبه دوم در ذکر امرا**  
**مکس** از رشحات سبحان قلم و حرکات بنان ستوده رقم  
سابق بوضوح پیوست که حکام خیزان و مکس و اسپا برادران  
بوده اند که در ناچیه بیجان بدان ولایت آمده در میان خود ولایت  
قسمت کرده بر وایتی بعضی نقله بنی عمان بوده که آن ولایت را  
بطریق اشتراک از سلاطین سلاجقه گرفته متصرف شده اند  
بمقتدر اسم اول کسی که از امراء مکس که در افواه و است  
مشهور است میر ابدال بود و او دو پسر داشت احمد پیک حسن  
پیک احمد پیک بعد از پدر متفقد قلاوه امارت شده بضبط و صیانت  
آن ولایت قیام نموده و حسن پیک برادرش رازینیل پیک  
حاکم حکاری که از وقتار خاطر بهم رسانیده بود برداشته همراه  
خود باستانه سلطان سلیمان خان غازی برود و ناچیه قلعه کارکار  
از ایالت میر احمد تفریق کرده بطریق سنجاغ بحسن پیک تعیین  
نموده در این باب احکام مطاعه حاصل گردانیده مدتی ایجابات  
بمشارکت برادران بامر حکومت قیام نموده چون مدت رسال  
از ایام حکومتشان منقضی شد احمد پیک فوت گشته از ابدال پیک  
و میر عماد الدین نام دو پسر ماند **ابدال پیک بن میر احمد** بعد از  
فوت پدرش حسب فرمان قضا جریان سلطان سلیمان خان  
تفویض امارت مکس بدو شد در این اثنا عمش حسن پیک

بجو از رحمت حق پیوست و ابدال پیک دختر زینل پیک حاکم حکاری را  
بجای تکام در آورده با مداد و معاونت او ناچیه کار کار را بدستوری  
که در تصرف ابا و اجداد او بود الحاق سنجاغ مکس کرده در نیاب  
نشان مرحمت عنوان از سلطان سلیم خان حاصل گردانیده آخر  
رستم پیک بن میر حسن بمعاونت طائفه محمودی ناچیه کار کار را  
تکرار تفریق کرده بخود گردانید و در میان بنی عمال منازعه و منازعه  
بسیار واقع شد و در اوائل سنه خمس و الف شبی در وقت بین  
العشایین ابدال پیک باراده تجدید وضو بکنار کنکره قلعه آمده پیش  
بلغرید و بیفتاد جان بهمان آفرین تسلیم کرد و از او میر احمد  
و محمد نام دو پسر ماند میر احمد بموجب استحقاق با اتفاق قبایل  
و اقوام بجای پدر نشست **رستم پیک بن حسن پیک** چنانچه  
مذکور شد علی رغم بنی عمان دختر حسن پیک محمودی را خواستگاری  
نموده با مداد عشرت محمودی و خمس التفات مصطفی پاشای  
سرداری ناچیه کار کار بخود مقرر ساخت چون مدتی چند سال  
بحکومت انجا بسر برده فوت شد پسرش حسن پیک قائم مقام  
او شد در محلی که ابدال پیک هلاک گشت حسن پیک باراده بضبط  
با داد سنان پاشای میر میران وان و آن تا موازی سیصد سوار  
و پیاده همراه او کرده روانه ساخت و میر احمد با اتفاق اقوام و قبایل  
بدفع حسن پیک از قلعه بیرون آمده مستعد جنگ و جدال شد  
در مابین ایشان محاربه و مجادله واقع شده حسن پیک در آن  
معرکه بقتل رسیده میر احمد استقلالاً بحکومت مکس مبادرت  
حالی بلا مانعت بامر حکومت قیام نمایند **شعبه سیم در ذکر**  
**امراء اسپا برود** این طبقه نیز بنوعی که سابقاً مذکور گشته

با حکام خیزان بنی اعمامند و در زمانی که امراء کردستان اعات  
در گاه عثمانی نمودند والی آسیا برد محمد پیک بود و چون فوت  
کرد از دو پسر ماند سلطان ابراهیم و میر شرف **سلطان ابراهیم**  
**بن محمد پیک** بعد از فوت پدر بر سر امارت آسیا بر بموجب حکم  
سلطان سلیمان غازی ممکن شد مدتی با مر حکومت مبادرت کرده و در  
داشت محمد پیک و حسن پیک در هنگامی که قزلباش بقتل رسید  
و محمد پیک بعد از وفات پدر قائم مقام او شد **محمد پیک بن سلطان**  
**ابراهیم** چون پدرش فوت کرد بموجب نشان سلطانی والی آسیا  
گشت و او چهار پسر داشت ایوب پیک و خالد پیک و ادیس پیک  
و سلطان ابراهیم بعد از وفات پدر ایوب پیک بموجب وصیت  
پدر و استحقاق شرعی متصدی امارت شد و حالیکه تاریخ هجری  
در سنه خمس و الف است قریب بیست سال است که آن ولایت را  
درید تصرف دارد در عقل معاش و سامان و جمعیت و دنیاداری  
محمود اقران است **میر شرف بن محمد پیک** بعد از آنکه برادرش  
سلطان ابراهیم جانشین پدر شد بدر گاه سلیمان بنی رفته ناچیه  
اغاکیس را از الگای برادرش تفریق کرده بموجب نشان  
سامی مکان سلیمان بنی بطریق سنجا گرفته متصرف شد چون  
مدتی چند ناچیه مزبور را ضبط و تصرف کرد از عالم فانی بجهان  
جاودانی انتقال کرد از و بهاء الدین پیک و اور که پیک نام  
دو پسر ماند چون هر دو خورد سال ماند بیاقت ضبط ولایت  
نداشتند اغاکیس را از دیوان و ان با امراء عثمانی تفویض کردند  
و اور که پیک چون بحد بلوغ و سن تمیز رسید بمرض صرع  
و جنون مبتلا گشته بهاء الدین ترک دیار کرده بعربستان

افزوده

افزوده در بصره و لح در سلک غلامان پادشاه مسلک شده **فصل**  
**پنجم در ذکر حکام کلس** برضاثر فطنت آثار و افعان دودمان  
باشمی و خواطر حقیقت اثر شناسندگان خاندان قریشی مخفی و ستر  
مانند که سلسله نسب حکام کلس بزعم ایشان یکی از اولاد حضرت  
عباس رضی الله عنه فتمی میگردد و می گویند که بروایت صحیح با حکام  
حکاری و عمادیه بنی عمان اند و سخن ایشان در این وادعه  
آن است که شمس الدین و بهاء الدین و منتشا سه برادر بودند  
حکام حکاری از نسل شمس الدین اند و با اصطلاح اگر ادیشان را  
شعور حکام عمادیه که از نسل بهاء الدین اند بهدین و حکام کلیس  
که از نسل منتشا اند مسند میخوانند بجهت تقدیر مسند کرده بی از طایفه  
اگر اد بر سر رایت خود جمع نموده بجانب مصر و شام رفت و در آنجا  
بلازمت سلاطین ایوب اختیار کرده و آن سلاطین معدلت  
ایمن ناچیه قیصر را که قریب بولایت انطاکیه است جهت سنجاغ  
برای مسند معین کرد که تابعان خود را در آنجا قشلاق نمایند  
و از اگر اد یزیدی جماعتی که در آن دیار از متوطنین بوده اند  
بر سر رایت مسند مجتمع گشته روز بروز آثار قابلیت مسند  
و علامت شهادت و رشاد متراید شده اگر ادی که در حرم  
و کلیس نیز بودند عموماً توجه بجانب او کردند و از سلاطین  
ایوبیه عنایت و مرحمت شامل حال و کافل آمال مسند گشته  
اورا بامارت اگر ادی که در محروسه شام و حلب بود مفتخر و مرفر  
کردانیده دست تصدی اورا در قبض و بسط و رتق و فترق حکومت  
انجامت قوی و مستطهر گردانیده اورا بپایه ارجمند بین الاقران  
بمرتبه بلند رسانید در اوایل بعضی از شیخان یزیدی که در آن

حما و مرعش ساکن بودند بر سر حکومت امر او مسند در مقام مناقشه  
و مناظره در آمده بعضی اوقات اغار جنگ و جدال و بنیاد حرب  
و قتال کردند آخر مسند ایشان را بقهر و لطف و احسان و  
مطیع و منقاد خود ساخت عموماً اگر او آن دیار کردن بر بقعه  
اطاعت و فرمان برداری او نهادند چون مدت حیات مسند  
بر آمد پسرش عرب پیک متصدی امر حکومت پدر شد  
چون او نیز بدار بقار حلت فرمود خلف الصدق او امر جمال  
قدم بر مسند پدر نهاد و بعد از امیر جمال پسرش احمد پیک قائم  
مقام او شد در زمان فراش قضا بساط حکومت ال ایوب را  
در نور وید دولت آن طبقه بغلامان چرا که انتقال یافت و احمد  
اطاعت چرا که نکرده چون مدتی از ایام حکومت تمام شد  
عالم فانی را وداع کرده از وجیب پیک و قاسم پیک نام دو  
ماند وجیب پیک بجای پدر حاکم اگر او شده سلاطین چرا که او را  
با ستانگت بخندمت خود دعوت کرده در حلب بقتل آوردند و قاسم  
پیک بحب ارث بزور بازو جانشین برادر کشته اگر او را بخوزه  
ضبط و ضبط تسخیر در آورد و از جانب سلطان چرا که حکومت  
اگر او بشیخ عزالدین و شخصی از اولاد شیخان یزیدی  
مفوض گشت و بعضی از گروه یزیدی تابع او شدند و شهر یاز  
پیک رمضان را سردار کرده و همان لحظه بعضی متجنده طلب را  
همراه نموده بدفع قاسم پیک فرستادند قاسم پیک نیز  
باعشار و قبائل خود در جبل صیهون متحصن گشته و سلطان  
عزوری همشیره زاده خود را با کرده ابنوه از متجنده حلب همراه شیخ  
عزالدین نموده از طرف دکر بر سر قاسم پیک فرستاده

در میان ایشان چند مرتبه مقاتله و محاربه صعب روی نمود هر دفعه  
شکست بر لشکر چرا که افتاده در تاریخی که سلطان سلیم خان  
بعزم تسخیر عربستان و ولایت مصر و شام بدفع چرا که  
عنان عزیمت با مضوب معطوف کرد ایند قاسم پیک با اتفاق  
خیزی پیک چرا که بقدم اطاعت پیش آمده بعز بساط طوس  
سلطانی فائز شده بعد از فتح مصر و شام و حلب قاسم پیک همراه  
خان فولاد نام پسر خود در سن دوازده سالگی بود در رکاب  
ظفر انتساب سلطانی متوجه استانبول شد شیخ عزالدین  
یزیدی بخندمت قراجه پاشای میر میران حلب مبادرت نموده  
با غوامی بعضی از مفسدان که پاشای مزبور را بسنجان غرض  
امیر فریفته گردانیده خیانت و عصیان قاسم پیک را بعرض  
ملازمان پایه سریر خلافت مصیر رسانید و بمنابه در آن و او  
مبالغه نمود که اگر مرتبه دکر قاسم پیک رخصت انصراف بحلب  
عودت فرمایند باعث فساد کلی خواهد شد چون بدلائل قوی  
دفع قاسم پیک را خاطر نشان جناب سلطانی نمودند فرمان  
قضا جریان بقتل او نافذ گشت فی الفور موکلان عقوبت او را  
بقتل آوردند و جان فولاد نام پسرش را بر عامه برده در سلک  
غلامان خزینه جاد او به ترتیب و محافظت او اقدام کردند و اما  
اگر او با استدعای قراجه پاشا از دیوان سلطان سلیم خان  
بعزالدین مفوض کردند **جان فولاد پیک بن قاسم پیک بن**  
**احمد پیک** بعد از قتل پدر او در سرای عامه سلطان سلیم خان  
محافظت امارت اگر او بشیخ عزالدین مفوض نمودند چون

شیخ عزالدین وفات یافت از اولاد و اقربای او کسی نماند  
که از عهده حکومت بیرون تواند آمد بنا بر آن خواص او را داخل خواص  
همایون که در انظار کیه بود کرده حکومت اگر او را در عهده ملک محمد پیک  
که از اولاد حاکمان حسکیف بود نمودند و چون زمان مهام سلطنت  
بگفت کفایت سلطان سلیمان خان در آمد جان فولاد پیک را  
از سرای عامره بیرون آورده در سلک متفرقه کان درگاه عرش  
دشمنانه منحوظ گردانیده در غزای بلغراد و فتح رودس و سفر  
بغدان در رکاب نصرت انتساب سلطانی بوده از وبالدهفت  
آثار مردانگی بظهور آمده منظور نظر کیمیا اثر خاقانی شده است دعا  
حکومت ابا و اجداد خود نموده سلطان سلیمان مکان بواسطه  
آنکه از رفتن او بمیان اگر افساد پیدا نشود سنجاق دگر از تونج  
حلب بدو داد چون فولاد پیک از آن ابا نموده در آن حسین پیک  
بحسین پاشای خادم مفوض شده در باب تفحص احوال اگر  
و تفویض ایالت کلیس و حکومت ارمنی ایشان بجای فولاد پیک  
حکم همایون بنام پاشای مزبور عزرا صدر یافت که حسین پاشا  
نیز عرض کرد که مادام حکومت اگر ارجحان فولاد پیک تفویض  
نشود کسی بضبط و صیانت انظار یافته پرفتنه و فساد قادر نیست و اهالی  
وسکنه و متردین حلب و سایر بلاد عرب از شر ایشان ایمن  
نمی ماند بنا برین سلطان سلیمان خان جان فولاد پیک را بطرف  
خروانه و عوارف پادشاهانه مخصوص گردانیده ایالت کلیس را  
مع ملحقیات بدو از زانی داشت و او نیز در آستانه مقضی المرام  
متوجه کلیس گشته بنوعی در ضبط و ربط اگر اقامت نمود

گذشت

که نقش متصور نبود منقول است که در تاریخ که سلطان سلیمان  
مکان بعزم تسخیر ایمان متوجه قشلاق حلب شد در انجا روزی  
بسر پرده عظمت و کرباس سلطنت در آمده شمشیر مرصع از خلوتخانه  
خاص پادشاهی بیرون آورد و بنهی که اصلا و قطعا مستحفظان و خدم  
ارکان واقف نگردیدند و چون صباح این احوال شایع گشت  
بسمع رستم پاشای وزیر رسید بنا بر تقاضای خاطر که با پولاد پیک  
داشت بعضی شجر بار داد و رسانید که این فعل شنیع از گردان  
تابع جان فولاد صادر گشته و سوای ایشان هیچ احدی مرکب  
این امر خطیر نمی تواند شد بنا بر این ناره غضب پادشاهی شتعال  
یافته دو د بیداد از کانون دماغ جان فولاد پیک بر آورد در این  
اشا جان فولاد پنچ روز مهلت خواست که اگر دزدانرا پیدا نکنند  
بهر عقوبت که پادشاه اشاره فرماید سزاوار باشد روز چهارم  
دزدانرا با شمشیر مرصع سلطانی در دیوان سلیمانی حاضر گردانند  
بعد از آنکه دزدانرا بسیار رسانیدند جان فولاد پیک بر رحمت  
بیدریغ پادشاهانه و نوازشات خسروانه بین الاقران ممتاز  
و سزاوار کردید و پایه اعتبارش با علی علیین رسیده  
مدت عمرش از نود و تجاوز گشته بحد و دصد رسید گویند  
مقتاد نفر از اولاد و کور داشت و اکثر ایشان بحد بلوغ رسیده  
تمیز رسیده در گذشته از انجمله حبیب بک عمر بک احمد بک  
عبد اله بک حسین بک جعفر بک زینل بک حیدر بک خضر  
ده پسر بعد از وفاتش در قید حیات بودند اما حبیب بک  
که پسر بزرگش بود در او ان جوانی و عنفوان کامرانی بواسطه  
افعال جاهلان و اوضاع بیخردان که مقضی طبیعت جوانان است

و خلاف قیاس پیران پدر از اوضاع او قنفر کشته سلب نصب اولاد  
نمود در تربیت پسر پنجم خود حسین پیک کوشید و چون آثار شد  
و سداد و علامت قابلیت و استعداد در جهته احوال و ناهیه  
آمالش هویدا بود خواست که او را ولی عهد خود سازد اتفاقا  
در آن اوان سلطان سلیمان خان عازم سفر سکتوار شده  
جان فولاد پیک بواسطه ضعف و سستی تاب و تحمل ترود سفر  
و سواری نداشت حسین پیک را قایم مقام خود در رکاب نصرت  
انتساب سلطان شجید غازی روانه سکتوار نمود و از  
در آن سفر خدمات پسندیده بمنصه ظهور آمد منظور نظر کیمیا  
پادشاهی کشته بوعده سنجاع او را مستظهر گردانید و در شهریور  
سنه اثنی و سبعین و تسعمانه که راییت نصرت شعار از آن  
دیار معاودت نمود علامت و وداع عالم فانی بروجات حال جان  
فولاد ظاهر کشته جعفر پیک نام پسر خود را ولی عهد و ضبط اموال  
و اطلاق و اوقات و اولاد را در قبضه اقتدار حسین پیک وصیت  
کرد که من بعد جیب نام پسر من از حکومت و اموال من می نصیب  
باشد و باین مضمون وصیت نامه نوشت بمهر قضات و سادات و اهل  
آن دیار رسانید در کینه مهور بنزد کو تو ال قلعه حلب گذاشت  
و بعد از آن جان عزیز بقا بضاعت ارواح سپرد **جعفر پیک بن جان**  
**فولاد پیک** بموجب وصیت نامه پدر بفرمان مکرمت عنوان  
سلطه نمراد خان حاکم کیس شده بعد از چهار سال در هنگامی  
که مصطفی پادشاهی همه سردار متوجه تسخیر شیروان شد جعفر پیک  
در عقب لشکر قیامت اثر عازم دیار بکر شده چون بقراچه طغ  
محل رسید از اسب افتاده جان بجهان افرین تسلیم کرد

**جیب پیک بن جان فولاد پیک** بعد از فوت پدر امانت و تحفات  
بسیار از جانب جیب بک برادران عاید شده از حسین پیک  
برادرانش ملاحظه نکرده در مقام انتقام در آمده روانه کلیس شد  
بعضی اموال و اسباب پدر را متصرف کشته مجوسان که مدتها  
در حبس بودند از قید اطلاق کرده بدیوان پادشاهی فرستاد  
و شکایت بی نهایت از برادران بی مروت کرده استحقاق خود را  
معروض پایه سریر اعلامی سلطانی گردانیده مشیر مخم نظام عالم  
محمد پادشاهی وزیر اعظم باد در مقام عداوت و خصومت در آمده  
گفت که پدر در زمان حیات خود جیب پیک را از منصب و میراث  
محروم گردانیده و او را استعداد حکومت نیست اما برای  
رفع نزاع سنجاق نابلوکس شام بدو ارزانی فرموده جیب پیک  
بدان راضی نگشته طالب سنجاع بالیس حلب که در تصرف  
برادرش حسین بک بود شد و از غنایت بیغایت سلطانی  
آن سنجاع بدو ارزانی کشته چون حسین پیک برین مقدمه  
واقف شد کس باستانه فرستاد و سنجاع مزبوره را باز  
انجو و مقرر گردانید او را معزول ساخت در این اثنا خضر فوت  
برادرش جعفر پیک و تفویض ایالت کلیس از جانب مصطفی پیک  
سردار به حسین پیک مسموع جیب پیک شد فی الفور بر سبیل  
استعمال روانه آستانه سلطان مراد خان کشته موازی  
پنجم از فلوری بطریق هدایا و پیشکش بشیخ پادشاه که در آنوقت  
پادشاه را اعتقاد و اخلاص زاید الوصف بران شیخ جاهل داشت  
برده استدعای حکومت کلیس نمود که از پادشاه و وزیر  
اتماس نماید حسب الاتماس شیخ که اعتبار تمام داشت

سنجاق سلیمه را بحیب پیک عنایت فرمودند حبیب پیک بدان  
سنجاق قایل شده طالب اوجاخ موروثی گشت اگرچه اراده شیخ  
موافق شریعت غرآ و مطابق احکام بیضا نبود بواسطه ابرام  
و مبالغه و الحاح شیخ حکومت کلیس بحیب پیک و سنجاق  
سلیمه بحسین پیک مقرر شد و در تاریخی که مصطفی پاشای سردار  
قیمه قلعه فارص مینمود حبیب پیک در آن سفر تقصیر و تهاون ورزید  
در آخر سفر با معدودی چند بخدمت سردار آمده از او بخیجه تکرار  
تفویض حکومت کلیس بحسین پیک نموده سنجاق سلیمه بحیب پیک  
ارزانی داشت باز راضی نشد متوجه آستانه پادشاهی شد اتفاق  
در آن حین مصطفی پاشا از سرداری معزول گشته سنان پاشا  
بامر سرداری مامور شده بود و در نفس الامر چون حبیب پیک  
شخصی صراف و مردی لفاف بود در خدمت سردار آن مقدار  
صرف کذاب زد که سنان پاشا فریفته و شیفته او شده  
و تصور کرد که نصف ولایت اعجام در دست او مفتوح خواهد  
بنابرین حکومت کلیس بدو مقرر داشت چون سه سال بامر  
حکومت آنجا قیام نمود سنان پاشا از سرداری ولایت عجم  
و وزارت عظمی عزل شد بحسین پیک باز حکومت کلیس را  
بر خود مقرر کرد ایند حبیب پیک چند سال دگر معزول پایشان  
و سرگردان می گشت آخر اجابت حق را بلیک گفته روی بعالم  
عقبی آورد و قطع خصومت برادران بنیغ از تیغ پدربنغ اجل بخیزی  
دگر تعلق نگرفت **بیت**

کردیم دو حصه تا بر آساید خلق او را بزین گرفت و من روی زین  
**حسین پیک بن جان فولاد پیک** چون منظور نظر کیمیا اثر سلطان

سلیمان خان غازی کشته بود و مظهر دعای خیر پدید شده با وجود آنکه  
پسر پنجم بود بعد از فوت جعفر پیک والی ولایت موروثی شد و چند  
دفعه حبیب پیک برادرش چنانچه قبل ازین مذکور شد با او معارض  
شده تهمت قتل برادرش جعفر پیک بدو نسبت کرد و موروثی شصت  
هزار فلوری وعده کرده معاونت سنان پاشای وزیر چند سال  
حکومت کلیس را ازید تصرف او بیرون آورده عاقبت کاری  
نساخته ایالت موروثی بر او قرار گرفت **بیت**

هر گرا کوشش از برای خداست همه کارش زایز و آید راست  
کار با جز خدای نکشاید بخدا کرزنده هیچ آید  
القصة حسین پیک چند سال بلا مشارکت و معاونت بحکومت  
و دارایی کلیس مبادرت نمود آخر آرزوی بگلر پیک سلسله عثمانی  
در سر او افتاده مبلغ خنجر بواسطه میر میران شدن طرابلس  
شام در خواص آنجا زیاده کرده در عهده گرفته التزام نمود که حکومت  
کلیس نیز الحاق طرابلس شود هر گاه معزول گردد کلیس  
همچنان درید تصرف او بوده تغییر نشود و شروطی چند بر آن اضافه  
کرد چون استدعای او را بمسامع عزو اقبال رسانیدند جمله  
مدعیات او بجز اجابت مقرون گشته در شهور سنه احدی  
والف نشان مرحمت عنوان پادشاهی در اینمو او شرف نفاذ یافت  
موسوم بحسین پاشا گشت و چون قبل ازین از اعیان طرابلس  
قبیره نام شخصی از اولاد عرب آنجا با بعضی شروط التزام طرابلس  
دان ولایت را در عهده خود گرفته بود خود را از جمله غنوبات  
قدوة البهترین عمده المدققین مولانا سعد المله والدین خواجه افندی  
میدانست و علاقه کثیره بخواجه مزبوره داشت حتی ده هزار فلوری

زر سرخ از مومی ایله بر سبیل قرض گرفته بود از استماع  
انجار حسین پاشا سر اسیمه کشته روانه آستانه شده ده هزار  
فلوری زر سرخ دین خواجه افندی را همراه آورده حسین پاشا  
نیز مقارن اینحال مرخص گشته روانه طرابلس شد اتفاقاً در راه  
نابندیکت و بعد از چند روز جسد او را با جمعی از همراهایش در میان  
کاروانسرای خرابه یافتند نسبت قتل او و رفیقانش را حسین پاشا  
و مردانش کردند بنا برین خواجه افندی با وجود محبتی که داشت بحسب  
در مقام کم التفاتی در آمده او را از حکومت طرابلس معزول کردند  
حسن آغای قیوچی باشی المشهور بشمشجی حسن را تعیین کردند  
که او را در قلعه حلب مجبوس کرد و اینده تفتیش خون قهیزه و رفقای او  
کرده در تحصیل بیت المال که در عهده ایشان بود اقدام نماید حسن آغا  
حب فرمان قضا جریان حسین پاشا را در قلعه حلب مقید کردند  
در امر خون قهیزه حسب الشرع چیزی بدو لازم نیامد و حالیکه تاریخ  
بحری در سنه خمس و الف است در قید حیاتت و همچنان معزول  
در محاکم محروسه سلطانی اوقات میگذرانند امید که عاقبتش بخیر  
و خوبی مبدل گردد چرا که جوانیت بهمه حیثیت آراسته و بزیور  
قابلیت پیراسته **فصل ششم در ذکر امراء شروان که آن مثل**  
**بر حکومتی و زعامتی است** ببلبل نعمه سرای گلستان امارت و طو

حصنکلیف بوده باشد باین دیار آمده اند و بروایتی نسب ایشان بلوک  
شروان میرسد بهر تقدیر عزالدین و بدرالدین و عمادالدین برادر  
بودند که بولایت کفر آمده در آنجا ساکن گشته آخر بحسب اتهام سلاطین  
ماضی حکومت آن دیار بایشان انتقال یافت اول کسی که از ایشان  
در کفر با امارت مبادرت نمود و در افواه و اسنمه مشهور است  
میر حسین بن ابراهیم است و او پنج پسر داشته امیر محمد کور و میر شاه  
محمد و میرزا شمس الدین و میر محمد این چون مدت حکومت میر حسن  
بنهایت انجامید ولایت موروثی خود را در میان فرزندان قسمت  
کرده وصیت نامه موکد بلفظت نامه نوشته در میان فرزندان گذاشت  
که هر کس بعد از فوت او بخصمه خود قناعت کرده متعرض احوال  
یکدیگر نشوند چنانچه شستا را با توابع میر محمد کور و قلعه کفر و مضافات  
بمیرزا و قلعه ایرون با مضافات بمیر شمس الدین و قلعه اوایل  
با توابع بمیر محمد الدین مقرر فرمود و میر شاه محمد را قایم مقام خود  
نموده **میر شاه محمد بن میر حسن** بعد از فوت پدر ب حکومت  
کفر اشتغال نموده اتفاقاً در آن اثنا میر محمد الدین برادر  
خودش فوت شده چون اولاد و کورنداشت قلعه اوایل را  
نیز ضمیمه کفر نمود و در حکومت استقلال تمام یافت بعد از  
وفات ازو میر محمد و میر ابدال و میر علی و میر عزالدین نام چهار  
پسر ماند میر ابدال بجای پدر نشست **امیر ابدال بن میر شاه محمد**  
بعد از وفات پدر بر سرند امارت نشست چون چند سال از زمان  
امارتش متبادی شد بقیه حیات بمقاضی اجل سپرد و ولد ارشد  
**امیر شاه محمد بن امیر ابدال** والی ولایت پدر شد در زمان  
حکومت شاه اسمعیل اراده تسخیر کردستان کرده امراء

و حکام اگر او چون از روی اتحاد بایکدگر اطاعت شاه مزبور نموده بخت  
اورفتند چنانچه سابقا چند دفعه بان اشارت رفته امراء اگر ادرا بغير  
از میر شاه محمد و علی پیک صاصونی جمله را بقید جس در آورد و میر  
شاه محمد چون خود را بلباس قزلباشیان بلباس ساخت  
در مجلس خاص و بزم اختصاص شاهی مخصوص کشته خود را  
از ملازمت ایشان منفک نموداشت و ولایت کفر ابطریق ملکیت  
بد و عنایت و ارزانی داشتند مدتی ایام حکومت او امتداد  
یافت از عمر تمتع و برخوردار می یافته محمد پیک و ابدال پیک  
و علی پیک و عزالدین پیک چهار پسر داشت خود را برضا  
و رغبت از امارت خلع گردانیده پسر بزرگ خود محمد پیک را  
ولی عهد خود ساخته ده سال دگر معزول کنج انزوا اختیار کرده  
آخر با جل موعود عالم فانی را بدو کرد **محمد پیک بن میر شاه**  
**محمد** بموجب وصیت پدر با حکومت کفر مع مضافات شغال  
نمود چون مدت سی سال از ایام امارت او مرور کرد برادرش  
ابدال پیک بار او منازعت برخاسته طالب حکومت کفر  
شده و محمد پیک علی رغم برادر که من بعد از دیوان خاقان  
سلیمان مکان تفویض ایالت کفر بدو نشود مدت یک سال  
علی الاتصال بحفظ و حراست قلعه بارگیری که در سرحد قزلباش  
واقعه قیام نمایند بنا بر این محافظه قلعه را در عمده او کرده  
روانه آنجا شد اتفاقا در آن حین شاه طهماسب بعزم تسخیر  
قلعه عدالجوار و ارجیش داخل و بارگیری آمده در قلعه شناسکه  
از کثرت برف و فرط سرما زمین چون اسفند یار رو بین تن چو  
تسخ در بر کرده بود جبال پوستین قائم بر دوش گرفته مرغ را

در هوا مجال طیران و ماهی را در آب امکان سیران نبود **بیت**  
بجای آب باید سنگ خوردن که آب بسته چون سنگ خام است  
زهر بر قامت خنجر که از آن زهر صید مرغ روح دام است اول  
بر سر قلعه بارگیری چون بلای آسمانی فرود آمده شروع در محاصره کرده  
چون ایام محاصره سه ماه امتداد یافت کار بر محصوران مضیق گردید  
ذخیره و آذوقه روی در انحطاط نهاده مردمان را از بی قوتی تاب  
و توانای نمانده مع ذلک مسموع محمد پیک شد که امارت کفر از دیوان  
سلیمانی برادرش ابدال پیک ارزانی گشته بنا علی هذا  
یاس تمام محمد پیک روی داده قلعه تسلیم کما شکان شاه  
طهماسب این معصوم پیک صفوی نمودند و جهت عرض احوال متوجه  
استان سلیمانی شدند مفدا ان در غیبت عرض کردند که ذخیره و آذوقه  
قلعه بارگیری در کمال فراوانی بوده محمد پیک از غایت نامرادی  
قلعه را تسلیم قزلباش نمود بنا بر این قزمان قزمان زمان  
بصلب و سیاست آن ناتوان نافذ گشته موکلان عقوبت  
شهر بند وجودش را از محافظت سلطان روح خالی گردانیدند  
**ابدال پیک بن امیر شاه محمد پیک** بعد از قتل برادرش محمد پیک  
در کفر حاکم مستقل شده چون سیزده سال از ایام حکومتش منقضی  
گشت نزاع و خصومت در میان میر محمد و ملک خلیل و برادران  
و حاکم خیزان افتاده ملک خلیل با مداد و معاونت از ابدال  
پیک طلب نموده از آنجا که تعصب و غیرت کردیمت عشار و توأم  
شیر روی را جمع نموده بر سر خیزان آمد با اتفاق ملک خلیل  
شروع در محاصره قلعه خیزان کرده امیر محمد با اتفاق عیثت نمیران  
بضبط قلعه خیزان قیام نموده بعزم مقاتله و مجادله بیرون آمده

در برابر ایشان صف آرای گشته بعد از مقاتله بسیار موازی صف  
از مردم خیزان بقتل آمده قرا و مزارع که در سر راه بود بباد نوب  
وغارت رفت و مردم خیزان بر رسم داد خواهی رومی قتل  
باستان سلطان سلیمان خان آورده حکم همایون بنام اسکندر  
پاشای میرمیران و ان حاصل گردانیده آوردند که ابدال پیکر  
در دیوان حاضر کرده تفتیش قضایای خیزان نمایند چون اهابلی  
طرفین حاضر گشتند تعدی و عدوان که از ابدال پیکر و مردم  
شیروان بر اهابلی و اعیان خیزان واقع شده بود در دیوان  
ثبت کردند میرمیران و ان همان لحظه او را در قلعه محبوس گردانید  
حقیقت معروض پایه سیر خلافت مصیر نموده فرمان قضا جبران  
بقتل او نماند گشته او را حسب الحکم در وان بقتل رسید و حکومت  
کفر او حصه کرده نصفی بصار و خان خردی و نصفی در کراکس  
پیکر کردی عنایت فرمودند و از ابدال محمود پیکر زینل پیکر  
و میر شاه محمد و حاجی و میر محمد و ذوالفقار شش پسر خود سال ماند  
**محمود پیکر بن ابدال پیکر** بعد از قتل پدرش چند سال  
کفر در تصرف مردم بیکانه ماند چون محمود پیکر بگذر رسید  
برای عوض حاجات و استعدای اوجاق موروثی متوجه استانبول  
اقبال اشیا سلطان سلیم خان گشته سلطان دوست نواز  
دشمن گذار از مرحمت بیغایت و عنایت بلا نهایت شهر باری  
ولایت کفر را بدستوری که در تصرف ابا و اجدادش بوده  
بد و ارزانی داشت و او یرلیغ بدیع التبلیغ پاشای گرفته مقصی الام  
بولایت اصل عودت کرده بر سر حکومت و مسند امارت  
شکلن شد و ابواب عدل و احسان بر رخ پر و جوان متوطنین سکینه

شیروان

شیروان گشوده عیشت و رعایای آن دیار را با نعام عام خوشنود  
گردانید اما علی الدوام بشرب مدام و معاشرت و مخالفت جوانان  
کل اندام اوقات گذرانیده یک لحظه یک لمح چون لاله و زکس قبح  
از دست نمی گذاشت و یکدم در موسم بهار و دوی بی غفلت صراحی  
ومی و ناله صدای نای و نی نمی بود **بیت**

برو یکجور عمی همزنگ آذر کرامی تر ز خون صد برادر بخت کسوری  
بربانک رودی ز ملک دوستتر دارد سرودی چون رسال در ایام  
حکومتش مرور کرد کیش او را در پست خواب از زخم دشمنه پهل  
سکافه و چون غنچه بخون آغشته دیدند ولایت کفر ابطریق  
سبجای میر حسن کرتی که از اولاد میر محمد کور بود از دیوان  
سلطان سلیمان خان عنایت گشت مدت چند سال آن ولایت  
در تصرف او بود **زینل پیکر بن ابدال پیکر** بنوعی که سابقا مذکور  
شد چون برادرش را در پست خواب مرده یافتند و نسبت قتل از کسی  
نخواستند کرد و قاتل معلوم نشد و برادران در صفت سن ماندند  
و چند سال میر حسن حاکم شیروان شد و چون زینل پیکر بس تمیز  
و تشخیص رسید باراده طلب امارت کفر روانه استانبول پادشاهی  
گردید اتفاقا در آن اشنا سنان پاشای وزیر سیم و علی پاشای  
قومدان بعزم تسخیر قلعه عقلمند با کشتی و قذح بسیار و لشکر  
و ذخیره بی شمار مامور گشته روانه انصوب بود و زینل پیکر نیز  
با بعضی امراء معزول اگر اقرار دادند که همراه وزیر مزبور در سفر  
در یا با عکرنصرت ناثر روانه گشته هنگام مراجعت که فتح قلعه  
عقلمند شده مقضی المرام عودت میر شد حقیقت احوال زینل پیکر  
بوسیله سنان پاشای وزیر معروض پایه سیر اعلی نموده امارت

د حکومت کفر بعنوان که برادرش محمود پیک داده بودند بدو عنایت  
شد و زینل پیک دوست کام و مقضی المرام بوطن مالوف و مسکن معروف  
عودت کرده بر جای آباد اجداد خود متمکن شده رعایا و برابری بطریق حق  
و مدار سلوک کرده با حکام و امراء اطراف و جوانب خود بر وجه حسن  
معاش کرده همواره خوان احسان کسرت ده علما و فضلا را رعایت  
و فقرا و ضعفا را حمایت کرده از خود بقبضه راضی نمیشد چون قریب  
سی سال بدین و تیره در حکومت و کامرانی بگذرانید رعیت و سپاهیا  
بخلق و لطف تسلی ساخت و خورد و بزرگ بخواندن و نوشتن هوس  
کرده بحد وسیعی بهره ور شد آخر بمرض صعب گرفتار گشته مدت شش ماه  
بیمار و زحمت بسیار کشیده و در آواخر شهر ذیحجه الحرام سنه خمس  
و الف بعزم دارالقرار این سرای دو در به عالم جاودانی فرامید  
ابدال پیک و ملک خلیل و میر محمود و میر محمد و میر سلیمان پنج پسر  
پاکیزه سیر در صفی روزگار یادگار گذاشت **ابدال پیک بن زینل**  
**پیک** جوانت بصف پیر است و بحسن سیرت ار استه بعد از  
فوت پدر بموجب وصیت او نشان مکرمت عنوان سلطان محمد خان  
بحکومت و داری شروان مبادرت نموده بالفعل حاکم بالاستقلال  
انجاست امید که متمتع و برخوردار باشد **شعبه اول در ذکر کر قی زاده**  
و بنابر متابعت میر محمد کرد و ولد میر حسن که پدر ولایت موروثی را  
در میان اولاد تقسیم کرد قلعه شستا را با داده بود و بالفعل زینل پیک  
ولد سلیمان پیک از دیوان پادشاهی بطریق رعایت قلعه  
شستان و مضافات بدو ارزانی گشته متصرف است و بعضی اوقات  
میر حسن از بنی عمان او امارت کفران نموده چنانچه در قبضه قتل  
ابدال پیک مذکور شد و در نفس الامر زینل پیک جوانی است بصف

رشد و رشاد موصوف رعایت خود را بنام پسرش کرده سنجاق انگلیس را  
از دیوان سلطان محمد خان بنام خود کرده و میر ابدال نام برادری دارد  
**شعبه دوم در ذکر ایردن** با لفظ میر ملک محمد بن میر حسن از اولاد  
میر شمس الدین بن میر حسن است که قلعه ایرون را پدرش در حکام  
قسمت ولایت موروثی بمیر شمس الدین ارزانی داشته بود  
بطریق رعایت متصرف است و او جوانت در بامین کردستان  
بسمت شجاعت و سخاوت معروف و بصف فرط دیندار است  
و مسلمان موصوف **فصل هفتم در ذکر امراء زرقی و آن مشتمل بر چهار**  
**شعبه است** بر ضمیر فیض پذیر سخنان بلاغت فرجام و خاطر ماهر  
مورخان فصاحت انجام صورت این قصه در حجاب ظلام نامذکوب  
امراء زرقی با عراب شام می پیوندند و شیخ حسن نام بن سید عبدالرحمن  
شخصی بحسب تقدیر از آن دیار فیض آثار جلای وطن کرده بولایت  
ماردین آمده در اینجا بعبادت و ریاضت مشغول گشته و دائم لباس  
کبود بلبس بوده بدان واسطه بین الناس بشیخ زرقی شهرت  
داشت و یحتمل که چون اعراب ازرق کبود چشم را میگویند شیخ  
بدان صفت موصوف بوده باشد بقر تقدیر همزه برای کثرت  
استعمال عوام افتاده بزرقی مشهور شده و از وفور تقوی  
و ورع شیخ حسن جمع کثیر از اعیان ماردین مرید و معتقد  
او گشته پادشاه عصر از او متوهم شده او را در قلعه ماردین محبوس  
کرد اینده بعد از چند روز کشف و کرامات از شیخ بطهور رسید  
بجذب درویشان پادشاه را مرید ساخته شیخ را از قید اطلاق داده  
زبان استکانت و اعتذار گشاده شرایط قعظم و تکریم بجای آورده  
و دختر خود را ب عقد نکاح او در آورد ازین جهت مردمان آن دیار را

اعتقاد وزاید الوصف بشیخ حسن زرقی پیدا گشته بعد از فوت  
پادشاه قائم مقام او شده اولاد خود را بامارت اطراف وجوانب  
فرستاده هر یک ناحیه از نوای را متصرف گشته حاکم آنجا شدند  
**شعبه اول در ذکر امراء در زرقی** شخصی از اولاد شیخ حسن زرقی  
بدر زرقی آمده بایل نام داشته و نام پسرش قابیل و در زرقی قلع بود  
که در میانه کلیسای عظیم واقع شده در محلی که آن قلع در دست کفار  
بوده و پیریز خوانده اند آخر که بابل و قابل آنجا را متخلص گردانیده  
بقبضه تصرف در آوردند از کثرت استعمال در زرقی شد و آنچه از امراء  
ایشان تحقیق گشته بر ترتیب نوشته میشود **میر حمزه بن امیر خلیل**  
**بن امیر غازی** مدتی بموجب نشان شاه اسمعیل صفوی امارت در زرقی  
بمیر حمزه متعلق بود بعد از فوت او پسرش محمد پیک با اتفاق امراء حکام  
کردستان اطاعت درگاه فلک اشتباه سلطان سلیم خان نموده  
بعنایات عالم آرای خسروانی سر بلند و بعواطف علییه سلطانی ارجمند  
شده امارت در زرقی بدو ارزانی شد و چون مدتی از ایام حکومت او میگذشت  
شد ازین دیر فانی بمنزل لکاه جاودانی خرامید و از چهار پسر در صحیفه  
روزگار ماند علی پیک شاه قلی پیک یعقوب پیک جهان شاه پیک **علی پیک**  
**بن محمد پیک** بعد از فوت پدر برادران با او در مقام عداوت در آمده  
بر سر حکومت خصومت آغاز کردند اضرام بقوت بازو ولایت را  
از تنایزان انتراع کرده هفت سال حکومت با استقلال نمود  
بعد از فوت او برادرش **شاه قلی پیک بن محمد پیک** در تاریخ  
سنه احدی و اربعین و تسعمانه بموجب نشان مکرمت عنوان  
سلطان سلیم خان غازی والی ولایت موروثی گشته بجای پدر  
تمکن شده چون مدت هشت سال امارت نمود هنگام عداوت

از درگاه در قبضه بولی بدست ناصر پیک زرقی گردگانی بواسطه عداوت  
با چند نفر از ملازمان بقتل رسید **یعقوب پیک بن محمد پیک** بعد از  
قتل برادرش شاه قلی پیک حسب فرمان سلیمانی حاکم جمیع دیوان  
زرقی شد و او مردمی بود بغایت در حده ذات بفضائل نفسانی آراسته  
و سخنان فخر و اهل اندام عظیم داشته صوفی و شش و موحد  
روش و نیک اعتقاد صافی رای بوده طبع نظم داشته اشعار  
محققانه و بیان موحدانه از سر زوده اکثر اشعارش بزبان کردی  
بلکه در آن فن دیوانی دارد در حسن اداب و اسلوب معاشرت  
و طرز مملکت داری و چند زمان خود بود چون بیت و پنجال حکومت  
نمود خود را بطوع و رغبت از آن شغل خلع کرد و دو مان پیک  
پسر خود را بجای بامارت زرقی نصب کرد چون دو سال ازین  
قضیه گذشت در هنگام سفر شیروان در جلد نام مکان با امراء  
کردستان در دست قزلباش بقتل رسید و یعقوب پیک  
بعد از گشته شدن دو مان پیک پسرش بیکال بعالم آخرت  
انتقال کرد و از دو مان پیک محمد پیک و علی پیک نام دو پسر ماند  
**محمد پیک بن دو مان پیک** چون پدرش در سنه ست و ثمانین  
و تسعمانه بدرجه شهادت رسید و بحسن اهتمام جدس یعقوب  
پیک در سن پانزده سالگی جانشین پدر شد با وجود خرد سالگی  
در امر ریاست و اداب امارت قیام و اقدام نمود که محمود ازین  
گشته پایه قدر و منزلت از آباء و اجداد خود بگذرانید و محمد پیک  
کردگی بواسطه عداوت قدیمی و بجز پیک شمس الدین کنخدا می  
خود که با او رابطه قرابت داشت بهواداری او در مقام مقام  
آمده در آمده از وسوسه شیطان و غرور نفسانی چون آتش

برکشی کرده بعضی از قرا و مواضع در زینبی را نصب و غارت و حراق  
بالتار کرده بمزگر کلی بدان دیار رسانید و محمد پیک نیز بعضی از زینبی  
و مردمان بجهت خود را بدفع فساد او مأمور گردانیده بکف و حرمت  
سرحد و سنور خود تعیین کرد و اتفاقاً محمد پیک بطریق معهود قصد  
حدود کرده در میانه ایشان مجادله و مقاتله روی نموده بضر ب  
پیکان آبدار و تیغ خونخوار محمد پیک بنحاک بوار افتاد چون او را  
زخمدار از آن معرکه برداشته رمقی از حیات مانده بود او را  
برداشتند بقلعه کردگان بردند بعد از یکروز در آنجا جان بقا  
ارواح سپرد و محمد پیک بعضی اغایان خود را که محرک سلسله  
فساد بودند از میانه برداشته اموال و ارزاق ایشانرا متصرف  
گشته استقلال تمام پیدا کرده الحال که یاریج بجزی در سینه  
خمس و الف است بلا ممانعت و مشارکت حکام یعنی بامارت آنجا  
مبادرت می نماید در نیندت بواسطه قرابت سلسله حکام خردخواست  
که بامداد امیر شرف حاکم حریره محمد پیک ولد خضر پیک را از حکومت  
خود معزول کرده بنام الدین پیک ولد مراد خانرا در خرد حاکم سازد  
و مباشرت باین امر عظیم از حیز امکان بیرون بود بعضی خجالت  
و انفعال او را بین الاقران دست داد چون جوانی است  
امید که حق تعالی او را بانصاف و عنایت و وفایز گرداند  
ولا محوی زانهای دهر چشم و فناء که در جبهت این همزمان مروت  
**شعبه دوم در ذکر امراء کردگان** سابقاً قمر زده کلک بیان کردید  
که بایل نام شخصی از اولاد شیخ ازرقی بفتح دیر زیز آمد قابل پسر او  
با دختر کابیل مباشرت و معاشرت کرده از او پسر می بوجود آمد و شرم  
و خجالت نخواست که پدر بر آن قضیه مطلع گردد و بجانب کردگان

فرستاد و امراء کردگان از نسل آن پسرند و با امراء در زینبی بنی عماد میر  
ناصر کردگانی بواسطه قرینه منازک در بین ولایت در زینبی و کردگان  
واقع شده دائم الاوقات با امراء در زینبی منازعت می نمود و بگردان  
ازین دو طایفه که قوت ظاهره داشته بزور بازو قرینه مزبور را تصرف  
کرده اند در تاریخ که شایسته بیک باستانه سلطان سلیمان خان  
رفته مقرر نامه های یون گرفته که قرینه مناز داخل ولایت در زینبی باشد  
از استماع این اخبار ناصر پیک را شعله غضب از کانون سینه زبانه  
کشیده در حدود انتقام او در آمده فی الفور با جمعی از ملازمان خود  
بوزم آنکه در راه استانبول در هر محلی و مکانی که شایسته بیک رسید  
او را از پای در آورد روانه شد اتفاقاً در قصبه بولی بدو رسید که فصل  
مهمات خود داده معاودت نموده و چار یکد کرده در میانه ایشان  
مجادله و مقاتله واقع شده شایسته بیک با معدودی چند از نوکران  
که همراه داشت بقتل رسیدند چون میر لوامی بولی باین قضیه  
مطلع گشت اعیان و اهالی آنجا را جمع ساخته هجوم بر ناصر پیک آورده  
او را باسی نفر از ملازمان اسیر و دستگیر کرده حقیقت احوال را معروض  
پایه سریر خلافت مصیر گردانید و از موقف جلال فرمان قضا حیران  
بقتل ناصر پیک و نوکران نافذ گشته او را باسی نفر از نوکران خستگانی  
که در سر راه واقع شده صلب کردند تا عبرت سازند متهم دان کردند  
**بیت** تا نکوشی بمعدلت نشوی هرگز از ملک و سلطنت شادان  
را همراز زرد و این ساز که تو خواهی ممالک آبادان **محمد پیک بن**  
**ناصر پیک** بعد از قتل پدر تفویض امارت کردگی بدو عنایت شده  
بمضمون حدیث نبوی الحب بتوارثون و البغض خود را بشمس الدین  
کنجد ای خود وز نیل پیک شیروی مخصوص گردانیده با محمد پیک

در زین و لد دو مان پیک در مقام عداوت و خصومت در آمده نوعی  
که سابقا مذکور شد در دست مردمان ولد دو مان پیک بقتل رسید  
**ناصر پیک بن محمد پیک** بعد از قتل پدر با داد و معاونت شمس الدین  
که خدای خود در خرد سالگی قایم مقام پدر شد و هم قریه منار را از جانب  
محمد پیک در زین با بعضی اموال و ارزاق بدل خون دیت پدر و نوکران  
که مدتا منازع فیه بود گرفته بدو داده باین ایشان بوساطت حاکم خود  
وزین پیک بشروی اصلاح کرده قرار دادند که محمود زرقی که کنجی  
محمد پیک در زین بوده ماده قتل محمد پیک شده از در خانه خاور و ساد  
محمد پیک حسب الرضای امراء او را از در خانه رد فرمود چون بپلیس  
آمده شمس الدین نوکران او را فریب داده بعد از چند روز محمود را  
کشته بطرف خود فرار کرده از اینجهت یکم تبه حرارت ناصر پیک  
تسکین یافت و صلح قرار می و چون ناصر پیک خرد سال بود چنانچه  
مقتضای طبیعت اطفال است اوقات بلمه و لعب و عیش طرب  
می گذرانید و حسن نام مسخره نوکری داشت پنجه مشهور که دائم  
با او مضحکه می نمود قضا را روزی بنحیالات نشسته اسرار در شکار  
خنجری حواله سینه ناصر پیک نمود و که سر خنجر جنبه از مهره پشت  
ناصر پیک بدر میرود فی الحال افتاده جان بقابض ارواح پر  
جماعتی از عشائر و اقوام در آنجا حاضر بودند چون مشاهده این حال  
کردند بضرط طپانچه و لکد پوست از خنجر بیرون کشیده قانون  
وجودش را از نغمه حیات خالی و طوطی روحش باز اغمات  
و مساز کردید و میر خلیل نام شخصی را که بعد از قتل میر ناصر در بولی  
تفویض امارت کردگان از دیوان سلیمان بدو مفوض گشته  
و بعد از آن که امارت به پسرش محمد پیک عنایت گشت خلیل پیک

ترک آن دیار کرده امراء اگر او اختیار کرده بود در این اثنای از ضعف و پیری  
و ناتوانی بوطن مالوف آمده بود تا ناصر پیک اوقات می گذرانید در آنروز  
ادضاع بی اصول خبر مخالفان نسبت بخلیل پیک کرد و آن پسر صادق  
راست قول را نیز در آن روز تقبل آوردند و از امیر ناصر میر محمد و میر نوکر  
نام دو پسر صغیر ماند و حالیا میر محمد بموجب نشان سلطانی بجای پدر  
بامارت کردگان اشتغال دارد **شعبه سیم در ذکر امراء اعطاق**  
از مشایخ کردستان خانواده احمد پیک بن میر محمد زرقی است  
و او معاصر با شاه اسمعیل صفوی بوده و در محلی که شاه مزبور بر دیار کرد  
و کردستان متولی شد اعطاق را از احمد پیک مستخلص گردانید  
بطائفه قاجار سپرد و عشرت زرقی ترک یار و دیار کرده با طرف  
و جوانب گشتند و بعد از قتل خان محمد استاجلو و شکست شاه  
اسمعیل در چالدران طوایف اگر او در صدد گرفتن ولایات موردی  
خود شده اگر اعطاق نیز در آن زمستان قشلاق در میان قلعه  
خرابه که مشهور است بقلعه ملح اختیار کردند و طایفه قاجار که در آن  
قلعه عتاق بودند در صدد منع ایشان شده آغاز خشونت کردند  
که باعث چیت که در میان قلعه خرابه قشلاق می کند ایشان بان  
معذرت گشته گفتند که در میان ما و عشرت مردوسی خصومت قدیم است  
بها در عین زمستان و کثرت برف و سرما که مجال تردد نبوده  
باشد ناخت بر سرما آورده اهل و عیال ما را با سیری برند اگر چنانچه  
ما فصل بهار متعرض این فقیران نشده رخصت سکونت این  
بیمارگان در این ویرانه جائز دارند عین مرحمت خواهد بود حاکم اعطاق  
نیز بر عجز و انکسار او رحم آمده در مقام مسامحه شد و عشرت زرقی را  
چون خاطر از تعرض قربانان مطمن گردید در تدارک شدند

نزد بانی از چوب از چوب در میان ترتیب کرده قلعه عطاق را در شبهای  
زمستان بکلیه و خدمت بدست آوردند اتفاقاً شبی از شبهای زمستان  
کردان سرریسمانرا در کنگره قلعه استوار کرده و لاوردان زرقی  
از نزد بان بالا رفته بان درون قلعه آمده فرموده ایشان را بالتمام بیع  
بیدریغ بکند زاننده سرهای ایشانرا بردار ببردت کردند و اهل و عیال  
انجاعت را از قلعه اخراج کرده کس بطلب احمد پیک فرستادند  
و او را بیایه خود آورده بامارت نصب نموده مدت ولایت موروثی  
حب فرمان سلطان سلیم خان در تصرف او بود چون باجل موروثی  
عالم فانی را بدرو کرد و ازو شام پیک و یوسف پیک و محمود پیک  
سه پسر ماند و بواسطه امارت عطاق که بکومت و بزرگی بکد کردن  
نمخواند و کار و بار ایشان بخشونت و خصومت انجامیده با اتفاق متوجه  
استان سلطان سلیم خان غازی شدند و قرار بر آن دادند که محرر  
از دیوان پادشاهی آورده ولایت موروثی را در میان برادران  
قسمت نماید و بعضی را بخواص شاهی ضبط کنند **شام پیک بن احمد**  
**پیک** چون حکم همایون برادران بنام میرمیران دیار بکر حاصل  
کردند که شخصی صاحب وقف تجریر ولایت عطاق تعیین نماید  
که آنجا را تجریر کرده شخصت هزار آقچه عثمانی از حاصل بعضی قرار داد  
بطریق زعامت محمود پیک و یکصد و ده هزار آقچه عثمانی یوسف  
پیک بزعامت مقرر کرده ناچیه ربط و مفارقتین و قریه جف و جزیه کفره  
بخواص همایون تعیین گشته دو بیست هزار آقچه عثمانی برای سنجاق  
شام پیک مقرر ساختند و بعد از فوت محمود پیک زعامت او بقصد  
پیک رمضانلو بر وجه ارپه لوق عنایت گشت و در زمان وزارت  
رستم پاشا بعضی خیانت بشام پیک اسناد کرده او را حسب فرمان

سیلانی بقتل آوردند و ناچیه عطاق را قریب بیست سال بامرا عثمانی  
داوه از تصرف امرا زرقی برون رفت **یوسف پیک بن احمد پیک**  
در فرات القاص میرزا که پادشاه سیلانی مکان بنف متوجه سفر  
آذربایجان شد سنجاق عطاق بشرط آنکه قلعه آنجا را ویران سازند  
وزعامت خود را الحاق سنجاق کرده بدو عنایت و مرحمت فرمودند  
و چند سال یوسف پیک باین عنوان بر فائیت حال حکومت و دارایی  
عطاق بالا استقلال کرده بعد از وفات او سنجاق عطاق بدستور  
اول باحمد پیک بن حاجی نام شخصی عثمانی توجیه شد و از یوسف پیک  
حسن پیک نام پسر می ماند **حسن پیک بن یوسف پیک** بعد از  
فوت پدر که سنجاق عطاق بمردم بیگانه مفوض شد دو سال تصرف  
ایشان بود چون زمان سلطنت جهان بانی و دور حشمت و کیتی ستانی  
بید سلطان سلیم خان در آمده حسن پیک با استدعای او باغ موروثی  
احرام کعبه حاجات بسته روانه استان کردون مطاف شد  
با داد و استعانت محمد پاشای وزیر اعظم سنجاق عطاق بطریق  
او باغ از مرادم بیدریغ سلطانی بدو عنایت شد و بیست سال  
بامارت عطاق قیام و اقدام نمود چون مردی بود بجمع کمالات  
موصوف و بعقل معاش و دنیا داری معروف و بهکلی توجه خاطر  
بملاقه دنیوی مصروف بود آخر با دم اللذات دست تصرف او را  
از ضبط ملکی و مالی کوتاه گردانیده خزینه وجودش را از کوه کرا پنجهای  
روح خالی ساخت ازو یوسف و ولی نام دو پسر ماند منصب او را  
بموجب نشان مکرمت عنوان سلطان مراد خان مرحوم بیوسف  
پیک از زانی گشت و ایام حکومتش چون موسم بریغ شد و چون  
زمان گل بدو هفته کرده بومی از خجسته دولت نشینده بخارجهای

مات بنگاشت برادرش ولی پیک بحب ارث و استحقاق تصدی  
امارت شد در این اشاه جهان شاه پیک نام شخصی از بنی عثمان ابو بوزوم  
منارعت برخاسته بشرط التزام که هر سال بیست هزار فلوری بخزینه  
دیار بکرا داد نماید سنجاع عتاق از بارگاه پادشاه کردون نطق بدستور  
سنجاع بدو شفقت کردند و ولی پیک شرط جهان شاه پیک را متعهد شده  
اورا دخل نداد و بعد از آن ابراهیم پاشای ظالم درحینی که آغاز ترمودویان  
و بنیاد جور و عدوان در ولایت برسیه و دیار بکر و کردستان نهاد  
عتاق را بشرط آنکه چهل هزار فلوری بدیوان دیار بکرا داد نماید بدو اتفاقاً  
پیک ولدش هم پیک قفویض کرد و ایند چون ابراهیم پاشای والی دیار بکر  
حب فرمان پادشاهی از ایالت آنجا معزول گشته در استنول  
دریدی قلعه محسوس شد چون جلوس سعادت مانوس پادشاه عالی  
سلطان محمد خان خلعت خلافت بر تخت پادشاهی اتفاق افتاد آن  
حجاج ثانی را بجهت عبرت ظالمان بد کردار در میدان استانبول بردار  
کردند بداندیش مردم سرافکنده به درخت بد از بیج برکنده به ولی پیک  
بدستور اول امارت عتاق را بلا شروط و نزاع اهل نفاق بخود مقرر  
کرد اینده والی بالاستقلال گشت بالفعل حکومت آنجا درید تصرف  
**شعبه چهارم در ذکر امراء برجیل** اصل فشاء زرقی برجیل و عتاق است  
برجیل قریب ببلده آمد واقع شده دو قلعه دارد و قلعه برجیل و قلعه دارین  
در زینجی و کردگان قریب ایشان است اول حکام زرقی سید حسن  
بن سید عبد الرحمن بن سید احمد بن سیفیل بن سید قاسم بن سید  
بن سید طاہر بن سید یحیی بن سید اسمعیل اکبر بن سید جعفر بن امام  
محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن مرتضی علی  
رضی الله عنه منتهی میشود چون سید حسن از دیار شام بولایت

ماردین آمد در ناحیه عتاق متوطن شده زهد و تقوی و بجاوت حضرت  
باری مشغول گشته خلق آن دیار را اعتقاد و اخلاص باو پیدا شده  
بروایتی چشم از زرق و بروایتی دانم بلبس لباس ازرق بوده  
طبق بشیخ حسن ازرقی شده در آن حین امیر ارتق بن ارتق  
بن اکسب که از اعظم امراء سلاطین سلاجقه بود از نیابت ایشان  
براه حکومت و دارائی آمد و مار دین و جزیرت و مجنکر و حسیف بدو  
تعلق داشت اتفاقاً اورا دختر می جمیله قابله بود و ناده سودا بره  
غالب گشته منجر بجنون شد هر چند اطباء حاذق بمعالجه کوشیدند  
فانده بران مرتب نکشت بروز بروز جنونش در تراید بود احوال  
بشیخ حسن ازرقی را امیر ارتق طلب داشت که دعای در حق دختر  
او بکند شیخ ادعیه چند برابر خوانده و بر سر دختر ریخته از برکت  
انفاس مبرکه که شیخ خدای تعالی دختر را شفای عاجل گرفت  
فرمود امیر ارتق اراده نمود که آن دختر را بعقد نکاح شیخ در آورد  
شیخ ابا کرد و دختر را بعقد نکاح پسرش سید حسین در آورده  
حکومت ناحیه بر جیل بدو مرحمت فرمود بنوعی که در مقدمه احوال  
او و در زینجی اشارتی بر آن شده مدتها حکومت و عتاق در تصرف  
اولادش احمد بن سید حسن و سلیمان بن قاسم و یوسف و حسین  
بود بعد از و پسرش قائم مقام او شده او معاصر حسن بانیدری  
بود و حسن پیک بغایت اغزاز و احترام نموده دختر او را بعقد  
نکاح خود در آورد و ناحیه مهرامی و نوشاد برتر جیل و عتاق الحاق  
نموده بر و از زینجی داشتند حسن پیک را از و دختری بوجود آمد  
**فصل ششم در ذکر امراء سویدی** ریاض روایات گذشته  
و حکایات عنبر سرشته شمائیم این اخبار بشام جان را تم این نسخه

چنان رسیده که نسب امراء سویدی بآل برک منتهی میشود و انساب مختار  
ایشان با سود نام شخصی که از عظمای صحابه رسول است صلی الله علیه و سلم  
می پیوندد و بر دایمی مسقط الراس طائفه سویدی از قریه سوید است  
که در منزل مدینه منوره است بطرف شام واقع شده و الله اعلم بذلك  
آل برک نسب خود را بلوک فرس می رسانند در اوایل حال درج  
بعبادت ایش قیام می نموده اند که ناگاه نسیم عنایت ازلی و اشعه  
انوار لیزلی از کربان جانان وزیدن و درخشیدن گرفت  
و زلال ایمان از چشمه سار وجودشان تراویدن آثار نهاد  
ای خوش چشمی که آن کربان تست و می همایون دل که آن بریان  
تست و جعفر که پدر خالده است در زمان عبدالملک بن مروان در دایمی  
در ایام سلطنت سلیمان بن عبدالملک با اموال و اسباب نامحسوس  
بدار الملک دمشق آمد و احوال او چون سموع پادشاه شد فرمود  
که او را در مجلس حاضر سازند چون او را در مجلس سلیمان حاضر کردند  
تغیر در اوضاع او ظاهر گشته فرمود که جعفر را از مجلس بیرون  
گردان چون ندانند از سبب تغییر مزاج پادشاه سوال کردند فرمود  
بسبب آنکه زهر همراه داشت و باز هر بزدمن آمد و مرا خوش  
نیاید بیرون کردم زیرا که دو مهره در بازو بند من است که هر گاه  
ادویه مسمومات در مجلس حاضر میشود مدها بنیاد حرکت می کنند  
چون سبب زهر برداشتن از جعفر استفسار نمودند گفت زهر  
در نگیں خود تعبیه کرده ام که اگر احیاناً مرا شدتی روی نماید بر کم  
تا از آن شدت خلاص شوم بنا بر این مردمان او را ملقب بر ملکی  
کردند در این سخن با غیرت جعفر مقبول طبع سلیمان افتاده روز بروز  
در مقام تربیت او کشته تا آنکه وزارت خود را بدو تفویض نمود

**بیت** چه باید زهر در جامی نهادن ز شیرینی بر و نامی نهادن جهان  
نیمی ز بهر شاد کامی است و کریمی ز بهر نیک نامی است بعد از مدتی  
وزارت ابو العباس سفاح و برادرش ابو جعفر دو انقی به پسرش  
و خالد و پسر خالد جعفر نام متعلق بود در زمان خلافت هارون اگر چه  
که یحیی بن جعفر وزیر بود عظمت و شوکت یحیی بر تبه رسید که فوق  
آن در پایه وزارت و درجه و کالت متصور نبود و ترقی با اولاد  
او فضل و جعفر و موسی میسر شد که از هیچ عصر و زمانی بکسی در ایام  
ظهور سلاطین اسلام میسر نشد اما بواسطه افساد مفسدان مزاج  
هارون الرشید یحیی متغیر گشته جعفر بقتل رسید و یحیی و فضل  
مدت العمر در زندان مانده در آنجا هلاک شدند **بیت**  
چنین است آفرینش را ولایت که باشد هر بدایت را نهایت  
و اموال و اسباب ایشان که در ایام وزارت فراهم آورده بودند  
بالتمام بسر کار دیوان ضبط شد و اگر کسی خواهد که کجای نبغی بر احوال  
آن طبقه اطلاع یا بد رجوع بکتاب تواریخ باید کرد و چون این تذکره  
تکمل ایراد داشت در اطباء نکوشید و مال حال موسی  
از کتب تواریخ هر چند تجسس نمود معلوم نشد که تکمل که در وقت  
گرفتن هارون الرشید پدر و برادرانش او خود را بگوشت  
گردستان کشیده در آنجا توطن اختیار کرده باشد چه حکایت  
مشهور است و در افواه و انسته مذکور که سه نفر از اولاد برک  
در زمان خلفای بنی عباس از بغداد متوجه گردستان گشته  
در خان بصرک نام محلی من اعمال کبج در جبل شفا کوساکن شدند  
و برادر بزرگ ایشان در آنجا بعبادت و مجاهدت اشتغال داشته  
در آن وادی مراتب عالی یافته مستجاب الدعوه شد چنانچه

روزی برادر خورشیدش بمهمی ضروری رفته خلق آن دیار بعبادت  
معمود و طعام یومیه جهت شیخ و نقایش آوردند شیخ و برادر  
با اجناس آن کرده حصه برادر کوچک را نگاه میداشتند چون  
برادر کوچک از خدمت مرجوعه معاودت حصه طعام را طلب کرد  
برادر گفت چون رفتن تو امداد یافت بخاطر رسید که شما طعام  
تناول کرده باشتند بدانجه حصه طعام ترا من خوردم برادر برمی  
او در غضب رفته او را نفرین و بد دعا کرد که حق تعالی شکم ترا پاره کند  
که بجهت خود قانع نشوی فی الفور آن جوان افتاده جان بجان ازین  
تسليم کرد اتفاقاً و اخلاص مردم آن دیار یکی در صد شده شیخ باقی  
برادر کوچک که میر شهاب نام داشت حسب الالفاس از خان  
جوک بمیان عشرت مویدی در آمده و آنجا را متصرف شده قلعه متین  
در آنجا بنا کرده با تمام رسانید و مدتی بمقتدای و پیشوای آن طایفه  
قیام نموده بعد از آن بعالم آخرت نهضت کرده اولاد ذکور او نام  
برادرش میر شهاب متصدی قلاده ریاست شد و از اولاد  
او که در آن ولایت حکومت نموده اند بترتیب اسامی ایشان  
مذکور میگردد بعون الله الملك الصمد **میر جلال بن میر شهاب**  
**الدین** بعد از فوت پدر تکفل مهمام امارت شده مدتها بر آن کار  
قیام نمود آخر داعی حق را بلیک اجابت پریش **امیر محمد**  
قائم مقام پر شد او نیز بعد از چند سال که بدان شغل خیر مبادرت  
نموده بعالم جاودانی شتافت خلف صدق او **امیر فتح الدین**  
جانشین پدر گردید بحسن عدل و داد آن ولایت را معمور  
و آبادان گردانید چون ازین دار غرور برای سرور خرامید  
پریش **امیر حسن** متصدی امر حکومت گردید و او مردی بی باک

و سفاک خویز بود آخر از نور بصر محروم ماند زمام مهمام امارت  
در قبضه اقتدار پسر بزرگش میر فتح الدین افتاد و پسر دیگرش  
که میر محمد نام داشت بزور حسن و جمال آراسته بود بحلیه فضل  
و کمال پیر آسته در ناصیه احوالش آثار شجاعت و شجاعت  
ظاهر و در جهه آمالش علامت مروت و سخاوت با هر مضمون  
**میت** پری رو تاب مستوری ندارد به بندی در زوزن سر  
بر آرد ترک یار و دیار نمود بعزم ملازمت آوردن حسن متوجه  
دیار بگرشد چون بعز عتبه بوسی آن پادشاه عالیجاه فایز و بهره مند  
گردید مشمول عواطف خسروانه و منظور مراحم پادشاهان گردید امارت  
خان جوک و چچور را بدو ارزانی داشت و روانه ولایت موروثی  
گردانید در میان برادران کار باستعمال سیف و سنان سپید  
بعد از مجادله و محاربه بسیار محمد کشته شد حکومت بلا منازعت  
و مشارکت در تصرف میر فتح الدین ماند و چند سال که در حکومت  
ماند عازم سفر آخرت شد چون اولاد رسیدند داشت برادرزاده  
قائم مقام او شد **ابدال پیک بن امیر محمد** بعد از وفات عمش  
قائم مقام او شده متقلد قلاده امارت گردید در آن انا طایفه  
قزلباش سرداری آیقوت او علی حاکم چچور بعزم شیخ  
خانجوک بر سر ابدال پیک آمده هفت شبانه روز در میان  
ایشان محاربه اتفاق افتاد و از جانبین خلق بسیار طعمه شمشیر  
و تیر شده عاقبت توفیق الهی رهین احوال و رفیق آمال  
ابدال پیک شده نسیم فتح و فیروزی از مهت اقبال نصرت  
اثر بر پرچم رایت او وزیدن گرفت آیقوت او علی منظم  
گردید اموال و اسباب و خیمه و خرگاه و اسب و اسیر

او جمله بدست مردمان ابدال پیک در آمده چند سال بعد ازین قضیه  
حکومت نموده عاقبت جان بجهان افرین تسلیم کرد و از و سبجان  
پیک و سلطان احمد پیک دو پسر ماند **سبجان پیک بن**  
**ابدال پیک** بعد از پدر جانشین او شده با اتفاق برادرش سلطان  
احمد پیک در حفظ و حراست ولایت و دفع اعدا که جد و جهد بر میان  
بسته که گفته اند دولت همه را اتفاق خیزد بیدولتی از اتفاق خیزد  
حق تعالی از میان اتفاق برادران قوتحات تمکات روی داد  
از جمله بعد از فوت خالد پیک بگزینی ناحیه کبچ را از تابغان جلال  
خالد گرفته متصرف شد و بعد از چالدران که سلطان سلیم خان  
بر ولایت دیار بکر مستولی شد و قلعه و ناحیه چچور را از تصرف  
ایقوت او غلبی و ناحیه آنچه قلعه را از ید تغلب منصور پیک بازوی  
که از نیابت شاه اسمعیل بحکومت آنجا قیام می نمود و ناحیه زاک  
و ناحیه مشکورات را از دست قادر پیک قزلباشن قوت قاہرہ  
برون آورده تصرف نمود بعد از آن برادران ولایت را در میان  
خود قسمت کرده چچور مع توابع سبجان پیک و سایر قلاع  
و ولایت سلطان احمد پیک مقرر شد و چون چند سال بدین  
عنوان کشت از افاد مفیدان دوستی و مصداقت مخصوصت و عداوت  
بدل شد و بنغازی برادر سبجان پیک حسب فرمان سلطان  
سلیمان خان بقتل رسید و چچور را یکی از امرای عثمانی مقرر  
داشتند و از و مقصود پیک نام پسر می ماند **سلطان احمد پیک**  
**بن ابدال پیک** چون برادرش سبجان پیک بقتل رسید  
بعد از آن مدتها حکومت کرده ایام حکومت کرده ایام حکومتش  
از پنجاه سال تجاوز کرده بود که ازین رباط و در قدم بیرون

نهاد **بیت** دنیا که در و ثبات کم می بینیم در هر حرفش نزار غم می بینیم  
و از و مراد پیک و محمود پیک دو پسر ماند **مقصود پیک بن سبجان**  
**پیک** بعد از قتل پدرش در رکاب ظفر انساب سلطان سلیمان  
خان در سفر بنحو آن همراه بود و در آریه چای نام محل از توابع آنجا  
در هنگامی فراولی و چار قزلباش کشته در آن محاربه از و امان  
ولاوری و مردانگی بظهور آمده چون آثار شجاعت و شجاعت او بسمع  
عز و جلال سلطانی رسید سبجان چچور را بدستوری که در تصرف  
پدرش بود بدو از زانی داشته حکم همایون بقید او جاتلق نافذ  
شده عنایت گشت در حالتی که اسکند پاشای چرکس میر میران دیار  
بکر بود از آنجا که عالم تهور طائفه اگر اد است اعتماد بر خد تمکاتی  
و جان سپاری خود که در آن خور همایون از و بظهور آمده بود کرده  
طریقه مدارا و مواسا با اسکندر پاشا مرعی نداشت بنابراین  
پاشای مزبور ناحیه چچور را حتمه یکی از امرای عثمانی عرض کرده  
از تصرف او بیرون آورد و مقصود پیک عرض احوال و عداوت  
اسکندر پاشا مرعی نداشت بنابراین پاشای مزبور ناحیه چچور را  
حتمه یکی از امرای عثمانی عرض کرده از تصرف او بیرون آورد و مقصود پیک  
حتمه عرض احوال و عداوت اسکندر پاشا روانه آستانه سلیمانی  
شد و مدت هفت سال در آستانبول ملازمت نمود و وزیر عظام  
بنابر رعایت خاطر اسکندر پاشا احوال او را معروض پایه  
سری خلافت مصیر پادشاهی نکرد اندیده بود عاقبت بقاعده  
متممه مطعون گشته بجوار رحمت ایزدی پیوست **مراد پیک**  
**بن سلطان احمد پیک** اسکندر پاشای میر میران دیار بکر  
ولایت سلطان احمد پیک را در میان پسران او قسمت کرد و چنانچه

ناجیه خانجوک و آنچه قلعه را بمحمد پیک و سائر نو احوی را بغیر از ناجیه چغچور  
که در تصرف امراء عثمانی بود برادر پیک مقرر نمود که برادران بشاگردت  
حکومت نموده مقرر احوال یکدگر نشوند چون مدت شانزده سال از حکومت  
ایشان متجاوز گشت مراد پیک امارت خود را بحسن رضا و رغبت سلیمان  
پیک نام پسر خود فراغت کرد بعد از چند سال بحوار رحمت حق پیوست  
و از وسوای مصطفی پیک و ارخان پیک و مصطفی پیک سه پسر  
دگر مانده مصطفی پیک در هنگام تسخیر تبریز همراه امراء ارکان  
در سعد آباد در دست قرزلباشی بقتل رسید و علی خان پیک  
هم در آن معرکه در دست ایشان گرفتار گشته دو سال در قلعه  
مقیمه مقید بود آخر همراه مراد پاشا که بالفعل میر میران دیار بکر است  
خلاص شد و بولایت خود عودت نمود با مداد مراد پاشا طالب  
سنجاق چغچور است امید که موفق باشد و الوخان نام برادر  
در سنگ عظمای زعمای دیار بکر انتظام اوقات بفراقت  
می گذراند اما میر محمد میر لواء خانجوک آنچه قلعه را متصرف بود  
لیکن در حفظ و حراست و ضبط و صیانت چندان اقدام نمی نمود  
بنابرین فرهاد پاشای سردار سنجاق سلیمان پیک نموده بدو  
ارزانی داشت و چند سال در میان محمد پیک و سلیمان پیک  
بر سر این منازعه کردند و مناقشه بود آخر محمد پیک وفات  
یافته از قید قتل و قال برست **سلیمان پیک بن مراد پیک**  
میشایه تکلف و غائله تصلف جوانی است بین الاقران بصفت  
شجاعت موصوف و بوفور سخاوت و فرط شجاعت معروف  
در اوائل جوانی ملازمت میر میران آمد و بغداد نموده در  
جغای غربت و شدت محنت دیده در طرز سپاهیکری درویش

سواری در میان امراء کردستان اقبال تمام دارد و طبع و قوادش  
مرآت صورت های حقایق معانی و ذهن نقادش آینه جمال مدقیقان  
نکته دانی **بیت** چون او ندیده دیده ایام قرنها روشن ولی دقیقه  
شناسی سخوری اما بواسطه مباحث کمالات فغانی اندک  
غزوری و اضاعت مال و افتخار و سرداری دارد **بیت**  
تایکرموی در تو مستی باقی است غافل منشین که بت پرستی  
باقی است کوی بت پندار شکستم رستم آن بت که ز پندار شکستی  
باقی است و از قدیم محل سکونت و اقامت ابا و اجداد ایشان  
کنج نام موضعیت که جای بنایت مستحکم است در دامن  
کوه بخنار آب فرات واقع شده که از انقلاب دوران و فرات  
زمان متوطنان و ساکنان اینجا سالم و مصون باشند و سلا  
مشراب و فسحت همت سلیمان پیک بان مختصر و محقر مکان را  
نکشته در فکوره و نام صحرای وسیع بنای شهر و عمارت کرده  
و جامع رفیع بنا کرده با تمام رسانیده چند سال است که جد  
و جهد مالا کلام دارد و در هنگام فتح دیار عجم و شروان و اذربایجان  
خدمات پسندیده از او بطهور آمده بتخصیص در محلی که نیاز پیک  
پاروکی با موازی دو هزار کس از عسکر حقیر سعد باخت قرار داده  
و نخب و عمارت الواس با وی آمده سلیمان پیک با معدود  
چند از آقایان و برادران خود در عقب آن جماعت کثیر زوجه خنکهای  
مردانه نمود اموال و اسباب و مواشی و مراعی الواسات احسانا  
بوقت بازو از ایشان گرفته سالم و غانم معاودت فرمود از جانب  
سردار مصطفی پاشای نواز شات یافته از زمانی که پدرش در زمان  
حیات امارت بدو فراغت نموده الی یومنا هذا که تاریخ هجری در غزه

شرفی قعه سنه خمس و الف است بحکومت و دارایی ولایت مباد  
می نماید امید که چون با استعداد قابلیت موسوم است باطوار مستخدم  
موفق باد **فصل دوم در ذکر امراء سلیمانی و آن مشتمل است**  
**بر دو شعبه** بر ضمیر مقرر ماثر ناصبان زایات و دانش و انصاف  
و خواطر حقیقت ماثر ناصبان آیات بدعت و اعتساف پوشیده  
نماند که نسب امرای سلیمانی بمردان الحمار که آخر سلاطین بنی امیه است  
میرسد و او را حمار بجهت آن می گفتند که اعراب هر ساله صور سنه حمار  
گویند و از زمان استیلاء معاویه بن ابی سفیان بر دمشق  
تا وقتی که حکومت مروان رسید صد سال گذشته بود و بزود  
و که مروان در عهد طفولیت روزی در مکتب آمده انگشت خود را  
در زلفین در کرد انگشتش در اینجا مانده بمثابه آماس کرد که بسو  
زلفین بریده بیرون کردند و مرتبه ذکر از مروان این فعل سرزد  
این دفعه پدرش اعتراض نموده گفت یا مروان و اندلانت  
حمار گویند بدین سبب ملقب بدان اسم شده بجهت تقدیر نسب  
او بدین ترتیب بعبد المناف میرسد مروان بن محمد بن مروان  
بن حکم بن ابوالعاص بن امیه بن عبدالشمس بن عبدالمناف  
و حکم در روز فتح مکه بدولت اسلام مشرف شد و مروان الحمار  
در اوایل سنه عشرين و مائه بر مسند سلطنت نشست چون  
مدت پنج سال جهان بنامی فرموده ابوالعباس برو خروج  
کرده او بجانب مصر فرار کرده در تاریخ بیت و هشتم شهر  
ذی حجه سنه اثنی و ثلثین و مائه در قرینه بصره من اعمال مصر  
بدست صالح عباسی که بفرمان سفاح خلیفه او را تعاقب نموده بود  
بقتل رسید از و عبید الله و عبید الله نام دو پسر ماند عبید الله بطرف

جست افتاد و عبید الله عودت کرده در فلسطین می بود در زمان خلافت  
رشید عباسی شخته فلسطین او را گرفته بدار الخلفه فرستاد  
خلیفه او را در زندان کرده تا زمان خلافت رشید در اینجا بود  
آخر پسر و ناتوان و نابینا شده از زندان خلاص شد و تحمل که نسبت  
امرای سلیمانی بدو میرسیده باشد و بواسطه اطلاق سلیمانی  
شاید که نسب ایشان بسیمان بن عبدالملک بن مروان <sup>سلطین</sup> است  
مروانیه منتهی کرد و العلم عند الله چه بکلک ثقات روات انظار  
منقطعت که چون از خدمت عباسیان هرج و مرج باحوال  
مروانیان راه یافت سه نفر از اولاد مروان الحمار با جمع کثیر  
از فلسطین بجانب ولایت قلب آمده در دره که آنرا دره خوخ  
خوانند من اعمال ناجیه غزالی ساکن شده مرتبه مرتبه عشار و قبایل  
ایشان که عمده آن بانو کی بود بر سر رأیت اوج جمع گشته بحکم  
الطائفه قلعه قلب و قلعه جقه و قلعه تاش و قلعه حصولی و قلعه  
مفارقین با مضافات و ملحقات و مشروبات تا کنار آب شط  
ویار بکر و قلعه بیدیان تا کار دکان و دکلوقیا و قلعه رباط و قلعه جرس  
و قلعه آید نیک و قلعه سلیک و قلعه کنج را از تصرف کفره که جستان  
و ارامنه بیرون آورده متصرف شدند و اکثر تابعان و هو اخواهان  
مروانیان که در نواحی مصر و شام متفرق و پراکنده شده بودند  
برو جمع آمدند و اینجاعت نشعب بهشت فرقه شدند بانوک هویدی  
و بخران و لوجیان زیلان بسبان و زکد ابان براری یعنی  
ازین طائفه بطریق اهل سنت و جماعت عمل نموده بمذهب حضرت  
امام شافعی رحمه الله علیه مستند میباشند و بر حی طریق ناصواب  
پیش گرفته یزیدی شدند و امراء ایشان در شعائر سنت حضرت

خير الانام عليه الصلوة والسلام و متابعت علماء اسلام جزو حمد  
مالا كلام وارند زها و و عبا و در ميانه ايشان بسيار است اثبات  
ايشان قريب بصد فرقه مياشند که اکثر صحرا نشين و چارپا دارند  
و هر سال اول بچار بيلاقات ولايت بدليس ميروند و در راه طاق  
جبل شرف الدين ساکن ميشوند و موسم پاييز در اول فصل دي  
ماه بقتل خود عودت مي کنند و رسومات ايشان از سصد کوه  
کماکان بدليس تعلق دارد القصه چون طوائف مزبوره در طلب  
رايت مروان جمع گشتند و مدتی بسرداري ايشان و حکومت  
قلاع که تحت تصرف در آورده بود قيام و اقدام نمود چون اين  
دنياي فاني بکمان جاوداني نهضت فرمود مير بهاء الدين  
نام پسرش قائم مقام او شده او نيز و ديعت حيات بمقتضاي  
اجل پرد و از و مير عز الدين و مير جلال الدين را بکومت نصب  
کردند چون او نقد حيات بقا بضر ارواح سپرد در آن وقت  
مير ابراهيم ولد مير عز الدين بر حد بلوغت رسیده با استصواب  
عشار و قبائل حاکم شد و چون مدتها حکومت نمود با جل موعود عالم  
فاني را وداع نمود از و مير فرهاد الدين و مير شيخ احمد نام دوست  
يا دکار بماند بموجب وصيت پدر مير زياد الدين قائم مقام او گشته  
مقصود امور امارت و متکفل مهم حکومت شد و هشتاد سال  
عمر یافته در حکومت کامراني نمود و در صحنی که شاه اسمعيل صفوی  
بر ولايت ديار بکر مستولی شد خان محمد استاجلورا از نيابت  
خود ب حفظ و حراست انجا مامور گردانیده محمد خان با مير زياد الدين  
طريق مدارا و موااسا سلوک داشته دختر او را بکسی خانم نام  
بعقد نکاح خود در آورد و با مداد و معاونت طايفه سيلما فني و مومنان

و مصادقت مير زياد الدين امور کلی از و نموشی شده از انجمله در زمان فانی که علاء  
ذوالقدر والی مرعش صار و قبيلان نام برادر زاده خود را با و تسخير  
ديار بکر بر سر محمد خان فرستاده در ميانه مجار به عظيم اتفاق افتاد  
آوازه دار و کير از فلک اثير در گذشت

**بیت**  
کجک بر دهل فتنه انگيز شد ز بانگ دهل فتنه گريز شد قطاس ستون  
زرينه زين بهی کرد جاروب ميدان کين طائفه سيلما فني بلکه ديوان  
سيلما فني در آن معرکه داد مردانگی دادند که جنگ مفتوح ان و ما زنده را  
رستم دستان بجز فغانه نماند کرد ان بقوت بازوی کردن  
کردن بقوت بازوی کامکاری بضر شمشير زهر ابدار لشکر  
صار و قبيلان را منهنز م گردانیده او را در المعرکه بخاک بوار  
انداخته هزار تن جدا کردند و خان محمد رعایت کلی درباره مير زياد  
دين و بهلول پک و عمر شاه و سوسن و وليجان و الوند و خليل  
و احمد و جهانيگريه پسر باند بدن سبب حکومت مير زياد الدين  
با و لاد برادرش قتل شد **شعبه اول در ذکر امر آلب**  
**دبطان** حاوی اوراق را از ثقات بکرات استماع افتاد  
که چون مير زياد الدين در باب وقع برادر زاده با اتفاق قصد  
او کرده در صد قطع وقع او شدند و مير زياد دين در باب وقع  
برادر زاده از محمد خان استاجلورا استعانت کرده محمد خان  
نيز لشکر بسيار بمعاونت او فرستاده در ميانه مجار به عظيم  
دست داد چنانچه عمر شاه پک و سوسن و جهانيگريه پک در آن  
معرکه قتل رسيدند شاه ولد پک برادر بزرگ که خمر مایه  
آن فساد بود از آن معرکه بهزاد فلاکت خلاص گشته خود را  
از آن بله خوشخوار بکنار رسانیده بطرف شام بسجده مت سلاطين

چرا که رفت و چون استیلاء قزلباشان بعد از قضاة چالدرن  
از ولایت کردستان روی در انحطاط و نقصان آورد علی فری  
نام شخصی که از طائفه بسجان و عمده اعیان اقوام بود قلعه میا  
فارین را مضبوط ساخته کس بجانب شاهمولد پیک بطرف شام  
فرستاد و این خبر چون مسموع او شد بر سبیل استعجال متوجه  
ولایت موروثی گشته بسی علی فری و استصواب عشار و اقوام  
بر سر حکومت ممکن شد و در فرصتی که در ولایت دیار بکر و کردستان  
بتصرف اولیای دولت روز افزون عثمانی درآمد حکام حاصل  
بنابر عداوتی که با امراء سلیمانی داشتند طائفه خالدی را فرمود  
که چند نفر از چاوشان در گاه پادشاهی را که بهم ضروری بجانب  
کردستان آمده بودند در اراضی میافارین بقتل آوردند  
تا نسبت قتل ایشانرا ایمان دارگان شاه ولد پیک داده ازین  
مضر کلی باحوال ایشان راه یابد و طائفه خالدی باقتال امر  
مبادرت نموده این امر شنیع را از قوه بقتل آوردند چون این  
تدبیر موافق تقدیر افتاد میر میران دیار بکر با او در مقام خصومت  
و عداوت درآمد احوال او را بمسامع عز و جلال پادشاهی رسانید  
فرمان قضا جریان در باب قتل شاهمولد پیک بنفاذ پیوست  
و شاهمولد پیک هزار حجر و ثقیل از آن وادی مهلک جان بسلا  
برده اما اکثر ولایت او را بجمعه خواص همایون ضبط کردند و همان  
قلعه قلب و توابع در تصرف او بود چون سیزده سال بر این منوال  
از ایام حکومت او تمام دی گشت رخت هستی از عالم نیستی بدر  
فنا گشیده و از و شش پسر ماند علی پیک میرزادین  
و لیجان پیک جهانگیر پیک میر یوسف میر سلیمان **علی پیک**

**پسر شاهمولد پیک** بعد از وفات پدر و الی ولایت قلب شد  
و مدت چهل سال با مرامارت مبادرت نموده از او افعال پسندید  
و اعمال ستوده بظهور آمد و با او منی و اعلی سلوک بروفق مدعا  
کرده چون بعالم آخرت ارتحال نمود از و سلطان حسین پیک و لیجان  
نام دو پسر ماند **سلطان حسین پیک بن علی پیک** بعد از  
فوت پدر بموجب نشان عالیشان سلطان سلیم خان در شهور  
سنه ثمانین و تسعمانه قائم مقام پدر شد و در چینی که سلطان مراد  
خان عساکر اسلام را بر سرداری عثمان پاشای وزیر عظیم  
بتسخیر آذربایجان مامور گردانیده سلطان حسن پیک  
در تاریخ سنه ثلث و تسعین و تسعمانه در سعد آباد تبریز  
در محاربه قزلباش شربت شهادت چشید و از و قلیچ پیک  
و سید احمد و زینل پیک و زاید و حیدر و قاسم نام شش پسر است  
اما سید احمد نام پسرش در هنگام قتل پدر اسیر قید قزلباش  
گشته قریب دو سال در قلعه مجوس بود آخر با داد بعضی از آنها  
خلاص شده بولایت خود میر شد و از دیوان سلطان مراد خان  
ایالت موروثی بزینل پیک نام پسر او مفوض گشته قلیچ پیک نام  
پسرش که پس از همه بزرگتر بود و بعقل از همه کوچکتر بمعاونت  
شاه محمد پیک حاکم خود امارت پدر بدو مفوض شد و بازینل پیک  
برادرش بر سر امارت در مقام عداوت و خصومت درآمد  
چند روز نشوونمایی کرد هم در آن اوان بواسطه بد حرکتی در  
عشار و اقوام بقتل رسید **احمد پیک بن سلطان حسین پیک**  
چون از قید قزلباش خلاص شده در از ضرورم بمخدمت فرماید  
پاشای سردار رسید حقوق خدمات و جان سپاری در استحقاق

خود را در حکومت در دیوان عالی بقبول رسانید از مرحمت بیعت  
پادشاهی سردار ظفر شعار حکومت قلب بدو ارزانی داشت در این  
اثناء خالوش بهلول پیک در دست طائفه بسیار بقتل رسید  
در قلب بلا منازعه حاکم با الاستقلال شد و چون چند سال حکومت  
نمود بواسطه کم التفاتی میرمیران دیار بکر امارت قلب ارستانه  
پادشاهی شخصی عثمانلو عنایت کردند و او معزولا باستدعی  
حکومت روی توجبه باستانه سلطانی آورد در اوایل سنه  
ثلاث و الف در استانبول وفات کرد حکومت قلب بدستور  
اول بزینل پیک برادرش مقرر شد و حاله که تاریخ بجزی  
در سنه خمس و الف است بحکومت آنجا ممکن است  
**شعبه اول در ذکر امراء میافارقین** نسب امرای مفارقین  
نیز بامیر شیخ احمد بن امیر عزالدین میرسد و با امراء قلب سی  
عمان اند اول کسی که ازین طبقه بامارت رسیده بهلول پیک  
بن الوند بن میر شیخ احمد است که فی نفس الامر مرد شجاعت  
آثار بود در اوایل حال با اتفاق برادرش عمر شاه پیک ملازمت  
اسکندر پاشای میرمیران دیار بکر اختیار کرده چون اسکندر  
پاشا بغزم تسخیر جواز حب فرمان قضا بحرمان مامور شد  
قلعه در آنجا بنا کرده موسوم با اسکندریه گردانید و بجهت حفظ  
و حراست وضبط و صیانت در عهد بهلول پیک نموده بطریق  
سجناغ بدو ارزانی داشت و در آن وادی چون از خدمت  
پسندیده تصور نکرد باستدعی آنکه حصه از ولایت مورد  
از دیوان خاقانی بدو عنایت شود از میرمیران دیار بکر مراد  
کردستان عرضی چند گرفته متوجه استانه سلطان سلیم خان

شد و از عواطف بدریغ پادشاهانه ناحیه میافارقین مع تویج و لواحق بدستور  
اقطاع تملیکی از حکومت قلب تفریق گشته بدو ارزانی شد و حکم همایون  
عز اصداریافت که مقطوع طایفه بسیار و بوجیان و زیلان که در زمان  
شاهولاپیک بخواص همایون مقید شده بود در عهد بهلول پیک سال  
جمع کرده بخزینه دیار بکر آورند چون چند سال بدین و تیره گذشت و متعاقب  
یکدیگر سفر دیار عجم واقع شد طوائف مذکوره بشرط آنکه ولایتی از دیار  
تزیباش مفتوح گشته بحفظ و حراست آنجا قیام نمایند مناصب از غایت  
و آلامی پیک و سبجاق بدیشان مفوض گشته چون خان مالک طوائف  
مذکور از قبضه بهلول پیک بیرون رفت آغاز سرکشی کرده در اداء  
مقطوعات و سایر رسومات مسامحه و مسامحه کردند چنانچه شخصیوار  
پیک بسیار میرلواء قلعه با بزید من اعمال ابروان گشته موازی  
هزار خانوار از طوائف بسیار بر سر خود جمع ساخته در اداء با  
پادشاهی عماد کرد بهلول پیک حسب الحکم بجهت تحصیل مقطوع و بار گردانید  
احشامات میافارقین متوجه آنجا شد و در میان او و شخصیوار پیک مجاز  
و مجادله واقع شده بهلول پیک در آن معرکه بعز شهادت فایز شد  
و ازو امیرخان و عمر پیک و محمود پیک و عثمان و محمد پیک پنج پسر  
ماند **امیرخان پیک بن بهلول** بعد از قتل پدرش قائم مقام او شد  
چون چند سال از ایام حکومت او در گذشت بواسطه افعال و اعمال  
شنیعه که از عشا و اقوام او در اطراف و جوانب صادر شده  
چنانچه مردم عالم از جور و بیداد ایشان بجان آمده برسم دادخواهی  
برگاه پادشاهی رفته حکم قتل امیرخان و طائفه بسیار و بوجیان  
و سایر مردم اهل شناعت از توابع ایشان بنام محمد پادشاهی میرمیران  
آمد آوردند محمد پاشا امیرخان را در دیوان آمد حاضر گردانید حسب حکم

تقتل آورد **امیر پیک بن بلول پیک** بعد از قتل برادرش امارت  
میافارقین بدو عنایت گشت اما از عمده امور ریاست و ضبط و صیانت  
بیرون نیامده در تحصیل مال مقطوع و اداء حقوق پادشاهی که هر ساله  
چهار خردار زر نخرینه دیار بکرت تسلیم می بایست کرد عاجز آمد بنابرین  
از دیوان پادشاه حجه بدولت پناه سلطان محمد خان امارت طوئف  
اگر او میافارقین با بر ابراهیم اتفاق تفویض شد

و بموجب عرض میر میران آمد و در فرزندار آبنی بدو مفوض شد و در اول  
التجای حکم بدلیس برده در ناحیه موش ساکن شده حسب الامکان  
در تحصیل مقطوعات اقدام نموده چندان چیزی حاصل نکرد و نوادوباش  
بسیار بر سر خود جمع ساخته دست تطاول بمال رعایای موش  
و خنس و ملاذ کرد و دراز کرد آخر آغاز قطع الطریق کرده در میان خرد  
و بطمان چند نفر از طوایف متردین و کاروان بقتل آورده اموال و اسباب  
ایشان را نهب و غارت کرد آخر الامر طائف عثمانلو با علی پیک میر لواء خنس  
و محمد پیک حاکم خرد تاخت بر سر او آورده رفیقان او را با اقربا  
بقتل آورده اموال او را نهب و غارت نموده هزار فلاکت هر دفعه خود را  
خلاص کرده اگر چه نام امارت دارد و اما یکجا قرار نمی تواند گرفت

**دوم** مشتمل بر ده فصل است **فصل اول در ذکر حاکمان سحران**  
بر طبایع آفتاب شعاع مطالع مطالعه کنندگان حقیقت این داستان  
و مستمعان قصه راستان پوشیده نماند که نسب حاکمان سحران  
بکلوس نام شخصی از بزرگ زادگان عرب بغداد میرسد و کلوس  
از فرات زمان بقریه یهودیان تابع و ان من اعمال سحران افتاده  
در اوائل حال با مرکه بانی اهالی قریه مزبور مبادرت می نمود و کلوس  
در اصطلاح آن قوم بر شخصی اطلاق می کنند که دندان پیش او افتاده

باشد و او علی و ابراهیم و شیخ ادریس سه پسر داشت اما در میان پسرانش  
علی نبایت مرد بلند همت سخی طبع بوده و هر چیزی که از اجرت کله بانی  
حاصل میشد صرف جمله همان قریه میکرده تا جمع کثیر از اجامه و اطراف  
ورنود و او باش فریفته لطف و احسان او گشته سر در رتبه اعانت  
او بخاوه اتفاقا در آن حین حاکم آن دیار را دشمن عظیم پیدا شده  
بدفع او توجه فرموده و نوادوباش که تابع علی گشته بودند بطریق  
تمسخر و استهزا اطلاق اسم امارت کرده متوجه مالکان شدند  
و اهالی آن ناحیه علامت قابلیت و امارت شجاعت در ناصیه اعمال  
علی مشاهده کرده همگی اتفاق کرده او را بانارت قبول کردند و در اینک  
فرصتی خلق بسیار بر سر رأیت علی مجتمع گشته بغزم تسخیر  
قلعه اروان روان شدند چون اطراف قلعه سنگ سرخ است اول  
علی و تابعان او بر بالای آن سنگها برآمده شروع در محاربه و محاربه  
کردند و جماعت متحصنان از جرات و جسارت آن فرقه متوجه گشته  
ایشان را بنک سرخی ملقب کردند آخر از کثرت استعمال طائف  
اگر او که سرخ شهر میگویند بسحران اشتها را داوند القصه بعد از  
مجادله و مقاتله مفتوح شده کوکب طالع علی چون عیسی مریم قرین  
تر بین گشته ستاره بخشش از اوج افلاک بالاتری گرفت  
و بتدبیر صایب و فکر ثاقب ولایت روان را بید تصرف در آورده  
چون مدتی در آن دیار کامرانی نمود بجزار رحمت الهی پیوسته  
**شاه علی پیک** بجای پدر بر سر حکومت متمکن شد چون او نیز  
باجل موعود چون او نیز باجل موعود بعالم آخرت رحلت نمود  
ازو میر علی عیسی و میر بوداق و میر بوداق و میر حسین و میر حسین  
چهار پسر ماند در ایام حیات خود ولایت موروثی را در میان

پسران قنمت کرد که هر کس بخصه خود قانع گشته متعرض احوال بیدگ نشوند  
از آنجمله ناجیه حرر که مقرر دولت او بود بر پسر بزرگ خود میر عیسی  
ارزانی داشت و مدتی که ایام حکومت میر عیسی تمام می شد در معرکه  
قتال و جدال که او را با پسر بوداق حاکم بابان اتفاق افتاده بقتل رسید  
**میر بوداق بن شاه علی پیک** بعد از فوت پدر متصدی امر حکومت  
شده ناجیه سو ما قلق را نیز از طایفه نیلخس تا بعب قزلباش متخلص  
ساخته متصرف گردید و چند سال که ب حکومت و دارایی آنجا قیام نموده  
فوت شد و از میر سیف الدین و میر حسین نام دو پسر یادگار ماند  
**میر سیف الدین** قائم مقام پدر شد چندان در امارت استقراری  
نگرفت و بعد از فوت او برادرش **میر حسین** جانشین او شده  
او نیز بزودی اجابت حق را بیک گفت و از وصفت پسر در صفحه  
روزگار یادگار ماند پسر بزرگش میر سیف الدین جاگیر پدر شد  
و سنجاق سو ما قلق را بدستوریکه در تصرف آباء و اجداد او بوده ضبط  
کرد **میر سیدی بن شاه علی پیک** او پسر کوچک شاه علی پیک است  
در بامین حکام گردستان ب صفت سخاوت موصوف و بسمت سجا  
معروف بود بعد از فوت پدر در شفا با و نام محل ساکن گشته باراده  
بازخواست خون برادرش میر عیسی با پسر بوداق بابان در مقام  
مجادله و محاربه در آمده پسر بوداق را بقتل رسانید و ولایت برادرش را  
نیز ضمیمه حکومت خود کرده سنجاق اربیل و موصل و کرکوک از تصرف  
کحاشتهکان قزلباشیه جبراً و قهراً برون آورده داخل حکومت  
ساخته متصرف شد و مدتی با استقلال حاکم ولایت پسران  
شد آخر جان از چنگ کرک اجل خلاص نموده اسیر پنجه فوت  
شد و از او میر سیف الدین و میر عزالدین شیر و سلیمان نام

سه پسر ماند میر سیف الدین در میان جوانی و غفوان زندگانی از اسب  
افتاده روی در جهان جاودانی آورد و عزالدین شیر سنجاق اربیل را  
متصرف بود تا در تاریخ سنه احدی و اربعین و تسعانه که سلطان  
سلیمان خان فتح دار السلام بغداد کرد و قشاق در آنجا نمود  
از عزالدین شیر در آن ایام بعضی اوضاع ناملازم نسبت بخدا م  
استانه علیه سلطان بظهور آمده حسب فرمان واجب الاذعان  
بقتل رسید و سنجاق اربیل بحسین پیک داسنی که از امیر زادگان  
طایفه یزیدی است ارزانی شد و بعد از قتل عزالدین برادرش  
سلیمان پیک نیز باندک زمانی رخت حیات و نشاط ازین کهنه  
رباط بر بسته روی در دیار عدم نهاد از و قلی پیک و میر عیسی و میر  
یوسف الدین سه پسر ماند و سلطان سلیمان خان عموما ولایت  
سهرا از ضمیمه سنجاق اربیل کرده بحسین پیک و داسنی عنایت  
فرمود و حکومت سهران بالکلیه از تصرف و ارشمان رفته بدست  
مردم بیکانه در آمد **میر سیف الدین بن میر حسین بن میر بوداق**  
سابقاً قمر زده کلک بیان شد که میر سیف الدین سنجاق سما قلق را  
بدستوری که در تصرف آباء و اجداد او بود و چون عموما ولایت  
سهران از طرف خاقان سلیمان مکان بحسین پیک و داسنی  
عنایت و مفوض چند دفعه میان میر سیف الدین و حسین پیک  
محاربات وقوع یافت تاب مقاومت طایفه داسنی نیاورده  
عروس ملک را سه طلاق گفته التجا به بکه پیک حاکم آردلان بزرگ  
و بکه پیک از بیم قهر و سخط سلیمانی در آمداد و اسعاد او تسال  
و تقاضی ورزیده میر سیف الدین از و مایوس گشته از آنجا  
مراجعت نمود و چون بسهران رسید جمعی از سکنه و متوطنان

انجا بر سر خود جمع ساخته قلعه اربیل را تصرف در آورده از امداد  
بخت و طالع چون این مقدار فتوحات او را روی نمود اکثر عشرت  
و اقوام سهران بدو یکدل و یکجبهه و متفق گشته چون حسین یک  
باین قضیه مطلع بدفع او متوجه اربیل شد و در میان ایشان محاربت  
دست داد آخر شکست بحسین یک افتاده مواری پانصد نفر از معینان  
و اسنی بقتل رسید و اموال و اسباب فراوان بدست امیر سیف الدین  
و عشرت سهران افتاده عموما ملک موروثی بید تصرف امیر سیف الدین  
در آمده و چند مرتبه در حسین یک طائفه و اسنی را جمع نموده بزم  
مقابل امیر سیف الدین متوجه گشت هر مرتبه فتح و نصرت شامل حال  
و کافل آمال امیر سیف الدین گشته حسین یک شکست خورده  
و چون اخبار شکست حسین یک بمسامع جلال سلطان سلیمان  
رسید فرمان قضا جریان بقتل او نافذ گشت بعقوبت هر چه تا مکر  
او را بقتل آوردند سلطان حسین یک حاکم عمادیه با ساز امر  
کردستان بدفع امیر سیف الدین و تسخیر ولایت سهران مامور  
شد هر چند جد و جهد نمودند اثری بران مترتب نگشته بی نیل  
مقصود عودت کردند و امیر سیف الدین بعد از آن بی خار نعمت  
در کلستان ولایت بکامرانی اوقات می گذرانید عاقبت الامر  
بمقتضای اذاج القضا و القدر ذهب العقل و عمی البصر باغوائی بوسف  
پیک برادوستی مشهور بنغازی قران متوجه درگاه سلیمان شد  
باراوه آنکه چون بدانجا رسیده مرحمت سلطانی رقم عفو بر حرام  
او کشیده ملک موروثی بدو ارزانی خواهد شد اتفاقا رسیدن  
بدانجا همان بود و جان بموکلان عقوبت سپردن همان **قلی یک**  
**بن سلیمان یک بن میر سیدی** در محلی که طائفه طاسنی

بر ولایت سهران استیلا یافته قلی یک بدفعات با طائفه طاسنی مجادله  
و محاربه نموده هر مرتبه ایشان غالب می آمدند بالضرورة ترک یار و دیار  
نموده روانه درگاه شاه طهماسب گشته بطحی بدو شد و عشرت طاسنی  
بمقتضای عداوت قدیمه که میان یزیدی و امام حسین مستمر است  
بنیاد ظلم و ستم و ستم کرده کرد از نهاد مسلمانان و مظلومان سهران  
بنوعی که مردم از ظلم حجاج یوسف و سداد سعد زیاد فراموش کردند  
بنابر این جمعی از عشرت سهران متفق گشته کسین بطلب قلی یک  
بدیار عجم فرستادند او را بدلا لبت و استمالت از انجا آورده بوسطه  
عرض ظلم متوجه استمانه اقبال اشیمان سلیمان شد استماعی  
ولایت موروثی کردند سلطان سلیمان خان اعتماد بر قلی یک  
نکرده سنجاق سموات من اعمال بصره بدو عنایت فرمودند و بعد از  
قتل امیر سیف و حسین یک و اسنی و قضای که قبل ازین مذکور  
شد با ستم عای سلطان حسین یک عمادیه او را از سموات  
ببصره آوردند از اراضی سهران ناحیه صحریر بدو ارزانی داشتند  
و قریب بیست سال در انجا با مر حکومت اشتغال نموده آخر باطل  
موجود بعالم عقبی نهضت فرمود از او بوداق یک و سلیمان یک  
دو پسر ماند **بوداق یک بن قلی یک بن سلیمان یک** بعد از  
فوت پدر علم حکومت در ناحیه شفا یا برافراخت و از افساد مفسدان  
در میان برادران دوستی و اتحاد بدشمنی و عداوت مبدل شده  
از طعن لسان کار با استعمال سیف و کمان رسید عاقبت الامر  
بوداق یک را تاب مقاومت برادر نمانده ندای الفرار در داده  
التج سلطان حسن یک حاکم عمادیه بر دو چند روز منتظر آن بود  
که با داد و معاونت او بولایت خود عودت نماید اما روزگار

غدار و سپهر ناپایداریان نداد در بلده عمره من اعمال عمادیه بچار رحمت  
ایزدی پیوست **سیمان پیک بن قلی پیک بن سلیمان** بغایت امیر رعیت  
پرور عدالت گستر بود در بامین حکام کردستان بفروردشت و رشاد  
معروف و بکثرت عقل و فراست موصوف بعد از فوت پدرش حاکم  
بالاستقلال ولایت سهران گشته بواسطه خصومتی که با عشیرت زرزا  
بهرسایند بمضمون وحشر سلیمان جنوده موازی سیزده هزار پیاده و سوار  
از کرد و بوسا جمع نموده تاخت بولایت زرزا برده آنجا رانند غارت  
کرد میرلواء آنجا رانند و غارت کرد میرلواء آنجا را با سیصد و پنجاه نفر  
از آغایان و متعینان عشیرت و اقوام زرزارا بقتل آورده اهل و عیال  
ایشانرا اسیر و دستگیر کرده بولایت سهران آورد و بقیه السیف زرزا  
برای عرض نظم و داد خواهی روانه درگاه سلطان مراد خان گشته پادشاه  
مرحوم در صد آن درآمد که سلیمان پیک را کوشالی دهد که سائر متهمین  
از آن عبرت گیرند قریب باش اتفاقا در آن اثنا سلیمان پیک  
بعضی از ولایت قریب باشیه رانند و غارت کرده قریب باش بسیار  
اسیر و دستگیر کرد و جمعی از قریب باشان اسیر را با اموال کثیر درگاه  
خاقان مغفور فرستاده منظور نظر عاطفت اثر گشته مخالفتی که از او  
صدور یافته بود بعضو و اغماض مقرون شد از بنی عمالش قباد پیک  
نام شخصی که سنجاق ترک را متصرف بود بعضی اوضاع ناملائم  
از او صادر شده بکله آرزوی حکومت سهران و عداوت سلیمان پیک در  
خلجیان میکرد تا در شهر سنه اربع و تسعین و تسعمانه سلیمان پیک  
تاخت بر سر او برده تا موازی چهار صد نفر از اقربا و متعلقان  
او را بقتل آورد و بعد از آن حاکم ذمی شوکت و والی صاحب قدرت  
گشته خود و بزرگ و دور و نزدیک از سخط قهر او ایمن نبودند

نبودند و امراء و حکام که بدو قرب جوار داشتند همواره اطاعتش نمودند  
و نفس الامرا که چه مرد امی بود اما دست انابت بشایخ آن دیار داده  
در طاعت و عبادت ید طولی داشت و اکثر اوقات او بنماز و نیاز نمود  
بود تا عاقبت مرغ روح قدسی اشیا نش با خنجه جذبات حضرت  
لا یزال از نفس بدن پرور از کرده بفضای ساعات لاهوتی نهفت  
فرمود **علی پیک بن سلیمان پیک** بعد از فوت پدرش امیر سلیمان بن  
نشان مکرمت عنوان سلطان مغفور حکومت ولایت سهران بدو منتقض  
شد و حال که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است من حیث الاستقلال  
بالحکومت و دارینی آنجا مبادرت می نماید **فصل اول در ذکر حکام بابان**  
بر ضمیمه مهر تاشیر مورخان سخن دان و فاطر عاظر راویان نکته سنجان  
پوشیده و نهان نماید که حاکمان بابان در میانه حکام کردستان  
بکثرت خیل و حشم و جمعیت انصار و خدم اشتهار دارند اما چون  
ایام حکومت آن سلسله چنانچه مذکور خواهد شد به پیر بوداق و برادرش  
رسید منقطع النسل شده حکومت آن دو دمان بنو کران ایشان انتقال  
یافت و کسی که لیاقت و استعداد امر ریاست داشته باشد در آن  
خانده ان نماید **پیر بوداق بن میر ابدال** در سخاوت حاتم و در شجاعت  
رستم بود همواره بسجکان جلالت کوی تفوق در جهان از امثال  
واقران ر بوده آخر کارش بجای رسید که داعیه خروج از او  
عروج کرده ولایت لارجان از عشیرت زرزا بسوا و مستثنا نمود  
از سهران و از ولایت قریب باش سلدوز را گرفته قلعه ماران را  
تعمیر کرده بحکم خود میرلوان نصب کرد و عشیرت مکرمی و بانه را بملطف  
و عنف مطیع و منقاد خود ساخته ولایت شهر بازار را از حاکم آردلان  
گرفته ضمیمه ولایت خود کرد اینده چند نفر میر سنجاق در اطراف

و جوانب خود تعیین نمود و طبل و علم داد و ناچینه کرکوک من اعمال بغداد را تصرف  
 نموده و ایرانی او را بیکی از ملازمان خود مفوض کرد و در حکومت بعضی اشراف  
 کرده که هیچکس را از حکام کردستان آن دولت میر نکشته از آنجمله  
 دختر امرا و آغایان خود را در او اهل نامزد خود میکرده و لوازم و مراسم  
 عروسی را که لایق و مناسب امر او اعیان باشد ترتیب داده در روز عقد  
 عقد و زفاف دختر را با جهاز و اموال بی آنکه کسی را بر این احوال  
 اطلاع باشد بیکی از آغایان خود عقد می کرده است و رسم نام برادر  
 بخاطر رسید که قصد او کند یکی از محرمان این قصه را در حقیقت بعضی او  
 رسانیده در هنگام سفر زرارستم را با مفیدان که در این معامله باو  
 عهد استان و همزمان بودند بقتل آورد بار اوده تسخیر ولایت  
 سمران لشکر بر سر میر سید بن شاه علی کشیده میر سید تاب  
 مقاومت او نیارده مقرر حکومت را خالی گذاشت و میان جنگل و بیشه  
 رفته منتظر فرصت می بود پس بوداق را از صد در این واقعه عجب و غرور پیدا  
 گشته با معدودی چند از مخصوصان بطریق سیر و شکار متوجه ضرودیان  
 نام محل شد اتفاقا میر سید در آنجا حاضر بود چون بدای ناگهان  
 از کنگاه برون آمده پیر بوداق را با همراهمان بقتل رسانیدند چنانکه مقتضی  
 از آن ورطه خوشنحو از خلاص نگشت

**بیت**  
 کر فتم که ازین واقعات و بخت شدی در جهان صاحب تاج و تخت  
 بکشور ستانی فریدون شدی بکنج وز افزون ز قارون شدی  
 چون خورشید در اوج نیک اختری بر افراخته رایت سروری  
 سخن مختصر جمله عالم تراست سلیمانی و افرت عرش ساست  
 نه این اعتبارات بی اعتبار همه نیست کرد و سر انجام کار  
 شعری اگر ادقضای احوال او را از شجاعت و کرم بسک نظم کشیده است

ساخته در مجلس و محافل حکام صوحتها و قولها و شعرها را مبطربان بطرز آن قوم  
 بسته میخوانند چون از او اولاد ذکور نماید حکومت برادرزاده اشن بود  
 بن رسم قرار گرفت و چون دو سال حکومت ناقص کرد نوکران و آغایان  
 حکامی ثبغی در اطاعت او نمی بودند ازین غصه فوت کرده دولت آن طبقه  
 منقرض گردید و بنو کران ایشان انتقال یافت اول کسی که بعد از  
 انندام آن خاندان حاکم بابان شد پیر نظر بن پیرام است و او مردی  
 بود بزور سخاوت آراسته و بحلیه شجاعت پیراسته از حسن خلق او  
 رعیت و سپاهی راضی و شاکر بودند و از وفور عدالت او رعایا و بریا  
 در محاد امن و امان بحال فراغت غنودند و بقوت بازو ناچینه گویی  
 من اعمال دار السلام بغداد بید تصرف داخل ولایت بابان  
 گردانیده بعد از او ولایت منقسم بدو حصه شد **سلیمان** نام  
 شخصی بعد از فوت پیر نظر بن پیرام ولایت بابان را با تصواب میرا بریم  
 که هر دو از تربیت یافتگان پیر بوداق بودند در زمان خود ایشان را  
 میر سخنی کرده بود ولایت بابان را در میان خود قسمت کرده متصرف  
 شدند و چند مدت با یکدیگر بطریق محبت و مصادقت سلوک کرده اند  
 با فساد و مفیدان در میان ایشان محبت و مودت بدشمنی و عداوت  
 مبدل شد اما عاقبت سلیمان ابراهیم را بقتل آورده حصه ولایت  
 که باو تعیین شده ضمیمه حکومت خود گردانید و چون پازوه سال  
 از ایام حکومت او تماد می شد عالم فانی را فداع کرده بجهان عاودا  
 خرامید و از وحسین درستم و محمد نام و سلیمان چهار پسر ماند  
**ابراهیم** بعد از فوت پیر نظر سال بطریق اشتراک نصف ولایت  
 بابان را متصرف بود و چون در دست سلیمان یک مملک شد از او  
 حاجی شیخ و امیره و میر سلیمان سه پسر ماند **حاجی شیخ بن ابراهیم**

بعد از قتل پدرش ترک او طمان و مصاحبت فلان نموده بخدمت شاه طهماسب  
بدیاری عجم رفت و از شاه مزبور نسبت با و اداد و معاونت و ارفع شد  
و مایوس و منکوب بولایت خود معاونت در ناحیه نیلین و دیاله و کلا  
امیر عزالدین برادر میر سلیمان را بقتل آورده نواحی مذکوره را بتصرف  
در آورد و بعد از فوت میر سلیمان بر عموم ولایت بابان استیلا  
یافته حاکم مستقل شد و نسبت با شاه طهماسب از اوضاع نامناسب  
از سر میر و تا آنکه شاه طهماسب سه مرتبه لشکر بر سر او فرستاد  
هر مرتبه شکست برقرار شد و بهایش افتاده حاجی شیخ غالب آمده با وجود  
آنکه از امر او حکام کردستان سوای چند نفر از طلبان دانشمند  
که به نیت غزا و جهاد تیر و کمان برداشته بدو ملحق شدند کسی در  
بدو معاونت نمود و در تاریخ سنه اصدی و اربعین و تسعمایه  
که سلطان سلیمان خان غازی فتح دارالسلام بغداد نموده  
در آنجا فرمود حاجی شیخ بعزم سده بوسی سلطانی روانه گشته  
چون بناحیه مرکه رسید اباالی آنجا در دفع او اتفاق کرده در هنگام  
شکار بخصوص در محلی که با معدودی چند با او نماز فریضه مشغول  
بود اگر او دیو نهاد بد اختر مانند باد صرصر با تیغهای آبدار بر سر  
او تاخت آورد و شعله جانش فرو نشاند با خاک تیره برابر ساختند  
و امیره نام برادرش را هم در آن معرکه بقتل آوردند و از بوداق  
و صادم نام دو پسر ماند و برادر و کرش سلیمان نیز با بعل موعود  
عالم فانی را وداع کرده **بوداق بن حاجی شیخ** چون پدرش در وقت  
اجتلاف ناحیه مرکه بقتل رسید و این قصه در بغداد بمساع علیه سلطانی  
رسید از عنایت بیغایت پادشاهی ایالت بابان بدو ارزانی گشته  
و مدت شانزده سال بار عایا و بر ایا بطریق رفیق و مدار اسلوک نمود

افزایام بتریک بعضی اعزّه که شرح آن در ضمن قضایای آینده مذکور خواهد  
شد حسین پیک و ولد میر سلیمان طالب حکومت بابان گشته از دیوان  
پادشاه سلیمان مکان بدو مقرر شد و با اداد و معاونت سلطان حسین  
حاکم عمادیه بضبط ولایت موروثی متوجه شده بوداق بن حاجی شیخ  
تاب مقاومت ایشان نیاورده فرار کرده التجا باستانه شاه  
طهماسب برد و چون مدت شش ماه در آن ولایت تردد نمود در ستم  
پادشاهی وزیر اعظم بامید نوید ایالت بابان او را از ولایت عجم  
باستادنول آورده حکومت بابان از عواطف علیه سلطانی بدو  
مرحمت شد و بنوازشات بیکرانه خسروانه بین الاقران مفتخر  
و سرافراز گشته بجانب اوجاق موروثی شرف عودت نمود  
چون بموضع رابیه بولاق رسید حسین پیک و ولد میر سلیمان  
با موازی هشت هزار پیاده و سواره باراده محاربه و کارزار او را  
استقبال نمود هنوز در معرکه جدال و قتال ده کس بر خاک  
نیفتاده حسین پیک سالک طریق فرار گشته روانه آستانه  
سلیمانی شد و چون بوساطت عظماء امراء بعز عقبه بوسی  
مشرف کردید فرمان واجب الاذعان سلطانی بنفاذ پیوست  
که بطریق که بطریق مشارکت در حکومت با بوداق عمل نموده  
هیچکدام از انتقال امر سلطانی تجاوز نفرمایند حسین پیک  
بر سبیل تعجیل متوجه الکامی بابان گشته کار در میان بهجارت  
و مجادله انجامید و حسین پیک در آن معرکه با برادرش  
رستم پیک عازم سفر آخرت شد چون این اخبار در کور  
سلطانی شایع شد نازه غضب سلیمانی شعله کشیده  
امراء اگر اد که همچو بابان اند بدفع بوداق پیک ابن حاجی شیخ

مامور گردانیده و بوداق را قوت مقاومت آن جماعت نبوده فرار کرده  
التجای سلطان پیک عمادیه برده سلطان حسین پیک حقیقت احوال  
اورا معروض پایه سریر گردون مصیر گردانید و استعدا نمود که حرم  
اورا بعفو و انعام پادشاهی مقرون سازند و ایالت موروثی را  
بدو مرحمت فرمایند سلطان خطا پوشش حسب التماس حاکم  
عمادیه از کنایان او در گذشته سبج غتاب را در عوض ایالت  
بابان بدو عنایت فرمود و حصه بوداق پیک سبج لبوبی پیک  
نام شخصی مقرر داشتند و در هنگامیکه که منازعه و مناقشه در میان  
ش هزار دکان عظام سلطان سلیم و سلطان بایزید در قونیه  
اتفاق افتاد بوداق پیک جانب سلطان بایزید گرفته روانه  
کوتاهیمه شد فرمان قضا جریان بنفاد پیوست که سلطان بایزید  
بوداق پیک بابان را که از جمله بد آموزان اوست بقتل آورده سر او را  
بدرگاه معنی فرستد که جرائم او بذیل عفو پوشیده کنایان او را  
با غماض پادشاهانه مقرون سازیم سلطان بایزید باقتال امر  
خاقانی مبادرت نموده بوداق پیک را در کوتاهیمه بقتل آورده  
سر او را باستان پدر سلیمان مکان ارسال داشت و از  
حاجی شیخ و حسین پیک و محمد پیک و میر سیف الدین  
چهار پسر ماند حاجی شیخ همراه سلطان بایزید بدیار عجم رفته  
در محل گرفتاری سلطان بایزید حسب الحکم شاه طهماسب با آغایان  
وامراء بقتل رسید و امیر سیف الدین باجل موعود عالم فانی را  
وداع کرد و سبج کتانه به محمد پیک عنایت گشته و بافضل  
متصرف است **میر حسین بن سلیمان** بعد از فوت پدرش چون  
ایالت بابان بید تصرف حاجی شیخ بن ابراهیم درآمد اورا تاب

مقاومت نمائند فرار کرده باستان شاه طهماسب رفته از و امداد و معاو  
طلب داشته یک دفعه چراغ سلطان استاجلو والی دینور را همراه  
او کردند بد اسخود و فرستاد کاری ساخت دفعه دوم که پیک سلطان  
قاجار والی همدان را مامور گردانید و نیز چندان تقید نفرموده بدان  
طرف رفته بی نیل مقصود مراجعت فرمود و ثالثا عبداله خان <sup>جلو</sup>  
امیر الامراء و سر کرده باشک بسیار چون سیل فراوان تسخیر الکاء  
بابان ارسال نمود میر حسین لشکر قزلباش با کلاله نام کوهی  
که از کثرت اشجار مار را در انجا راه عبور گذار نبود برده بحاجی شیخ  
مقابل شدند و والد فقیر نیز در آن دار و گیر همراه بود موازی سی  
نفر از ملازمان اعتباری پدر در انجا بقتل رسید دوسه هزار کس  
از طوائف قزلباش در معرض تلف آمدند و آنچه از امراء و اعیان  
زنده مانده پیاده و عریان عودت کردند شاه طهماسب از سو بیدیر  
میر حسین بن سنجیده خاطر گشته او را با محمد و رستم نام برادرش  
در یکی از قلاع بلاد عجم محبوس گردانید بعد از مدتی ایشانرا از حبس  
اطلاق داده بجزد خلاص شدن هر سه برادر از دیار عجم فرار کرده  
باستان اقبال اشبانه سلیمان خان درآمدند از مراحم بیدیر خروا  
فراخو حال ایشان در ولایت روم ایلی مدد معاش تعیین شده  
بدان طرف فرستاد بعد از شش سال که در آن دیار بسر بردند  
بالتماس سلطان حسین پیک عمادیه ایشانرا از روم ایلی آورده  
بمنصب ایالت بابان سرافراز ساختند و بعد از انقضای قضایای  
که قبل ازین بتفصیل رقم زده کلک بیان شد میر حسین بن سلیمان  
در دست بوداق پیک بن حاجی شیخ کشته گشت و از و خضر پیک  
نام پسر می ماند ناحیه مرکه من اعمال بابان را مدتها متصرف بود و خضر

در زمان سلطان مراد خان مغفور که امیر پیک مکرری از قزلباش بود گردان  
شده اطاعت سده سینه عثمانی گردانیدند مگر که رانیز از خضر پیک بن  
میر حسین گرفته بطریق سبجاق یکی از اولاد او مقرر شده بواسطه  
این مدتی میان امیر پیک و خضر پیک منازعه و مناقشه بود و در خلال  
این احوال خضر پیک بر حمت خدا رفته رشته منازعت و محبت  
نمود با فضل عشرت بابان بی حاکم مانده اما موازی چهارمرد تازی  
سوار کمل مسلح در میان ایشان موجود است و اطاعت کس نمی کنند  
و بر دایمی عشرت روزگی و حکاری از بابان بر آمده اند و مردمانش  
بسیار بطاعت و عبادت و شرایع اسلام مایل اند مردم عابد و متدین  
و اهل فضل از آن قوم پیدا میشود هر آغای از آغایان قبایل ناحیه  
از نواحی آن دیار را صاحبی کرده هر سال چهار خروار زر در میان  
خود تقبل کرده بخرانه شهر زور بدهند ولایت بابان داخل حواصن هاپون  
باشد اکثر امنا و عمال بطریق مدارا و مواسا با ایشان سلوک می نماید  
هر سال مبلغی نقد و جنس بایشان عائد می گردد و آلابرور و نقدی  
یک فلوس احمد میر میران و دوفر داران و سایر امنای و عمال  
نمیدهند تا حال که تاریخ بجزی در سنه خمس و الف است احوال  
آن ولایت بدینموا است **فصل سیم در ذکر حکام مکرری**  
از فحوا می کلام عزایب انجام فضلاء و فضیلت فرجام و موادی  
بنان کثیر البیان فقهای شریعت انتظام مستفاد می گردد که نسب  
حکام مکرری بقبیله مکرریه که در نواحی شهر زور توطن دارند میرسد  
و بر دایت بعضی از ثقات از حاکمان بابان مشتق اند چه در اسناد و افواه  
مشهور است که سیف الدین نام شخصی حیدر کار مکار از آن سلسله  
پیداشده و از کثرت استعمال مکرری اشتها یافت و مکر و هم

می تواند بود العلم عند الله بقر تقدیر سیف الدین بتانت رای و فطانت  
و هنر مشهور بجهت و تدویر در زبانها مذکور بود در مبادی حال و آخر  
احوال سلاطین ترا که جمع کثیر از عشرت بابان و سازش عاشر کردستان  
بر سر خود جمع آورده ناحیه دریاس را از طائفه جابلقو مستخلص  
گردانید متصرف شد و بعد از آن بتدریج ناحیه دول باریک و ناحیه  
اختاجی و یلمور و سلدوز را نیز ضمیمه دریاس کرده بقوت فائز  
وزور باز و کسی را در آن نواحی مجال تصرف و تعرض نماند و طوایف  
که بر سر او مجتمع گشته بودند موسوم بکری شدند و مدت با حکومت  
آن دیار مبادرت نمود چون امیر سیف الدین بعالم آخرت شتافت  
از وصارم و بابا عمر دو پسر ماند **صارم بن سیف الدین مکرری**  
چون قائم مقام پدر شد شاه اسمعیل صفوی بعزم شیخ ولایت مکرری و قلع  
و قمع ایشان چند دفعه لشکر بر سر او فرستاده در میان او و قزلباش  
بکرات محاربات واقع شد هر مرتبه صارم منظر و منصور شده شکست بر زمین  
افتاد تا در شهر سنه اثنی عشر و تسعانه که شاه اسمعیل صفوی فتوح  
در خوی فرمود طائفه شاملورا سرداری عبدی پیک و الدو میش خان  
و صارو علی محمد در جنگ صارم فرستاد و هر دو سردار با خلق بسیار  
از اعیان شاملو بقتل آمده صارم بر ایشان غالب گردید آخر الامر  
باتفاق امرا و حکام کردستان اطاعت آستان سلطان سلطان  
عالیشان کسری نشان سلطان سلیم خان نموده از تکلم قزلباش  
خلاص گشته در تاریخ می که سلطان معدلت نشان سلطان سلیمان  
خان بر سریر قیصره روم جلوس همایون فرمود صارم  
بعز عتبه بوسی روانه در گاه کیتی پناه شده بنوازشات شاهانه  
عز اختصاص یافته ولایت و نواحی که از پدر بدو انتقال گشته

بود بطریق اقطاع تملیکی بدو ارزانی فرموده نشان مکرمت عنوان سلطانی  
شرف نفاذ پیوست و اجازت انصراف حاصل کرده چون بوطن مالوف  
وسکن معروف عودت نمود با دم اللذات بفرمان رب العزت  
تاخت بروقت او آورده دست او را از شهرستان بدن کوتاه  
گردانیده قدم بعالم جاودانی نهاد و از وقاسم و ابراهیم و حاجی  
عمر سه پسر ماند اما هیچکدام از عمر و دولت تمتع و بهره مند نشده در پیمان  
جوانی و عین زندگانی جهان فانی را وداع کردند و از بنی عمان  
اورستم بن بابا عمر بن سیف الدین را شیخ حمیدر قرار گرفت  
و ناچینه یلتمور بمیر نظر و ناچینه محمد شاه بمیر خضر مقرر شد هر سه برادر  
باتفاق اطاعت شاه طهماسب کرده سر از ربقه متابعت سلسله  
عثمانی کشیدند و در شهر سنده نشان و اربعین و تسعانه که فتراک  
انقاص میرزا روی داد حسب فرمان سلطان سلیمان خام از حکام  
کردستان سلطان حسین پیک حاکم عمادیه و زینل پیک حاکم حکاری  
و امراء برادر دست بر سر حکام مکرری رفته در میان ایشان جنگ  
عظیم و آفتنده هر سه برادر در آن محاربه خونخوار و معرکه کیر و دار  
بقتل رسیدند و از شیخ حمیدر امیره و حسین دو پسر ماند و امیره  
نظر پیرام نام پرسی و از امیر خضر الغ پیک و میر حسن دو پسر  
ماند اما همه خرد و نابالغ که هیچکدام را بی وقت حکومت و استعداد  
امارت نبود **امیره پیک بن حاجی عمر بن صادم بن سیف الدین**  
چون خبر قتل شیخ حمیدر بمسامع جلال سلطان سلیمان خان  
رسید حسب الاستدغای امراء کردستان از دیوان سلطان  
سلیمان مکان امارت مکرری با امیره ارزانی شد قریب سی سال  
بمحفظ و حراست و ضبط و صیانت در یاس و عیثرت مکرری قیام

و اقدام نموده در اطاعت و فرمانبرداری او راسخ دم و در طریق نیکو بندگی  
و خدمتکاری ثابت قدم آخر با جمل موعود و لیک اجابت حق گفته بعالم اتر  
نصبت فرمود از مصطفی نام پرسی ماند **امیر پیک بن شیخ حمیدر**  
بعد از فوت عمش اطاعت شاه طهماسب نموده ایالت ولایت مکرری  
از دیوان شاهی بدو مفوض گشت و استتلالا با مر حکومت مبادرت  
نموده چون شاه طهماسب فوت کرد امیره در فرزین بخدمت شاه اسمعیل  
آمده بعزیم با طوسی سرافراز شد و نواب شاهی با قضی الغایت در عراز  
و احترام او کوشیده رخصت انصراف ارزانی فرمود و چون زمام سلطنت  
صفویه در قبضه شاه سلطان محمد افشار و عثمان اختیار آن سلسله با کلیه  
بکف کفایت امراء قزلباشیه در آمد هرج و مرج در دیار عجم بظهور پیوست  
امیره پیک در آن ولایت مجال قرار و استقرار نماید بالضروره با  
امراء و حکام کردستان و لرستان و آردلان در شهور سنده  
و تسعین و تسعانه بوسیله محمد پاشای میر میران دان با طاعت ستمانه  
دولت آشیانه سلطان ادا خان مشرف شد و از غنایت بی غایت سلطنت  
ایالت ولایت بابان الحاق او جاق قدیمی او شده موصل نیز ضمیمه ایالت  
او گشت و سنجاق اربیل و بعضی از توابع مراغه تبریز به پسران او  
غنایت شده و باتفاق محمد پاشای میر میران دان در قلب مرستان  
از طرف ارومیه تاخت بر سر بکتاش قلی پیک حاکم مراغه برده  
تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و اموال مع اموال و اسباب  
سکنه و متوطنان انجا ببا و نهب و غارت داده از ایلی شاه طهماسب  
که مدتها در ناچینه فرابج بود اسپهان تازی نژاد و باد پایان دیوان  
که در هیچ عصر و زمان پادشاهان دیشان مالک نشده اند انتخاب کرده  
دیوان آوردند **بیت** هزار اسب نیکو شکلی خوش اندام بجا پویه تند و تیز

رام اگر سایه فلندی تا زیانه برون جستی زمینان زمانه چو خوشی کورد صحر  
تاور چو آبی مرغ در دریا شناور و چون محمد پاشای میرمیران وان  
از سفر مراغه کامران عودت نمود پسر امیره پیک را برداشته متوجه خدمت  
سردار نظف شعار فرهاد پاشا که در ارض روم بود که باتفاق نیکو بندگی و حسن  
اخلاص امیره پیک را معروض پایه سریر خلافت مصیر گردانید بجز رسیدن  
حبالمدعا کیکرنگی و یکجستی اورا معروض سده علیه گردانید و چون حقیقت احوال  
او بمسامع جلال سلطانی رسید از مراحم بیدریغ خسروانه ولایت  
بطریق بکلر بکی بشرط آنکه از تصرف کاشتگان قزلباشیه برون  
آورده بدو ارزانی شد و اسم اورا در احکام و فرامین امیره پاشا  
نوشته در سلک پادشاهان سلسله عثمانی مندرج گردید و ناجیه دریا  
بمراوده اش حسن پیک بن خضر که قبل از اطاعت مومی ایله بدست  
تقبیل عتبه علیه سلطانی متذکشته بود ارزانی داشته بودند  
و چون امیره پاشا بناجیه در یاس رسید حسن پیک در تسلیم نمودن  
ناجیه مزبور به امیره تهاون ورزیده در قلعه آنجا متحصن شد و امیره  
قلعه را مرکز وارد در میان گرفته کار را بد آنجا رسانید که اورا برون  
آورده بقتل رساند که ناگاه الغ پیک برادر حسین پیک تخریک  
بعضی از اجبا از قلعه فرار کرده بخدمت فرهاد پاشای سردار  
ارض روم رفت و در آنجا نیز اوامه امیره پیک توقف ننموده  
بلازمت شاه سلطان محمد توجه کرد و نواب شاهیه در اعزاز  
و احترام کوشیده ناجیه دخواستار قان من اعمال مراغه را بدو  
عنایت نمود امیره پاشا بمنظنه آنکه برادرش حسین نام در محفل  
بابی عثمان همزمان و همستان است اورا بقتل آورده و در  
از بزرگ و کوچک مغلوب و منکوب گردانید در حکومت استقلال

تمام و تسلط مالا کلام پیدا کرده و چون چندگاه ازین مقدمه گذشته در اسطوره  
تصرف اولیای دولت عثمانی در آمد و جعفر پاشا بحفظ و حراست آنجا مامور  
گشته خواست که چون از قدیم الایام ولایت مراغه از توابع تبریز است  
و امیره پاشا نیز سردر بقعه او نهد و امیره بواسطه آنکه رسم میرمیرانی  
داشت چندان کردن باطاعت در نداد بنا علی هذا پاشای مزبور  
مرتب مرتبه احوال امیره را معروض پایه سریر اعلی نموده حکومت ولایت  
بابان و سنجاغ موصل و اربیل را ازود دفع گردانید و کار را بجای  
رسانید فرمود که مراغه از توابع تبریز است و اگر داخل خواص همایون  
نبوده باشد حاصلات نواحی تبریز بمصرف آنجا و فانی کند هر ساله  
پارده خروار زر از حاصل و محصول آنجا داخل خزینه عامه میشود  
از امن بعد امیره بخزینه تبریز ادا نماید تا در وجه معاشش عسکر آنجا  
صرف شود و امیره با ضروره هر ساله مبلغ خیره بطریق بقتل در عهد  
گرفت که واصل خزینه تبریز نماید و جعفر پاشا برینمحوال دوسه سال  
ازو مقطوع گرفته آخر الامردان نیز قانع نگشت و در هنگامی که ولایت  
تبریز تخریر و باز دید شد مراغه را داخل خواص همایون تبریز  
گردانید و بموازی پارده خروار زر بالتزام داده شخصی را بطریق  
سنجاغ در آنجا نصب کرد و بعد از یکسال رعایای مراغه پرکنند  
گشته بنوعی خراب گردید که فلس احمد بمیر سنجاغ عاید نشد  
و غیر از یک خروار زر داخل خزینه و بیت المال چیزی دیگر نگشت  
و امیره پاشا بالکلیه از لباس عاریتی عربان گشته با و جاق قدیمی  
وامارت ارفتی قانع شد و در محلی که مراغه و توابع درید تصرف امیره  
پاشا و اولاد عظام او بود شیخ حیدر نام بزرگ او قلعه صابوقور  
من اعمال مراغه را که از خدمت غصب امیر تیمور کورگان سمت علیها

سافها پزیرفته توده خاک شده بود حسب فرمان قضا جریان سلطان مروان  
تغیر فرموده بود در تاریخ سنه اثنی و الف که ایالت تبریز بخضر پاشا  
میر میران بغداد مفوض شد امنای مراغه بعضی اورسایندند که خرابی  
مراغه از قلعه ایست که شیخ حیدر عمارت کرده خضر پاشا نیز بانواعی  
نواحی مذکوره را بطریق سنجاق بطائفه محمودی داده روش نمودند  
در میانه ایشان منازعه و مناقشه واقع شده برادرزاده منصور پیک  
حمزه پیک بن زینل نام شخصی که پیشوا و مقتدای الواس محمودی بود  
با جمع کثیر از یقینان در دست مکرمان بقتل رسید و در سنه الف  
و ثلث خضر پاشا تحریک طائفه محمودی و عوض پیک میر لود کبود  
حسن پیک باراده انتقام و تخریب قلعه شیخ حیدر بقدم مجزوا نکسار  
پیش آمده راضی شد که دیت دخول مقتولان محمودی داده در استرضای  
خاطر پاشا گوشه محرکان راضی نگشته پاشا را ترغیب کردند که بر سر  
قلعه رفته بشروع در محاصره نماید آخر شیخ حیدر از عذر خواهی  
و تضرع نایوس گشته با ضروره دست شجاعت از استین جلالت  
بیرون آورده مستعد جنگ و جدال و آماده حرب و قتال شد جمعی  
از دلیران اگراد در مقابل عسکر پاشا صف آرا گشته دست در قبضه  
شمیر و کمان آوردند ز قبضه فشرودن شد از دست مشت پسر شد ز تیر پلان  
خارپشت خدنگ فدائی نا اعمید ز خون دلیران شده شرح بید شد  
از تیر کردن جهان سردمه که برف آرد از باد و صرصرده چنان نیزه را  
در زره رفت نمیش که افعی در آید بسور اخ خویش القصة عوض پیک  
بقتل آمده امیر پاشا خود را در میان انداخته پسر را از محاربات منع  
نموده خضر پاشا نیز حرکت بر سکون ترجیح داده همانروز از سر قلعه  
برخواست و امیر پاشا را بوداق پیک و قاسم پیک و شیخ حیدر

چهار پسر بود که در هنگام اطاعت بدرگاه سلطان مراد خان بمنصب بنخاغ  
رسیدند و بوداق نام پسرش باجل موعود رفت حسین نام پسر  
دیگرش قاسم پیک برادر بزرگ خود را بقتل آورده شیخ حیدر بعضی  
برادر حسین پیک را از پای در آورد و با لفظ اولاد امیر منظر شیخ حیدر  
و از نواحی و قلاع که بغیر از اجاق موروثی در تصرف پدر و پسر مانده ناحیه  
ترقه و ناحیه صار و قورغان و ناحیه و داب و ناحیه لیلان و قلعه ترقه  
و قلعه صار و قورغانست و کماهی احوال ایشان در حین تحریر این نسخه  
بسیار مان باین وضع و عنوان بود که رقم زده شد و بر اینده عالم السلام  
و الحیات آگاه است **فصل چهارم در ذکر حکام برادوست که منتهی است**  
**بدو شجبه** پوشیده نماید که اصل حکام برادوست از طائفه کوران است  
و بروایت اصح از اولاد بلالی بن بدر بن حنویه است که حاکم دینور و سحر  
زور بوده اند بلال در جنگ شمس الدوله دیلمی والی همدان بقتل  
رسید اولادش باینده یا را فاد سه برادر بوده اند یکی بجای پدر  
والی شهر زور و برادر دیگر بزرگ عشرت اگراد و برادر دیگر که در بدو  
حال در ناحیه خان الماس من اعمال ارومی آمده اینجا را  
بطریق ملکیت متصرف شده مرتبه بمرتبه در احوال ایشان ترقی  
پیدا شد تا بمرتبه امارت رسیده اند و اعتقاد برادوست آنست  
که حاکمان ارشد ایشان بلال است اما غلط است بلال است  
و ارشد آن دودمان و خلاصه آن خاندان غازی قران ولد  
سلطان احمد است که قبل از اطاعت کردستان بشاه اسمعیل  
خلق بسیار از جماعت قزلباشان که در ارومی بوده تا موزی  
هزار نفر یک دفعه در جنگ بقتل آورد چون با اتفاق امر و حکام  
بعز بساط بوسی شاه اسمعیل میر رسیدند شاه اسمعیل او را عزاد

و احترام کرده نام او را غازی قران نهاده و ناچیه ترکور و ناچیه صوما  
و ناچیه دول مع مضافات و قلاع و ملحقات بدو ارزانی داشته  
مشور امارت داد و او را همراه حکام و امراء کردستان بعینه  
بوسی سلطان سلیم خان آمده در تاربخ که سلطان احمد خان غازی  
بعزم تسخیر ولایت عجم موافق رأی پادشاه آمده در اعزاز و احترام  
او کوشیده مبلغی از ولایت اربیل و بغداد و دیار بکر افروز سنجا  
او فرموده بنوازشات پادشاهی ممتاز و مفتخر شد و مدت ها در امارت  
و حکومت کامرانی و حکمرانی کرده عمر طویل یافت و بعد از وفات  
در صفحه روزگار شاه محمد پیک و علی پیک نام دو پسر ماند **شعبه اول**  
**در ذکر امراء صومای شاه محمد بن غازی قران** بعد از فوت پدرش  
متصدی امارت گشت چون چند سال با مر حکومت قیام و اقدام  
نمود بجوار رحمت حق پیوست از او بوداق پیک و حسن و اسکندر و نیل  
چهار پسر ماند امارت به پسر بزرگش مقرر شد **بوداق پیک بن شاه**  
**محمد پیک** بعد از فوت پدر بموجب نشان سلطان سلیم خان و شاه محمد پیک  
دشاه قلی و سیدی نام چهار پسر ماند چون پسران خورد سال مانده بی اقامت  
و استعداد امارت نداشتند حکومت برادوست برادرش حسن پیک  
قرار گرفت **حسن پیک بن شاه محمد پیک** بعد از برادرش بموجب  
حکم سلطانی منصب امارت برادوست بدو عنایت و ارزانی شد چون  
بشائر و اقوام سلوک پسندیده میکرد امراء بجوار از او تا خوشنود  
بودند اقوام از او متشکی گشته بموجب عرض زینل پیک متوجه آستانه  
شده حب فرمان قضا جریان حسن پیک را در دیوان و ان حاضر  
گردانیده بعد از تفتیش و تفحص او را از دختی که در میان سرای وقت  
از گردن در او میخند بعد از صلب و سیاست امارت برادوست علی پیک

مقرر فرمودند **علی پیک بن غازی قران** بعد از فوت حسن پیک  
بموجب عرض و صوابدید حسین پادشاه از سده از سینه سلطان  
سلیم خان حکومت بعلی پیک مفوض شد چون چند سال از ایام حکومت  
او تمامای کشته عشرت برادوست بحکومت او لیا پیک مایل و رغبت  
گشته از علی پیک روگردان شده با استدعای حکومت او لیا پیک  
روانه آستانه سلطان مغفور شده امارت ارومی از اسکندر پیک بن شاه  
محمد پیک برهنکام تسخیر خسرو پادشاه بدو مقرر کرده بود تغییر داده  
بعلی پیک مرحمت شده اسکندر پیک بعد از از سنجا ارومی از حکومت  
استعفا نموده از او اختیار کرده بعبادت مشغول شده علی پیک نیز  
چون یکسال با مر امارت ارومی مبادرت کرده بجوار رحمت حق پیوست  
و از او اولاد ذکر نماند **اولیا پیک بن بوداق پیک بن شاه محمد پیک**  
چون از پدر خورد سال مانده حکومت موروثی چند سال در دست نبی عمان  
افتاد چون آثار شد و سداد در جهه آمالش فرزندان و نور دولت  
و استعداد از ناحیه اقبالش در خشان بود عشرت و اقوام برادوست  
بجهت امارت او لیا پیک بدرگاه فلک آستانه سلطان مغفور رفته استعفا  
امارت او نموده التماس ایشان بعبادت مقرون گشته در تاریخ  
سنه خمس و ثمانین و تسعمائة امارت از علی تغییر گشته با ولیا پیک  
ارزانی گشت و حالیکه تاریخ هجری در سنه خمس و الف است امارت  
صومای بلا منازعت و ممانعت درید تصرف اوست **شعبه دوم**  
**در ذکر امراء مذکور و قلعه داود** ناصر پیک بن شیر پیک بن حسن پیک  
ناچیه ترکور شخصی از ابناء و اجداد ایشان سلطان احمد نام ولایت  
برادوست را تفویض کرده بطریق سنجا تصرف شد در محل تحریر  
این نسخه ابر در تصرف ناصر پیک بود و بالفعل در تصرف اوست

و او مردی شیخ و متهور است و عمرش از هشتاد تجاوز بود بواسطه دعوی  
سنور و ثغور با عشرت دیری تابع زینل بیک حکاری منازعه و مجادله  
کرده قریب صد نفر در باطن ایشان ضایع شد و ناصر بیک بعضی اوقات  
ترک دیار کرده بخدمت شاه طهاب رفت و زینل بیک حکاری برغم او  
شیر بیک پسر او را تربیت کرده ناحیه صومالی که از وفراز کرده بطریق  
سنجاغ بدو تفویض نمودند و شیر بیک بجهت بیزاری آزار خاطر پدر از عمر  
و دولت برخوردار می ندیده بمرض طاعون فوت شد و بعد از فوت  
شیر بیک ناحیه مزبور بزین الدین بیک نام از بنی عمان او مقرر  
گشت و زین الدین بیک نام در هنگام فتح تبریز با امراء کردستان  
در سعید آباد نام محلی در محاربه قریب با شش بقتل رسید و ناصر بیک  
ناحیه مذکور را الحاق سنجاغ خود کرده باز خضر بیک نام شخصی آن  
ناحیه را بطریق سنجاغ از استانه سلطان مغفور گرفت و ناصر  
بیک او را بقتل آورد و بعد از وی یوسف بیک عنایت کردند بعد از او شاه  
محمد بیک دادند بعد از او حسینی بیک بن شیخ حسن بیک مقرر  
کردند و بالفعل در تصرف اوست و ناصر بیک و شیر بیک و یوسف بیک  
و قره خان و صاروخان و شاه محمد و تیمور خان و حسینی بیک  
و حیدر نام هشت پسر داشت شیر بیک بنوعی که مذکور شد مطعون  
گشته و یوسف بیک و تیمور بیک نام پسرانش در دست خضر بیک  
بقتل رسیدند صاروخان نام پسرش در دست حسینی بیک نام  
برادرش بقتل آمد **فصل پنجم در ذکر امرای محمودی بر طبع سلیم**  
و ذمین مستقیم سخوران حقیقت آنها و مورخان طریقت ناموشیده  
مانند که نسب امرای محمودی بسلاطین مروانیه میرسد و بروایتی  
با حاکمان بنی جزیره بنی عمان اند شیخ محمود نام شخصی بقولی

از ولایت شام و بعضی از جزیره عمریه در زمان تراکه قراقریو با اقوام و عشائر  
بطرف آذربایجان آمد قراقریو بسف بجمه سکونت قلعه اشوت را بدیشان داده  
شیخ محمود را در سلک خدام و ملازمان خود در آورد و چون از وبالذفا  
انار شجاعت و دلاوری مشاهده نمود در مقام تربیت او شده ناحیه  
اشوت را و ناحیه خوشاب را بدستور امارت بدو مقرر کرده آن طائفه را  
مطلب محمودی گردانید و بعد از او میر حسین بن شیخ محمود متصدی  
امر حکومت شد و در زمان سلاطین آق قویونلو درجه طالعش مرتفع  
گشته ناحیه الباق نیز از حکام حکاری مستخلص شده علاوه حکومت  
میر حسین شد با مداد و معاونت تراکه چند دفعه لشکر عزالدین  
شکست داده بروجهت شنو استیلا یافته و عزالدین شیر کن نیز  
حاکم بدلیس فرستاده از او در باب طائفه محمودی امداد و معاونت  
طلب نمود حاکم بدلیس شیخ امیر بلباسی را سردار کرده جمع کثیر  
همراه او نموده بمعاونت عزالدین شیر فرستاده و در جنبی که میر حسین  
ب عظمت و استقلال هر چه تا متر در کنار رودخانه خوشاب که مشهور است  
بچم میر احمد نشسته بود شیخ امیر با تفاق لشکر عزالدین بر سر  
او ریخته از جانبین آتش قتال اشغال یافت های و هوئی  
کردان کردان بفلک اشر رسید میر حسین بضر تیر تقدیر  
از پای درآمد و از او میر حامد نام پسری مانده **میر حامد بن میر حسین**  
بعد از قتل پدر بجای او نشسته همچنان مدتها در سلک امراد قربان  
منوخر بود چون ودیعت حیات بمقتضای عمت تسلیم کرد از او  
میر شمس الدین و عوض بیک و امیره سه پسر یاد کار ماند **میر**  
**عوض بیک بن پسر حامد** بعد از فوت پدرش میر لواء خوشاب  
و متصدی ضبط عشرت محمودی گشت با او مرکز سلطان حاکم

وان و وسطان که از نیابت شاه اسمعیل محفوظ و حر است آنجا مبادرت نمود  
در مقام منازعه و مناقشه در آمد اتفاقاً اورکز سلطان عوض پیک گرفته  
در قلعه وان مجبوس گردانید و در صحنی حبس و قید کس نزد شرف  
خان حاکم بدلیس فرستاده التماس استخلاص عوض پیک نمود  
درجه قبول نیافت و شرفخان بنفشه متوجه وان گشته در سر رودخانه  
خوگرم نشسته یک مرتبه دیگر نامه و رسول باورکز سلطان فرستاده  
باز در اطلاق عوض پیک مسأله نموده قدم در طریق مخالفت نهاد  
و شرف خان نیز ملازمان را بنهب و غارت الکا، وان و وسطان  
اشارت فرمود اورکز از روی اضطراب بالضرورة عوض پیک را قید  
اطلاق کرده بخدمت او فرستاد بعد از آن عوض پیک مدتی در سلک  
امراء شاه طهماسب انتظام یافته ناحیه اباغ را ضمیمه خوشاب گردانید  
از نیابت قربان چند سال متصرف بود و چون فوت کرد ازو  
حسینقلی پیک و شاهعلی پیک و حمزه و حسن و بوداق پنج پسر ماند  
حسینقلی پیک مدتی در زمان سلطان سلیمان خان غازی بعد از  
تسخیر ولایت بدلیس ناحیه کارجیکان بطریق سبجاق بدوخت  
فرمود آخر مغزول گشته بدیار بکر رفته در آنجا فوت شد و ازو  
بایندر پیک نام پسر می ماند که قلعه نوان من اعمال خوی از روزی  
که فتح شده بموجب نشان سلطان مغفور بطریق سبجاق در تصرف  
دارد و شاهعلی پیک از نیابت شاه طهماسب مدتی با مر امارت  
محمودی مبادرت کرده آخر در دست حسین پیک بن امیر پیک  
میرلوا، اباغ بقتل رسید ازو خالد پیک نام پسر می ماند که با فعل  
ناحیه حواس بطریق سبجاق در تصرف دارد و حمزه پیک نام  
پسر می بعد از برادرش باطائف محمودی حسب الحکم شاه طهماسب

بدلو پیری نام شخصی از امرای قزلباشیه که امارت محمودی بدو مفوض گشته  
بود ملازم شد عاقبت الامر محمودی بدلو پیری را بقتل آورده حمزه پیک  
ب حکومت نصب کرده و شاه طهماسب اورا جبراً و قهراً بدست آورده  
مجبوس گردانید بعد از مدتی اورا از حبس اطلاق نموده با جمعی از انبیا  
محمودی بملازمت حاجی پیک و بنی مامور ساخت آخر الامر در دست حاجی پیک  
در خوی با انبیا محمودی بقتل رسید و حکومت محمودی از دیوان شاهی  
بنحان محمد بن میرشمس الدین بن میرحامد تفویض شده بعد از چند روز  
شاه علی سلطان حسینی حاکم وان خان محمد را گرفته در قلعه وان متحصن  
ساخت الکا، و ولایت محمودی از دیوان شاهی باطائف و بنی مرحمت  
فرموده و باطائف و بنی بعد از عشرت مام رشان که معدودی چند در آنج  
قلعه و چند می دیگر در قلعه خوشاب متحصن شده بودند جمله بخدمت اطاعت  
بلازمت حاجی پیک آمدند و خان محمد بنحوی از قید وان خلاص شده  
خود را بجاعت مام رشتی که در آنج قلعه بودند رسانید و از اجتماع این  
خبر جمعی از طائف محمودی بملازمتش مبادرت کرده شبی بغفلت بطریق  
شبیخون با جوانان جلد تاخت بر سر حاجی پیک و بنی که بر سر قلعه  
آشوت نشسته بود برده اورا شکست دادند حاجی پیک زخمدار گشته  
خود را ببحر از فلاکت بمیان قلعه آشوت انداخت خلق بسیار از طائف  
و بنی در آن معرکه بقتل رسید و خان محمد کس بدیار بکر بملازمت  
رستم پاشای میرمیران آنجا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد  
بدرگاه سلطان سلیمان خان غازی کرد چون ازین احوال بسمع  
شاه طهماسب رسید مشور امارت بنام خان محمد نوشته فرستاد  
در آخر که حکومت محمودی بحسن پیک از دیوان شاه طهماسب قرار  
گرفت خان محمد بحسن رضا و رعیت از امارت محمودی فراغت کرده

باغچه قلعه نام محل قناعت نمود هر روز صد آتیه دیگر از دیوان عثمانی از خزینه  
دیار بکر بوظیفه او تعیین شده در سلاک متفرقان منتظم بود و عمر طویل  
یافت از و در سر حد قزلباشیه در آنور عثمانی آثار مردانگی ظهور  
رسید چهار پسر داشت ملک خلیل میر شمس الدین سید محمد بعد از  
وفات پدر در سر آغچه قلعه در میان او و اولاد نزاع شد ملک خلیل در دست  
برادرش بقتل رسید و سید محمد نام پسرش در زمان حیات  
پدر وفات یافت و بالفعل میر شمس الدین نام پسرش که خواجه  
بکلیه قابلیت و زیور شجاعت آراسته در آغچه قلعه قائم مقام پدرش  
**امیره پیک بن حامد** بعد از وفات عوض پیک حکومت محمودی از دیوان  
قزلباش بدو مفوض گشته در تاریخ که در بامین اوله نکلو  
و شرف خان حاکم بدلیس محاربه و مجادله اتفاق افتاده  
امیره پیک در روز مصاف از صف شرف خان روگردان  
شده بفرار اوله ملحق گردید و در آنجا نیز چندان صداقت از و  
بظهور نیامده غنان غزیت بلازمت شاه طهما سب معطوف  
گردانید چون این احوال بمسمع سلطان غازی سلیمان خان  
رسید در صحنی که از قشلاق بغداد متوجه تبریز گشت در سبلاق  
او جاق که امیره پیک تکرار با طاعت درگاه سلطانی در آمد  
و پادشاه ربع مسکون چادوشی از چاوشان درگاه را بطلب  
او فرستاد و او بمقتضای خائن خائف چادوش پادشاه روزی  
ضایع کرده مستعد جنگ و جدال شدند این آوازه در میان خلق  
اردوی همایون شایع گشته از هر طرف هجوم برسد او آورده  
ملازمان او را بقتل آوردند و امیره را دستگیر کرده با چند نفر  
از رفیقان بدیوان حاضر ساختند همان لحظه شخته غیرت سلطنت

اوراد و دیوان بیاسار ساینده و از و منصور پیک و زینل پیک و دو پسر خرد سلا  
ماند چون پسران بر سر حد رشد و تیز رسیدند در سالی که سلطان سلیمان  
خان غازی سفر نخبه آن اختیار فرمود برادران با اتفاق یکدیگر بدرگاه  
شاه طهما سب رفته ناحیه سکس آباد من اعمال خومی را بطریق سنجاق  
پیک بقید حیات مرحمت کرده برادرش زینل پیک در سلاک قورچیان  
عظام منحرف گردانید چون شاه اسمعیل ثانی بر تخت سلطنت جلوس فرمود  
منصور پیک بملار متشرفه منظور نظر عاطفت اثر پادشاهی گشته  
در اعزاز و احترام او کوشیده و بعد از فوت شاه اسمعیل که دوستی  
و محبت در بامین پادشاهان بعد اوت و خصومت انجامید منصور پیک  
بوسیله خسر پادشاهی میر میران و ان بموعده سنجاق بارگیری که از دیوان  
عثمانی بطریق او جاق و ملکیت بدو ارزانی گشت و بزینل پیک زعامت  
دادند و چون زینل پیک فوت شد از و حمزه پیک و قباد پیک نام دو  
پسر ماند و در تاریخ سنه اثنی و الف ناحیه سلا در امن اعمال  
مراغه بطریق سنجاق بموجب عرض جعفر پادشاه حمزه پیک نام پسر  
او عنایت شد چون جمعی از الوسات و احشامات محمودی متوجه  
سلا و ز شد بنوعی که در احوال مکرری مسطور است باشیخ حیدر خصومت  
کرده بامین ایشان منازعه و محاربه واقع شده حمزه با برادرش  
قباد پیک با موازی صد نفر از عشیرت محمودی و متابعان او قتل  
آندند اموال و اسباب ایشان در دست مکرری بباد نهب و غارت  
رفت **حسن پیک بن عوض پیک بن میر حامد** کسی در میان عشیرت  
محمودی طریق بدعیته یزیدی رفع کرده با داء صوم و صلاوة و حج  
و زکوة قیام نمود و فرزند ان خود را بنحو اندن کلام قدیم و آموختن  
فرائض و سنن ترغیب فرموده مسجد و مدرسه بنا کرده است



براتب عالی رسیده قریایمی خوب و فزارع مرغوب از ولایت اذربایجان  
دارمن که از تصرف قریب شصت بیرون آورده بطریق تیمار و زعامت  
بدستور اقطاع متصرف شدند و بی شایسته تکلیف حسن بنک بنایت  
مرد دنیا دار و عیشرت پرور و عدالت کسرت بود چنانچه از زمان اطاعت  
بدرگاه عثمانی تا محل مامات هر نوع خدمت و شجاعت و هر قسم ولادگی  
و شجاعت که از و اولاد او و عیشرت محمودی در اغور پادشاهان  
آل عثمان بمنصه ظهور آمده بود جمله موادر دفتر می مجلد ساخته هر ماده را  
از ابتدا تا انتها درج کرده بخط و مهر بکربکیان و دفتر داران و قضات  
و سایر امراء اگر در رسانیده آخر آن دفتر را بمهر برادران عالیشان  
رسانید بعد از آن بدرگاه سلطان مغفور مرادخان فرستاده بطرفی  
غزای سلطانی مزین گردانید و هر وقت که او را مطالب و مقاصد می  
از کربیان جان سر میزد و دفتر مزبوره را بدست گرفته بدیوان  
عالیشان همایون رفته مرادات و مقصودات خود را حاصل میکرد  
همواره در معارک را الزام داده خصم را با او تاب مقاومت نبود  
**شیریک بن حسن بن پیک** در زمان جهات که سنجاغ  
ماکر پسر بزرگ خود عوض پیک گرفت سنجاغ خوشاب و امارت  
محمودی به پسر دوم شیریک فراغت کرد و او مردی است بدلی  
روش و صوفی منش اکثر اوقات بمصاحبت علما و فضلا و خدمت  
مشایخ صوفیه مصروف میداشت و بزبانت بیت اله رفته از خویش  
و مبرات بزا و عباد و درویشان میرسد و عیشرت و اقوام  
نیز از حسن سلوک او راضی و متقی اند و حالیا دوازده سال است  
که بامارت خوشاب و پیشوای امرا و احمشامات و اعیان محمودی مبادرت  
می نمایند **فصل ششم در ذکر امراء و بنی از تقریر و پذیرش ثقات**

در اده چنان استفاده میکرد که نسب امراء و بنی بعیسی نام شخصی از اعراب  
شام می پیوند و بروایتی از جزیره عمریه بنواهی آذربایجان افتاده سلطان  
ماضی ناچیز سکس آباد خوی را بطریق او جاقلق بدو ارزانی داشتند  
مدتها در آنجا ساکن گشته روز بروز عشار و قبائل بر سر او جمع شدند  
در اوائل امراء و عشار و بنی بقاعده ناپسندیده بریدی عمل نموده ثانی  
الحال امراء ایشان که بعیسی پکی استعمار دارند و بعضی از عشار از آن  
بدعت رجوع کرده طریقه اهل سنت و جماعت پیش گرفته اند و برخی همچنان  
بر قاعده اول مصر اند و بروایتی عشار و بنی از ولایت بخشی آمده در آن  
اگر او ایشان را و بنی بخت میخوانند و شیخ احمد نام از اولاد بعیسی پیک  
در زمان ترانکه آق قویلو بمراتب عالی رسیده قلعه بامی و بعضی  
از ولایت حکاری را مستخر گردانیده بدو تفویض کرده مدتها حکومت  
و داری قلع بامی در عهده اهتمام طائفه و بنی بود چون شیخ احمد  
پیک وفات یافت از و شیخ ابراهیم و شیخ بهلول ده پسر ماند و شیخ  
و شیخ بهلول بموجب وصیت پدر قایم مقام او شد چون مدتی حکومت  
کرد آخر لواء امارت بعالم آخرت زد و از و جمشید پیک و محمد پیک  
و خان ویردی پیک و حاجی پیک و احمد پیک و اسمعیل پیک و جعفر  
پیک نام هفت پسر ماند **حاجی پیک بن بهلول پیک** سوابق اخلاص  
بالو احق اختصاص آستانه شاه طهماسب داشت و شاه مزبور نیز او را  
تربیت کرده الکامی خوی را ضمیمه سکس آباد نموده بدستور ایالت  
بدو ارزانی داشتند او را لقب بجاجی سلطان گردانیده ضبط  
و صیانت سرحدوان و محافظه سنور ثغور در عهده اهتمام او کرده  
بود چون صحرائشینان اگر او و دیوساران بد نهاد که هرگز در جواب  
و بیداری روی آبادانی ندیده بودند داخل قصبه خوی شدند هر یک

خود را بشا به کورز و کیو و سام نریمان تصور کرده شاه طهماسب را در مقابل  
عسکر روم مهاده است می گفتند چنانکه استاد می گوید **بیت**  
کروی خرمی بکعبه کم کرد در کعبه دوید و اشتلم کرد کاین بادیه را چه دراز است  
کم کردن خرمین چه راز است محصل کلام چنان عجب غرور پیدا کردند  
که بالاتر از آن تصور نتوان کرد مشهور است که چند نفر از متعینان  
بدکان حلوانی رفته حلوانی بسیار تناول کردند در محل رفتن چون استاد  
حلوانی از ایشان قیمت حلوان طلب نمود گفتند که شاه این شهر را حلوان  
با عنایت کرده است این مثل در میان خلق تبرکی مشهور شد که شهر را  
حلوان بزم و هم از آنجا عت نقل می کنند که جمعی از مسلمانان دینلی  
روز جمعه از جمعات باراده شنیدن خطبه بجای مع خومی درآمد چون  
خطیب چنانچه عادت نذیب امیه است اسم الله اشنی عشر رضی الله تعالی  
عنهم مذکور ساخت ایشان اعتراضی گشته بیکدیگر گفتند که این چه نوع  
خطیب است که نام حاجی پیک و برادرانش مذکور سازد و در خط  
خطبه نکرده بنماز حاضر نمی شویم از اینگونه لطائف از آنجا عت بسیار  
منقول است که از ایراد آن احترام از اولی است القصة چون حاجی پیک  
اندر زمان بی حکومت خوی مبادرت نمود چند مرتبه بقصد انتقام  
عشرت محمودی که عداوت قدیمی در باین ایشان بود حرکت کرد اما  
چنانچه در احوال طائفه محمودی سابقا مذکور شد هر دفعه کاری ساخته  
آخر الامر اسکندر پاشای میرمیران وان تخریک حسن پیک  
و خان محمد محمودی علی العفله ایلعار و تاخت بر سر او در خوی برده  
حاجی پیک را با جمعی کثیر از طائفه دینلی بقتل رسانید و از حاجی پیک  
پسری خورد سال ماند **احمد پیک بن بطلول پیک** از دیوان شاه  
طهماسب ناحیه سلمس آباد بدو مفوض گشت چون عشرت دینلی بعد از

حاجی پیک مذکورین بین ذلک گاه رومی و گاه قزلباش می بودند از طریق بیعت  
و جاده مصادقت انحراف بسته برخلاف رضای طهماسب شاه عمل می نمودند  
تا در محلی که سلطان سلیمان خان غازی از سفر پنجه ان عودت کرد احمد پیک  
و اسمعیل پیک و جعفر پیک هر سه برادر را با بعضی از امراء قزلباش شاه  
طهماسب بطرف اردهان فرستاده با امراء در خفته قرار داد که در فلان محل  
و فلان روز شما امراء و عشار و دینلی را بقتل رسانیده من نیز قورچیان  
ایشانرا که در درگاه معلی اند طعمه شمشیر آبدار خواهم ساخت در روز موعود  
امراء قزلباشیه در اردهان هر سه برادر را با چار صد نفر مرد و هر آ  
از طائفه دینلی بقتل آوردند و شاه طهماسب نیز تا موازی بیت دسه  
نفر از قورچیان آن طایفه را بسیار رسانیدند و منصور پیک بن  
محمد پیک از اردهان فرار کرده باستانه اقبال آشیانه سلطان  
غازی آمده مشمول عواطف بیکران پادشاهانه گشت **منصور پیک بن**  
**محمد پیک بن بطلول پیک** از عنایت بی غایت سلطانی ناحیه قنوره  
ویارگیری بطریق سنجاق بدو ارزانی شد بقیة السیف دینلی بر سر  
رایت او جمع شدند و مدة الحیوة بحکومت آنجا قیام نموده بعد از فوت  
او ولی پیک و قلیچ پیک نام دو پسر ماند **ولی پیک بن منصور پیک**  
بعد از وفات پدر منصب او را بدو مرحمت کردند بی تکلف او مردی  
در اوادی شجاعت و شجاعت بر همکنان فایق و مناصب جلیل المراد  
امارت و حکومت سزاوار و ولایت و حاله که تاریخ بجزی در سنه  
خمس و الف است ناحیه قنوره دره سی و ناحیه ابغای بطریق  
اوجاق در تصرف اوست و ناحیه اوجاق در هنگام تسخیر پنجه  
بطریق سنجاخ برادرش قلیچ پیک عنایت گشته تا غایت بلائیت  
و منازعت در تصرف اوست **حاجی پیک بن حاجی پیک** دو ماه

بود که متولد شده بود پدرش قتل آمد او را موسوم بنام پدر کردند بقاعده  
طائفه اگر اد شاه طهماسب و طیفه بجهت او از خزینه تعیین کرد چون بس  
رشد و تیز رسید در سلک قورچیان عظام منحوظ گردانیده و در وقت  
سلطان بایزید ناحیه ابغای بطریق امارت بدو ارزانی داشته جمعی  
از طایفه دینلی بر سر رأیت او جمع شد قریب بیست سال در آنجا با  
حکومت مبادرت نمود و بعد از فوت شاه اسمعیل ثانی در زمان شاه  
سلطان محمد که مصطفی پاشای سردار در کنار رودخانه قنغ فرود آمدند  
امیرخان عزم شیخون عسکر اسلام کرده حاجی محمد پیک در آن معرکه بعضی  
از امرای قزلباشیه در آب که غریق بحر مات شده و بالفعل سکین آباد  
که از عطیته سلطان مغفرت پناه از هنگام اطاعت نظر پیک و اولاد  
حاجی پیک عنایت شده بود بتصرف اولاد حاجی پیک است و همچنان  
نام پسر بزرگش حاجی پیک است **سلطان علی پیک بن حسین پیک**  
**بن بعلول پیک** در زمانی که شاه طهماسب نسبت بطائفه دینلی تغییر  
مزاج پیدا شده حکم قتل آنجا عت فرمود سلطان علی پیک در سلک  
قورچیان عظام شاه منحوظ بود و بجهت اخذ مال و جهات اصفهان  
مامور گشته چون مبلغ صد تومان از وجوهی که در عمده او بود تحصیل  
کرد اخبار قتل برادرانش و اعمام و عشیرت دینلی استماع نمود صد تومان  
نقد را برداشته بجانب فرار کرده مدتی در میانه عشیرت دینلی مخفی  
اوقات می گذرانید و چون شاه طهماسب با طائفه دینلی بر سر  
مرحمت آمده جراید جرایم ایشان را بر طاق نیان نهاد سلطان علی  
پیک صد تومان نقدیه را برداشته متوجه درگاه شاهی شد و اظهار  
اعتقاد و اخلاص نمود بنوازشات پادشاهانه و انعامات  
خسروانه سرافراز گشته بدستور سابق در سلک قورچیان منظم

گشت

گشت و چون قضیه فوت حاجی پیک مسموع شاه سلطان محمد شد امارت  
دینلی را سلطان علی پیک مفوض گردانیده ناحیه سلیمان سرای و نصف  
ابغای را بیکد کر ضم کرده بدو ارزانی فرمود و چون چند سال با اسم  
امارت اوقات گذرانید نواحی مذکوره بواسطه فقرات زمان خرابه  
گشته چیزی حاصل نمی شد و اوقات بفلاکت می گذرانید هر سال  
مبلغ از وجهات ذره الکین ضرور من اعمال بخوان بدو معاش  
او مقرر بود می گرفت در آنجا با جمل موعود بعالم آخرت رحلت فرمود  
از و نظر پیک و قلیچ پیک و حسین سه پسر ماند **نظر پیک**  
**بن سلطان علی** بعد از فوت پدر امارت دینلی از دیوان شاه  
سلطان محمد با و مقرر شد و در محلی که ایروان بقبضه تسخیر او بیا  
دولت عثمانی درآمد و سنان پاشای وزیر بمجا فطرت آنجا تعیین  
گشته نظر پیک با بعضی از امرای قزلباشیه از طائفه رولود و الباشا  
و چشمک و سمدو که از قدیم ساکن خج رسد بودند احرام درگاه ملک بارگاه  
عثمانی بسته بوساطت سنان پاشای جنال او غلی در اضروم بخدمت فرهاد  
پاشای سردار مشرف شد و الکاء چالدران و سلیمان سرای و سکین آباد  
بدستور قدیم از عواطف علیه خسروانه بنظر پیک و برادرش قلیچ  
پیک ارزانی شد و چون سکین آباد مدتی از دیوان شاه طهماسب بود از  
آن بموجب یر لیغ سلطانی مغفور علاوه سنجاغ بارگیری گشته  
بطریق اقطاع تملیکی در قید اقتدار منصور پیک محمودی بود در تسلیم  
آن ناحیه بنظر پیک تغافل و تساهل نموده تکرار از جانب فرهاد پاشا که  
سردار بموجب نشان مکرمت عنوان سلطان امضاء حکم گرفت  
و چون نظر پیک در وقت اطاعت با آسمانه پادشاهی تصرف  
ناحیه سکین آباد را که از قدیم الایام اوجاق موروثی طائفه دینلی بود

باستان پاشا قرار داده و مشروط کرده در آن باب حکم بمایون تباکید  
تمام در دست داشت بزور و غلبه خواست که تصرف در سکن آباد نماید نظیر  
مواد فتنه و فساد در همچنان آمده عداوت قدیمی بحرکت در آمده کار باستمال  
سیف و سنان رسید و هر دو طائفه عشار و قبائل و هواخواهان خود را  
جمع ساخته در برابر یکدیگر صف آرایی کرده نظر پیک با برادرش حسین  
و بیشتر از مردم متعین و بنی در آن معرکه برخاک بوار افتادند  
**قلج پیک بن سلطان علی پیک** بعد از قتل برادرانش با مید غوررسی با  
واقوام و بنی در از ضرر و مزاج فریاد پاشای سردار آمدند که بازخواست  
عظیم خواهد شد و سردار نیز با حضار منصور پیک و سایر اعیان محمود  
در محاربه بوده اند حکم فرمود مود او را ق نیز در آن مجلس حاضر شده  
چون شروع در مقدمه غوررسی شد باعث فساد جانین او امر  
نقیضین بود که سردار بدست مدعی و مدعی علیه داده بود بنا بر این  
تقاعدت کسی که شاد بود تا بود محتشم نهاد بود سردار مهر سکوت  
در دهان نهاده از اجرائی حکم بلباس اغراض بلبس کشته بمقتضای  
سید الاحکام صلح سالک طریق مصالحه شده چون از طرفین مقصود سردار  
بمحصول پیوست قرار چنان داد که منصور پیک از سر ناحیه سکن آباد  
در گذشته بحاجی پیک پسر زاده حاجی پیک واکذار و ناحیه  
چالدران بطریق سنجاق به قلج پیک عنایت شد که از سردعوی  
درگذرند بالضرورة طائفه و بنی از روی اگر اه باین صلح کرک اشقی  
کرده عودت کردند **فصل دهم در ذکر امراء و حکام کلهر و ان**  
**به شعبه است** نسب خود را بکو در ز میرسانند و کیو در زمان سلطین  
کیان والی ولایت بابل که بکوفه اشتها دارد بود و در نام نام پری  
ازو بوجود آمد که حسب حکم بمایون بجهنم کیانی لشکر بشام و بیت المقدس

و سرکشیده خرابی و قتل بسیار نمود چندان از قوم بنی اسرائیل قتل آورد که از خون  
ایشان آسیاب بگردش آمد و مورخان تحت النظر از و تعمیر کرده اند  
آخر نام قدم بر سریر سلطنت نهاد از آن تاریخ حکومت آن دیار  
در دست اولاد ایشان مانده و عشرت ایشان را کوران میخوانند **شعبه اول**  
**در ذکر امراء پلنگان** از آن طبقه چهار کس در افواه و اسن مشهور اند  
و اسامی ایشان بین اناس مذکور اول غیب اله پیک است که او مرد  
عابدین و اوست از قلاع و نوامی که در تصرف انجماعت است قلعه دوز  
و تودز و زمان و کواه کور و نور و کلاته و نشور و مراوندین است اول  
اطاعت شاه اسمعیل صفوی نمود چون او وفات کرد پسرش **محمد پیک**  
**بن غیب اله پیک** قائم مقام پدر شد ولایت موروثی از دیوان شاه  
طهماسب بدو ارزانی گشت بفقون فضایل آراسته و بصفت عدل  
و انصاف پیراسته علما و فضلا را رعایت کردی در پلنگان مدرسه  
و جامع ساخت شاه طهماسب دختر او را بعقد نکاح در آورد به سمت سخاوت  
و قرابت موسوم شد چون چند سال حکومت با الاستقلال نمود امیر  
اسکندر امیر سلیمان سلطان مظفر جمشید چهار پسر داشت در زمان  
حیات ولایت موروثی خود را چهار حصه کرده به پسران قسمت نمود  
و امیر اسکندر ولی عهد و قائم مقام ساخت **امیر اسکندر** بعد از فوت  
پدر در قزوین بخدمت شاه طهماسب آمده بتجدید نشور ایالت کرده در زمان  
شاه اسمعیل ثانی بلازمت اورسیده اعزاز و احترام یافته بدستورین  
تفویض امارت پلنگان از مرحمت بیکران شاهی بدو عنایت شد  
مقتضی المرام رخصت انصراف یافت چون مدت بیست سال از ایام  
حکومت او تممادی شد وجودش طعمه شیران و پلنگان اجل گشته  
جان بجهنم افرین داد **مباش ایمن که این دریای پر جوش**

نگرد است آدمی خوردن فراموش و سولایح حسین تکلوه که از نیابت شاه  
اسمعیل حاکم دیور بود بعد از فوت امیر اسکندر بر سر امیر اسکندر که در قلعه  
پلنگان بود رفته آن حصن حصین را که تسخیر آن از حیز و هم و کمان  
بیرون بود بزور و غلبه مسخر ساخته بجهت تصرف در آورد و سلطان حسین  
نام برادرش از سولایح هراسان و متوهم گشته در شهر زور بخدمت  
مجمود پاشا ولد شمس پاشا میر میران آنجا رفت در هر سر بهوای و در هر  
و داعی سودای پیدا شد ولی خان تکلوه حاکم همدان سولایح حسین را  
که از قدیم نوکر زاده ایشان بود آخر با او درین فرات آغاز کشش  
کرده مطوعت نمود او را بدست آورده ضایع ساخت و عسکر شهر زور  
فرست یافته قلعه پلنگانرا از قبضه تصرف تکلویان بیرون آورد کسی از درگاه  
آن دو دمان باشد مانند بالفعل پلنگان بطریق سبجاق از دیوان آل  
عثمان بر دمان اجنبی میدهند **شعبه دوم در ذکر امراء در تنگ و تنگ**  
و در نه در زمان اکاسره بولایت حلوان استعمار داشت شخصی از حکام  
آنجا که مسموع مسود اوراق شده سحراب پک است که مرد شیخ و نجی  
و مشهور بوده قلاع و نواحی که در تصرف اوست پاره و با سکه و آلانی  
و قلعه زنجیر و دو دمان در زمان کی است که بعد از فوت او پسرش عمر پک  
قایم مقام پدر شد در اوایل مرد میبک و سفاک فاسق و خماره بود آخر  
توفیق رفیق حال او شده از جمیع قنای تو به نضوح کرده در هنگامی  
که سلطان سیمان خان غازی فتح دار السلام بغداد فرمود تقدم  
اطاعت سپیش آمده تفویض ایالت موروثی از دیوان سلطانی بدو  
مرحمت گشته مشمول عواطف بیکرانه خسران شده از آن تاریخ که سلطک  
بندگان شده در جای عبودیت ثابت قدم و در طریق چاکری رامند  
بوده عمر طویل یافت آخر غریق بحر فنا شد

**مصرع**

کوتاه و در از راه فرست بعد از پسرش **قبا و پک** مقصدی امر  
حکومت گشته در سخاوت و وجاهت و صباحت سر آمد جوانان عصر  
و یکانه مردان دهر بود ولایت و مکتبی مع ششی الزانده از حدود دیور  
و پیلور و بغداد در ید تصرف دارد در کثرت مواشی و مراعی و جمعیت خزینه  
و اموال و زیادتی اعوان و انصار ثانی ندارد **شعبه سیم در ذکر امراء**  
**ماهی دشت** چون در حصن تخریر این نسخه میسلمان کسی که از ولایت  
ایشان خبر دار باشد حاضر نبود اما از افواه و اسنہ چنان استماع فیت  
که اجاق قدیم ایشان بلور و ماهی دشت است و در کثرت و قبایل ایشان  
احشامات و الوسات است و قبل ازین حکومت ایشان در میانه شهباز  
و منصور نام برادران بر وجه اشتراک ضبط میشد و در تاریخ اثنی و الف  
منصور شهباز را بقل آورده جمله احشامات و الوسات اگر در اید تصرف  
در آورد و بالفعل دارانی و حکومت و ضبط و ربط آن قوم بالاستقلال  
بد و تعلق دارد و از شهباز القاص نام پسر می مانده گاهی با عثم مقام  
عداوت و خصومت آمده منازعه میکند و هر سال تا موازی چهل هزار غنم  
تعمد کرده اند که بدیوان دار السلام بغداد ادا نمایند با کجاستگان آل  
عثمان و میر میران دار السلام در کمال اطاعت و انقیاد است مرد شیخ و دلاور  
مشهور است بکثرت اموال و از اوق مواشی و مراعی ممتاز و محمود اقران است  
**شعبه دوم در ذکر امراء اهلنی** این طایفه در شجاعت و شجاعت دولوری  
از ساز اگر اد ایران ممتاز اند و چون کسی متکفل مهمام امارت این طایفه  
بوده باشد از امراء و امیر زادگان ایشان مانند در ولایت اذربایجان  
و عراق متفرق گشته دست تطاول بمال مردم دراز کرده قطع طرق  
و شوارع نموده تجار و سوداگران از افعال ایشان بجان آمده از اطراف  
و جوانب ممالک محروسه بر رسم دادخواهی بدرگاه شاه طهارت آیدند

و تظلم کردند شاه طهماسب بعد از تفحص و تجسس که ظلم و عدوان بر سر حد  
تواتر و یقین رسیده بود حکم فرمود که هر کجا از طائفه چکنی یکی میندقتل  
کرده جبر او قهر ایشانرا از مالک محروسه شاهی اخراج نمایند بجا  
که خواهند بروند و اگر توقف نمایند در هر محلی که ایشانرا بینه بقتل آورند  
و اموال و اسباب ایشان را نهب و غارت نمایند

شهر چو عادل بود ز جور منال عدل شایان به از فراخی سال  
بنابر این موازی پانصد نفر از اعیان ایشان بزم سفرهندوستان  
خراسان شدند در آن حین قزاق خان تکلو حاکم هرات که از قهر و سخط  
شاه طهماسب و هم و هراس در ضمیمه داشت طائفه مزبور را بلامت  
خود دعوت نموده بکامینبغی در رعایت آنجماعت سعی و اقدام نموده  
و چون مهم قزاق خان در دست معصوم پیک صفوی بانجام رسید جماعت  
چکنی بطرف عربستان رفته جمعیت نمودند و چون حقیقت احوال ایشان  
بمسمع علیه شاهی رسید و آثار شجاعت و شجاعت ایشان را باز دیده  
مردم شد بداع پیک نام شخصی که از امیرزادگان انطایفه بودند و در سلطه  
قورچیان عظام انتظام داشت او را بلند پایه امارت سرافراز  
گردانیده بمیان آن قوم فرستاد و یکی از مجال خراسان را بدیشان  
ارزانی داشته ترقیات کلی باحوال ایشان راه یافت در شهر سنه  
احد و الف که عبدالمؤمن خان اوزبک بعزم سخیر قلعه قوجان باموازی  
باموازی هزار سوار بر سر بداع خان آمده او را محاصره کرد شاه عباس  
بعادونت اورفته عبدالمؤمن خان از سر قلعه برخواست و شاه  
مزبور بداع خان را بنوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز گردانید  
پنج سپه او را بمنصب امارت رسانید و حکومت و دارائی آنجا را  
بطریق امیرالامراء بدو تفویض کرده بعراق عودت نمود و بالفعل سلطه

امراء عظام عباسی منحوظ است **شعبه سیم در ذکر امراء از ننگنه**  
این طائفه نیز در زمان شاه اسمعیل ماضی بر مراتب عالی رسیده محسودان  
بودند و چون از امراء انطایفه کسی نماند فرقه فرقه بخدمت امراء قزلباشیه  
مبادرت نمودند در عراق و خراسان استخدام کردند و بعضی در زمزمه قورچیان  
عظام منحوظ گشتند **شعبه چهارم هم در ذکر امراء پازوکی** بروایت  
اشهر و باتفاق اهل خیر اصل امراء پازوکی از میان عشیرت سویدی برآمده  
و برخی از نطفه متقدمین ایشانرا از جمله اگراد ایران عدمی کنند بجهت تقدیر  
در زمان سلاطین تراکمه و قزلباشیه بحکومت کیفی و ارجحش و عدلخواز  
و لشکر مبادرت نموده عشار پازوکی اکثر چارو دارند اما مذنب متعین  
نمانند و در امر معروف و نهی منکر خندان تقید نمی نمایند و امراء ایشان دو  
فرقه اند خالد تیلکو و شکر تیلکو اول کسی که از ایشان امارت نمودن  
الناس مشهور است حین علی پیک است دو سپه داشت شش سوار پیک  
و شکر پیک **شش سوار پیک بن حسین علی پیک** بعد از انضمام سلسله  
اق قویلو ملازمت امیر اشرف حاکم بدلیس اختیار کرده پیش خالد  
پیک ملازمت شاه اسمعیل صفوی مبادرت نمود در یکی از معارک از او  
آثار مردانگی و علامت فرزانی بظهور آمده حتی یک دست او از مفاسل  
جدا گشته شاه اسمعیل دستی از طلا ساخته بجای دستش نصب کرده  
موسوم بچولاق خالد گردانید و لذ آن روز در صد تربیت او شده  
الکابختن و ملاز کرد و ناچه او حکان موش را بطریق افراز الحاق کرده  
بدستور امارت بخالد پیک و برادرانش ارزانی داشت و بی شایسته  
تکلف خالد پیک مرد متهور قهار بود بواسطه کثرت جاه غرور بیکه پیدا کرده  
در یکروزه نزار امراء اگراد و تراکمه که بجز او آمده بودند بقتل آمده و عوی  
سلطنت کرده خطبه و سکه بنام خود کرد و اعضا امراء از قزلباشی روگردان

شده اطاعت استانه سلطان سلیم خان نمود در آن محل نیز پای از جاده ادب  
بیرون نهاد و در هنگام مراجعت از فتح چالدران حسب فرمان قضا جریان  
بیا سار سید و از و ادریس پیک و ولد پیک و دو پسر و سه برادر رستم  
پیک و قباد پیک و محمد پیک ماند و در محلی که ناحیه او حکان موش  
بطریق امارت در تصرف رستم پیک برادر خالد پیک بود در محراب  
شرف خان حاکم بدلیس و عشرت روزگی در او حکان با جمعی از مردم  
پازوکی قتل رسید چنانچه تفضیل او در ذکر امیر شرف بعد ازین  
ایراد خواهد یافت و از قباد پیک نام برادرش اولاد ذکور ماند  
از محمد پیک نام برادرش امیر اصطلان پیک پسری مانده بود و در زمان  
شاه طهماسب در ملک قورچیان عظام منحوظ بود **ادریس پیک**  
**بن خالد پیک** بعد از قتل پدر پست بر ولایت روم کرده بملازمت شاه طهماسب  
آمد شاه طهماسب امارت عذاب جوزا بدو ارزانی داشت و چون سه سال  
بدین و تیره گذشت بواسطه نزاعی که بموسی سلطان والی تبریز پیدا کرد موسی  
سلطان قصد او نموده فرار کرده بجانب روم رفته در کیفی توطن گرفت  
چون این خبر در استانبول بمساع جلال سلطان سلیمان خان  
رسید فرمان قضا جریان بنفاد و پیوست که درزی داود با اولاد  
و اتباع او را بقتل رسانیده سرهای ایشان را با استانه اقبال آشیانه  
فرستاد حسب فرمان درزی داود در کیفی ادریس پیک را با برادرش  
بقتل آورده سرهای او را با سرهای پسرانش خالد پیک و ولد پیک  
با استانه فرستاده و پسر خور و سانش قلیج پیک و ذوالفقار پیک  
مانده التجا با محمد پیک زر قی حاکم اعناق بردند و احمد پیک ایشانرا  
در ظل حمایت خود جا داده احوال ایشانرا بسده سینه سعادت  
مدار پادشاهی عرض کرده و طیفه بجهت ایشان معین نموده و چون

بحد بلوغ و تیز رسیده با اقوام خود فرار کرده بخدمت شاه طهماسب رفتند  
**قلیج پیک بن ادریس پیک** چون بملازمت شاه طهماسب رسید الکازم  
من اعمال کنج ایران و امارت پازوکی بدو مفوض گشت چون مدت زمان  
از ایام امارت او متجاوز شد و هنگام مراجعت رأیت شاهی از سفر  
کر جستان باجل موعود فوت شد از و ادریس پیک نام خود سال  
پسری ماند **ذوالفقار پیک بن ادریس پیک** بعد از فوت برادرش  
امارت پازوکی بدو مفوض گشته شاه طهماسب در مقام تربیت او  
شد اما زمان حیوتش چون موسم گل و لاله چندان بقای نداشت  
و بدو دی نخل حیاتش از تنه باد اجل نجاک نامرادی ریخت  
مرد آن به که دیر یابد کام کر تا نیست کار عمر تمام لعل در آید است  
در بقاست لاله زود آمده بسبب برخاست چون اولاد ذکور نداشت  
امارت پازوکی به برادر زاده اش اویس پیک مفوض شد و لاله کی او را  
بیاد کار پیک مقرر داشتند والده اویس پیک از یاد کار پیک توتم  
پیدا کرد که مبادا قصد پسرش کند ترک امارت نموده پسر خود را برداشته  
در زوین بدر گاه شاه طهماسب آمد **یاو کار پیک بن منصور پیک بن**  
**زینل پیک بن شکر بن حسینعلی پیک** چون والده اویس پیک پسر  
خود را از امارت پازوکی خلع کرد جماعت ایشان با استنصاب ایمان  
امارت پازوکی با الکای ایشکر و بموجب فتور شاهی بیاد کار غایت  
گشت چون او مرد ابدال روش قلندر منشش بود اکثر اوقات اختلاط  
باطائفه ابدالان و بی قیدان مینمود و در امر شرعیه چندان تقیدی نداشت  
این جهت در نظر اهل بیخش مطرود و مردود بود و فی نفس الامر مرد  
شجاعت شعار سخاوت آثار بود در زمان او عشرت پازوکی غنی  
و مالدار گشته قریب دو هزار خانوار از طوائف اگراد برسد او

جمع شده قرایا و مزارع الشکر اعمارت و آبادان ساخته جمله دعوی پازوکی  
 کری کرد چون مدتی پازوه سال از ایام امارتش متماوی شد بد آن  
 جهان انتقال فرمود **زیاد پیک بن یاد کار پیک** بعد از فوت پدر  
 بموجب حکم شاه طهماسب امارت پازوکی و لشکر بدو عنایت شد او نیز  
 در بدعت سنت پدر امرعی داشته بلکه اضعاف و مضاعف  
 او عمل نمود آخر بواسطه تشنیع و سزایش امر او حکام سرحد روم  
 و شاه طهماسب بطریق نجایه پیغام فرستادند که اگر سلوک و ادب  
 قزلباش بدین عنوان است که طوائف پازوکی و ختلو و چشم  
 کزک و غیره بعقل می آورند اطلاق اسم مسلمانی بر ایشان روا  
 نیست شاه طهماسب مقصود پیک ختلو و ساثر امر آن سرحد را معزول  
 نمود بلکه جمعی ختلو را بقتل آورده مقصود پیک در قلعه الموت مجبوس  
 کرد نیاز پیک را از امارت معزول ساخته امارت را با ویس پیک  
 الملقب بقلیچ پیک ارزانی داشت و تازمانی که شاه طهماسب در قید  
 حیات بود نیاز پیک همچنان معزول میگشت و بعد از فوت شاه  
 طهماسب پازوکی را شاه سلطان محمد دو فرقه کرده آنچه شکر کیان بود  
 نیاز پیک داده مابقی به نزد قلیچ پیک رفتند نیاز پیک تابع امیرخان  
 شد و آنچه خالدی بکیان بودند بر سر قلیچ پیک جمع شده تابع  
 نفاق کشته الکاء الشکر دو حصه کرده و از نیاز پیک در این سرحد  
 آثار مردانگی بظهور آمده آخر در هنگام توجه امیرخان بعزم محاربه  
 مله پاشا و شکست شکر امیرخان در شیردان در کنار رود خانه  
 قطع در آب کر غریق بگرفتند **او یس پیک المشهور بقلیچ**  
**پیک** سابقا اشعاری بدان رفت که او یس پیک را والد امیرخان  
 از بیم آنکه یاد کار پیک بواسطه طمع امارت پازوکی قصد حیات

او کند از امارت خلع کرده بفرز وین آورد شاه طهماسب قریب بیست سال او را  
 در سلک قورچیان عظام منحرف گردانیده در فرز وین نشو و نما یافت  
 بکب قابلیت و زبان دانی و ادراک کوشیده بین الاقران متمایز  
 شد و چون نیاز پیک بواسطه قبحت از امارت معزول شد امارت  
 پازوکی و الکاء الشکر بدو ارزانی شده چند سال در لشکر کجایمبعی <sup>عبد</sup>  
 امارت و ضبط و حیانت پازوکی برون آمده قواعد رخص و الحاد که در  
 آنقوم راسخ گشته بود بر طرف ساخته شعار اسلام ظاهر گردانیده  
 حب الامکان در رواج شریعت غرآ و رونق ملت بیضا سعی بلوغ نموده  
 بعد از شاه طهماسب که نقض در عهد و میثاق پادشاهانه شده الشکر  
 حکم اول پیدا کرده از با نرات قدیم چون دیار لوط و عاهد احوالات  
 و الوسات آنجا بمضمون کاتهم حمرة مستنزه فرت من قسوره طرف  
 و جوانب پراکنده شده آثار خرابی بظهور آمد امارت پازوکی بحسن  
 تدبیر امیرخان دو حصه شده موجب قلیچ پیک را از حوالی بخران  
 تعیین کرده با اتفاق خان در محو سعد بسرمی برد و در آنحد و انواع  
 خدمات مبروره از وی بجز ظهور میرسید و در تاریخ سنه ثلث  
 و تسعین و تسعمانه که عثمان پاشا متوجه شیخ تبریز بود در روزی  
 که اردوی کیهان پومی اسلام در سر صراحی بلاغی نزول اجلال  
 فرمود نفاق خان و علیقلی خان قلیچ اوغلی و اسمی خان شاملو  
 و ساثر اعیان قزلباشیه در اسپنه نام محلی سنان پاشای  
 چغال اوغلی که قراول و پیشرو عساکر نصرت آتاش دوچار یکدیگر گشته  
 از طرفین تلاطم امواج کوفنا سر بعبوق کشید در آن معارک قلیچ  
 پیک غریق دریای بلا شده قرحی پیک ولد شاه جعلی ملازمان او را  
 سرازق جدا کرده بنظر عثمان پاشا آورده بنوازشات خسروانه

سرافراز شد و از و امام قلی پیک نام پسر می ماند در او اهل ملازمت  
امراء قزلباشیه خصوصاً ذوالفقار خان قرمانلو می حاکم اردبیل  
نموده آخر شاه عباس او را بمنصب قورچیکری سرافراز کرد و ایند  
و فرقه از ایشان با تفاق امراء دینی از نخجوان با طاعت آستانه  
پادشاهی آمده امارت آن طائفه با بر ابراهیم پیک اوچی اوغلی نام شخصی  
بناجیه از نواحی الشکرد و از طرف فرهادی پاشای سردار تفویض  
گشته بعد از دو سال معزول شد **صحیفه چهارم در ذکر حکام**  
**بدلیس** که ابا و اجداد متود اوراق اند و آن مشتمل است بر فاتحه  
و چهار سطر و ذیلی **فاتحه در بیان شهر و قلعه بدلیس که بانی**  
**او کیت و باعث عمارت آن چیست** بگو ای سخن گیمای تو چیست  
عیار ترا کیمیا ساز کیت که چندین کار از تو بر ساختند هنوز از تو  
حرفی نپروا خند اگر خانه سوزی قرارت کجاست و در از در دلی  
دیارت کجاست ز ما سر بر آری و یا مانده نهادی بانقش بیدانه  
ندانم چه مرغی بدین نیکویی ز ما یاد کاری که مانی تویی برای  
جهان آرای معماران بلاد و امصار و ضمیر منیر مشکل کشای مهندسان  
قلع و حصار در پرده احتفا و استار نماید که چون استنباط غایب حالات  
معموره عالم در استخراج نوادر اتفاقات معظم احداث نبی آدم که فی الجمله از  
فن سیرت و علت اصحاب خبرت و ارباب خبر آنهاست همه کس بسهولت میرسد  
چه بعد از کتب متداوله این قصه طوطی گوی کرد که بدلیس از آثار اسکندر رودگان  
و حمدار مستوفی قره دین مؤلف کتاب زینت القلوب می آورد که منبع رود  
خانه و جله از حصن اسکندر ذوالقرنین است که از میا فارقین سائر آبهای  
جبل کردستان بدو ملحق میگردد و در بعض نسخ ترکی و فارسی اطلاق  
انجا را با هم نوشته اند اما غلط است چرا که بقول ارباب خبر و روایت

اشهر بدلیس نام یکی از غلامان اسکندر است که بانی قلعه و بلده بوده و مع بدلیس  
صاحب قاموس آورده که بدلیس جای را گویند که آب و هوای خوب داشته  
باشد و بعضی بدلیس داخل آذربایجان و بعضی ولایت ارمن میدانند  
اما با تفاق اکار بر آفاق داخل اقلیم رابع است محصل کلام غرابت  
انجام آنکه نقله اخبار و جمله آثار مرقوم ملک بلاغت شعرا کرده اند  
که در محل و زمانی که اسکندر از بابل و عراق عرب بجانب روم هجرت  
فرمود گذارش بر ساحل رودخانه شط العرب افتاده در صد و آن  
شد که هر آبی که از اطراف و جوانب داخل رودخانه میشد آنرا با تفت  
حکما امتحان نمایند که کدام یک در خفت و ثقلت و خورش و کوارش  
بر دیگری فائق می آید بدین طریق عبور و مرور نموده تا بختی میرسند  
که برودخانه بدلیس داخل میشود بسنگ امتحان می آید و کفی  
از آن برداشته می آید مانند مذاق ایشان خوشگوار تر می آید بدین  
دستور که رودخانه را گرفته آمده تا بمقامی که رودخانه کسور و رباط  
بیکدیگر ملحق میگردد چون این هر دو آب را موازنه می نمایند آب  
رودخانه کسور بهتر از آب رودخانه رباط مذاق می نماید همچنان  
که رودخانه کسور گرفته بالا میروند تا بر چشمه که منبع رودخانه  
کسور است میرسد **بیت** مصفی چون دل خلوت نشینان  
منور همچو چشم پاک بینان رسیده قعر او تا کا و ما می کیا همی کلان  
نشود نما کرد بجای برک پیرون عینک آورد ز بیداد تموز و گرمی  
پناه آورد سولیش و جله وی بحدی سرد گزیم فشردن نیارد  
عکس در وی غوطه خوردن کند گزنی انجا گذاری که شوید در وی  
از عارض غباری شود از کرد ظلمت انچنان پاک که بتوان دید  
در وی عکس ادراک آن کوه و چشمه سار و آن سبزه و کوهها

در نظر اسکندر در غایت لطافت و صفا در می آید و مکانی ملاحظه می فرماید  
که در قرون و ادوار دیده روزگار چون آن محل ندیده بلکه گوش زمانه  
از افواه و السنه مثل آن ترانه نشنیده در اطرافش بزبانی نو  
خاسته و سخنش با نواع ریاضین و سبیل پیرایه جالش  
مانند خضر سیه پوش درختانش خلعت کونا کون بردوش **بیت**  
هوایش اعتدال از جان گرفته نم از سر چشمه حیوان گرفته زمینهایش  
ز آب ابر شسته در و گلهای زکار نک رسته بساطش در نقاب کل کلفه  
کل و لال است کاند هم شکفته کلش چون گلرخان پرورده نوای  
ببلانش عشق پردازد رسیدش سزهایش تا که گاه درختانش  
زده بر سزه خرگاه اگر مرغی شاخش آر میدی کش دی سایه  
بال پریدی القصه آب هوای آن دیار موافق مزاج اسکندر  
افاده چند روز بواسطه استراحت رحل اقامت در سر چشمه مذکور  
انداخت بساط عیش و خرمی بکسرت آیند و از کف ساقیان سیمین سابق  
زهره جبین جامهای بلورین نوشید آوازه عیش و عشرت و نوای  
سرور و بهجت بدانه صرخ چنبری رسانیده و همانا که اندک عارضه  
داشته که در مابین عوام الناس مشهور است و در السنه و افواه  
مذکور که استخوانی بدستور شاخ کاو در سر او پیدا شده که هر چند  
اطباء حاذق و حکم مدقق در ازاله آن سعی موفور و جهد مشکور  
نموده اند اثری بر آن مترتب نگشته و چند روز که در آن سر چشمه  
اقامت داشته آن مرض بجلی مندفع شده چنانچه او را هیچ عارضه  
در نماید و الحال مکانی مسطح بر سر چشمه مزبوره است که آنرا چشمه  
اسکندر می نامند و در میان مردمان بدان مشهور است بنا بر موفقت  
آب و هوای آنجا بخاطر اسکندر میرسد که شهر و قلعه بنا کند که قرنا

بعد قرن و بطن بعد بطن از آن باز گویند بدلیس نام غلام خود امر می فرماید  
که در اینجا قلعه و شهری بنا نماید و در متانت و حصانت بنوعی اقدام باید کرد  
که اگر مثل من پادشاهی اراده تسخیر آن قلعه کند مقصود بکنگره  
کاخش نرسد بدلیس حسب فرمان قضا جریان تعمیر قلعه و عمارت  
حصار مبادرت نموده قریب بدو فرسخی چشمه در مابین رودخانه  
کسور و رباط در موضعی که الحال جای قلعه و قصبه بدلیس است بنا  
کرده باندک فرصتی با تمام میرساند و در محلی که اسکندر از سفر ایران  
عودت کرده بد آنجا میرسد بدلیس در قلعه و حصار را استوار کرده  
آماده جنگ و جدال و مستعد حرب و قتال شده کردن از طوق  
اطاعت و فرمان برداری او بر کشیده اسکندر هر چند قاصد و پیغام  
فرستاده گوشش او را بگوهر نصایح درر و موخظه کران بار کرد اینند  
اثری بر آن مترتب نگشته همچنان بر در تورد و عصیان زده  
اسکندر نیز مقید بهی صره قلعه بدلیس نشده بعفو و اغماض در گذشت  
چون یکمزل در میان مسافت واقع شد بدلیس شمشیر و کفن  
در کردن انداخته کلید قلعه و حصار برداشته توجباتا نه اسکندر  
نمود و زبان عجز و انکسار و لسان استکانت و اعتذار بر نیفتاد  
گشود که پادشاه عالم تورد و عصیان با شماره عالیته شهریاری صادر  
چرا در محلی که بنده بمقدار اربعمارت قلعه و حصار مامور گردانید  
بلفظ کهر بار فرمودند که در متانت و استحکام قلعه بنوعی قیام  
و اقدام باید کرد که مثل من پادشاهی را بسعی و اقدام تسخیر آن  
میسر نشود بلکه کند تسخیر خواقین کردون سریر و سلاطین جهان  
بر کنگره کاخش نرسد و طائر عقل دور بین روشن دلان  
صافی ضمیر بشپه احساس پیرامون شرفات اساسش نتواند

کردید بنا بر این فرمان واجب الطاعت کتبخی و جریئت نموده ام و کیت  
قباحت در میدان وقاحت دو آینده اکنون بفر عقیبت که پادشاه کینا  
روادار دستوجیم اسکندر را ادای بدلیس خوش آمده نام بلده قلعه  
باسم او مقرر گردانید حکومت و در اینی آنجا را بطریق تملیک بدو دادند  
داشته کلاه گوشه قدر و منزلتش را با وج آفتاب رسانید و چون  
بیست مجموع قلعه بدلیس مثلث افتاده بواسطه آن دائم الاوقات  
از اضطراب و انقلاب خالی نیست و از ثقه روات مروی است  
که در ازمنه سابقه ما بسیار در قلعه پیدا شده سکان و قطان  
انجار از کثرت حیه تعیش بدشواری بوده آخر الامر حکما در کاه  
قلعه طلسمی نموده اند که مار کتر کشته مزاحم مردمان نمی شوند الی  
بشکل آدمی که مار در دست داشته از سنگ تراشیده در روی  
دیوار نمایان است و بطلم در کاه اشتهار دارد و قصبه بدلیس  
در بندی است در بامین آذربایجان و دیار بکر و ربیع و ارمن که اگر  
حاجیان ترکستان و هندوستان از ایران و عراق و خراسان  
بزیارت حرمین شریفین زادها آمدند شریفا و تعظیما توجه فرمایند  
و اگر سیاحان جده و زنگبار و تاجران خط و خن و روس و سقلاب  
و بلغار و سوداگران عرب و عجم و روندگان اکثر عالم تردد نمایند  
ما دامیکه از سنگ سوراخ بدلیس مرور و عبور نکنند میر نیست و این  
سنگ سوراخ در یکفرسخی بدلیس بطرف جنوبی واقع شده  
و نفس الامرابی است که چون از زمین بر می آید بهر دور و دور سنگ  
میکرد و مرتبه مرتبه بشما به سدی شده که مترودین از آنجا بدشواری  
عبور نموده اند خاتو چیزه که در آن عصر بوده مسجدی و یک طاق عظیم  
پل در نفس بدلیس ساخته که به پل و مسجد خاتون مشهور است

آن سنگ را سوراخ کرده بالفعل کاروان و مردمان سهولت می گذرند مکان  
شریف است و قدمگاه رجال الله و مردمان خوب از مشایخ و اهل الله  
بدانجا میرسند و اقدی از نوفل بن عبد الله روایت میکند که در زمان  
خلافت امام عمر رضی الله عنه عیاض بن عنم بناریج سنه سبع و عشرين  
من الهجرة بفتح دیار بکر و ارمن مامور گشته در آن صین حاکم اخلاط  
بوسطینوس نام کافر می و حاکم بدلیس سر و ند بن یونس بطارقه  
و ملک موش و صاحبون ماسر نام کافر می بود پیش او مقصد ای ایشان  
بوسطینوس حاکم اخلاط بود طارون نام دختر خود را ولی عهد خود  
ساخته بود در فتوح البلاد می آورد که پدر را اراده چنان بود که دختر را  
بعقد نکاح بنی عم خود بغوز بن سر و ند حاکم بدلیس در آورد و دختر را  
بکوش بن سنان که او جوانی بود بکلیه حسن و جمال آراسته و زیور  
طاحت و صباحت پیراسته میل تمام داشت در محلی که حکام کفار فرزندان  
خود را بمعاونت مریم بن داراب والی آمد فرستادند طارون از نیابت  
پدر بدان سفر مامور شد چون بکوش بن سنان اطلاق اتفاق افتاد  
بیکبارگی عنان اختیار از قبضه اقدار او بیرون رفته در خفه بموش  
سخن یکی کرده از لشکر کاه فرار نمود بخد مت عیاض بن عنم رفته بشرف  
اسلام در آمده طارون را بعقد نکاح موش در آوردند آخر طارون صاحب  
عیاض مقدمه ساخته فرار نموده نزد پدر آمد که موش مرا بر زور مسلمان  
ساخته بود باز بدین خود مراجعت کردیم تا فرصت یافته پدر را بقتل آورده  
اخلاط را بصلح تسلیم لشکر اسلام کرد و سر و ند حاکم بدلیس نیز بوسیله  
یوقاص هزار صد و هزار طوب اتمش و دیبای افروغ و پانصد رأس  
اسب تازی و صد شهری بقتل نموده بعیاض صلح کرد و متوطنان بلده  
اکثر از منته اند و اسلامیه آنجا بذهب امام شافعی رضی الله عنه عمل می کنند

مگر معدودی چند که در ایام اترک آبا و اجداد ایشان متابعت آنقوم کرده  
مذهب امام اعظم ابوحنیفه دارند و مردم ولایت عموماً شافعی مذهب اند  
با تمام بطاقات و عبادات راغب و مایلند و جمله مردم شیخ و کریم و سخی  
طبعند مسافر دوست و مهمان پرست واقع شده اند در هر قریه از قرآ  
اسلامیه که دوسه خانه باشند مسجدی ساخته امام و مؤذن نگاه داشته  
نماز بجا میگردانند و در ادای فرائض و سنن همواره شعار اسلام  
مرعی داشته همیشه مردمان قابل فاضل در آن بلده طیبه نشود نمایانند  
از آنجمله مولانای اعظم قدوه نجار عالم حاوی کلمات نفیانی مولانا  
عبدالرحیم بدلیسی که مرد دانشمند بوده حاشیه در کمال لطافت وقت  
بر مطالع نوشته در منطق و معانی از مضافات مشهورین الفصلا  
معروف است و مولانا محمد برقی که در علم فقه و حدیث سرآمد فضل  
و علما و مقبول فقها است در علم نحو رخصی و بر مسندی حاشیه بنام  
امیر شرف حاکم بدلیس نوشته منظور خاص و عام است در بدیس  
نشود نما کرده و حضرت قطب المحققین و برهان المدققین حافظ اوضاع  
الشریعه قدوه ارباب طریقه شیخ عمار یاسر که مرید شیخ ابوحنیف الدین  
سحروردی است و پیر شیخ بنجم الدین کبراق قدس له ارواحهم از بدست  
و جناب فضائل مآب عرفان شعاری مولانا حاکم الدین بدلیسی  
نیز عالم عامل بوده انتساب وی در تصوف بحضرت شیخ عمار میرسد  
و بعد از ریاضات و مجاهدات که بمرتبته کمال رسیده تفسیری در تصوف  
نوشته و مولانا ادریس حکیم ولد مولانا حاکم الدین است  
که مدتاً منصب انشاء سلاطین آق قویونلو بدو متعلق بوده آذربایجان  
مجلس سلطان سلیم خان سرافراز گشته در فتح مصر در رکاب  
نصرت انتساب سلطانی بوده در اینجا قصه دغرا در مدح سلطان

گفته

گفته و این بسیار ادریسی از قصه خود درج کرده اظهار شکایت میکند **بیت**  
کسا و نقد من از جمل تابعی رایج چو صاف ناصره فضل را تو می معیاره ز مصره  
جامع فضلم جوی نشد حاصل کمر کشیده بخوار جان خود از مکر که مصر شده  
بر فقیه ارض حرام که یک خلال نشایم که بر کفم زین خار که فقم آنکه ندارم  
برت حق خدمت ز بهر تو بود این بهر تم زیار و دیار بروم و شام بگرد  
دیار بگرد مراست چون بنده زار و پریشان کرده اهل تبار با بل جاه اگر عرضه  
دادم بر شاه بخود بر پیچد و فی الحال طی کند طومار چو هست در کت ای شاه  
مصر جمع فضل سزد که جامع علم ارکنی با ششمار بین عقل و نقلی و  
بانفون ادب ز فقه و طب ریاضی ریاض هر اشجار بر آسمان علوم  
آنکه است معراجش چه کوزه رفت ادریس کند انکار و تاریخ فارسی  
در آثار و احوال سلاطین عثمانی نوشته و قانون ایشان را درج کرده و لحن  
که در آن نسخه داد فصاحت و بلاغت داده توان گفت که در سلاست  
و روانی آنرا نظیری نیست چون معنی بر احوال هست نفاذ سلاطین است  
موسوم بهشت بهشت گردانیده و قریب بهشتا و هزار بیت دارد و در  
که شاه اسماعیل صفوی خروج کرد مذهب روافض را رواج داد مولانا  
ادریس تاریخ آنرا مذهب ناهق یافت و چون این قضیه مسموع  
شاه شد مولانا کمال الدین طیب شیرازی را که مصاحب و ندیم مجلس  
خاص بود که بمولانا مکتوبی بنویس و سوال نمایی که این تاریخ  
او گفته است یا نه مولانا با قتال امر مبارزت نموده مکتوبی بر انواع  
لطائف و ظرائف بمولانا ادریس نوشته ارسال نمود مولانا  
چون بر مضمون مکتوب اطلاع یافته انکار نکرده می گوید که بلی من اما  
ترکیب عربی است مذهبنا حق شاه اسماعیل را ادای مولانا خوش آمده  
حکم هایون بجهت طلب مولانا و ترغیب ملازمت خود صادر کرده مولانا

از آن ابانموده و این قصیده را انشا کرده در معذرت بخندت شاه اسمعیل فرستاده **بیت**  
مرامیدان ابانجی غلام خاندان خود که جدم خادم جدت براه قدس چاکر شد **بیت**  
جدتانی شاهست و الد هم که علم ظاهرا زوی دید و باطن زو منور شد **بیت** طریق بندگی  
خاص من باشاه حیدر هم **بیت** ز حسن اخلاط بنده همچون شیر و شکر شد **بیت** ز حسن اخلاط  
اینکه در آیات قرآنی **بیت** بهر جا نام اسمعیل بنام بنده همسر شد **بیت** و ابو الفضل افندی  
ولد او که بزبور فضیلت آراسته بود در زمان سلطان سلیمان مکان بفر  
داری روم ایلی سرافرا ز کشته مدتی در آن مهم اوقات را صرف کرده  
اتفاقا دو پسر قابل داشت بنوعی که هرگز ازین قضیه واقع نشده **بیت** از غلط  
در کشتی نشسته بجانب استنبول میرفت که یکبار باد نو میدی برخاسته  
و تلاطم دریای محنت قرین حال فرزندان آن دو لتمد کشته سینه عمر آن  
بدبختان در گرداب بلا غریق گردید و فلک امیدنا فرمان بساحل کمال  
نرسیده ز ورق جیات ایشان در کج حلمات نابید شده در شکم نمک فنا  
چنان ناچیز و مستهک گشتند که هیچکس از ایشان بناجیت بقا نرسید  
**بیت** کشتی هر کس که شد غرق بطوفان او **بیت** پنجه عکس اندر آب دست نشانه  
شکست **بیت** و ابو الفضل بعد از شورش آتش فراق فرزندان رشته حساب  
در دفتر اهل پیچیده مستوفی دیوان کل شنی مالک الا وجهه **بیت** الحکم  
و ایله ترجعون برات جیاتش را بر شهرستان مامات نوشت و قابض  
روح طومار روزنامه عمرش را در نور دیده از مولانا ابو الفضل اولاد  
ذکر نماید منقطع النسل شد و شیخ ابوط هر کردی که مولانا نور الدین  
عبد الرحمن جامی ذکر او در نغمات ذکر کرده از بدلیس است و مزار  
قابض الانوارش در جانب غربی بدلیس در محله کسور واقع شده  
شکری شاعر که مدتی خدمت امراء ترکمان کرده و ملازمت شرف خان  
کرده در آخر در سلک ندمای مجلس سلطان سلیم خان منوفا کشته لطیفی

اسم او را در تذکره الشعرا می ترکی می آورده و قایع زمان او را بنظم آورده  
سلیم نام نموده الحقی داد شاعری داده از قصیده بدلیس است غرض که همواره  
بلده بدلیس مجمع فضلا و عمل و مقروند شمنان و مستعدان بوده و جناب  
فضیلت شاعر مولانا موسی که الحال تدریس مدرسه شکریه بدو متعلق است  
از مولانا شاه حسین جد خود که عمر طبیعی یافته صد و بیست و سه سال  
زندگانی طی کرده بود بمسود او راق نقل نمود که در زمانی که بهرام پیک  
ذوالقدر را که از نیابت شاه اسمعیل بحفظ و حراست عدلجوارز و از چش  
و بارگیری مأمور گردانیده بودند حکام شکان شرف خان که در اخلاط  
و آن خود می بودند منازعه و مجادله اتفاق افتاد شرف خان شیخ **بیت**  
بلباس را بدفع او فرستاده موازی پانصد نفر از طلبه و دانشمندان  
بدلیس بنیت غزا و جهاد تیر و کمان برداشته همراه شیخ امیر  
متوجه ارچش شدند و آب و هوای آن بلده با اتفاق جمهور از چیز  
وصف بیرون است و لطافت و نزاهت باغات و عمارتس از نهایت  
تعریف افزون چنانچه شیخ الاسلامی افضل الانامی مولانا عبد الحلاق  
ولد شیخ حسن خراسانیست و او خلیفه شیخ عبدالسد بدخانی است  
مزار پر انوار ایشان در قرب کرک میدانیست و مکان استجابت دعا است  
و سلنه ایشان در طریقت بشیخ رکن الدین علاوه الدوله سمنانی  
قدس السمره العزیز میرسد و این چند بیت در تعریف آب هوای اوطاف  
بلده بدلیس از نتایج طبع کهر بار اوست **بیت**  
و چه بدلیس که شرمنده و خجلت زده است **بیت** آب خضر و نفس عیسیش از آب  
هوای چه مقامیت که از زهرمت و پاکیزه کیش **بیت** شده از روی زمین باغ ارم  
نابید **بیت** چه دیار می است که از طیب می آهو چو شنید **بیت** خواست صحرائی سخن را  
کنذ آن لحظه را **بیت** تا در آن کوی کند نافه مشکین را عرض **بیت** گفت باد

بخش کاین چه خالیست خط مشک چین آمد خاک سران کویگر مروانجا که متاع  
تو بود خاک بها چه زمینی است که از صفوت خاک خوش او از چنان آمد  
عمریت صبا تا بخاری برد از ساحت پاکش برخلد که کند غایب انگیزی  
جد خود را یک هر چند که سرگشته در آن در کردید بعباری نشدش  
دست رس از عین صفا در زمستان اگر چه کثرت برف و شدت سرما  
و دمه چند ماه در آنجا مردمان عذاب دارند اما با وجود این هوایش چندان  
برودت ندارد که مردم متنازی شوند و اهالی آنجا از مفلس و غنی و خوب  
و شحری همه خوب میوزانند و حمل استری بیمه خشک بیکدم نقره که در آن  
آچه عثمانی است می فروشدند و در حمامات آنجا نیز بیمه و خوب میوزانند  
و بعضی اوقات در عین زمستان از کثرت برف طریق عبور و مرور  
بر آید و رونده سد می گردد از قدیم الایام سلاطین معدلت کرین  
و خواقین حشمت آیین بواسطه محی فطرت طرق کفره و اسلامیة آن  
بلده را از جمیع تکالیف عرفیه و شرعیة معاف و مسلم داشته اند مثله  
و احکام شرعیة و اوامر و فرامین مطاعه موکد بلغت نامه داده حکام  
آنجا بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و خط نر و حمامات  
و فطرات بسیار ساخته اند چنانچه بیت و یک پل از سنگ تراشیده  
در میانه شهر موجود است مردمان آنجا تردد میکنند شانزده حمام  
دارد و چهار جامع بزرگ است یکی از قدیم الایام کلیسا و آرامنه  
بوده در صحنی که لشکر اسلام رافع شهر میسر شد آنرا مسجد نموده اند  
و بقول مسجد مشهور است و یکی دیگر از بناهای سلاجقه است که بناج  
آنرا بخط کوفی نوشته اند بجامع گفته است شمار دارد جامع دیگر  
شمس الدین و الی آنجا مع زاویه در جنب کرک میدان بنا کرده  
که مسما بشمیة است و چهارم جامع شرقیه است که شرف خان

جد فیر با مدرسه و زاویه نیز در محله مار دین بنا کرده بشرقیة موسوم گردانیده  
در این جوامع امامان و مؤذنان اند هر کدام بمبلغ خطیر موقوفند معلوم نیست  
که در زمان ظهور اسلام تا این وقت هرگز جمعه و جماعت در آنجا فوت شده  
باشد و پنج باب مدرسه که خطیبیه و حاجی بکیه و شکریه و ادرسیه و اخلاصیه  
که از احداث فقیر است در سنه در جنب زاویه شمسیه بتمام  
تمام رسیده و با الفعل ملو از طلاب اسب تدریس مدارس بدرسان  
فضیلت شعار بلاغت و ثمار مفوض از آنجا تدریس مدرسه شرفیه بمولانا  
خضری بی که در اصول فقه و فروع مذهب شافعی و علم تفسیری نظیر است  
مقرر است که هر کس که در نزد او چیزی خوانده بمرتبه کمال رسیده  
و مدرسه اخلاصیه بجناب شمس الدین مولانا محمد شراشمنی متعلق است  
در مابین علما که در استان بعلو فطرت و سمو منزلت مشهور است و در علم  
تفسیر و مینات و منطق و کلام مهارت تمام دارد و تدریس مدرسه  
حاجی بکیه بمولانا محمد رزقی صوفی مفوض است که در فقاہت و تقوی  
و دیانت و راستی بدرستی او کم است و مدرسه ادرسیه را مولانا  
عبدالعزیز طریق از آستانه مشروط بنحو ذکرده برات تأیید در دست  
دارد او نیز در فنون فضایل سر آمد فن خود است و در مردمان قابل  
و قابل از اهل صنایع و محترقه قریب بهشت صد دکان است و بقاع  
الخیر در آن بلده بسیار است علی الخصوص معمار معدلت موفق الخیران الخیرات  
مستجیع المبررات و الصدقات ملاذ ارباب الطبل و العلم معاذ اصحاب الفضل  
و القلم مؤتمن الدولة السلطانی معتمد الحضرت الخاقانی خسرو پاشای  
میر میران و ان علیه الرحمه و الفخران یکجفت حمام از سنگ رخام و دو باب  
خان و موازی صد باب کان دورویه و دو دباغ خانه و غیره مستقلا  
و در ساخته که ارتفاع کلی از آن متصور است و جمیع اینها را وقف

زاویه راهوا کرده و از آثار عمارت صفای بسیار در بلده بدین بهم  
رسیده و فضیلت شعاری فصاحت و بلاغت آثاری حاوس  
حکالات نفسانی محمد جان افندی که در اصل از قضاة و اکابر دوله  
آنجا و ابا عیبدی متعدد مناصب بلند و متقدم مراتب ارجمند بوده تاریخ  
بنای عمارت او را بنای خسروانه یافته و قطع نظر از احداث  
عمارت خیر مرگب دو امر عظیم شد باندک فرصتی چنانچه عالمیان را  
مقبول و مستحسن افتاده با تمام رسانیده اول عمارت راهواست  
که در باین قرینه ناموان و شهر بدلیس واقع شده و آن مشتمل است  
بر دو باب کاروانسرای وسیع و یکرب زاویه رفیع یکباب حمام  
با صفا و یک مسجد روح افزا و ده باب دکالین محترفه و تخمیناً از دوازده  
هزار زراع مسافت چشمه بد آنجا آورده و آثار آبادانی و علامت  
معموری ظاهراً گردانیده موازی سی خانه وار از کفره و اسلامیة  
در آنجا آورده و آن محال و اراضی از صدقات و مرحمت پادشاه  
منظور سلطان مراد خان بطریق ملکیت بخیر و پاشا عنایت شد  
وقف کرده بجهت آینده و رونده شوربا و نان و چراغ تعیین کرده و راه  
و اعیان و ترک و تاجک عرب و عجم بنده و آزاد شهری و غریب  
هر کس که شب در آنجا مهمان میکرد و فراخور حال او رعایت می کنند  
و نفس الامر محلی است که با وجود آنکه در باین شهر و تا توان قریب  
چند و کاروانسرای متعدد است اما بواسطه کثرت برف و شدت  
سرمایه اعیان بدلیسی یکسال هر دفعه که برف باریده اندازه نموده است  
از تمامی رستمان شصت و هفت بوده است غرض که هر رستمان تا موازی  
چند نفر از تجار و متردین در معرض تلف می آید و سلاطین و حکام کرام تخصیص  
آباد و اجداد عظام این متهام چند دفعه اراده عمارت آنجا کرده بلکه اساس

متعدد

متعدد نموده اند که بالفعل دیوار و جدار او زیاده از قد آدم نمایان است  
اما بواسطه انقلاب زمان و آشوب دوران ناتمام مانده صورت اهتمام پذیر  
تا که بخت تا کار روزی و الحال از بیست سال متجا و زیادت که از آثار  
خیر است پادشاه منظور قنفسی در راهوا ضایع نشده آینده و رونده حجاج  
و روار و تجار بر فاهیت و سلامت تردد می کند و ثانیاً در بلده و آن  
جامع رفیع و مدرسه عالی و مکانی مزین و زاویه در غایت صفاینا  
کرده با تمام رسانیده و حافظان خوش الحان و خطیب و مؤذن  
متقی قرانت و آن شیرین لہجہ نغمه سرا و مجاوران مؤدب و عزادار  
در آنجا نصب کرده بجهت هر یک فراخور استعداد ایشان و وظیفه  
تعیین کرده بعد از اداء صلاه خیر از برای ترویج روح پر فو حیث  
قیام و اقدام نموده بقرانت فاتحه قیام می نمایند و در لیالی جمعه و شب  
ختمات واقع میشود بلا دغدغه ثواب این بروج بزرگوارش و اصل است  
ثالثاً مادی دلیل راه مسود اوراق کشته با جمعی کثیر از عشرت روزی  
که مدتی سر کشته تیره ضلالت و غریق بحر ند است شده بودند قریب چهل  
چهار سال از جنای اغیار ترک یار و دیار و ملک و عطار کرده بد یار  
قریشیه افتاده بشنیدن سخنان هرزه او انی و پیام ایشان  
که قمار کشته بجد و جهد تمام بکار اینچار اسلام و وطن مانوف  
و مسکن معروف آباد اجداد کرام این متهام رسانیده محصل کلام  
غریب انجام آنکه در محلی که پادشاه منظور مرحوم فقیر از حکومت  
نخجوان ولایت دیار اسلام و وعده ایالت اجاغ موروثی کرد بواسطه  
خسرو پاشا بود در آن وادی انمقدار سعی و اهتمام از و بظهور آمد  
که فو قش متصور نبود تا موازی هزار نفس از مزد وزن پیرو بنا  
که صالح از حضرت حق سبحانه و تعالی دیار اسلام طلب و آرزوی نمود

بمراه فقیر بدان دولت عظمی و سعادت کبر امیر شرف شدند احمد بعد علی ذلک و در کتبه  
بدلیس با بنایت اطراف و نواحی خوب است از آنجمله ناحیه اخلاط است که آن  
شهر قدیم البناست و در بعضی اوقات دارالملک پادشاهان ارمن بوده  
در زمان انوشیروان ایالت آنجا بمش جا با سب تعلق مبداشت و هوای  
اخلاط در غایت لطافت است و باغستان بسیار و میوه های ابد از هر قسم  
دارد و بتخصیص قیسی و سبب اخلاط در کمال نراکت میشود و بختل یکدانه سبب  
در وزن صد درم بیشتر باشد و اقسام سبب امرو در و سبب اخلاط  
در ولایت آذربایجان مشهور است و آثار بقاع خیر در آنجا از مساجد و مدارس  
و خطرات و خواتم موفور و همواره ظهور اولیا و علمای و مشایخ از آنجمله  
سید حسین اخلاطی که در علوم ظاهری و باطنی سر آمد علمای عصر بوده  
در جفر جامع از مشایخ و در است بواسطه انقلاب دوران و فرات  
لشکر قیامت از چنگیز خان که در ایران و توران واقع شد از روی علم  
جفر دانسته قبل از ظهور فن و آشوب محن با موازی ده هزار خانوار  
از مریدان و معتقدان از اقوام و مجتبان خود ترک او طمان کرده بجا نب  
مصر روان شدند و تا هنگام رحلت سیادت پناهی در آنجا می بودند و مراد  
فائض الانوارش در آنجا است و الحال در مصر محله ایست که موسوم بجله  
اخلاطیان و در آنجمله فضلی آنجا محمد الدین اخلاطی است که در علم ریاض  
و هیئت و فنون زمان است و چون نصیر الدین محمد طوسی حسب الاشارة  
هلاکو خان در مراغه تبریز شروع در بستن رصد و نوشتن زیج کرد  
مولانا را از اخلاط آورده با اتفاق مومی ایله و مؤید الدین عروضی و نجم الدین  
و پیران قزوینی آن کار را با تمام رسانیدند اما شهر اخلاط بواسطه فرات  
که در زمان ظهور اسلام در آنجا واقع شد منهدم گشت اولاد شهر سینه است  
و عشرین و ستمانه جلال الدین خوارزم شاه بد آنجا آمده و بهر و غلبه از سلا

گرفته

گرفته قتل بسیار کرد و بعد از لشکر مغولی آمده از گرفته خرابی و قتل از حد بیرون  
نمودند و در سنه اربع و اربعین و ستمانه زلزله عظیم واقع شده اکثر عمارت  
آنجا خراب گشت و در سنه خمس و ستمانه شاه طهماسب در قلب زمستان  
قلعه اخلاط را محاصره کرد از کجاست که سلطان سلیمان مستخلص گردانید  
تخریب قلعه فرمان داده در یک ساعت بنحاک تیره برابر ساختند و بعد از  
آن سلطان سلیمان خان غازی قلعه و شهر قدیمی را بر طرف نموده  
قلعه و حصار تجدید کرده و در دریایچه بنا نموده بدین سبب بالکلیه شهر قدیمی  
ویران گشته قصبه جدید چندان معمور نشد **بیت**  
همان رباط خرابیت در گذر که سیل کمان مبر که بیک مشت کل  
شود معمور و بالفعل هر محلی که اراضی شهر قدیم می کاوند آثار عمارت  
از سرای و خان و حمام و سنگهای تراشیده و زخام مصنع بیرون  
می آید و ناحیه دگری بدلیس موش است و او نیز بلده قدیم البناست  
و اثر قلعه و حصار قدیم او پیدا است و در زمان تصرف آباء و اجداد فقیر  
منهام قلعه موش را مقدار یکفرسخ بطرف جنوبی شهر بر بالای کوه  
بنا کردند مدتها معمور بود و در تانی الحال سلطان غازی آن قلعه را  
ویران کرده نصف قلعه قدیمی که در جانب غربی بلده در بالای تلی واقع  
شده عمارت کرده است تا موازی پنجاه نفر مستحفظان از کوه تال  
و توبچی و غیره دارد و موش در اصطلاح ارمنه دمازرا گویند و اکثریت  
دمان اشجار شمره در آنجا کمتر است اما در اطراف بلده باغات انگور دارد  
و غلات بسیار و کا و میش از حد بدر چنانچه هر جفت کا و که گهستان  
عبارت از آن است بیت و چهار کا و کا و میش می بندد و صحرای  
موش که بین الاتراک بموش او اسی اشتها دارد تخمنا دوازده  
فرسخ در طول سه چهار فرسخ در عرض بوده باشد زمینی است

بنایت مسطح و هموار و آن کردستان پریش بزر و خرم و همیشه بلاق  
پر برف و چشمه سارهای سرد و رودخانه های فراوان و در آنجا پیدا  
شده چنانچه آب فوات از جانب شمالی آن صحرا آمده ثلث آنرا قطع می کند  
و بطرف جنوبی می رود و رودخانه معروف بقره صوازل جبل نم رود  
از جانب شرقی می آید و از حد وسط جریان کرده داخل آب فوات  
می شود در کوهستان بازهای سفید اعلای بی نظیر می گیرند و تمام  
شکار مرغ و ماهی در آن صحرای بهشت آیین در مرغزار قلعه ترین  
پیدا شود **بیت** بهشتی شده پیشه پیرانش **دگر** کوثری بود  
بر دامنش **کر** اینده بویش با سود کی **فرد** شسته از خاکش آلودگی  
همه ساله ریجان آن سبزه شاخ همیشه در و ناز و نعمت فراخ **علف**  
خوار مرغان این کشور است **اگر** شیر مرغ است در وی درست **زغیش**  
باب زراعت **اند** تو کوی در روز عرفان کشته اند **قرایمی** ارامنه  
قریب بصده خانه وار در آن مرغزار پهلومی یکدگر افتاده و **السنه**  
کوه از اطراف صحرا و قرایمی اسلامییه واقع شده و حقوق دیوان  
بقول حمد الله مستوفی در زمان سلاطین چنگیزیه شصت هزار هزار  
و پانصد دینار در زمان سلطان غازی سلطان سلیمان  
خان که ولایت بدلیس تحریر و باز دید کردند بغیر از قرایمی اوقاف  
و املاک مع جزیه هزار نفر کفزه با سلوب قدیم هر نفر از قراقرق  
اچمه مجموع یک هزار و پانصد هزار سسی و سه هزار و سیصد و  
اچمه میشود که دوازده عثمانی یک مثقال نقره خالص است و **روایت**  
که قبل از ظهور اسلام در زمان حکام ارامنه شخصی که حاکم موش  
بود یکروز عرض لشکر خود را دید ششصد راس اسب الابه در **عکس**  
او موجود بوده و هنوز تا سفس میخورد که موش حاکم و صاحب **تدیر**

ندارد و نایب مشهور دگر بدلیس خرس است که سیلا قات وسیع دارد  
از آنجمله کی صو شطری و پیک کول و دگری جبل شرف الدین است  
که الوسات کرده در زمان ابواجداد محتر اوراق در آنجا بلاق نشینی کرده  
منافع بسیار از آن ممر حاصل میشده و در چشمه آب دگر است در آنجا **کوه**  
ملح سفید دارد و دگری نمک احمر حاصل میشود و هر سال چهار صد هزار  
عثمانی از آنجا پیدا می گردد و در حقوق دیوانی امثال موش است  
اگر چه رعایای ارامنه آنجا کمتر شده اند اما اکثر قریه و مزرعه آنجا **بابع**  
و صاحب تیمار داده اند و بالفعل موازی چهار صد صاحب اقطاع در آنجا  
است و اسپان تازی نژاد در خرس پیدا میشود و سوای غله چیزی  
دگر در آنجا حاصل نمی گردد و از غرایبات آنجا دریاچه است بولانی که طرف  
آن بر وجه تخمین یک فرسخ بوده باشد و علی الدوام آبش کل آلود  
مایل بسرخ است و در رودخانه هم که از آن دریاچه بیرون می آید  
بنوعی کل آلوده است که امکان صافی شدن ندارد و دریاچه دگر در میان  
بولانی و اخلاط واقع شده که از دریای تازک میخوانند آبش در **بیت**  
شیرینی و شفاف است و در زمستان چنان میخ می نند که کاروان  
چهار ماه بر بالای او تردد می کند و قریب بتجول حمل که میخ او می شکند  
صدای او نزدیک به فرسخ راه میرود و چون میخ بر طرف کشته  
و هو اعتدال پیدا می کند ماهی بسیار از دریاچه برود خانه های کوچک  
که داخل آنجا میشود بیرون می آیند و اهالی ولایت هر کس آمده چند **نیک**  
مطلب ایشان است صید ماهی می کنند چنانچه شخصی واحد در یک شبانه  
روز چند هزار ماهی که بخوابد سهولت می گیرد که شش بنایت **لذی**  
و در بزرگی نیم زراع زیاده است طرف آنست که بیضه ماهی در شکم است  
هر کس از انسان و حیوانات بخورد سم دارد و چند نفر از مردمان **در**

فقیر اندکی تناول کرده یکشنبه روز پنجشنبه افتاده آخر تریاقات خورده  
بکثرت استفراغ خلاص می شدند و چند دفعه علمداران دیوانه  
اراده کردند که ماهی را اجاره و التزام نمایند و مبلغ کلی از آن مهربان  
عاید کردند اتفاقاً در آن سنوات ماهی از دریا بیرون نیامده  
چیزی حاصل نشد و کوهی عظیم در بامین موش و اخلاط و شمالی  
بدلیس واقع شده که بکوه نمرد و اشتها دارد و زبان زده مردم  
چنان است که نمرد و تشنای در او جامی کرده و تابستان بیلاق  
درین کوه می بوده و در سر کوه قلعه و عمارت پادشاهان بنا کرده اکثر  
اوقات در آنجا بسر می برد چون غضب الهی متوجه نمرد شد نزدیک  
کشته نوعی بزین فرورفته بجای عمارت آب برآمده است با وجود  
آنکه کوه دو هزار ذراع مرتفع و تخمیناً هزار و پانصد ذراع میان کوه فرود  
رفته حوض بزرگ مثل دریاچه پیدا شده اطراف حوض دو فرسخ شرعی  
مسافت دارد و از کثرت سنگ لاج و بیشه و درخت بغیر از دوسه راه  
زیاده ندارد که بر کنار رود توان کرد و راه چار و او دور است و یک  
اوم پیاده می توان رفت و بعضی کنار حوض را کاویدن میسر نشود  
که خاک قطعیست سنگ لاج است که پهلوی پهلوی داده آب گرم بیرون  
می آید و اکثر سنگهای او مانند سنگ سود است اما بغایت صلب است  
که سنگ سیاه مانند شان عمل سوراخهای او را پر کرده و بعضی هنوز  
مانند سنگ سود نرم است و از جانب شمالی در پشت کوه مجازی  
آب جرم سیاه کثیفی مانند آهن که از کوره حدادان پیدا میشود درون  
و صلابت از آن سخت تر و کران تر از زمین جو شیده میل بجانب  
شیب کرده ظاهر با حقا و فقیر هر سال طریقه تراید و تضاعف  
می پذیرد و در ارتفاع زیاد از سی کز و در طول تخمیناً پانصد ششصد

ذراع از چند محل متعدد بیرون آمده و اگر کسی اراده نماید که در وزن کین  
بوده باشد از هم جدا سازد و مشقت بسیار بپاید کشید **سطر اول**  
**در بیان عشرت روز کی و سبب و به تسمیه آن** برضای مهر آثار  
فارسان میدان فصاحت و خواطر حقیقت مدارش شهرت و عرصه بلاغت  
مخفی نماید که روز کی لفظ درمی است و بعضی لفظ آنرا بحکم و شین هم  
نوشته اند اما روز کی در اصل عبارت از یک روز است و کی در آخر لفظ  
روز واقع شده کاف و یای تصغیر و وحده است مثل خواجگی و پروکی  
و کفکی و روز کی و امثال این و بعضی از فقها و بلغای بلاغت است  
بر آنند که کاف و یا در فارسی برای تصغیر هم آمده است و می تواند بود  
که اطلاق شین موافق مقتضای طبع کردی باشد و املا می جیم مطابق تلفظ  
عرب باشد که هر جا در لفظ درمی می آید بحکم درج میکنند چه جلک ثقات روات  
منضبط است که در سلك صحاح اخبار و آثار منحرط که عشرت بلذمت روز  
در یکروز از زمین و چهار قبیله اگر اد در موضع طاب من اعمال ناخیه نومی است  
جمع کشته و منقسم بدو فرقه شده و دو ازده فرقه او را بهاس و دو ازده  
فرقه را قوالیسی موسوم گردانیدند بهاس و قوالیسی دو قریه است  
از قریای ولایت حکاری و بروایتی دو عشرت اند از طایفه بامان محصل  
کلام چون او در موضع طاب جمع شده اند و اراضی آنجا را در میان خود  
قطعه قطعه قسمت نموده یکدل و یک زبان گشته از برای خود حاکمی نصب  
کرده شروع در تسخیر ولایت کرده اند مشهور است که هر کس در قریه  
طاب حصه از آن مقسومه ندارد و روز کی الاصل نیست و بعد از آن که سر  
در بقیه اطاعت حاکم خود نهاده اند شروع در مملکت گیری نموده اند  
منقول است که در آن عصر حاکم بدلیس و خرد نادیت نام شخصی از حکام  
کردستان بود از عشرت روز کی ولایت بدلیس و خرد را از دستخاست

که اینده اند و بروایتی بدلیس را از عشرت کردی و خود را از کرسی گرفته اند قبول  
بعضی اعزّه بدلیس را از عشرت ذوقی انشراح نموده اند العمدّه علی الراوی  
العصّه چون ولایت بدلیس و خود را بد تصرف و قبضه تسخیر در آوردند  
از ایام حکومت متماوی شده شخصی که متصد امر حکومت و متکفل معام امارت  
روزی بود فوت شد منقطع النسل گشت و عشرت روزی از اینجا یکی  
در یکدیگر افتاده کردن با طاعت هم نموده اند و مضمون این ابیات  
مولانا ماضی بظهور رسید **بیت** کند چینه مست در کعبه قی اگر چوب  
حاکم نباشد ز پی بر آن مملکت زار باید گریست که فریاد رس اندانند  
کیست چون بدنی بدین و تیره گذشت رؤسا و عشائر و قبائل با یکدیگر  
مشاوره نموده رایها بدان قرار گرفت که عزالدین و ضیاءالدین دو برادر  
از نسل پادشاهان اکاسره که در شهر اخلاط توطن دارند ایشان را میمانند  
خود آورده هر کدام که لیاقت و حکومت را سزاوار باشد بامارت نصب کرده  
عنان اختیار در قبضه اقدار او گذاریم تا کاو و بار مملکت و مهمات ولایت  
رواج و رونق پیدا کرده متمرّدین را مجال نترد و عصیان نباشد صغیر و کبیر  
عشرت بدینمقاله راضی گشته سر موی تکلف نمی کنند چند نفر از اعیان  
عشرت بشهر اخلاط رفته شهر اداکارا با عزاز آورده ضیاءالدین در خود  
حکومت برداشته سر در رتبه اطاعت ایشان نهاده رتق و فتق مهمات  
ملکی و مالی خود را در کف کفایت ایشان گذاشته عنان اختیار مملکت  
در قبضه اقدار نهادند میر عزالدین کما یبغی از عهده ذراتی بیرون  
آمده عشائر و قبائل و اقوام را امیدوار و متمایل گردانیده و نفس الامر  
عشرت روزی در مابین عشائر و قبائل کردستان بکثرت سخاوت  
و فرط مردانگی و غیرت معروفند و بوفور تنگ و ناموس و بصفت راستی  
و درستی و امانت موصوف هرگاه عقوبت و صعوبت بر سر حاکمان

ایشان

ایشان آمده و قیقه از ذوق خد متکذاری و وظیفه از وظایف همراهی و جان  
سپاری نامرعی نگذاشته اند هر وقت که ولایت بدلیس از تصرف ایشان  
بیرون رفته و حاکمان ایشان بر طرف گشته بحسن تدبیر و رای خود بی امداد  
و معاونت و گران متوکل و متوسل بعون اله گشته ولایت خود را بتصرف  
در آورده اند و در میان اکراد مشهور است که بعد هر سنلی که در بنای دیوار  
قلعه بدلیس نهاده اند سر عشرت روزی بیاد رفته و هرگاه پادشاهان ذی  
شوکت را که اراده تسخیر کردستان شود مقرر است که اول با حاکمان بدلیس  
و عشرت روزی مناظره و مناقشه می نمایند و تا مادامی که عشرت روزی  
مطیع و منقاد او نگردد سائر عشائر کردستان با طاعت و انقیاد کردن  
نمی نهند و لهذا در حینی که سلطان غازیز ولایت بدلیس را از شمس الدین  
خان حاکم آنجا گرفت او از بیم غضب سلیمانی بولایت عجم رفته طائفه  
باوکی و مودکی و زیدانی و بلبسی سه سال کردن با طاعت کجاشکان  
ال عثمان نهادند حتی جمیع امراء کردستان حسب اشاره سلیمانی  
چون دیوان کوه قامت هجوم بر سر اینجماعت آورده ایشان را رام  
نموانند کرد تا هنگامی که سلطان سلیمان مکان مردم دره کبند در  
وظایف باوکی را بوساطت بهاءالدین حاکم خود معاف و مسلم نمود  
و اولاد شیخ امیر بلباسی ابراهیم پیک و قاسم پیک امیدوار و متمایل  
ساخت و بزور و غلبه مسخر نکشند و اکثر اوقات امیر زادگان کردستان  
بدلیس می آیند اوقات فراغت می گذرانند و طائفه روزی نیز در بلاد  
غربت و مهاجرت بجای گریخت و مفارقت پامی ثبات و وقار افشوده  
مردانه استوار کرده صبر و تحمل را شعار خود ساخته بمراتب اعلی میرسند  
از جمله درویش محمود کله چری که ریش سفید و بزرگ ایشان است از اولاد  
خود بدرگاه عرش اشتباه سلطان سلیمان مکان توجه نموده بنا بر

چسبند و قابلیت که از جهت آمال او ظاهر و هویدا بود بحال حسب و نسب  
اراسته و بزرگوار عقل و فهم پیراسته بنوعی بود که او را در همه محل  
جامع المیشیات می نامیدند و مکررا و مجددا سلطان سیمان مکان مجلس  
خاص و بزم اختصاص خود طلبیده با او صحبتهای متواتر میداشته و از آیت  
فارسی و ترکی بسیار بنظم در می آورده شاعری نظیر بوده و از جمله آیات  
او که راقم حروف بخاطر داشت این است **بیت**

سبزه میدر بلبلان دورنده یا خط یا غبار یا ایامی شمه با تمش  
خسته آرو لر میدر و بنوعی تلاوت کلام قدیم می نمود که او را تالار  
ثانی لقب ساخته مخصوص بزم پادشاهی گردیده منصب کنایه خود را  
بدو ارزانی فرمود و در حیدر آغای برادرزاده مشارالیه است که آثارش  
و مردانگی از و بظهور رسیده از دیوان پادشاه حجه سنج و امارت  
بطریق اقطاع تملیکی بدو مفوض شد و در از عشرت بلباس بر اہم  
پیک ولد قلندر آغای بلباس است که از واسطه رنجش بعضی  
از اقوام بدیار سیستان افتاده در اینجا بخدمت محمد خان ترکمان که حکم  
آن ولایت بود رفت چون آثار سخامت و شجاعت از ناحیه او  
همچون آفتاب تابان نمایان بود او را بسرداری سرحد بلوچ مامور  
گردانید و چون شجاعت که افزیده اگر او دیو نهاد است چند مرتبه  
متعدده میان او و عشرت بلوچ قتال و جدال واقع شد مکررا و مجددا  
شکت بر لشکر عشرت بلوچ افتاده چنانچه بسیاری از مردان گازی  
از طرف عشرت بلوچ در عرصه تلف آمدند عاقبت الامران ولایت را  
سخر نموده مردم آن دیار را بالکلیه مطیع و منقاد خود ساخته علی الدوله  
اوقات بوجه احسن میگذرانید و در بطام آغا که او نیز بطرف قندہار  
رفته و ملازمت سلطان حسین میرزا بنوعی مراتب عالی بهم رسانیده

که داخل مجالس کشته نواب میرزای همه وقت با او مصاحبه سلوک  
مینموده داخل بزم خاص خود ساخته و در قاسم پیک ولد شاه حسین آغای  
مهر دار است که بعد از مراجعت طائفه روزگی در اتم حروف از ولایت  
پنجوان بطرف بدلیس ولایت موروثی خود بود که او نیز اعتقاد  
و اخلاص و یکجہتی که بدرگاہ عرض اشتباه ملک سپاہ اقدس ارفع  
ہمایون داشت پای ثبات و وقار در دامن صبر و شکیبای پیچیده  
انحراف نورزید و چون در سلک قورچیان عظام منحرف بود پای  
از ولایت اطاعت و انقیاد بیرون نهاد و بعضی از اگر ادعای نصیحت  
خاطری در میانہ عشرت روزگی بود بواسطه منصب یوزباشیکری  
که اراده داشتند بنوعی در مخالفت او کوشیدند که فوٹش متصور  
نمود تا آنکه الکاء موروثی از و بریده انواع بدیبا از ایشان صادر گردید  
قاسم پیک مذکور بمضمون البصر مفتاح الفرج عمل نموده حقوق نمک  
خواری و جان سپاری او بر نواب اشرف اقدس ظاهر گردید  
منصب یوزباشیکری که موروثی روزگی بود از تصرف بدر رفته  
باز بدو عنایت نمودند و در نفس الامر بحکمت قابلیت آراستہ و  
سخاوت و شجاعت پیراسته مجددا و مکررا آثار مردی و مردانگی از و  
بظهور رسیده و حالیکہ تاریخ ہجری در سنہ خمس و الف است  
با مرزبوره اشتغال دارد امید کہ موفق باشد بدین سبب  
بر ساز عشار کردستان اقباز دارند و این طائفه منقسم است  
شعبه می شوند از جمله پنج شعبه کہ قسانی و بایگی و سودگی و زوسی  
و زیدانی بوده باشد عشرت قدیمی ولایت بدلیس اند و بازده  
در بلباسی و ذوق بلباس است بلباسی کلچری خربیل با لکی  
خیار طلی کوری بریشی سکر می کاری بیدروی بلا کوردی

قوالیسی زردوزی قوالیسی انداکی و پرتابی و کردکی و سهروری  
و کاشاخی و خالدی و استوری و عزیزان **سطر دوم در بیان**  
**نسب حاکمان بدلیس که بجای قتی میشوند** بتواتر ببحث رسیده است  
که در بعضی نسخ تواریخ بنظر آمده که نسب حکام بدلیس بلوک اکاسره  
میرسد و بین اناس که از اولاد نوشیروان استخار دارند اما  
اصح آن است که در زمان انوشیروان حاکمان بدلیس فرزند پسر  
سلاطین کرسیت بنیابت قبادی حکومت و دارائی ولایت ارمین  
و شیروان قیام می نمود چون وفات یافت از نو نرسی و بهو اط  
و سرخاب سه پسر ماند نرسی قائم مقام پدر گشته نوشیروان  
نیز تربیت او بجای نرسی گوشید و یوما فیوما مراتب او طریق ترا پد  
پذیرفته تا آنکه لشکر کیلان کشید و آنجا را بقهر و غلبه مسخر کرد  
و دختری از بلوک کیلان گرفته از نو پسر می در وجود آمد موسوم بجبلان  
شاه گردید بلوک رستمدار از اولاد اویند و سرخاب بحکومت شیروان  
قناعت کرده سلسله نسب حاکمان شیروان بدو میرسد و بهو اط  
در اخلاط توطن اختیار کرده بانگ دخل قناعت نمود بدستور اما اولاد  
خود در اتباع نکوشید و نسب حکام بدو قتی میگرد و با بلوک  
رستمدار و شیروان حکام بدلیس بنی عمانند و بروایت صحیح امروز  
که تاریخ بجزی در سنه خمس و الف است هفتصد و شصت سال است  
که حکومت و دارائی بدلیس مع توابع و لواحق و مضافات و مضافات  
در تصرف حاکمان آنجا است مگر قریب یکصد و ده سال است که از دست  
ایشان بدر رفته بتصرف مردم بیکانه در آمد و چهار طبقه از سلاطین  
که بد تصرف در ولایت ایشان در راز کرده اند احوال هر کدام  
بعد از این تفصیل در مجلس ذکر مذکور خواهد شد القصد چنانچه سابقا

مقوم رقم غمزه و اکر دیده که عزالدین را در بدلیس و ضیاء الدین را  
در خرد عشرت روزکی بحکومت برداشتند و چند وقت از حکومت  
ایشان مرور کرد و میل مردم بدلیس انا فانا بجانب ضیاء الدین زیاد  
میشد بعزالدین تنزل نمی نمودند و چون ضیاء الدین ازین مقدمه واقف  
گردید و میل مردم بدلیس را نسبت بخود بدرجه اعلا و مرتبه قصوی مشاهده  
فرمود از خرد باراده طلاقات برادر بجانب بدلیس نهضت فرمود  
و بعد از شرف طلاقات برادران بساط عیش و عشرت گسترده  
بفراغت هر چه تمامتر بگذرانید ضیاء الدین آب و هوای بدلیس در  
دلش جایگزین شده و رخنه زبان با مردم قلعه یکی ساخته مقدمه کرد  
رفتن برادرش بمشایعت من از قلعه بیرون خواهد بود و من تقریبی کرده  
بقلعه مراجعت خواهم کرد چون ضیاء الدین از برادر نهضت حاصل کرده  
متوجه خرد شد عزالدین تشییع موکب برادر نمود چون اندکی از شهر  
دوری واقع شد ضیاء الدین با برادر گفت که انکشتی من در قلعه مانده  
و بغیر از من کسی اطلاع ندارد که در کجا است اگر چنانچه لحظه توقف  
فرمایند تا من بقلعه رفته انکشتی خود را بدست آورم دور از شرف  
برادری نیست عزالدین در همان مکان توقف نموده ضیاء الدین  
بقلعه معاودت نمود چون داخل شد در قلعه را استوار کرده پیغام  
به برادر فرستاد که توقع از مکارم اخلاق اخوی آن است که چند روز  
ایشان در خرد ساکن شوند و بنده در بدلیس که آب و هوای اینجا  
بسیار موافق مزاج فقیر افتاده عزالدین چون ازین مقدمه واقف  
میکرد و بالضرورة راه خرد و صاصون گرفته بقلعه آمده حکومت  
آن ولایت بدو قرار گرفت و حال حکام خرد از بناتر و اولاد  
اویند که بعزیزان استخار دارند و حاکمان بدلیس از نسل

و تاج ضیاء الدین اند که بدیادین مشهور اند و اسامی حکام بدلیس  
که در کتب تواریخ مذکور است پیچیده نغز اند و مدت حکومت آن از چهار  
صد و پنجاه سال تجاوز است که در آن دیار حکومت کرده ترک غلام  
نکرده اند و اسم آن شخص که عماد الدین آتابک بن اقسقر بدلیس  
ازو گرفته از کیتی که در وقت تسوید این شهر در نظر بود معلوم نشد  
و بعد از سلجوقیان در آخر زمان خوارزمیان که سلطان جلال الدین  
بن سلطان محمد خوارزمشاه بدلیس آمده حاکم ملک اشرف بود  
و بعد از و برادرش ملک مجد الدین حکومت نموده و بعد از و غزالی  
و بعد از و امیر شیخ شرف و بعد از و امیر ضیاء الدین که معاصر تیمور  
کورگان بود با او ملاقات کرده و از زمان او تا حال که حکومت  
بحسب ارث بمسود و اوراق انتقال کرده احوال حکام بدلیس مرطوب است  
و سوانح قضایای ایام حکومت هر یک از ایشان در محل خود تفصیل  
مذکور خواهد شد و بعضی از حاکمان مزبور که از تاثیر نظر سلاطین بلند  
اهمیت و بهین پر تو آفتاب مرحمت خواجین سعادت مندوی شوکت  
پایه قدر و منزلت باوج رفعت رسانیده اند و برخی که هر صرموم  
قدر و شعله آتش غضب پادشاهان عالیقدر و خواجین کرده  
اقتدار سوخته دود بیداد از و دمان ایشان بر آمده بتقریب مذکور  
خواهد کردید بعون اله الملک المجید این قصه چنان است که در زمان  
سابق اول کسی که متعرض حکام بدلیس شده سلاجقه آذربایجان  
و شرح این قصه چنان است که در زمان سابق سلطان محمود بن سلطان  
محمد بن ملک شاه سلجوقی شکیلی بعضی از ولایات عراق عرب بهما دین آتابک  
بن اقسقر مفوض شد هر دو برادران امر بواجبی دخل کرده در حفظ  
و حراست و ضبط و صیانت ولایت کجایم یعنی قیام و اقدام نمودند

و در سنه احدی عشر و خمس مائه صاحب موصل فوت گشته حکومت آنجا را  
علاوه منصب عماد الدین زنکی گردانیدند و یوما فیوما درجه دولت  
او ارتفاع گرفته تا آنکه لشکر بطرف شام و حلب کشید و بانندگ صحتی  
آن ولایت را تحت تصرف در آور و در سنه اربع و ثلثین و خمس مائه  
حرکت بصوب کردستان را کنده بجای آن قلعه بنا کرده موسوم  
بنام خود عمادیه گردانیده و الحالی دار الملک انولایت عمادیه است  
و زیاده از چهل سال ولایت کردستان بتخصیص بلده بدلیس  
در تصرف آتابکان و سلاجقه بود تا در شهور سنه ست و سبعین  
و خمس مائه سلطان صالح بن نور الدین بن سیف الدین غازی  
آتابکی در محاربه مضر بان شکست یافته منهدم گشت بعد از آن آثار کوف  
در چهره آفتاب دولتشان ظاهر و علامت خوف در جبین ماه مملکتشان  
باهر شد و عشرت روزگی که سالها در پس سحاب غم متواری  
شده بودند چون جانوران وحشی در کوه و جنگل آرمیده همواره  
فقط فرصت و زمان بودند مانند پریان و شیرزبان از قلعه کوه  
برآمده نیاز مندگان آتابکان حمله آوردند ساحت دشت و کوه را  
از غبار اغیار بصیقل شمشیر آبدار پاک گردانیده و شخصی که از نیابت  
ایشان بضبط بدلیس و حکومت آنجا مبادرت کرده که از آنجا  
بقاع خیر ایشان جامع و رباطات در شهر و شهر اخلاط بسیار است  
و بروایتی بلده بدلیس در تصرف قزلباش سلطان آتابکی بوده زیرا  
در هنگامی که شکیلی عراق عرب با قسقر آتابکی مفوض شد شکیلی  
از آن و ازربایجان نیز بایلد کرد آتابکی که جد قزلباش سلطان است  
مقرر کردید زمان حکومتشان موافق و تاریخ ایالتشان مطابق است  
و جماعتی سر اجیان که در ولایت بدلیس اند از بقیه ایشان

مانده و سراجیان غلط سلو قیان است اولاد تاج و قراکونه و قلی از بکان  
از آن طائفه اند **سطر سیم** در بیان اعزاز و احترام که از سلاطین باطنی  
نسبت بحاکمان بدلیس نموده اند و آن مشتمل است بر چهار فصل **فصل**  
**اول در ذکر ملک اشرف** بر مرآت طباع فلک ارتفاع سخنوران  
شیرین گفتار و ضمائر خورشید شعاع را و بیان فصاحت شعار صورت این  
معنی عکس پذیر خواهد بود که در او اول حال سلطان جلال الدین که قدم  
بر سریر حکومت ولایت بدلیس نهاده از نیابت سلاطین مصر و شام  
بود بلکه معاصر ملک اشرف بود و آن پادشاهان در رعایت او کما فی  
می گویشیده اند تا در تاریخ سنه خمس و عیشین و ستمانه که سلطان  
جلال الدین بن سلطان محمد خوارزم شاه از خدمت عسکر قیامت اشرف  
چنگیز خان ترک سلطان ایران کرده ببلاد هند افتاد و چون خبر فوت  
چنگیز خان در اقصای هند و ستان مسموع او شد از راه کچ و مکران  
بعزم تسخیر ایران بدارالملک اصفهان آمد چنانچه خلاق المعانی حال  
اسمعیل اصفهانی در این معنی **نظم**

بسیط روی زمین بازگشت آبادان **بیمین سایه چتر خدایکان جهان**  
بقیه که ز انسان بماند در حیوان **کنند تنهت یکدگر همی نجیات**  
بدید میشود آثار صحت نسل وجود **از آن سپس که بر وز صواعق خندان**  
برای بندگی در کت و کرباره **ز سر گرفت تولد طبیعت انسان**  
تو عمر نوح بیابی از آنکه در عالم **عمارت از تو بدید آمد از پس طوفان**  
تو داد بفر اسلام بستدی ز صلیب **تو بر گرفتی ناقوس ز جای اذان**  
حجاب ظلم تو برداشتی ز چهره عدل **نقاب کفر تو بکشادی از رخ ایمان**  
ولی بی شایسته ریابانندک زمانی آن **دیار از جنت وجود ناپاکان پاک**  
کرد ایند اما بعد از دو سال که او کتای قان **از قضای ایران سوتی**

بها در جرم خون نوبانرا باسی هزار مغول جوار خونخوار بدفع سلطان جلال الدین  
روانه ایران ساخت سلطان را مجال توقف نماند بطرف اران و این  
در حرکت آمده تغلبس را بچط تصرف آورد که بحال اسمعیل گوید **بیت**  
که بود جز تو ز شاهان روزگار که داد **قضیم اسب تغلبس آب از عمان**  
و صاحب تاریخ رودتة الصفا آورده که سلطان اول از عراق متوجه اخلاط  
شده در آن عین حاکم بدلیس ملک اشرف بود و برادرش ملک  
محمد الدین خود را بقلعه وسط شمر که کوتوال او عزالدین مملوک ملک اشرف  
بود انداخت و چون احوال محصوران مضیق گشته بود و طاقت مردمان  
از بی قوتی طاق شده با سلطان قرعه صلح در میان انداختند همان  
روز ملک محمد الدین رضا بقضا داده بخدمت سلطان آمد و سلطان  
از سر جرایم او درگذر گشته او را بنوار شات خردانه مفتخر و سرفراز  
گردانیده اما چون داخل مجلس سلطان شد بسیار خاسته و در خواست  
خون عزالدین کرد سلطان در جواب فرمود که با وجود دعوی سلطنت  
و حکومت رسالت غلام مملوک خود کردن مناسب حال نیست و عزالدین  
نیز بعد از دو روز بخدمت اطاعت برون آمده چند نفر از زلفای خود را  
زره و جوشن در زیر خفتان پوشانید باراده آنکه چون بجلس سلطان  
درآید او را بزخم کاری از پا در آورد مقر بان سلطان از مقدمه  
که او واقف شده او را بی سلاح محصور سلطان در آوردند سلطان اشاره  
بفید او کرد ملک محمد الدین را نیز همراه او مجبوس گردانیدند و ملک  
اشرف نیز بعسکر کردستان که تابع او بود باستقبال ایشان رفته  
از داد او استمداد طلب نموده بود در این اثنا لشکر مصر و شام  
که در هنگام محاصره اخلاط بنو سطر رسل و رسایل استمداد کرده بودند  
موش بدیشان ملحق گشته با تفاق بعزم رزم سلطان جلال الدین

روان شدند قضا را سلطان را عارضه مرضی طاری شده در محله نشسته ضوف  
راست کرد و در صحرائی موش تقاتی فریقین دست داده سه شبانه روز  
جنگ عظیم و افسوسناک عاقبت شکست بر لشکر سلطان افتاده اما مهابت  
و صلابت سلطان بمثابه در ضامرا ایشان جای گیر شده بود که لشکر او را  
تغایب نموده عودت کردند سلطان نیز بجانب اخلاط معاودت کرده  
اتفاقا با هم نزور اصیت و صدای مغول باران رسید و اخبار آمدن  
سومانی بهادر و جرماعون نو یا ترا بتواتر از جانب تبریز بمسمع علیه  
سلطانی رسانیدند از استماع این خبر فلاکت اثر وحشت انگیز سلطان را  
احوال ذکر کون شده ملک مجدالدین و عزالدین را از قید خلاص کرده  
با ملک اشرف طرح صلح و صلاح بمیان انداخت و در مقام محبت و اتحاد  
در آمده دختر ملک را خواستگاری نمود چون ملک مجدالدین بلا است  
رسید و مدعی سلطان را با او در میان نهاد ملک قبول این معنی نمود  
و دختر خود را بقدر نکاح سلطان در آورد سلطان نیز خیل و حشم خود را  
متفرق و پراکنده ساخته در بدلیس متواری گردید و مدتی بدین تیره  
اوقات در آنجا بلبه و لعب و عیش و طرب بگذرانید ملک اشرف  
هر چند روز بر سبیل نصیحت بعضی سلطان میرسانید که این قسم  
اوقات گذرانیدن شما در بدلیس لایق دولت نیست بطرفی از طرف  
میاید رفت چه مبادا مغولان بر این احوال اطلاع یافته بدین حد  
آیند و آسپه بولایت مخلصان و کزنند بوجود شریف سلطان  
رسانند هر چند ملک اشرف در نیوادی مبالغه میفرمود سلطان  
حمل بر غرض مینمود که ملک از اخراجات مابتنک آمده میخاهد مارا  
از ولایت خود بیرون کند تا شبی سلطان مست خفته بود که لشکر  
مغول بسرداری ایماس بهادر بطلب سلطان بدر حصار بدلیس

رسیدند هر چند سلطان را از خواب بیدار می کردند بنوعی از سکر شراب خواب شده  
بود که اصلا بحال خود یعنی آمد جهته و فتح بخودی مطهره آب سرد بر سر او ریخته  
بیدار ساختند و از آمدن لشکر مغول آگاه گردانیده اسبی چند باین  
حاضر گردانیدند با دختر ملک گفت که درین وادی هر چند پدیرت نصیحت  
من مینمود و حمل بر غرض میکردیم حالا همراهی ما میکنی یا نه دختر بطوع و رغبت  
همراهی سلطان اختیار کرده در خوف اللیل از شهر برون رفتند و بعد از  
آن ذکر خاتمه احوال سلطان در نزد مورخان محقق نیست اما حضرت  
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره العزیز در رساله  
اقباله از پسر خود شیخ نور الدین عبدالرحمن کرمی نقل میکند که سلطان  
در سلک رجال المد در آمده مدتی در یکی از دهات بغداد بخرنوبه پینه دوزی  
اوقات میگذرانید تا بسجور رحمت الهی پیوست و بروایتی صاحب کزیده  
کردی که برادرش در جنگ اخلاط بقتل آمده بود و چار سلطان کشته  
اورا بقصاص برادر از پا در آورد و بروایت صاحب تذکره دولت شاه  
آن که در طمع با سب و جامه او کرده او را ضایع کردند العلم عند الله تعزیر  
ملک اشرف بعد از آن بی آنکه اطاعت یکی از سلاطین نماید و مدتها با امر  
حکومت مبادرت نموده بعالم جاودانی انتقال فرمود بعد از فوت او  
چنانچه سابق مذکور شد برادرش ملک مجدالدین بر مسند حکومت  
نشست و بعد از او اولاد و احفاد ایشان بترتیب حکومت آن ولایت  
نموده اند که کسی متعرض احوال ایشان نشد تا ایام جهان بینی حضرت  
صاحبقران امیر تیمور کورکان علیه الرحمة و العفران **فصل دوم**  
**در ذکر حاجی شرف بن ضیاء الدین** بر ضمیر منیر اکسیر تاثیر فریقین  
فضلائی روشن پذیر پوشیده نماند که از مصنفات ارباب اجنا  
و مؤلفات احتجاب اخبار رحیم الله تعالی مستفاد میگردد که در شصت

سنة ست و شصین و سبعمائة مطابق فروردین ماه جلالی و موافق  
ایت ایل صاحب قران زمان امیر تیمور کورگان بعد از تسخیر دارالاسلام  
بغداد و جزیره عمریه و موصل و کمریت و ماروین و آمد از راه سیواس  
متوجه سیلا قات الباق کشت و در روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب  
سنة مزبور چون نزول اجلال در صحرائی موش واقع شد حاجی شرف  
که بقول صاحب نظر نامه برستی و درستی و نیکردی او در تمام  
بلاد کردستان کسی نبود و نسبت بانندگان صاحبقران پیوسته  
در مقام عبودیت و اخلاص می بود مفتاح قلعه بدلیس و اخلاط  
و موش و سایر قلاع ولایت خود را که در تصرف داشت برداشت  
با تحفهای خوب و هدایای مرغوب و اسپان تازی و استران کبابی  
راهوار بتقییل انامل فیاض مستد و شرف شده از آنجمله یکراس  
اسب کیت غزال رفقا غزاله ویدار سیبل چشم کیوان خشم پشهر  
جسم ماهجین مشتری زینت بهرام کین عطار و فطنت قمر سرعت  
آفتاب انبساط زهره نشاط حقیق سم ابریشم دم کهر دندان  
بازو سندان بود که با جمیع اسپان نامی که سرداران و کردستان  
اطراف و جوانب بطریق پیشکش آورده بودند و در صحرائی موش  
دو آیند از همه بدر رفت و هیچ بگرد او نرسیدند **بیت**  
تکا و رابلی چون چرخ فیروز ز شب بسته هزاران وصله بر روز که بزخو  
چرخ از دم او شکن در کاسه بدر انسم او اگر نعلش بریدی در تک و دو  
بچرخ اندر شستی چون مه نو کوش میدان شدی از غرب تا شرق بیک  
جستن پیدی گرم چون برق اگر کردش بازویش کشیدی  
بگردش باد صحر کی رسیدی صاحب قران کیتی ستان حاجی شرف  
شمول عواطف خروانه و منظور عوارف پادشاهانه گردانیده بسی

نوازش فرمود و بخلعت زر دوزی و کمر شمشیر زرین او را بین الامثال والاوان  
مفتخر و سرافراز ساخت الکاه ولایت او را با نهایت دکر مثل پاسبان و نیک  
و ملاذ کرد ضمیمه گردانیده ارزانی داشت و بدین مضمون یاریغ همایون  
موکه بلعت نامه عنایت فرمود و بنیق صوفی که یکی از پادشاهان  
اورنگ بود بانندگان صاحب قران غدرو مکر در خاطر داشت بدو پند  
که در قلعه بدلیس مجبوس گرداند و آن نشان مکرمت عنوان تا مشهور  
سنة اربعین و تسعمانه درین خانواده موجود بود و در فراقی که شرف  
خان فوت شد و شمس الدین خان ولد او با اعیان روزی بیدار عجم  
افتاد و نشان تیموری و ساز احکام سلاطین ماضی ضایع شد القصد  
بعد از وفات حاجی شرف خان خلف صدق او امیر شمس الدین  
المشهور بولی متصدی امر حکومت و متکفل مهام امارت کشت  
**فصل سیم در ذکر شمس الدین حاجی شرف** از رشحات سبحاب  
قلم و حرکات بنیان ستوده رقم و فضیلت کسرت و بوضوح  
می انجامد که در جینی که قرا یوسف بن قرا محمد خان ترکان که از تصادف  
عساکر کردن آثار امیر تیمور فرار کرده پناه با یلدرم بایزید خان ولی  
روم برد امیر تیمور ایچی بقصر فرستاده قرا یوسف را طلب داشت  
داین ابیات را در مکتوب درج کرده مصحوب ایچی فرستاد **بیت**  
نخا هم که دار السلام چوروم بهم در رود از من این مرز و بوم بخدا  
ماده کلید کماخ مکن تنک بر خود جهان فراخ قرا یوسف آن رهن  
نایسند که بر حاجیان راه حج کرده بند ندارد از و ایمنی هیچ راه بگردد  
آورده روی پناه بیغ سیاست سزایش بده بان است در خور  
جزایش بده چون ایچی صاحب قران بروم رسید و مضمون  
اندکش معلوم رای عالم آرای سلطان روم گردید جواب نامه تیموری

داده قرايوسف را مرخص گردانید که بنزد سلطان فرخ والی مصر رود چون  
در آن زمان والی مصر با صاحب قران بلند مرتبت دم از محبت میزد  
قرايوسف با سلطان احمد جلایر حاکم بغداد که بلطی بدو شده بود گرفته  
هر یک را در برجی از بروج قلعه مصر مقید گردانید و بعد از وفات امیر  
تیمور هر دو را از قید اطلاق داده مقرز داشت که هر یک پانصد کو  
نکاه دارند و در سلک امراء مصر منحوظ بوده بخدمت پادشاهی قیام  
نمایند و بایحتاج هزار نفر از اسب و صلاح و زر بدیشان تسلیم نمود  
اما از ملازمان سلطان احمد جز بندکان و شاکر و پیشکان کسی در مصر  
حاضر نبود و از توابع قرايوسف جمیع کثیر از مردمان کار آمد در آن  
دیار از تراکه قراوینلو بر سر رأیت او مجتمع گشتند و مصر باین  
از جمعیت و کثرت تراکه توهم عظیم پیدا شده بعرض سلطان فرخ رسانیدند  
که اگر قصد دفع قرايوسف و تراکه قراوینلو شود عیاذ بالله در این  
دیار ظهور فتنه و فساد خواهد شد بعد از مشاوره رای امراء و اعیان مصریه  
بر آن قرار گرفت که در روز چوکان بازی سلطان فرخ بقرايوسف  
اشارت فرماید که با ملازمان خود پیاده گشته سنگ ریزه میدان  
برچینند و در آن وقت مصریان بیخ بیدریغ آن کرده بی گناه را در مار  
از روزگار بر آورده قرايوسف از این مقدمه خبردار گشته ملازمان  
خود را مسلح و مکمل گردانیده بمیدان آورد چون سلطان بقرايوسف  
امر فرمود که قرايوسف با ملازمان خود پیاده شده میدان از سنگ  
ریزه پاک سازد قرايوسف همچنان در برابر سلطان آمده گفت ای سلطان  
عالم تا غایت که سلطان را با بندکان لطف و مرحمت بود چاکر و خدمتکار  
بودیم حالیکه سلطان بسخی ارباب حقد و غرض قصد خون و عرض ما  
بندکان کند من بعد در ایندیار نمی توانیم بود بر سر اسب پادشاه را

الکرام نموده اسب را همیروزه و نوکران از انیب زده از معرکه بیرون رفت  
و منقول است تا بدیار بکر صد و هشتاد نوبت عسکر بر سر راه او آمده  
هر نوبت بزور بازو و تدبیر خنکهای مردانه نموده بر اعدا غالب می آمد  
از دیار بکر بدلیس آمده بلطی ملک شمس الدین حاکم آنجا شد و ختر  
خود را ملک مزبور داده ملک الحای پاسبین و قلعه نیک بدو داده  
قرايوسف در آنجا قشاق کرده در تابستان سنه تسع و ثمانمانه  
بمادد و معاونت ملک شمس الدین در موضع حجر سعید با میرزا ابوبکر  
با پدر خود میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور مصاف داده او را منصرف کرد  
و حجر سعید و مرند و پنجوان و ماگویه را بید تصرف در آورده در نستان آن  
سال در مرند قشاق کرده در سنه عشر و ثمانمانه میرزا ابوبکر با پدر خود  
میرزا امیرانشاه از عراق و خراسان بالشکر بکیران بدفع قرايوسف  
ترجمان متوجه آذربایجان شد و در شب غازان تبریز تلافی فریقین  
دست داده شکست بر لشکر جنای افتاده میرزا امیرانشاه بقتل رسید  
و آذربایجان بالکلیه بید تصرف قرايوسف در آمده روز بروز نوزده  
اربعه طالعهش ارتفاع گرفت و طریق اتحاد و خصوصیت همچنان در میان  
قرايوسف و امیر شمس الدین مسلوک می بود او را بفرزند می خطاب  
میکرد و ولایت بدلیس را مع مضافات و منوبات بطریق ملکیت  
بدوازانی داشته نشانی که با میر شمس الدین در آن باب داده  
بهمان عبارت نقل کرده **صورت شمال مزبور این است**  
فرزندان اعزان ابقا هم اله تعالی و امراء الوسات و تومانات  
و هزارجات و صدجات و سرداران و حکام و عمال و ارباب و کلاک  
و امانی و که خدایان و ملکان کردستان عموما و اصول معارف  
و مشایر و متوطنان و ساکنان بدلیس و اخلاط و موش و خوس

مع توابع و لواحق بدانند که چون کمال اخلاص و یکجبهتی و اختصاص و جان  
سپاری جناب امارت پناه فرزند می اعزلی امیر اعظم اعدل اعقل  
اکرم امیر امراء الاعجام امیر شمس الدین ابوالمعالی صانه الله تعالی ایام  
دولت و نصرت و عزت و اقباله الی یوم الدین و ثوق و اعتقاد تمام حاصل  
شد بر ذمت همت خسروانه لازم و متعمم گشت که برقرار سابق امیر  
مشاریر الیه با انواع عواطف و سیور غالات بن الاقران ممان  
و مستثنی گردانیم بنا بر این آثار مرحوم و اشفاق خسروانه بر صفات  
احوال اولایح و واضح شده عالی عماله الوقت راه حکومت و امارت  
و ایالت و متصرفی مال و جهات و حقوق دیوانی بدیس و اخلاط  
و خنوس و موش و ذکر قلاع و توابع مع لواحق و مضافات و غویات  
که قبل ازین در تصرف امیر مشاریر الیه بوده تجدید بدو ارزانی داشته  
بی مداخلت و مشارکت غیر می بدان سبب این امر و حکم بغایت اله  
در جمیع اقطار سمت اصداریافت که برقرار امیر مومی الیه امیر  
و حاکم و متصرف بلوکات و مواضع و قشلاق و مزارع و پیشتر  
ازین با امیر مومی الیه متعلق بوده مدخل نساوند و پیرامون نکر دهند  
و مزاحم رعایا و مردمان و کسان او نشوند و هر کسی خلاف فرمان  
نماید در محل خطاب و معرض بازخواست عظیم خواهد بود و طیفه امر  
و سرداران و اصول داعیان و ساکنان و متوطنان بدیس و خلاط  
و موش و خنوس و مواضع و مزارع و کوه توالات و مقیمان قلاع  
الیکه پیوسته کما شتکان جناب امارت پناه فرزند را امیر و حاکم  
خود دانسته از سخن و صلاح و صواب دید ایشان افراد نمایند طریق  
اطاعت و جان سپاری را بتقدیم رسانند و جمیع قضایا و مهمات  
و معاملات خود را بکما شتکان امیر مومی الیه مفوض و منوط

و اند بجز رجوع کند مطیع و منقاد باشند و چون بوقع رفیع اشرف موش  
و مزین کرده اعتماد نمایند تحریر فی عاشر شهر ربیع الاول سنه عشرین  
و ثمانه و صاحب مطلع السعدین آورده که بعد از فوت قرا یوسف کچل روز  
امیر شمس الدین در روز بجمده ششم شهر ذیحجه سنه ثلث و عشرین و ثمانه عشر  
داشتی مشتمل بر اظهار دولتخواهی مصحوب یکی از نوکران معتمد خود در  
اران بدرگاه شاه رخ فرستاده و در اول فصل که میرزای مزبور از قشلاق  
قرا باغ بعزم رزم اولاد قرا یوسف ترکمان بحدود آذربایجان نهضت  
فرمود در غره جمادی الاول سنه اربع و عشرین و ثمانه در موضع کیم  
عیالی قاضی محمد از پیش امیر شمس الدین و الی بدیس آمده بمی تحف  
و هدایا بموقف عرض رسانید و در دیوان همایون رخصت جلوس یافته  
مقتضی المرام عودت فرمود و چون در نواحی اخلاط که منزل بزرگوار  
خرم بود نزول موکب شاه رخ واقع گشت امیر شمس الدین با بعضی  
از امراء گردستان استقبال موکب همایون نموده در غره جمادی  
سنه مزبور بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته و منظور نظر کیمیا  
اثر گردید و بنوازشات خسروانه و انعامات پادشاهانه اختصاص  
یافته تجدید امضای مناشیر ایالت بدیس کرد در روز شانزدهم  
ماه مذکور رخصت انصراف یافته بولایت خود عودت و بی شایسته  
کلف و سخنوری و غایله تصلیف و مدح کسری امیر شمس الدین  
مردمی موحد و دانا بر امور حکومت قادر و توانا بود و مردمان آن  
دیار را اعتقاد زائد الوصف نسبت با و بوده است و مست  
همانا که مراتب سبورا طی کرده از مقام انس بدو چیزی حاصل  
شده چه حکایت مشهور است که در بعضی رسائل صوفیه مسطور است  
که وحوش و طیور را با او موانست تمام بوده در هنگام وضو گرفتن

آب از کف مبارکش میخوردند و در کرامات و عوارق عادات از آنحضرت  
 بسیار منقول است که ایراد آن در این محل محل بر نوع و ذکر میگردد اما  
 اوقات شریف ایشان همواره بهجالت و مصاحبت سعادت نشانی  
 طایفه عالیه فضلا و علما و جماعت عالیشان صوفیه و درویشان مشرف  
 بوده بین الناس با میر شمس الدین البکیر ششمین درازد و بعضی  
 اوقات در زمان فرات ترا که سکه و خطبه در بلاد کردستان بنام  
 خود کرده و ایوم بزری قضی یکمشتاکی معروف بشمس الدین در کردستان  
 است مردمان خاص برای تبرک و تین نگاه داشته اند و بنظر  
 فقیر رسیده و سه قسم درم مضروب مسکو که با اسم سه کس از حکام  
 بدلیس یکی بنام محمد بن شرف و دیگر بنام شرف بن محمد و ثالث  
 بنام شمس الدین ضیاء الدین مشاهده کرد و زاویه و دار الشفا  
 و دار الضیافه و جامع کوک میدان که در شهر سنه عشر و ثمانه  
 بنا کرده که بشمسیه معروف است از محدثات آنحضرت و قرینه  
 ترمیت من اعمال موش و قرینه کفوتابع ناجیه که جکان و قرینه  
 کاروخ که در بین ارچش و عدلجوز واقع است مع چهار مزرعه  
 و هفت باب دکاکین و یکدرب کاروان سرای و بیت خانه  
 آرامند در نفس بدلیس از موقوفات آنجناب باقی مانده و ما بعد  
 از فرات زمان ضایع شده و بالفعل راویه معمور است نان و آب  
 بفقرا و مساکین می دهند و قرینه کاروخ نیز وقف عام و خاص  
 باینده و رونده طعام و نان میدهند و عاقبت الامر در دست  
 اسکندر میرزا ولد قرا یوسف ترکمان که مرد جاهل و نادان  
 بود در بلده اخلاط بعضی شهادت فائز گشت و بروایتی نقش آن  
 بزرگوار را از اخلاط بدلیس نقل کرده در جانب شرقی کوک

۱  
 در زاویه شایسته  
 دقت بر صفا  
 اینک اولی که او  
 زمانه ازین  
 ملک رفا - کس ندان  
 از زنده قضی  
 دقت رضا ایوب  
 بدلیس

میدان در محاذی زاویه خود دفن کرده اند و در مدفن او اختلاف است  
 و در زبان مردمان باعث قتل او را چنان نقل میکنند که منکوحه او همشیره  
 اسکندر است چون او را دختر ترا که بود طبیعتش با سب تاخن و چون کان  
 باخن و تیراندختن التذاز تمام داشته و میخواست که در بدلیس گاه  
 گاه اوقات خود را به دستور معهود بان شغل صرف نماید هر چند امیر کبیر  
 او را از آن شغل خطیر منع میکرد که با طائفه اکرادیم و قاعده ترا که در نزد  
 ما مستحسن و قبول نیست ترک آن اولی است **نظم**  
 بطافت چو بر نیاید کار سر به سحر متی کشد ناچاره بالضروره کار بر حد  
 نزاع و خشونت رسیده امیر شمس الدین از غایت زبان آوری  
 و بیجیامی دختر مشتی بدمان اوزده یکدندان او شکسته و دختر دندان  
 خود را در میانها کاغذ پیچیده مکتوبی مشتمل بر شکوه بنزد برادر خود بارسا  
 فرستاد آن ظالم بیباک که بدلو اسکندر موصوف است چون امیر  
 شمس الدین باراده ملاقات او با خلاط رفت بمنو اسطه او را بقتل  
 آورد اما با اعتقاد راقم الحروف این قول بغایت مستبعد می نماید  
 ظاهر باعث قتل امیر کبیر اظهار اخلاص و یکجهمتی اوست که باستانه  
 شاهرخمی داشته بود بهر تقدیر بعد از شهادت آن امیر کبیر خلف  
 صدق او امیر شرف والی ولایت و متصدی حکومت گشت و او  
 مرد مجذوب و شوریده حال بود شبها در کلخن حمامات خفتی و قضی  
 از آهن ساخته روزها در آنجا نشستی و زبان را بدین کلمات مترنم  
 ساختی که جای کبک نزد قفس است از این جهت ایام او چون زمان  
 کل چندان بقای نداشتند و از و آثار در صفحه روزگار بماند **بیت**  
 اگر شادی اگر غمگین درین دیر نه ایمن از این دیر سبک سیر  
 چرمی باید شدن زین دیر ناچاره نشاط از غم بهوشادی زیما را و از ثقات

روایه مروی است که ششم خاتون زوجه امیر شرف که دختر ملکان حنیف بود در زمان حیات شوهر از علما فتوا گرفته بجهالت نکاح میرسیدی احمد ناصرالدین در آمد و بعد از آنکه امیر شرف بر ریاض رضوان فرامید و از شمس الدین نام پسر خود سال ماند که هنوز لیاقت حکومت نداشت بنا برین زمان مهام ملکی و مالی ولایت بدلیس بکف کافی میرسیدی احمد ششم خاتون در آمد و از صدور این واقعه آغایان روزگی آغاز عناد و سرکشی کرده هر کس ناچه از نواحی بدلیس بصراف خود متصرف گشت چنانکه میر محمد ناصر الدین اخلاط را و عبد الرحمن آغا قوامی ناچه حقور و موش ضابط کرده هرج و مرج در میان طوائف روحی افتاده هر کس بزعم خود دعوی حکومت و اراده امارت نمودند **بیت** ولایت ز سلطان چو خالی شود ریزی بهر قریه والی شود چند وقت احوال ولایت بدلیس برین منوال بود تا آنکه روزی امیر شمس الدین بغرم شکار از بدلیس بیرون رفته عمر یاد کاران نام شخصی از غیرت با یکی خزاغ چند را از بیمه بار کرده عزم شهر نموده در سر پل عب بیکد کرد چار کشته عمر رعایت ادب نکرده الاغان خود را از راه بیرون بیاورد چنان را ند که همه چوب بز انومی او خورد امیر شمس الدین گفت ای ابله مگر چشم نداری که الاغان خود را نگاه داری تا مردم بگذرد عمر نیز بی محابا در جواب مبادرت نموده بر سبیل خشونت گفت آن کس چشم ندارد که بعیب خود بینا نیست امیر شمس الدین از سخن او بغایت خشمناک گشته در مقام آزار و امانت او در آمد باز از روی مرحمت و وقار صبر شعار خود کرده بعفو و اغماض در گذر آیند **بیت** که صبر کنی ز صبر بینک دولت تو آید اندک اندک بعد از آنکه از غایت غضب استلای خشم فارغ گشت بخود تامل کرده و گفت مبادا

جنت این مرد عامی بنا بر مدعی بود چون از شکار مر جعت نمود عمر یادگان دید که همیشه خود فروخته بخانه میرود و او را بنزد خود طلب داشته گفت ای کرد نادان این چه سخنان بود که بروی من گفتی و پای از جاده ادب بیرون نهادی و بدست بیجا می و فیضت شنافتی خر مهره فیضت سفتی عمر زبان استکانت بصنوف اعتذار کشاده گفت ای مخدومزاده حقیقی و ای نور دیده صمیمی بنده ترک نکرده بلکه از محض خیر خواهی کلمه چند بموقف عرض رسانیده اگر چنانچه گوش استماع داشته باشی بنده را در خلوت بنزد خود طلبیده از مفصل این محل استفسار نماید چون او را در خلوت حاضر کردند عمر قضیه والده او و میرسیدی احمد ناصر الدینی را که در حین حیات پدرش از علما فتوی گرفته بنکاح میرسیدی احمد در آمده بود امر مهمات حکومت من اوله الی آخره بلا زیاد و نقصان خاطر نشان او کرد و امیر شمس الدین بر حسن رای صوابنمای او افرین فرموده که چیر این خذلان و علاج این واقعه بچه عنوان توان کرد عمر عرضه داشت کرد که فلان و فلان از جوانان نامدار روزگی یک یک بنزد خود آورده ایشان را بوعده و وعید خوش دل گردانیده بخود متفق سازد بعد از آن بنده بگویم که چه می باید کرد امیر شمس الدین حسب الصلاح شروع در آن مهم نموده هر روز یکد نفر از جوانان روزگی بنزد خود طلب داشته از ایشان بیعت می گرفت بیکبار میرسیدی احمد ازین مقدمه خبر دار گشته سالک طریق فرار شده التبی میر ابدال حاکم بختی برد فی الفور امیر شمس الدین والده خود را بقتل آورد از عقب میرسید احمد بر سبیل تعجیل متوجه ولایت بختی شد چون توجه امیر شمس الدین بسمع میر ابدال بختی رسید او نیز لشکر خود را جمع ساخته آماده جنگ و جدال و مستعد حرب و قتال شده

بکنار آب علم امیر شمس الدین را استقبال نموده چون تلاقی فریقین نزدیک  
رسید امیر شمس الدین قاصد کی بنزد امیر ابدال فرستاده از او پرسید  
احمد را طلب است امیر ابدال در جواب فرمود که وقتی این معامله از قوت  
بفعل می آید که ایشان میر حسن شرومی را که مدتیست که یکی از امیرزادگان  
بختی را بقتل آورده فرار نموده پناه بدرگاه شما برده اورا بجا دهید انقضه  
بعد از رسل و رسائل بسیار قرار بدان شد که امیر شمس الدین  
چند نفر از آغایان روزکی برهن میر حسن شرومی نزد امیر ابدال  
فرستاده و او میر سید احمد را بفرستد بعد از آن امیر شمس الدین  
بنزد او ارسال دارد آغایان را بیاورد بنا برین میر شمس الدین  
چند نفر از مردمان بلد که در شناساوری مهارت و در مردانگی جرات  
داشتند انتخاب کرده و برهن میر سید احمد فرستاد با ایشان  
چنان قرار داد که شما در کنار رودخانه جا کرده هرگاه در اردوی ما  
غوغا پیدا گشته آثار شیخون از مردمان پیدا شود شما بیاید  
که ترک اسب اسباب خود کرده خود را بآب انداخته بشناوری  
از آب عبور کرده بمردم ما ملحق شوید که من بهیچ وجه میر حسن را بطائفه  
بختی نخواهم داد آغایان روزکی حسب اشاره متوجه ملازمت  
میر ابدال گشته او نیز میر سید احمد را با استدعای آنکه میر حسن را  
در عوض او خواهد فرستاد بخدمت امیر شمس الدین فرستاد و چون  
سلطان چهارم سپهر کلاه زر اندود از سر نهاده بساس عباسی پوشیده  
و سپهر بی مهر دیده انتظار شب باز کرد امیر شمس الدین بتبع انتقام  
رشته حیات میر سید احمد تکب بگرام را قطع کرده پر دلان رو جلی را  
بقصد شیخون بکنار رودخانه ظلم فرستاد قراولان لشکر بختی  
از هجوم ایشان سر اسیمه کشته غوغا در میان ایشان انداخت و در

این احوال آغایان رو جلی واقف شده خود را بآب انداخته بشناوری  
گذشته بمسخر خود ملحق گشتند علی الصبح که خسرو جنود انجم از کنار  
دریای مغرب بعزم مراجعت چرخ چهارم اعلام زرنگار افاضات آثار  
برافراخت و دفع ظلام شب را پیش نهاد همت عالی نعمت ساخت هرگز  
بعزم رزم بکنار رودخانه دو ایندند امیر شمس الدین اسب را بسبیل  
تسرع همی ز زده گفت ای امیر ابدال من نوکر خود را که دشمن من بود  
بخاک هلاک افکندم و گراما با شما عداوت و خصومت نیست اگر چنانچه  
میل منازعه و مناقشه دارید اینک میدان و مرد میدان چون این سخن  
مسموع طائفه بختی شد میر ابدال نیز اسب خود را پیش رانده گفت که امیر  
اباد و اجداد عظام شما از قدیم الایام بزرگ وریش سفید اجداد ما  
بوده اند و همواره در میان ایشان ابواب مصداقت و محبت مفتوح  
و طریق مخالفت و مودت مسلوک بوده معاذ اله که کاری پیش سازم  
که خلاف عادت قدیمه باشد و در نظر خالق مردود و مطرود باشم  
و نزد همکنان در دنیا و عقبی شرمساری کشم اگر چنانچه سید احمد  
حد خود را فراموش کرده پای از دانه ادب بیرون نهاد و بجای  
خود رسید الکنو توقع از مکارم اخلاق و حسن اشفاق چنان است  
که بساط مجادله را در نور دیده طرح اتحاد و دوستی اندازد چون امیر  
دید که میر ابدال زبان بصنوف اعتذار گشاده از روی رفق و صلاح  
سخن میگوید در طرفین تاکید بنامی دوستی و انبساط مرعی داشته  
شرف مراجعت از زانی داشت و از آنروز کار شمس الدین دشوار  
شد سلطان احمد و سلطان محمود و امیر ابراهیم پنج پسر داشت سلطان  
احمد و سلطان محمود در تاریخ سنه خمس و ثلثین و ثمانمانه مرض  
طاعون فوت شدند و امیر شرف نیز باجل موعود در ریگان جوان

و غنوان زندگانی عالم فانی را وداع نموده و امیر ابراهیم بعد از فوت پدر  
ولی عهد شد مدتی حکومت کرد چون بعالم جاودانی خرامید خلف صدق  
او امیر حاجی قائم مقام پدر گردید و در تاریخ سنه سبع و اربعین ثمانی  
در میانه شهر بدلیس در کناره رودخانه رباط مدرسه و مسجد بنا کرده بعد از  
با تمام رسانیده و در سنه خمس و تسعین و ثمانیانه بجوار رحمت حق پیوسته  
در جنب مسجد مدفون است و از و ابراهیم و امیر شمس الدین نام دو پسر  
سعادت اثر در صفحه روزگار یادگار ماند امیر ابراهیم بر موجب وصیت پدر  
متصدی امر حکومت گشت و احوال او مشروح و مذکور خواهد شد **فصل چهارم**  
**در ذکر امیر ابراهیم بن امیر حاجی محمد** سابق فلک سخن آرا بر لوح بیان  
ثبت نمود که همواره در میانه حکام بدلیس و قرا یوسف قراقونیلو  
عقد پدر و فرزندی و خویشی منعقد بود و چون حسن پیک آق قونیلو  
جهان شاه ولد قرا یوسف را بمقتضای عداوت قدیمه که در میانه این  
دو طایفه موجود است بقتل آورد و به تمامت ولایت دیار بگردان  
و از پایگان استیلا یافت همگی همت و تمامی نیت بر استیلا  
خاندان قراقونیلو و انهدام دودمان اقربا و اجامی ایشان گماشت  
اولا سلیمان پیک پسران او غلی را که از جمله عظام و امرای او بود  
بالشکر از حد برون بتسخیر ولایت بدلیس و گرفتن حکام آنجا  
مامور گردانید و سلیمان پیک بالشکر بی پایان توجه بجانب کردستان  
نمود و چون ظاهر قلعه بدلیس مضرب خیام عسکر ترا که کشت امیر ابراهیم  
بن امیر حاجی محمد که در آن عصر حاکم بود در وب قلاع و حصار را استوار  
کرده تحصن اختیار نمود و سلیمان پیک فی الفور بمحاصره قلعه شروع  
کرده آلات و ادوات قلعه گیری مهیا ساخت و مده سال متوالی بر سر  
قلعه بدلیس نشسته هر سال که آفتاب عالمتاب از محاذات نقطه

اعتدال خریفی تجاوز کرده جمشید فلک از بیم سرما و برودت هوا سرد سنجاب  
سحاب می کشید و چون از زمینت انوار گلزار از زیور از ما رخالی می ماند  
و اشجار از حلیه آثار و پیرایه برک و بار می بهره شد کاشن از ابا سستما  
و جامعه زرنگار برهنه می گشت سلیمان پیک و یو غضب با بوثوق شجر مطلب  
مطمئن گردانیده روی توجه بقشلاق مار دین و بشیری میگرد و باز  
در اول بهمار که نسیم اعتدال از شکفتن ریاحین و از بار ساختن  
عالم خاک را رشک مرغزار افلاک میساخت پسران و از از قوه خدایت  
آثار بعزم رزم پردلان سپاه و دیوان رستم شعار متوجه بدلیس  
گشته بفتح حصار مبادرت میگردند و قلعه را مرکز وارد در میان گرفته  
از جانبین رعد و جنیق در آمده از فراز و نشیب سنگ و خدنگ  
مغز از سر پردلان و جان از تن پهلوانان بیرون می برند **بیت**  
چو مرثکان خوبان در وصف رزم ساز یکی در نشیب یکی در فراز زبالا  
که سنگی بر بر آمدی ز کار زمین بانگ بشر آمدی ز پایان چو تیری بسالا  
مشک درین چرخ و الا شدی باهنگ کین کرده چرخ بلند زمه حلقه مهر  
تا بان کند تفنگ همچو سنگین دلان زبان زده رخنه در کار امن دمان  
ز خون بلان بر جهامی حصار شده لاله کون همچو گلکهای نار چون مدت  
دید محاصره امتداد یافت کرسنگی و قلت ماکولات و کثرت امراض  
کار بر محصوران مضیق گشته بنوعی متحصنان از استیلا غلافنا  
شدند که زیاده از هفت هزار آدم با امیر ابراهیم تنفسی در قید حیات  
نماند در این اشنا محمود او غلی شاعر که مداح سلیمان پیک بود در غزل  
ترکی این بیت را در نظم آورده نند و حسن پاشا فرستاد **بیت**  
شما شول بدلیک کردی مطیع اولم سلیمان از لدن قالمه عادت در شاور  
اجاخ اوسته القصه بعد از آنکه کار از طرفین بر سر حد مشقت و بیمار و بیاض

رسید از جانبین کلمه الصلح خیر بزبان رانند و مصلحان در میان  
افتاده قرار بدان دادند که سلیمان پیک قصد حیات و عرض امیرتر  
نگذرد و نیز قلاع و ولایت بلا منازعه تسلیم می نماید چون هر دو  
بدین معامله راضی شده احوال بعضی حسن پیک رسانیده و از کشتی  
زنهار آورده عهد و پیمان شرف انعقاد پذیرفت امیر ابراهیم از قلعه  
بیرون آمده متوجه خدمت حسن پیک روانه تبریز شد و سلیمان  
پیک قلاع و ولایت بدلیس را متصرف شده و روایت میکنند که امیرتر  
با دوازده خانه و از عشیرت روزکی که یکی از آنجمله خانه شمس عاقلان  
بود بصوب آذربایجان فرستادند بعد از وصول او بشهر حسن پیک  
وظیفه در شهر قم جهت اوتین کرده او را بجانب عراق فرستاد و زمان  
که حسن پیک در قید حیات بود رعایت و حمایت امیر ابراهیم را کما فی  
مرعی میداشت چون مدت حیاتش سرآمد و شربت مرگ از دست  
ساقی اجل نوش کرده سرشته امور سلطنت در کف کفایت  
پسرش یعقوب پیک افتاد و بواسطه سرکشی طائفه روزکی  
و فرات ولایت بدلیس حکم بقتل امیر ابراهیم فرمود او را حبس  
در شهر قم بقتل آوردند از ضعیفه که امیر ابراهیم از کابری قم بعقد کلاخ خود  
آورده بود حسن علی و حسینعلی و شاه محمد سه پسر ماند مدت بیت و نه  
سال بدلیس در تصرف آق قویلو مانده هرج و مرج باحوال طائفه  
روزکی راه یافت و مردمان متعین ایشان هر یک بطرفی از طرف  
رفته بعضی در کبج انزو و امزوی کشته انقطاع و پای در دامن صبر  
و شکیبایی کشیده ابواب دخول و خروج بر رخ خود بستند و گزیده  
خیر اندیشان خاندان ضیاء الدین محمد آغای کلکو کی که عده غنا  
و قبائل روزکی بود بالضرورة ملازمت امراء تراکمه آق قویلو اختیار

کرده در عراق بر می برد و اکثر اوقات بملانست ولی نعمت زادگان خود بملده  
قم رفته طریقه خدمتکاری و جانپساری و اظهار محبت و اخلاص حسب الامکان  
بجای می آورد چون او مرد جهان دیده کار از موده و کرم و سرد روزگار  
چشیده بود و گاهی بتقریبات از کثرت اعوان و انصار عشیرت روزکی  
و بزرگی خدمت خانواده ایشان در بلاد کردستان بر جمیع اوجانها  
و دو دمانهای حکام عالی شان مذکور میساخت و لحظه لحظه لطافت آب و هوا  
و نزاهت باغ و فراخ ولایت بدلیس بوجه احسن ادامی نمود  
و ساعت بساعت تسخیر قلاع و ولایت انجا را با سهل وجه در نظر ایشان  
جلوه تا آهسته آهسته سخن را بجای می رساند که اگر چنانچه یکی از امیرتر  
اراده رفتن ببلاد کردستان در خاطر دریا مقاطر خطور کند بجز درین  
بدانچه دو چندان اعوان و انصار از عشائر و قبائل اگر اوج جمع می آید  
که بعون اله فتح قلاع و ولایت بسهولت میسر میشود و اجیای قدیمه بجز  
صورتی فیصل می پذیرد آخر الامر این راز را با والده اش در میان  
نهاده سخن را بدینمعنی رواج داد که اگر یکی از فرزندان خود را به بنده  
دو تنخواه همراه کرده روانه کردستان نمایند بگویند که تعالی عشیرت روزکی  
بر سر او جمع ساخته قلاع و ولایت بدلیس را از تصرف کاشکان  
تراکمه آق قویلو قهر و جبر بیرون می آوریم و باز حق در مرکز خود قرار گرفته  
بگله عشائر و قبائل روزکی عمری است در بدر شده اند بومن خود آمده سرور بر تهنه اعانت  
دی می آوردند القصد سخنان خود را بدلائل قطعی خاطر نشان خاتون کرده  
بنوعی در این وادی بمبالغه نمود که والده بیچاره چارو ناچار رول بر مفارقت  
فرزندان نهاد و حسینعلی و حسینعلی را با محمد آغای سپرده و او امیرتر  
برداشته بولالت حکام می آورده ایشانرا در میان عشیرت آسوری  
که در اصطلاح آن طائفه سید باف می گویند گذاشته بر دمان

معتقد سپرد که اینها فرزندان من اند باید که در محی فطرت ایشان ایهام و مسامحه  
لازم نماند و خود متوجه ولایت بدلیس گشت که هواداران و دولتخواهان  
و بچگستان خانواده ضیاء الدین را از آمدن ولی نعمت زاده کار خیر و دار  
کردند و از ایشان امداد و معاونت طلب داشتند بشیخه ولایت قیام  
و اقدام نمایند اتفاقاً در آن اثناء طایفه آسوری با عزالدین شیر حاکم خود  
مخالفت نموده در مقام منازعت آمدند و قدم از جاده اطاعت و فرمانبرداری  
و پامی از شاهراه متابعت و خدمتکاری بیرون ننهادند طریق معاندت  
پیش گرفتند و عزالدین شیر در صد تا دیب و کوشمال ایشان در آمده لشکر  
بر سر انطاکیه متمرد کشید و آن فرقه تا اهل نیز بمقتضای **بیت**  
وقت ضرورت چو مانند کریز دست بگیرد سر شمشیر نیز مستعد جنگ  
و جدال و آماده حرب و قتال گشته و در مردی و مردانگی دادند و حسنعلی  
و حسنعلی نیز بواسطه امداد و معاونت ایشان هر دو برادران در آن  
معرکه شربت شهادت چشیدند در حینی که محمد آغا بنوید قدوم امیرزادگان  
عشیرت روزگی را امیدوار گردانیده بود و با امراء عظام تمهید مقدمات  
کرده که یکبار خبر واقعه ناپاکه جانسوز و قصه پر غصه محنت اندوز امیرزادگان  
برگشته تحت تیره روز در رسید و دو دحیرت از کانون و باغ انطاکیه  
پریشان روزگار بفلک و آبر بر آمده فریاد و فغان با وج آسمان رسانیدند  
و سیلاب خون از فواره عیون روان ساخته از غایت بی طاقتی  
در خاک و خون غلطیدند و ندانای سیاه در کردن انداخته و پلاسماهای  
سوکواری بر دوش انداختند بجای کربان جامه چاک کردند **بیت**  
مانند دیده کران واقعه نشد خونبار نماند سینه کران حادثه فکار نکشت  
اری از افق حدوث اختر دولتی طلوع نکرد که بر صد اقول ز رسید  
و در عرصه ظهور کلاخ هستی خستی سر بر کردون نکشید که از زلزله فنا

اختلال پذیر نکشت **بیت** بخوار گیتی درختی زرت که ماند از جفای تبریز است  
در این باغ رنگین چو پرتند رو نه کل در چمن ماند خواهد نه سرو القصد بعد از صد  
واقعه محمد آغا در بحر اضطراب افتاده تلامطم دریای محنت قرین حال آن  
شور سخت کردید و طوفان غم و امواج الم لنگر صبر و شکیبای او را در بر  
گشتی تحمل او در کرداب بلا لقمه ماهی فنا شد و از غایت اندوه سرا سیم گشته  
با دبان خسارت انداخته گفت افسوس از آن دو خنجر بوستان حکومت  
که در کلستان امارت نشو و نما یافته بودند و هنوز از نسیم ایالت بوی  
بمشام ایشان زرسیده که بسموم بادیه اجل پشمرده شدند و در بیخ از آن  
دوسرو آزاد که در جو سیار ملک سر کشیده بودند و هنوز از آنجا ولایت  
آبی نخورده که بالتهاب نایره نواب از پا در افتادند مقارن اینحال  
و حث مال یکی از اجابسمع محمد آغا رسانید که امیر شمس الدین برادر  
امیر بزاپیم در ناحیه آروخ است و در آن حین که ابراهیم راسلمان  
پیک پریشان او غلی در قلعه بدلیس محاصره داشته و او بنحوی قلع  
بدلیس فرار نمود میان عشیرت بنحی رفته در آنجا دختر امیر محمد آرو خیر انجا  
نکاح در آورده و از آن دختر شرف پیک نام پسری دارد و حالا پدر و پسر  
هر دو در میان عشیرت بنحی میباشند محمد آغا از استماع این خبر بجهت  
اثر بشیخ و مسرور گشته روی توجه بدالضوب آورده بلازمت امیرالدین  
مستعد گشت و در ناحیه احوالش آثار بزرگی و در جبهه آمالش علامت  
بزرگی مشاهده نموده اوضاع و اطوار مستحسب اش قبول طبع و قواد  
محمد آغا افتاده قصه پر غصه خود را در مبادی حال تا آن وقت بر بنحی تقریر  
کرد که امیر شمس الدین را رقت شده گفت حالا مطلب توجیهت عرضه  
داشت که استعدای بنده از ملازمان آن است که دست بهمت از استین  
جرات بر آورده پای سعادت در رکات دولت کرده بشیخه ولایت

بدلیس نهضت نمایند امیر شمس الدین شمس اورا بدول داشته باقی  
متوجه ولایت بدلیس شدند و بجز در رسیدن بدانند و یکبار او پانصد  
نفر مرد کار آمدنی از عشرتی روزی بر سر او جمع شده فی الفور شروع در حمله  
قلعه نمودند در آن محل راه حکومت بارگیری و عدلجو از او جیش تعلق بعثت  
محمد شالوی ترکمان داشت چون از آمدن شمس الدین بر سر قلعه بدلیس  
خبر یافتند بالشکر انبوه متوجه او گشته امیر شمس الدین نیز استقبال  
شکر ترا کرده در موضع راه تلاقی فریقین دست داد و از هر دو جانب  
گشش و کوشش بسیار کرده گردان کرد و او مردی و مردانگی دادند  
**اما بیت** چو دولت بخش سپهر بلند نیاید بزور آوری در کند  
عاقبت شکست بر لشکر روزی افتاده امیر شمس الدین قبل از آنکه  
قبض و بسط ولایت نماید قابض ارواح نامش را از صفحه هستی محک  
کرد و هنوز کلی از بوستان باغ حکومت پنجه بود که باغبان اجل  
خار نو میدی در دلش شکست محمد آغا بصد هزار محنت و مشقت جان  
از آن مملکه بیرون برده بیکبار کی دل از جان و جهان برداشته سر  
در کریان و پای در دامن حرمان کشیده گفت **بیت**  
چه طالع است من نامراد یارب که بچگونه مرادی نمیدهد دستم در نیات  
که سر در حیب مراقبت کشیده بکنج غزلت گزیده باب نصیحت شعله آتش  
حکومت را فرو نشانده که ناگاه ندای غمبی و سرود لاری بی بکوشش  
اورسید **بیت** بیایست است بهمت این چه سستی است طریق پروا  
گرمی و جستی است در اول دانه زیر گل بر آید چه همت دارد آفر بر سر  
ز همت کهر بار جذب همت که که را می کشد بی جنبش دست چه جای  
کرد باد جنبش گاه که همت کوه را بردارد از راه بر خیزد و آب همت  
تا زیانه غیرت حرکت ده و آهنگ عراق ساز کن و امیر شاه محمد بن

ابراهیم

ابراهیم پیک را که در قم مانده میان عشرت آور که این ماوه نصب دست با میدان نوید  
که از شایسته کذب و با مصون بود و بزور صدق مصفا مشون محمد آغا بر خاسته متوجه  
عراق گردید بعد از وصول بدانجا قصه پر غصه حسن و حسین که فی الواقع یاد اقصه  
گر بلا میداد و کشته شدن امیر شمس الدین و استعدای خدمت امیر شاه محمد  
بطرف کردستان و انتظار عشرت را بلا زیاده و نقصان خاطر نشان و والده  
فرزندان نمود و والده عاجزه بنوحه و زاری در پیوسته هر چند عذر و بهانه پیش  
آورد فایده نکرد از اراده جدید محمد آغا مضطرب شده آخر بعضی کلمات خشونت  
نسبت بمحمد آغا گفته او ابرام و بهالغه نموده بزبان ملائمت اورا تسلی کرد اینده  
میفرمود که عشرت روزی روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان وضع  
کرده از حضرت و اهب منان جل جلاله و عم نواله مسلت می نمایند که دیده  
رود دیده ایشان از بخار موکب امیر شاه محمد مکمل کرده و والده بیچاره با فرزند  
فرزند دلبنده یکدانه خود را تسلیم محمد آغا نموده روانه کردستان گردانید  
و بروایتی بعضی اورا بی رضای والده گریزانیده بدلیس آوردند اصرار این است  
بر تقدیر امیر شاه محمد در شهور تسعانه بدلیس را بفر ققدم شریف مغز کرد  
اجمع کثیر بر سر رایت او مجتمع گشتند و طبل شادمانی و بشارت کوفته  
با تمام عشرت روزی شکر و سپاس حضرت باری عز اسماء را بجای آوردند  
بارباب حاجات و مستحان صدقه و نذورات دادند و همان لحظه در باب  
فتح قلعه بدلیس تسخیر ولایت بمقتضای آیه کریمه و شاور هم فی الامر  
قرع مشورت در میان انداخته رأیها بدان قرار گرفت که چون چند دفعه  
علا بنا بر سر قلعه بدلیس رفته امیر شمس الدین و اغازادگان  
روزی اکثر بقتل رسیدند و الحال صلاح دولت و مقتضای وقت  
چنان است که بعضی از مردمان که او را پیدا کرده نماز شام که گردون بس  
سوکواری پوشیده بهرام خون آشام بغزم تسخیر قلعه عینا فام کند بنگر

این نیکون حصار افکند کم روان بالا رفته سرشته مقصود در کنگره قلعه بند سار  
والا بوجه ذکر تسخیر میرنیت چون ارادت ازلی بیکجختی شخصی شامل حال کرد  
هر آینه بمضمون اذ اراد الله شینا مینا اسبابه آنچه در ضمیر اوست از کین غیب  
بعضه ظهور می آید پس بر این تقدیر چند کس از عشرت بالکی و مودکی جهت  
تمثیل این مهم پیدا کرده بحضور امیر شاه محمد آورد و او را بوعده های قوی خود  
گردانیده آنجا عت نیز تقصد کردند که یا کمند مراد بر کنگره حصار انداخته مقصود  
حاصل میسازیم یا جان شیرین مستحفظان مطلوب میسپاریم چون ایها  
بدین امور قرار گرفت شروع در ترتیب آلات و ادوات زردبان و کمند کرد  
میتا نمودند ابو بکر اغای بالکی که مرد روزگار دیده کار آزموده بود در بین  
و عاقبت اندیش بود بخدمت امیر شاه محمد مبادرت نموده عرض داشت  
که در این مدت بدیس در تصرفه ترا که بود کار و بار بنده ساختن زردبان  
بود که شاید روزی وارث ملک پیدا شود و من خدمت بجای آورده باشم  
و الحال آنقدر زردبان که شمارا احتیاج است از چوب و کتف داده بمیان  
خمشا گذاشته در زیر خاک مدفون گردانیده فقط همین روز بوده ام التماس  
که کار و بار حسب المدعای بندگان شد **بیت**

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر قتها می همت خود کامران شدم همان  
لطف ابو بکر اغا زردبان حاضر ساخت چون اخلاص و یکجختی اعتقاد و نیکو خدستی  
او مقبول طبع امیر شاه محمد افتاد قرین خیر و در کین من اعمال تا توان و قرین کوی  
در مقابل این خدمت بطریق ملکیت بدو ارزانی داشت القصد کم روان  
در شب تاریک مهر عالم افروز راه کم کرده و با فلک با هزاران دیده حیران مانده مانند  
باد صبا از برج صبا که جانب شمالی قلعه واقع است بالا رفتند سرریمان زردبان  
در دریاچه که در و آدم نبود قائم کرده بر زیر آمدند **بیت**  
بر آورد و سرازرد های کند که شیر فلک را رساند کردند گرفتند کردون سپر با چنگ

زهر سوش دندور با چنگ زهر سوکی قامت افراخته ز دوش و کتف زردبان ساخته  
بدین دستور کردند پر خاشبجوی و دلیران رزم خومی دل از جان و جهان  
برداشتند و دست در جمل المیتن لایا سوا من روح اله زنده به بالا رفتند و در قوی  
که پاسپانان در پسر غفلت خفته و غمخوده بودند و مستحفظان در عهد اسراحت  
بجواب ناز رفته بر سر ایشان ریختند و بعضی را همچنان در عالم خواب از اوج عین  
با سفل سافلین فرستادند و در خانه بعضی را از بیرون مضبوط گردانیده جماعت  
بهینت هر چه تمامتر بدر خانه حاکم قلعه دویدند و او را از خانه بیرون کشیدند و بعد  
عمله او را یکیک از خانه دست و گردن بسته بدر آورده جزای عمل در کنار نهادند  
و اهل و عیال ایشان را از قلعه و ولایت اخراج کرده گلستان و وطن را از حادثه غیاب  
و بوستان مسکن را از خشک و خار پاک گردانیدند و امیر شاه محمد را دستور  
آباد و اجداد کرام خود بر حکومت موروثی نصب کردند و او نیز بساط عدل و رحمت  
بگسترانید و ابواب لطف و احسان بر رخ ایشان مفتوح گردانید اما زمان دو  
چون غمخواران جوانی زود در گذشت و ایام حکومتش چون فصل گل چندان  
تفاقی نگرفت و سه سال تمام حکومت نموده بعالم جاودانی و الحی جوانی بوده  
بصفت سخاوت و شجاعت آراسته و بفرط جلاوت و کثرت شجاعت  
پیراسته در تاریخ سنه ثلاث و تسعانه بجوار رحمت ایزدی پیوست او را  
در موضع کوب میدان در جوار فیض الانوار امیر شمس الدین ولی علیه الرحمه  
دفن کردند و از او امیر ابراهیم نام پسر خود و سال در صفحه روزگار بماند **سطر**  
در بیان حکومت بدیس از دست حاکمان آنجا و آن مشتمل است بر چهار **وجه اول**  
**وجه اول در ذکر امیر ابراهیم و منازعت او با امیر شرف** چو از انوار لطف  
حق البریه ضمیمه سروری کرد و منور بهر کاری صواب اندیش باشد زهر فرزان  
در پیش باشد بفعل کامل و تدبیر صایب شود فتح و ظفر او را صاحب عدل  
کرد از فتنه خود دور و پشتمن چهره بهبود دستور فتنه در وقت رزم و گاه جولان

زادج جاه اندر چاه خذلان مت طع عروس سخن چمن و دلالة جميله اين گلشن  
باريکونه آرايش بکر و فکر اين داستان کهن نيماید که چون امير ابراهيم بعد از  
پدر و در صغرسن متصدی امر حکومت و متکفل مهام امارت شد ترق و فوق  
و قبض و بسط مهمات ملکی و مالی در کف کفایت عبد الرحمن اغای قوالیسی اغایان  
آن عشرت نهاد و امیر شرف بن امیر شمس الدین را که در زمان حکومت  
امیر شاه محمد از آروخ آورده باستصواب اعیان روزگی در نایبه موش نایب  
خود گردانیده چون اندک زمانی بدین و تیره گذشت شیخ امیر و عشرت  
بلباس عطار غم عبد الرحمن اغا و جماعت قوالیسی بخد مت امیر شرف  
مبادرت نموده از افساد مفسدان و تحریک غمازان طریق محبت و مودت  
در میان بنی عمان بعد اوت و کدورت منوشد امیر ابراهیم و عبد الرحمن  
اغایان را آورده نمودند که امیر شرف را از موش بدلیس آورده حدقه جهان بین  
اورا از نور بصر عاقل ساخته باشد سید اغای خزینه دار قوالیسی از نیمه قدسه  
خبردار کشته بسرعت هر چه تا متر نز و امیر شرف رفته اورا از کوه غدر  
امیر ابراهیم واقف گردانید و امیر ابراهیم مکتوب مرغوب در قلم آورده  
مصوب یکی از معتمدان امیر شرف ارسال نمود که فقیر را آرزوی دید  
بعی آثار شما چنان غمان گیر کشته متر صد آن است که چند روز بتدیس  
آمده اوقات بعیش و عشرت مصروف دارند تا کلال و ملال که برود  
دهور بخاطر راه یافته زائل گردد امیر شرف چون بر این مقدمه مستخضر  
بود در رفتن تکامل و تساهل مرعی داشت تا مکاتبات و مراسلات بسرحد  
تواتر انجامید و مصادقات از جانبین بمنی طبات و مضاربات و معاتبات  
تبدیل یافت و امیر ابراهیم با حضار لشکر امر نموده با اتفاق بعضی امرا  
گردستان بر سر امیر شرف رفته قطع ماده خصومت تیغ تیز تعلقی  
و امیر شرف نیز یکجمله آن خود را مثل سوار پیک پازوکی که در آن چین

لا امیر شرف بود و شیخ بلباس و سید علی اغای پرتابی و سید خزینه دار و حلال  
اغایان و او و شیخ اغای حلکی و جماعه دیگر را بر سر خود جمع ساخته قلعه موش را  
مستحکم و مستعد جنگ و جدال کشته هر دو کرده در برابر یکدیگر صف آرگشتند  
**نظم** قبا آهنان تیغ هندی پنچک دو دریای آهن سراسر پنچک کمرها سے  
گلگون یلان سر بسر بخون یکی بسته هر یک کمر دهل نغمه مرک ساز کرد  
اجل را دم نامی آواز کرد خندک از گمان راه نیا گرفت زهر کوشه فتنه بلا گرفت  
نبرد آزما یان بصد فروهنک قنادند در هم چو شیر و پلنگ و چون مردم امیر  
ابراهیم جمع کثیر و متابعان امیر شرف کرده قلیل بودند در روز اول نسیم فتح و طف  
بر پرچم رایت امیر ابراهیم وزید اما چون اکثر اعیان و متعینان روزگی را  
میل بجانب امیر شرف بود در خفیه مکاتبات بقلعه فرستاده اظهار خلوص  
طویت و صدق نیت کردند و پسر سوار پیک پازوکی جولا ق خالد پدر  
ملازمت امیر ابراهیم میکرد روزی خال او امیر شیخ بلباس با اتفاق  
پدرش سوار پیک بدو پیغام فرستاد که ما هر دو با امیر شرف متفقیم  
و اکثر اعیان روزگی را نیز میل بجانب امیر شرف است ترا با امیر  
ابراهیم بودن و در راه او کوشش نمودن چه حاصل دارد و خلیفه پدر  
و فرزندی آن است که ترک ملازمت امیر ابراهیم نموده با طاعت و انقیاد  
امیر شرف در آمده عاشقانه بندگی او بردوش و حلقه فرمان برداری  
در کوشش کشتی خالد پیک نیز قبول این معنی نموده کس نزد پدر و خال خود  
فرستاد که فردا عسکر امیر ابراهیم بقلعه یورش و هجوم خواهند آورد  
شما در قلعه را بکشاید تا من بعسکر خود بدون در آیم روز دیگر که خسرو سیارگان  
باتیغ کیستی ستان برین قلعه فیروزه حصار برآمده رایت فیروزی برافراخت  
و بلهگان اسیاف خارا شکاف جنود نامعدود انجم را پراکنده و پرتان  
ساخت امیر ابراهیم با گردان خونخوار خنجر گذار روی توجه بتسخر قلعه

حصار آورد و در اثنای کیر و دار خالد بک بمقتضای وعده و قرار از امیر ابراهیم روگردان  
بعسک امیر شرف علی گشت امیر ابراهیم را از صدور این واقعه و هم و هراس بقیاس  
برضیمه او مستولی گشته ترک محاصره و محاذله نموده بدلیس معاودت نمود  
و امیر شرف با اتفاق یاران و موافقان خود او را تعاقب نموده قطعه بدلیس را  
محاصره کرده یونانیون یا آغایان روزکی فرقه فرقه و جوق جوق از ابراهیم روگردان  
شده بخدمت شمس مبارک می جستند و انا فانا انا رضع و ففور و علامت عجز  
و قصور در ناحیه احوال و جبهه آمل متحصنان ظاهر و باهر می گشت تا کار بجای  
رسید که امیر ابراهیم و بعد الرحمن آغا مردمان مصلح در میان انداخته اظهار  
عجز و انکسار نموده پیغام دادند که چون این ولایت بر حسب ارث به بنی اعمام  
میرسد بدلیس که مطلع سعادت و نشاء دولت این خاندان است تا خلاط  
از امیر شرف بوده باشد و موش و خنوس از امیر ابراهیم بوده بشمارت  
حکومت ولایت موروثی قیام و اقدام نموده برای عمر و دولت دوروزه  
فانی قصد زندگانی یکدگر نکنند امیر شرف و متابعان او این رو باه باری  
فور عظیم دانسته با قوال مصلحین راضی شدند و مقرر کردند که امیر ابراهیم  
اسباب ضیافت و جشن مرتب ساخته امیر شرف را بطریق مهمانی  
بدرون قلعه برود در میان بنی عمان و میثاق بغلظت شد او موکد کرد  
تا در قید حیات باشند هر کس بخصه خود راضی گشته و متعرض ولایت  
یکدگر نشوند امیر ابراهیم فی الفور تهیه اسباب ضیافت نموده کس را طلب  
امیر شرف فرستاد امیر شرف با جمعی کثیر از مخصوصان و یکجهمتان قلعه  
رفته بنی اعمام یکدگر را در آغوش کشیده بیدار بخت آثار هم اظهار  
فرح و سرور کرده بساط عیش و عشرت گسترند و ساقیان سیمین ساق  
زهره جبین در لباس کونا کون و حور عین کاشمال اللؤلؤ المکنون جهان  
زین بگردش در آورده مصدوقه یطاف علیهم بکس من معین میضاه

لذة للشرین بعین الیقین مشاهده افتاد و معنیان نغمه پرداز و مطربان شیرین  
خوش آواز و رامشگران دلکش الحان ساز نواز باصول اگر او عده  
عرب و طریقه فرس و قانون عجم در مقام خوانندگی و سازندگی در آمده آواز  
نشاط و انبساط بدائرة فلک حل رسانیدند **نظم**  
در آمد مجلس می لاله رنگ ز بجز تو اضع دو تا گشت چنگ نشسته صف  
در آن انجمن غزلخوان کونینده و ساز زن غزلخوان نه تنها خوش آواز بود  
که صد دل بیک غمزه هم می ربود بخدمت تبار قامت آراسته بلای  
زهر کوشه بر خاسته در آن جشن دلگشا چون قامت آرزوی هر کامجو  
بخلفت هر گونه مطالب مقاصد آرایش پذیرفت و در حمله خاطر و ضما  
الکابر و اصاغر داماد هر امید را عروس مقصود در کنار آمد امیر زادگان امر فرمودند  
که آغایان روزکی هر کس بایار خود کوشه و کناری گرفته از بزم عشرت بمهد  
استراحت روند و خود در درون و شاق چند تنها مانده در این وقت شیخ امیر  
بلباس باجماعت عاصی بدرون اوطاق آمده میر ابراهیم را ار مسند بزرگشید  
و گفت **بیت** تیکه بر جای بزرگان نتوان زد بکراف مگر اسباب بزرگی همه  
آماده کنی و دست امیر شرف را گرفته به بالای مسند برده زباز از بدین مقام  
کو یا ساخت **بیت** خوش بجای خویشش بود این نشست خسروی نشیند  
هر کسی اکنون بجای خویشش منشیان دیوان قل اللهم مالک الملک  
توفی الملک من تشاء فتور ایالت و فرمان حکومت بنام این سعادت مند  
نوشتند و فرآشان کارخانه تزرع الملک ممن تشاء بساط حکومت آن  
مستمند را در نور دیده موکلان عقوبت دست و پایش بسلاسل و اغلا  
کران بار کرد اینده در قعر چاه مجوس کردند **بیت**  
مراور رسد کبریا و منی که ملکش قدیمت و ذاتش غنی یکی را بر بر بند  
تاج و تخت یکی را بنجاک اندر آرد ز تخت و هنوز کار بضر شمشیر و طعن

سنان زرسیده بود که بعد الرحمن آغای قویسی و جماعت دگر از تابان امیر ابراهیم  
که چون عقد شریا فرایم آمده بودند مانند نبات الغش متفرق و پراکنده گشتند  
و هفت سال تمام امیر ابراهیم در قید و حبس مانده چون آوازه قید امیر شرف  
که غمخیز تبصیل این اجمال و مال حال او سمت تحیر خواهد یافت و پیر تو  
اهتمام بر ذکر ارتفاع دولت و انخفاض لوا، حشمت او خواهد یافت در کردستان  
شیخ شد امیر ابراهیم بسی عشرت روزگی از قید بیرون آورده مرکب امر حکومت  
کرده خوار این و وفان امیر شرف را با دینیا و تاراج داده قصد قتل امیر شمس الدین  
و داد که در آن سین دو ساله بود کرد و مادرش دختر علی پیک صاحبونی بود و  
آغای بایگی پسر و مادر از دست ابراهیم گرفته حیل انکسخت که امیر شرف  
زین الدین آغای مرا بنایق بقتل آورده الحال حسب الحکم شرع بمن بیارید  
تا کار او را با تمام رسانم بلکه بدست ورثه خورد سال او داده بمقتضای شریعت  
غزاقصاص نمایم بدین بهانه امیر شمس الدین را از چنگ امیر ابراهیم بیرون  
کرده با مادر و متعلقات بقلعه کینفند در برده کجا یعنی در محافظت ایشان کشیدند  
خلاصه کلام آنکه چون امیر شرف را در تبریز مقید گردانیدند چایان سلطان  
استاجلو حسب فرمان شاه اسمعیل صفوی بتسخیر ولایت بدلیس  
مأمور شد محاصره قلعه کرده علی التوالی دو سال با امیر ابراهیم مجادله و تقابل  
نمود آخر الامر تاب مقاومت قزلباش نیارده عروس ملک را طلاق  
داده بجانب اسود رفت و در آنجا رخت فنا بعالم بقا کشید و از سلطان  
مراد نام پسری که در حین حبس از جاریه متولد شده بود ماند و چون امیر شرف  
بر سر حکومت ممکن شد سلطان مراد بخدمت او آمده او را گرفته مجبوس  
ساخت مدتی بطور مجبوس در قلعه بدلیس اوقات میگذرانید تا  
باجل موعود عالم فانی را وداع نمود و عشرت روزگی بعد از فرار امیر ابراهیم  
شاه قلعه را نگاه داشت چون از آمدن امیر شرف مایوس شدند بالفور

بالفوره

بالفوره قلعه و ولایت را در تاریخ سنه ثلث عشر و ثمانه تسلیم چایان سلطان  
نمودند و کرد پیک شرفلو استاجلو را بمحافظه قلعه بدلیس مأمور گردانیده  
تبریز معاوت کرد **وجه دوم در بیان ممکن شدن امیر شرف بجای امیر**  
**ابراهیم در حکومت بدلیس** برضامز اکیر مازر خورشید شعاع و خواهر حقیقت  
ما شرفک از رفیع اصحاب دانش و ارباب بینش بان لغان صبح صادق  
بارق و شارق است که هر صاحب سعادت که از سر صدق و نیت و صفای  
طوبیت روی نیاز بدرگاه کار ساز بنده نوار آورده بمقتضای فحوی والد  
یهدی من یثاء الی صراط مستقیم از پرتو اشعه غایت الهی نهال امانش  
در گلشن اقبال سایه گسترد و غنچه تمنایش در چمن مراد بنسیم سرفراز  
شکفتن کرد و هر ذی شوکتی که بکثرت اسباب حشمت مغرور گشته رقبه  
رقیت در حلقه مطاوعت او نهد بانگ زمانی دودمان عظمتش از صرصر  
او بار انقطاع یافته ریاض دولتش صفت و او غیر ذی زرع پذیرد **بیت**  
سرمی که تو کردی بلند می گرای با فلکند کس نیفتد ز پامی کسی را که قدر تو در سر  
فلکند پامرد می کس نکرد بلند اگر پامی پیل است اگر پر مور بهر یک تو  
دادی ضعیفی و روز دلی را فروزان کنی چون چراغ نهی بر دل دیگر از درد  
داغ **بعض** ائین اینمقال و توضیح این احوال شرح حال خیر مال امیر شرف است  
چه او پسر تیم بود و خورد سال در میان عشرت سختی در آروغ مانده بود چنانچه  
از لغات نیرات کلمات سابق در شحات نشات حکایات لاحق مشروح  
بوضوح می پیوندد که او را امیر شاه محمد از آنجا آورده در صد تربیت او شده  
چون امیر مذکور رخ در نقاب تواری کشیده بنیابت امیر ابراهیم چند روز  
حکومت نواحی بدلیس نموده بعد از آن با داد و معاونت عشرت روزگی حاکم  
بدلیس گشت و چون اندک زمانی از ایام حکومتش متبادی شد شاه اسمعیل صفوی  
بعزم تسخیر عرش متوجه گشته حاکم آنجا علاء الدوله ذو القدر در برابر او

صف آرا کشته شکست یافت و بعد از انحرام طائفه ذوالقدر عنان عزیمت بصوب  
دیار بکر معطوف داشت والی آنجا که امیر بیک موصوله والده را تم اوراق  
بود بقدم انقیاد پیش آمده هدایای خوب و تحفه های مرغوب بر سبیل پیشکش  
آورد و از آنجمله یک قطعه لعل بزرگ بود بهیئت کرده کوسفندی که از خزانه سلطان  
بخف بخزینه پادشاهان باندربته انتقال یافته بود و از ایشان بدو رسیده  
که تا کوه ختلان از لرزه در زمان خلفای عباسیه شکافته شده مدت مدید  
بخون جگر پرورش آن لعل نموده دیده صیرفیان دهر و چشم جوهریان عصر  
بان حجم و طراوت و رنگ و لطافت از اقسام لعل مشاهده نشده بود بموقف  
عرض رسانیده منظور نظر کیمیا اثر پادشاهی کشته موسوم بامیرخان گردید  
و منصب سرداری باله کی شکر آده طهما سب و ایالت هرات و خراسان بدو  
عنایت شده پایه قدرش باوج مهر و ماه رسید و ایالت ولایت دیار بکر  
محمدخان استاجلو مفوض شده بعضی از مردمان ذوالقدر که در قلعه خورده  
تخصن بسته بودند و اطاعت نمی کردند شاه اسماعیل تسخیر آن کرده  
در عرض یک هفته بزور و غلبه مسخر گردانید و از آنجا عنان عزیمت بصوب  
اخلاط منعطف گردانیده چون ظاهرا خلاط مضرب خیام عساکر کشت امیر شرف  
بخدمت کردن مستعد شده در صد تهنیه اسباب جشن و ضیافت در آمده  
چیمهای منقش گردون اساس و سایبانهای ابریشم طناب فلک های  
چون ابر نیسان در هم رفته طناب در طناب بافته مانند درج پر کوهر و برج  
پراختر ترتیب داده ساقیان سیمین بلورین ساعد زهره جبین و شادان  
زربفت پوش شیرین حرکات با تکلیف شراب صافی چون ماه معین بر کف  
گرفته صلاهی عیش و ندای نوشا نوش در دادند و معنیان خوش  
الحان نغمه پر داز و را مشکران شیرین لجه ساز نواز نغمه زیر و بم راه  
عشاق زده بناله خود و چنگ عقل و هوش از سر بزرگ و کوچک در بر آوردند

بیت زهر جانی ساقی نیم مست چو شاخ کلی جام کلکون بدست همه همچو خورشید  
زربفت پوش همه آفت عقل و آشوب هوش غزلخوان غزالان تازی زبان  
بنغمه شکر ریخته از دمان باهنک ترکی بتان چکل زبوده دل از نغمه معتدل چو  
زلف بتان پری چهره چنگ زده راه عشاق را بید رنگ و خوانسالاران طعمه  
کوناگون از هر چه در حوصله خیال کبجند افزون و مهیا و آماده کرده کشیدند بعد از  
مراسم مهمانداری و ضیافت اسب رهوار بطولیه و اغنام بگله و شتر و باستر  
بقطار پیشکش کرده منظور عوارف خسروانه و مشمول عواطف بیکران پادشاهان  
کشته بمشور ایالت بدیس مع خلعتهای فاخره کران بهاسرا فرار شد  
و در دفعه ثانی که شاه اسمعیل در خوی قشلاق نمود امیر شرف با اتفاق امرا  
و حکام کردستان بتخصیص ملک خلیل حاکم حصنکیفا و شاه علی بیک بختی والی  
جزیره و امیر داود خیزانی و علی بیک خیزانی و علی بیک صاصونی و سایر  
امراء اگر دیار زده نظر بعزم عقبه بوسی شاهی روان شدند و چون بشرف  
سده بوسی فائز گشتند در اوائل اعزاز و احترام تمام یافته بالاخر که محمدخان  
والی دیار بکر از امراء اگر ادبست با و ازاده امانت بسیار واقع شده بود  
از جمله منقول است که وقتی محمدخان متوجه دیار بکر بود در قرینه پایشین من  
اعمال بدایس نزول نمود شیخ امیر بلباسی که وکیل امیر شرف بود بدیدن  
اورفته در وقت کوبال خود بر سر قالیچه او مکرر بر زمین زده بر سبیل خنوت  
بدو گفت ای محمد بیک وای بر تو و لشکریان تو که در محل عبور از ولایت بدیس  
طمع بر یک بزغاله عشرت روزگی کرده بزور و تعدی بستانند و پنهان شاه قلی  
سلطان استاجلو و شلو که والی هرات بود بر اتم حروف نقل نمود که پدرم  
همراه محمدخان متوجه دیار بکر بود در راه بخصوص در ولایت بدیس  
قلت تا کولات بمرتب رسید که هر کس که اسب و سلاح خود را فروخته با کولات  
میدادند پدرم در دهره کینند در اسب خود را چهار مان جا و رس داده یاری آن

نداشته اند که لیکن چونانی بی زرا از رعایای آنجا تو اند گرفت و کز این قسم  
اوضاع نا ملایم از امرای اگر اد نسبت با و بسیار صدور یافته بود که ایراد  
آن باعث طویل میشود غرض که در این وقت که امراء اگر اد با تمام متوجه آستانه  
شاهی شدند خان محمد از دیار بکر عرض نمود که اگر چنانچه فرمان قضا جریان  
بقید و حبس امرای اگر اد نافذ گردد تعهد می کنم که اکثر بلاد کردستان را  
که از قدیم الایام کمند تسخیر سلاطین از تصرف او عاجز است بانکه توجه  
شاهانه بقصد تسخیر تو انم آورد چون عرضه داشت او بمطالعه شاهی رسید  
بسختی آن ظالم امراء حاضر را بغیر از امیر شاه محمد شیروی و علی پیک صاحب  
در قید زنجیر کشید و هر یک از امراء اگر اد را بسکی از امراء قربانیه سپرد  
و امیر شرف را با امیر خان موصول داد و جایان سلطان را تسخیر ولایت  
بدیس و دیو سلطان روملو را بفتح ولایت حکاری و بجان پیک قورچی با  
نکلور بگرفتن و یار جزیره بالشکر چون قطرات امطار پیشمار مامور گردانید  
و گرفتن و خلاص شدن بعضی از ایشان بعون اله در مجلس مذکور خواهد شد  
القصه چون مدتی از ایام قید امراء مرور یافت بیکبار خبر از خراسان رسید  
که شیبک خان اوزبک با لشکری از حد و حصر بیرون از آب همچون عبور  
کرده اراده تسخیر مملکت خراسان دارد از استماع این خبر شاه اسماعیل  
از حبس امراء کردستان پشیمان و نادم گشته بعضی را از قید اطلاق  
داده از آنجا عت سوال کرد پیشوا و مقتدا می شما کیست جمله متفق اللفظ  
گفتند که امیر شرف و ملک خلیل است هر دو را در قید نگاه داشته و کز آنرا  
اطلاق داد و ایشانرا مجبوس همراه برداشته بجانب خراسان توجه فرمود  
و باز محمد اغای کلکو کی و درویش محمود کله چیری که بر غم حاوی اوراق  
مثل ایشان در دولتخواهی و خیره اندیشی در میانه عشرت روز کی بلکه در تمام  
بلاد کردستان شخصی بر نسیخته باشد همراه اردوی پادشاهی بفرستاد

که بهای

که بهای بر احوال ایشان مطلع نبوده بطرف عراق میروند و در چند روز میوه طعم  
برداشتند بچینه تر کمانان رفته اند امیر شرف را ملازمت می کنند و یا او در راه  
فرار کردن قرار و مدار می نمایند تا وقتی از اوقات که اردوی شاهی نزول در موضع  
جایی کولی من اعمال راز می کند محمد اغا و درویش محمود فرصت یافته است  
چندی با این در کنار اردو حاضر ساخته محمد امیر آخور پرتاقی را که دزدی قلندران  
خدمت امیر شرف می نموده در جامه خواب او خوابیده امیر شرف را بیرون آورده و او  
ساخته با چند نفر از مردان کار می روی بجانب کردستان می آورند و فردا محل  
بنمروز تر کمانان بر احوال او آگاه میشوند بر جرئت و مردانگی محمد امیر آخورین  
کرده مزاحمت بحال او نمیرسانند و محمد اغا و درویش محمود و امیر شرف اولاً  
بولایت حکاری آمده در قریه نزول میکنند که شیخ امیر بلباسی از فرات  
قربانیه در اینجا افتاده خود را مخفی ساخته اوقات بزراعت جاورس مشغول  
میکرده در هنگامی که شیخ امیر جاورس را آب میداده محمد اغا و درویش محمود  
کله چیری سواره بکنار زمین جاورس آمده او را طلب میکنند و مرده آمدن امیر  
شرف میندهند او قبول این معنی نمی کند و میکوید چرا سخنی که محال است میکوید  
می گوید ایشان میکویند که او را از قید خلاص داده آوردیم فی الحال سجدات  
شکر باری بجای آورده بیل آبیاری را از دست انداخته خود را پایا بوس  
ولی نعمت حقیقی رسانیده و دیده که چون یعقوب در بیت الاحزان غربت  
صفت و اینصفت عیناه من الحزن گرفته بود از خاک پای او منور گردانیده  
قطرات چند از شاست و شادمانی از فواره عینون فروریخت و خدای  
حمد و سپاس کرده و گفت

بیت

محمد که دولت یاریم کرده زمانه ترک جان آزاریم کرد شبم راجع فروری  
بر آمد غم در پنج شبان روزی بر آمد چون آن شب و روز توقف کرده است  
که سلطان دیوان چهارم با هزار فرود شکوه سراز قلع کوه برزد در آنجا توقف

علاصباح که سلطان ایوان چهارم با هزار فرسکوه سر از قلعه کوه برز در روانه  
گشته خود را بمیان عیثرت اسپایر در ساییده و شرف پیک آسیا بروی شرف  
قدم ایشان تلقی نموده چند روز بواسطه استراحت در اینجا محل اقامت انداختند  
و شیخ امیر با معدودی چند متوجه ولایت بدلیس شد که عیثرت روزگی را  
مستطرد و متمال ساخته تا آمدن امیر شرف جمیع اینچو متفق گردانید بجز  
رسیدن او بد اینجا خلق بسیار بر سر او جمع شده شروع در گرفتن قلعه  
بدلیس نمودند و کرد پیک شرفلو که از نیابت شاه اسمعیل بمحافظت بدلیس  
و عدلخوازی و ارجحش قیام و اقدام مینموده چون از آمدن شیخ امیر واقف  
گردید که با موازی دوی هزار مرد محاصره قلعه بدلیس نموده با تفاق امرای  
قزلباشیه که در بارگیری و ارجحش بودند ایلتغار بر سر شیخ امیر آورده او نیز  
با جماعتی که حاضر داشت در مقابل او در موضع کوک میدان بدلیس صف آرا  
شد و نزدیک بدان رسیده بود که نسیم فتح و ظفر بر شکر روزگی و زوگه بیگ  
محمد پیک پازوکی بر سبیل حیل و خدیج با استدعای آنکه از امرای قزلباش  
روگردان شده بمناسبت قرابت با مداد و معاونت شیخ امیر می آیم  
اورا فریب داده در آشنای که شعله آتش قتال سر بر فلک دوار کشیده  
از راه اسکندر بولاعی با موازی پانصد نفر پازوکی در آمد شمشیر دوروی  
از عقب طائفه روزگی آخته صف ایشانرا که مانند عقده شیر یا منعقد شده بود  
بنات النعش وار پر اکنده و پریشان ساخت و آخرت بخت کرد پیک بمشابه  
زحل بلندی گرفته باد پامی قمر سیرا بجانب شکر روزگی دو ایند و شیخ امیر  
بلباس پامی ثبات و وقار افشوده از معرکه قدم در وادی فرزند نهاد و بانا  
علی آغا شربت شهادت چشید و طائفه قزلباش که او را موسوم بقرا  
بزید کرده بودند جسد او را با پسرش احراق بالنار کردند و از صد و اینوا  
و سونج این حادثه مهم امیر شرف چند روز در عقده تعویق افتاد و چون

مقتول بود

مقصود او در پس پرده نا امید می مخفی مانده بی دستگیری مصور کارخانه  
فاحسن صورت کم رخ نکشاد و چه سیم در بیان گرفتن امیر شرف بدلیس  
از دست طائفه قزلباش مال حال او **نظم**  
جهانگیری که است از بخت سرمد بماند در خداوندی موبد ظفر پیوسته باشد  
در رکابش شرف در موکب نصرت ایانش بهر کشور خواهد شد و خرم  
شود ملک از قدم او مکرم چون امیر شرف را تسخیر ولایت بدلیس و اخرج  
طائفه قزلباش چند روز پیر نشد و از مافی الضمیر سلطان کیتی سنان  
سلطان سلیم خان آگاه گشت که اراده تسخیر بلاد ایران دارد و با تفاق  
و تدبیر شهور امضا تحقیق و قافله سالار طریق تو فوق مقنن قوانین اصول  
و فروع و مدقن دوانین و دواوین معقول و مسموع مدرس مدرسه  
تقدیس ساله عارف بدلیس اعنی حکیم ادریس و کزیده خیر اندیش  
خاندان رفعت و ستوده دو تنخواه امان دو دمان ضیاء الدین محمد آقا  
کلاهکی اظهار اعتقاد بآستانه دولت نهاد عثمانی نمود و دین معالیه  
میت نفر امر او احکام کردستان را بخود همدستان کرده  
عجوبیت نامه مصحوب مولانا حکیم ادریس و محمد اغاروانه آستانه  
اقبال آستانه سلطانی گردانید و سلطان دوست نواز دشمن کباز  
حب الاستدعای امرای کردستان بعزم تسخیر ولایت عجمستان  
متوجه ارمن و اوزبایجان گشته در صحرای چادر دران با شاه اسمعیل  
مصاف کرده مظفر گشت امیر شرف با بعضی از حکام کردستان در  
سفر در رکاب نصرت قرین سلطان ظفر رهین بود چون خان محمد  
والی دیار بکر در آن معرکه شربت فنا چشیده و ایالت او بر او شد  
قراخان و حکومت بدلیس بعوض پیک برادر او و جزیره را با او شد  
پیک برادر او کرد داد و اردویوان پادشاهی مفوض شد چون موکب

رایت سلطانی از موضع تبریز معطوف گردانیده حکیم ادریس بینه عرض جلال رسانید  
که امراء کردستان از لطافت و احسان شاه جهان استعدا دارند که ولایت  
موردی ایشان با ایشان ارزانی داشته شخصی را در میان ایشان بزرگی  
و بجز یکی نصب سازند که باتفاق بر سر قراخان رفته او را از دیار بکر خارج  
نمایند سلطان کیتی ستان در جواب فرمودند که هر کدام از امراء و حکام کردستان  
که بیافت امیر الامرائی دارند در میان ایشان نصب کرده شود که سائر امراء اگر  
کردن باطاعت و انقیاد او نناده بدفع و رفع قربانیش قیام و اقدام  
نمایند حکیم ادریس عرضه داشت که در اینها کثرت و وحدت ذایمه موجود است  
و بچگونه بیکدگر سرفرو نمی آرند اگر چنانچه مطمح نظر سعی بر تفریق جمع  
و تفریق طائفه قربانیش است یکی از بندگان درگاه عالیناه را بر این  
مهم نصب باید کرد تا امرای اگر اد مطیع و منقاد او باشند بزودی  
این مهم فیصل پذیر شود و بنا علی هذا محمد آغای چاوش باشی المعروف  
بیغلو چاوش را میرمیران دیار بکر گردانیده و سردار عسکر کردستان  
نموده بغزم تسخیر آنجا روانه ساخت و دولشکر مانند ابر صاعقه بار  
و همچون بحر زخار در حوالی نصیبین در برابر یکدیگر صف آرا شدند  
و در آن معرکه اول کسی که شعله آتش حرب و قتال و نایره جنگ  
و جدال بر افروخت طائفه روزگی بود چنانچه تاج احمد و قاسم اندکی  
و میر شاه حسین کیانی و میر سیف الدین و عمر جاندار که شجاعان  
روزگار و پهلوانان نامدار آن عصر بودند در آن روز شربت شهادت  
چشیدند و اکثر آغایان روزگی تخصیص میر محمد ناصر الدین و قویاد  
و سید سلیمان قویسی و جمعی دیگر مجروح و زخمی شده در آن  
معارک خونخوار داد مردی و مردانگی دادند و قراخان بقتل آمده  
شکست بر شکر قربانیش افتاده خیلی مردم اسیر و دستگیر شدند

بیت باقیال سلطان تو سل کنان گرفت ملک خود از دشمنان بدفع عدو  
تبع کین آغند بنای ضلالت بر انداختند بعد از آنکه از امراء اگر اد هر یک  
بتسخیر ولایت خود توجه نمودند امیر شرف نیز بطرف بدلیس معاودت  
نمود شروع در محاصره کردند محمد پیک خردی و میر داود خیرانی و امرای  
شیروی و مکس و سباز و در این وادی با و رفاقت کرده چون ایام  
محاصره چند روز امتداد یافت کار بر محصوران مضیق شد طائفه قربان  
بر آن راضی شدند که محمد پیک خیرانی و میر شاه محمد شیروی کفیل خون  
و مال و منال ایشان شده کسی متعرض حال ایشان نکرده و قلعه تسلیم امیر  
شرف نمایند امراء مذکوره در میان افتاده قلعه و ولایت برضا و رحمت  
در غنیمت تسلیم و ارث حقیقی نموده امیر شرف نیز مردمان قربانیش را  
بامرا سپرد که ایشانرا بر حد ارچش دو ان رسانیده روانه اوطان  
شدند و مدت محافظت و حراست و ضبط و صیانت سنور و سرحد از دیوان  
سلطانی و بعد از آن از جانب سلطان سلیمان خان در عهد  
اهتمام امیر شرف میبود کما یبغی بدان امر اشتغال نموده رعایت  
طرفین و حمایت جانبین مرعی داشت تا در زمان شاه طهماسب  
که اولمه تکلومیرمیران اوزر بایجان کشته اکثر اوقات در وان  
و وسطان بسر برده بمحافظت سرحد مبارک می نمود و رتی و تقی سلطنت  
شاه طهماسب در قبضه اقدار جها سلطان تکلو بود و چون حسین خان  
شاملو در ییلاق اصفهان باتفاق سائر طوائف جها سلطان را  
بقتل آورده امراء تکلو پیرا کند کشته اولمه نیز در تبریز رایت نجات  
بر فرشته خزان و دفائن شاه طهماسب متصرف شده متمولان  
تبریز را مصادره کرده بتغلب اموال و اسباب بسیار جمع کرده بطرفی  
رفته اظهار عبودیت باستانه سلطان سلیمان کرده عرضه داشتی

مشکل بر انواع نعمتات مصحوب ملازم معتقد خود بدرگاه سلطانی فرستاده  
چون این اخبار بمسمع جلال خداوند گاری رسید فرمان قضا جریان  
بنفاد پیوست که امیر شرف بجانب وان رفته اولمه سلطان با اهل و عیال  
و متابعان روانه آستانه پادشاهی نماید حسب فرمان امیر شرف عسکر  
و قشون خود را جمع نموده بجانب وان نهضت فرموده اولمه نیز بامواری  
دو دست نفر از آغایان تکلو باستقبال نامه پیش آمده در موضع خرگرم  
ملاقاتی شدند اولمه او را تکلیف بقلعه وان نموده که چند روز در آنجا توقف  
نمایند بعد از تقدیم شرایط ضیافت و رعایت قطع علاقه نموده روانه  
بدیس شویم در این اثنا بعضی شاه طهماسب مردمان وان و وسطان خاطر  
نشان امیر شرف نمودند که اولمه شکوه خود را که دایه شاه طهماسب بر او در  
بدرگاه شاه طهماسب فرستاده که در باین ایشان تمهید مقدمه صلح و صلاح  
نماید چون اولمه مرد محیل است بسا که شمار بدرون قلعه برده با آغان عهد  
و عذر و حیل و مکر می نمایند و وسیله تقرب و سبب توسل و ملاقی ماسبق  
گند امیر شرف را از استماع این سخنان وحشت آمیز و هم و هراس پیدا  
کرده اولمه هر چند در رفتن بطرف وان تاکید مینمود امیر شرف در مقابل آغان  
معذرت کرده سکون بر حرکت ترجیح میداد آخر الامر قرار بر آن شد که اولمه  
سلطان و امیر شرف در خرگرم توقف کرده امیر پیک محمود را با چند نفر  
از آغایان معتبره اولمه بجانب وان فرستند که اهل و عیال او را با آغایان  
از قلعه وان بیرون کرده با اتفاق متوجه بدیس شوند چون امیر پیک  
و آغایان شبانگاه بوان رسیدند برادر و آغایان او طریق ترم و عصبیا  
پیش گرفته در وب قلعه و حصار را استوار گردانیده رخصت دخول امیره  
پیک و آغایان اولمه بقلعه و خروج خانه و کوچ و متعلقان به بیرون  
ندادند چون این خبر مسموع امیر شرف شد دانست که بر سر قلعه رفتن

و محاصره نمودن صرفه ندارد چه بلکه امراء قریب شیمه از اطراف و جوانب جمع  
شوند و اولمه نیز از دست بدر رود بالضرورة او را بامواری دو دست نفر  
از آغایان که باستقبال آمده بودند برداشته متوجه بدیس شدند بوقت  
ترک اموال و اسباب و قطع نظر از اهل و عیال کرده بایک دست اسباب  
که در سر برداشتنند با اسبان برهنه و عربان دیدنا کرمان و دلها  
بر میان همراهی نمودند و محمد شحان قوالیسی که بامسو و اوراق علاقه  
لاکه کی داشت استماع رفت که چون اولمه و امیر شرف اقدام میکردیم چون  
نصف الیل گذشت و کیل اولمه با دو سه نفر از آغایان عمده با استدعای ملاقات  
امیر شرف بدرخیمه آمدند که اولمه پیغامی چند روزی فرستاده که بعضی رسانیم  
چون امیر شرف را ازین مقدمه آگاه ساختند ایشان را بدرون خیمه باغ آمدن  
سوال کردند بعضی رسانیدند که اولمه سلطان دعا میرساند و میکوید  
که چون برادران و اقوام درین حالت بحض طریق بیوفایی و عصیان مش  
گرفته اهل و عیال و اسباب ما را تصرف نمودند باین عنوان رفتن  
مخلصان بدرگاه پادشاهی مناسب احوال ما و لایق دولت شما نیست  
با سر مراد رفیقانرا بریده با آستانه خداوند گاری ارسال نمایند یا رخصت  
انصراف از زانی دارند که بوان عودت کرده کوشمال جماعت متمدان  
که با ما باین وضع سلوک کرده داده بعد از آن عیال و اموال خود را  
متصرف گشته از روی اطمینان خاطر متوجه آستانه پادشاهی شویم  
که سبب درجه و اعتبار و باعث رعایت صفار و کبار رفیقان ما گردد  
و امیر شرف بعد از تأمل و تفکر بسیار مقصدی جواب شده فرمود که حسب  
اشارت بهترین موجودات علیه افضل الصلوة و التحیات و فحوائی آیه کریمه  
و شاور هم فی الامر ما نیز با امرا و اعیان در این مشوره نموده جوابی  
که موافق حال و مطابق مال باشد بخدمت سلطان ارسال داریم

آیدگان معاودت کرده امیر شرف هم در آن شب بعضی از آغایان مقصد خود را  
طلب داشته هر کس در این دادی سخنی گفت اخرا الامیر شرف فرمود  
که نفس الامران است که این امر را باین طور و وضع بدرگاه سلطانی فرستاد  
باعث دشمنی و عداوت با فقیران میشود صلاح در آن است که موازی  
سیصد و چهارصد مرد و جلد جزار و جوانان کار دیده مقدم بر سر راه  
فرستاده بعد از آن اولمه را رخصت داده چون اندک مسافه طی کند  
آوازه در اندازیم که اولمه فرار نمود و بعضی مردمان را در عقب ایشان  
فرستاده تا اولمه را بچند نفر از آغایان بقتل آورند او را با سولخ  
احوال بعبه علیه سلطانی فرستاده عالم را از شر این مفید خلاص  
سازیم والا این قسم فرستادن اولمه نتیجه نیکو نخواهد داد و بجز بیداری  
و پشیمانی حاصل ندارد و بعضی این را می راستحس دانسته رضادادند  
و برخی انکار کرده گفتند که مردم بیکانه از امر او و چاوشان درگاه عالی  
در میان عسکر ما است مبادا که فردا افشای این راز کشته بازخواست  
عظیم کرده آید که زبان استگانت و معذرت عاجز ماند حاصل کلام  
نه اراده اولمه و نه تدبیر یاران بعمل نیاید اولمه را همچنان بخواری بستند  
آوردند و تمینه اسباب سفر او نموده با عزاز و اکرام تمام روانه  
درگاه سلیمانی کردند چون اولمه از سنک سوراخ بدلیس امروز  
بدلکلی طاش مشهور است بیرون رفت بمشابه ارشدهای بود که از غار  
بیرون آمده باشد یا دیوی که در شیشه گریخته باشد کینه امیر شرف در دل  
گرفت روز اول بشراف سده بوسی سلطان سلیمان مکان مستعد  
آغاز شکوه و شکایت از امیر شرف کرد بواسطه رعایت جانب قربانی  
در مقام حقارت بنده در آمده بلکه بواسطه خاطر شاه طهماسب در صدق  
من در آمده و امید متمس از عواطف بیدریغ پادشاهانه و مراحم خسروانه

خدا را

چنان است که دفع امیر شرف نموده ولایت او را بدستور ایالت بر بنده  
عنایت فرماید که بعواله دیار عجم و ملک آذربایجان بوجه احسن مسخر گشته  
بقبضه اقتدار کما شکان ال عثمان می آید و تمشیت این مهم کما فیغنی ازین  
صورت پذیر خواهد شد و هم معروض داشت که امیر شرف را باستانه پادشاه  
طلب نمایند آمدنش صورت عقلی ندارد و اتفاقا علی سیدان نام شخصی  
که از غیرت فوالیسی همراه او روانه آستانه نموده بودند حاضر بود  
در دیوان عالی از دستوال کردند که اگر امیر شرف شما را باستانه سلطانی  
طلب نمایند می آید یا نه آن کرد صادق در خواب گفت که در اینمولا آمدن او  
بدرگاه معلی نوعی از مستغانت و زرا و ارکان قول او را مصدق قول اولمه  
دانسته با قبح و جهل خاطر نشان سلطانی ساختند و این سخن را حمل بر تمرد و عصیان  
کرده که جانب قربانی بر اینجانب ترجیح میدارد بنا بر این همانروز حکومت  
بدلیس با اولمه از زانی داشته جمع کثیر از طائفه نیکوچری و غلامان جدید  
برای بدلیس تعیین نمودند و فیل یعقوب پاشا میر میران دیار بکر را سردار  
نصب کرده با موازی هزار مرد از عسکر دیار بکر و مرعش و حلب گردان  
مأمور گردانیدند که همراه یعقوب پاشا بتسخیر ولایت و دفع امیر شرف  
قیام نمایند امیر مزبور از استماع این اخبار بقرار گشته هر چند تحف  
و هدایا بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص و یکجتهی نمود چون وزیر  
عصر بواسطه اسپه که در غارت طایفه پازوکی بدست امیر شرف در آمده  
بود و وزیر چند دفعه آن اسب را طلب داشته که فرستادن تعلق در بر  
نداده بود اعتماد او را قبول ننموده سخنان او التفات نفرمودند  
او نیز چون مایوس با ضروره قلاع ولایت بدلیس بعهدده تمام  
جوانان شجاعت آثار و مردان شجاعت کردار کرده آلات و ادوات  
قلوداری و لوازم ذخیره و ماکولات اوقات گذاری مرتب ساخته حفظ

و حرات قلعه بدلیس را در عمده ابراهیم اغای بلخ و میر محمد ناصر الدین کرده  
موازی سصد نفر مرد از مردمان کار دیده روزی همراه ایشان بجای قله  
تعیین کرده امیر شمس الدین پسر خود را با اهل و عیال بقلعه فیروز و سلم و کج  
و تانبک و موی که در آن حین معمور و آبادان بود با غایان عمده روزی سرده  
بمضمون گفتار حکم که آخر الدواء الکی با معدودی چند التجا بستانه شاه  
طهاسب برده از اعزاز و احترام او دقیقه نامرعی نگذاشت فیل یعقوب  
و اولمه در تاریخ سنه ثمان و ثلثین و تسعمائة بالشرقیات اثر در ظاهر  
قلعه بدلیس فرود آمده فی الفور شروع در محاصره کرده شعله آتش جنگ و جدال  
و نازده حرب و قتال از فلک دوار گذشته دیران شجاعت آثار هیزان  
کارزار هر روز که خسرو جنود انجم بعزم تسخیر قلعه چهارم کند زنگار برنگر  
این نیلگون حصار می افکند از جانبین آتش حرب اشتعال میگرفت  
و باز چون ماه جهان کرد جبهه پاسبانی قلعه لاچورد سر از در پیچ فلک  
بر میزد و دیران جنگجو و بهادران پلنگجو دست از محاربه و جدال باز داشته  
پای در دامن حرم و احتیاط می کشیدند تا مدت سه ماه بدین و تیره  
گذشت در برج و باره قلعه را بضرر توب قلعه کوب و منجیق کردن  
رکوب بنحاک تیره برابر ساخته بودند کار بجای رسیده بود که قلعه را بسخر  
سازند که شاه طهاسب در استرضای خاطر امیر اشرف کوشیده از در سلطنت  
تبریز متوجه بدلیس شد چون آوازه توجه شاه در اخلاط و عدل و از شایع گشت  
خیل یعقوب و اولمه هم محاصره را معطل گذاشته روی بوادی فرار  
نهادند بنوعی سرا سیمه شدند و اکثر اعز و ذمیه و طوب که از طرف  
شرقی در طلسم درگاه نصب کرده بودند و یوار و جدار قلعه را با خاک  
برابر بود بجای گذاشته برخواستند و روایت میکنند که قرا یا دکار  
که آخر طبق بدورک شد با اسب از قلعه بریز آمده اخبار مسرت آثار

رفتن لشکر و اخلاط بعض میقان بارگاه شاهی رسانید و بنوازشات پادشاهانه  
و انعامات خسروانه بین الاقران سرافراز ساخت و امیر شرف پنج یک  
اموال و جهات از انعام و مواشی کرده و اسلامیه از الوسات و احداث  
ولایت را بطریق پیشکش و جازیه توضیح کرده محصلان غلاط و شاد  
تخصیل آن مامور گردانیده و در عرض سه روز مال فراوان جمع نموده  
و در اخلاط بساط ضیافت پادشاهانه و جشن ملوکانه ترتیب داد  
که صیت او را سامعان عالم بالاشنیدند و آوازه اش با طراف  
ربع مسکون رسید ماه که سیار اقطار سموات و سیاه منازل  
و مقامات است بشارت این ضیافت بر بام آسمان فرو کوفت  
و عصاره که مستنبط علوم و مستخرج احکام نجوم است ارتفاع قوس  
النهار بدرجه و دقائق حاصل کرده طالع وقت مشتمل بر صعوه دولت  
و سهم سعادت اختیار نمود و نا امید که پرده سرای سپهر است زمره  
چنگ بجز چنگ رسانیده نغمه عود از سعود بگذرانید و آفتاب چون  
ابر نیسان کوهر افشان و شاخ خزان درم ریزان شده عقیق بخون  
و یاقوت بدامن آورده لعل از خار او دراز دریا نثار کرده و بگرام که سپهر  
انجم و سالار کسور پنجم است چون چاو نشان بخدمتکاری برخاست و صفها  
از چپ راست بسیار است و سعد اکبر بر فراز شش پایه منبر جبهه رفیع  
عین الکمال و ان یکاد بکوشش هوش مستعان ملکوت رسانیده  
و کیوان که پردرک و صومعه نشین قلعه افلاک است عود قماری نوشته  
طلسم دولت بر صفحه ماه کشید و خرکاههای صد سری و اشتاد سر  
و خیمهای سقرات و سایبانهای ابریشمین طناب سر یعقوب افراخت  
و تختهای زر و نقره را بلعل و مروارید تر صیغ و ترزین بافت و بسط  
نشاط از بخار عود و عنبر عالیه سالی شد و ساقیان سیمین ساق زهره

چنین ساغر زرین بردست بلورین نهاده بلبل شکر فردش هر طرف صلائی  
سرور در دادند و مغنیان خوش الحان آواز زود و بانگ سرود بدائرة  
چرخ کبوتر رسانیده را شکران زهره طبع بناله زیر و بم چنگ و خود هم  
و خود از دل و دماغ می ربودند

**بیت**

چه جستی بزنگاه خسروانه هزارش ناز و نعمت در میانه ز شربت های  
رنگارنگ صافی چون نور از عکس در ظلمت شکافی بلورین جامه لبریز  
کرده بامه الورد عطر آمیز کرده ز زرین خوان زینش مطرح خور زینین  
کاسها برچی پراختر در و از خوردینها هر چه خواهی ز مرغ آورده حاضر تا مای  
پی حلواش داده نیکوان و ام ز لب شکر زندان مغز با دام ز تخمه تخمه  
حلواهای رنگین بنای قهر جشش بود شیرین برای فرش در صحن وی افکنده  
هزاران خشت از پالوده قند ز تازه میوه های تر نیاب سبدها باغبان  
پر کرده از آب نکرده هیچ نادر بین تصور که آب آید برون زینسان سبدها  
چون سه روز بدین و تیره گذشت و قامت و برد و دلخواه بخلعت هر کونه  
مطالب و مقاصد زینت پذیرفت و امیر شرف بمراسم پیشکش  
و لوازم تحف و هدایا مبادرت نموده چیزی چند بموقف عرض رسانید  
که در قرون و ادوار دیده روزگار مثل آن ندیده و کوش زمانه از افواه  
و آینه چون آن ترانه نشنیده از آنجمله جانوران شکاری باز و تان  
و اسپان تازی زرین زرین و از پوستین ناهای و شق و شقات  
دو رنگ و زیبا و زینت هفت رنگ و مخملی و فزک بگذرانید مشمول  
عواطف پادشاهانه و منظور عوارف بیکرانه کشته بگر و شمشیر مرصع و  
و چارقاب طلا دوز سرفراز شده اسم او را موسوم بشرف خان کرده اند  
منصب توابعی باشیکی عسکر و امیر الامراتی کردستان بدو ارزانی  
داشت و نشان مکرمت عنوان در اینباب بدو عنایت نموده بدین

موجب است صورت زمان چون مقصد اصلی و مطلب کلی از شرف  
عروج بر معارج اقتدار سلاطین عالی مقدار و عزت صعود بر مصاعد اختیار  
خواقین کامکار رعایت و ترتیب جمعی است که با اقدام جد و اجتهاد و در معانی  
ارادت و اعتقاد کوی تفوق و سبحان از امثال و اقوان ربوده اند  
بقدم خدمت از ایمان و امثال خود کوی سبقت حسته رأیت  
خدمتکاری و جان سپاری برداشته نقد وجود خود را شانه درگاه  
فلک آستبانه و سرمایه ایشار درگاه عالیشان ساخته باشند در این  
ایالت پناه حکومت و نگاه رفعت قباب نصفت انتاب عمده امراء  
الکرام تفاوت الحکام العظام کمال اللایاله و الامارت و السعاده والدین  
شرف خان از راه اخلاص و وثوق تمام تو لا بدین خاندان ولایت

**بیت**

نشان آورده زبان حال بدین مقال مترجم داشته  
بایدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا پناه آمده ایم  
بشرف مجلس سامی مشرف شد لاجرم مروت و مرحمت بیغایت شاهی  
باعث تقویت و تربیت او شده بمضمون بلاغت مشحون  
هر آن که ز غم جان و از بیم جاه بزنها این خانه آرد پناه اگر سر رود  
در سر کار او ندارم روارنج و آزار او آن ایالت پناه را در ظل ظلیل  
اینست جای داده بر تبه خانی سرفراز دیم لندا او را بشرف خان  
موسوم کردیم و بقدم تو ارجیان دیوان اعلی را بدو مفوض فرموده  
در سلک خانان و امراء ذمی شان درگاه معنی منحرف کرد ایندیم  
منصب امیر الامراتی و فرمان روایی جمیع امرای کردستان باو بروج  
نموده ایالت بدیس و اخلاط و موش و خوس مع توابع و لواحق  
و سایر محال که تا غایت در تصرف امیر موسمی الیه و از مالک محروم  
نواب جهایون ماست دانسته بدان ایالت پناه ارزانی داشتیم

وزام حل و عقد و قبض و بسط مهابد ملی و مالی انبار بقبضه اقتدار او نهادیم  
تا همواره مکنون انسان عید الاحسان را منظور دیده اعتبار داشته  
در شاهراه خدمتگذاری و جان سپاری ثابت قدم و در محافل حق  
شناسی و دولتخواهی راسخ دم بوده بنوعی در استقامت بنیان  
یکجستی و نیکو بندگی گوشت که حکام و ولایه اطراف و اکناف را نصب العین  
کرده روز بروز درجه اعتبارش مرتبه اعلیٰ باید امرای کرام و کلاسران  
و قایدان کردستان خان مومی ایله را امیر الامرا خود دانسته مراسم  
متابعت و موافقت بجای آورند اصلا دقیقه از دقایق اطاعت مشایخه  
فوت و فرو گذاشت نکنند و بحار و احضار او حاضر شده اظهار لوازم خدمت  
و دولتخواهی نسبت بدولت روز افزون با هم و جوه نمایند کلاسران  
و ملکان و کدخدایان و رعایا و میقان و عموم ساکنان ولایت مذکور  
و تو شالان الوسات و احشامات متعلقه بدان محال باید که ایالت پناه  
مشایخه را حاکم و صاحب نیول آن محال دانسته او امر او را مطیع  
و منقاد باشند و از سخن و صلاح او بیرون نروند وظیفه آنکه ایالت  
پناه مومی ایله بر رعایا و موطنان آنجا بنوعی سلوک نماید که از قوی ضعیف  
جفی و میلی واقع نشود و از جوانب بر اینجه روند و چون بتوضیح رفیع منبع  
اشرف اعلیٰ موشح و مزین گردد اعتماد نمایند و کتب با مر العالی اعلیٰ الیه  
و خلد بهاء لازال مطاعا و مسیغا و فیغافه عشرین صفر ختم بالیخیر الظفر  
سند تسع و ثلثین و تسعانه بعد از ترشح زلال الطاف و سلسال اعطاف  
شاهی شرف خان فرزند و بلند خود امیر شمس الدین را از قلعہ اختار  
آورده ملازم رکاب نواب شاهی گردانید و زایت سوکب پادشاهی  
بصوب آذربایجان معاودت نمود بمقر سلطنت و اصل شدند در این  
اشا خبر استیلا و پیید آمدن خان اوزبک بر خراسان و محاصره نمودن

در شهر هرات بهرام میرزا را قریب یکسال بسامع شاهی رسید و چنان نفیر  
کردند بچیشی آذوقه بر محصوران مضیق شده که چند روز مردمان بهرام میرزا  
اوقات بچرم جوشیده گذرانیده اند از استماع این خبر وحشت اثر  
شاه طهاسب میر شمس الدین را رخصت انصراف داده پروانه جات  
استمالت بشرف خان نوشته رفق و وفق مهابد او را بایجان برآورد  
تفویض کرده و بعضی از امراء قزلباشیه مثل لامل سلطان و او پس  
سلطان پازوکی و اجل سلطان قاجار و امیره پیک محمودی و موسی سلطان  
حاکم تبریز را مدد و معاون او کرده که هر وقت او را احتیاج بکوبک شود بر  
استیصال حاضر باشند و خود بدفع عید اله خان اوزبک متوجه خراسان  
شد نفیر از والد خود شنیدم که میفرمود در وقتیکه از شاه طهاسب رخصت  
انصراف بدلیس حاصل کردم فرمود که پدر خود را بکوی که تا هنگام مراحت  
من از خراسان بهر نوع که بوده باشد با عثمانلو طریق مدارا و موااسلو  
دارد که اولمه خصم او کشته و امثال او مفید و مفتن در ربع مسکون پیدا  
نیشود یقین میدانم که طائفه عثمانی را بحال خود نگذاشته متحرک سلسله  
فتنه و فساد خواهد شد و شرف خان برصیت شاه عمل نموده با امراء کردستان  
که بجزار بودند در هنگام محاصره قلعه بدلیس باخیل یعقوب و اولمه هم  
زبان و همدستان بودند در مقام کوشمال ایشان در آمده اولاشکر  
بر سر میرداد و خیزانی کشیده بعضی از ولایت او را نهب و غارت کرده  
سه روز میرداد و در در قلعه خیزان محاصره نموده چون چند نفر آدم از طرفین  
کشته و زخمی داشتند خبر آمدن اولمه بدلیس شایع گشته شرف  
خان از سر قلعه خیزان بر خاسته معاودت نمود از اینجه امراء خاین  
یکبارگی از شرف خان بیزار گشته با اولمه یکجه شدند و همچنان عشرت  
روزی میبرد بوداق کسائی و ابراهیم آغای بلجاسی ولد شیخ امیر و قلندر آغا

و در مخدای کلموکی و در ویش محمود کله جیری از شرف خان رنجیده بخدمت  
اولم رفت القصد بار دوم اولم با مواری می ده هزار پیاده و سوار نیزه گذار  
و تفکیکی و کماندار با مداو فیل یعقوب امیر میران دیار بکر و بتحریک حضرات  
در فصل بهار سنه اربعین و تسفانه از راه خیران متوجه ناحیه تاتیک شدند  
و در آن صین زیاده از پنجاه ار پیاده و سوار بر سر رایت خان مزبور موجود  
نمود و مع بداهت شاه طهماسب بخاطرش رسیده اراده کرده که بجانب  
الطابق و لشکر در حرکت آمده کس بطلب موسی خان تبریز فرستاده اجفا  
لشکر با کند و بدافه و محاربه اولم مبادرت نماید آغایان روزگی بان  
راضی نگشته علی الخصوص سید علی پرتابی که در آن عصر وکیل و حاکم  
شرف خان و ریش سفید عشرت روزگی بود از کثرت حماقت و نادانی  
گفت که محاربه اولم مسالیه و مسامحه می نمایند من ارمنه و کفره بدلیس را  
جمع نموده بدفع او اقدام خواهم کرد با وجود آنکه شرف خان را از علم رمل  
و نجوم بهره تمام داشت گفت که بحسب رمل درجه طالع اولم در اوج  
و طالع ما در حقیض و مهبط است در اینوقت با او بهوجه مقابله جایز نیست  
اما بواسطه سخنان بهموده و لاف و کزاف طائفه اگر اضطراب خود  
نتوانست کرد با آن گروه قلیل با لشکر کثیر اولم مجادله بخود قرارداد  
وقتی که اولم بهر حد ناحیه تاتیک من اعمال ولایت بدلیس رسید  
استقبال او کرده در طرف جنوبی قلعه تاتیک تلاقی فریقین دست  
داد و اولم پشت خود را بکوه داده پیشگاه لشکر خود را که زمین زراعت گاه  
ارزن بود شب آب بسته کل عظیم شده و خود پا استوار کرده چند  
صف از نیکوچی و کماندار در قلب و خجاج و لشکر خود ترتیب داده و شرف  
خان نیز در برابر دشمن صف آراست و عشرت روزگی از سخت  
و غرور اصلا کثرت دشمن و مخالفت مکان جنگ را در نظر نیارده

مشروع

شروع در مجادله و مقاتله کردند و از جانبین جوانان پر خاشجوی و یک تازان پلنگ  
خومی چون شیران مست و هزاران زبردست در هم آویخته بجایر فتنه و شعله  
آتش آشوب سر بفلک کشید **بیت**  
زهر دو طرف یک تازان کرد نمودند با هم بسی دستبرد زسم ستورانش  
ایکچند بخون خاک میدان بر ایمنند ز تیغ و پسر شرزه شیران مست بلالی  
بر آفتابی بدست نینک دمان از دهای کمان قرار از زمین برد و هوش از پا  
هوا شد زود و تفنگ پر زمیغ در و ابر رخشان درخنده تیغ در آن دو دو کاب  
ابر دریا سیر تفنگ مهر با هر طرف ژاله ریز در خلال این احوال که ناره  
حرب و قتال و شعله جنگ سر بعیق کشیده امیر پیک محمودی که پیش  
لشکر شرف خان در عمده اهتمام او بود با ملازمان عصابه پریشانی بیوفایی  
بسته رو گردان شد بعسکر اولم طعنه گشت و اتفاقاً محضره تفنگ بردش  
احب آنحضرت در آمده عنان مالک و تاسک از قبضه اختیار او بیرون  
رفت و لشکر باین چون این حال مشاهده نمودند روی دروادی فرار  
و انحرام نهاده در آنروز موازی هفت صد نفر از جوانان خنجر گذار و مبارک  
عدو شکار در معرض تلف در آمده از آنجمله پانصد نفر از آغایان و مردم  
متعین عشرت روزگی بود که با سید علی آغای وکیل قتل رسید و بعضی  
ایرود و سیکر گشتند اولم از هما بنجا عنان عزیمت بصوب وان معطوف  
داشتند قدم در ولایت بدلیس نهاد و طائفه روزگی خورد و بزرگ  
از حدود اینواقعه سید علی آغا را بدعای کردند و منقطع النسل گشته  
از اولاد و اتباع و بنی عمان او دیار نماند و سن شریف خان شجید  
مرحوم از حد اربعین گذشته مشرف بحد و دهمین گشته که اینواقعه  
حادث شد و زیاده از سی سال حکومت با استقلال کرده اولادش منحصراً  
بامیر شمس الدین بود که از دختر علی یک صاحبونی متولد شده و دختر محمد

یک خردی را برای پسر خود خواستگاری کرده هفت شبانه روز طوی  
عظیم ترتیب داده فرمود که اسباب مناسبتی و ملاهی را چون مهرهای نرد  
از روی بساط و هر برچیدند و مجلس شریع شریف آراسته محبت  
پناه را بآیین دین نبوی و قوانین شرع مصطفوی بعد از دواج فرزند  
دلند در آورد مجلس شادمانی چنان آراسته که سپهر جهان کرد بهار  
و دیده چشم حیرت بنظر آن کشاد جواهر زواهر انجم که سالها در جیب  
و دامن پرورده بود برسم تنیست و نثار بر طبق عرض نهاد و چون مجلس  
بزم و حضور در موضع کرک میدان بدلیس مثل سید محمد حکاری و شاه  
علی بک بنحی و ملک خلیل ایوبی و حسین پیک پاوی کی در آن جشن و گشت  
حاضر گشته و ادعیش و خرمی دادند و در آن ایام علی الدوام جوانان کردستان  
بچوگان باضن و قیق انداختن اشتغال نمودند طبقهای نزد طلا آید  
و نثار میکردند و بعد از تقدیم مراسم جشن و سورامه اعظام و حکام  
گرام را پیشکشهای لایفه و خلعتهای فاخره داده کسب کرده و در طرف  
مختلفه هر کس که چیف و غدیری بابا و اجدادش کرده بودند در حدود  
انتقام ایشان در آمده آرزو در دل نگذاشت از آنجمله عشرت پازوکی  
بود که از تاریخ کنی که شاه اسمعیل جولاق خالدر را بحسب تقدیر امراء الامراء  
کردستان کردانیده ناجیه او من اعمال موش را در تصرف آورده  
داخل الکا، خنوس کرده برادرش رستم پیک داده بود و او آنجا  
متصرف شده از وقت ادای بسیار بعثت روزگی رسیده قشاق در آن  
جی نمود و در تاریخ سنه اثنی و عشرین وقع مانه شرف خان در قلب  
شما که در ناجیه موش از شدت سرما و کثرت برودت مواد ریای در  
و بگر خونخوار شده پرنده و چرنده را در فضای او مجال طیران و مکان  
سیران نبود با موازی یکبار و پانصد نفر از جوانان روزگی لاکان دریا

خود بسته ایفار بر سر او رستم پیک برد و او را با دو پسرش و چهار صد نفر از مرد  
کار آمد پازوکی بقتل آورده تیغ میدریغ در ذکور و انانث ایشان نهاد و بعضی که از آن  
معه که در غاری محسن شده بودند بدو آتش دو دوز و دمان ایشان بر آوردند  
مسو و اوراق را از بعضی از اعزّه استماع رفت که عجزه انبانی بر سر کشید  
خود را از آن بطیبه که باد از صرغاد میداد خلاص کرده تنفسی در قید حیات  
نماند و جزای اعمال ناصواب ایشان را در کنار ایشان نهاده اهل و عیال ایشان را  
ایرود و ستیکر کرده سالها خانها عودت نمودند و در تاریخ سنه تسع  
و ثلثین و تسعمانه بقصد تسخیر قلعه احتکار که در میان دریاچه ارچش و وان است  
و از قدیم الایام داخل ولایت روزگی بود که آخر بتصرف حکام مشهور در آن  
بود کشتی و قریبه چند تعبیه کرده بزور و غلبه قلعه را مسخر گردانید و حاکم  
قلعه رستم پیک بن ملک پیک حکاری بود در میان بقتل رسید  
و الکای اسود را از تصرف عشرت بنحی که بقصد تصرف کرده بودند  
انتراع کرده بتصرف ملک خلیل حاکم حبسنگاف داد چنانچه در ضمن حکایات  
سابق و روایات لاحق مستفاد میگردد و در وقت گرفتن ناجیه از آن  
از ملک خلیل و بتصرف محمد پیک صاصونی دادن و شیخ امیر بلباسی را  
بمعادنت عزالدین شیر حکاری فرستاده دست تسلط طائفه محمودی را  
از ولایت ایشان کوتاه گردانیدند و عوض پیک محمودی را جبراً و قهراً  
ارکمر سلطان قزلباش والی وان اطلاق دادند و در محل خود در مقدمه  
مذکور شد و از خیرات و مبرات جامع شریف و مدرسه عین ذراویه  
لطیف و قیصریه و خان عظیم دو طبقه در نفس بدلیس بنا کرده  
با تمام رسانید و قرای خوب و مزارع مطلوب و دکا کین و طو این معجز  
حاصل کرده وقف ساخت و تولیت موقوفات مشروط با ولاد ذکور  
خود بطن بعد بطن الی انقراض الزمان گردانیده و در جنب مسجد جامع

شرفیه مد فون است و شاه بیکی بنت علی پیک صاصونی که زوجه وی  
بود کنبه ی بر سر مرقد او بنا کرده با تمام رسانید و بعضی اوقاف پیدا  
کرده و دو نفر حافظ جز خوان مقرر کردند که صبح و شام بر سر مرقد ایشان  
بتلاوت قرآن مشغول باشند **و چه چهارم در بیان احوال میر**  
**شمس الدین بن شرف خان** اهل دانش و عینش و واقفان  
کارخانه آفرینش را چون فروغ آفتاب جهانتاب روشن و بسان  
معان صبح صادق مبرهن است که چون قادر مختار عزتخانه هرگاه که خوا  
د و تمندی را بعلو شان و رفعت مکان در مستقر دولت ممکن سازد  
و تاج و تاج حکومت فرق فرقد ساری او را برافرازد و در تابش صبح دولت  
و مبادی ایام امارت او را بنظر موهبت و بلیت پرورش دهد تا آن گه  
بصفت جلال و جمال و اقبال و انعام و انتفال و انتقام و لطف و عنف  
و مهر و کین و سرعت و تمکین ترتیب یابد و نیر عالم افروز خمرت پلینه او  
بیدی اربعین صباها از افق این معنی بیاید و وطنه و ما را سناک الارحمه  
للعالمین را دغدغه نیک من الامر شنی در مقابل است ماه چارده  
جهان افروز بد را واقعه احد مماثل و سریر حکومت و سندان امارت که قوا  
و دوام و می با شام و افتخار نظام خواهد یافت چاره ندارد و انتقالات  
غریبه و انتقالات عجیبه بر مان واضح و بنیان لایح بر صدق این مقالات  
بیان حالات شمس الدین خان است چه در اول بجای پدر بر سر  
حکومت بدلیس نشست و در آخر از اثر کم عنایتی خاقان سلیمان  
مکان مهاجرت او طان اختیار نمود و شرح این سخن آنست که چون  
شرف خان در ماتیک شربت شهادت چشید عشرت چشید عشرت  
روزی او را از قلعه اخمار آورده در بدلیس ب حکومت نصب کردند  
و سر اادت در بقیه اطاعت او نهادند و رتق و تق و قبض و ببط

انجور

امور را بکف کفایت حاجی شرف ابن محمد غامی کلهوکی گذاشتند و چون یکسال  
و شش ماه از ایام حکومت او تمام شد در تاریخ سنه اعدی و اربعین  
و تسعانه سلطان سلیمان مکان بخریک اولمه و ابراهیم پاشای صدر اعظم را  
سردار لشکر نظراثر نموده روانه آذربایجان کردند ایند چون اعلام نجسته فرجام  
سپاه نصرت پناه بظاهر دیار بکر پر تو انداخت شمس الدین پیک تحف و هدایای  
مرغوب برداشته استقبال پاشای مزبور کرد بعد از وصول او بمسکن نظرف  
قرین ابراهیم پاشا در اعزاز و احترام او کوشیده فخر ایالت بدلیس را  
از نیابت سلطانی بدو ارزانی فرموده همواره عسکر نصرت اثر متوجه  
تبریز شد و شاه طهماسب از استماع این سخن مهمات خراسان را معطل گذاشت  
روی توجه بجانب آذربایجان آورد و چون توجه موکب شاهی از خراسان  
در تبریز مسموع ابراهیم پاشای وزیر شد مرعی باستعمال همراه صبا و شال  
باستانه ملک آشیانه سلطانی ارسال نموده اظهار توجه خود بجانب  
آذربایجان و استعدای وصول چتر فلک ساری سلطانی بدیاری کرد  
سلطان غازی تهنه اسباب سفر نموده بالشکری که عدد نجوم افلاک  
در تعداد آن ناچیز نمود و سپاهی که محاسب عقل دراک از شرح حصای  
آن عاجز و حیران بود از دار السلطنه قسطنطنیه بیرون آمده بجانب  
تبریز نهضت فرمود و وصول موکب هر دو پادشاه در عرض یکماه با آذربایجان  
اتفاق افتاد و سلطان سلیمان غازی بقانون و اداب عثمانی آوازه  
توجه عراق از دایره صرخ چنبری گذراند و آهنگ جنگ و فدای مجادله  
و مقاتله بگوش هوش خرد و بزرگ رسانید و بقول عطاء امر اعمل نموده  
کسانی که بارها در معارک آثار جلالت بظهور رسانیده بودند پیشرو سپاه  
نصرت پناه ساخت تا بقوت بازوی کامکاری و ضرب شمشیر عاقله کردار  
مخالفان را مقلوب سازند و قلب و جناح و میسر و میمنه لشکر را مانند سد

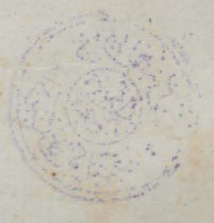
اسکندر استوار کرده بدین ترتیب آمینک عراق کرد و شاه طهماسب نیز سلطانیه  
با استقبال آمد اما چون در آنوقت در میان عسکر قرهباغش عداوت و خصومت  
بدرجه اعلا رسیده بود زیاده از بهشت سوار در سررایت او نبود بدین واسطه  
تاب مقاومت و مقابله لشکر قیامت اثر سلطان سلیمان فریاد و درج  
در جزین و همدان حرکت نمود و با وجود آنکه هنوز پیچیده درجه از درجات تحمل  
میزان نگذشته بود که لشکر برووت و سر با بوم تسخیر مالک عراق از هوا  
بر زمین نزول فرمود و بنوعی اشتداد کرد که طریق عبور و مرور را منقطع کرد  
و بسی نفس از آدم و اسب و استر و چاروا از عسکر منصوره سلطانی از شدت  
برودت و کثرت برف در معرض تلف آمدند بنا علی هذا این چشم زخم  
که بلشکر اسلام رسید اوله را با غرق و نیکوئی در تبریز گذاشته بجانب  
دارالسلام بغداد نهضت فرمود محمدخان شرف الدین او غلی تکاور که ایالت  
بغداد بدو مفوض بود از آوازه موکب سلطانی چون غل ضعیف و مور  
نخیف سرا سیم گشته اهل و عیال خود را در کشتهها نهاده بجانب شوشتر  
و دزفول فرار کرد و بلا مجادله بغداد را بکار گذاران سلطانی سپرد  
در آنجا بسر برده شمس الدین پیک در آن سفر ملازم رکاب ظفر آفتاب  
سلطانی بود و از بغداد رخصت انصراف حاصل کرده متوجه بدلیس شد  
و در اول فصل بهار که سلطان غازبی از راه التون کوی پری متوجه آذربایجان  
شد آوازه معاودت بمقر جلال در طاس کبند بو قلمون انداخت در طاس  
اختلاط کر باس کردون اساس و شادروان فلک حماس سر باوج  
مهر و ماه بر فراخت شمس الدین بک را بتحریک اوله نام فرجام در دیوان  
سلیمان اقصام حاضر ساخته بدو گفتند که پادشاه ولایت بدلیس را از شما  
میخواهد که در ولایت ملاطیه مرعش را بطریق ملکیت بشما ارزانی دارد  
شمس الدین پیک در جواب مبادرت نموده گفت که سر و مال و ملک

و منال با جمله پادشاه متعلق است محمود و عمادان از طائفه بایگی که از عمده  
انایان روزگی است در آنجا حاضر بود بزبان کردی رو بجانب او کرده  
گفت بعد از آنکه ولایت مورد فی و او جاق روزگی از دست برود زندگانی  
با بچه کار می آید اگر اشارت فرمای ابراهیم پاشای وزیر اعظم را بفریب خنجر  
سوراخ سوراخ کرده موازی یکصد و پنجاه کس از عیشت امر و در دیوان  
حاضر اند همه در آنوقت او جاق کشته کشته نامی در صفحه روزگار یادگار  
میکند ابریم شمس الدین پیک در جواب فرمود که از جانب پادشاه و وزیر  
نسبت با کم التفاتی نیست همه تحریک اوله است که گفته اند **بیت**  
بلند اقبالی و دشمن بلای است و کر نه کو لکن مردانگی کرد و بکلریک زور بیا  
که آغازی غلمان آمده بود و در آن اثنا سخنی عدل جواز بدو مفوض شده  
بود از مقدمات ایشان واقف گشته بزبان کردی گفت که زینهار بقول  
جهلاء اگر ادعل نمایی اگر ولایت بدلیس چند روز از دست شما میرود هرگاه  
سر سلامت است باز او جاق بدست می آید چون سخن اخلاص نهاد شمس الدین  
پیک بعرض پادشاه رسید خلعت پادشاهانه و اسب با زین و جام و شمشیر  
طلای و نشور ایالت ملاطیه بیرون آمده منصب ایالت بدلیس با ولایه غایت  
گشت و شمس الدین پیک قلاع ولایت بدلیس را خالی کرده تسلیم  
گماشتگان سلطانی کرد و موازی پازده نفر از اعیان روزگی بضبط  
ملاطیه فرستادند و بعد از کوچ نمودن موکب همایون خداوند کار شمس الدین  
پیک باراده رفتن ملاطیه با اهل و عیال از راه صاصون متوجه شده در آن  
زمان سلیمان پیک غزانی حاکم صاصون بود چون باو ملاقی شد او را  
از رفتن منع کرد گفت که در خانواده شما بغیر از تو کسی که وارث او جاق  
بوده باشد نمانده و طائفه رومی بی اعتمادند اگر ترا ضایع سازند قطع نسل  
حکام بدلیس خواهد شد بنا بر این و هم و هر اسب بر ضمیمه او مستول

کشته در رفتن ملاطبه مترود شد در آن حین شاه طهماسب در اوجش توقف داشت  
و عبدالخان و بدرخان و منشاه سلطانزاده بجهت نهب و غارت اخلط و مو  
نامور ساخته بود و هم آن داشت که ضرری از قزلباش بر دمان عیثت  
روزی رسد بالضرورة فسخ عزیمت ملاطبه نموده عثمان یکران بطرف  
قزلباش معطوف داشته اظهار اطاعت کرده و با خانه و کوچ متوجه  
تبریز شدش نغز از آغایان روزگی را فرصت آن شد که با او رفعت  
و موافقت کنند و اولمه نیز متوجه کشته بدلیس را خالی گذاشته در عقب  
خداوند کار روانه شد چنانچه چند روز بدلیس بی صاحب ماند بعد از آن  
ناجیه امورک و خویت و کرج و بوغندا را از ایالت بدلیس تفریق کرده  
بطریق سنجاق حب الالتماس اولمه با ابراهیم پیک ولد شیخ امیر  
لباسی ارزانی داشتند ابراهیم پیک قلعه امورک و کلکوک و بوغندا را  
بید تصرف در آورد و قلندر آغارا چنانچه توقع او بود رعایت نکرده با نفا  
دوده پیک قوالیسی و میر محمد ناصر الدینی و باموازی چهار صد نفر متعینا  
روزی بمیر لواء بدلیس عصیان نموده با اهل و عیال متوجه اذربایجان  
شدند و بعد از آمدن ایشان شاه طهماسب در مقام رعایت شمس الدین  
پیک در آمده او را بشمس الدین خان موسوم گردانید در سلک امراء  
عظام منحوظ گردانید و الکا، سراب با بعضی مجال دگر بدو ارزانی  
داشت و بعضی اوقات الکا، مراغه و توابع و کاهبی الکا، دماوند و المرز  
وکاهبی لر و دوجر و فرمان و عراق را بدو مرحمت میکردند و اکثر اوقات  
در سیلاق و قشلاق در رکاب پادشاهی بسر می برد و باموازی صد و پنجاه  
نفر از متعینان روزگی را در سلک قورچیان عظام و یساولان گرام  
انتظام داده از آنجمله شیخ امیر لباس و دوده پیک قوالیسی منصب  
جلیل القدر یوزباشی سیکری سرافراز ساختند و دوده پیک و میر محمد و قلندر

آغا جلای وطن کردند خسرو پاسای میر میران آندرا ابراهیم پیک و غنچه  
بخاطر رسیده کس فرستاده او را بدیار بکر طلب داشت ابراهیم پیک  
نیز متوجه کشته قلاع خود را مستحکم ساخته در رفتن مسامحه و مسامحه  
نمود چون حقیقت این احوال را پایت سریر خلافت مصیر عرض کردند  
فرمان واجب الاذعان نافذ کرد دید که امرای کردستان با اتفاق  
بر ابراهیم پیک رفته او را بدست آوردند امراء باقتال امر بباد  
نموده ابراهیم پیک را در قلعه کلکوک مرکز وارد در میان گرفتند و کار  
بر محصوران مضیق گردید ابراهیم پیک در صلح و آشتی زده برادر  
خود قاسم آغارا نزد خسرو پاشا فرستاد که از جراحتم او در کزد پاشا  
پاشا بشرط آمدن ابراهیم پیک کنایان او را عفو کرده ابراهیم پیک توهم  
کرده قرار بر رفتن نداد برادر دگرش شیخ امیر را نزد امراء  
که در محاصره او بودند فرستاد و التماس نمود که شیخ امیر را بخدمت  
پاشا فرستاده همت طلب دارند که بعد از چند روز دگر که امراء  
از سر قلعه برخیزند بخدمت پاشا رفته عذر تقصیرات بخواهد چون  
امراء این خبر را بعض پاشا رسانیده قبول نگشته قاسم آغای برادر  
بعقوبت تمام در آمد بقتل آورده با امراء حکم فرستاد که شیخ امیر  
برادرش را بقتل آورده در محاصره اقدام نمایند چون شیخ امیر  
بوساطت بعضی دوستان ازین خبر مطلع شد محل نماز شام بغرم  
وضو ساختن از نزد امراء بیرون رفته خود را بمیان جنگل و بیابان  
فرار کرده بمیان عیثت مکاری رسیده از آنجا بجانب قزلباش  
رفت ابراهیم پیک چون برقتل برادرش قاسم آغا واقف شد و خبر  
فرار برادر دگرش شیخ امیر را نیز در عقب شنید خود را بقلعه امورک  
انداخته در آنجا نیز استقراری نکرده بجانب قزلباش فرار کرد

محصوران قلع امان طلیعه امراء بوسیله بهاء الدین حاکم خرد از کنان این  
این طائفه محصور گشته ایشانرا سالها بیرون کردند هر سه قلاع را ویران  
ساختند و ابراهیم آغا از شاه طهماسب و شمس الدین خان رعایت یافته  
بعد از دو سال باز بروم عودت کرده شمشیر و کفن در کردن انداخته بقیه علیه  
سلطان غازی سلطان سلیمان رفت کنان او از میان پر تو الطاف  
سلطانی عفو و اغماض شده سنجاعی از ولایت روم ایلی بدو رعایت گشته  
مدت الجیوة در اینجا بسر برده آخر در دست غلامان ملوک خود بقتل رسید و شیخ  
امیر در اوائل منظو نظر عواطف و شمول الطاف و عوارف شاهانه گشته بمنصب  
یوزباشی کرمی قورچیان اگر اد که قبل ازین ایراد یافت سرفراز شده بود  
آخر بواسطه کثرت ایفون در آن کیفیت نماید در نظر پادشاه و خیل و سپاه  
مطرود و در چشم خلایق مردود گشت تا در شهر سنه خمس و ستین تسبیح  
که در شیروان بوکالت فقیر نصب شده بود فوت شد و دوه بیک نیز از منصب  
یوزباشی کرمی طهران معزول شده تا چهل نفر از قورچیان روزگی بوکالت  
ابوی مخدومی مامور گردید و در تاریخ سنه ست و خمیس و تسعانه در کرجستان  
شربت شهادت چشید و شمس الدین خان بیکبارگی از ملازمت متنفر  
و منصب گشته کنج از نواد و انقطاع اختیار کرد موازی صد تومان که دویست  
هزار آقچه عثمانی میشود از مال و جهات بلده اصفهان برای او تعیین فرمود  
و حکم ترخانی دادند که بجار و یاساق نرود و در بلده مزبوره ساکن شود  
و چون ده سال و تیره گذشت شاه اسمعیل ثانی از قلعه قهقهه بیرون آمده  
در قره وین بر تخت سلطنت جلوس کرد کن بطلب ابوی مخدومی فرستاد  
او را بقره وین آورد چون شصت و هفت مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود  
و اکثر وقت شریف ایشان بغم و غصه و اندوه و الم میکشیدست مع هذا اکثر  
استعمال تراکیب و کیفیات ایفونی و دماغ خشکی پیدا کرده پروای طراز



سلاطین

سلاطین و میل اختلاط کسی نداشت به تنهای خو گرفته بود **بیت**  
مجردان تو از یاد غیر خاموشند بخاطری که توی دیگران فراموشند  
و در این مدت اولاد ذکور و انات خصوصا و مهاجرت عیثرت روزگی عموما  
بد و تاثیر تمام کرده بود بحسب اتفاق در آن حین که بقرون شریف  
آوردند جمله فرزندان اعلا و ادنی و اعیان روزگی حاضر بودند بدیدار ایشان  
بمنهج و مسرور گشت هم در آن اوقات مزاج شریفش از پنج استقامت  
منحرف گشته عارضه مرضی طاری شد ندای ارجعی الی ربک راضیه  
و صدای فمونی عیثت راضیه فی جنه عایمه را بسمع رضا اصفا فرموده در

بجو رحمت الهی پیوست **بیت**

اورفت و گذشت ازین گذرگاه و ان کیت که نکند ازین راه **بیت**  
عدم که هر چه رفتند از آفت تیغ او نرسند جاوید بهشت جای باد  
جا در حرم خدای بادش و از مسود اوراق شرف و خلف دو پسراند  
بعضی اوقات در سلک قورچیان شاه طهماسب چند سال بمنصب یوزباشی  
منحوظ و ممتحر بود در زمان شاه سلطان محمد بمنصب امارت رسیده و از نیریز  
مقربان حمزه میرزا شد بعد از قتل حمزه میرزا اطاعت سده سینه پادشاه  
مرحوم سلطان مراد خان نموده بمنصب سنجاع الشکر و ملاذ کرد سرفراز

شدند **ذیل در بیان احوال فقیر شکسته بال از زمان تولد تا حال**  
**که تاریخ هجری سنه خمس و الف است بیت**

منم چو کوی بمیدان فصاحت سه و سال ز صولجان قضا منقلب بحال بحال  
نخت بار فنادم پیش یکجندی بدان مشابه که باشد طبیعت اطفال  
نگرده هیچ کنه لیک چون کنه کاران بمهد تر بمیتم بسته دست و پا بدوال  
قدم زلفتن لنگ و کف از کرفتن شل و بان ز خوردن بند و زبان کفتن  
زنوک هر مژه خون جگر بیفشانده نیامده بدان شیر صافیم چو زلال و زلال



بم نرسیده هنوز قوت عقل بی پایه که بین اجداد کتب شمالی ز بحر رحمت مادرم  
کشید بجز غنایت پدر مشفق حمیده خصال بدست صنع معلم سپردت مرا  
پای طبع من از عقل او نموده عقل فاشده جان مرا در زمین استعداد زود  
بجای تخم علم و فضل و کمال کشاوه با صره را از نقوش خط نشان ره نظر بگردان  
عبرین پروبال رسانده ناطقه را در وجود فطرتشان بشتهای بیان و بحال  
احوال ز حرف حرف کلام بجایگان گذرند چو هر وی که پایش نموده اند  
شکال در آن سبق چو ز بانم شکال برداشتم روانه بمقصد بکام استحال  
ز باد بسمله تا ختم بسین ناس مرا عبود او برین منبج و برینم نوال در آدم  
پس از آن در مقام کس علوم ممارسان فنون را فاده در و نبال زنجویان  
طلبیدم قواعد اعراب ز صرفیان بشنیدم قواعد احوال ز علم فقه و اصول  
تمام دانستم که چیست مستند حکم هر حرام و حلال شد از رواة حدیث و اثر  
مرا روشن ره پیمبر و آیین صحبت و سیرت ال نشد ز علم مجرد چو کام من صل  
بر آن شدم که کنم آن علوم را اعمال صغیر ذکر زوم بالعتی و الاشراف ندیم  
فکر شدم بالغه و الاصال ز ذکر فکر رسیدم بمشهدی که گرفت حجاب کون  
زوجه حقیقت اضحلال وجود واحد و نور بسط را دیدم عیان بصورت انوار  
هیئت اضلال نمود کثرت ظاهر و وحدت باطن بان شعله آتش ز شعله  
جوال هر چند برابر باب فضل و کمال و اصحاب دانش و افضال روان  
که مقصود از تمهید و غرض از تشبیه این مقال شرح حال این فقیر  
شکسته بال و کیفیت حال خیر مال خود را بر سبیل اجمال از زمان تولد  
تا حال بر اینم نوال است که چون والد بزرگوار فقیر بحسب تقدیر از وطن  
نالوف مسکن معروف مفارقت ضروری و هجرت نموده بدیازم  
افاد و ولده این حقیر که صبیبه امیرخان موصول بود بعقد نکاح در آورد  
امیرخان ولد کلابی پیک ابن امیر پیک المشهور بتوفات یا ندوز

که در زمان سلطنت حسن پیک با پندری از جمله امرا و حکام عمده آن سلسله  
بود در محاربه حسن پیک با سلطان مسعود کورکان در قراباغ و مقاتله با  
محمد خان غازی در صحرای پامورت اتفاق افتاد از آثار شجاعت و علمت  
شجاعت بظهور آورده حکومت آذربایجان از مساجد و مدارس موجود است  
عرض که چون مدت هفت سال از ارتحال ایشان باندیار این فقیر کجا  
بمقدار ساقط از درجه از صیبه امیرخان در قصبه کوهردوسن اعمال تم و عرق  
از تاریخ بیستم شهری قعدة الحرام سنه اربع و تسعین مائه موافق  
توشقان ایل تولد یافت و مسقط الراس فقیر در منازل قضات کوهردوسن  
که نب عالی تبار ایشان بقاضی شریح کوفی که در میان علمای و فضلا  
بلوستان و سمو مکان معروف است میرسد اتفاق افتاد و از تاریخی  
که آن کوفه بان دیار افتاده اند همیشه مردمان فاضل دانشمند در آن سلسله  
موجود بوده و از برکت دعای آن طبقه عالیه از زمان صبی الی یومنا  
بدا که سنین عمر از سر حد خمسین در گذرشته و مشرف بر حدود ستم  
گشته اوقات بمصاحبت علمای دانشور و مجالست فضیلت کثر  
صرف شده هرگز خود را بکل خطه از ملازمت آن طائفه علیه منفک ندیده  
**بیت** جامی از آرایش تن پاک شو در قدم پاک روان خاک شو  
شاید از آن خاک بگردی رسی کرد شکافی و بگردی رسی و چون عادت  
پادشاه مغفرت پناه طماسب شاه چنان بود که اولاد امرا و اعیان  
خود را در صفر سن محرم خاص خود برده در سلک شهر اداکان اختصاص  
داده با مخادیم ذوی الاقترار انتظام میداد و در تربیت و رعایت  
دقیقه نامرعی نمی گذاشت بتعلیم قرآن و خواندن احکام شرعیه و تقوی  
و طهارت تخریص کرده بمصاحبت مردمان دین دار و کسان امانت  
شعار ترغیب میفرموده و دائم ایشان را از اختلاط مردم مفید کج

طبع شیرین بد نفس فاسق مانع آمده خدمت علما و فضل بدیشان تفویض ننمود  
و چون بگذر شد و تمیز میرسد بنفون سپاهیکری و تیراندازان <sup>کان</sup>  
باختن و اسب تاختن قانون سلاح شوری و قاعده انسانیت و آدم گیری  
می آموخت و می گفت گاهی بصفت نقاشی نیز مقید باشید که سینه را  
سراست کند **بیت** هر که زد دولت اثری یافته از دل صاحب اثری یافته  
هر نظری که سر صدق و صفاست چون بحقیقت نگری گیم است **بیت** همت پادشاه  
چو در آید بکار برک کلی تازه بر آید ز خا **بیت** بنا بر قاعده معهوده چون سن  
فقیر بنه سالکی رسید در شهور سنه شان و خمین و تسعانه محرم خاص  
و محفل اختصاص خود برده سه سال در سلسله آن پادشاه پاکیزه اطوار  
و در سلک خدام آن سلطان نیکو کردار منوط در تاریخ سنه احدی  
و ستین و تسعانه که ابوی محذومی از ملازمت پادشاهی استغفا کرده  
کنج از او اختیار کرد عشرت روزگی با اتفاق از شاه طهماسب استغفا  
کردند که حکومت را بفقیر عنایت فرماید حسب التماس ایشان فقیر را  
در سن دوازده سالگی بمنصب امارت سرفراز ساخته الکای ساین  
و محمود آباد من اعمال شردان مرحمت فرموده چون مدت سه سال  
در آنجا با مر حکومت مبادرت نمود و شیخ امیر بلباسی که کفیل فقیر  
بود فوت شد الکای ساین را تغییر دادند فقیر در سلاق خرقان بملارت  
شاهی رسید فقیر را بخالوی پدر منزلت محمدی پیک حاکم همدان سپرده  
آنجناب این حقیر را در سلک فرزندان خود انتظام داده دختر خود را  
بعقد نکاح فقیر در آورد و شاه طهماسب وجه معیشت فقیر و موجب عشرت  
روزگی را از حوالی همدان تعیین کردند و مدت سه سال در اوقات در همدان  
گذرانیده و چون غوغای سلطان بایزید و آمدن او بملازمت شاهی  
و گرفتار شدن او و تردد ایلچیان از جانب روم واقع شد و والد مرحوم

تکرار

تکرار بدلات و استت بفرزین آورده تفویض امارت روزگی بد و نموده الکای  
کو هر دو من اعمال تم را بد و ارزانی داشته روانه الضوب فرمودند و بعد از چند  
سال باز پدر مرحوم از غوغای امارت که نه بروفق مدعی او بود و لیکر کشته  
شاه جنت مکان را با امارت روزگی بار دگر بفقیر بمقدار رجوع کردند و وجه  
موجب و علوفه ملازمان از مال و جهات اصفهان مقرر گردانیده و فقیر در نزد  
بامر ملازمت اشتغال نموده دو سال علی الاتصال از ملازمت منسک  
شد بعد از آن تقدیر ربانی بر گرفتاری خان احمد کیلانی والی به تعلق گرفت  
و اراده شاه مرحوم بتسجیر ولایت او جزم شد فقیر را با چند نفر از امرای  
قرنباشینه محفظ و حراست آنجا مامور گردانیده سایر امرای قرنباشینه  
بنوعی که مرضی طبع پادشاه مرحوم بوده باشد از عهده بیرون نیامده بلکه  
بیا وجود و اذیت نموده بر رعای آنجا ظلم و تعدی کردند الا فقیر که رضای  
خالق و خلق منظور داشتیم **بیت** صاحب نظران اینس شاه باشند  
مقبول دل جهان پنهان باشند هم بر جگر ستمگران نیش زنند  
هم مرهم زخم داد خواهان باشند صنوف رعایت و حمایت بار عایا  
و متوطنان آنجا نموده در استرضای خاطر شاهی کوشیده بنوعی سلوک  
کرد که مرضی گشت چنانچه چند دفعه نواب شاهی او امر شریفه فرستاده نظرها  
اینمغنی نمود که کمال عدالت و رعیت پروری شجاعت و مردانگی شما بر ضمیر  
میر نواب همایون ما واضح و لایح گشت سفید روی دارین باشی محصل  
کلام از برکت دعای آن پادشاه عدالت کستر کار بجای رسید که فقیر  
با چهار صد و پنجاه سوار و پیاده با سلطان هاشم نام شخصی که مردمان کیلان  
از اولاد سلاطین آنجا سلطنت نصب کرده بودند با هجده هزار سوار و پیاده  
بر خاسته بعزم محاربه و مجادله بر سر فقیر آمده اتفاق جنگ افتاد و تنویر  
حضرت جلیل شکست آن ذلیل افتاده موازی یکمزار و هشتصد نفر از کیلان

در آن موکه بقتل رسید و از سرهای ایشان سه سناره نصب گشت و قطع نظر ازین  
کرده کرده در آنجا فتوحات غیبی و نصرت لایسی روی نمود که رواج در وقت  
بسیار از پروردگار بخت آنرا این شکسته خاکسار را راجع و عاید گردید چون  
از عفونت هوای کیلان و کثرت امراض و بیماریهای مزمنه که اکثر مردم  
بکار آمدنی روزکی ضایع شدند بطبیعت نفرت نموده فقیر را اراده بیرون  
آمدن از کیلان بنحاطر رسیده حقیقت آنرا معروض پایه سیر خلافت  
میسر شاهی گردانیده و بعد از هفت سال که در آنجا بسر برده رخصت خروج  
یافته در قزوین بلازمت شاهی رسید و اراده نمود که فقیر را ملازم رکاب  
همایون سازد چون معامله قزلباش هم برآمده وضع کرده پیدا کرده  
و عشار و او یاقات قزلباشیه دو طرف شده و شاه طهماسب نیز  
بواسطه ضعف پیری از ضبط ایشان عاجز گشته و عنقریب احتمال  
بیکه گرفتادن و کمان فساد کلی داشت که بمنصه ظهیر آید فقیر صلاح  
در توقف ندیده التماس نمود که فقیر را بطرفی از اطراف ممالک مرده  
ارسال دارند شاه طهماسب بعضی از مجال شیر و از ابقیه ارزانی داشته  
و بعد موافق عیثت روزکی را از وجوهای خاص شیر و آن که تراکحات ارش  
واق و اش و قبائل و باکو و کنار آب است تعیین نموده فقیر را روانه شیر و آن  
ساخت چون مدت هشت ماه در آنجا توقف کرد خبر فوت شاه مرحوم و قنات  
قزوین و قتل سلطان جید میرزا و خروج اسماعیل میرزا از قلعه و توجیه <sup>الملک</sup>  
قزوین رسید در این اثنا حکم شریف بنام فقیر فرستاده از شیر و آن  
بخدمت خود دلالت کرده بمنصب امیر الامرائی اگر او مقرر ساخت  
مقرر فرمود که علی الدوام در رکاب نصرت فرجام بوده هرگاه امراء و حکام  
کردستان و لرستان و کوران و سایر طوائف اگر او را مهمی در درگاه  
پادشاهی باشد مراجعت بکفیه کرده جمله امور و مهمات ایشان در دست

فقیر

فقیر فیصل پذیر کرده بنوعی در اعزاز و احترام فقیر مبالغه نمود که محمود اقران  
گشته بلکه رشک ایمان قزلباش شد آخر الامر مفیدان در خفیه بعضی نشاند  
که یعنی فقیر با اتفاق بعضی از امراء قزلباشیه اراده نموده که سلطان حسین میرزا  
برادر زاده اش سلطت نصب سازند در اصل متلون المزاج بود آخر  
در قلعه بواسطه تناول ایون یکبارگی تلون پیدا کرده بود که یکماه <sup>بشخصی</sup>  
در زندگانی نمی توانست نمود بنا بر این سخن کذب ارباب حقد و حسد  
در حق فقیر و طبیعتش حامی گیر شده بعضی از ایشان از طلب و سیاست و برخی را  
معزول و مقید کرده فقیر را بوعده حکومت بنحوان اخراج بلد گردانید حواله  
بر سر که داشته بجانب اذربایجان ارسال نمود و این خود بشارتی بامرد  
اشارقی بود از عیثت الهی و فیض فضل تا قنای بی با رخصت مراجعت بود بطن  
مالوف و ممکن معروف و چون مدت یکسال و چهار ماه بحکومت و دارایی  
بنحوان مبادرت نمود از درگاه پادشاه فریدون حشمت کسری معدلت  
جم اقتدار اسکندر مدار مرحوم مغفور سلطان مراد خان علیه الرحمة  
والعفوان بوسیله خسرو پاشای میر میران و آن که از عواطف بکرانه  
خروانه و عوارف بی نهایت ملوکانه اوجاق موروثی بشما عنایت گشته  
ستمال و امیدوار بوده بطن اصلی معاودت نمایند بمضمون کل ششی  
برجج الی اصله در روز سیم ماه شوال سنه ست و ثمانین و تسعمانه  
از بنحوان باموازی چهار صد نفر ملازم که از آن جمله دویت نغز عیثت  
روزکی بود در عرض سه شبانه روز بمعاونت عسکر و آن و امرای کرد  
نزول در روان شده بنحرو پاشای مرحوم ملاقی گشت فقیر را با غراز و اکرام  
استقبال نموده بشهر در آورده حقیقت احوال را معروض پایه سیر اعلی سلطان  
گردانید بتجدید منشور ایالت با خلعت پادشاهانه و شمشیر طلا که از خزانه سلطان  
غدهان چر کسی والی مصر بخزانة عامرة پادشاهی انتقال یافته بود مقصوب

مصطفی چاوشش مع مکاتبات و زرای عظام بتخصیص محمد پاشای وزیر  
اعظم عز اصدار یافت و همچنان خلعت فاخره و شمشیر طلا از جانب مصطفی  
پاشای لاسردار عسکر نصرت اثر عاصده رسید بین الاقران فقیر را  
مفتخر و سرافراز ساخته دوستگام و مقضی المرام بمقر دولت آباء و جد  
و عظام شرف معاودت میرشد **بیت**

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم  
و از تاریخی که پادشاه جمجاه کواکب سپاه عساکر منصوره را بفتح و تسخیر  
دیار شیروان و کرستان و اذربایجان مامور گردانیده ده سال  
علا التوالی در اکثر معارک و یورش همراهِ عساکر نصرت فرجام چون  
ظفر و اقبال همغان بود و در خدمات مرجوعه و قیقه از دقایق خدمتکاری  
دجان سپاری فوت و فرو گذاشت نمی نمود چنانچه چهار دفعه پادشاه  
فردوس مکان جنت آشیان که در خط مایون سعادت مقرون بفقیر خفا  
کربار در زینت آورده بودند محبت صادق شرف خان خطاب کرده نوشته  
بودند که کمال اخلاص و یکجتمتی و نهایت اختصاص و نیکو بندگی شما بر من  
میرمهر تنویر ما واضح و لایح کشته شفقت و عنایت خروانه درباره خود  
بر تبه اعلا و درجه قصوی تصور فرمایند و در سنه احدی و تسعین و ثمانه  
که فرما پادشاهی سردار ابروان را مسح کرده قلعه در اینجا بنا کرده  
فقیر را بجهت ایصال خزینه و ذخیره همراه میرمیران شام بجانب قلیس  
و کرستان روانه فرمودند و در آن سفر بعضی خدمات از فقیر صدور  
یافت ناجیه موش بدو دست هزار آتیه باقرای خاص ترقی و الحاق  
ایالت بدلیس فرمودند که مجموع خواص فقیر چهارده صد بار هزار  
آتیه عثمانی شد و در زمان سلاطین آل عثمان و خواقین عالیشان  
این دو دمان هیچ کس از امراء و حکام ذمی شان مرحمت نفرموده اند

و امروز که تاریخ هجری در سلج ذی حجه سنه خمس و الف است باین دولت  
خاقان خاقان عالیثان ابوالمظفر سلطان محمد خان حفظ الله تعالی  
عن آفات الدوران حکومت موروثی در تصرف فقیر است اگر چه بالطبع  
ازین امر خطیر اجتناب دارد و اشغال آن را در عهده ولد ارشد و فرزند محمد  
موفق باضلاق نیک ابوالمعالی شمس الدین بیک طول اله عمره و ضاعف  
جلال قدره کرده بنا بر شفقت پدر و فرزند ی چنانچه اداب مولفان است  
چند بیت در نصیحت فرزند از خرد نامه مولانا جامی علیه الرحمته در این مقام  
ثبت افتاد **بیت**

بیای جگر گوشه فرزند من بنه گوش بر کو هر پند من صدق و ارغشین  
لب خموش چون کو هر نشانم بمن دار گوش شنو پند و دانش بان مارکن چو درستی  
انکه بدان کار کن بزرگان که تعلیم دین کرده اند بخردان نصیحت چنین کرده اند  
که ای همچو خورشید روشن ضمیر چو صبح از صفا شیوه صدق کیر بهر کار  
دل با خدا راست دارد که از راستکاری شومی رسکار اگر واکذاری  
بدو کار خویش نیاید ترا هیچ دشوار پیش ز کار تو دشمن هر اسان شود  
همه کار با بر تو آسان شود و کز جز بد و افکنی کار آسانه شوی تیرا دبار  
چو غالب شوی خوی بد در مزاج نباشد بجز خوی نیکش علاج بزین شیشه  
خشم را سنگ حلم بشو ظلمت جمل از آب علم مزین پشت پانچ فرود  
بقسمت سکن هر شبان روز را یکی را تحصیل و دانش گذار که بی دانشی  
نیست جز عیب و عار بدانش شواند دوم کار کر سیم را پی داستان کیر  
بخوان دفتر کنکان و توان بهر کشوری بین که چون خردان ب میدان شاهی  
فارس تا خند در آن عرصه مرد موس با خند مکن هم نشینی بهر بدشت  
که دزد از وطبع تو خوی زشت شوی از بدی پر زینکی تھی و زو نبودت  
دزد آکھی چه خوش گفت دهمان صافی سرشت که آکور کیر دز آکور رشت

بهر کس ره آشنایی پیوی زهر آشنای روشنایی جوی جفایی که بر تو ز عالم  
رسد جو از جانب آشنای که رسد همه جور کرد در این آسیاست همه ز آشنای  
رفته بر آشنایست بود او در پها دو بهیانه راه که هرگز نباشد و و بیگانه راه  
چو روز سیاست و بی بار عام میفلن نظر بر حرفیان خام مبادا که آن  
لموگتسخ کن رود با تو گستاخی در سخن چو برشته کارت اقمده  
شکبایی از جهد پیموده به همه کارها از فرو بستگی کشاید کمین او با بستگی  
مکن تربیت بد کفر زاده راه بدست هند و مده با ده راه بد از نخوت جاه  
بدتر شود چو کرد قوی مار از دور شود میفلن بکار رعیت کرده خدای آنچه  
دادت با ایشان بده سخن تا توانی با نرم گوی که تا مستمع کرد آرزوم  
سخن گفتن نرم فرزانگیست در شتی نمودن ز دیوانگی است تو وضع کن  
آنرا که دانش در است ز دانش ز تو قدر او برتر است همه باش  
روشن دل و صاف رامی با نصاب با بندگان خدای زبان سوده  
شد زین سخن خامه راه ورق شد سپید زین رقم نامه راه خوش گفت  
دانا که در خانه کس چو باشد ز کوینده یک حرف بس همان به که در کوی  
دل ره زینم زبان را بدین حرف کوی کینم چون بهرافت رفیق نین  
قلم صاحب تحقیق جو اهر اخبار غرایب آثار امر او حکام کردستان را  
تا این زمان فرخنده نشان در سلک تحریر و تقریر کشید اولی و ناب  
آن است که بموجب اشارتی که در دیباچه کتاب شده عنان تیز کام  
و اسطی نژاد خوش خرام زبان را بشرح و بیان و ایچ ایام دولت ابدی  
الاتصال سلاطین آل عثمان و پادشاهان ایران و توران معطوف  
گرداند **بیت** منت ایزد را که بروفق مراد کرد و کلکم از سردنش سواد  
قصه حکام کردستان تمام پیش ازین گفتن نیارم و اسلام **خاتم**  
**در بیان احوال سلاطین حشمت آیین آل عثمان و پادشاهان ایران**

**دوران که معاصران سلسله عالی شان بوده اند** بر ضما نر مهر مآثر  
مالکان ممالک عقل و بینایی و خواطر حقیقت مآثر سالکان مسالک فضل  
و دانای در نقاب اربتیاب مستور نخواهد بود که عادت مولفان و قاعده  
مصنفان که در تقدیم و تاخیر ذکر پادشاهان بر حسب زمان و ترتیب مکان  
دلیل قاطع و برهان ساطع بر حجت این نظام بر صدق این کلام احوال  
فرخ انتظام حضرت خواجه خیر الانام محمد مصطفی علیه الصلوٰه و السلام وجود  
فایض الوجودش مقصود و ایجاد عالم کن فلکان بود مشرف بتاج و تاج  
ولکن رسول الله و خاتم النبیین گشت **بیت**

محمد کازل تا ابد هر چه هست ز آرایش نام او نقش بست و استشهد  
و که بر تو صبح این مقال ترتیب سوره قل هو الله احد است که با جماعت  
امت مدح ذات است و در ذیل کلام ربانی و فرقان صدقانی واقع شده  
پس اگر مطابق این استشهدا و ختم این رساله بی سامان بذر سلاطین  
شوکت آیین آل عثمان شود عین صواب خواهد بود اگر چه جمعی از شعور آن  
مضمار انشا و بلاغت و طائفه از ماهران صنایع فصاحت و براءت که در سلک  
سخنوری صاحبقرانی نموده اند و بنیزه خطی قلم اقلیم نکته دانی کشوده سواد  
فضایای ایام دولت آن سلاطین معدلت آیین در زمان و بجز زبان  
بظلم و شرور حسن عبارات و آیین استعارات تالیفات ساخته اند و تصنیفات  
پرداخته جزایم اله خیر الجزاء اما چون فقیر حقیر مدتی مدید و عهد بعید در سلک  
ملارمان این دو دمان عالی شان و در جمیع مخصوصات عالی حضرت کیوان  
رفت ملک صفوت کردون بسطت بهرام صولت عطار و فطنت خفایان  
الکبر اعظم خدایگان عرصه عالم مولی ملوک الروم و العجم مظهر سپهر  
سلطنت و جهان بینی ماه بارگاه اہت و کیتی ستانی دارای جهان  
آرامی عدو بند کشور کشای سلطان البرین و البحرین خادم الحرمین

الشريفين **بيت** شاهي که زمانه تابع دولت اوست آفاق گرفته سر بر  
صوت اوست بر اوج سپهر نور ماه و خورشيد از قبه چتر آسمان رفت اوست  
دوم قواعد اصنام عامر مباني اسلام مروج علوم الشريعه مؤيد الملة المصطفوية  
مستجمع المكارم والحالات ومصنف الرساله في العبادات صاحبقران نادر الزمان  
المختص بآية كريمه ان اله يا مبر بالعدل والاحسان ابو المنظر سلطان محمد  
خان خلد اله ملكه وسلطانه وفاض على العالمين برة و احسانه منحوظ  
وفسلك بودوزه وار پر تو آفتاب عالم تاب فايض الانوار شان جولان  
مينمود بر ذمت همت خود لازم و فرض دانست که تاريخ جلوس اين خاندا  
رفيع المکان وسوانح احوال ايران و توران بل اکثر جهان که معاصر اين  
دودمان بوده اند تا اين زمان فرخنده نشان بر توالي سنه بر سبيل  
اجمال و طريق استعجال در خانه شرفنامه بيان کند و بموجب قضيه  
مرضيه شکر المنعم واجب نشاء موجب اکرام و دعای مواهب انعام في جمله  
با تمام رسانيد بنا بر اين خاطر فائز بترقيب و تهذيب وقايع اشتغال  
فرمود و ضمير کثير التقصير در تاليف و ترصيف بدایع آتش آن بود که از حقان  
علوم و دقايق معقول و مفهوم استکشاف اسرار و استطلاع انوار نمايد  
ميدان امتحان را با فوسان اتقان و ايقان پيمايد الا ان ملکا و راني  
لا يترکني و راني هذا و چون غزال مشکين خال در خيال اين رقم ناز کثافي  
شد و خانه عنبرين شفا در مشام اين مرام عطر ساي گشت و زبان بدن  
سان راز دل در ميان نهاد که خضر آيين چون از چشمه نوشين يعني کلمات  
دوات آب حیات بردار و اصل داستان و حکايت را در لباس ساده  
در نظر مردم دیده در جلوه آرد که زلال اصل مقال در خيال سحر حلال بواسطه استعاره  
غريب و سبب تشبيها و تشبيها عجيب اشفته و تيره نشود اميد بنفایت  
الهي آن است که تا حروف معاني و نظروف مباني بر عذار اخبار و رخا

انار رقی باشد انوار اشراق این اوراق از مشارق آفاق چون شعاع آفتاب  
جهانتاب فروغ بخشد و چهره دلغز بش از چشم و زخم هر بود الفصولی ایمن باشد  
بمنه و کرمه **کفتار در انساب جلیل القدر سلاطین آل عثمان و سبب**  
**آمدن بديار روم از حد و ما وراء النهر خراسان** بر ضمير غير نحو اصنان بحر  
تحقيق و خواطر فيض پذير ملاجان فلزم تدقيق پوشيده نماند که از مصنفات  
ارباب اخبار و مؤلفات اصحاب اخبار رحمهم اله تعالی چنان مستفاد ميگردد  
که نسب عالی تبار اين طبقه عالیشان سلطان عثمان غازي ميرسد و جناب  
افصح المتکلمين و املح المتأخرين قاضي احمد غفاري القزويني در نسخ جهان را  
سلطان عثمان را از اولاد سلجوقي عدمي کند و با اتفاق اکابر آفاق نسب  
عالیشان ایشان بسلسله سلاجقيه منتهی ميشود و عامه علماء عالم و کافه فضلا  
بنی آدم متفق اند که امروز که تاريخ در روز چهارشنبه سلخ ذیحجه الحرام  
سنه ست و الف است تا تاريخ سنه بجزی سع و ثمانين مائه که سلطان  
عثمان غازي در قصبه قره حصار صاحبی خطبه بنام نامی خود خوانده سه صد  
شازده سال است که همای همایون فال دولت و طول بلند پرواز سلطنت  
در اين خاندان و الانمیت قرار و استقرار گرفته یونانیونما انانافانا عظمت  
و شمت این دودمان بی زوال در ترقی و ترايد است و اميد چنان است  
که تا قيام قیامت زوال باین خاندان بمیشال نرسد **مصرع**  
يارب دعای خسته دلان مستجاب کن و بر این ترتیب سلسله نسب این  
طبقه کرامی بيافت این نوح علیه السلام ميرسد سلطان محمد خان بن سلطان  
مراد خان بن اورخان بن سلطان عثمان غازي بن ارطغرل بن شاه  
سليمان بن الب قبای بن قزل بوغان بن بای تیمور بن قور تلغ بن طغان  
بن قنون بن شافور بن بلغای بن بایسنغر بن توتمشور بن باسوق بن  
حمور بن باقی آغان بن کوب الب بن اعوز خان بن قراخان و قراخان

و قواخان یکصد و چهل و پنج بطن بیافت بن نوح علیه السلام میرسد و  
 از تبین این مقال و مقصود از توضیح این احوال سبب آمدن این سلسله  
 جلیله است از حد و ماوراء النهر خراسان بدیاری روم در تاریخ سنه احدی  
 عشر و ستانه که از تصادم لشکر قیامت اثر چنگیز خان اتیاب افغانی  
 و هرج و مرج در ولایت ماوراء النهر و خراسان انکشاف یافت و غنوم مضاف  
 به دیار رسید شمول نواب در هر گوشه اشاعت پذیرفت چنانچه صاحب  
 کتاب جیب لیس آورده که در شهر مرو که مسقط الزاس اجداد این طبقه  
 عالیه است بنوعی قتل عام نمودند که سید عزالدین نام شخصی با چند تن  
 سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کردند از مردم نفس شهر هزار  
 سیصد هزار و کسری در شمار آمده و در حیرت از کانون سینه و دماغ  
 سید و رفیقان بر آمده زبان بادامی این رباعی گردان ساخت **رباعی**  
 ترکیب پیاله که در هم پیوست بشکستن آن روانیدارد دست  
 چندان سرو پای نازنین از سر دست از مهر که پیوست و زکین که شکست  
 و چنان روایت کرده اند که شهر بلخ بمشابه آبادان و معمور بوده که در نفس شهر  
 و قریا هزار دویست جانماز جمعه می گذاروند و هزار و سه صد حمام راحت  
 انجام در آن مقام موجود بوده مردمش را ازین قیاس توان کرد  
 قنفسی در اینجا زنده نگذاشت و تمام بضر تبیع بیدریغ بر خاک بوار انداخت  
 عزیز می در این معنی گفته است **بیت**

همه بلخ را چون کف دست کرد عمارت عالیش را پست کرد و در بلده خوار  
 با وجود آنکه صد هزار مردم پیشه در راجد ساخته و زمان جوانان و کودکان را  
 با سیری بردند بقیه مردم را تقسیم نمودند و بقتل رسانیدند گویند که هر قافله  
 بیت و چهار سر رسیده بود و عدد قاتلان از صد هزار تجاوز کرده و در  
 نیشابور دوازده روز شمار کشتگان نمودند سوای عورت و اطفال هزار

هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد و شیخ عطار قدس سره در اینجا  
 شربت شهادت چشید القصد چون در خراسان این نوع فزات قیامت  
 آشوب ظاهر شده شاه سلیمان بن قبال که در سلسله امراء عظام و خوارزمشاه  
 کرام سلطان محمد خوارزمشاه منظم بود و از نیابت او بحفظ و حراست بان  
 مرو قیام مینمود در آن تفور که تفرقه در میان امرا و لشکریان خوارزمشاه  
 افتاد با موارزی پنجاه هزار خانوار از طوائف امم اتراک بمقتضای ولایت  
 ان کتب اله علیهم الجلاء لعذبهم از مرو بجانب اذربایجان در حرکت آمده  
 مرتبه مرتبه با احشامات خود را بدیار ارمن رسانیده در شهر اخلاط که دار الملک  
 ولایت ارمن است رحل اقامت انداخته و آن خطه فردوس مانند را مرکز  
 ریاست دولت ساخته بعد از چند روز از آنجا بنیت غزای کفار بخار بطرف  
 استان روانه شد در اشای راه چون بساحل رود فزات رسید در مقام  
 تردد گذر ایندن احشامات خود از آب در حوالی قلع جبر و دفن کردند و او را  
 چهار پسر بود ارطغرل و سنقور و کون طوندی و دندار بواسطه خطا  
 برادران که در رای توجه بطرف از اطراف بیکدیگر متفق نگشتند تفرقه  
 و نفاق در مابین احشامات و برادران افتاد ارطغرل با یک برادر بعضی  
 از متابعان و بعضی از متابعان خود بعزم غزای کفار بخار بجانب روم  
 رفته و برادر دیگر با اقوام و عشیرت باراده وطن اصلی از آنجا عودت نمود  
 و در آن حین سلطان علاء الدین بن کیتباو بن فرامرزی بن کینر و بن بلخ  
 ارسلان بن سلیمان بن قلمش بن اسرائیل ابن سلجوق پادشاه روم  
 بود چون در تونیه بروایتی در امانیه بخدمت سلطان علاء الدین رسید  
 و اراده خود را معروض داشتند سلطان علاء الدین بجهت سکونت و استغناء  
 طغرل و خیل و حشم او در سرحد کفار تگور و بلجک و طولانی طاغی را محفل  
 و سیلاق تعیین نمودند و آنها از طغرل در آن سرحد با کفار خاکسار غزا و جهاد

سر میزد از جمله سرداران احشامات او یکی بوز قلوب بود که بکثرت اعوان و انصار  
و وفور بخت و اقتدار از سایر عشار و قبائل ممتاز بود و هفت پسر داشت  
بوره کبر و قون و واثق و قره علی و اوزار و کوندوز و قوشینمور بواسطه  
او اقوام او نیز از دیوان سلطانی جفراده نام محل حبه فسحاق مقرر داشتند  
اما پسر بزرگ او بوره کبر جوانی بود بصفه سخاوت موصوف بسمت بجا  
معروف همه روزه از و آثار قابلیت و شجاعت و علامت مروت و قوت  
در شد و سداد او بمنصه ظمور میر رسید چنانچه بزور و غلبه ولایت آدنه  
و طرطوس و سیس و مینش را از کفار مستخاص گردانیده قلاع و حصار  
و قصبهات آنجا را تصرف آورده حکومت آن دیار بطریق اقطاع بملکی  
بدو قرار گرفت و بعد از فوت بوره کبر پسرش رمضان قائم مقام  
پرگشته از آن تاریخ آن ولایت را در تصرف اولاد ذکور رمضان است  
و احوال ایشان بتفصیل در محل خود مذکور خواهد شد و بالفعل آن جماعت بحال  
آدنه در رمضان او غلبی استعمار دارند خلاصه کلام چون از طفل در آن  
دیار رصل اقامت انداخت علی الدوام با کفار فجار غزا و جهامیکرد تا آوازه  
شجاعت و مردانگی و صیت قابلیت و فرزاندگی او با طرف و اکناف عالم  
رسید مواری چهار صد چهل و چهار نفر از سر خیل احشامات و پیشوایان اقوام  
او در راه دین بین و سنت سینه المرسلین بجز شهادت نایز و از طفل  
در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمانه بجوار رحمت الهی پیوست سلطان  
عثمان پسرش بجای او سردار خیل و حشم گشت **کفتار در بدو احوال**  
**سلطان عثمان غازی** بعد از فوت پدرش شاه سلیمان عم خود  
صار و تی بقونیه بلازمیت سلطان علاء الدین فرستاده استدعانمود  
که قصبه سوکتجک و طوماجی طلاعنی را که از کفار تکفور گرفته اند بدستور  
سجناغ سلطان عثمان عنایت فرمایند سلطان علاء الدین

التماس او را بجز اجابت مقرون داشته مجال مذکوره را بسلطان عثمان  
ارزانی داشته منشور ایالت باطل و علم بنام نامی او نوشته ارسال  
نمود و مقدار چهار صد براق و وجه خانه از تیر و ترکش کمان و جوشن  
و جنه و جمان بطریق انعام و احسان مصحوب بلبان چاوش بدو  
ارسال داشت و منشور ایالت که بنظر مسود او اوراق رسیده که عبارت  
فارسی نوشته بودند که عثمان بیک از جمله بهادران عصر و پهلوانان  
دهر است و نسبت حقوق سابقه با سلسله عالییه دارد همراه اجداد و عظام  
ما ابا و اجداد و از تو مان بایران و از ایران با خلاط و اذری بایمان  
انده بنا بر کجمنی و اخلاص و صفای طوبیت و اختصاص او را بین الاقوام  
به بلند پایه امارت سرفراز و ممتاز گردانیدیم ولایت از نینق و قره  
حصار را ضمیمه طوماجی طلاعنی و سوکتجک نموده متصرف شود و براق  
چهار صد نفر آدم از جنه خانه نمایون بدو عنایت شده که بغازیان مجاهد  
قسمت نموده با بهادران جنگجو و دلاوران تیر خوی بغرا و جهاد مبادرت  
نمایند و در تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ستمانه سلطان عثمان  
در حکومت استقلال تمام یافته سجناغ بید را نیز باو عنایت و بقیه  
احوال و اولاد و احفاد و امجادش بموجب قرار می که در دیباچه و قضا  
ایراد نموده بر تواری سنه نوشته خواهد شد بعون اله الملک المتعالی  
**وقایع سبع و ثمانین و ستمانه** درین سال فرخ فال که مبدع جلوس  
سعادت مانوس این خاندان بی زوال است سلطان عثمان غازی  
قلعه بلجک و قلعه حصار را و قلعه این کول و قلعه یوند حصاری و قلعه  
اینه کوی و قلعه نیکی شهر را بقوت بازوی کامکاری و ضرب شمشیر عظم  
کردار مفتوح گردانیده و بعد از آن بجانب قلعه و بلده قره حصار صابجی  
نهضت قهرآ و جبراً از کفار تکفور مستخاص ساخت و در روز جمعه از جمعا

فقیه طورسون نام شخصی از طائفه ترکمان خطبه بنام نامی سلطان عثمان  
غازی خوانده روس منابر و وجوه و نایب از القاب بهایوش زینت پزیرت  
و هم در او آخر این سال سلطان عثمان دخترده بانی نام شخصی که از مشایخ  
کبار آن عصر بود باین شرح بنویس و قوانین ملت مصطفوی بعقد نکاح  
در آورد و از اتفاقات حسنه حاکم بارحصار نیلو فرخاتون نام دختر خود را  
به تکفور حاکم بلجک داده بود در اثنای زفاف قلعه بلجک را سلطان  
فتح کرده نیلو فرخاتون را با اسباب و چهارا ایر کرده بفرزند سعادت مند  
دولد ارجمندش سلطان اورخان داد **وقایع سنه تعیین و تعیین**  
در پنجم شهر ربیع الاول امسال ارغون خان بن نکودار ارغون بن ایشاکی  
خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان که پادشاه ایران  
بود در فراغ ایران وفات یافت و یکی از فضلا در تاریخ وی گفته  
**میت** رفته زبخت بنویس ششصد و نود و در پنجم ربیع نخستین زونهار  
اندر مقام باغچه ارغون بوقت چاشت کرد از جهان کناره بتقدیر کرد  
در ماه رجب همین سال برادرش کینجا تو که در ولایت روم حاکم بود  
چون قضیه برادر مسموع او شد با استدعای امرای الحال بر جناح استیجاب  
متوجه اذربایجان گردید و بعضی از امرای بسبیل طوع و رغبت و زمره  
از سرکرامت و ضرورت پامی در دایره متابعتش نهادند و بعضی از امرای  
بزرگ را چوب سیاست زده مناصب ایشان بدیکری بخشید و بشارت  
با طرف ولایت فرستاده خلایق را بعد از احسان و رفع ظلم و عدوان  
بشارت داد مقارن این حال از جانب روم احوال نا ملائم شنیده شد  
و رسم نیابت بسکنور نوبان تفویض نموده بجانب روم نهضت فرمود  
و در غیبت او بعضی از امرای و شجره دکان خیال خلاف کرده روس  
بترقیب اسباب فتنه و فساد آوردند **وقایع سنه احدی و تعیین**

دسماء

**و ستان** کینجا تو خان که در سال گذشته بجانب روم رفته بود در اوایل همین  
سال مظفر و منصور از آن سفر باز آمده بتجدید پرتو التفات بر سر انجام مهمام  
سلطنت انداخت بر خلاف تصور جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند با انواع  
مراحم و عواطف بنواخت و منصب امیرالامرائی را باقیفوق بهادر داده  
زمام امور وزارت در کف کفایت خواجہ صدرالدین محمد خالیدی که در اصل  
از قاضی زادگان ولایت رنجان بود نهادند او را لقب بصدر جهان کردند  
و برادر و کرکش که خواجہ قطب الدین احمد بود قاضی القضاة و تولیت موقوفات  
ممالک محروسه بدو ارزانی شد کینجا تو با اتفاق مورخان سخی ترین اولاد  
هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزان آبا و اخوان خود را  
بر شهر دکان و خوانین و امرای تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر  
زواهری که سلاطین سابق آنها را مانند کوهردل در کنجینه سینم محفوظ  
میداشتند می تمامت آنها را بکرمها و بنات بخشیدی و کفنی امثال  
این امتعه نفیسه لایق بحال این جماعت است که خود را بدان بیارند  
و آنچه در خزانه مجوس داشتند و چه در قعر دریا و صمیم کان گذاشتن  
و مال حاش از سنوات آینده معلوم خواهد شد **وقایع اثنی و تعیین و ستان**  
در این حال صدر جهان وزیر کینجا تو خان دست امر او تویار او را در امور ملک  
دمال کوتاه کرد و آینده و بی استصواب ایشان مهمام مملکت و مصالح سپاهی  
و رعیت را بفیصل میرساند بنا بر این حسن و طایفه که از جمله امرای بزرگ  
کینجا تو بود جمعی از معارف تبریز بر آن داشتند که بعضی کینجا تو رسانند  
که صدر جهان اموال و جهات را بر مقتضای رای خود بمصارف میرساند  
و بدینجهت مصلحت لشکر و یراق سفر و اردو معطل میماند کینجا تو آن  
شنوده ناستوده ناستوده انگاشت بر بیع همایون بنفاد پیوست  
که از کنار آب آمویه تا حدود مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان

که است و زمام اختیار این جماعت و شمنان را بقضه اقدار او داد صدر جهان  
زین خدمت بوسیده و از مجلس برون آمده بندمای کران بر پای  
انجماعت نهاد و بعد از روزی چند که اعدا را قهقهه ساخت عفو و رحمت شعار  
خود کرده از سر جرایم ایشان درگذشت **وقایع سنه ثلث و تسعین و سی و سه**  
در این سال چون بواسطه اصرار کینجا تون در انعام اشرف و ایمان حضرت  
و کثرت احسان و اطلاق صدر جهان از جنس درم و دینار در خزینه چیر  
نماند و کینجا تو بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر  
جهان از اخراجات ضروری در مانده و عاجز شده از هر کس در آن وادی  
چاره میخواست و هر کونه نقشی بر ضمیر می نگاشت در آن اشاعه الدین  
مظفر بن محمد که بن عمید که علمدار شیر بود بعضی صدر جهان رسانید که  
وقت در آن است که بدستور ولایت خطای و مملکت قان جاد در ممالک  
محرور خانی بعضی زر و نقره روان سازیم و من بعد بیع و شرمی بدان  
جاد نمایند تا جنس سیم و زر تمام و اصل خزینه عامه شود و پادشاه  
دستگاهی قوی پیدا شده هیچ آفریده در زیان نیفتد بنا بر آنکه در آن زمان  
صدر جهان از پادشاه تومان قرض پلوه بهم رسیده بود و هر طقه  
خرجی دگر روی مینمود سخن عزالدین مظفر مرضی طبع او کشته بسمع قبول  
راه داد و باتفاق پولاد جنگ سناک که ایلچی قان بود این خیال محال  
بعضی کینجا تون رسانیده پادشاه حکم نمود که بعد ازین در ممالک محروسه  
بزر و نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر نسخ ثیاب اقمه زربفت  
کشند مگر حبه سرکار پادشاه و همچنان زر کران و زرگشان و زر دوزان  
دگر بجز خود مشغول نمایند و در هر شهر از بلاد آذربایجان و عراق عرب  
و عجم و فارس و خورستان و دیار بکر و عربستان و خراسان و روم  
جاد خانها بنیاد نهند و اعمال جهت تمثیل آن کار تعیین نمودند و در هر بلده

و شهر مبلغی کلی در مونت بنا جاد خانه مصروف شد و این جاد و کاغذ پاره  
مستطیل بود که چند کلمه بخط خطای بر آن نوشته بودند و بر هر طرف  
آن کلمه طینه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایرتگی و در جی که خان مان  
خطای بان عبارت پادشاه را ملقب گردانیده اند ثبت ساخته و دایره  
در میان کاغذ کشیده بودند و زرش از نیم درم تا ده درم و اینها سطلی  
چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه تباریح ثلث و تسعین و سی و سه  
پادشاه جهان این جاد مبارک را در ممالک روان کرده تغییر و تبدل  
کنند بازن و فرزند و پیوند و خویش بیا سا خواهد رسید از اشتها  
این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتاده بعضی از شعرا جمله میلان  
خاطر پادشاه و صدر جهان درین باب ابیات گفته یک بیت از جمله  
ثبت شد **بیت** جاد اگر در جهان روان باشد رونق ملک جاودا  
باشد محصل کلام که در ماه ذی قعدة سنه مزبور جاد در تبریز روان  
گشت بازاریان دوسه روزی بحسب ضرورت به بیع و شرمی اشتغال  
نمودند بعد از آن طائفه از تبریزیان از مشاهده این زیان بی تحمل  
گشته روی بسفر آوردند و زمرة اگر چه از واهم ابواب دکانین باز  
میکردند اما اتمته و امتعه و اغذیه و اشربه را پنجهان می ساختند بنا بر این  
در روز جمعه عوام الناس زبان بفریاد و افغان گشادند بر عزالدین  
لعنت کردند در نود و او باش قاصد جان آن شیر گشته بروایتی او را  
با سفل سافلین فرستادند امر او منشیان باتفاق صدر جهان بعضی  
پادشاه رسانیدند که وضع جاد مستلزم خرابی و تفرقگی رعایا و مشو  
فقدان حاصل تمعاست اگر چند روزی دگر برقرار ماند انحلال تمام  
باحوال ملک و مالی راه یابد کینجا تو چون این سخنان شنود باطل  
جاد حکم فرمود هر مردی که جلا می وطن نموده بودند به تبریز باز آند

ابو ادنی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود و هم درین سال ملک  
قاهر قدر را که از فروع سلاطین آل ایوب است مصریان بحکومت منصب  
کردند و او وکیل ملک اشرف بود و در ایام حکومت خود در نایب ملک ناصر  
بن سیف الدین قلاوون می نمود تا آنکه کینجا تو قاهره را در آواخر سنه ۶۷۰  
بقتل رسانید **سنه اربع و تسعین و ستانم** در اوایل این سال  
باید و خان بن طغای بن بلا کو بن تولی بن چلیک بر کینجا تو خروج کرده  
اورا بقتل آورده بجای او بر تخت سلطنت جلوس نمود بعد از آن قضا  
دست هشتمه غازان خان بن ارغون خان با اتفاق امیر حاجی  
نوروز برو خروج کرده اورا بقتل رسانیده بر سر پادشاهی موروثی  
تمکن شد و در ماه شعبان همین سال از میان تو قیقات الهی بجز  
حضرت رسالت پناهی غازان خان بر خیب حاجی نوروز در حضور  
شیخ ابراهیم حموی بمقام فیروزه کوه با هشتاد هزار نفس از کاب  
صنادید مغول بشرف اسلام مشرف شده بصحت عقیده فایز گشت  
و زبان که مدته العمر از معلم فابوله یهودانه و نصرانه ویحی نه تلقین ان  
ثالث ثلثه یافته بود و بشهادت فاعلم انه لاله الا هو کویا شد ما کان  
محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول اله و خاتم النبیین را تصدیق نموده  
بادای کلمه طیبه توحید رطب اللسان گشت و در سلک سعادت مند  
خبر آمد فرجت للناس انتظام پذیرفت و اسم شریف اورا بسلطان  
محمود خان مسما ساخته برادرش اولیجا تو را بسلطان محمد لقب کردند  
و وضع تاریخ خانی از انروز نهادند **وقایع سنه خمس و تسعین**  
**و ستانم** در غره محرم این سال سلطان محمود خان که هنوز میت  
روز از ایام حکومتش منقضی نشده بود جمة تیس و تفرال ان تمثال  
که مربع بود بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر نمود و در میان

آن سکه لاله الا اله محمد رسول اله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر تخت  
و اشد کلمه الهی العلیا قلمی گردانیدند و مناسیر اوراد و سپور غالات  
اهل اسلام را در جمیع ممالک با مضای همانون مقرون دانند و منصب امیر  
الامرائی و نیابت و یا سایشی سپاه بهرام صولت را بحاجی نوروز  
بک تفویض نموده صدر جهان اعنی خواجه صدر الدین محمد زنجانی را بتعمد  
اموزارت تعیین فرمود **وقایع سنه تسعین و ستانم** در این  
سال امیر حاجی نوروز بدوستی سلطان مصر متمم گشته در خراسان حکم  
غازان شربت شهادت چشیده و هم در این سال ملک سیف الدین  
متمم مصر شده حسام الدین بن لاپین بکدر میر غلام مملوک ملک اشرف  
بن صلاح الدین خلیل بن سیف الدین بود اورا بکشت و ازین واسطه  
متمم کشته با چهار غلام دگر بدمشق کریمت **وقایع سنه سبع**  
**و تسعین و ستانم** درین سال سلطان محمود غازان در وار سلطنت  
بریز طرح جامع و مدرسه و سایر بقاع خیر در اطراف قبه مقبره خود انداخت  
والحق آن قبه است که در زیر کبند فیروزه فلک طاق افتاده چنانچه  
پنجاه و پنج زرع معماری قطران و پنجاه و زرع ارتفاع و دوازده عرض  
دیوار است بغیر از طاق قبه و در اکثر تواریخ مسطور است که در عرض پنجاه  
باتمام رسید و خواجه علیش و وزیر ختلافی در تبریز جامع ساخته است  
که طاق آن پیشگاه هشتاد و زرع ارتفاع دارد اما قراری نگرفته بعد از  
دو سال افتاد و قبه غازانی از سمت الراس مقدار بیت و سه زرع  
در طول و در عرض شکافه چنانچه آفتاب و سیارگان پیدامی شد اما  
نیفتاد و قاضی محمد قاضی مسافر تبریزی که از نیابت شاه طهماسب والی  
تبریز ضابطه اوقاف غازانی بود شکافه قبه را مرمت نمود **وقایع سنه**  
**سبع و تسعین و ستانم** در این سال سلطان محمود غازان در وار سلطنت

تبریز طرح جامع و مدرسه و سایر بقاع خیر در اطراف قبه مقبره خود انداخت  
والحق آن قبه ایست که در زیر کعبه فیروزه فلک طاق افتاده چنانچه پنجاه  
و پنج رزمه معماری قطران و پنجاه وزع ارتفاع و دوازده عرض دیوار است  
بغیر از طاق قبه و در اکثر تواریخ مسطور است که در عرض پنجاه با تمام سینه  
و خواجه علی شاه وزیر خلیفانی در تبریز جامعی ساخته است که طاق آن  
پیشگاه هشتاد وزع ارتفاع دارد اما قراری نگرفته بعد از دو سال  
افتاد و قبه غازانی از سمت الراس مقدار بیت و سه زراع در طول  
و در عرض شکافه چنانچه آفتاب و سیارگان پیدا می شد اما بنفاد و قاضی  
محمد قاضی مسافر تبریزی که از نیابت شاه طهماسب والی تبریز ضابط  
ادواق غازانی بود شکافه قبه را مرمت نمود **وقایع سنه شان**  
**و تسعین و ستانه** در اوایل این سال لاجین بن حسام در مصروفات  
یافته پسرش ملک منصور بر تخت جلوس نمود و ملک عادل بدست  
آورده در وقت شطرنج بازی با هفت غلام بدست آورده بقتل رسانید  
**وقایع سنه تسع و تسعین و ستانه** در اوایل همین سال ملک  
ناصر بن ملک منصور که والی دمشق بود در حوالی حمص و حما با سلطان  
محمود خان غازان مصاف داده شکست خورد و سلطان محمود غازان  
تبریز را عودت کرده در روز سه شنبه میت دوم رجب امر نمود که صدر  
جهان را شربت شهادت چشانند بنای فضائل و معانی را خراب ساخته  
سرچشمه جود و احسان را سرآب گردانیند و بعد از آن هم در آن چند  
روز رقت نیابت و امور جهان بینی و منصب وزارت و صاحب  
دیوانی بحسن و رایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق و الدینا و الدین  
که در اقسام علوم نقلی و عقلی سیما در فن حکمت و طبابت سرآمد حکمای  
عالم بود و خواجه سعد الدین ساوجبی که در فن حکمت و طبابت سرآمد حکما

عالم بود و خواجه سعد الدین ساوجبی که در فن استیفا و سیاقت ید بیضا  
داشت تفویض گشت و بسعی آن دو وزیر صایب تدبیر روشن ضمیر  
جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مطالب و مآرب و قارب با جانب  
اقران یافته سلک احوال فضل و انضال همت نظام پذیرفت اما  
هم در آن اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در برج  
سرطان که طالع عالمست اتفاق افتاده رشحات سحاب لکھی چند گاه  
انقطاع یافت چنانچه در آب دجله و حیون و نیل تفاوت ظاهر گشته  
سراسر قحط و غلال در کانون سینه پیرو بر بنا بر فروخت **وقایع**  
**سنه سبعانه** در او اسط حجاجی الاخر این سال تولد امیر  
مبارز الدین محمد بن امیر مظفر الدین بن محمد امیر مظفر بن غیاث الدین  
سجاولندی ابا و اجداد ایشان از اعراب است که در زمان فتح خراسان  
بالشکر اسلام آمده در قریه سجاولند خوف من اعمال خراسان توطن اختیار  
کرد و در فرات لشکر چنگیز خان امیر غیاث الدین از اینجا بدار العباد  
یزد نقل کرده در زمان ارغون خان منصب یساولی یافت و پسرش  
امیر مظفر در زمان غازان منصب امارت هزاره یافته صاحب طبل و علم  
گشت و امیر مبارز الدین محمد در ضعف دولت مغل بنیاد اساس سلطنت  
نهاده یوما فیوما درجه طالعش ارتفاع گرفت تا آنکه بدفع اخی جوق  
نایب جانی پیک خان تبریز آمده در کرم رود اورا شکست داده بفارس  
عودت کرد و کرمان را نیز گرفته داخل مملکت یزد و عراق گردانیده در آنجا  
خطبه بنام خود خوانده چون مرد قهار بود در امر و نخی منکر سعی بلیغ می نمود  
چنانچه طرفای عمده اورا محبت و مهر گفته اند و خواجه حافظ شیرازی کنایه  
از آن می گوید **مصراع** بسانک چک مخور می که محبت تیز است و دین  
طنفر را مورخان سلاطین آل مظفر گفته اند هفت نفر از آل مظفر بر تبه طوت

رسیده اند چنانچه در ضمن این حکایت سنوات آینده بوضوح خواهد پدید  
**وقایع سنه احمدي و سبعمائه** درین سال غازان خان بار در علم  
ظفر پیکر افراشته متوجه استخلاص بلاد شام شده بعد از وصول نظام  
حله خبر رسید که سلطان مصر در این سال از مقر عز خود حرکت نخواهد  
کرد بنا بر این سلطان با استصواب امر از آنجا مراجعت فرمود **وقایع**  
**سنه اثني و سبعمائه** در بهار این سال غازان خان قاضی نصیر الدین  
تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را بر رسم رسالت نزد ملک ناصر  
بمصر فرستاده زبده پیغام آنکه اگر در آن ناحیه و دیار خطبه و سکه  
بنام نامی مانمانند و هر سال خراجی قبول قبول فرمایند ولایت مصر را  
شکر قیامت اثر ما این باشد والا بمصریان آن رسد که بمسوطان  
بلاد خوارزم شاه از لشکر چنگیز بیان رسید بعد از ایلچیان بمصر ملک  
ناصر فرمود که جواب این سخنانرا معتمدان ما نزد غازان خواهند برد  
وقاضیانرا انعام فراوان داده رخصت انصاف ارزانی داشت و چون  
ایشان بخدمت غازان رسیدند آنچه دیده بودند معروض گردانیدند  
**وقایع سنه ثلث و سبعمائه** در روز یکشنبه یازدهم شوال  
این سال غازان در قشقره قزوین رخت بعالم هستی کشید **تاریخ**  
سال مقصد هجرت سه از مه شوال بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه شد  
از نواحی قزوین شه جهان غازان بسوی خلد که بادا بجهان از اینش  
نه سال و یکماه سلطنت کرد سی و سه سال عمر یافت نعلش او را تبریز آرد  
در کندی که برای مدفن خود بنا کرده بود بنجاک سپردند و سلطان محمد  
خدا بنده بجای برادرش غازان بر تخت سلطنت ایران در سن  
بست و سه سالگی جلوس نمود منصب وزارت را بدستور زمان برد  
بخواجه رشید و خواجه سعد الدین تفویض کرد **وقایع سنه اربع و سبعمائه**

درین سال حق تعالی در پامی دشت طارم سلطان محمد اسپری کرامت فرمود  
موسوم سلطان ابو سعید شد **وقایع سنه خمس و سبعمائه** در اوایل  
این سال سلطان محمد خدا بنده در آنک طرح حصار و شهر انداخته موسوم  
بسلطانیه گردانید و در باب متانت حصار و قلعه زیب فرزند بلده تمام  
چون با تمام رسید و در الملک ساخت **وقایع سنه ست و سبعمائه**  
درین سال سلطان محمد خدا بنده بعزم تسخیر کیلان یورش کرده امیر  
قلغشاه که امیر الامراء او بود در آنمور که کشته کشته امیر چوبان بعد از آن  
در امور سلطنت استقلال پیدا کرد **وقایع سنه ست و سبعمائه**  
در اوایل این سال سلطان عثمان غازی فتح ناحیه مرمر و قلعه کتل و قلعه  
کتل و قلعه لنگه و آنچه حصار و قوچ حصار میرشد و حاکم ازینکس بنزد  
حاکم قسطنطنیه فرستاد و از سلطان عثمان شکایت کرده حتمه دفع او  
داد و استعانت طلب داشت او نیز لشکر فراوان بدو حاکم ازینکس  
فرستاده در وقت عبور عسکر از دریاچه که مشهور است بدیل و تخمینا  
چهار هزار فراع شرعی بوده باشد سلطان عثمان واقف گشته جمعی از بزرگان  
اسلام بدفع ایشان مانور گردانیده اکثر آن کافران در هنگام عبور از کشتی  
طعمه شمشیر غازیان گشتند و هم در این سال سلطان محمد خدا بنده باره  
قتلای متوجه بغداد شده در میان صدر جهان بخاری خفی که عازم زیارت  
حج بود خواجه عبدالملک شافعی اقصی القضاة ممالک سلطانی مباحثه مذہب  
افناوه تبیح یکد کردند و سلطان مذہب امام شافعی رحمه الله اختیار کرده آخر  
بسعی شیخ جمال الدین حسن بن سعید الدین یوسف منظر عطا امامیه قبول  
کرده احکام و فرامین بممالک محروسه فرستاده که در خطبه و سکه اسامی  
سامی انمہ اثنی عشر مذکور و منقوشش گردانند و کتاب منهاج الکرامه را  
شیخ جمال الدین بنام سلطان تالیف نمود **وقایع سنه ثمان و سبعمائه**

درین سال قلعه فوسی و قلعه لیلرچی و قلعه کیوه و قلعه طرقلی و سنجه و قلعه نکور  
بکاری بتسخیر اولیای دولت سلطان عثمان غازی درآمد و هم در این  
سال در مصر سالار که نایب السلطنه سلاطین آنجا بود با جمعی اتفاق کرده قصد  
ملک منصور کرد ملک از کیند ایشان واقف گشته بقلعه کرک رفت و سالار  
چشکر را بسلطنت نصب کرد ملقب بملک مظفر ساختند **وقایع سنه تسع**  
**و سبعه** در این سال امراء مصر بملک مظفر چشکر خروج کرده او را بسلطنت  
خلع کردند امیده ملک ناصر را از قلعه کرک آورده بر تخت سلطنت نشاند و هم  
در این سال سلطان محمد خدا بنده امیر مظفر الدین محمد که در یورش کبلان  
از آثار مردانگی و جلالت مشاهده نموده بود گردانید **وقایع سنه عشر و سبعه**  
در این سال ابو سعید را امراض مختلفه از آبله و غیر آن طاری شده که پدیدار  
دولت از حیویش قطع امید کرده آخر حق سبحانه شفای عاجل بخشید خیرات  
و مبرات و صدقات بسیار نمودند در هفدهم این سال قطب الدین محمود  
بن مولانا مصباح الدین که از قدوه علماء و زبده فضلا زمان سلطان محمد بود  
در دار السلطنه تبریز انتقال بعالم آخرت کرد شرح اصول ابن حاجب  
و شرح حکمت الاشراق و شرح مفاتیح از جمله مصنفات ایشان است **وقایع**  
**سنه احدی عشر و سبعه** در این سال سلطان محمد خدا بنده خواجه  
سعد الدین محمد ساوجبی را که وزیر بود بقتل آورده حمد الله مستوفی قزوینی  
در تاریخ وی **بیت** رفته از تاریخ بجزی سال ذال و بالف  
عشر اول شبیه از سوال گشته منصور در محادل شد بفرمان خداوند  
بدر عمر خواجه سعد الدین محمد منصف خواجه علی شاه ختلافی را بجای او بوزارت  
نصب فرمودند که بخواجه رشید در امور وزارت شریک باشد در او  
همین سال سلطان متوجه بغداد شد **وقایع سنه اثنی عشر و سبعه**  
در این سال حاکم دمشق فراسفور صاحب حلب جمال الدین اقدم

که از عالم

که از اعظم امراء مصر و شام بودند از سیاحت ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار مجرب  
بخدمت سلطان محمد خدا بنده شتافتند و در حدود سلطانیه بتقییل بساط  
جلالت مناط سراز کشته باصاف انعام و نوازش اختصاص یافتند  
و سلطان محمد نسبت بترغیب و تحریص ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را  
که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت بد آنجا برافراشت در بیت چهارم  
ماه رمضان این سال بصلح معاودت فرمود **وقایع سنه ثلث عشر و سبعه**  
در اوایل این سال سلطان عثمان غازی او ساش و قلعه ابقیولی و عیان  
کولی و قلعه اطرنوس قره دکن را مستحضر ساخت و هم درین سال سلطان  
محمد خدا بنده ایالت خراسان را به پسر عالی کمر سلطان ابو سعید خان  
داد و او را بد آنجا نائب روان گردید و امیر سوخ را با تانکی شهنشاه تعیین  
کرده جمعی کثیر از انبیا امراء عظام که هم سن او بودند ملازم شهنشاه گردانید  
در ثالث شهر ذیقعده این امیر مظفر الدین وفات یافت او را در خطه بید  
در مدینه که از متحدثات او بود دفن کردند **وقایع سنه اربع عشر و سبعه**  
در این سال در میان کبک خان و شهنشاه یسور که از اولاد و احفاد  
بختمی خان بود و بسلطنت و حکومت ماوراء النهر قیام و اقدام  
می نمودند بخبار نقار مرتفع گشت و یسور صلاح در آن دید که از آب  
آمویه که گشته در تنزیات بلاد خراسان ساکن گشته بنا بر این یکی  
از مخصوصان خود را با تحف و تنوقات فراوان بدرگاه سلطان محمد  
خدا بنده فرستاد و داعیه که نموده بود پیغام داد سلطان محمد ایلی او را  
بعواطف سید بنواخت و جسته بسور تبرکات لایقه ارسال نمود او را  
مخبر ساخت که در هر موضع که خواهد از آن ولایت توطن نماید یسور  
بباد غیس هراة شتافته در صحرای فارس علم اقامت مرتفع گردانید  
**وقایع سنه خمس عشر و سبعه** درین سال خروج طغانی بن

تیمور بن سوای بن بابا بھادر بن ابولکابن امکان بن توری بھادر بن جوچی  
فشار برادر چنگیز خان در استرآباد واقع شد و فشار در زمان محمد سلطان خوارزم  
با مواری ده هزار خانوار از الوسات و احشامات بایران زمین آید بود سلطان  
محمد اورا بقتل آورده عشار و قبائل و اولاد و اسباط او در نوامی جرجان  
اوقات می گذرانید **وقایع سنه ست و عشر و سبعمانه** در شب عید فطر  
نهمین سال سلطان محمد خدا بنده ازین جهان فانی بعالم جاودانی انتقال  
کرد محمد استوفی در تاریخ سلطان میکوید **تاریخ**  
از هفتصد و شازده چونه ماه گذشت از گاه و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت  
جهان بیوفارا بگذشت از گاه ز حال خویش ناکاه گذشت ایام سلطنتش  
دوازده سال بود و نه ماه مدت حیاتش سی و سه سال در بلده سلطانیه در کنده  
که از متحدات او بود مدفون کردند و از جمله آثار آن پادشاه جم اقداریکی  
بنای بلده و قلعه سلطانیه است و آن شهر را مربع وضع نموده طول هر دیوار  
از ارکانش پانصد ذراع است یک دروازه و شازده برج دارد و بانی  
خراب بغیر از اثر دیوارش آثاری نمانده **وقایع سنه سبع عشر**  
**وسبعمانه** با اتفاق جمهور در غره شهر صفرا این سال ابو سعید خان  
بن سلطان محمد خدا بنده در فرق سلطانیه در سن دوازده سالگی بر تخت  
سلطنت ایران جلوس نمود زمام مهام حکومت مملکت را در کف کفایت  
امیر چوبان سلدوز نهاد و خواجه رشید و خواجه علی شاه را بدستور زمام  
پدر منصب وزارت داد **وقایع سنه ثمان عشر و سبعمانه** در روز  
هفدهم جمادی الاول این سال ابو سعید خان خواجه رشید الدین محمد  
وزیر را در حد و د نهر عراق بقتل آورد و مولانا جمال الدین عینی در تاریخ  
ومی میکوید **بیت** رشید دولت و دین چون رحیل کرد بعقب  
نوشت منشی تقدیر او که طاب ثراه و هم در این سال امیر مبارز الدین محمد بن

امیر مظفر را سلطان ابو سعید ترتیب کرده حکومت دارالعباده یزد را بدو بخشید  
فرمود **وقایع تسع عشر و سبعمانه** در این سال بعضی از امراء سلطان  
ابو سعید با اتفاق قور میثی بر سر امیر الامرای با امیر چوبان در مقام  
عداوت و خصومت در آمده کار بمجادله و محاربه رسیده آغاز جنگ و جدال  
کردند سلطان ابو سعید با وجود ضعف سن بهادری در آن معرکه داد مرد  
و مردانگی داده مباشرت قاتل شد و از سلاطین مغول اول کسی که طقت بهادر  
گشت او بود **وقایع عشرین و سبعمانه** درین سال ششزده میوه  
که از لشکریان او خرابی بسیار و آفت بشار بولایت خراسان رسیده  
بود و بردست لشکریان خان بقتل رسیده و ششزده جوگی و ششزده  
غازان و خوانین ششزده میوه امیر گشته لشکر کبک خان سالم و غانم  
بماوراء النهر معاودت نمود **وقایع احدی عشرین و سبعمانه** در  
سال دهمی بنت سلطان محمد خدا بنده که در عقد امیر چوبان بود وقت  
یاقت و بنا بر نیکویی بندگی و خدمتگذاری او سلطان ابو سعید همیشگی  
و کر خود را ساقی بیکم را بعقد نکاح او در آورد و هم در این سال پادشاه ماوراء النهر  
کبک خان بمرض طبیعی فوت کرد و مرقد آن پادشاه در شهر قرش  
در جواری مسجد واقع است **وقایع سنه اثنی عشرین و سبعمانه** در  
سال سلطان عثمان غازی تسخیر قلعه پروسه که از جمله سواد اعظم  
روم است کرده و آن حصاری است در غایت متانت و حصانت  
سلطان عثمان بنف منوجه فتح آن حصار شده از سه طرف حوالها  
نصب کرد و چون ایام محاصره امتداد یافت کار بر محصوران مضیق  
شده ششزده اورخان از طرف قیلوچه که او عبارت از حاکمهای فدیما  
عمارات بتکلف ساخته اند که مسافران بروی در جای در نشان نمیند  
نور و غلبه آورده حصار را تسلیم اورخان کرده اند و بالفعل آن بلده

جنت نشان داخل ممالک محروسه سلاطین مکرمت این آل عثمان است  
و هم درین سال شیخ العارفین دوه بانی قرآنی وفات یافت و هم  
درین سال امیر حسین ایلیانی که پدرش در زمان چکیز خان وفات  
در زمان سلطان ابوسعید خان امیر الامرا بود و دختر ارغون خان را  
بعقد نکاح داشت وفات نمود **وقایع سنه ثلث و عشرين و سبعمائة**  
در اوایل این سال توکر الب نام شخصی از بهادران سلطان عثمان  
در ولایت روم ایلی حصاری را فتح کرده مسی بنام او شد و الحال بقلعه  
توکر الب استعمار دارد **وقایع سنه اربع و عشرين و سبعمائة** درین  
خواجہ علی شاه وزیر سلطان ابوسعید خان را عارضه مرضی وقوع یافت  
از غایت محبت سلطان بعبادت او رفته طبیبان حاذق را مقرر نمود  
که در ملازمت بوده بعد او مشغول باشند چون مرض مستولی بود  
ضعف قوی پیدا کرده در جوار مسجد جامع که ساخته بود در طرف قبله  
دفن کردند و شخصی که در زمان سلاطین مغول ازوزرا با جمل طبعی وفات  
کرد خواجہ علی شاه است و بعد از فوت او منصب وزارت را بر کن الدین  
صاین که در اول نایب امیر چوبان بود تفویض کردند او در اصل شیرازی است  
اما در بخوان نشوونما کرده وجد او امیر ضیاء الملک عارض شکر سلطان  
محمود خوارزم شاه بود در بخوان مدفون است مدرسه و جامع و بقعه عالی  
بر سر مقبره اش ساخته اند **وقایع سنه خمس و عشرين و سبعمائة**  
در این سال امیر مبارز الدین محمد شاه شرف الدین مظفر نام پیری  
متولد گشت و در مدت چهار سال بیت دیک جنک بانکو در میان کرده ایشان را  
متصل کرد اینده در حکومت و شوکت عظمت تمام یافت **وقایع سنه ست**  
**و عشرين و سبعمائة** درین سال سلطان عثمان غازی عالم فانی را وداع  
کرده بجهان جاودانی خرامید و ایام حیات آن سلطان مغفور ثبت

۱۱۷  
و نه سال رسیده بود مدت سلطنتش سی و شش سال در سوک توجک نام محل  
فوت شد نعش شریف او را به بوسورسا نقل کردند و در اینجا دفن ساختند  
و او سلطانی بود بغایت سخاوت پیشه و مال اندیشه و در هر سه روز طعام  
بسیار در مطبخ او طبخ شده بارعام میداد و هر سال فقرا و ضعفا را نفقه  
و کسوه و لباس انعام میکرد و در وقت وفات بغیر از شمشیر و جبه و چند اسب  
اسب و در کله کوسفند چیزی دیگر از مال دنیوی نبود و با لفظ انعام  
پادشاهی که در حوالی بروسه است از تبایح آن کوسفند است و مسجد جامع  
در قره حصار صاحب ساخته و با تمام رسانیده علما و مشایخی که با ایشان  
معاصر بوده شیخ صدر الدین قونوی و مولانا جلال الدین رومی سلطان  
ولد و سید برهان الدین شمس تبریزی و شمس الحق تبریزی و سایرین  
ولد و شیخ فخلص پاشا و عاشق پاشا است و بعد از فوت سلطان  
عثمان ولد صدق او اورخان بر سر سلطنت جلوس نمود و کلاه هند  
سفید پوشیدن گرفت و دستار تکلف بر سر بپوشید در میان  
عسکر عثمانی اختراع اوست و تبیین وزیر در امور مملکت او کرد خیر الدین  
و مولانا جلال الدین کردی را بمنصب جلیل القدر وزارت سرفراز کردند  
و آنچه قوجه نام با شخصی از اتباع او ناحیه از ولایت اناطولی فتح کرده  
بنام او مشهور شد و قلعه ضحان دره هم درین سال فتح شد و هم درین  
سال در هنگامی محاصره قلعه ایدوس دختر حاکم انجا در خواب دید  
که در میان نجاست افتاده شخصی از مسلمانان او را در میان او از میان  
نجاست بیرون آورده لباسهای ناپاک پوشانید صباح عبد الرحمن  
بهادر شخصی را از مسلمانان بصورت همان شخص که در خواب دیده بود نظرش  
در آمد مکتوبی بعبد الرحمن فرستاده او را از مافی الضمیر خود واقف گردانید  
چون شب شد عبد الرحمن بدرون درآمد حصار تسلیم او کرده دختر نیز کلمه

شهادت عرض کرده عبدالرحمن اورا بجای نجاج در آورده در او اخر این سال  
نیلو فرخاتون محرم محترم سلطان اورخان در برو سه بر سر آبی پی ساخت  
و آن نخر به نیلو فرسوی استخار یافت **وقایع سنه سبع و عشرين**  
**و سبعمائه** درین سال سلطان ابو سعید میل بغداد خاتون دختر امیر چو بان  
که بغایت جمیله بود پیدا کرده و آن میل بخدی رسید که روز و شب قرارش  
قرارش نماید و این از خاتمه غزلی است در آن عصر انشا کردند **بیت**  
بیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است  
و قبل ازین بدو سال امیر چو بان دختر ابا امیر حسن آقو خاداده بود چون  
در قانون سلطنت چنگیز خان و مغولان چنان بود که هر زمانی را که پادشاه  
ایشان میل بزین ایشان میکرد و بنظر او در می آید شوهرش بطیب خاطر  
مطلقه کرده بحرم پادشاه می فرستادند بنا بر این سلطان محرمی را پیش  
امیر چو بان فرستاد صورت عشق و میل خاطر خود را با دختر او در میان  
نهاد امیر چو بان از استماع این خبر سر اسیمه کشته در برابر جواب ناصوب  
گفت سلطان را با امیر چو بان انحراف مزاج پیدا شده با وجود عظمت و ثروت  
امیر چو بان و اولادش که مدت دوازده سال امیر الامراء و مدار الملک آن  
سلطه بود بر انداخت و امیر دمشق خواجه و امیر محمود که پسران امیر  
چو بان بودند در سلطانیه بقتل آوردند **وقایع سنه ثمان و عشرين**  
**و سبعمائه** در او ائل این سال امیر چو بان از استماع قتل فرزندان  
با موازی هشتاد هزار سوار در خراسان بر سر رایت جمع کرده  
متوجه عراق شد و سلطان ابو سعید نیز بکشک فر او ان جمع تا فرزند  
اورا استقبال امر او اعیان در ری از امیر چو بان روگردان شده بمکه  
سلطانی پیوستند بنا بر این بی آنکه مقابله و مقاتله واقع شود امیر  
چو بان بخراسان عودت کرده بلخی ملک غیاث الدین کرت حاکم

مراة شد و ملک اورا حسب فرمان سلطان با جلا د خان پسرش که همیشه زاده  
سلطان بود بقتل آورد امیر تیمور نام پسر دگر امیر چو بان که والی ولایت روم بود  
چون بر قضیه پدر و برادران واقف گشته از خدمت لشکر قیامت از سلطانی  
فرار کرده التجاب ملک ناصر والی ولایت مصر برو و ملک حب الامر سلطان  
بقتل آورده سرش بخد مت سلطان فرستاد هم درین سال سلطان ابو سعید  
خواست که وزیر علی الاطلاق و میثربالاستحقاق متقابل صدارت و وزارت  
که از عهده امور دیوانی بیرون تواند آمد نصب سازد بعد از تامل بسیار  
قرعه اختیار بنام خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید اتفاق افتاد سلطان  
در این امر با امراء و اعیان مشورت کرد فی الجمله متفق اللفظ و المعنی گفتند که  
بغرض ثابت و اقبال مساعدت تمام در تمام مهام نام و خواص و عوام نماید  
امور و موازی جمهور در نصاب کمال و مصاب استحقاق و استیصال عا  
فرماید مشارالیه است که در حسب و نسب بر اقران فایق و در علوم عقلی و نقلی  
بر ابناء زمان فایق و بر امین وزارت واقف و بقوا این سیاق عارف  
بنا بر این سلطان منصب وزارت بدو ارزانی داشت و از کار و صنایع  
خراسان خواجه علاء الدین محمد را با او شریک ساخت و فرمود که در تحقیق  
محاسبات و منقح معاملات لوازم کفایت و مراسم امانت با قاضی النیای  
بجای آوردند تا حقیقت قضایا برای اعلی واضح باشد و خواجه علاء الدین  
محمد بعد از هشت ماه بر شغل استیفا رفت با استقلال متصدی  
آن منصب شد و احکام بتوقع محمد شدی که رشیدترین اولاد آدم  
مشرف گشت و کسائی که پیشتر با خاندان رشیدی بی رسمیه کرده  
بودند در این ایام از خواجه غیاث الدین محمد متوهم بودند خواجه  
نیکو سیرت اصلا با هیچکس بدی نکرده همه را بانعام و احسان  
مخصوص گردانید **بیت** هزار افین بر وزیر چنین که او مخرج بود

بنکام کین و بنام آن وزیر خسته فرجام اکابر ایام چون قدوة المحققین  
قاضی عبدالرحمن الالبخی و شارح مختصر ابن الحاجب فواید دارد و مولانا  
قطب الدین راضی شرح مطالع بنام او نوشته شیخ او حدس  
اصفهان رحمة الله علیه مشنوی جام جم بنام او نظم کرده و خواجہ سلیمان  
ساوجبی در مدح او قصائد غرا آورد **وقایع سنه تسع و عشرين و سبعمانه**  
در ابتداء این سال ملک غیاث الدین بن محمد بن ابوبکر که در مدینه خجسته  
بر در شمالی مسجد جامع هرات که از مشاهیر مدارس است او ساخته وفات یافت  
و بموجب وصیت پسرش ملک شمس الدین بجای پدر نشست و هم در ایام  
مبارز الدین محمد والی یزد و سعید مخدوم شاه خاتون بنت شاه جهان بن طلال  
بن سیور عثمان بن سلطان قطب الدین محمد بن امیر حسام الدین  
حمید سلاطین قرأتی بکرمان بامین شرح نبوی و قوانین مصطفوی  
بجمله نکاح در آورد **وقایع سنه ثلاثین و سبعمانه** درین سال ناری  
طفای که مدت مدید با ملکان کت علم خصومت بر افراشته بودند  
و خرابی بسیار از درخراسان بر عایا و متوطنان هرات میرسید  
مع هذا باستانه سلطان ابوسعید آمده قصد خواجہ غیاث الدین محمد  
وزیر کرد و او از غایت غرور و تکبر اراده امیر الامرائی و پیشوایی در خاک  
می گذراند سلطان ابوسعید بر خیالات باطله او اطلاع یافته قصد گرفتن  
او نمود او نیز بر اراده سلطان وقوف یافته با معدودی چند بحدود  
ری گریخت و سلطان خواجہ لولورا در عقب او فرستاده در کوهستان  
ری او را گرفته بدرگاه سلطان آورده فی الفور بیا سارسانید **وقایع سنه**  
**احدی و ثلاثین و سبعمانه** درین سال سلطان اورخان بن سلطان  
عثمان غازی قرین حصار ری و قلعه از نکمید و شهر از نینق را ضبط نمود و هم  
درین سال غوریان در هراته ملک حافظ بن ملک غیاث الدین که بعد

فون برادرش ملک شمس الدین بر سب حکومت نشسته بود در ممر حصار الدین نقل  
آوردند و بعد از آن اکابر و اشراف با اتفاق سالار که در آن وقت صاحب اختیار بود  
ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین را با وجود صغر سن بمسند حکومت  
نشانند و از پیش سلطان ابوسعید جهته او خلعت و نشان حکومت آوردند  
**وقایع سنه اشنی و ثلاثین و سبعمانه** درین سال سلطان اورخان قلعه  
طرقلی سلجوقی و قلعه کر نیک را بچطه تصرف در آورد و هم درین سال جمعی بر  
شیخ حسن بن امیر حسین بن آق قوغا افرآ کرده بعضی بعضی سلطان ابوسعید  
رسانیدند که او را با بغداد خاتون مراسلات پنجمانی است و قصد سلطان دارند  
سلطان را باور آمده قصد کشتن او کرد و مادر او که عمه سلطان بود خون او را  
در خواست کرده بدو بخشید و بقلعه کلخ فرستاد که در آنجا مقیم باشد و بغداد  
خاتون از نظر سلطان افتاده تا آن سخن تحقیق شد و افرآ می مفرمایان روشن  
گشت خاتون را جاه و مرتبه ارتفاع یافته صاحب اختیار کلی و جزئی شد  
**وقایع سنه ثلث و ثلاثین و سبعمانه** درین سال سلطان ابوسعید عنایت  
فرموده امیر شیخ حسن را که بقلعه کلخ فرستاده بود بیرون آورده  
بامارت روم تعیین نموده تا زمان وفات سلطان حاکم آن ولایت  
بود و هم درین سنه ولادت شاه شجاع بن امیر مبارز الدین محمد آفغان  
افتاد **وقایع سنه اربع و ثلاثین و سبعمانه** درین سال سلطان ابوسعید  
حکومت فارس با امیر مسافر عنایت فرمود و امیر شاه محمود اینجو که سبی  
امیر چوبان حاکم آن ولایت بود اموال و اسباب و املاک بجد در آن  
ولایت داشت مع هذا در خدمت سلطان بغایت کتبخ بود او را سخت  
آمد که حکومت فارس دگری داشته باشد بنا بر این امیر محمود اینجو  
و امیر سلطان شاه بن امیر بکورد و امیر محمد بک و امیر محمد پلین را بحد متفق  
کردانیده قصد مسافر کرد و او از کید ایشان واقف گشته خود را در درون

دولت سرای سلطان انداخت آنجا عت تا در دو تمانه رفته تیری چند بر درو دیوار  
زوند و کار را بدان رسانیدند که مسافر را بدیشان دهند در خلال این احوال  
امیر سورخان و خواجه لؤلؤ با غلبه تمام رسیده سلطان با ایشان مستظهر گشته  
آنجا عت پس رفته سلطان یکبار را گرفته حکم قتل فرمود آخر بعضی خواجه  
غیاث الدین محمد وزیر از گشته شدن خلاص شده تا زمان فوت سلطان در یکی  
از قلاع ولایت مجوس نمودند **وقایع سنه خمس و ثلثین و سبعانه**  
درین سال سلطان اورخان قلعه بالی کسری و ولایت قره سی و قلعه بر غمه  
و قلعه آید بخت ایدر مید و قلعه کر ماسی و آلو باد را مسخر کرد اینده بید تصرف  
در آورده و هم درین سال فولاد خان در الوس جغتای و ماوراء النهر وفات  
یافت و پادشاه غزان بن میور سلطنت نشست و در او احزابین سال  
پادشاه اوزبک از نسل توشنی خان از دشت خزانک روان و آذربایجان

کرد سلطان ابو سعید بجای آنکه **بیت**  
علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد خواست که پیش از ملکن خصم و تغلب دشمن  
اسباب قتال و جدال مرتب و مهیا سازد و با امر او لشکر مایان غنیمت ملک  
ایران نموده هر چند موسم قشلاق رسیده اما توجبه فرمود **وقایع سنه**  
**ست و ثلثین و سبعانه** سلطان ابو سعید بسبب خبر توجبه پادشاه اوزبک  
هنوز هوادر غایت گرمی بود که لشکر تابعد و ایران مقام کردند بعد از  
چند روز عارضه روی نموده مزاج مبارک از منهای صحت منحرف شده  
بعد از دو هفته اندک صحت دست داده سلطان عالی مقام بحکم برای  
امری که موجب آن است مرکب گشته رفت نکث کرده بعضی اطبا حاضری  
سمی از سموم کردند در روز سیزدهم ربیع الاخر سنه مزبور بجزار رحمت  
الهی پوست و خواجه سلمان در مرثیه وی گوید **بیت**

که بگریه تاج و سوز و سخت چون باشد بعید بر زوال دولت اعظم ابو سعید

امرا و ارکان دولت جسد او را تجیر و تلفین کرده بسلطانیه نقل کرده و در جنب  
جامع شریف که در منزلی که جهته همین کار بنا نموده بودند بخاک سپردند  
و چون اولاد ذکور نداشت بسی خواجه غیاث الدین محمد وزیر ارپاخان  
بن سوسه بن سکفان بن ملک تیمور بن اریق بوکاد بن تولی خان  
بن خلیفه خان بر سریر خانی نشست اما بعد از چهار ماه علی پادشاه  
خان سلطان ابو سعید موسی خان بن علی بن بایدو خان را در بغداد  
بسلطنت برداشته برو خروج کرد و با اتفاق ضنا دید عرب و اگر اد  
در موضع چغتوی مراغه با اورپاخان مقابل گشته در میان ایشان  
روز هفدهم شهر رمضان سنه مذکور جنگ عظیم واقع شد در آنای  
کیرو دار اکثر امرا و اعیان از او پاخان روگردان شده بمو کب  
موسی خان پیوستند از وقوع خیانت اعیان اورپاخان را مجال  
توقف نماند رود رودی فرار نهاد خواجه غیاث الدین محمد نیز بطرف  
کریمت نخت خواجه در سه کبند ان مراغه دستگیر گشته در بیست و یکم  
ماه مزبور شربت شهادت چشیده بعد از آن اورپاخان بجنگ دشمنان  
افتاده در سیم شمر شوال همین سال بمقام او جان از عقب وزیر روان  
گردید چون استیلاء علی پاشا و موسی خان و قوم او در اطراف  
ولایت شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم  
شده بخد مت امیر شیخ حسن بن امیر حسین بن آقوفا که پسر  
عمه سلطان ابو سعید بود شافه او را بر مخالفت موسی خان  
و علی پاشا تخریص نمود و امیر شیخ حسن محمد خان بن بویناغ  
بن ایتمور بن دیناجی بن هلاکون خان را بیادشاهی برداشت  
و شیخ ایرانزا بن خود قرار داده علم نهضت بجانب اوزبایجان  
برافراشت و موسی خان و علی پادشاه با استقبال روان شده

در چهاردهم ذی قعدة سنه مذکور در نواحی اوطاق آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند  
و علی پاشا حیدرآبادی شیده قاصدی نزد امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام  
داد که دو پادشاه بر سر ملک با یکدیگر نزاع دارند چه ضرور است که ما تو  
در این خونریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان بنماید که هر  
با اتباع خود بر بالای پشته برآید ایشانرا بهم که آریم هر کدام ازین دو خان  
که ظفر یا بند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن را قبول نموده با دو هزار  
مرد صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش جدال بباد حمله رجال  
اشغال یافت و محمد خان عنان بصوب هزیمت شتافت و علی پاشا  
خود را غالب مطلق تصور کرده فارغ بال در کنار آب نزول نمود و تجدید صنوع  
مشغول شد در آن حین امیر شیخ حسن با دو هزار مرد شمشیر زن از پشته  
فرو تاخت و بزخم تیر و تیغ جسد علی پاشا را پاره پاره ساخت و موسی خان  
از استماع این خبر فرار برقرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطاف  
داده روی با امیر شیخ حسن بصبط ممالک آورده و شاد خاتون حرم سلطان  
ابوسعید را بمکانات بغداد خاتون که سلطان از او مطلقه گردانیده بود بحاله  
نکاح آورد و هم در او اخر این سال سلطان اورخان در ولایت روم قلعه قزلباش  
طرز را فتح نمود **وقایع سنه سبع و ثلثین و سبعمائة** درین سال ظهور خروج  
امیر عبد الرزاق بن فضل اللہ با شیشینی که ایشانرا سلاطین سربداریه و از جمله  
ملوک طوائف چکنزیه می گویند در سبزوار خراسان واقع شده و پاشتن قریه است  
از قراء پستان من اعمال سبزوار و خواجه فضل اللہ محتشم آن ملک بود پنج  
پس داشت امین الدین عبد الرزاق و وجیه الدین مسعود و نصر اللہ و شمس الدین  
و امین الدین در ملازمت سلطان ابوسعید بسر می برد و در آن زمان علی سرخ  
خراتی که ابو مسلم خواتمی کینه داشت در فن کشتی گیری و تیر اندازی مهارت  
کامل حاصل کرده ملازمت سلطان ابوسعید مینمود روزی بزبان سلطان

گذشت

گذشت ایاد قلم و ما کسی بوده باشد که با ابو مسلم کشتی گرفته و تیرها تواند انداخت  
امین الدوله بعض رسائید که بنده را برادری است در خراسان عبد الرزاق  
نام که با ابو مسلم در کشتی گرفتن بمقاومت می تواند کرد سلطان فی الحال  
مسرعی حته او بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد لورا در عرض چند  
روز بیایه سیر پادشاهی حاضر کرد سلطان فرمود که با ابو مسلم تیر انداز  
و ایشان بصحرارفته در نظر پادشاه تیر اندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق  
ده قدم از تیر ابو مسلم سبقت گرفت سلطان فرمود که او را بمحلی روان  
سازند که منافعی بدو رسد دیوانیان تحصیل مال و جهات دارالامان کرمان  
بومی رجوع نمودند مقرر آنکه یکصد و بیست هزار دینار بکلی بود بیست هزار  
دینار مخصوص دانسته صد هزار دینار بخزانة عامه تسلیم نماید بعد از  
تحصیل اموال عبد الرزاق و فرع زر را در کرمان بشراب و شاهد صرف  
کرده بسزوار توجه نمود که اموال و املاک پدر را فروخته در عوض مال پادشاه  
بخزانة تسلیم نماید در راه خبر فوت سلطان ابوسعید بشنید و جمعی از نواد  
و او باش سبزوار بر سر خود جمع نموده داری بر در دروازه سبزوار  
نصب کرده و گفت هر کس که با ما اتفاق دارد دستار خود را بجای  
سرازمین داری باید آویخت تا اخلاص و یکجتهی او بر عالم و عالمیان ظاهر  
کرد اتفاق در آنروز منقصد نرف با او در این امر متفق شدند و ایشانرا  
مطلب سیر بداران کردند و در همانروز بر سر خواجه علاء الدین محمد وزیر  
خراسان که در چمن دامغان توقف داشت رفته او را منمهرم کردند  
و خواجه بجانب استرآباد فرار کرده و وجیه الدین برادر عبد الرزاق با و رسید  
او را در ناحیه و الا یاد استرآباد بدرجه شهادت و در آنروز کار سیر بداران  
عروج تمام یافتند **وقایع سنه ثمان و ثلثین و سبعمائة** درین سال  
شیخ حسن بن تیمورتاش بن امیر جهان که شیخ حسن کچک

عقل داند که در او دار فلک بی رحمت است قامت پذیرند نجوم سیار وین  
یقین است که در عرصه ملک شطرنج برتر از شاه یکی نیست تکلیف و وقار دیده باشی  
که چو رخ بر طرف شاه نهد بیدتی بی هنری کم خطری بی مقدار وقت باشد که  
بر نظر مصلحتی بزند شاهش و یکوشود از راه گذارند از این عظم بود پایه سید  
قدرت از آن جرم بود منصب شاهی را عار آخر از دست بر آرد اثر دولت شاه  
زندادش بهم اسپ پی پیل دماره **وقایع سنه احدى و اربعین و سبعمائه**  
در مبادی این سال سلطان ایلدرم بایزید ولد اصدق سلطان مرادخان  
در مغنیاب وجود آمد و در بهار این سال شیخ حسن بزرگ باری دگر  
شکر بسیار از خیل ترک و عرب فراهم آورده با ذریعای جان در آمد و در ذی  
سال مذکور سلیمان خان با تفاق خان با تفاق امر او نوینان بجهت دفع  
دشمنان با وجان رفته در آن ایام امیر باغی باسی ولد امیر چوبان بنام  
توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان  
روگردان شد و شش هزار اسپ که در سهند بعلف گذاشته بودند  
در پیش افکنده راند بحسب اتفاق گذرش بر جای افتاد که نزدیک  
بمسکر شیخ حسن بزرگ بود بغدادیان کرد بسیار مشاهده کرده  
تصور کردند که دشمن است که بسر وقت ایشان رسید متوهم گشته  
بمنازل خود باز گشتند **وقایع سنه اثنی و سبعین و سبعمائه**  
در اوایل این سال یا او اخر سال گذشته امیر مبارزالدین محمد  
بنیاد اساس سلطنت نهاده متوجه کرمان گشت و ملک ناصرالدین  
برمان که والی آنجا بود تا ب مقاومت او نیاورده کرمان را خالی  
گذاشته بطرف خراسان رفت و هم درین سال شیخ حسن  
کوچک در خدمت سلیمان خان شکر بجانب دیار بکر کشیده در آن  
ولایت خرابی بسیار **وقایع سنه ثلث و سبعین و سبعمائه**

عجارت از دست ساقی پیک بنت سلطان محمد خدابنده را پادشاهی برگرفت  
نام او را در خطبه و سکه مندرج گردانیده عزم رزم شیخ بزرگ جزم کرده و میر  
شیخ حسن که در آن ولا از تبریز بسطانیه شتافته بود این خبر شنیده  
عازم قزوین گشت امیر شیخ حسن و ساقی پیک نیز از قزوین برون  
آمده قبل از ملاقات میانه ایشان صلح کونه واقع شد و ساقی پیک و شیخ  
حسن کوچک بآران و آذربایجان شتافته امیر شیخ حسن بزرگ  
بسطانیه رفت **وقایع سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه** درین سال  
شیخ حسن کوچک ساقی پیک را از سلطنت خلع کرده سلیمان خان  
که از اولاد و بخت بن بلا کو خان بود و پادشاهی نصب کرد ساقی پیک  
طوعا و کرها در سلک ازدواج او کشید **وقایع سنه اربعین و سبعمائه**  
در اوایل این سال جهان تیمور بن الافرنک بن کینا تو خان بسوی شیخ  
حسن بزرگ در بغداد بر سر جهانمندی نشاند و در روز چهارشنبه  
ذی الحجه سنه مذکور با سلیمان خان و شیخ حسن کوچک  
در نوامی نفیوی مراغه مصاف داده شکست خورده و امیر شیخ حسن  
کوچک مظفر و منصور تبریز شتافته امیر سیورخان بن چوبان  
با برادر خود امیر اشرف بن تیمور تاش با مارت عراق بحکم  
تعیین کرد و پسر و عم خویش امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود  
بن امیر چوبان را بجکومت فارس فرستاده چون امیر شیخ حسن  
بزرگ از آن معرکه که بخت به بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت  
جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حاشی کشیده منسوخ خواهد سلیمان  
ساجی که در آن حین ملازم رکاب شیخ حسن بزرگ بود در باب  
اعتذار انحرام قصیده نظم کرده و چند بیت ثبت میشود **بیت**  
خبر و لشکر منصور اگر رجعت کرد نیت برد من جاه تو از آن هیچ

درین سال امیر وجهیه الدین سر بهار که بعد از قتل برادرش بر سر پر حکومت  
نشسته بود با اتفاق پیر خود شیخ حسن خورمی بعزم تسخیر هرات  
روان شد با ملک معز الدین حسین کت مصاف داده شکست خورد  
و شخصی از لشکر بایان امیر وجهیه الدین شمشیری بر پهلوی شیخ حسن  
خورمی زد که سر از آن طرفش برون آورد و مردم نسبت قتلش  
با امیر وجهیه الدین کردند و هم در این سال ملک امیر اشرف برادر شیخ حسن  
کوچک لشکر بطرف شیراز کشیده بی آنکه مهمی بسازد بسلطانیه باز گردید  
**وقایع سنه اربع و اربعین و سبعمائه** درین سال دولت امیر شیخ ابوالحق  
بن امیر شاه محمود اینچوردی در ترقی آورد و کوی حکومت فارس  
خلع المیدان در خم چوکان اقدار آورده پامی از درجه امارت بزرگ  
سلطنت نهاد و تولد ابا و اجدادش در فارس بود و سلسله نسب  
ایشان بحضرت خواجه عبداله انصاری قدس سره منتهی میگردد  
و اینچوردی اصطلاح طائفه مغول ضابطه اموال پادشاه را کونیند در زمان  
سلاطین مغول امیر شیخ ابوالحق در شیراز قوت و مکنیت بسیار  
پیدا کرده پدرش امیر محمود در فترات او را پادشاه بقتل آورده  
شد در شب شبانه میت و هفتم رجب این سال ملک زوجه امیر  
شیخ حسن یکک که با یعقوب شاه نام شخصی قضیه پنهانی داشت  
بتوهم آنکه مبادا شوهرش بر آن امر قبیح و قوف یافته باشد دوسه نفر  
از عورات و جاریه را بخود متفق گردانیده بفشردن خصیصه شیخ حسن  
ملاک ساخت و خواجه سلمان درین معنی میگوید **تاریخ**  
زجرت بنوی رفته مقصد و چل و چار در آخر رجب اتفاق حسن  
گرفت و محکم میداشت تا ببرد و برفت زهی خجسته زن خایه دار مردان  
**وقایع سنه خمس و اربعین و سبعمائه** درین سال ملک اشرف

الحامی برادر خود را تحت تصرف در آورده و در صحرای اغنا باد با امیر باغی باقی  
و امیر سیورغان پسران امیر چوبان مصاف داده ایشانرا منهرم گردانید  
و نو شیروان نامی را که قجاقی او بود بخجانی برداشت و او را نو شیروان عادل  
خوانده در آذربایجان و آران ریاست استقلال برافراشت **وقایع**  
**سنه خمس و اربعین و سبعمائه** درین سال ملک اشرف برادر خود را تحت  
تصرف در آورده و در صحرای اغنا باد با امیر باغی باقی و امیر سیورغان پسران  
امیر چوبان مصاف داده ایشانرا منهرم گردانید و نو شیروان نامی را که قجاقی  
او بود بخجانی برداشت و او را نو شیروان عادل خواند در آذربایجان و آران  
ریاست استقلال برافراشت **وقایع سنه اربعین و سبعمائه**  
درین سال ملک اشرف برادر خود ملک مصر را در قفس آهینین کرده بحیجان  
و خواجه علی و ایل سیکر بهادر را در تبریز بقتل رسانید و ارتق پسر خواجه  
محمد الدین رشیدی را گرفته در قلعه بر کله مجوس ساخت و زمستان  
بقراباغ رفته غلام خود محمد رومی را که از معتبران او بود با دو هزار مرد گل  
در تبریز گذاشته محمد رومی عصیان نموده ارتق رشیدی و چندی  
کس ذکر از بند خلاص کرده با استعداد تمام متوجه شیراز شد و چون  
ملک اشرف این خبر نا ملایم را شنید اگر چه زحمان بود تبریز عودت  
کرده بقیه را آنجا گذرانید **وقایع سنه سبع و اربعین و سبعمائه** درین  
سال در تبریز و بامی عظیم علاوه بیداد ملک اشرف ظاهر شد و بدان  
جهت هر کس توانست از آذربایجان بامنی و مسکنی رفت و هم  
در این سال آغا محمد آیتمور که نوکر امیر وجهیه الدین سر بهار بود بعد از قتل  
امیر وجهیه الدین حاکم سر بهاران شده بود بر دست خواجه شمس الدین  
علا سر بهار بقتل آمد **وقایع سنه ثمان و اربعین و سبعمائه** درین  
سال ملک اشرف با سپاهی جلالت آیین بعزم تسخیر دار السلام

بعد از روانه شد امیر شیخ حسن بزرگ در شهر محقق شد و ملک اشرف مدتی  
دو ماه بمحاصره پرداخته چون حرارت هوا استیلا یافت و دانست که کار  
از پیش نمی تواند برد بتریز معاودت نمود ز نام اختیار ملکی و مالی را  
در کف کفایت خواجه عبدالحی داده در اذربایجان و عراق عجم و آران  
و موغان بمواخذه رعایا و برابری و ضعفا و فقر اقدام نمود از هر کس  
هر چه توانست بزور و تعدی بگرفت **وقایع سنه ثانی و اربعین**  
**و سبعمائة** درین سال ملک اشرف خواجه عبدالحی وزیر را گرفته بقلعه  
الوت فرستاده و چون شنید که کوه توال قلعه را اورا با عزاز و اکرام  
نگاه دارد و مهمتری بحری را برزده وزارت بالوت فرستاده که خواجه را  
بتریز آورد و باز به بحری داد که تا اورا بقلعه النجف برده محبوس سازد  
و منصب وزارت بخواجه مسعود و امغانی که لطف انشا و خط خوب داشت  
مفوض گردانید **وقایع سنه ثمانین و سبعمائة** ملک اشرف پانجا  
هزار سوار جرار متوجه تسخیر اصفهان گشت امیر نجیب الدین برادر امیر ذکریا  
وزیر و خواجه عماد الدین کرمانی که در آنروز از قبل امیر شیخ ابواسحاق  
حاکم شهر بودند اطراف حصار باره و جدار بلده اصفهان را مضبوط ساخته  
تحصن نمودند و ملک اشرف مدتی پنجاه بمحاصره و محاربه پرداخته  
بعد از آن مصالحه اتفاق افتاد اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان خوانده  
دو هزار دینار زر سرخ با موازی صد هزار دینار جناس بیرون  
فرستاده ملک بهمان مقدار از ایشان راضی گشته با ذریبایجان  
عودت نمود **وقایع سنه احدی و ثمانین و سبعمائة** درین سال  
امیر شیخ ابواسحاق این حرکت دوم لشکر بدار العباده یزد کشید  
امراء بقتل آمده خاسر و حائف بشیر از عودت کرد و هم درین سال  
ملک اشرف از سر هوای جهانگیری در گذشته رجب رشیدی را حصار

مستحکم

مستحکم ساخته در آنجا توطن اختیار کرد که من بعد سفر نکند بواسطه بد خوئی و بگرداری  
که با امراء ماروین و ایجان کرده بود اورا بر بهجکس اعتماد نمانده بود و هم  
درین زودی دختر حاکم ماروین را خواسته و بتریز آورده رجب رشیدی را  
باین بسته طوی سنگین کرد اما بعد از ملاقات دختر را پسند نکرده  
زیاده از یکشب اورا ندید **وقایع سنه اثنی و خمسين و سبعمائة** درین  
سال ولادت شیخ زاهد برادر سلطان اویس پسر شیخ حسن بزرگ  
واقع شد و خواجه سلمان در تمینت ولادت او گفته **میت**  
ماهی از برج شرف زاده خوشید جمال زاده اله جلالی همان داده کمال  
کلبن ابنته الدینا حسنا برده مانید سپهر از چمن جاه و جلال روز آینه  
نه از ماه جمادی آخر رفته از عهد نبی مفضل و پنجاه دو سال شیخ زاهد شده  
فرخنده پی آمد بوجود شد همان از اثر طالع او فرخ فال **وقایع سنه ثلث**  
**و خمسين و سبعمائة** درین سال امیر شیخ ابواسحاق لشکر کران از شیراز  
بر درمی برادرش کیقباد بجانب کرمان فرستاد و امیر مبارز الدین  
محمد با پسرش شاه شجاع همراه برایشان گرفته در موضع پنج انگشت  
تلاقی فریقین دست داد و بعضی از امراء شیراز در آن معرکه گرفتار گشته  
امیر کیقباد که سردار آنجا عت بود روی دروادی فرار نموده امیر مبارز الدین  
محمد مظفر و منصور بمقر دولت عودت فرمود **وقایع سنه اربع و خمسين**  
**و سبعمائة** در اوائل این سال امیر مبارز الدین محمد شیخ ابواسحاق را  
در شیراز محاصره کرده اورا و پسرش شرف الدین مظفر را از عفو نت  
هوای شیراز مرضی صعب طاری گشته شاه شرف الدین مظفر وفات  
کرده مبارز الدین محمد صحت یافت با وجود بیماری هر روز در تضرع ابواب  
محاصره جد و جهد بیشتر می نمود تا آنکه شهر را مسخر گردانید و امیر شیخ  
ابواسحاق از آن مملکه هزار مثقت خلاصی یافته بجانب شوشستان و قلعه

سفید فرار کرد و قایق **سنة خمس و خمسين و سبعمائة** در این سال امیر  
مبارز الدین محمد بزم شیر عراق آنک اصفهان نموده بسی پریش  
شاه شجاع مسخر شد و هم درین سال نائب المعتض بالله عباسی که در  
اقامت داشت و با استقلال دعوی خلافت میکرد بجهت بیعت بولایت  
فارس آمده مبارز الدین محمد بتنا بیعت علما و فضلا فارس باو بیعت کرده  
رازی منابر و وجوه دمایر که از زمان فرات بغداد و قبل معتصم خلیفه از آن  
اثری مانده بود بشکر ارتجدید یافت و قایق **سنة ست و خمسين و سبعمائة**  
درین سال امیر مبارز الدین محمد فرزند کامکار خود قطب الدین شاه محمود را  
بطرف قلعه شبانکاره فرستاد حاکم آنجا تاب مقاومت او نیاورده  
از راه پشت قلعه که در جانب صحرا بود فرار نموده قطب الدین شاه محمود  
در مقر دولت او نزول نموده مهمات آنجا را انتظام داده و عنان عزیمت  
نصرت آیت را بصوب دارالملک عرب اعنی بلده شیراز در اهتزاز و هم درین  
سال جناب مولای اعظم قدوه بخاری امم ناقد جواهر فصاحت و ناطق  
در بلاغت سعد المله و الدین مسعود تفتازانی مختصر تلخیص را بنام جانی پیک  
که از نسل اوزبک خان بن طغرل بن بوقیان بن قرالو تولیت پادشاه  
نخند بود ایشانرا سلاطین کرک ادوه میخوانند و از قدیم الامم ولایت  
اوست راست چون ارس و کیقباد و ماجی و قران بدیشان متعلق  
بود نوشت و قایق **سنة ست و خمسين و سبعمائة** درین سال  
قرال انکروس که بعبارت کفه بعبارت از پادشاه است با اتفاق  
امرا و لاز و طائفه شرف بزم مقابله و مقاتله سلطان اورخان متوجه  
اناطولی شد و چون از اتفاق کافران واقف گردید سلیمان پاشای  
وزیر را مامور کرد آیند که بجانب روم ایلی رفته بالشکر کفار محاربه نماید  
پاشا صاحب المامور در تمینه اسباب سفر کوشیده هم درین سال شیخ

حسن بزرگ بعد از آنکه هفده سال با مر حکومت قیام نمود در بغداد بجوار رحمت  
ایزدی پیوست و پسرش سلطان اویس پای بر سر سلطنت نهاده  
بجای پدر نشست خواجه در تنبیت گوید **بیت**

افوس که مرغ عمر اذانه مانند امید بهیج خویش و بیکانه مانند در داد  
در نیفا که درین مدت عمر از هر چه بگفتم جز افسانه مانند و هم درین سال  
جانی پیک خان شرح و فور جور و تقدی ملک اشرف را که از قاضی محمد  
بروعی کشیده بود از زواه در بند شروان متوجه اوزر بایجان کشت و چون  
این خبر نزد ملک اشرف محقق شد بعد از آنکه چند سال در ربع رشیدی  
توطن کرده بود بیرون آمده در شب غازان نزول نمود چهار صد قطار استر  
و هزار قطار اشتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه فراوان  
بجانب او جان روان کرد و چون جانی پیک خان نزد یکتر رسید  
مضطرب گشته خواجه لولور فرمود که با خوانین و خزان در کردیوه مرند  
بر سر چشمه خواجه رشید منتظر باشند اگر کار برادر شود تبریز آیند  
و اگر قضیه عکس باشد بمرند روند و خود بطرف او جان رفته بر سر راه  
دول بر بالای پشته منتظر ایستاده بود که بیکبار جانی پیک خان از راه  
سراب رسید و فرمود که لشکریان ایشانرا در میان گیرند ملک اشرف  
چون آن حال مشاهده نمود بشتب غازان مراجعت کرده یکشب در آنجا  
بود نگاه از عقب خوانین و خزان در حرکت آمد و جمعی با او بودند  
متفرق خدمتش با دو غلام کزجی در مرند بغرق باغوق پیوست و مر  
در آنجا بر کیفیت شکست آن خاین و قوف یافته دست بخزاین دراز  
نمودند و خوانین نیز صلاهی تفرقه در داده ملک اشرف بجانب خوی  
روان شد در خانه شیخ محمد بالغی که در صحرا بود فرود آمده شیخ محمد  
در مقام خدمت با استاد اما جهته اعلام آن حال قاصدی همغان

برق و باد بجانب اردوی جانی پیک خان فرستاد در امیر بیاض مقر  
شد که اشرف را بخدمت آورد امیر بیاض چون اشرف را بخدمت آورد  
در تبریز از باهما خاکستر بر سر آن بد اختر میر تختند و چون چشم جانی پیک  
خان بروی افتاد پرسید که چرا این مملکت دیران کردی جواب داد  
که نوکران بخلاف رضای من خرابی کردند و جانی پیک خان از او جان  
بشت رود رفته در آن موضع ملک اشرف را بقتل آورد و سر او را تبریز  
شاسته در دولتیخانه نزول فرمود و حکومت آن ولایت را به پسر خود بروی پیک  
باز گذاشته خود باور کنج معاودت نمود بعد از چند روز بروی پیک خبر  
بیماری پدر را شنیده بولایت اورکنج نهضت فرمود و اخوی جوق بر سر  
ولایت آذربایجان استیلا یافت درین سال و زمان اورخان امور  
پیک بن بایدین پیک والی اندین ایلی در کشته شده بطرف روم تلی  
رفته غزوات و جهاد بسیار کرده مال و غنیمت بی شمار بدست غازیان  
مجاهد در آمده زرا در میان خود بکلاه مذ حاجی بگماشتی قسمت نمودند آخر  
کلاه را تیمنا کلدوز کرده او سکوق نام کردند و اسکوق طلا دوز از انروز  
پیداشد **وقایع سنه تسع و خمین و سبعمانه** در بهار این سال  
سلطان اویس بعزم تسخیر آذربایجان متوجه تبریز گشته اخوی جوق  
که از بنات جانی پیک خان و پسرش بحفظ و حراست آنجا قیام نمود  
شکست داده در تبریز بر سر حکومت متمکن شد و هم درین سال  
امیر مبارز الدین محمد از شیراز باراده تسخیر آذربایجان و تبریز بیخ  
اخی جوق که از سلطان اویس فرار کرده در پنجوان علم استبداد  
برافراشته بود رفته اخوی جوق تا میان با استقبال اورفت تلافی  
فریقین بهم رسید امیر مبارز الدین محمد غالب آمده اخوی جوق مغلوب  
شد و امیر مبارز الدین محمد متوجه تبریز گشته اکابر و اعیان و شرف

فرود

و محترمه و اصناف استقبال نموده شرایط نثار و پیشکش بجای آوردند  
و روز جمعه بیالای منبر رفته خطبه طبع خوانده دعای خلیفه عباسی گفته است  
مسلمانان بجای آوردند و روز جمعه بیالای منبر رفته و بعد از چند روز خبر  
آمد که سلطان اویس از بغداد بعزم رزم مبارز می متوجه تبریز است  
مبارز الدین محمد بمجرد استماع این خبر بشیر از عودت فرمود **وقایع سنه**  
**ستین و سبعمانه** درین سال شاه شجاع پدرش امیر مبارز الدین محمد را  
بواسطه بدخویی که با امر او فرزند ان عینود گرفته مکفوف البصر گردانیده  
در قلعه از قلاع فارس محبوس ساخت و بجای او بر تخت نشست  
و فضلا عصر در این باب گفته اند **بیت**  
یکچند شکوه چشمش پیل کشید یکچند سپه زهند تا نیل کشید پیمان دوش  
چو شد مالا مال هم روشنی چشم خودش میل کشید **وقایع سنه احدی**  
**وستین و سبعمانه** درین سال سلطان اورخان عالم فانی را وداع  
کرده بجهان جاودانی رحلت نمود و ولد صدقش سلطان مراد خان بجای  
پدر در بورسا بر سر سلطنت جلوس فرمود و ایام حیات آن سلطان  
مغفور هشتاد سال بود و مدت سلطنتش سی و پنج سال بود و در بورسا  
مدفون است سه پسر داشت سلطان مراد سیمان شاه سلطان قاسم  
سلطان قاسم در زمان پدر وفات یافت و هم درین سال سلطان مراد  
از کیلیولی عبور کرده بطورس رفت و قلعه جوانی را فتح کرده و قلعه را خراب  
نموده بر سر قلعه رفته در اینجا جنگ عظیم واقع شده و حاجی ایلی را مامور  
گردانیده که قلعه پر غور را هم که در ساحل رودخانه مریم واقع شد محو گرداند  
**وقایع سنه اثنی و ستین و سبعمانه** درین سال سلطان مراد خان اورخان  
پیک را تسخیر ولایت ایصانه مامور گردانید آن ولایت را بقضه تصرف  
در آورد و امیر و غنیمت بسیار گرفت **وقایع سنه ثلث و ستین**

**و سبعمانه** درین سال سلطان مراد لاله شاهین را بغرم تسخیر ادرنه روانه ساخت  
و کافران تکفور در مقابل ایشان صف آرا گشته جنگ عظیم واقع شده  
آخر تکفور منهدم شده پناه بقلعه ادرنه برده سلطان مراد خان از عقب الله  
شاهین رسیده ادرنه را محاصره کرده و سردار تکفور در کشتی صندل نشسته  
چو رودخانه مرجع طغیان کرده بود فرار نمود و شهر ادرنه را که از جمله بلاد  
اعظم روم است بضبط کماشکان آل عثمان درآمد و لاله شاهین  
بجانب زغره رفته قلعه ایصاله و ملقره را مفتوح گردانید **و قایع سنه**  
**اربع و ستمین و سبعمانه** درین سال مراد خان غازی مسجدی عالی  
در دار السلطنه بوسا بنا کرده با تمام رسانید **و قایع سنه خمس و ستمین**  
**و سبعمانه** در این سال او یس قصد تسخیر شیروان کرده در آن اثنا  
خبر عصیان خواجه مرجان که از نیابت سلطان والی دارالاسلام بغداد  
رسید سلطان دفع او را جزم کرده متوجه بغداد شد چون هنگام طغیان  
آب بود خواجه مرجان بند فوج شط را گشاده اطراف بغداد چهار فرسخ  
آب گرفته مجال تردد کسی نماند و بعضی از لشکریان سلطان از لغائنه بکشتیها  
گذشته در اول خواجه مرجان در برابر لشکر سلطان درآمده چون سلطان  
از عقب رسید و نظر خواجه بدختر سلطان افتاده تاب مقاومت نیاورد  
فرار جسر را بریدند بقلعه بغداد متحصن شده در مقام عذر خواهی برآمد  
سلطان گناه او را عفو و اغماض نموده عودت کرد و هم درین سال مبارک  
محمد بعد از آنکه در دست اولاد خود مکفوف البصر شده در قلعه سفید مجموع  
کردید با جمعی از مردمان قلعه اتفاق کرده که توال قلعه را گرفته طبل محفل  
گرفت و چون شاه شجاع از کرده خود نادوم و پشیمان بود روزی از قلعه  
برون آورده تکرار سلطنت نصب کرد باز جمعی از مفسدان در خفیه  
با پدر در صد و قتل شاه شجاع شد شجاع ازین مقدمه بیفروغ و آشف

گفته

گشته پدر اقلعه از قلاع کر میرات شیراز فرستاده بعد از چهار سال که بیچاره  
صعب کشیده بود او را بواسطه قیصر آب و هوا بقلعه بیم آوردند در آنجا بچار  
رحمت حق پیوست **و قایع سنه ست و ستمین و سبعمانه** درین  
سال سلطان او یس بر سر موصل رفت و بیرام خواجه ترکان موصل  
گذشته فرار نمود و خواجه سلمان سادجی در نیاب **بیت**  
قاصد رسید و آورد اجبار فتح موصل با دین خبر مبارک بر پادشاه عال  
و سلطان او یس بیرام خواجه را تعاقب نموده او با الوسات و احشامات  
بطرف موصل رفت سلطان در صحرای موصل بدو رسیده الوسات  
و احشامات او را نهب و غارت کرده خواجه سلمان در این معنی میگوید **بیت**  
فخیم تو ماری است کوجبت بصرای موصل مورچا چنین بارفراوان  
گرفت و هم درین سال سلطان مراد خان بفرموده قره رستم قرمانی  
خمس کیسب باز یافت نموده و بموجب فتوی خلیل پاشای شهور بخند لو  
غلامانی که از کیسب میگردانیدند از پنج یکی را گرفته بطوائف اترک میبردند  
که زبان ترکی یاد گرفته بعد از آن آورده ملازم رکاب ظفر انتساب  
ساخته کلاه نمد سفید بر سر ایشان نهاده آن جماعت را نیکی نام نهادند  
و از آن روز طائفه نیکی نامی حادث شد و هم درین سال سلطان مراد خان  
والی روم از کلیبولی نام محل از دریا عبور نموده بطرف روم ایلی اناطول  
توجه قلعه بیغار امسخر گردانید و لشکر بطرف اتفاق نموده بر سر  
مسلمانان هجوم آوردند در جرمن نام محل الله شاهین بر سر ایشان  
شبیخون برده کافران منهدم گشته اسیر و غنیمت بسیار بدست  
آورد **و قایع سنه سبع و ستمین و سبعمانه** درین سال سلطان  
مراد خان فتح قلعه کوتاهیه و قلعه سپاه و قلعه اگری بوز و قلعه طوشانو  
نمود و هم درین سال سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم والی شیروان

وفات یافت و نسب حاکمان شیروان باین ترتیب بنو شیروان عادل میرسد  
سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیتباو بن فرخ  
بن فرامرزن کتاسب شیروان از مستحقات اوست بن فرخ  
بن منوچهر که لقب بخاقان بوده خاقانی شاعر تخلص خود را بنام او  
کرده بن کسران بن کاوس بن شهریار بن کرشاسف بن افریدون  
بن فرامرزن بن سالار بن یزدجرد بن مرزبان بن هرمز بن شیروان  
**وقایع سنه شان و ستین و سبمانه** درین سال چون شاه شجاع  
دانست که بنارزه برضدیت شمارزه مدد شاه محمود برادرش خواهند  
گفت قبل از آنکه مدد بفریزان شاه محمود رسد او را متفرق کردیم بدین وقت  
از شیراز بیرون آمده متوجه اصفهان گردید **بیت**

بدینگونه میرفت تا قصر زرد ز کرد سپاهش جهان لاجورد شاه محمود پیش  
شاه شجاع آمده برادران بیکدیگر صلح نمایند سادات و ائمه شهر آمدند شاه محمود  
نیز رضا برقرار ایشان داده با پنجاه سوار بیرون آمده بدستبوس برادر  
مشرف شد بعد از آن طوی عظیم نمود پیشکشهای پادشاهانه گذرانیده و شاه  
شجاع شیراز مقضی المرام دعوت کرد **وقایع سنه تسع و ستین**  
**و سبمانه** درین سال امیر قاسم برادر سلطان اولیس بجوار رحمت  
حق پیوست و نعلش او را بنجف برده در جوار مشهد منور و مرقد مطهر  
حضرت امیرالمؤمنین علیه رضی الله عنه در پس تربت پدرش امیر شیخ جن  
دفن ساختند و خواجه سلمان ساوجبی در مرثیه وی گوید **بیت**  
درینا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی درینا که ناکه کلی  
ناشکفته فروریخت از تند باد خزانگی بر آن آفتاب ای فلک زار بگری  
فرورفته در صبح روز جوانی یقین است ما را ازین خانه رحلت و لیکن نبود  
این کسی را حکمانی که در عنقوان صبی میر قاسم زند خیمه بر جنت جاودا

و هم درین سال بیرام پیک که محبوب سلطان اولیس بود بواسطه افراط  
شراب بجز فارت و سلطان اولیس تعزیتی داشت که مثل آن کسی  
نمیده از جمله کینک سیاه بر تن سفید پوشیده امر او خوانین را پلاسحا  
سیاه در کردن انداخته قضیتهی چند کرد که کسی یادداشت خواجه سلمان  
در مرثیه وی گوید اسمان گوید **بیت**

اسمان با سینه پر آتش و پشت دو تا شد بهمای و هو می گریان بر در بریرم  
شد وجود نازنین صافی تر از آب حیات در میان خاک ریزان طیب اله ترا  
**وقایع سنه سبعین و سبمانه** درین سال شاه شجاع خواست که کتیبه  
از خاندان سلطان اولیس در عقد نکاح آورد من بعد مواد فتنه و فساد قطع  
و اسباب نزاع مرتفع گردد و امداد سلطان اولیس نیز برادرش شاه  
محمود نزد جهت ساختن این کار قریحه بنام امیر اختیارالدین قورچی برآید  
امیر اختیارالدین با ساختگی تمام متوجه اذربایجان شد پسران شاه محمود  
ازین قضیه آگاه شده وزیر خود خواجه تاج الدین را که بحدله و تدویر فرزانه  
و یگانه زمانه بود جهت خواستکاری دختر سلطان مقرر فرمودند رویه  
ساخت چون ایلچیان هر دو برادر در ملازمت سلطان یکجا جمع شدند  
در میان ایشان گفت و گوئی بسیار در حضور سلطان واقع شد عاقبت الامر  
بواسطه آنکه شاه شجاع در مکتوب فروتنی ننمود بلکه بزبان قلم تو اضع  
رسمی هم نمکرده و شاه محمود کمال عجز و انکسار نموده در کتابت نوشت  
اعبد و مال لمولاه سلطان قاصد شاه شجاع را جواب داده دختر را نمود  
شاه محمود کرد خواجه تاج الدین مهد علیای سر پرده عصمت را با تحمل تمام  
بر داشته متوجه اصفهان شد خواجه سلمان درینباب میگوید **بیت**  
اسمان ساخت در آفاق یکی سورچه سوره که از آن سورش اطراف مالک معمور  
اجتماعی است منور قمری را با شمس اتصالی است مقرب ملکی را با حور

ممد بقیس زمان داشته است ارزانی به پسر پرده جم دولت تشریف حضور  
**وقایع سنه اصدی و سبعین مانه** در این سال و بت ایل امیر تیمور  
کورگان در خطه کش که حالا بشهر بزم مشهور است قدم بر سر سلطنت نهاد  
و نسب عالی تبار او بدین ترتیب این است چنگیز خان قتمی میشود تیمور  
بن امیر طرغای بن امیر برگل بن امیر ملیکیز بن امیر بجل بن قراجار  
بنان که او در زمان چنگیز خان بود و امیر الامراء و حمله الملک جغتای خان  
بن چنگیز خان بود و او ولد سیورغان بن امیر و می است که یرلای لقب  
داشت و عشرت یرلای بدو منسوب است و او پسر قاچولی ببادر است که برادر  
بزرگ قبل خان بن تومن خان است که بر سر طن برادر او و چنگیز خان بهم می  
و اطلاق لفظ کورکانی بروی بواسطه دامادی میر حسین است و مولد امیر  
تیمور در ظاهر کش در بیت و هفتم شعبان سنه ست و شصت و سبعمانه بود  
و فاش در سنه سبع و ثمانمانه و مدت سلطنتش سی و شش سال چنانکه  
فاضلی درین دو بیت احوال بیان میکند **بیت**  
سلطان تیمور آنکه مثل او شاه نبود در مقصد و سی و شش آمد وجود و مقصد  
هفتاد و یکم کرد خروج در مقصد و هفت کرد عالم بدو در مدت سی و شش  
سال اکثر معموره عالم را قدم نهاد چنانچه ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم  
و بدخشان و هندوستان و خراسان و سیستان و کرجهستان و کوچکراک  
و عراقین و فارس و آذربایجان و مازندران و کیلان و بگردان  
و آران و کردستان و کرجهستان و دیار بکر و روم و شام را منخرت  
و چهار پر داشت اول میرزا جهانگیر بود که در زمان حیات پدر و وفات یافت  
دوم میرزا عمر شیخ است که والی ولایت فارس بود در سر قلعه خرما تو  
در زمان حیات پدر تیر قضا از شخصت کردی بر مقتل او آمده بعالم آخرت  
رفت سیم میرزا میرانشاه است که حکومت ولایت آذربایجان و عراق

دیار بکر تا سرحد روم و شام بدو تعلق داشت و بعد از وفات پدر در تبریز ولایت  
بر دست لشکر قرا یوسف بقتل رسید چهارم میرزا شاه رخ است که در زمان  
پدر والی ولایت خراسان بود بعد از پدر پادشاه ایران و توران شد  
**وقایع سنه اثنی و سبعین و سبعمانه** درین سال امیر ولی حاکم مازندران  
که از اولاد جوجی فشار برادر چنگیز خان است لشکر مرتب داشته بر رفت  
و سلطان او یس از آذربایجان بدفع او توجه نموده منقلای او یس با او  
در ری جنگ کرده شکست یافت و چون سلطان از عقب با غلبه تمام  
بر رسید امیر ولی تاب مقاومت نیاورده عنان عزیمت بر تافت و از لشکر  
او گروه انبوه بقتل آمده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند و سلطان تا سمنان  
از عقب میر ولی رفته از آنجا بصوابدید امر معاودت نمود **وقایع سنه**  
**ثت و سبعین و سبعمانه** درین سال سلطان او یس بعزم رزم  
امیر ولی از تبریز لشکر با وجان کشید که ولایت او را مستخلص سازد  
ناگاه برادر سلطان او یس امیرزاهد بمقتضای اجل موعود که قابل  
تقدیم و تاخیر نیست متبر بام گوشک او جان رفته از آنجا در افتاد  
و جان بداد و سلطان او یس بسبب اندوه برادر فتح عزیمت نموده  
عازم تبریز شد در خلال این احوال شاه شجاع مکتوبی با میر ولی نوشته  
او را بر مخالفت سلطان تحریر نمود **وقایع سنه اربع و سبعین**  
**و سبعمانه** درین سال امیر ولی بالشکر کران از مازندران بدیار ری  
آمد از آنجا بساده رفت مبارک شاه و سائر اکابر آنجا جمعی فقراران نزد  
او فرستادند که شما چرا با نیطرف قدم رنج داشته این شهر از سلطان  
او یس است و او لشکر بسیار دارد اگر امیر ولی از سر ما درین مستان  
درگذرد و لشکر خود را نیز زحمت ندهد اولی باشد امیر ولی گفت مال  
چند ساله می طلبم پیشوایان بیرون آیند تا باز کردیم اهل ساوه قبول کردند

بقدم جنگ و مجادله پیش آمده امیر ولی نیز مستعد محاربه شده در عرض هفت  
ساده را بزور و غلبه تسخیر کرده مبارک شاه ودلی اولانها را شده بعد از آن  
بخدمت امیر مبادرت دختر خود را بعقد نکاح در آورد و امیر ولی باز در آن  
عزت کرد **وقایع سنه شصت و سبعین و سبعه** درین سال امیر  
تیمور دختر اق صوفی حاکم قنرات را بدل جهت پسر بزرگ خود میرزا جهانگیر  
خواستگاری نموده بمرقد فرستاده آوردند و هم درین سال و جله  
طغیان کرده غیر از چند عمارت عالی بقبه عمارت بغداد را خراب کردند  
و قریب چهل هزار آدمی تلف شد مولانا ناصر الدین بخاری در آن وقت  
میگوید **بیت** زهی دولت که اقبال تمامی پسر سلطانی بهایون فال  
شد بومی که بودش رو بویرانی شاه شجاع آوازه حافظ یوسف شاه را  
شنیده بود بجالس خود حاضر گردانیده خوانندگیا فرمود شاه شجاع گفت  
تا آواز سه کس از منا میر تبریز شنیده بودیم مختلف احوال یافتیم سلیمان  
زیاده یوسف شاه را مساوی شیخ محمد کچا مانی را ناقص و نیز گویند  
که شاه شجاع خوابه سلیمان را جهت قصیده که مطلعش مذکور شد چندانکه  
اعتقاد نکرد و بواسطه قصیده ذکر که مطلعش این است بدو اعتقاد  
پیدا کرد **بیت** سخن بوصف خوش چون ز خاطر م سرزد ز مطلع سخنم  
آفتاب سر برزد چون چهار ماه در تبریز بعیش و عشرت گذرانید خبر رسید  
که شاه یحیی پسرش در شیراز رایت مخالفت بر افراشته فی الفور عنان  
عزیمت بصوب شیراز معطوف گردانیده و هم درین سال امیر تیمور کورگان  
بعزم بورش خوارزم برخواست بواسطه بی اتفاقی امرا و اعیان محبت  
بیورش جت گردانیده بود و دفعه چهارم استیلا بر آن قوم یافت  
و در آن اثنا قوتمش خان بلازمت آمده رعایتها یافته منظور نظر عطف  
گردانیده بسفاق فرستاده **وقایع سنه ثمان و سبعین و سبعه**

درین سال در نوبت ثانی قوتمش خان بلازمت امیر تیمور آمده او را عزاز  
و اکرام کرد و لشکر همراه کرد و بسفاق فرستاده بر تخت سلطنت نشاند  
و هم درین سال امیر تیمور ایلچی پیش ملک غیاث الدین به راه فرستاد و پیوسته  
قواعد مصداقت و تشدید مبانی مودت منعقد گردانیده **وقایع سنه**  
**تسع و سبعین و سبعه** درین سال میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بوجود  
آمده که امیر تیمور قشلاق در زنجیر سرای کرد پسر بزرگش جهانگیر هم  
مطلع السعدین درین سال بخوار رحمت حق پیوست **وقایع سنه ثمان**  
**مانه** درین سال امیر تیمور یورش چهارم خوارزم کرده سه ماه و شانزده  
روز محاصره آنجا کرده فتح میرشد و یوسف صوفی در آن ایام وفات  
یافت **وقایع سنه احدی و ثمانین مانه** درین سال امیر تیمور قلعه خوارزم  
گرفته شکرش را که مسقط الراس او بود تعمیر نمود و هم درین سال  
شاه شجاع بواسطه تسکین فتنه سار و عادل که از امراء سلطان حسین  
بود در سلطانیه برده آخر از رومی عجز و انکسار بلازمت شاه شجاع آمده  
طیوفا نظر عنایت گشت و شاه شجاع بشیراز معاودت نموده **وقایع**  
**سنه اثنی و ثمانین مانه** در این سال امیر تیمور یورش خراسان  
کرده و غزوه ذمی حجه سال مزبور بقصبه کوسویه رسیده مهدی حاکم آنجا  
استقبال نموده نوازش یافت و از آنجا بقریه تابیاد مسکن  
مولانا اعظم امجد اکرم مولانا زین الدین ابابکر است رفته صحبت  
شریف مولانا دریافت و از ملاقات فایض البرکات آنحضرت فواید  
بسیار گرفت و از آنجا عنان یکران بجانب قصبه فوشیح که درش  
فرسخی هراه تا بطرف غربی واقع است منعطف گردانیده در شب  
جمعه مقصد ماه قلعه فرسخ را مسخر ساخت و از آنجا عنان تاب شد  
بسوی شهر هری **وقایع سنه ثلاث و ثمانین مانه** درین سال

امیر تیمور فتح بلده فاخره هراة و هم درین سال سلطان مراد خان والی روم قریب  
بدنکلو قیا آغاچ حصار می را مسخر ساخت که آن حصار مشهور است بخی بندی  
**وقایع سنه اربع و ثمانین مانه** در مبادی این سال سلطان مراد خان قلعہ  
سیرور میسر شد و هم درین سال سلطان احمد بن سلطان اویس که اردبیل را  
در وجه سمرغال در عهده داشت به برادرش سلطان حسین خروج کرده اورا در تبریز  
بقتل آورده متصدی امور سلطنت گشت **وقایع سنه خمس و ثمانین مانه**  
در این سال امیر تیمور پورشین سیستان کرده تمامی آن ولایت با مضامین  
مسخر نموده بمرقد مراجعت کرد و هم درین سال سارو عادل سلطان  
بایزید بن سلطان اویس در سلطانیة عراق بسطنت نصب کرد و کس  
بیش از فرستاد از شاه شجاع امداد و معاونت طلب نمود شاه شجاع متوجه  
سلطانیة گشته بعد از اتمام مهم آنجا عنان گیران بصوب و زفول و سوس  
معطوف گردانید و پسرش سلطان شبلی را میل در چشم کشید **وقایع**  
**سنه ست و ثمانین و سبعمانه** درین سال امیر تیمور پورش جرجان و سیراباد  
کرده امیر ولی حاکم آنجا را اخراج و از آنجا عازم بر عراق آمده قشاق در آنجا  
نمود در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان همین سال شاه شجاع از کلبه  
و خارستان محنت بگلشن راحت و گلستان استراحت رحلت  
فرمود از خلاصه دودمان و زبده خاندان آل مظفر بود و بحسن و حدت طبع  
و کثرت فضل و وفور دانش آراسته پنجاه و سه سال و دو ماه زندگانی  
یافته بیست و پنج سال و دو ماه و بیست روز حکومت و سلطنت کرده بعد از  
شاه یحیی در اصفهان و سلطان احمد در کرمان قائم مقام پدر گشته همواره  
در باین برادران عداوت و خصومت بود **وقایع سنه سبع و ثمانین**  
**و سبعمانه** درین سال سلطان مراد خان والی روم قلعہ اسکنة و قلعہ  
مارده را مفتوح گردانیده طاسس طلا و نقره بسیار بدست غازیان درآید

در سربای خود می ننمادند و آن وضع بطبع سلطان مراد خان خوش آمده اسکوف  
طلا و نقره در آن زمان پیدا شد و هم درین سال امیر تیمور تا سلطانیة عراق  
در حرکت آمد بعد از تسخیر آنجا بر ستمدار و مازندران نصبت فرموده و از آنجا  
بمرقد مراجعت کرده قشاق در سالی سربای فرمود هم درین سال توتمش  
خان پنجاه هزار سوار بدفع سلطان احمد تبریز فرستاده آن بلده را نهب  
و غارت کرده از در بند پشروان معاودت کردند **وقایع سنه ثمان**  
**و ثمانین و سبعمانه** سلطان مراد خان قلعہ ریخته و قلعہ قره دریه و قلعہ  
درند و قلعہ قواله و قلعہ مناسین را فتح کرد در همین سال امیر تیمور از  
آدن لشکر توتمش خان تبریز و آذربایجان و خرابی آنجا پورش  
آذربایجان مصمم گشته بان صوب در حرکت آمده آذربایجان و حسن  
مسخر کردانیده قشاق در قراباغ و اران نمود **وقایع سنه تسع و ثمانین**  
**و سبعمانه** درین سال امیر تیمور بزم دفع فساد قرا محمد ترکمان از قشاق  
قراباغ متوجه آذربایجان و در هنگام معاودت عبور لشکر بصحرای مویش  
و اختلاط افتاده حاکم آنجا بقدم اطاعت نیامده حسب فرمان الوسات  
و احشامات آنجا را نهب و غارت نموده کنار کول و آن گرفته بالحوار  
آمده حاکم آنجا بقدم اطاعت پیش آمده از بند مایه گذشته بوان رفت  
و هم درین سال تسخیر ولایت عراق و فارس کرده خبر توتمش خان  
در شیراز بدو رسید که ماوراء النهر را نهب و غارت کرده و ارانی و حکومت  
فارس را بآل مظفر مفوض گردانیده و میر سید شریف علامه را با خانه  
و کوچ از شیراز برداشته عنان غزیت بطرف سمرقد منعطف داشت  
**وقایع سنه تسعین و سبعمانه** درین سال امیر تیمور پورش دفع پنجم  
خوارزم اختیار کرده بارو کر آرا مسخر گردانیده و برج و باره آن را بنک  
پیره برابر ساخت **وقایع احدی و تسعین و سبعمانه** درین سال توتمش

خان بعزم رزم امیر تیمور لشکر کشیده از راه بی نیل مقصود عودت کرد امیر  
تیمور غنان یکران بطرف موستان تافته آنجا را تاخت و غارت نموده  
میرزا میرانشاه پسر خود را بجهت دفع ملوک سر بدار و جانی قربانی روانه ساخت  
**وقایع سنه اثنی و تسعین و سبعمائة** درین سال آبدین اوغلی برضا و غیبت  
اطاعت آستانه سلطان مراد غازی کرده خطبه و سکه با لقب سلطانی  
مرین گردانیده **وقایع سنه ثلث و تسعین و سبعمائة** درین سال  
سلطان مراد خان بالاز اوغلی مقابله و مقاتله و مجادله کرده و سیوب سردار  
کافران را دستگیر کرده بقتل آورد و میکوشش نام شخصی از امرای کفار  
در صورت اطاعت بخدمت سلطان غازی مبادرت نموده چون بدست  
مشرف شد بیکضرب خنجر آبدار آن سرو بوستان سلطنت را از پای آورده  
بخاک ملاک انداخت از آن زخم آن پادشاه غازی بمقام اعلیٰ علیین ششانه  
درجه شهادت یافت شصت و پنج سال عمر داشت سی و یکسال سلطنت  
کرد و از وی پدرم بایزید و یعقوب چلبی دو پسر ماند و وزیر اعظم آن سلطان  
خیرالدین پاشا بود که بقرا خلیل اشتهار دارد و علی پاشا و صاروح  
پاشا که براتب و وزارت رسیده اند هر دو از اولاد اویند و سلطان  
پدرم بایزید درین چهل و چهار سالگی بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس  
فرمود و برادرش یعقوب چلبی را بقتل آورد و از سلاطین آل  
عثمان اول کسی که قصد برادر کرد او بود و منصب وزارت بعلی پاشا  
و تیمور طاش پاشا تفویض نمود و فتح معدن قرطوره و قلعه اسکوب  
و قلعه خیر در بدست او توانست واقع شد و هم درین سال فتح قلعه الا شکر  
و قلعه افلاق و قبیل جزیه حاکم آنجا **در ذکر علم و شایع که معاصر سلطان**  
**مراد بوده اند** اولاً مولانا جلال الدین اقرانی است که بین الفضل مشهور است  
که بچهار بطن با نام خوزازی میرسد حاشیه در غایت منانت بر تلویح

واقع شد

نوشته

نوشته و در مولانا فارسی است که از دیار عجم آمده در سلک تلامذه مولانا جمال  
منخرط گشته و در اندک فرصتی علامه علی روم شد میر سید شریف جرجانی  
بارزوی ملاقات مولانا جمال الدین ببلده اقرامی آمده اتفاق در آن حین  
مولانا وفات کرده و ملاقات پسر شد مصنفات مولانا مشهور است و در مولانا  
محمود قاضی بوسه بود بقوه افندی اشتهار دارد و پسرش موسی چلبی  
بازاده تحصیل متوجه دیار عجم گشته در علم ریاضی ذوفنون شده در ماوراء النهر  
و خراسان بقاضی زاده رومی اشتهار دارد و در هنگام رصد بن میرزا  
الغ پیک بن میرزا شاه رخ بن امیر تیمور در سمرقند همراه میرزا ابودو که  
مولانا برهان الدین احمد است که قاضی آذربایجان بود و ترجیح نام حاشیه  
بر تلویح نوشت و از مشایخ سلطان حاجی بکتاش است که او را مردم  
ولایت روم قطب الاقطاب میدانند **وقایع سنه اربع و تسعین و سبعمائة**  
درین سال بعضی سلطان یدرم بایزید رسانیدند که قاضی برهان الدین نام  
شخصی بر ولایت روم دالی گشته سلطان باراده تسخیر روم توجه نموده  
قلعه اما سیه و قلعه نوقات و قلعه سامون و قلعه جانیک را مفتوح گردانید  
**وقایع سنه خمس و تسعین و سبعمائة** درین سال سلطان بایزید بواسطه  
دست درازی کتورم بایزید و الی قسطنطنیه که در سال گذشته بترک نشاء  
اوغلی در ولایت سلطانی از و صدور یافته بود سلطان یدرم بایزید چون  
برق خاطر تاخت بر سر او برده اتفاق کتورم بایزید در آن اثناء وفات  
کرد و پسرش سفند یار فرار نمود بسنویه رفت و وقت اوغلی بخارا  
امیر تیمور رفته او را تحریک آمدن بولایت روم نمود و قلعه طرقلو و بوز  
و قلعه قسطنطنیه و قلعه عثمانی هم درین سال بتصرف اولیای دولت  
عثمانی درآمد و روز سه شنبه ششم شهر رجب همین سال امیر تیمور  
باتمام آل مظفر اربع بدریغ بگذرانید و عمو ما ولایت فارس را بید

تصرف در آورد در بناب شاعر گوید **بیت**  
 بعبرت نظر کن بال مظفر شحانی که کوی از سلاطین ربودند که در مقصد  
 خمس و تسعین ز هجرت نهم شب ز ماه رجب چون غنودند درین سال  
 سلطان ایلدرم بایزید فتح قلعه سلانیک که قصبه مقبول ولایت روم  
 ایلی است نمودند و همیشه مردمان قابل فاضل موزون در آن بلده  
 پیدا میشود و هم در این سال امیر تیمور فتح دارالسلام و قلعه تکربت  
 و بعضی بلاد کردستان نمود ولادت میرزا الف پک بن شاه رخ میرزا  
 هم درین سال اتفاق افتاد  
 درین سال قرال انکروکس از ولایت اخلاق آمده قلعه نیگبولی را محاصره  
 کرد چون این خبر بسمع ایلدرم بایزید خان رسید چون برق و باد  
 تندی روانه آن صوب شده در میان ایشان جنگ عظیم اتفاق افتاد جمعی کثیر  
 در دست مسلمانان امیر شدند و قرال بهزار مشت از آن ورطه نوحو نوحو  
 خلاص گشته فرار نموده در همین سال قلعه کودله شبلی نیز مفتوح شده  
 کس تکفور استانبول فرستاده اراده تسخیر نمود تکور استانبول  
 از خوف اطاعت سلطان بایزید خان کرده هر ساله ده هزار آلتون تقبل  
 نمود که بدیوان سلطان ادا نماید و قرار دادند که محله از محلات استانبول  
 که اسلامی است قاضی مسلمانان تعیین گشته جامع و مناره و اذان بوده  
 مدتی بدین دیره شعار اسلام در اینجا بود در فترات امیر تیمور کفره جاس  
 و مناره ویران ساخته مسلمانان بطرف روم ایلی آمدند **وقایع سنه شان**  
**و تسعین و سبعمانه** درین سال فتح قلعه قره قره و قلعه ملاطیه و وزنده  
 و قلعه دیورک و قلعه بهتی سلطان بایزید خان را میسر شد در همین سال  
 امیر قوام الدین نام سیدی از احقاد امام محمد عسکری در شهر ابل مازندران  
 توطن اختیار کرده مردم انجارا اعتقاد تمام پیدا شده مرید و معتقد او  
 گشتند

گشتند حتی افراسیاب جلای که والی مازندران بود معتقد او گشت چون  
 اخلاص و اعتقاد مریدان و معتقدان را نسبت بخود بدرجه اعلی مرتبه  
 قصوی دید روزی افراسیاب بزیارت سیدی آمد او را گرفته  
 همش را فیصلی داده دعوی سلطنت و خروج کرده دولتش روز بروز  
 در ترقی و تزیاید بود چنانچه حکومت اینجا بدو قرار گرفت و تا امروز حکام مازندران  
 از نسل ایشان اند و چند سال است که شاه عباس صفوی که بحسب ارث  
 از دختر میر محمد اله است عمو ما ولایت مازندران را مسخر کرد اندیشه نائب  
 بضبط اینجا تعیین کرد **وقایع سنه تسع و تسعین و سبعمانه** درین  
 امیر تیمور دارای هرات را به پسر خود میرزا شاهرخ ارزانی فرمود و از جمله  
 مواهب که حضرت دایم العطا یا عزا شانه در همین سال بمیرزا شاهرخ  
 عنایت فرمود و ولادت با سعادت میرزا بایسنغر بود که در محل چاشت  
 روز دوشنبه بیت و یکم ذی حجه سنه مزبور از دار السلطنه هرات  
 روی نمود **وقایع سنه احدی و ثمان مانه** درین سال امیر تیمور فتح اکثر  
 بلاد هندستان نمود سلطان محمود خان و ملکوخان والی انجارا منهدم  
 ساخته و عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف داشت **وقایع سنین**  
**و ثمان مانه** درین سال امیر تیمور دفعه آخر متوجه ایران شده قشلاق  
 در قراباغ روان کرد که نزد موزخان یورش هفت ساله جبارت  
 از آن است و سلطان احمد و قرا یوسف از تصادم عسکر قیامت اثر  
 تیموری فرار نموده باتفاق عازم شدند در موضع بهستی در میان ایشان  
 بکفتر مفسدان نام نیک نکر ام اندک بخاری پیدا شده امیر قرا یوسف  
 تکلف نمود و سلطان احمد عزیمت روم نموده در انکوریه بشف ملاقات  
 سلطان ایلدرم بایزید مشرف گشت سلطان ایلدرم بایزید در احترام و عزت  
 کوشیده کوتاهی را با خراجات او باز گذاشت درین اثنا امیر قرا یوسف

گشتند

بیزید با آن آمد و سلطان یزدید مال اقمشر را در وجه اخراجات او معین ساخت  
**وقایع ششم و هفتمانه** امیر تیمور یورشش روم تقسیم کرده قلعه سیواس را  
مفتوح گردانید و از آنجا متوجه عربستان شده سلطان فرخ والی مصر و شام را  
مغلوب و در عقب سلطان فرخ تا شام رفته آن دیار را تاخت و تاراج نمود  
و قبر یزدید بن معاویه را شکافته استخوانهای او را بسخت و از آنجا عودت  
کرده قشلاق در قراباغ نمود **وقایع سنده اربع و شانزده** در این سال  
بایزید بعزم رزم امیر تیمور متوجه انکوریه گشته تلافی فریقین دست داد  
طائفه کومیان و قشلاق و تانار از سلطان بایزید روگردان شده بامیر  
تیمور ملحق گشتند بنا بر این فتور تمام بلشکر سلطان راه یافته از وقت  
طلوع صبح تا غروب آفتاب بهادران جنگجوی کوشش و کوشش بسیار  
نمودند و مصطفی چلبی ولد سلطان در آن گیر و دار نابید گشته بعضی  
از لشکریان روی بوادی هزیمت نهادند و سلطان در هنگام غروب  
آفتاب روز نوزدهم شکر ذی حجه سنده مزبور در دست سلطان محمود  
خان دستگیر گشته او را نیز بامیر تیمور آوردند **وقایع سنده هجده و نهم**  
درین سال امیر تیمور قشلاق در ولایت اناتولی و آیدین ایلی کرده  
هر ولایتی که از سلطان بایزید در اناتولی گرفته بود بصاحبان باز داد  
چنانچه قسطومنی را با سفند یار پیک اوغلی و قرمان اوغلی و کرمان  
ایلی و قشلاق ایلی را بوارشان و اراده داشت که سلطان بایزید را از حبس  
اطلاق داده ولایت موروئی را بدو ارزانی دارد اتفاقا در روز پنجمین چهارم  
شعبان سنده مزبور خبر رسید که سلطان بایزید در آق شکر بمرض ضعیف  
و خنق ازین جهان گذران در گذشت شصت سال عمر یافته بود سیزده  
سال سلطنت کرده خیرات و آثار و مبرات و حسنات بسیار دارد و در حلقه  
جامع زاوین در ادینه ساخته مدارس و جوامع و زوایا و دارالشفای سایر

بلاغ خیر ذکر بنا کرده با تمام رسانید و سلطان سلیمان و سلطان محمد عیسی  
و موسی و مصطفی **و در ذکر علی و مشایخ و صلیبی که معاصر او بودند** اول  
شیخ حامد بن موسی آق سرافیت که صاحب کشف و کرامت بوده که مردمان  
آن دیار را بدو اعتقاد و اخلاص بسیار است بمقبره شریفش در آنجاست و در  
شیخ پیرام سلطان است که اول مدرس بوده آخر ترک نموده بصحبت شیخ حامد  
رسیده صاحب کشف و کرامات و خارق عادات گشته در آن مقبره مدفون است  
و در شیخ شهاب الدین سیواسیست که در اوایل غلام شخصی بوده آخر بخدمت  
شیخ زین الدین خوانی رسیده علم تصوف را تکمیل کرده در اناضول نام محل  
مدفون است و در شیخ قطب الدین از نیقی است که امیر تیمور را طاقات  
کرده او را نصیحت نمود و در مولانا شمس الدین محمد بن محمد الفزاری است  
که در مصر تحصیل نموده باز بر دم کرده در اوایل قاضی بر و سا شده آخر وزیر  
در تفسیر و غریبیات تالیفات معتبره دارد و آخر بزیارت حرمین شریفین  
رفت و در مولانا حافظ الدین محمد الکردی است که بزرگ اوغلی استخوان  
دارد و در فتوی بزاز می نام کتاب تالیف دارد بغایت معتبر است و در  
مولانا مجد الدین ابوطاهر محمد شیرازی است که قاموس از تالیفات او است  
و در مولانا محمد ولد مولانا شمس الدین محمد فزاری است که در پیچده سالی  
در مدرسه سلطان مدرس گشته و درس عام گفت و در مولانا بهاء الدین  
عمر بن شیخ قطب الدین است که مفتی زمام بوده و در مولانا بار علی  
شیرازی است که در اصول و فروع عمارت تمام داشته و در مولانا  
ابراهیم بن محمد الحنفی که بغایت مرد فاضل و دانا بوده او نیز مفتی زمان  
شد و در مولانا عبداللطیف است که بشارق و مناشرح نوشته  
و در مولانا احمد کرمانیست که قاضل خوب و شاعر مرغوب بوده راه ندی  
و مصاحبت شکر اده سلطان سلیمان یافته مجلس کتاب اسکندرنامه

نامه ترکی بنام او نظم و با امیر تیمور ملاقات نموده لطیفهای او امیر تیمور را خوش  
آمده اورا تکلیف حمام کرده لطیفه که با امیر در حمام گفته معروف و مشهور است  
**وقایع سنه ششم و شانزده** درین سال امیر سلیمان بن سلطان ایلام  
بایزید در برودسا بر تخت سلطنت جلوس نمود و برادرش موسی چلبی از وفرا  
کرده نزد قرمان او علی رفت و از آنجا التماس یافتند یار یک برودسینه  
یک اورا در کشتی نشاندند و زود و بوده اطلاق فرستاده در اصطلاح رویه  
داروغه و صوبه باش را می گویند بواسطه تخفیف حاکمان کافر که خروج  
قبول نموده اند و بوده می نامند و نام اصلی او مرجو بود چون این اخبار  
در بوسا شایع شد امیر سلیمان متوجه او رفته شد و هم درین سال امیر تیمور  
از یورش روم بجای فراغت کرده بغزای کرجهستان و فتح قلاع  
آنجا مبادرت نمود و بتعمیر شهر بیلقان که از دیر باز از عمارتش خبر و اثر  
نمانده بود امر فرمود **وقایع سنه سابع و شانزده** در شب چهارشنبه  
هفدهم شهر شعبان این سال امیر تیمور کورگان اجابت حق را بیک گفته  
در سفر خطا بموقع اترار بجوار رحمت پروردگار پیوست و خلاف در میان  
اولاد و بنا بر اتفاق افتاده عاقبت میرزا شاهرخ در خراسان بر تخت سلطنت  
جلوس نمود **وقایع سنه ثمان و شانزده** در اوایل این سال میرزا امیر  
ابن تیمور بن امیر تیمور کورگان از آذربایجان متوجه خراسان گردید  
چون این اخبار مسموع برادرش میرزا شاهرخ شد جمعی از امیران مثل صوفی  
ترخان و امیر جهان ملک و امیر فیروز شاه را با پنجاه سوار مقرر فرمود  
که باستقبال روند اگر آن جناب بداعیه ملک و یا غمی گری می آید بدفع  
او قیام نمایند و اگر براه برادری و ایلی بر حسب اقتضای میل اینجانب  
نموده و آنچه وظیفه خدمت باشد بجای آورند و مکتوب مصحوب ایشان  
ساخت معنی بر قواعد نام و سنگ و مشتکل بر قوانین صلح و جنگ امرا

باتفاق روانه شدند در موضع کالبوش بار و وی میرزا امیر شاه رسیدند و بعد  
باجلوس آن جناب مستعد گشت و مکتوب و پیغام شاهرخی گذرانیدند  
میرزا امیر شاه نیز اظهار محبت و اتحاد و یکجبهتی نموده فرمود که جناب  
برادری سلطانی را سعادت ازلی و دولت ابدی دادند و ما را امید سنه  
عضدک باجک و بشارت و بحمل لکما سلطانا بسمع تحقیق شنواینده امرا  
وظیفه دعا و ثنا با دار ساینده در خلال این احوال میرزا بابکر از حبس سلطانی  
خلاص شده پیش پدر رفت و بعد از مشورت پدر و پسر متوجه آذربایجان  
شد **وقایع سنه تسع و شانزده** درین سال موسی چلبی و عیسی چلبی اولاد  
سلطان بایزید بواسطه سلطنت یکدیگر با یکدیگر جنگ و نزاع نمودند عیسی  
چلبی بقتل رسید و موسی چلبی در برودسا بر تخت سلطنت نشست **وقایع**  
**سنه عشر و شانزده** درین سال میرزا امیر شاه پسر امیر تیمور که والی تحت  
هلاکوخان بود و آخر بواسطه آنکه از اسب افتاده دماغش پریشان  
شده از عهده سلطنت و ضبط ممالک بر نمی آمد قرا یوسف ترکان بر وی  
خروج کرده در بین ایشان در ناحیه سرور و در من اعمال تبریز جنگ عظیم  
واقع شده میرزا امیر شاه در آن معرکه بقتل رسید قرا یوسف از پایجا  
تحت تصرف در آورد **وقایع سنه احدی و عشر و شانزده** درین سال  
میرزا شاهرخ بر مقتضای سنت نبوی علیه اسلام فرمود فرزندان  
که عنوان صحیفه شادمانی و جمال چهره کامرانی بودند و کورگان  
بختیاری میرزا بایسنغ و میرزا محمد جوکی را سنت موکد و قاعده مهمه  
بجای آوردند **وقایع سنه اثنی عشر و شانزده** درین سال میرزا شاهرخ  
بتعمیر شهری که از مشایر بلدان خراسان و تحت گاه سلطان عالیخان  
بود امر فرمود و آن خطه دلکش که بر روزگار و حوادث لیل و نهار  
در هم ریخته از عمارات او جز رسوم و اطلاق نمانده بود شروع کردند و در

سنة عشرین و ستانہ کہ تولى خان بن چکیر خان تخریب آن بلده حکم فرمود تا مهال  
که شروع در تعمیر کردند یکصد و نود سال بود که آن بلده مسکن ارباب و وطن  
شاکب القصبه یک زمانی آن بلده را معمور و آبادان گردانید **وقایع سنه**  
**ثلاث عشر و ثمانمانه** درین سال امیر سلیمان بقصد جنگ برادرش موسی  
چلبی لشکر سپور ساکشید در اثنای جنگ عسکر روم ایلی از امیر سلیمان  
سلیمان روگردان شده بموسى چلبی پیوستند بنا بر این امیر سلیمان فرار  
کرده اورا بعد از یکروز در دهی مرده یافتند موسی چلبی بر تخت سلطنت  
جلوس نمود حاکم بالاستقلال شد سلطنت امیر سلیمان هفت سال  
و هفت ماه بود **وقایع سنه اربعه عشر و ثمانمانه** در اوائل این  
سال موسی چلبی قلعه مطری و هرا دای و کر بر بلو و اچچه لولی را مسخر  
گردانید و هم درین سال میرزا خلیل بن میرزا میرانشاه که در چین یورش  
خط در رکاب جد بزرگوار خود بود بعد از فوت جدش ایلیغار بمرقتند  
برده تمامی خزائن روی زمین را که جدش جمع کرده بود تصرف نمود  
آخر بنحدمت عمش میرزا شاهرخ آمده اورا بعراق فرستاد و در شهر  
ری فوت شد **وقایع سنه خمس عشر و ثمانمانه** درین سال امیر  
قرا یوسف ترکمان از تبریز ایلیغار نموده بقرا باغ آران آمد و ایلی بنزد  
شیخ ابراهیم والی شیروان فرستاده اورا بصلح پیغام داد و سید احمد  
حاکم شکی و کستندیل کرجی والی زکم با تفاق شیخ ابراهیم کردن  
با طاعت او نهادند و بصلح نیامدند و قرا یوسف از آب آرس کشته  
از طرفین جنگ بسیار کردند و شیخ ابراهیم و برادرش شیخ بهلول  
و کستندیل کرجی در انصر که گرفتار کنند بلا شدند قرا یوسف کستندیل  
با برادرش و سید نر از نام آوران کرجی را بدوزخ فرستادند بلده  
شماخی را غارت کرده بتبریز عودت نمود و شیخ ابراهیم و شیخ بهلول

و مولانا ظهیر الدین قاضی را مقید همراه با دز با بجان آورد و شیخ ابراهیم قرار  
کرد که آلات مرصع و اوامی نقره و طلا که در شیروان داشته بتبریز آورد و سیم  
خزینہ نمایند و شیخ بهلول دو سست تومان و قاضی صد تومان خون بساوه  
خلاص شدند شیخ ابراهیم و برادر قاضی آنچه وعده نموده بودند با دار سینه  
بسلامت بدیار خود عودت کردند **وقایع سنه ست عشر و ثمانمانه** در اوائل  
این سال سلطان محمد خان ابن سلطان یلدرم بایزید خان بر تخت سلطنت  
جلوس فرمودند و شرح این قصه آن است که سلطان محمد خان بعد از فوت  
پدر در زمان فرات برادران بعضی اوقات اطاعت ایشان کرده در سجا  
که پدرش در چین حیات بدو ارزانی داشته بود در آنجا توقف داشت  
با کور شاه ملک وزیر موسی چلبی برادرش یولی نعمت خود عصیان نموده  
خود را در میانه تکور استانبول انداخت و با تفاق آنوس پیک کسی  
سلطان محمد خان با ماسیه فرستاد اورا با سلطنت ترغیب کرد  
حب لالتماس ایشان سلطان محمد خان سپور سا آمده با مدد تکور استانبول  
از کلی بولی بروم ایلی عبور کرده امر تابع او تا ادرنه باستقبال بر رفتند  
موسى چلبی از استماع این اخبار فرار کرده سلطان محمد خان اورا عقب  
نموده ملازمان سلطان در ساقلو نام محل اورا دستگیر کرده حب الفران  
سلطان بغل رسید و سلطان محمد خان با استقلال تمام بر تخت سلطنت  
جلوس فرمود هم در آخر این سال قرامان او علی تاخت بسور  
آورده آن دیار را تنب و غارت کرده عودت نمود سلطان محمد خان  
در عقب او تا قونیه رفته در میانه ایشان جنگ عظیم واقع شده محمد پیک  
قرامان او علی با پسرش مصطفی امیر و دستگیر شده کشت و سلطان  
محمد خان کنان اورا پسر را عفو کرده بعضی از ولایات قرامان را بدو  
ارزانی داشت **وقایع سنه سبعة عشر و ثمانمانه** درین سال

نگار قلعه سامون و قلعه اسکلیب و قلعه سوری حصار و قلعه قره شهر و قلعه  
نیکه و قلعه آق شهر و قلعه نیکی شهر و قلعه سید غازی و قلعه او عادی  
و سید ایلی را مفتوح گردانیده بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد  
و هم درین سال میرزا شاهرخ جهت دفع برادرزاده اش میرزا باقر  
که علم مخالفت برداشته بود لشکر بولایت فارس کشید چون میدان  
سعادت تیراز محل کوب همایون کردید میرزا باقر چاره جز بگریز  
نمید میرزا بایسنقر ولد ارجمند آنجا ب رشتیغ ساخته شمشیر و کفن در کون  
انداخته بعبه بوسی عم بزرگوار شاهرخی مستعد گشت و عاطفت پادشاهانه رقم عفو  
و اغماض بر جرایم او کشید **وقایع شان عشره و ثمانه** در اوایل همین  
سال قلعه سوران بتصرف اولیای دولت نصرت رایست سلطان محمد خان  
در آمد و میرزا شاهرخ ضبط و دارائی ولایت بدخشان را درین سال بمیرزا  
سیور غمتمش پسر خود ارزانی فرمود **وقایع تسعه عشره و ثمانه** درین  
سال سلطان محمد خان رافع قلعه کانغری و قلعه جفا و قلعه توسبا و قلعه  
باقره کوره سی میرشد در شب پنجشنبه جمادی الاول این سال بمیرزا با  
بن میرزا شاهرخ رافع تعالی در دار السلطنه بهرات بموضع باغ سفید  
پسری کرامت فرمود موسوم بمیرزا علاء الدوله گشت **وقایع سنه**  
**عشرین و ثمانه** درین سال سلطان محمد خان بتغیر قلعه سامعی اشاره  
فرمود هم در او اسط این سال میرزا شاهرخ از بهرات عزیمت زیارت  
مشهد منور و مرقد مطهر علی ابن موسی الرضا کرده در پازدم شهر شعبان  
همین سال زیارت مشهد آنحضرت رسیده شرایط زیارت بجای آورد  
قدیمی سه هزار مثقال طلا که بحسن رضا و ارادت ساخته و پرداخته  
بود فرمود در سر مرقد مطهر آن حضرت او بختند و چهار باغ و سرای  
در جانب شرقی روضه آنجا ب طرح انداخته بهرات معاودت فرمود

**وقایع سنه احدی و عشرین و ثمانه** درین سال میرزا شاهرخ بنیره شاه  
مغولستان مهر نگار آغا بنت محمد خان راجه پسر خود میرزا جوکی خواستگاری  
نمود **وقایع سنه ثلث و عشرین و ثمانه** درین سال پسر سادو از استماع  
قتل خلیفه خود پور کلو مصطفی از ممالک محروسه سلطان محمد خان برون  
رفته بطرف سامون توجه نمود از آنجا در کشتی نشسته بولایت افلاق  
رفت و از آنجا بسدره رفته جمع کثیر را مرید و معتقد خود ساخته دعوی  
سلطنت نمود سلطان محمد خان ازین قصه واقف گشته کس بر سر  
فرستاده او را در زعره نام محل گرفته بدرگاه سلطانی آورده صلک کرد  
و هم درین سال میرزا شاهرخ بقصد رزم قرا یوسف از خراسان بالشکریا  
فراوان متوجه آذربایجان شد چون رایست شاهرخی سایه همایون بر ملک  
عراق انداخت قاصدی از جانب تبریز رسیده خبر آورد که قرا یوسف در راه  
اوجان جان بجهان آفرین تسلیم کرد و ترا که چون سیما در اضطراب  
آمده قلعه سلطانیه را خالی گذاشته با طرف پراکنده و منتشر شد میرزا  
شاهرخ بر بسیل استجمال عازم سلطانیه گشت میرزا بایسنقر بر بسیل  
ایلغار تبریز فرستاده در او اسط ذمی قعه سلطانیه را مضرب خیام  
نصرت انجام کرد و از آنجا بقرا باغ نصرت فرموده در آن رستمان  
قتلای در آنجا نمود **وقایع سنه خمس عشرین و ثمانه** درین  
سال میرزا اسکندر بن قرا یوسف در حدود الشکر در شبانه روز  
با میرزا شاهرخ محاربه و مقاتله نموده عاقبت منتهزم گردید بعد از عودت  
میرزا شاهرخ تبریز آمد بر تخت سلطنت جلوس نمود **وقایع سنه**  
**ست و عشرین و ثمانه** سلطان محمد والی روم بمرض السعال ازین  
ازین جهان بدرالقرار انتقال نمود ایام حیاتش چهل و هفت سال  
و مدت سلطنتش نه سال بود سلطان مراد سلطان محمود سلطان

یوسف سلطان مصطفی چلبی و بیک سلطان احمد نام پنج پسر داشت سلطان محمود و سلطان  
یوسف مکفوف البصر کشند آخر مرض طاعون و فات یافتند مصطفی  
چلبی و کوچک سلطان احمد بدست برادر بقتل رسیدند و سلطان مراد  
خان بجای پدر بر سر سلطنت جلوس نمود و در هفتم ماه رجب همین سال  
میرزا بایسنقر اراغی سبحانه و تقالی فرزندی کرامت فرموده موسوم بمیرزا  
بابر گشت **وقایع سنه سبع و عشرين و ثمانمانه** اول مسجد جامع  
وزاویه و عمارت مزار سلطانی نام و مدرسه عالی و ابور ساخته و مسجد و دو حمام  
در قصبه مرزفیون بنا کرده با تمام رسانید اوقاف کلی جمعه حرمین الشریفین  
زادهما الله تعالی شرفا و تکریمای تعیین نمود که هر سال محصول آنرا بجا و نسیانه  
حرف سازند و در قشش نام محل بر سر مزار محمد پیک مشاء او علی که از جمله  
غزاة و مجاهدین بوده مسجد و زاویه بنا کرده با تمام رسانید و سایر خیرات و برات  
او بسیار است **در ذکر علی و مشایخ که معاصر سلطان محمد خان بوده اند**  
مولانا حیدر هر ویت که از جمله شاکردان مولانا سعد المله و الدین مسعود  
تفازانی بوده بر شرح کشف حاشینه نوشته بود و بر ایسا غوجی نیز  
شرح دارد و در مولانا فخر الدین عجم است که از جمله تلامیذ میر سید شریف  
بهر جانی است بوده سر آمد دانشمندان عصر است و در مولانا قرا یعقوب  
نیکه است که بغایت فاضل و دانشمند بوده و در مولانا بایزید المشهور  
بصوفیت که معلم سلطان خان شد و در مولانا محمد کافیه حی بوده در جریات  
ثانی خود ندارد و در از مشایخ پیر ایاس اما سیه است که مرد صاحب  
کرامات و مرجع خواص و عوام بوده و در شیخ عبد اللطیف مرزفیون  
که قلوب زمان خود بوده در بر و سه مدفون است و زاویه بر سر مزار او ساخته  
آینده و رونده زانان و آتش میدهند و در شیخ عبد الرحمن مرزفیون  
که از عظامی خلفای شیخ زین الدین الخواتمی بوده و مزار شریفش در مرزفیون

و در شیخ عبد الرحمن ولد حسام الدین کوشی است که از آن قصبه ظهور کرده  
و صاحب وجد و حال است در اما سیه مدفون است و در شیخ زکریای  
خلوتی است که صاحب معارف و مجاهد بوده او نیز در اما سیه مدفون است  
و در شیخ عبد اللطیف ولد اسفندیار است که در خدمت حاجی بوده  
بمقامات عالیه عروج کرده در کسری مدفون است و در شیخ الدین قرانی  
و شیخ مظفر الدین لارنده و شیخ بدر الدین و تبغی و شیخ صلاح بولی  
و شیخ مصلح الدین خلیفه و عمر دوده بر و سه این جماعت با تمام از خلفای  
شیخ حاجی اند و بر اتب عالیه رسیده مردمان آن دیار را اعتقاد  
مالا کلام با استانه ایشان است **وقایع سنه سبع و عشرين و ثمانمانه**  
درین سال ظهور و خروج سلطان مصطفی دوز مخ است که در ولایت روم واقع  
شد چون در محاربه امیر تیمور و ایلدرم بایزید سلطان مصطفی ولد سلطان بایزید  
در انور که نابید شده بود در همین سنه شخصی از سلا نیک پیدا شده و دعوی کرد  
که من مصطفی چلبی ام ولد سلطان بایزید که در جنگ امیر تیمور غنیمت نموده بودم  
جمع کثیر بر قول او اعتماد کرده بر سر رایت او مجتمع شدند حتی اولاد او نورس  
پیک نیز تابع او شده قلعه سیر و زرات تسلیم نمودند بعد از آن مردم ایلی آمد  
عسکر انجا تمام باو بیعت کردند و بایزید پاشای میر میران روم ایلی بقتل  
رسانیده بطرف اناتولی رفت و سلطان مراد خان نیز باو تادلو آباد  
آمد پل را بریده در کنار آب فرود آمدند و شب بر سر او شبنون بر در و زخم  
مصطفی فرار کرده بکلبولی رفت و کشتیهای که مردم بران عبور میکردند  
بکنار کشید و سلطان مراد خان بلا نکه رفته کشتی چند بهم رسانیده عبور  
کرد و روز پنج مصطفی از این واقعه واقف گشته بقرنل افواج نیلجری نام  
محل رفت جماعتی از عسکر سلطان او را تعاقب نموده دستگیر کرده بخدمت  
سلطان آورده حسب فرمان بقتل رسید **وقایع سنه ثمان و عشرين**

و **شمانه** درین سال سلطان مرادخان با اسفندیار پیک جنگ کرده شکست خورد  
و درین سال سلطان مراد و ختر حاکم لازرا ب عقد نکاح در آورد **وقایع سنه**  
**تسع و عشرين و شمانه** درین سال اسفندیار پیک با برادره فتح طرفه آمده  
سلطان مرادخان آگاه گشته بدفع او توجه فرموده اسفندیار پیک ببولی  
عودت کرد چون قاسم پیک ولد او در ملازمت سلطان بود عموما امرای  
و اعیان از اسفندیار پیک روگردان شده بخدمت سلطان فرستاده  
قاسم پیک مبادرت نمودند و اسفندیار پیک فرار کرده بقلعه بولی رفت  
و پسر کوچک خود مراد پیک را بخدمت سلطان فرستاده درخواست گناه  
خود نمود و پادشاه عطا بخش خطا پوشش جرایم او بمرحوم خسروان  
عفو و اغماض کرده بهور سه معاودت فرمود و از بدایع و قایع این سال  
تدوین کتاب بدایع آیین ظفرنامه است که خامنه لطافت نگار معجز آنا  
الطف دوران و اشرف جهان مولانا شرف الدین علی یزدوی است  
که بنام میرزا شاهرخ بحسن اقدام و لطف اهتمام میرزا سلطان ابراهیم بن  
میرزا شاهرخ که والی خابن بود ساخته بقلم مشکین رقم نسیم خیر شمیم  
بشام جان خواص و عوام رسانیده الحقی که بجامه کوه بار در شایده بیضا  
نموده دپرتو اتفاقات اکابر و اصاغر عالم بر آن تافته است **وقایع**  
**سنه ثلثین و شمانه** درین سال حاکم اطلاق که ویرا بنواد بوده شتھا  
داشت در حینی که سلطان مرادخان در اناطولی قصد ولایت روم ایلی  
کرد بعضی مجال آنجا را نهب و غارت نمود چون اخبار بسمع سلطانی  
رسید موازی سه هزار مرد جوار ببرداری پیک بتاخت ولایت  
اطلاق مامور گردانید و بران بنواد بوده خبردار گشته از بیم آن خراج  
بر خود مقرر داشته باد و پسرش متوجه درگاه سلطانی شد و عهد  
و میثاق کرد که من بعد پیرامن فتنه و فساد نکشته متعرض ممالک

محمود سلطانی نشود و هم درین سال امرای ولایت آیدین ایلی و ولایت صاروخان  
و ولایت نغشا که سابقا با طاعت و انقیاد آل عثمان در آمده در سلک امرای عظام  
مخروط بودند و در فترات امیر تیمور کورگان اطهار طغیان و عصیان کرده سرزده  
اطاعت در کشیده بودند مکرار ولایت ایشان منحرف گشته داخل ممالک محمود  
سلطانی شد و امرای آن ولایت فرار کرده نزد محمد پیک قرمان او علی رفتند  
و هم درین سال میرزا شاهرخ عمارت عالی بر سر مرقد پیر هرات خویش  
عبداله انصاری بنا کرده با تمام رسانید **وقایع سنه احدی و ثلثین و شمانه**  
درین سال محمد پیک قرمان او علی با سلطان مرادخان طریق حصیان پیش  
گرفته بر سر قلعه ایسیلیه رفته محاصره نمود اتفاقا توبی از درون قلعه بجانب  
او انداختند اجزاء وجودش از هم کسخته متلاشی گشت و در آن حین سلطان  
مرادخان از غزای کفار بود سه پسر محمد پیک که ابراهیم و علی و عیسی و علاء  
نام داشتند بعد از قضیه پدر برادران او با اتفاق متوجه استاز سلطنت  
مرادخان گشتند و ولایت قرمان از عواطف علی سلطانی با ابراهیم  
پسر بزرگش عنایت شد و برای دو برادر دیگر موجب و علوفه تعیین کردند  
که در ملازمت درگاه شاهی باشند و از منظم و قایع این سال کار خود  
میرزا شاهرخ است و شرح این قصه چنان است که جناب شاهرخ ایام جماعت  
بموجب **یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسسوا**  
**الی ذکر الذکر و نور البیع** بسجده جامع که در داخل شهر هرات است  
تشریف حضور ارزانی میداشت روز جمعه بیت و سیم شهر ربیع الثانی  
همین سال چون از نماز فارغ شد و از مصطفی بعزم بیرون آمدن بزحمت  
در اثنای راه در درون مسجد شخصی ندپوش احمد لرنام از مریدان  
مولانا فضل الله استرآبادی بصورت داد خواهی کاغذی در دست و پیش  
آمد میرزا بیکی از ملازمان اشارت فرمود که سخن او را معلوم کرده بعرض

بعض رسانند احمد لری اندیشه پیش دوید و کاروی چون قطره آب و الماس  
بشکم آنحضرت زد اما کار و بسیار کار کرد نیاید و فی الفور امر در مسجد لر  
مزبور را پاره پاره کردند بعد از آن میرزا با بسفر و امر آنحضرت احوال  
او کرده کلیدی در سرطاقه او پیدا شد که در تیجه بزاران در خانه بآن  
کلید کشاده شد و جمع کثیر باین واسطه خانه خراب شدند و نسبت این نعمت  
بسید الا برار امیر قاسم انوار کرده فرمان پادشاهی باخراج او نماند  
گشت بنا بر اتحادی که میان او و میرزا با بسفر بود آسبی بسید  
نرسید میرزا با بسفر خود متوجه خدمت سید گشته در اثنای مکالمه  
با و فرمود که چرا بگفته خود نمی فرمایند

**بیت**

قاسم سخن کوتا و کن بر خیز عزم راه کن شکر بر طوطی فلک مردار پیش کر کن  
حضرت میر در آخر همین روز از شهر هرات بیرون رفتند یکی از فضی  
عصر در تاریخ این واقعه گوید

**بیت**

سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوة قصه بس  
عجیب واقع شد در خراسان ولی بشهر هرات کچروی در بساط چون  
خواست تا شه رضی زند شد مات و هم درین سال میرزا سور غمتمش سپر  
میرزا شاه رخ که حاکم بدخشان بود با جل موعود بعالم جاودانی شتافت  
و قایع سنه اسی و ثمان نامه درین سال قزل قرجه ترکان که در خورم  
انتقال داشت و همه ساله متعرض ممالک محروسه سلطان مراد خان  
میشد سلطان او را با توامش قتل فرمود و فتح قلعه توجبه قبایس قلعه  
جانیک و قلعه ابنه و قلعه سلانیک و قلعه قار تبه هم درین سنه  
اتفاق افتاد و قایع سنه ثلث و ثمان نامه درین سال  
سلطان مراد خان دختر اسفندیار بک بجهت خود خواستگاری نمود  
طوی عظیم کرد و هم در اوایل سال میرزا شاه رخ بعزم رزم میرزا

اسکندر ولد قرا یوسف ترکان از خراسان متوجه اذربایجان شد در نواحی سلماس  
تلاقی فریقین دست داد و دو شبانه روز مجادله و مجاربه امتداد یافت عاقبت  
الامر اسکندر منصرف کردید و میرزا شاه رخ پسر خود میرزا محمد جوکی را با امر اکبر  
برسم تکامشی نامزد فرمود و ایشان تا ارض روم از قفای مخالفان رفته  
اثری ندیدند و میرزا شاه رخ از سلماس عودت نموده قشاق در قرا باغ  
آردان کرد و قایع سنه اربع و ثمان نامه درین سال میرزا شاه رخ  
حکومت مملکت آذربایجان را با ضحیم آن بمیرزا ابو سعید ولد قرا یوسف  
ترکان که روی امید بدرگاه آورده بود تفویض نمود و از قشاق قرا باغ  
اران بجانب خراسان نهضت نمود و قایع سنه خمس و ثمان نامه  
درین سال چون میرزا شاه رخ از سفر دوم اذربایجان عودت کرده بهرات  
رسیده بعضی اورسایندند که از جانب خوارزم قاصد آمده که لشکر اوزبک  
کرد فتنه انگیزه سپاه بسیار بکنار آب آمویه آمده قصد خوارزم کرده اند  
امیر ابراهیم ولد شاه ملک والی آنجا تاب مقاومت نیاورده بکلمات و خوی  
رفته و لشکر اوزبک خوارزم را گرفته خرابی بسیار کردند و تاراج و غارت  
از حدود گذرانیده بنا بر این اخبار میرزا شاه رخ جمعی را از امر اکبر نامزد  
آن دیار گردانید و امر باقتال امر مبارزت نموده توجبه خوارزم کردند  
و بجهت رسیدن بد آنجا سپاه اوزبک را متامل گردانیده مجموع  
آن کرده را پریشان ساختند و امر ابصوب خراسان مراجعت فرمودند  
و قایع سنه ست و ثمان نامه درین سال تولد با سعادت سلطان  
محمد خان ولد سلطان مراد خان در ولایت روم اتفاق افتاد و هم درین  
سال از طرف اذربایجان کس آمده بعضی شاه رخ رسانید که میرزا  
اسکندر ولد قرا یوسف برادر خود ابو سعید که قبل از ایشان بحکومت  
آذربایجان منصوب بود شکست داده و بقتل رسیده بر سر حکومت

ممکن گشت **وقایع سنه سب و ثلثین و شانزده** درین سال امیر خلیل الله  
 حاکم شیروان که قدیمیت دودمان ایشان محتاج شرح و بیان نیست  
 و سابقاً بزرگی خاندان ایشان بکرات بیان گشته امیرزاده یار علی  
 ولد میرزا اسکندر بن قرا یوسف را که از اوضاع ممالیم پدر بخیله فرار  
 کرده بنزد او رفته بود او را در کشتی نشاندند از راه دریای به راه نزد میرزا  
 شاهرخ فرستاد و میرزا شاهرخ در اعزاز و احترام میرزا یار علی گوینده  
 او را در جهر که شهر اذکان راه داد اما او بجمع کثیر از جامره و اجلاف و رونو  
 و او باش و ترک و تاجیک مصاحبت دائمی بینمود و میرزا شاهرخ موازی  
 و هزار خانه و ارازمه که آذربایجان گوچانیده بشهر به راه آورده بود معارف  
 این حال استاد و فرخ بر نخته کرکان رعد ریخته بود و دعوی میکرد که چها  
 صدمن سنگ می اندازم میرزا شاهرخ بنظر آه آن کمان بر بالای کوه  
 با و نگاه بر آمده تا شامین فرمود که ناگاه میرزا یار علی پیدا شده و او جوان  
 بود که پیک نگاه نیز در صف عشاق رستخیز انداختی و بخند نک  
 نظر دلهای بیدلان را بسد فیر ملامت ساختی مردم شهر چون او را  
 دیدند همه بیکبار بر بی اختیار بسوی او دویدند و بنوعی سردر پی او نهادند  
 که بیچاکس پروای نظاره کمال رعد نبود میرزا شاهرخ این حال  
 متغیر گشته چون بشهر درآمد میرزا یار علی را همان لحظه بمرقد و ستاد  
 که مباد اتراکه و مردم خراسان در شهر بر سر او جمع شده فتنه حادث  
 شد **وقایع سنه شان و ثلثین و شانزده** درین سال مراد خان  
 دختر حاکم سمندره را ب عقد نکاح در آورد و در صبح شنبه هفتم جمادی الاول  
 این سال میرزا بابا بسف ولد میرزا شاهرخ در شهر هرات بموضع باغ  
 سفید وفات کرد و در کنبه مدرسه والده اش کوهر شاه و بیک مدفون  
 گردید و رعایتی که او با اصحاب منزلی کرده در هیچ یک از شهر اذکان

دودمان تیموری نموده اند از آنجمله گویند که چهل کاتب خوش نویس در کتابخانه  
 آنجناب دانا کتابت میکردند و جناب فضیلت پناهی مولانا لطف الله شاعر  
 بحی فظ ابرو زبده التواریخ را که مشتمل است بر وقایع و حوادث عالم و حکایات  
 احوال و اوضاع طبقات بنی آدم بنام نامی دی نوشته و در روز وفات  
 آنجناب فضلا و شعرا مرثیه بسیار گفتند اما امیر شاه یارین رباعی بر همه

**سبقت گرفت**

در ماتم تو در هر بی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد کل صیب  
 قبای از خوانی بدرید قمری ندسیاه در کردن کرد **وقایع سنه تسع**  
**و ثلثین و شانزده** درین سال قلعه انگریزی و قلعه کوه که چیک مسخر سیدان  
 خان شد و هم در این سال میرزا شاهرخ بواسطه دفع طائفه ترکان سفر  
 آذربایجان اختیار نموده متوجه گشت چون عنان عزیمت بحدود ری  
 معطوف داشت فصل دی رسید تهنه اسباب قشلاق در آنجا نمود  
**وقایع سنه اربعین و شانزده** در غره ماه محرم این سال میرزا شاهرخ  
 از قشلاق ری متوجه تبریز شد بجهت توجبه سلطان میرزا اسکندر ترکان  
 تبریز را خالی گذاشته سالک طریق فرار شد و برادرش میرزا جهانشاه  
 بخلاف برادر چون سعادت سرمدی استقبال موکب شاه رخ نموده بنیای  
 پادشاهانه و نوازشات خسروانه سرافراز کردید میرزا شاهرخ در در سلطنت  
 تبریز نزول اجلال فرموده چند وقت در آن بلده بسر برده مهیات مملکت  
 آذربایجان را انتظام داده و در هشتم ربیع الثانی بعزم قشلاق بقراباغ  
 اران نهضت نمود در آن زمستان در قراباغ قشلاق نموده در اول  
 فصل بهار متوجه اوجان شد و در آن مقام سلطنت مملکت آذربایجان را  
 بمیرزا جهان شاه ولد قرا یوسف تفویض فرموده نشان های یون بهمهال  
 تغای ارزانی داشت و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط آن ولایت را

بکف کفایت او باز گذاشت و او را نوکران او را بشرفیات پادشاهانه معزز  
 و مکرم ساخته غنان بصوب خراسان منعطف گردانید و هم در این سال سلطان  
 خان بیکر یکی روم ایلی را بدفع قرال انکروس که بر سر قلعه کوکرچک  
 آمده بود فرستاده چهل و پنج روز آن ولایت را نهب و غارت کردند و اسیر  
 و غنیمت بسیار بدست غازیان در آمده سالم و غانم عودت نمودند و دلق  
 او غلی حاکم سمندره دختر خود را با چهار پسر بخدمت سلطان مراد خان فرستاد  
**وقایع سنه اصدی و اربعین و شانمانه** درین سال خیانت دلق او غلی بر ضمیمه  
 انور سلطان مراد خان واضح و لایح گشته لشکر بدفع او روانه ساخت و هم  
 درین سال میرزا اسکندر بن قرا یوسف بدفع برادرش میرزا جهان شاه  
 که میرزا شاهرخ او را بسطنت اذربایجان نصب کرده بود از روم توجیه  
 نمود و در موضع صوفیان تبریز تقاتی فریقین دست داده میرزا اسکندر  
 شکست داده پناه بقلعه النجفی برده و شاه قباد نام پسرش با یکی از خانها  
 حرم او تعلق و عشق پیدا کرده بود پدر را بقتل آورده بخشش او را تبریز  
 فرستاد و در سر قلعه سعدالدین در دیان کوه دفن کردند و عمارت  
 عالی بر سر قبر او ساختند **وقایع سنه اثنین و اربعین و شانمانه**  
 درین سال دلق او غلی فرار کرده بولایت انکروس رفت و قلعه  
 سمندره و قلعه موره بتصرف اولیای دولت سلطان مراد خان در آمده  
 و هم درین سال پادشاه سیف الدین والی هرمز بخدمت میرزا شاهرخ  
 آمده منظور کمیها اثر کردید و مقضی المرام عودت کرد **وقایع سنه ثلث**  
**و اربعین و شانمانه** درین سال تکرار اسفندیار او غلی در مقام نقض عهد  
 در آمده در غیبت سلطان مراد خان نیکی بازار محل رانوب و غارت  
 کرده مزاحم الوسات و احشامات متعلقه سلطانی شد و سلطان عسکر  
 تعیین فرمود که بر سر او روند و او زوجه خود را که همیشره سلطان بود

باو یزیرش بطلب عفو و رحمت بدرگاه سلطانی فرستاد از مراحم بیدریغ خسروانه حرامیم او  
 عفو و اغماض گشت و هم درین سال میرزا شاهرخ بعزم زیارت مشهد امام رضا علیه السلام  
 و التماس نصرت بعد از اداء شرایط زیارت به راه عودت نمود در این اثنا استاد قوام الدین  
 معمار شیرازی که بواسطه تقصیرات در عمارت از نظر میرزا شاهرخ در آورد میرزا  
 در بدیده این بیت بر او خواند **بیت**  
 تو کار زمین را نگو ساختی که بر آسمان نیز پروا ختی **وقایع سنه اربع و اربعین**  
**و شانمانه** درین سال سلطان مراد خان لشکر بولایت افلاق مأمور گردانید  
 که آن دیار را نهب و غارت کرده چون زمستان صعب بود از سر ماخراست  
 بسیار بجا که اسلام رسیده فی نیل مقصود عودت کردند و در شب سیم  
 ماه شعبان این سال میرزا علاء الدین بن بایسنقر احق تعالی فرزند کما  
 کرامت فرموده موسوم بمیرزا ابراهیم **وقایع سنه خمس و اربعین و شانمانه**  
 درین سال قلعه قوهره بتصرف ملازمان سلطان مراد خان در آمده و آمده  
 و شهاب الدین پاشا حواله قریب بقلعه بلغراد نصب کرد و هم در نیسالی  
 میرزا شاهرخ شهر اذکان را از ارتکاب خمر خوردن منع بلیغ فرمودند  
 و ملاهی اقدام نمود **وقایع سنه ست و اربعین و شانمانه** درین سال  
 سلطان مراد خان برضا و رغبت خود را از سلطنت خلع نموده فرزند ارجمند خود سلطان  
 محمد خان را بسطنت نصب کرد و خود در معینا تقاعد اختیار کرد و هم درین  
 سال میرزا شاهرخ سید شمس الدین محمد زرمی را بواسطه مصارف جاه  
 پرتابیدن مکه معظمه زاده اند تشریفاً و تکریماً و تعظیماً نزد سلطان مراد  
 والی مصرفل این معنی نموده سید را رخصت انصراف ارزانی داشت  
**وقایع سنه سبع و شانمانه** درین سال سلطان مراد خان صیبه خود را  
 نامزد قباد پیک بن اسفندیار او غلی کرد و هم درین سال میرزا شاهرخ  
 مولانا عبد الرزاق صاحب تاریخ مطلع السعیدین را بطریق رسالت بندهستان

فرستاده حکومت بعضی از عراق سلطانیه و قزوین و ملک ری را به غیره  
میرزا سلطان محمد ولد میرزا بایسنقر از زانی داشت **وقایع سنه**  
**شان و اربعین و شانمانه** درین سال قرمان او علی آدم و مکتوب بنزد  
قرال انکروس فرستاد که سلطان مراد خان بواسطه کثرت امراض تاب  
سواری و قدرت حرکت نداشت خود را از سلطنت خلع کرد پسر خود سال را  
بجای خود پادشاه کرد ایند و کار و بار آل عثمان در کمال ضعف و فتور است  
شما از آن طرف و ما ازین طرف حرکت کرده ایشانرا از میان برداریم قرال  
به فعال بدین سخن بی مال برخاسته بر سر سلطان محمد خان آمده سلطان  
نیز او را استقبال نموده تملاتی فریقین دست داد بعد از کوشش بسیار  
لشکر کفار لکونسا و منخرم کشته قرال را در آن موکه سر بریده کفار نجار  
طعمه شمشیر آبدار غازیان نصرت شعار شده هم درین سال میرزا شاهرخ  
فلاق در دار السلطنه هرات فرموده خاطر خلیفه بمصالح امور ملک و ملت  
مصرف داشت **وقایع سنه تسع و اربعین و شانمانه** درین سال  
طائفه نیکویی با سلطان محمد در مقام مخالفت در آمده هجوم بر سر وزیر  
آوردند که تکرار سلطان مراد خان را از مغنیا آورده بسطنت نصب کردند  
و سلطان محمد خان را بمغنی فرستادند و هم درین سال میرزا شاهرخ  
مرض صلب طاری شده چنانچه مردم هرات در حیات و ماتش متردد بودند  
بعد از چند روز صحت یافت و رای صواب نمایش اقتضای آن نمود  
که چون سال گذشته جهت اباس مکه معظمه رخصت از سلاطین مصر گرفته بود  
درین سال نیز از والی آنجا رخصت حاصل کند در اتمام این نیت مصر  
کشته شیخ نورالدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد ابره  
با جامه که در دارالعباده یزد اتمام یافته بود بصوب حجاز ارسال داشت  
و آن دو بزرگوار آن مهم را تمسیت داده معاودت کردند و هم درین سال

میرزا محمد جوکی پسر کهنه میرزا شاهرخ بخوار رحمت پرورد کار پوست **وقایع**  
**سنه خمیس و شانمانه** در اوایل این سال قلعه آنچه حصار و قلعه باللو  
بتصرف سلطان مراد خان در آمده و هم درین سال میرزا سلطان محمد بن  
میرزا بایسنقر که والی عراق و فارس بود چون خبر بیماری جدش میرزا  
شاهرخ را شنید علم خلافت برداشت **وقایع سنه احدی و خمیس و شانمانه**  
درین سال میرزا شاهرخ بجهت بنیه میرزا سلطان محمد که علم خلافت بر او  
بود از خراسان عازم دار الملک عراق و فارس شد چون موکب  
شاهرخی باصفهان رسید میرزا سلطان محمد فرار نموده بطرف لرستان  
رفت و میرزا شاهرخ مہمات عراق و فارس را انتظام داده بجانب  
ری عودت نمود و در صباح یکشنبه میت و پنجم ذی الحج در موضع قباوی  
ری میرزا را آورد معده بهم رسیده بمرض صعب منجر شد همان لحظه عالم  
فانی را وداع کرده بجهان جاودانی رحلت نمود یکی از فضلا در تاریخ  
وی گوید **بیت** سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور  
در مقصد و هفتاد و نه آمد بظهور در رحمت صد و هشت شد بشاهی مشهور  
در مقصد و پنجاه شد از دار غرور او را پنج پسر فاضل و دانا و کامل بود  
اول میرزا الف پیک که چهل و دو سال از نیابت پدر والی ماوراء النهر بود  
دوم میرزا ابراهیم که والی فارس بود و بسی و اتمام آن شهر اوده  
عالم و عادل مولانا شرف الدین علی یزدی در کتاب ظفر نامه را  
تالیف نموده که با عقدا در اتم حروف در فن تاریخ هیچ فاضلی در هیچ زمان  
چنان نسخه ننوشته سیم میرزا بایسنقر چهارم میرزا سیورشمش  
پنجم محمد جوکی اما چنانکه در سنوات گذشته مذکور شد که چهار پسر  
سوامی میرزا الف پیک در زمان حیات پدر وفات کردند بعد از فوت  
میرزا شاهرخ میرزا الف پیک در ماوراء النهر و ترکستان و میرزا

علاء الدوله پسر میرزا بایسنقر در خراسان و برادرش سلطان محمد در عراق  
و فارس بر تخت سلطنت جلوس کردند **وقایع سنه اثنی و خمین**  
**و شانزده** درین سال میرزا علاء الدوله بر سر سلطنت خراسان متمکن  
شد میرزا عبد اللطیف پسر میرزا انغ پیک را در قلعه اختیار الدین حبس نمود  
و بعد از دو سه ماه او را اطلاق داده لشکر کشی و فتور در میان اولاد و بنا  
میرزا شایخ در همین سال واقع شد چنانچه شرح آن طولی دارد  
**وقایع سنه ثلاث و خمین و شانزده** درین سال میرزا انغ پیک با لشکر  
کران از ماوراء النهر متوجه خراسان شد و در موضع تر باب که در چهار  
فرسخی بلده هرات واقع شد میان او و برادرش میرزا علاء الدوله بن میرزا  
بایسنقر جنک عظیم واقع شد شکست بلشکر علاء الدوله افتاد و او خود را  
از آن معرکه بکنار انداخته نزد برادرش میرزا ابوالقاسم با برنج خود  
جرجان رفت و در کروی دولت ندید و میرزا انغ پیک تمام بلاد خراسان را  
بید تصرف در آورده با و در النهر معاودت نمود و میرزا با بر بعد از عودت  
میرزا انغ پیک از دیبچه آن سال از استرآباد به دار السلطنه هرات آمده  
بر تخت سلطنت جلوس فرمود و برادرش میرزا علاء الدوله را مقید گردانید  
و در همین سال قرال منکوس انگروسی و قرال ولایت قشون بالقو  
نیفر عام کرده با لشکر عظیم بر سر بلغراد آمده قصد نهب و غارت دیار اسلام  
کردند بعد از آن تاراج و تاخت چون میل عودت بجانب قشون نمودند  
در خلال این احوال سلطان محمد خان از مغنیا رسید و با اتفاق پدر بر سر  
کفار بجای رفته در بامین ایشان جدال و قتال عظیم واقع شده چنانچه بان  
که و بان چه و چند و در آن معرکه خونخوار بهار ابوار شتافتند و بان  
در اصطلاح کفره فرسنگ عبارت از وزیر است غزاه مسلمین و حکامه مروج  
در آن معابرک چندان کوشش نمودند که آن غزوه را غزای اکبر نام نهادند

**وقایع سنه اربع و خمین و شانزده** درین سال بایقو قرال انگروسی  
و و یوده اخلاق را با خود متفق ساخته بکینولی آمدند و لشکر سلطان مراد خان  
تاخت بر سر کافران آورده جمع کثیر از کفار خاکسار بقتل رسید و بایقو  
قرال فرار کرده کفره پراکنده شدند و هم درین سال میرزا عبد اللطیف  
ولد انغ پیک بر پدر عاق شده در حوالی سمرقند میان پدر و پسر محاربه اتفاق  
افتاد میرزا انغ پیک شکست یافته بشاهرخیه رفت و غلام نمک بحرام  
او را راه بقلعه نداد و میخواست که التجا بابو انجیر خان اوزبک برود باز اندیشه  
کرد که شفقت پدر و فرزند در میان است بطرف سمرقند بجانب فرزند بی مروت  
مایل شده در ماه رمضان سنه مذکوره بی محابا بنزد فرزند رفت و آن بدخت  
حقوق همچنان پدری را که عامه علم، عالم و کافه فضیلتی بنی آدم در رعایت او  
مبالغه نمودند نبود انکاشت در روزگار اسلام بلکه از عهد ذوالقرنین مثل او  
پادشاهی بعلم و حکمت مستقر دولت قرار نیافته بدست عباس نامی بدرجه  
شهادت رسانیده بر تبه عالی فائز گردید **بیت**  
چو عباس کشتش بیغ جنا شدش سال تاریخ عباس کشت و آن سعادتی  
بعد از قتل پدرشش ماه بدست بابا حسین نامی از ملازمان وفادار پدر  
بصدوقه این بیت کشته گشت **بیت**  
پدرکش پادشاهی را شاید و کر شاید بجز شش مه نیاید و از غرایب  
اتفاقات تاریخ قتل او نیز بابا حسین کشت بوضوح پیوست که شاعری  
میکوید **بیت** بابا حسین کشت شب جمع اش به تیر تاریخ قتل  
اوست که بابا حسین کشت و در همین شب که میرزا عبد اللطیف کشته گشت  
اکابر و اعیان سمرقند میرزا عبد الله بن میرزا ابراهیم بن میرزا شایخ را  
پادشاهی برداشتند **وقایع سنه خمس و خمین و شانزده** درین  
سال سلطان مراد خان در ولایت روم ایلی بجوار رحمت پروردگار پیوست

و سیزده روز نعلش او را در پانچان داشتند ظاهر ساختند تا سلطان محمد خان  
از مغیبا آند بر تخت قیصره جلوس پادشاهان کرد آنگاه جد مبارک ایشانرا  
دفن کردند ایام حیاتش چهل و چهار سال بوده مدته سلطنتش سی و یکسال  
سلطان محمد سلطان احمد سلطان علاء الدین سلطان حسن سلطان اورخان  
نام پنج پسر داشته و سلطان احمد و سلطان علاء الدین در امانیه وفات  
کردند و هم در اینجا مدفون اند و سلطان حسن و سلطان اورخان در ارد  
وفات کرده در در محدث مدفون اند و اسامی و زرائش بر اینموجب است  
ابراهیم پاشا حاجی عوض پاشا و مو پاشا و د تیمور پاشا صاحب پاشا علی پاشا  
اسحق پاشا شهاب الدین پاشا بلبان پاشا خلیل پاشا دهم درین سال  
میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور  
کورکان در بخارا خروج کرد و شرح این احوال آن است که میرزا سلطان ابوسعید  
در سمرقند در ملازمت میرزا انغ پیک بر می برد و در حینی که میرزا انغ پیک  
در کنارجیحون در برابر پیرش میرزا عبد اللطیف نشسته بود که در نیمه ایل  
ارغون رفت دختر می از ایشان بهم رسانیده سمرقند آمد میرزا انغ پیک  
دفع او را و هم دانسته بطرف سمرقند روان شد و او بچو دین آوازه  
فرار نموده باز بمیان ایل ارغون رفت چون میرزا عبد اللطیف هم از مهم  
پدر پر دخت و پادشاه کشت کس فرستاده او را ب سمرقند آورده جس نموده  
او از مجلس خانه که نیمه به بخارا رفت داروغه انجا او را در مضیق تنگتر  
از حوصله بخیلان باز داشت و بحسب اتفاق در همان روز خبر قتل میرزا عبد  
بدان دیار رسید امر او اعیان بخارا ب قدم اعتد از نزد میرزا سلطان ابوسعید  
رفته او را از جس بیرون آورده بر سر سلطنت نشانند و آنجناب  
بحکومت بخارا قانع نشده ز الفور بعزم رزم میرزا عبد الله که بعد از میرزا  
عبد اللطیف در سمرقند بیادشاهی نشسته بود در آیت نهضت برافراشت

و بعد از وصول بده فرسخی میرزا عبد الله بر اسم استقبال استقبال نمود و بعد از وقوع  
قتال و جدال میرزا عبد الله غالب گشته میرزا سلطان ابوسعید عنان انحرام بصوب  
ترکستان معطوف گردانید **در ذکر خیرات و تبرات سلطان محمد خان**  
اولا تمام مسجد جامع اردنه است که موسی چلبی در ایام سلطنت خود بنا نموده  
بود تا تمام مانده وفات یافت چون سلطان محمد خان متصدی قلاعه حکومت  
شد شروع در اتمام کرده تمام نکرد و لاکین و بدستان در اطراف جامع بنا  
کرده آن نیز تا تمام مانده فوت شد آخر سلطان مراد خان در ایام سلطنت  
خود با تمام رسانیده اوقاف مستوفی جهت جامع تعیین کرده بالفصل با کسبی جامع  
اشتهار دارد و جامع ذکر در انجا بنا کرده با تمام رسانید که محال بمولوی خانه  
مشهور است و پیل بزرگ بر سر آب ایرکنه ساخته سیصد و شصت خیمه دارد  
و در هر سر هر دو پیل مسجد عالی و زاویه بنا کرده با تمام رسانید و هر سال سادات  
عظام و اشراف کرام را هزار دانه سکه فلوری خمس آل بنی صلی الله علیه و سلم و غیر  
التون سکه جهت فقرا می مکه معظمه و مدینه منوره از مال محصول اطلاق خود تعیین کرده  
ارسال میکنند **ذکر علی و مشایخ که معاصر سلطان مراد خان بوده**  
اولا مولانا محمد امیر مغانی است که از جمله شاکردان مولانا فزاری بوده فضل کامل  
داشته آخر قاضی عسکر و مفتی زمان شد و یکن او غلی معروف است و در مولانا  
شاه محمد بن یکن او غلی است که بمنصب قضا بر و سار رسید و در مولانا محمد یوسف  
بالی یکن که مدرس مدرسه بوسا است بغایت دانشمند بوده حاشیه بر تلویح نوشته  
و در مولانا شرف الدین سید احمد قدیمی است مرد فاضل عالم بوده تا لیفات و تصنیفات  
مشهور متداوله و در استانبول مدرس و مدارس عالی شده بمصاحبت  
پادشاه مبادرت کرد و در مولانا سید علی سمرقندی است که بروم آمده  
در لارنده مدرس گشته بین العلی تفسیر مشهور دارد و در مولانا شمس الدین  
محمد کورانی است در علم فقه و حدیث و تفسیر و حید عصر و فرید در هر بوده آخر

معلم سلطان محمد خان گشت و در مولانا تاج الدین ابراهیم المشهور بخلیب زاده است  
که در علوم معقول و منقول ثانی ندارد و تالیفات معتبره بسیار دارد و علوم  
صد آچه اول که در ولایت روم جهت تدریس تعیین شده برای اوست  
و در مولانا خضر پاشای منتش لو است که در میان علماء مجید او علی اشعار  
دارد و در او اول معلم سلطان محمد خان شد و در مولانا حمزه قرمانیت  
که در علوم نقلیه و عقلیه تصنیفات دارد در آخر مفتی زمان شد و در مولانا  
علاء الدین قوج حصار می است که در کتابت نسخ بی نظیر بوده بر فصاحت  
شرح نوشته است و در مولانا محمد بن قطب الدین اریقی است که در حقیقت  
و شریعت و طریقت را با هم جمع کرده در تصوف نیز ید طولی دارد و حاشیه  
در غایت متابعت بر فصوص الحکم نوشته از جمله مشایخ کبار است  
و اولاد شیخ آق نینق است که سرآمد محققان عصر بود و در شیخ محمد  
کلبولی است که تاریخ او غلامشور است و کتاب محمدیه نام تالیف او است  
و در مولانا شینجی کرمانی است که کتاب ثنوی خسرو شیرین ترکی نظم  
کرده مردم را اعتقاد زائد الوصف بآن ثنوی است و در مولانا مصعب الدین  
اورنه است بامام و باغان مشهور است و بعلوم ظاهری و باطنی آراسته  
بود و در مولانا پسر خلیفه حمیدانی است که براتب علیه رسیده و مرشد کامل  
و مکمل بوده و در شیخ تاج الدین و شیخ حسن و شیخ شمس الدین است  
که جمله در علوم ظاهری و باطنی کامل عیار بوده اند طبیب الدقایم الروح روحهم  
و ولی غنام الرحمة فوهمم **وقایع سنه ست و خمین دمانان دین**  
سال برادران اعنی میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان محمد در موضع  
پخاران من اعمال دستر اباد بایکد کر مصاف کرده شکست بر لشکر سلطان  
میرزا محمد افاده میرزا سلطان محمد اسیر و دستگیر شده نزد میرزا بابر آوردند  
زبان طعن برو کشاده گفت چرا لشکر باینصوب کشیده قصد من کردی

سلطان محمد گفت ای برادر کار ملک نبی این میشود بعد از قتل و قال بسیار تمام بسی  
نظم حکم بر قتل او فرمود مدت عمرش سی و چهار سال بوده ایام سلطنتش ده  
سال پنج سال از نیابت جدش میرزا شاهرخ و پنج سال دیگر با استقلال اولاد  
ذکورش منحصر میرزایا و کار محمد بخش او را بدار السلطنه هرات نقل کرده در مدینه  
جد اش کوهر شاد آغا در پهلوی قبر پدرش دفن کردند و از غریب اتفاقات  
زوجه او شعله آه سوزان از جگر بریان می انگیخت و سیل سرشک از دیده  
گریان میریخت تا بعد از دو روز جان بر افشاند میرزا بابر چون خاطر از غم  
برادر جمع ساخت پر تو اندیشه بر قضیه برادر و در کش میرزا علاء الدوله انداخت  
و میرزا علاء الدوله که همراه او مقید می بود چشم او را میل کشیدن فرمود  
**بیت** کورت در سینه چشمی هست روشن بعبرت بین درین فیروزه  
کلشن چنان چشمی که از سر مه شدمی ریش چگونه تاب میل آرد بیندیش  
و مشهور است که میرزا علاء الدوله در وقت میل کشیدن این ابیات نظم فرمود  
**بیت** تا چرخ مرا بیدگمانی برخواست دل از سر کار این جهانی برخواست  
چون چشم مرادست قضا میل کشید فریاد ز عالم جوانی برخواست  
ان فی ذالک لبعرة لا ولی الا بصار و هم درین سال میرزا سلطان ابوسعید  
که در سال گذشته از میرزا عجله در حوالی سمرقند شکست یافته بود  
بصوب ترکستان رفته با مداد و معاونت ابوالخیر خان اوزبک بعزم  
رزم میرزا عجله نهضت فرمود و میرزا عجله از اتفاق و توجه اعدا  
آگاه گشته بالشکری بعدد قطرات اسطار بی شمار از سمرقند برون آمد  
و بعد از گذشتن از آب کومک تلماتی فریقین دست داده میرزا عجله  
منخرم گردید در انشای فرار اسب او در گل فرو رفته اسیر سر پنجه تقدیر  
گشته در شب شنبه بیستم جمادی الاول آن سال بفرمان میرزا ابوسعید  
شربت شهادت چشید و میرزا سلطان ابوسعید بدرون شهر سمرقند

در آمده بر تخت جلوس نمود **وقایع سنه سبع و خمسين و ثمانمانه** درین سال سلطان  
محمد در حوالی استانبول نیکی حصار را که بالفعل بهوز کن استعمار دارد بنا نماند و هم  
درین سال میرزا ابوالقاسم بابر چون از خاطر از لغات برادران فارغ ساخت از راه  
بیابان یزد متوجه عراق و فارس گردید چون از شیراز متوجه اصفهان شد در آسای راه  
قاصدی از طرف خراسان رسیده عرضه داشت که در هرات قلعه عظیمی حادث شده میرزا  
علاء الدوله را در وقت کشیدن میل مضرت بضر رسیده بود خروج کرده غلبه وارد نام  
تمام پیش او جمع آمدند و میرزا چون بر این قضیه آگاه شد حرکت بر سکون ترجیح  
داده او را مجال توقف نماید از موضع کوشک زر که در میان راه شیراز و اصفهان  
واقع شده عنان یکران بصوب خراسان منعطف گردانید چون بقان رسید  
خبر آمد که میرزا علاء الدوله بجانب اردوی همایون میرزا جهان شاه بن توایف  
که در آن وقت در نواحی رومی بود رفته میرزا ابوالقاسم بابر از قمر و  
خاطر جمع کرده در آن زمستان در خراسان اوقات بعیث و خرمی گذرانید  
**وقایع سنه ثمان و خمسين و ثمانمانه** درین سال سلطان محمد خان  
والی روم تدا بیرغریه و تصانیف عجیبه چهار صد پاره کشتی ترتیب داده  
داده از خشکی بعرا بها کشیده از جانب مزار حضرت ایوب انصاری نزول  
فرموده و قلاده بدریا انداخت و گویند هفتاد سیف را بصر کرده عکرا بطرف  
استانبول بگذرانید یکماه و بیست روز محاصره نموده روزی خشمه پنجاه یکم  
روز که بیستم شهر جمادی الاخر سنه مزبور است فتح استانبول کرده  
عساکر اسلام غنیمت فراوان و نعمت بی پایان مالک شدند در روز جمعه  
جمعه در ایاصوفیه که کلیسای کفره بود نماز گذارده خطبه بنام نامی سلطان محمد  
خوانده شد و از آن روز استانبول دار السلطنه سلاطین آل عثمان است  
و هم درین سال ولایت عراق و فارس بتصرف میرزا جهان شاه بن قرا یوسف  
ترکمان درآمد و مملکتی با آن لطافت که هشتاد سال در تصرف امیر تیمور

اولادش بود بیرون رفته بتصرف ترا که درآمد **وقایع سنه سبع و خمسين و ثمانمانه**  
درین سال میرزا ابوالقاسم بابر با ورا انصر رفته میرزا سلطان ابوسعید را  
در شهر سمرقند محاصره نمود و چون ایام محاصره چهل روز امتداد یافت صلح  
کرده بحر اسان عودت نمودند **وقایع سنه ستين و ثمانمانه** درین سال  
سلطان محمد خان در ولایت روم قلعه سلوری و قلعه بغداد و قلعه پرنور  
و قلعه خول و قلعه توره و قلعه سوری حصار و قلعه اینو براسم ساخت  
**وقایع سنه احدی و ستين و ثمانمانه** درین سال سلطان محمد خان را  
فتح قلعه بلغراد قشلاق در آنجا کرد و میرزا سلطان ابوسعید را هم در اوخر این  
سال در بلده سمرقند پس سعادت پیوند بوجود آمده موسوم بمیرزا عمر شیخ کشت  
**وقایع سنه اثنی و ستين و ثمانمانه** درین سال سلطان خان را با قراول  
انگرویس محاربه و مجادله صعب دست داد قراول زخمی گشته بدرک  
اسفل رفت و هم در صبح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی این سال میرزا  
بابر در شهر مشهد مقدس بدار البقار تجماع نمود و میرزا شاه محمود که از شد  
اولاد او بود در همان روز در سن پانزده سالگی بر تخت جلوس نمود مدت  
حیات میرزا ابوالقاسم سی و شش سال بود و ایام سلطنتش ده سال  
حکایت مشهور است و در بعض کتب تواریخ مسطور که میرزا بابر قبل  
از فوتش چهار روز بطریق سیر و شکار از مشهد بیرون رفت در یکی  
از قلعه های آنجا سیر میفرمود و در آشنای سیر ژولیده موی سرو پا برهنه  
بر سر سنی پیدا شده جلومیرزا ابوالقاسم بابر را گرفته شروع در خواندن  
ترجیع بندی کرد که از پنجاه بیت متجاوز بود و سراسر ابیات او متکل  
بر بی و فانی دنیا و بند ترجیع این بیت بود

**بیت**

این همه طمطراق کن فیکون ذره بیش نیست اهل جنون بعد از تمام  
این ترجیع بند درویش از نظر ما غایب شد هر چند امر او ارکان دولت

تجسس کردند از و اثری نیافتند و میرزا شاه محمود بعد از فوت پدر بجهت روز  
از مشهد عازم دار السلطنه هرات شد و مدت دو ماه که در هرات بسر برد از جانب  
مرغاب خبر آمد که ابراهیم پسر علاء الدوله بالشکر فراوان متوجه خراسان است  
چون میرزا شاه محمود را تاب مقاومت او نبود بجانب مشهد رفت و میرزا  
ابراهیم بدار السلطنه هرات آمده بلا مجادله و منازعه در غرة ماه رجب بر تخت  
سلطنت جلوس کرد و در اواسط شعبان بعزم رزم میرزا شاه محمود بجانب مشهد  
نهیست کرد و میرزا شاه محمود نیز جنود نامعدود در مشهد بهم رسانیده عنان عزت  
بطرف دار السلطنه هرات معطوف داشت القصد در مابین قصبه کوسویه دریا  
شمال تلماتی فریقین دست داد که بقرنها واقع شده اولاً شکست بر لشکر میرزا  
ابراهیم افتاده مردمانش متفرق شدند اما عاقبت الامر امیر محمد ترخان  
از عقب رسیده کمال شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده لشکر میرزا شاه  
محمود را تلافی ساخت و میرزا شاه محمود سالیک طریق فرار شده روی  
بمشهد نهاد و از غرائب اتفاقات چاشت روز دوشنبه بیت پنجم  
شعبان بدار السلطنه هرات رسید که میرزا شاه محمود بفتح و نصرت مخصوص  
کردید بعد از لحظه جمعی و گرامه گفتند که میرزا ابراهیم را پیکر ظفر روی نمود  
بوقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا ابوسعید شریف آورده نشانها  
بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد که فردا صبح بفوز و نجاح موکب همایون  
در باغ شهر نزول خواهد فرمود علی الصبح میرزا سلطان ابوسعید در باغ  
شهر فرود آمده میرزا ابراهیم بسرحد جرجان و در ستراباد رفت و میرزا  
سلطان ابوسعید در هرات چهل و سه روز توقف کرده کوه شاه افغان  
حرم محترم میرزا شاه مرخ را بقتل آورد بعد از آن ببلخ نهضت نمود  
**وقایع سنه ثلث و ستمین و ثمانانه** درین سال میرزا جهان شاه  
ولد قرا یوسف چون خبر فوت میرزا ابوالقاسم با برانشیند از دکن

متوجه خراسان گردید و چون از عقبه صندوق شکن بگذشت و بیک فرسخی از تری  
رسید میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله که در امان زمان در آن سرحد بود  
بعزم جنک او روانه شده قریب با ستراباد تلماتی فریقین دست داده بسی  
میر و میرزاده جغتای در انمعر که بقتل رسید و میرزا ابراهیم بی اختیار  
روی در بیابان فرار نموده تا هرات در هیچ مکان عنان باز نکشید و در روز  
یکشنبه پنجم ماه صفر همین سال چون بکوچه خیابان رسید قلندری از دکن  
بر خواسته گفت پادشاه جهان عمرت دراز باد اگر یورش دگر میکنی تخم  
جغتای از عالم برمی اندازی میرزا جهان شاه هفت ماه بفضبط مملکت  
جرجام قیام نموده بعد از آن متوجه هرات گشت از غرة شعبان چون  
میرزا ابراهیم از توجه میرزا میر جهان شاه واقف شد عنان عزیمت بصوب  
کوهستان غور و غر جستان تافت و میرزا جهان شاه در اواسط  
همین ماه در باغ زانغان هرات نزول فرموده بقیه قضا تا در سال آینده  
بیان خواهد نمود بعون الله الملك المعبود **وقایع سنه اربع و ستمین**  
**و ثمانانه** درین سال میرزا سلطان ابوسعید در حدود بلخ چون از نزول  
میرزا جهان شاه در دار السلطنه هرات خبر یافت متوجه میدان <sup>قال</sup> شد  
و روزی چند در کنار آب آمویه بسر برده ایلچی نزد میرزا جهان شاه  
فرستاده مضمون رسالت آنکه باید از سر مملکت موروثی مادر گذرشته  
مملکت آذربایجان که میرزا شاه مرخ بتوارزانی داشته قناعت نموده  
بآذربایجان عودت نماید چون ایلچیان میرزا ابوسعید بجهان شاه رسیدند  
و پیغام میرزا را گذرانیدند جهان شاه نیز چون بعضی اخبار ناملائم از طرف  
آذربایجان معاودت نمود و میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه  
هرات آمده بر تخت موروثی متمکن شد در این اثنا میرزا شاه محمود  
پسر میرزا ابوالقاسم با بر و میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله بر

برحمت رفتند **وقایع سنه و پنجاه و ششمین** درین سال قزل  
احمد پیک اولایت روم فرار کرده بخدمت حسن پیک بن علی پیک بن  
قرا عثمان بن قلع پیک آق قویلو والی دیار بکر آمده برادر او اسماعیل پیک  
سلطان محمد خان با اهل و عیال بجانب روم ایلی فرستاده در آنجا وظیفه  
جته ایشان مقرر کرد **وقایع سنه و هفتاد و نهمین** درین سال  
سلطان محمد خان کس نصیبت ولایت قزل پیک فرستاده قلعه قسطنطنیه  
و قلعه سینوب و قلعه طر بزون و قلعه قونیلو و قلعه مدلولو و قلعه بجه  
بصرف کما شکان اولیای دولت درآمد و هم درین سنه میرزا عبدالعزیز  
بن میرزا بایسنقر که از آن روز که برادرش اورا کفوف البصر ساخته بود  
در اطراف جهان سرگردان میگشت در ستمدار در خانه ملک سیستون  
در گذشت و نقش اورا براه نقل کرده در پهلوی پدر و برادرش مدفون گردید  
**وقایع سنه و هشتاد و نهمین** در اوایل این سال سلطان محمد خان  
بعزم غزای ولایت افلاق نهضت فرموده مقضی المرام عودت نمود  
و هم درین سال میرزا جهان شاه بواسطه کوشمال پسرش پیردق از اذربایجان  
متوجه فارس شده بعد از رسیدن بد آنجا قضیه بر آن قرار یافت که پیردق  
از فارس بخراسان رود و او بفرموده پدر عمل نموده جهان شاه بپریز معاودت  
کرد **وقایع سنه نهمین و شصتین** درین سال قازقلو و یوده افلاق  
بدرگاه معط سلطانی آورده خواستند ابا کرد فرمان قضا جریان بنفاد  
پیوست که عا کر اسلام بنهب و غارت ولایت افلاق مبادرت نمایند  
و منصب قازقلو را برادرش تفویض فرموده فتح ولایت هر سک و شیخ  
قلعه دراج از درین ولایت بوسن درین سنه اتفاق افتاد **وقایع**  
**سنه و هشتاد و نهمین** درین سال میرزا سلطان ابوسعید قلعه تاج  
که در سرترکستان بود مسخر نموده میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف

بن میرزا الخ پیک که در آن قلعه تحصن جست بود گرفته بخراسان عودت فرمود  
**وقایع سنه و هشتاد و نهمین** درین سال ابراهیم پیک قرمان اولیا  
فوت شده پسرانش اسحق پیک و پیر احمد پیک با ستانه سلطان محمد خان  
آمده حکومت پدر با ایشان منقض شد و هر دو برادر در ابرمان جنگ کرده  
اسحق پیک منهزم گشته بخدمت ازون حسن والی دیار بکرفت و پیر  
احمد پیک در قرمان حاکم مستقل گردید **وقایع سنه و نهمین**  
**و شصتین** در اوایل این سال سلطان محمد قلعه البصائر مسخر گردانید  
و هم درین سال سلطان میرزا ابوسعید را مرضی صعب طاری شده بعد از  
مدتی صحت یافت و میرزا جهان شاه در اوایل این سال بدفع پسرش پیر  
بدق متوجه بغداد شد **وقایع سنه و هشتاد و نهمین** درین  
سال میرزا جهان شاه و بعد از آن که بغداد را یکسال محاصره نمود بجز شیخ  
در آورد پسرش پیردق را در آنجا بقتل رسانیده فتح نامه بغداد را محجوب  
ایلی نزد سلطان میرزا ابوسعید فرستاد **وقایع سنه و هشتاد و نهمین**  
**و شصتین** در عاشر شهر شوال این سال میرزا جهان شاه بعزم رزم حسن پیک  
بایندوزی از تبریز برون آمده متوجه دیار بکر شد چون این خبر بحسن پیک  
رسید لشکر خود را جمع نموده برادرش جهانگیر پیک با پسرانش مراد  
پیک و ابراهیم پیک بومی ملحق گشتند در آن اثنا تفاعل بکلام کرده  
این آیه آمد اذهب الی فرعون انه طغی و چون میرزا جهان شاه بصحرای  
موش رسید قاسم پروانچی که از امر او معتبر بود بقراولی مقرر گشت  
و شکست یافت و بهادران آق قویلو بر اطراف و جوانب تاخته حریک  
خیم را قتل و اسیر کردند میرزا جهان شاه در موضع ابثور من اعمال  
بجور چند روز توقف کرده بعد از کنکاج امر مراجعت کردند از آنجا  
سرداران آق قویلو گفتند چون او با ضرری فرساییده باز گشت

مانیز بر کردیم حسن پیک قبول نکرد و چون میرزا جهان شاه از آن بورت کوچ کرده  
در دامان کوه فرود آمدند و از اینجا بمقام خانچوک من اعمال چچور نزول نمود  
حسن پیک با شش هزار سوار جرار از اردوی خود بیرون آمده غزیت خک  
کرد در خلال این احوال از قراول خبر رسید که میرزا جهان شاه اردوی خود را  
پیش فرستاده بامعدودی چند در منزل بجوابت حسن پیک ایستاده کرده  
چون بنحو اجماع او رسید میرزا جهان شاه را از وصول او خبر دادند سوار شدند و  
در هم آویخته مجهول بجهان شاه رسیدند بر وضرب منکر زد او فریاد بر آورد  
که مرا بکش و پیش حسن پیک بر که ترافانده کند چون از زخم تیاب بود  
سرش را از تن جدا کرده و هم نمود که مباد اضری بدو رسد پنهان کرد آخر  
اب و یراق او را در نزد قاتل شناخته سر میرزا جهان شاه را نیز بظهور آورد  
حسن پیک سر او را بنزد سلطان ابوسعید بخراسان فرستاد و پسرانش  
محمد و یوسف گرفتار گشته محمدی مقتول و یوسف کجول گردید و حسن پیک  
از اینجا مظفر و منصور غغان غزیت بطرف منزل قشلاق منعطف گردیدند  
**وقایع سنه اربع و سبعین و ثمانمائه** در اوایل این سال میرزا  
سلطان ابوسعید لشکر بی کران از خراسان بغزم انتقام میرزا جهان شاه  
بر سر حسن پیک بایندری با دزبایجان کشیده و چون منزل قریه  
میان مضر بخیام لشکر ابوسعید شد یکبار شد یکبار جنود سرما و برد در  
عالم دست تباراج وینما بر آورد و خسروستیارکان سنجاب سحاب پوشید  
از بیم هوای سرد سر از خراک لاجوردی بیرون نمی کرد بنا بر این سلطان  
ابوسعید امر او نونیان را طلبیده در باب تعیین یورت و قشلاق مشورت  
فرمود رای همگان بر آن قرار یافت که حسن پیک را که در آن زمان  
در قرا باغ بود اخراج نمایند و در آن زمستان بجای او قشلاق فرمایند  
برایات عالیات بدین غزیت بقرا باغ از آن نهضت فرموده و چون

مفت فرسخی قرا باغ محل نزول موکب هایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب  
تدبیر و صلاح در آن دیدند که بطرف محمود آباد قزاق آنجا روند تا شیر و شاه  
که دم از هوا خواهی میزد بار دومی اعلی طحی شود و باین غزیت کوچ کرده  
رسیدند که علف آن سم و زهر ناک هر چهار پای که لقمه از آن خورد توشه  
آخرت کرده از چنگ اجل جان نبرد و بعد از آن جلگه موغان معسر سلطان  
گشته اما قحط و غلا بر تبه رسید که یکمن غله بده دینار یکی یافت نمی شد  
و حسن پیک شوارع را مضبوط ساخته نمی گذاشت که کسی بار دومی سلطان  
چیزی بیاورد القصه بعد از رسل و رسایل بسیار و گفت و گوی بسیار  
پیک سید اردبیلی را بر رسم رسالت نزد سلطان ابوسعید فرستاد و او  
آمده تقریر کرد که خراسانیان بغایت بد حال و پریشان روزگار اند اصلا  
بصلح و صلاح راضی نباشند که ایشان عنقریب با قح و جمی فرار خواهند  
فرمود بنا بر این حسن پیک بعضی کسان که میرزا ابوسعید نزد او حتمه مصالحه  
فرستاده بود رخصت داد و آن مردمان چون بملایمت میرزا ابوسعید  
رسیدند هموز سخن خود را تمام ناکرده که سپاهی عسکر حسن پیک پدا  
شد در این اثنا بعضی از امرای یوفایی خراسان مورجله های خود را بدشمنان  
پیوستند با ضروره میرزا سلطان ابوسعید در نیم روز شانزدهم شهر ربیع  
همفان محنت و تعب روی بوادی فرار نهاد و پسر حسن پیک بگامشی  
شامه و آنجناب را گرفته نیم شب بار دو رسانیدند و در بیت و دوم  
همین سال آن پادشاه عالی شان شربت و مولانا جلال الدین دوانی  
در تاریخ وی میفرماید

سلطان ابوسعید که در فرخسروی چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید  
الحق چه گونه گشته نکرده که گشته بود تاریخ قتل مقتل سلطان ابوسعید  
و چون میرزا سلطان ابوسعید در قرا باغ علم غزیت بصوب عالم آخرت

برافراشت پازده سرداشت میرزا سلطان محمود میرزا سلطان احمد میرزا  
شایخ میرزا الغ پیک میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد  
میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان احمد میرزا ولد میرزا عمر و هم درین سال  
پیر احمد پیک و امان اوغلی با سلطان محمد خان والی روم در مقام تفرقه و عیاشی  
در آمده ولایت او را نواب سلطانی بطریق ایالت و بیگلر بگی سلطان مصطفی  
منفوض **وقایع سنه شمس و سبعین و ثمانه** درین سال  
اغلو محمد ولد حسن پیک بنا بر سببی چند از پدر بنجیده متوجه بغداد شد  
و در آنجا نیز توقف نکرده بروم بخدمت سلطان محمد خان رفت و سلطان  
مقدم او را کرامی داشته دختر خود را بقصد نکاح او در آورد و از و پیری  
مولد شده بگوده احمد موسوم گشت و هم درین سال حسن پیک توجه بجانب  
عراق عجم کرده آن دیار را مسخر کرد و ایند متوجه فارس شد و یوسف  
میرزای ولد جهان شاه را بقتل آورد و شیراز را بعمربیک موصول و از آنجا  
و بعد از آن سلطان خلیل پسر خود مقرر کرده تبریز معاودت کرد امرا  
و سپاه خراسان را که در قضیه میرزا سلطان ابوسعید گرفتار شده بودند  
لازم رکاب میرزا یادگار محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شایخ بن امیر تیمور  
کورگان گردانیده بضبط خراسان روان ساخت چون میرزا یادگار  
محمد بجد و بسطام رسید شنید که میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور  
بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور کورگان در هرات بر تخت  
سلطنت جلوس نموده چون لشکر او بی براق بود عنان عزیمت بطرف  
مازندران معطوف داشت و چون میرزا سلطان حسین خبر آمدن میرزا یادگار  
محمد را شنید پورش مازندران را حزم نموده بدانصوب روانه شد میرزا  
یادگار محمد نیز تا موضع چاران پیش آمده هر دو لشکر در آن محل بیکدیگر  
رسیدند بعد از کشش و کوشش بسیار شکست بر لشکر میرزا یادگار

محمد افتاده بطرف سمنان رفت و میرزا سلطان حسین بهرات معاودت **وقایع**  
**سنه شمس و سبعین و ثمانه** در اوایل این سال سلطان محمد خان  
در ولایت روم قلعه اربکیلی و قلعه آق در بند و قلعه کولک و قلعه کورک و قلعه  
علانیه را مسخر نمود و هم درین سال میرزا یادگار محمد بعد از آنکه از میرزا سلطان  
حسین شکست خورد متوجه سمنان شد از حسن پیک امداد و معاودت طلب  
نمود و حسن پیک لشکر فرادان از تراکه اوزر بایجان بدو می فرستاده  
باری و کر متوجه خراسان شد و میرزا سلطان حسین باز او را استقبال  
نموده چون بسزاوار رسید جماعه از امرا و بیوفای خراسان از و روگردان  
شده بخدمت یادگار محمد متعاقب او بهراه آمده و تحت سلطنت جلوس فرمودند  
چهل روز از ایام سلطنتش منقضی گشت میرزا سلطان از موضع بابا الهی  
با معبودی چند در شبی ایفار کرده در باغ زاغان تاخت بر سر او آورده  
در یکی از خانهای قصور باغ گرفته بقتل آورد بعد از آن با استقلال هراه  
و خراسان شد **وقایع سنه سبع و سبعین و ثمانه** درین سال  
میرزا سلطان حسین جناب امیر کبیر نظام الدین علی شیر را بمنصب امارت  
دیوان اعلا سرفراز گردانیده حکم فرمود که در احکام و امثال مقدم بر سایر  
امرا و زندگانی از فضلا در تاریخ امارت وی میگوید **بیت**  
میر فلک جناب علی شیر کز شرف عا جز بود ز دورک کحالات او خرد دیوان  
گشت آخر شعبان بداد کل از لطف شاه غازی و الحی چنین سزد چون  
مهرزد بدولت سلطان روزگار تاریخ شد همین که علی شیر مهرزد **وقایع**  
**سنه سبع و سبعین و ثمانه** درین سال میرزا سلطان حسین میرزا  
سلطان محمود ولد میرزا سلطان ابوسعید در حکم من اعمال اند خود شک  
کرده او را منهنزم گردانید و بسعادت بهدار سلطنت بهرات عودت  
فرمود **وقایع سنه سبع و سبعین و ثمانه** درین سال تلخ

در سال حاکم قلعه علانیه اطاعت سلطان محمد کرده جهت او در کلبه نام محل بعضی  
تیمار تعیین نموده بجانب روم ایلی فرستاد **وقایع سنه ثمانین و ثمانه**  
درین سال در ناحیه بایبورت میان سلطان خان و حسن پیک بایندری  
جنگ عظیم اتفاق افتاده اغولو محمد ولد حسن پیک که در ملازمت سلطان  
محمد خان بود بقتل رسیده اما ثلثت بر شکر حسن پیک واقع شده  
نواب سلطانی مظفر و منصور بمسخر خلافت عودت فرمود **وقایع سنه**  
**احدی و ثمانین و ثمانه** در او اسطر این سال سلطان محمد خان قلعه سلفک  
و قلعه ورسنگ و قلعه کفه و قلعه اسکوب را مسخر نمود **وقایع سنه**  
**اشتی و ثمانین و ثمانه** درین سال سلطان محمد خان فتح ولایت قرانبدان  
نموده استغان و یوده حاکم آنجا فرار کرد **وقایع سنه ثلث و ثمانین و ثمانه**  
درین سال سلطان محمد خان قلعه اسکندریه را بجنگ عظیم مسخر ساخت و جزیره  
لیموس را بطریق صلح تصرف در آورده و هم در شب عید رمضان همین  
سال ازون حسن پیک بایندری بجوار رحمت حق پیوست و یکی از اعز  
در تاریخ وی گوید **بیت**  
به تاریخ وفاتش همه کس شه دین پرور عالم گفتند فی الواقع پادشاه  
رعیت پرور عدالت کس در اخذ مال رعایا قانونی ننشاده که بالفصل در حق  
و آذربایجان سلاطین بآن قانون نامه عمل میکنند اولاد ذکورش اوغلو  
محمد و مقصود پیک و زینل پیک و سلطان خلیل و میرزا یعقوب و میرزا یوسف  
و میرزا مسیح هفت پسر داشته از اینجمله اوغلو محمد و زینل پیک در زمان  
حیات پدر بعالم و کرامتقال کردند و سلطان خلیل بعد از فوت پدر پادشاه  
نشست برادرش مقصود پیک را که بانی جامع معصودیه تبریز بوده بقتل  
آورده **وقایع سنه اربع و ثمانین و ثمانه** در بهار این سال میرزا  
یعقوب بر برادرش سلطان خلیل خروج کرده در چاشت روز چهارشنبه

چهاردهم ماه ربیع الثانی سنه فرزوره در سر رود خانه خوبی بین الاخرین مجاز صعب  
واقع شده سلطان خلیل بقتل رسید و میرزا یعقوب تبریز آمد بر تخت سلطنت  
جلوس نمود و میرزا یوسف و میرزا مسیح متابعت برادر بزرگتر اختیار  
کردند **وقایع سنه خمس و ثمانین و ثمانه** درین سال سلطان محمد  
خان لشکر همراه علاء الدوله پیک دو القدر کرده بطرف طائفه ذوالقدر  
فرستاده که آن ولایت را از برادرش بداغ پیک انتراع نموده  
بضبط او دهند و بمحرد رسیدن او بدان ولایت بتصرف او بیاید  
دولت درآمد و هم در آخر این سال سلطان محمد خان کدوک احمد  
پاشا را بتبخیخ جزیره پولیه فرستاد آنجا را مسخر نمود **وقایع**  
**سنه ست و ثمانین و ثمانه** در اوایل این سال سلطان محمد خان  
مسیح پاشا را بدفع حاکم رود دوس فرستاد و لشکر عظیم مصحوب او  
روان شد جنگهای مردانه کرده اما بی نیل مقصود عودت کرد و هم درین  
سال قاقصوی والی مصر پشنگ دو اتد ار خود را با لشکر عربستان مسخر  
دیار بکر مامور گردانیده و میرزا یعقوب چون ازین اینمقدمه واقف گردید  
میخواست خود بدفاعه قیام نماید امرانگذاشته بنا بر این باین دور پیک  
وسیمان پیک پسرش او علی و صوفی خلیل موضوع در برابر روان  
داشت و ملاقی فریقین در حوالی رو حادست داد پشنگ دو اتد ار  
با امرای رفیق در جنگ گرفتار شده بقتل رسید و میرزا یعقوب بجلدی  
آن فتوح اصفهان را باین دور پیک ارزان فرمود **وقایع سنه سبع و ثمانین**  
**و ثمانه** درین سال سلطان محمد خان در تگور جازری و سکودار عالم فانی را  
و دایع کرده بر ریاض رضوان خرامید در بیت و یکسالگی پادشاه شده  
سی و یکسال سلطنت کرده بعد از فوت او خلف صدقش سلطان یزید  
خان در دار سلطنت قسطنطنیه بر سر سلطنت جلوس فرمود **در ذکر**

**خیرات و حسنات سلطان محمد خان علیه الرحمۃ** اولاً کلیای ایاصوفیه را که ممتاز روزگار و مهندس فلک و آرتان بنای شش جهات و چهار ارکان کارخانه کانیات را بنا نهاده اند مانند و مماثل آن عمارت بر روی زمین نیند خندان که سالهای فراوان و قرنهای بی پایان بروایتی زیاده از یک هزار سیصد سال مکان اصنام و معبد اهل ظلام بوده مسجد جامع کرده اند و قطع نظیر این جامع در کمال عظمت و جلال در وسط استنبول در جای مرتفع بنا کرده در عرض هشت سال با تمام رسانیده و در کربنای مدرسه معظمه ثمانیه است که در قرون و ادوار دیده روزگار بشبه و نظیر آن بنای ندیده همواره مجمع فضلا و منبع علم است و هر سال صد و پنجاه نفر از تلامذه و طلاب در آن مکان علیه با فاد و استفاده مشغول گشته موالی عظام و افاضل کرام از آنجا پیدا میشوند و بوظیفه با نصد آنچه علوفه و یومیه و مبرات قضاء مکه معظمه و مدینه منوره و مصر قاهره و شام و بغداد در دار السلطنه ادرنه و حلب و دیار بکر و تبریز رسیده بعد از آن بحسب قابلیت و استعداد قاضی عسکر و مفتی زمان میشوند و در مسجد جامع و مدرسه عالی و زاویه برای طعام اعلی و اوانی در سر مزار فایض الانوار حضرت ایوب انصاری که از صحابه کرام حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بوده بنا کرده با تمام رسانید و حضرت ایوب انصاری بعد از پنجاه و سه سال از هجرت نبوی با عسکر اسلام بتیخیر قسطنطنیه آمده در آنجا فوت کرده پنهانی او را دفن کردند در زمان سلطان محمد خان شیخ آق شمس الدین قدس سره العزیز از روی کشف و کرامات علامت مزار او را ظاهر گردانیده و همچنان در سر مزار قدوة الاولیا و برهان الاقیما شیخ ابوالوفاء مسجد جامع لطیف و صومعه شریف جهته ورد ایشان ساخته و سایر خیرات و مبرات ایشان بسیار است **و در ذکر علما و مشایخ معاصر سلطان محمد خان** اول مولانا

شمس الدین محمد کورانی است در اوایل حال معلم پادشاه بوده بعد از آن قاضی عسکر و مفتی زمان گشته و در مولانا خضر بیک که در مدرسه سلطان در بوسا مدرس بوده و اول قاضی که در قسطنطنیه تعیین شده مولانا میزبان است و در قدوة الاکابر امام مولانا علاء قوشچی است که از غایت شهرت محتاج شرح و بیان نیست اما اصل مولانا از اترک ماوراء النهر است و پدرش قوشچی زاده بود و کحل که از قبائل قوشچی که عمده عشائر اترک است بوده باشد بجهت تقدیر در او آن جوانی بتحصیل علوم مشغول شده در علم حکمت و هیئت سرآمد علما زمان گشته در خدمت میرزا الخ بیک کورکان تقرب تمام یافته چنانکه میرزا او را فرزند می خطاب میکرد است با اتفاق میرزا در بلده بمکه رسید بته و زیچ نوشته بعد از قتل میرزا الخ بیک با ذریع بیان افاده حسن بیک باینداری او را بطریق رسالت نزد سلطان محمد خان والی روم فرستاده سلطان مولانا را رخصت نداده در اوایل مدرسه مدرسه سلطانی که در بروسه است شده و بعد از تمام مدرسه ثمانیه او را باستنبول آورده یومیه صد و پنجاه آنچه عثمانی باقریه خوب جهته مولانا مقرر کردند و در مولانا خرد است که فاضل دهر و کامل عصر بود قضاة استانبول و غلطه و اسکدار مع تدریس ایاصوفیه بدو متعلق بود و در مولانا شمس الدین احمد است که مولانا خیالی اشتهار دارد در یکی از مدارس از نینق مدرس بوده و بر شرح عقائد حاشیه نوشته بغایت مقبول کتابت و در مولانا مصلح الدین قسطلانی است که در اوایل قضاة موضع سه شهر بدو متعلق بوده که در تاریخ که منصب قضای عسکر دو حصه گشت منصب قضای اناتولی بدو عنایت گشت و در مولانا مصلح الدین بوسوینت که انجواجه زاده اشتهار دارد و در سن سیزده سالگی قاضی عسکر شد و در مولانا حسن صامصونی است

که در علوم معقول و منقول سرآمد علمای دهر بوده در اوایل معلم پادشاه شد و بعد از آن  
قاضی عسکر گشته و در مولانا عبدالکریم است که درم خریده سلطان محمد خان  
غازی است اما در تحصیل علوم جدا تمام کرده چنانچه سرآمد علمای عصر شد  
و بمنصب قاضی عسکری رسیده بعد از آن مفتی زمان شده در آن منصب  
وفات یافت و در مولانا محمود است که بحاجی حسن زاده شجرت یافته  
در علوم منقول بی بدل بوده و در مولانا فخر الدین زاده است که مولدش  
از ولایت هرات است و تا ایفای بسیار دارد چنانچه در مابین علمای  
روم بمصنف مشهور است و چون بولایت روم آمده هر روز جهت او  
مشاوره آتی مقرر شد و در مولانا سراج الدین محمد است که بحلی زاده مشهور است  
در مغرب سن او را امیر تیمور از صلب بیاورد و انهر برده باز بروم عودت  
کرده است و او را در مدرسه مدرس گشته و در مولانا سنان پاشا  
ولد خضر بک بن جلال الدین است که در اوایل معلم سلطان محمد بوده  
و در آخر بمرتب وزارت رسیده است و در مولانا محی الدین است  
که بین العلماء باخوین شجرت دارد و بر تجرید حاشیه در غایت تئیت  
نوشته و در مولانا عبداللطیف است که بغایت مرد فاضل و دانا  
بوده تدریس مدرسه ثمانیه چند مدت بدو تعلق گرفت و در مولانا  
محی الدین است که بنکلوزاده معروف است و بمنصب قاضی عسکری  
رسیده و در مولانا احمد پاشا بن ولی الدین او غلی استخار  
دارد بغایت دانا و مقرر بوده در اوایل قاضی بروم بوده بعده  
بمنصب قاضی عسکری رسیده در آخر بمرتب وزارت قدم نهاده  
بعد از آن معزول گشته سبجاق بورساطرین ارپه لوق غنایت  
شد و از مشایخ ولایت پناه که در زمان آن پادشاه مجاهد غازی  
بوده شیخ ابوالحسن بن آق شمس الدین قونوی است و حضرت

شیخ ابوالوفای قونوی و شیخ حاجی خلیفه اسلامبولی و شیخ قوجولو  
خلیفه و غیر هم که تعداد ایشان طولی دارد علیهم الرحمة و الغفران **وقایع**  
**سنه ثمان و ثمانین و ثمانمانه** در اوایل این سال ولادت شهزاده  
سلیم خان اتفاق افتاده هم درین سال سلطان جم برادر سلطان بایزید  
خان از زیارت حرمین الشریفین زاد بماند تعالی شرفا و تعظیما عودت  
نموده خود را در میان طائفه طور غود و در ساق انداخت و لشکر از ایشان  
جمع نموده با سلطان بایزید خان جنگ کرده منخرم گشت و چون هربت  
یافت او را روی توقف در ولایت روم نموده در کشتی نشسته بحاج  
فرنگستان رفت و هم درین سنه ابراهیم پاشا بن خلیل پاشا کوشانی  
عسکر روم ایلی بوده وزیر اعظم گشته مولانا علاء الدین فناری قاضی  
عسکر روم ایلی و انا طولی شد و هم در آن منصب وفات یافت **وقایع**  
**سنه ثمان و ثمانین و ثمانمانه** درین سال سلطان یعقوب بن حسن یک  
در در اسلطنه تبریز طرح هشت بهشت را که هشت بر این است  
انداخته در اندک زمانی بانجام رسانید **وقایع سنه تسعین و ثمانمانه**  
درین سال سلطان بایزید خان احمد پاشا بن شمس الدین محمد فناری  
بمنصب جلیل القدر وزارت سرفراز گردانید بعد از اندک فرصتی معزول  
کرد **وقایع سنه احدی و تسعین و ثمانمانه** درین سال قلعه ورساق قلعه  
ادرنه بتصرف کجاشکان سلطان بایزید خان درآمد **وقایع سنه اثنی**  
**و تسعین و ثمانمانه** درین سال مولانا مصلح الدین محمد که قاضی عسکر روم ایلی  
بود معزول گشته وفات کرد و مولانا ولدان قاضی عسکر روم ایلی شد  
**وقایع سنه ثلث و تسعین و ثمانمانه** درین سال میرزا سلطان حسین  
قشلاق در ولایت مرو نموده ایالت استرآباد را بجانب میرزا نظام الدین  
علیشیر مغوض نمود **وقایع اربع و تسعین و ثمانمانه** درین سال سلطان جم

بن شیخ جنید که خواهرزاده حسن بیک بود در طبران در دست لشکر سیما بیک  
بیزان او غلبی که از قبل سلطان یعقوب بمعانیت فرخ یار والی شروان  
رفته بود بقتل رسید **وقایع سنه شصت و تسعین و ثمانمانه** در دوازدهم  
ربیع الاول این سال میرزا سلطان حسین دختر بالغ بیک بن میرزا  
سلطان ابوسعید راجه پسرش میرزا محمد معصوم خواستگاری نموده  
باین تمام از خط کابل بدار اسطنه هرات آورد **وقایع سنه شصت**  
**و تسعین و ثمانمانه** درین سال در قشلاق قراباغ سلطان یعقوب را ضربه  
مرضی طاری شد برادرش یوسف بیک و مادرش بیمار گشت و غنچه  
والده را از ایشان پنهان داشتند **وقایع سنه سبع و تسعین و ثمانمانه**  
در شب جمعه دهم محرم این سال یوسف بیک برادر میرزا سلطان یعقوب  
بر ریاض رضوان خرامید و مرض سلطان یعقوب اشتداد یافت و عصر  
روز پنجشنبه عازم سفر پی مادر و پدر و برادر گردید و بایسنغ میرزا ولد سلطان  
یعقوب بسعی صوفی خلیل و امراء موصللو بیاد شاهمی نشسته در میان امراء  
اق قونیلو اختلاف تمام بهم رسیده از جمله باند و ریک که از عظامی امراء  
بود بر غم صوفی خلیل مسیح بیک ولد حسن بیک در عراق بسطنت  
برداشتند و میان ایشان و صوفی خلیل جنک عظیم شده مسیح بیک بقتل  
آمد و رسم بیک بن حسن بیک گرفتار گشته در قلعه البخی مجبور  
شد و محمود بیک بن اعز لو محمد بن حسن بیک فرار نموده بجانب  
همدان رفت شاه علی پرناک او را بسطنت نصب کرده صوفی خلیل شکر بخورد  
گشید و در نواحی یزد جرد ایشان را بقتل رسید در خلال این احوال سیما  
بیک بیزان او غلبه از دیار بکر بر صوفی خلیل خروج کرده در ظاهر قلعه  
وان میان فریقین جنک شده صوفی خلیل کشته شد چون او غلبی بجای  
او جمله الملک شده **وقایع سنه ثمان و تسعین و ثمانمانه** درین سال

ابراهیم بیک بن دانا خلیل قاجار که به پسر سلطان اشتهاردشت با اتفاق سید  
علا حاکم البخی رسم بیک بن مقصود بیک را از قلعه بیرون آورده بدفع سیما  
بیک بیزان او غلبی توجه کردند و امراء از او برگشته بر رسم بیک پیوستند  
بنابر این بیزان بیک فرار کرده بدیار بکر رفت و در اینجا در دست نور علی  
بیک برادر بزرگ ایه سلطان بقتل رسید و بایسنغ بیک فرار  
کرده نزد جد مادری خود فرخ یار حاکم شروان آمد و در او آخر رجب  
رسم بیک در تبریز بر تخت سلطنت نشسته یکم به قهرمان کین یافت و هم  
درین سال سلطان بایزید خان در ولایت روم قلعه و سلی و ولایت  
ارنود را مستخر کرد **وقایع سنه تسع و تسعین و ثمانمانه** درین سال  
کوسه حاجی حاکم اصفهان بر رسم بیک یعنی کشته بدفع او غنیمت  
عراق نمود و امراء بیشتر از او بحد و دم بکوسه حاجی رسیده او را بقتل آوردند  
مولانا شهیدی در آن باب گوید **بیت**  
عزم تم کردی شهادت فح دیگر یافتی کردن حاجی زدی و کعبه را در یافتی  
و هم درین سال در حدود کهنه و بردع میان رسم بیک و بایسنغ بیک  
ولد سلطان یعقوب مجاریه شده بایسنغ بیک بقتل رسید  
**وقایع سنه تسع مانه** درین سال میرزا سلطان احمد پسر بزرگ  
میرزا سلطان ابوسعید کورکان که بعد از قضیه پدر در سمرقند پادشاه شده  
بود قریب بیت و هفت سال سلطنت بعافیت کرده آخر باجل طبیعی  
درگذشت و برادر خودش میرزا سلطان محمود بجای او بر تخت سلطنت  
نشست و هم در شب دوشنبه چهاردهم رمضان این سال میرزا عمر  
شیخ ولد میرزا سلطان ابوسعید که در زمانی پدر والی فرغانه بود پس  
از ورود آنجا لواء سلطنت برافراخت و همواره با برادران خود  
میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود مخالفت مینمود و آخر روز

از ایام کبوترخانه اخی که یکی از قصبات اند جان است افتاده وفات یافت  
ولد ارشدش ظهیر الدین میرزا با بر قائم مقام پدر گردید در اندک فرصتی  
بعضی قلاع سرحد ترکستان را مسخر ساخت **وقایع سنه احدی**  
**و تاع مانه** در او اسطر محرم این سال میرزا سلطان محمود ولد میرزا سلطان  
ابوسعید که بعد از برادر ابر بسلطنت مرقند رسیده بود با جل موعود  
در گذشت پسر ابرش میرزا بایسنغ قائم مقام پدر گشته برادر خود را  
سلطان علی که از توهمی داشت میل در چشم کشیده اما نور بهش  
ضایع نشد **وقایع سنه اشنی و تسعانه** در او ایل سنه مزبوره  
میرزا سلطان محمود از مرقند گریخته بنجار رفت و بالشکر کران از آنجا  
معاودت نموده برادرش میرزا بایسنغ تاب مقاومت نیارده  
در شهر محقق گردید آخر بصورت جمولی از مرقند برون آمده بجهما  
شادمان رفت و میرزا سلطان علی در مرقند بر تخت سلطنت جلوس  
نمود **وقایع سنه ثلث و تاع مانه** درین سال کوده احمد بن اوغور  
محمد بن حسن پیک از سلطان بایزید خان والی روم که داماد او بود  
گریخته و در کشتی نشسته بطرف اناطولی برون آمده اسپه چند  
عناصریر بجانب تبریز توجه نمود و با داد حسین پیک علیخان که دختر  
اوغور لو محمد در جناله نکاح او بر رستم پیک خروج نموده او را مغلوب  
گردانید و در تبریز بر تخت سلطنت جلوس نمود و رستم پیک  
**وقایع اربع و تسعانه** درین سال کرده احمد اراده نمود که با آداب قانون  
اک عثمان عمل نماید امراء ترا که راضی نگشته تاب نیاوردند حسین  
علیخان و مظفر پیک پرنسک با او در مقام خلاف در آمده ایشانرا  
بقتل رسانید و ایبه سلطان قاجار و قاسم پیک پرنسک در عراق طبل  
مخالفت گرفته احمد آوازه مخالفت ایشانرا بکوشش بزرگ و کوچک

رسانیده در دفع او اتفاق نموده راست متوجه اصفهان شد در فصل زمستان  
بد آنجا رسید تلامی فریقین دست داده احمد بقتل رسید چون او مرد کوتاه  
بالا بود دست و پایی قیصر داشت طرف او را بکلم رومی تشبیه کرده بودند  
یکی از شعرا در اینمعنی گوید **بیت**  
کلم روم که سلطان جهانش کردند فصل دمی آمد و در خاک نهانش کردند  
**وقایع سنه خمس و تسعانه** درین سال محمدی میرزا بن یوسف پیک بن  
حسین پیک بر برادرش الوند پیک که بعد از کرده احمد در آذربایجان  
بر تخت سلطنت جلوس کرده بود خروج کرده بین الاخوین در عزیز کنی  
جنگ شده ایبه سلطان که حمله الملک الوند پیک بود گشته شد و محمدی  
میرزا غالب آمده در تبریز نزول اجلال نمود درایت استقلال بر افراشت  
در این اثنا سلطان مراد ولد یعقوب پیک برادران ایبه سلطان از قلعه  
رویبن دز که حکم ایبه سلطان مقید شده بود بیرون آورده نزد قاسم  
پرنسک فرستاده **وقایع سنه ست و تسعانه** درین سال محمدی میرزا  
بدفع سلطان مراد و قاسم پیک پرنسک لشکر بدار المرز شیراز کشید در نواح  
اصفهان جنگ شده محمدی بعد از غلبه و استیلا بنا بر احتیاطی مغلوب  
شده بقتل رسید و دیگر هرج و مرج در میان اق قویلو افتاده بنیان قواعد  
سلطنت ایشان اختلال پذیرفت و هم درین سال سلطان بایزید بالی پیک  
نهب و غارت ولایت کرده و نضوج پیک بتاراج ولایت روس فرستاده  
بالی پیک از بسیاری برف و سرما کاری ساخته اسپ و ادم بی شمار تلف  
کرده عودت نمود **وقایع سنه سبع و تسعانه** درین سال سلطان بایزید  
در ولایت روم قلعه میمون و قلعه قرون را مسخر ساخت و هم درین  
شبنک خان بن بداق سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلی  
بن ایلی اوغلی بن فولاد اوغلی بن اینه خوجه بن توقی بن اباخان بن

شهبان بن جوچی بچکه و تدویر میرزا سلطان علی بن میرزا سلطان محمود  
بن سلطان میرزا سعید کورکانز بدست آورده بقتل رسانید و در سلطنت  
مترقد جنغای بود استیلا یافت و خطبه و سکه بنام او نمودند **وقایع سنه**  
**شان و تسعانه** درین سال ظهور و خروج شاه اسماعیل صفوی در ایران واقع  
شده و شاه اسماعیل ولد سلطان حیدر بن شیخ جنید بن شیخ ابراهیم بن  
شیخ علی بن شیخ صدرالدین بن موسی بن شیخ صفی الحقی استیلا  
و شیخ صفی الدین بجهت بطن بحضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه میرسد  
داول کسی که از اجداد عظام ایشان بار و بیل آید سید فیروز شاه  
زرین کلاه است و بواسطه وفور تقوی و کثرت عبادت خلق آن  
دیار مرید و معتقد او گشته اند و در زمان سلاطین چنگیزیه امرای معقول  
بتخصیص امیر چو بان مرید و معتقد شیخ صفی الدین شده از آنجهت <sup>چنان</sup>  
مغول با تمام مرید و مخلص شیخ گشته و مریدان بسیار در دیار  
علا الخصوص در ایران پیدا شده چنانچه امیر چو بان روزی در انشای مصیبت  
از شیخ صفی الدین سوال کرد که عدو شکر پادشاه بیشتر بوده باشد  
با مریدان شما در جواب فرمودند که در ایران مریدان ما دو برابر عدو پادشاه  
و ثانی الحال او زون حسن با بندوری را اعتقاد تمام بشیخ جنید پیدا  
گشته همیشه خود را خدیجه خاتون بعقد نکاح او در آورد و سلطان حیدر  
از آن خاتون متولد شد و چون سلطنت بر یعقوب میرزا قرار گرفت دختر  
فرخ یار و الی شیر و از ابجانه نکاح در آورد و بواسطه رعایت خاطر  
آن خاتون منع سلطان که پسر عمه او بود در هر سال بغزای چوکس  
از راه شیروان میرفت نمود و سلطان حیدر ممنوع نگشته با فرخ یار  
در مقام خصومت برآمده بطریق معهود بغزای چوکس میرفت سلطان  
یعقوب سیدمان پیک بیژن او غلط و اینه سلطان قاجار بواسطه منع

سلطان حیدر بمعانوت سلطان فرخ حاکم یار شیروان فرستاد لشکر ترا که  
که با اتفاق شیروانیان در ناحیه طیسران سر راه بر صوفیان گرفته چنانچه  
مذکور شد سلطان حیدر را بقتل رسانیدند و از و سلطان علی رسید علی  
ابراهیم و شاه اسماعیل سه پسر که از همشیره سلطان یعقوب متولد شده  
بودند در صفر سن ماندند و سلطان یعقوب هر سه را در اول محبوس  
کرد اینده بعد از آن بقلعه اصطخر شیراز فرستاده جس نمود و چون  
چهار سال و نیم در قید جس ماندند سلطان یعقوب وفات کرده زمام  
تمام سلطنت ترا که در کف کفایت رستم پیک و مقصود پیک آمد  
ایشان را با تمام سعه اش از قلعه اصطخر برون کرده بتبیریز بلار  
آورد در آن حین میانه رستم پیک و میرزا بایسنغر محاربه و مجادله  
افتاده سلطان علی متوهم معارک داد مردی و مردانگی داده رستم  
پیک از کمال شجاعت و تهور سلطان علی متوهم و هراسان گشته  
همگی توجه بدفع و رفع او گماشت و آینه سلطان قاجار و حسین پیک  
علیخانی را باراده گرفتن سلطان علی و برادران را بار و بیل فرستاد سلطان  
با ایشان بمقام مقاتله و مجادله در آمد در آن معرکه شربت شهادت  
چشید و شاه اسمعیل با برادرش فرار کرده اتقی بکار کیم میرزای دلجی  
که از آن کبلان به پیش بود رستم پیک چند دفعه او را از کار کیم  
میرزا علی طلب داشته هر مرتبه در مقابل معذرت گفته او را بدست  
نداده بآنکه شاه اسمعیل در سن سیزده سالگی بود بعزم سلطنت از کیم  
برون آمده قشلاق در میخوان نمود اول فصل بهار بطرف منگول  
توجه فرموده بمیانۀ عشرت استاجلو در آمده موازی هفت هزار  
بر سرانیت او جمع گشتند و از قبول اولی رودخانه گره عبور  
نموده فرخ یار بابیت هزار سوار پیاده در مقابل او صف کشیده

در میان ایشان جنگی عظیم واقع شد فرج یار با اعیان شیروان در آن معرکه بقتل آمد و پیرودا  
پسرش در کشتی نشسته بطرف کیلان رفت و شاه اسمعیل در زمستان بعضی  
از ولایات شیروان را مسخر کرد ایند قشاق در محمود آباد کرد و از آنجا بزم رزم  
الوند پیک بن یوسف پیک بن حسن پیک توجه بجانب نخجوان نمود  
در شروار من اعمال آنجا تلافی فریقین دست داده الوند پیک با اعیان ترکمان  
تخصیص قره جنجای محمد لطیف پیک و سید غازی پیک و اولاد پلتن پیک  
پیک با همت خود از مرد بقتل آمدند و شاه اسمعیل از آنجا بدار اسطنة تبریز  
آمده رؤس منابر و وجوه و نایب بنام نامی خود مرزین گردانید و منصب  
امیرالامرای بحسین پیک شاملو و صدارت بقاضی شمس الدین جیلانی  
که معلم او بود و منصب وزارت با میرزکریای تبریزی مفوض فرمود **وقایع سنه**  
**تسع و تسعمانه** درین سال شش نفر ایلچی از سلاطین عظام و خواصین کرام در کوفه  
بدرگاه سلطان بایزید خان حاضر شدند اول از رای مند دوم از ملک مصر  
سیم از حاکم انکروس چهارم از قرال که پنجم از حاکم افلاق ششم از پادشاه  
عجم و هفتم درین سنه شاه اسمعیل از تبریز متوجه تسخیر عراق شد و سلطان مراد  
ولد سلطان یعقوب با موازی هفتاد هزار سوار جرار از قشاق و بلکان بزم  
رزم او متوجه بجانب همدان شده در سیلاق آله قولانغی هر دو سپاه در برابر  
یکدیگر صف آرا گشته بعد از مجادله و مقاتله بسیار لشکر سلطان مراد  
متفرق گردیده و کوزل احمد بایندرودی که امیرالامرا او بود با ده هزار نفر  
بقتل آمده سلطان مراد گشته عنان شکسته رکاب رو بطرف شیراز  
نهاد و شاه اسمعیل او را موسوم بنا مراد ساخته متعاقب او تا سرحد  
فارس هیچ جا نماند **وقایع سنه عشر و تسعمانه** درین سال شاه  
اسمعیل در ولایت فارس قدم نهاده در دارالملک شیراز نزول فرمود  
و خطبای کازرو را بواسطه آنکه اهل سنت و جماعت بودند بقتل آورده خانها

ایشان از انب غارت کرده و حکومت شیراز بایاس پیک ذو القدر مشهور بکلی پیک  
بدستور او جاق داده قریب پنجاه سال در تصرف او و اولادش بود بعد از آن  
قلعه کل خندان و قلعه فیروز کوه و استار مسخر گردانیده حسین کیای جلادی  
که قبل ازین ایاس پیک ایقوت او غلبه استاجلوی حاکم رمی را بقتل  
آورده بود از قفس آهینین کرده و بعد از تقرب بسیار خود را در قفس هلاک  
کرده و مراد بیک جهان شاه که رفیق حسین کیا بود صوفیان او را از حقه بجز  
کباب کرده بخوردند در این اثنا محمد پیک ولد حسین میرزای دلی خراسان  
از پدر بخش کرده نزد شاه اسمعیل آمد و اعزاز و احترام تمام یافت و سلطان  
حسن برادر کار کیا میرزا علی والی کیلان هم در خلال این احوال بلا زمت  
شاهی رسیده مقضی المرام عودت کرد **وقایع سنه احدی و عشر تسعمانه**  
درین سال شاه اسمعیل صفوی بعد از آنکه سلطان مراد ولد میرزا یعقوب بنا کام  
دل از ولایت برداشت به بغداد رفت سیلاق در سورتق تحت سلیمان نموده  
قشاق در اصفهان گزید ابرق و بیزد و کرمان درین سال بید تصرف شاهی  
در آمد ایالت آنجا بحسین پیک لاله شاملو و کرمان بخان محمد استاجلو  
مقرر شد و طائفه قره باش علی رغم میرزا سلطان حسین ولایت  
طیس را قتل و غارت کرده عود نمود **وقایع سنه اثنی عشر و تسعمانه** درین  
سال شاه اسمعیل قشاق در طارم قزوین نموده اراده یورش کیلان و بیه  
پس که در تصرف امیر حسام بود کرد و آخر بشفاعت شیخ نجم الدین کیلان  
زکر از سردان آرزو در گذشت در محل صبا پیک خلجی کی گرفتار گشته بیاسا  
رسید و هم در او آخر این سال میرزا سلطان حسین از دار فناء بدر بقا  
رحلت نمود و او پادشاه صاحب سعادت از عمر و دولت بهره مند بوده  
در رعایت علما و تربیت فضلا جد و جهد مینمود و طلبه و مدرسین در زمان  
دولت او تمنعها یافته اند و جمته ایشان در خیابان شهر هراة مدرسه ساخته و عمارت

پرداخته که نظران در ایران و توران بل اکثر جهان نیست و در زمان او دوازده  
هزار طالب علم و شاعر و کاتب و ساز اهل صنایع در بلده هرات موجود بوده اند  
و با تمام از سرکار امراء و وزرا و پادشاه موظف می بوده اند و خراسان در عهد  
ایشان نوعی معمور و آبادان گشته که در هیچ عصر و زمان نبوده و در شهر هرات  
انواع باغات و عمارات عالی ساخته علی الخصوص باغ مراد که در بین شهر و کارگاه  
واقع است در اینجا خانهای بسیار و قصرهای زرکار بنا کرده فضیلهای روزگار  
و شعری عالی مقدار در تعریف و توصیف عمارات او قصاید غزلی و اشعار  
زیبا در سبک نظم کشیده اند و چون او را میل تمام به عمارت بوده امراء  
و وزرا و اعیان آن زمان جمله بنا خنک بسایین و عمارت مرغوب و سرانجام  
بهشت آیین و خانهای چون خلد برین اقدام و اهتمام میکردند و بتخصیص معمار  
معدلت امیر کبیر نظام الدین علی شیر در بلده مزبوره مدارس و مساجد و زوایا  
و دارالشفای باغات و عمارات ساخته که در اعصار و از زمان کوشش هیچ آفریده  
نشیده و میرزا سلطان حسین در ابتدا جوانی بعضی اوقات ملازمت  
میرزا سلطان ابوسعید در ماوراء النهر و بعضی خدمت میرزا ابوالقاسم بابر در خراسان  
بم نمود و چون میرزا ابوالقاسم بابر فوت کرد میرزا شاه محمود و ولد او میرزا  
ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله بایکد که در مقام منازعت در آمدند میرزا جهان شاه  
ولد قرا یوسف از عراق قصد گرفتن استرآباد کرده و میرزا سلطان ابوسعید را <sup>بند</sup> <sup>ساز</sup>  
عزم تسخیر خراسان کرد و میرزا جهان شاه استرآباد از میرزا گرفت و حراست  
انجا را در عهد حسین سعد نمود در آن وقت میرزا سلطان حسین بر سر  
حسین سعد لورفته او را شکست داد و استرآباد را متصرف گردید و چون میرزا  
سلطان ابوسعید ولایت خراسان را تحت تصرف در آورد و استرآباد را نیز از  
انتراع نمود و میرزا سلطان حسین قریب ده سال در بیابانهای خوارزم  
و تخن اوراق بسر میبرد و با میرزا سلطان ابوسعید در ایسورد بدو رسید و بعضی

از امراء را بحفظ و حراست مشهد مقدس و نیشابور فرستاد و خود بجانب مرو  
رفته از آنجا به راه آمده بر تخت سلطنت متمکن گشت و در ابتداء سلطنتش چنانچه  
سابقا کلاک سخن آرا در ضمن قضایای سنده خمس و بسین و ثمانمانه  
مذکور شده میرزا شاه محمد یاد کار با مداد و تقویت ازون حسن در سلطنت  
خراسان با و منازعت کرده مدتی در میمنه و فاریاب و صحاری بادغیس  
و سواحل مرغاب بسر می برد تا بکشتی فرصت یافته از بابا الهی ایلعاری صبح را  
بباغ زاغان هرات رسید و میرزا یاد کار محمد را در اینجا بقتل رسانیده بعد از آن  
پادشاه مستقل هرات و سی و هشت سال و چهار ماه با استقلال تمام پادشاهی  
کرد اما در آخر عهد او شیبک خان اوزبک طمع در خراسان کرده متوجه  
هرات شده و میرزا سلطان حسین باراده محاربه او از هرات برون آمد چون  
چند مرحله قطع کرد میراجل دو اسب تاخت بر سر او آورده در موضع بابا آلی من اهل  
بادغیس در وقت غروب آفتاب روز دوشنبه یازدهم شهر ذیحجه آن سال  
بجوار رحمت حق پیوست و بعد از چهار روز نعش او را به راه آورده در کنبه  
که بجهت مقبره او ساخته بودند دفن کردند هفتاد سال عمر یافته آخر بمرض فالج گرفتار  
شد چنانچه در محله نشسته سواری نمی توانست کرد و طبیعت اطفال پیدا کرده  
اوقات خود را با بازی فوج و خروس و کبوتر می گذرانید اما در رعایت ارباب  
فضل و اصحاب دانش و کمال دقیقه نامرعی نگذاشته و از پر تو تربیت او  
اهل فضل در باب صنایع بدرجه کمال و ذروه استقلال رسیده هر یک  
در فن خود فرید عصر و وجید دهر شدند از جمله مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی  
و امیر علی شیر نوایی از تربیت یافتگان آن پادشاه اند مصرع  
دو شاهند مرا بر ثبوت این دعوی اما اولادش در او اخر عمر کجا یعنی اهل  
او نمی کردند و خلفها از ایشان بظهور می رسید از اینجهت دولت از آن درمن  
در کشید و اسامی پسران آنحضرت که در میان عوام الناس مشهور است

چهار نفر اند بدیع الزمان میرزا مظفر حسین میرزا لکب میرزا ابوالحسن میرزا  
فریدون حسین میرزا محمد معصوم میرزا فرخ حسین محمد حسین ابراهیم میرزا  
شاه غریب میرزا محمد قاسم میرزا ابوتراب میرزا حسین میرزا هفت نفر در ایام  
پدر وفات کرده اند هفت نفر ذکر بعد از فوت پدر در حیات ماندند **وقایع سنه**  
**ثالث عشر و تسعمانه** در اوایل این سال میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ بن میرزا  
سلطان ابوسعید کورکان چون در سرحد غزنین و کابل خبر فوت میرزا سلطان  
حسین را شنیده و نزد او بوضوح انجا مید که شبک خان خاطر از مرگ تصرف ما در انهم  
جمع ساخته عزم تسخیر خراسان دارد گفت اگر در اینولا احقاد و امجاد امیر تیمور  
کورکان با اتفاق همت بر مدافعت سپاه اوزبک مصروف دارند و همه کید  
و کیزبان روی بجای فطرت مملکت خراسان نیارند بر آینه امرع الحال شبک  
خان خطه خراسان نیز مسخر خواهد ساخت و بنیاد حیات بقیه دودمان امیر تیمور  
کورکان را براندخت بعد از تفکر بسیار خاطر بر آن قرار داد که بدار سلطنت هرات  
شتابد و با ولاد میرزا سلطان حسین ملاقات نموده و در باب دفع اعدا فکر  
صواب اندیش نماید جمته امضای این عزیمت بر بار کیر تا مید الهی نشسته از کابل  
بصوب خراسان نهضت نمود چون بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا این  
خبر بجهت اثر شنودند مراسم استقبال بجا آورده بین الجانبین در تعظیم و جلالت  
کوشیدند و میرزا بابر در منزل امیر علیشیر فرود آمدند هر یک از برادران  
جداجدا بلوازم ضیافت کوشیدند و در خلال این احوال ایلچیان از جانب  
بلخ رسیده عرضه داشتند که شبک خان بالشکری بعد از قطرات  
باران بی پایان در ظاهر بلخ فرود آمده شهر مزبور را محاصره نمود بدیع  
و مظفر حسین بعد از استماع این خبر با میرزا بابر و امرا و افرمه طور طریق  
محاصره مسلوک داشته خاطر بر مجادله و محاربه شبک خان قرار دادند  
و قاصدان جمته اجتماع شهر اذکان با طرف ممالک فرستادند و میرزا

بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا قاسم هر سه برادر بهمراهی میرزا بابر از سلطنت  
هرات بیرون آمده چون بموضع جمل دختران بادغیس رسیدند ابوالمحسن میرزا  
از مراد آمده با ایشان طلق گشت و در کنار مرغاب ابن حسین میرزا از قاین  
با امرا و کردنگشان خراسان بعسکر برادران پیوست اما لکب میرزا نچیل  
محل از مقر عزت خود یعنی مشهد مقدس حرکت نکرد و کسی نیز از امرا و ارکان  
دولت خود بدو برادران فرستاد بنا بر این سنک تفرقه بر شیشه عزیمت  
میرزایان خورده فتور تمام در میان ایشان افتاده میرزا بابر چون نفاق ایشان  
مشاهده نمود راه کابل پیش گرفت هر کس از میرزایان بمشقر دولت  
مراجعت فرمودند و هم درین سال شاه اسمعیل بیلاق قیدار سلطانیه رفعت  
قتلای درخوی آذربایجان کرد و جمعی از لشکریان خود را بدفع صادم نامور  
ساخته سردار لشکر عبیدی پیک شاملو و صارو علی مهر دار کرد ایندو ایشان  
در دست گردان بقتل آمده شکر قزلباش خاسر منهزم شدند **وقایع**  
**سنه اربع و عشر و تسعمانه** در غره محرم این سال شبک خان لشکر خراسان  
کشیده بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا لشکری که داشتند جمع نمود  
بدافعت شتا فتند در موضع مرل من اعمال بادغیس تلاقی فریقین دست  
داده امیر ذوالنون که امیر الامرا و حمله الملک بدیع الزمان بود کشته شد  
و هر دو برادر با قبیج و جوی روی در وادی فرار نهاده و یکر روی دولت نیند  
و مظفر حسین با ستر اباد افتاده هم درین سال وفات یافت و بدیع الزمان بایست  
حق گذاری شجاع پیک ولد امیر ذوالنون و الی قند هار بدان دیار رفعت چون  
اثر بیوفائی از او مشاهده نمود با ستر اباد معاودت کرد و شبک خان بدار سلطنت  
هرات آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود و تیمور خان جمیده ولد محمود سلطنت  
بدفع میرزا لکب و میرزا سلطان ابوالحسن بطرف مشهد ارسال نمود و ایشان  
در موضع سنک بست که در دو فرسخی مشهد است با میرزا لکب و ابوالحسن جنگ

کرده هر دو ششزاده در آن معرکه بجز شهادت فایز گشتند و بالکلیه مملکت خراسان  
مسخر شیبک خان گشته از تصرف جناب بیرون رفت و بهم درین سال شاه  
اسمعیل بعزم تسخیر ولایت مرعش و دفع طائفه ذوالقدر نذمت نمود و چون بجای  
قیصریه رسید طائفه ذوالقدر شیخون آورده اندک سبزه نمودند بعد از آن بجوهای  
پراکنده گشته در برابر نیامدند و شاه اسمعیل با تورا طاعنی رفته از اینجا عودت  
کرد و قلعه خربوت که در تصرف طائفه ذوالقدر بود مفتوح گردانید در این اثنا  
امیر اصلان خان موصللو والی دیار بکر با قوام و عشایر خود بقدم اطاعت انقیاد  
پیش آمده دیار بکر را تسلیم گماشتگان شاه نمود و امیر خان بنفایات پادشاه  
و نوازشات خسروانه سرافراز گشته الکا و ولایات او را بجان محمد ولد میرزا بیک  
استاجلو ارزانی داشت و از اینجا عنان بکران بجانب قشلاق خوی منعطف  
گردانید و علاء الدوله بیک در غیبت شاه اسمعیل صارو قتلان پسر خود را سردار  
نمود بجنک خان محمد استاجلو که در ناحیه ارزن قشلاق کرده بود فرستاد  
و در بامین ایشان مجاربه و مجادله واقع گشته قاسم بیک که از کمال بهادری  
و شجاعت و فرط تهور و شهامت بصارو قتلان مشهور بود و در آن معرکه  
با ایمان ذوالقدر بقتل رسیده و خان محمد سرمای ایشان را بقصبه خوی نزد  
شاه اسمعیل فرستاد و بهم در او احرارین سال علاء الدوله بیک از کمال غیرت  
و فرط تهور نوبت دگر پیران کور شاه رخ و احمد بیک با چهارده هزار سوار جزا  
نیزه گذار بدفع خان محمد بدیار بکر فرستاد و خان محمد اردوی خود را در دست  
دشمن گذاشته بطرف بیرون رفت و طائفه ذوالقدر بی دست  
و مجابا بار دوی او در آمده دست بنیما و تالان نهادند و در این اثنا خان محمد  
چون شیرزیان و ببردمان از کمین بیرون آمده شمشیر بر آن در این ک  
نهاد و در یک طرفه العین پیران علاء الدوله را سربریده لشکر یانش سالک  
طریق فرار شدند و سرمای ایشان را پرگاه کرده بدرگاه شاهی ارسال نمود

**وقایع سنه خمس عشر و تسعمائه** درین سال شاه اسمعیل بعزم تسخیر عراق و عرب  
متوجه بغداد شد و در اول پاییز یک پیک پرناک که سلطان مراد ولد سلطان یعقوب را  
که از شیراز برداشته بغداد و رفته بسطنت نصب کرده بود اظهار اطاعت  
نموده تاج پوشید و ثانیاً که موکب شاهی بزرگ بیک بغداد رسید توهم کرده  
سلطان مراد را برداشته نزد علاء الدوله ذوالقدر رفت و حسین بیک  
لاله که منصب و کالت شاهی بدو مفوض بود منقلای شکر قزلباش گشته  
داخل بغداد شد سکه و خطبه بنام شاهی نموده و شاه اسمعیل متعاقب او بغداد  
در آمده در چهار باغ پیر بوداق نزول فرموده و بعد از آن بزیارت عیبات  
رفته در آن اثنا تاخت اعراب و عشایر آن نواحی کرده بشکار شیر رفته بلا  
مشارکت غیر می چند سبع را به تیر و شمشیر هلاک نمود و هر کس که خیر دیدن  
شیر باومی آورد اسب بازین و بیجام بدو انعام می فرمود تنها بحرب شیر  
اقدام میکرد و ایالت بغداد را بجای دم بیک طالش ارزانی داشته منصب  
و کالت با میرنجم و با میریار احمد حورانی اصفهانی امور وزارت و بمولانا  
شمس اشغال استیفا مفوض گردانید و مدار بردن دفتر و حساب شده  
ترکان دست از اموال پادشاهی کوتاه ساختند و بعد از آن عزیمت  
دیار اعراب متشع کرده قهرا و جبراً ولایت ایشان را مسخر گردانیده از راه  
کوه کیلویه بجانب دارالملک شیراز در حرکت آمد و بپیرام بیک قرمانی  
و امیرنجم و لاله بیک را بتاخت اوس شاه رستم لر نامور ساخت **وقایع**  
**سنه ست عشر و تسعمائه** در اوایل این سال شاه اسمعیل از شیراز متوجه  
عراق شده در آن اثنا چون قبایح اعمال قاضی محمد کاشی که صدارت  
بارادت جمع کرده بود بر ضمیرش می واضح و لایح گشت مع ذلک عداوة  
امیرنجم علاوة آن گردید در شش ماه سنه مذکوره بقتل رسید و بهم در آن  
سال ابدال بیک ده ده ذوالقدر که حاکم قزوین و ساوغ بلاغ وری

دخوار بود از امارت معزول شده منصب او نیز بر نیل خان شاملو مفوض شد  
و منصب امارت من حیث الاستقلال بمقدم سادات عالی تبار میر سید  
شریف بن میر تاج الدین علی بن میر مرتضی استرآبادی الاصل شیرازی المنشأ  
که از بنایر امیر سید شریف علاء بود عنایت فرمود و حسین پیک الله شاملو  
که مقدم امراء قزلباش بود معزول گشته منصب او را بمجد پیک سفرچی  
که آخر پچا پان سلطان ملقب بود رجوع نمود و امیر نجم وکیل در خنده شستر  
برض ذات الجنب در گذشته منصب او را بمیر یار احمد خوارانی مفوض کردند  
و ملقب بنجم ثانی فرمودند و امید می شاعر قصاید غزلیات نام او در سلک نظم  
آورده و یکی از قصاید خود میگوید

### بیت

نجم ثانی که نباشد بدو کونش ثانی در دو کجا بواله تعالی اعلم و هم در او  
این سال شاه اسمعیل تسخیر شیروان رفته شیخ شاه والی آنجا پناه  
بقلعه بیفرو برده و قلعه با کوه شابران را مفتوح کرد ایند و ایالت آن قلع  
بلکه پیک شاملو عنایت کرده و میرزا بدیع الزمان ولد سلطان حسین  
میرزا هم درین سال از تصادم عسکر قیامت اثر اوزبک از استرآباد  
التجای بدرگاه شاهی آورد او را بغایت اعزاز و احترام نموده در مجلس شاهی  
مقدم وزیر دست شهرادگان جاداد **وقایع سنه سبعمشر و تسعمانه**  
در این سال در اناطولی شیطان قلی نام شخصی از طائفه قزلباش خروج  
کرده فساد بسیار نمود سلطان بایزید خان علی پاشای وزیر عظم را بدفع  
او فرستاده در اثنای کارزار بجز شهادت فایز گشت و هم در دو از دهم پنجم  
این سال در ییلاق خرقان مسموع شاه اسمعیل شد که عسکر اوزبک بعضی از طرف  
و نواحی کرمان را تاخت کردند بنام علییه قاضی نورالدین برادرزاده قاضی  
عیسی صدر دبار کرد شیخ محی الدین المشهور شیخ زاده لایبی را نزد شیبک  
خان فرستاده او را از آن حرکات شنیع منع فرموده بشیبک خان در

افری امیر کمال الدین حسین امپوردی را بدرگاه شاهی ارسال نموده در مه  
خود اظهار غرور کرده بود و این معنی بر خاطر شاهی کران آمده از آن ییلاق عام  
خراسان شد چون بدامغان رسید احمد سلطان داماد شیبک خان از آنجا  
و خواجه احمد فقرات از استرآباد فرار کرده همچنین اکثر ولایت خراسان را  
داروغه گان اوزبک خالی گذاشته و شاه اسمعیل بعد از زیارت روضه  
منوره امام رضا علیه التجه و اثنا عشریت سرخس نموده شیبک در او خرب  
در عین طریق محترقه از دار السلطنه همراه متوجه طرف مرو شد و انا محمد خان  
باجعی از اوزبکان دچار گشته تا آنکه دانا محمد گشته شد قزلباشان اوزبکان  
تا حصار مرو دو آیند و متعاقب او اردوی شاه اسمعیل رسیده شهر را  
مرکز وارد میان گرفتند چون در جنگ حصار فائده مترتب نشد رایات  
شاهی در عصر روز چهارشنبه بیت و هفتم شعبان از ظاهرو مرو برخاسته  
از نهر محمودی که تا بشهر سه فرسخ است عبور کرده نزول فرمود در روز  
پنجمین شب جمعه در آن منزل توقف نموده مصحوب قورچی معتدل گیتی  
که مشتمل بر سزانش بسیار بود بشیبک خان ارسال داشت  
و صباح بجانب بلجیان کوچ کرده امیر خان موصلو را در دهانه آن  
پل بگذشت مقرر آنکه هرگاه سیاهی سپاه دشمن پیدا شود شیبک  
نشده خود را بجانب اردو گشته و شیبک خان از آن اوضاع قریب  
خورده با پایزده هزار سوار از حصار بیرون تاخت و گریز امیر خان را  
حمله بر ضعف لشکر نموده از نهر محمودی بگذشت و رایات شاهی عود  
نموده از صباح تا وقت زوال قتال صعبی دست داده چون کار بشیبک  
خان مضیق گشت با پانصد سوار پناه بخرابه برد که راه بیرون شدن  
نداشت و بیرون سلطان تکلو و دو کراماء قزلباشیه بر سر ایشان  
هجوم نموده بهادران اوزبک از غایت دهشت بر بالای هم افتاد شیبک

خان که در اصل شیعه بود کلید مرور ابدرگاه شاهی فرستادند بنایت و رحمت  
پادشاهانه مخصوص گشته در سلک و زرا منظر ظریف و آیات ظفر آیت ازینجا  
بجانب هرات حرکت کرده در بیستم ماه رمضان داخل بلده مزبوره شد  
و قشاق در آنجا مقرر شده حکومت آنجا را بله پیک شاملو و حکومت مرورا  
بده پیک بخشید در یورت قشاق شیخ الاسلام خراسان مولانا  
سیف الدین احمد بن یحیی بن مولانا سعد المله و الدین مسعود القفاری  
بواسطه تعصب مذهب و سعایت ارباب غرض بقتل رسید و هم در آنجا  
میرزا سلطان اوئیس المشهور بنجان میرزا ابن سلطان محمود بن سلطان  
ابوسعید کورگان بخدمت شاهی آمده نوازش تمام یافت و مقضی  
المرام بالکامی حصار شادمان عودت فرمود **وقایع سنه شان عشر**  
**و تسعمه** در بهار همین سال شاه اسمعیل از دار السلطنه هرات متوجه تخیز  
ماوراء النهر شد چون اراضی میمنه و فاریاب مغرب خیم عساکر نصرت آیت  
گردید خوانین اوزبک که بعد از قتل شیبک خان در ماوراء النهر علم سلطنت  
برافراشته بودند از در شفاعت در آمده ارکان دولت را شفیع ساخته  
و خواجه محمود ساغرچی و واسطه شده مهم ایشان را فیصل داد بنا بر این نواب  
شاهی ایالت بلخ و اند خود و شیرخان چچکو و میمنه و فاریاب و مرغاب  
و غرستان را بهرام پیک قرمانلو از زانی داشته عنان مراجعت  
بجانب عراق منعطف گردانیده چون بحدود رمی رسید شنید که قرب  
پازده هزار تکلو در روم خروج کرده مکر را با اعیان و امراء عثمانی مصاف  
داده در نواحی از رنجان قافلها را تالان نموده اند و اهل آنرا که زیاده  
از پانصد نفر بوده اند بقتل آورده فرمان قضا جریان سیاست مردان  
نافذ گشته که اعیان آن جماعت را بقتل رسانیده و سایر توابع ایشانرا  
بامراء قسمت فرمایند که در ملازمت ایشان باشند و هم درین سال

شاه اسمعیل قشاق در قم فرمودند در منزل قشاق امیر عبد الکریم و اقا محمد روزافروز  
که راه حکومت مازندران بایشان تعلق داشت با هدایا و پیشکش بدرگاه شاهی  
آمده هر ساله مبلغ سی هزار تومان رایج عراق قبول نمودند که خزانه عامه اودا  
نمایند و امیر سید شریف جرجانی از صدارت استعفا نموده بزیارت عتبات  
رفت و آن منصب عالی در اوایل ذیحجه بامیر عبد الباقی مفوض گردید درین  
اشاخر انحراف مزاج میرزا بابر که با مداد و معاونت شاهی بر ماوراء النهر  
استیلا یافته بود بمسامع عز و جلال رسید و امیر نجم ثانی به بنه او و تخیز  
ماوراء النهر مامور شده جمیع امراء خراسان بتبعیت او مامور شدند و در اوایل  
ذیحجه از قشاق قم متوجه آنصوب شده و هم درین سال سلطان سلیم خان  
تحریک طائفه نیکوچی و عسکر روم ایلی باراده سلطنت با اتفاق ایشان  
بر سپهر بزرگوارش سلطان بایزید خان آمده در چورلی نام محل نایب  
پدر و پسر محاربه و مقاتله واقع شده بعد از کشتش و کوشش بسیار کشت  
بر لشکر پیر افاده سلیم خان در امر که فرار نموده در کشتی نشسته بجانب  
کله رفت **وقایع سنه عشر و تسعمه** در اوایل این سال وزیر او را  
دولت سلطان بایزید خان قرار بد آن دادند که چون سلطان سلیم از کله  
بروم ایلی آمده و جمع کثیر بر سر ایات خود جمع نموده باز اراده مقاتله  
پدر دارد با استقواب یکدگر او را با استنبول آورده بسلطنت نصب  
نمایند و رخنه کس بخدمت او فرستاده اظهار خلوص عقیدت و صفای  
طوبیت کردند بنا بر این سلطان سلیم خان از روم ایلی متوجه استانبول  
گشته در ادرنه قیوسی نزول اجلال فرمود و زرا و امراء عموم ارکان استانبول  
استقبال نموده بشرف بقیل انامل مشرف شده او را با عزاز و اکرام  
تمام بدر السلطنه آوردند اول بدست بوسی پدر مکر م خود مفتخر و سرافراز  
گشته پدر را در همان محفه گذاشته بطرف ادرنه ارسال کردند خود بجای

او بر تخت سلطنت جلوس همایون نمودند و سلطان بایزید خان بعد از آن زرد  
وزار و کثرت غصه و غم هجوم آورده اند و الم دار الملک بدن را از کوبه سلطان  
روح خالی مانده بجوار رحمت الهی پیوسته در سن سی سالگی بر تخت سلطنت جلوس  
فرموده سی و دو سال پادشاه شد و اوضاع و اطوار مسخه اش بر روش موافق  
مصروف بوده دست انابت بحضرت شیخ محی الدین که والده مفتی الزمان  
ابوسعود افندی است داده و با او در خدمت و اعتکاف می نشسته و اولاد  
نیکنام و آن پادشاه مغفرت پناه بدین موجب است سلطان شهنشاه سلطان  
عیناه سلطان احمد سلطان سلیم سلطان قورقورد سلطان محمود سلطان  
عبدالله سلطان محمد سلطان قورقورد نامیده شده سائر برادران در دست  
سلطان سلیم خان بقتل آمده و نوزده وزیر اعظم در ایام سلطنت او بر سر تخت  
نشسته و از ایشان عمارت و آثار خیر از جوامع و مساجد و مدارس و زوایا  
در صفحہ روزگار مانده معمور و آبادان است در او احرار این سال گذشته امیر  
بخم ثانی با تفاق امرای خراسان عزیمت ماوراء النهر نموده بظاهر قبه  
الاسلام بلخ رسیده به بیت روز در آن بلده توقف نموده از آنجا امیر محمد  
یوسف را که از هرات آورده بود بطلب میرزا بابر بک حصار شادمان فرستاد  
در ماه رجب از معبر ترمرکز گذشته در معرض جلجک که آنرا در بند آهین نیز  
خوانند میانه او و میرزا بابر ملاقات اتفاق افتاده بر فاقه یکدیگر بجانب  
حراز رفته آق پولاد سلطان حاکم آنجا چون تاب مقاومت نداشت بامان  
برون آمده گرفتار گردید و همو تو بهادر یوزبکی در آن قلعه بنیاد کرده بجمع  
کشید از اوزبکان بقتل رسید و بعد از آن بر سر قرشی رفته شیخ میرزا  
حاکم آنجا در مقام مخالفت در آمده آنجا را بعد از سه روز جبراً و قهراً مسخر  
گردانیدند و تیغ بیدریغ در خورد و بزرگ ایشان نهاده بر پیکس اتفاق  
از آنجا فرید زمان و حید دوران حاوی کمالات نضافی مولانا بنا که بجای

او معلوم نیست که چشم زمانه و کرمی را دیده باشد در آن معرکه هولناک و ننگنامه  
سهمناک در دست جمع سفاک میباید بعضی شهادت فایز گشت و زبان زوده  
عالمه چنان است که در روی که لشکر قیامت اثر قربانش بر شهر قرشی  
مستولی شد مولانا بنامی بغل خود را پر از سنک کرده بر بالای بام رفیع  
بر آمده و بجانب جماعت که قاصد جان او بودند می انداخت چون یک  
سنک باقی مانده یکی از رجاله قربان شبیه حربه حواله مولانا کرد و او از غایت  
دشست آن سنک را بجانب او انداخته این بیت بر زبانش جاری  
شد **بیت** مدد میخواهم از سلطان قرشی همین سنک است پشت نام  
قرشی و مصرع آخر این بیت در خراسان و ماوراء النهر و عراق ضرب  
المثل است القصه امیر بخم ثانی بعد از قتل و غارت قرشی از آنجا کوچ کرده  
در دو فرسخی بخارا نزول فرمود و در آنجا شنید که عبید خان بخارا می آید  
بنام علی بایرام پیک قراناملو را با جمعی از لشکر شهادت اثر بدفع ایشان  
فرستاد چون اوزبکان قوت مقاومت نداشتند خود را در چهار غده  
انداختند و امیر بخم آنرا شنیده با بقیه لشکر بمحاصره آنجا رفت و چند روز  
در ظاهر آن قلعه نشسته هر چند میرزا بابر و خواجه محمود ساغری که از اهل  
دقوف آن دیار بودند خصوصیات آنجا را کجاینبغی میدانستند بامیر بخم گفتند  
که بودن در آنجا صلاح وقت نیست قبول نکرد تا صبح روز سه شنبه سیم شهر  
رمضان جانی پیک خان و عبید خان از بخارا برون آمده اوزبکان درون  
قلعه بایشان پیوستند و همان لحظه آغاز جنگ شده اول کسی که در آن معرکه  
کشته شد بایرام پیک قراناملو بود و سائر امرای که از متابعت امیر بخم سنک  
داشتند عنان بصوب فرار معطوف داشته میرزا بابر راه حصار شادمان  
پیش گرفت امیر بخم و امیر زین العابدین صفوی و بسیاری از قربانان  
قبیل و امیر شدند و جانی پیک سلطان بعقب شکستگان بهره آورده

در آنکه کمدستان نزول فرمود و در عقب او بعید خان نیز رسیده در صحرای  
ساقلان خیمه و خراگه باوج مهر و ماه برافراخت و قریب او ماه سردار اوزبک  
بمحاصره هراة پرداخته کاری ساخت و این اخبار موحش در اصفهان بمسح  
شاه اسمعیل صفوی رسیده عزیمت یورش خراسان مجدداً قرار یافت **و ذکر**  
**خیرات و حسنات بایزید خان علیه الرحمة و الغفران** اولاد مدرسه امامیه  
جامع شریف و مدرسه لطیف و مکتب خانه و رباط و دارالضیافه و زاویه در کمال  
عظمت بنا کرده با تمام رسانید و در قصبه عثمانی در سردر و خانه قریل ایرماغ نوزده  
طاق ساخته و ایضا در قصبه کیوه بر سردر و خانه صغریه جبری مشتمل بر چهار ده  
طاق بسته و در ولایت صاروخان در سردر و خانه کور نوزده طاق پل در  
بنا شده با تمام رسانید و هر ساله مبلغ کلی از خزانه عامه بمقتی زمان و مدرسا  
و موالی عظام داده و غیر از این هر سال مبلغ ده هزار درم نفقه بمحضرت  
مولانا عبدالرحمن جامی و خواجگان نقشبند بنجارا میفرستاد **و ذکر علماء**  
**که معاصر سلطان بایزید بودند** **غفر الله لهم** اولاً مولانا مصلح الدین که در اول  
قاضی عسکر روم ایلی شد و در آخر بانذک وظیفه تقاعد اختیار کرد و در مولانا  
محمد سامونیت که اول قاضی عسکر شد بعد از آن بمرتبه وزارت رسید و در  
مولانا علاء الدین فناری است که بمنصب قاضی عسکر روم ایلی و اناطولی  
سرافراز گشته و در مولانا حاجی حسن زاده امام علی است که به وزارت  
و شفقت و ملازمت قاضی عسکر اناطولی شد و در کراخی زاده جعفر چلبی است  
که در مدرسه محمود پاشا مدرس گشته اما بواسطه خط و مهارت انشائی  
باشی گشته و در مولانا یوسف توقادی است که مرد فاضل و جامع بوده  
و در اکثر علوم تالیفات معتبره دارد و مدرس ثمانیه گشته هر روز هشتاد  
آچمه جهت یومیه تعیین شده و در مولانا عذاری است که مرد عالم فاضل بوده شرح  
بر حاشیه مواقف نوشته و در ترکی و فارسی اشعار خوب دارد و در

مولانا سنان چلبی است که بردخی زاده مشهور است و در اوائل حال در ایام  
مدرس شده و آخر بمنصب جلیل القدر فتوی رسیده و شرحی بر مواقف و حاشیه  
بر بجزید نوشته و در مولانا زیرک است که از موالی عظام روم است در اوائل  
قاضی استانبول گشته بعد از آن بمنصب قضاء عسکر روم ایلی و اناطولی رسید  
و در مجمع الفضائل و الکمالات و مصنف الرسائل فی العیادات کاروان مالک  
ملکوت کاشف اسرار ملک جبروت حکیم ادریس بدیسی است که شرح مناقب او  
از هر امکان پیرون است و لطافت حکیم ادریس و شرافت تصنیفاتش از تمام  
تعریف افزون است و در مولانا شجاع الدین کوچ است که در ابتداء مدرس  
مدرسه ثمانیه شده بعد از آن بمنصب قضای بروسه سرافراز گشته و در مولانا <sup>عبد</sup>  
که اکثر اوقات بشرف مصاحبت پادشاه بصری برد و حاشیه بر مطالع نوشته  
و بر مؤلف و شارح اعتراضی چند کرده که مقبول علماء است و در مولانا میرزا  
چلبی است که خواجه پادشاه گشته در علم عربیت و هیئت مهارت تمام داشته  
و زیج کورکانی را بفارسی ترجمه نموده و در شاه محمد است که از فرزین <sup>بن</sup>  
انده در علم حکمت تخصیص در فن طبابت مهارت تمام داشته آخر طبیب پادشاه  
شد و در مولانا مظفر الدین شیرازی است که در علم هیات بی نظیر بوده و در  
مولانا قطب الدین احمد بن مولانا نفیسی است که در علم طب تهران ثانی بود  
و دائم بملازمت پادشاه میرسیده در فن طب کتب نفیس از دست و در <sup>بن</sup>  
آن سلطان فضیلت پرور از اطراف و جوانب شعرو قصائد غزالیان  
ایشان گفته اند از جمله مولانا عبید الرحمن جامی علیه الرحمة از خراسان  
قصائد خوب بنام نامی ایشان کرده فرستاده و دفتر ثالث سلسله <sup>ال</sup>  
که موسوم است بدفتر عدل بنام آن سلطان عالی شان تالیف کرده است  
چند بیت از آن کتاب نوشته میشود **بیت**  
کاش نوشیروان کنون بودی عدلش از پیشتر فرزون بودی تازیدی

عدل شرمند خردوم راشدی بنده مهبط عز و العلاء سلطان بایزید ایلدرم شه  
دوران **وقایع سنه عشرين و تسعانه** در صبح روز جمعه سیم ماه محرم این سال  
سلطین اوزبکیه از سر قلعه هرات برخاسته جانی پیک سلطان از حیون عبور  
نمود اما عبید خان در حدود مرغاب بمحمد خان تیمور ولد سلطان شیبک خان که خان  
خراسان بود پیوسته با اتفاق بصوب مشهد مقدس رفتند و از مرو تا اسفراین  
جبراً و قهراً تحت تصرف در آوردند و در شهر هرات چون آرزو کم شده بود  
حسین پیک لاه و احمد سلطان صوفی اوغلی صلاح در توقف ندیدند از راه طبرستان  
و سیستان بعراق آمدند و این خبر را متعصبان هرات چون خواجه ابوالفواخیر  
محمد تیمور فرستاده اورا بدینجا دعوت کردند محمد تیمور این خبر را فورا عظیم دانست  
بر سیل استیصال بدینجا شتافته در باغ جهان آرا نزول فرمود و اهل سنت  
و جماعت هرات جمع کثیر از شیعیان بقتل آورده آخر بسعی امیر محمد امیر سیف  
از سر آن درگذشتند و شاه اسمعیل بعزم یورش خراسان بری آمده در موضع  
صارو قمش منصب و کالت و امیر الامرائی را بمحمد امجد الباقی مفوض نمود  
و در اینجا بصوب خراسان در حرکت آمده چون بیلای کابلوس مضرب  
خیام عسکر همایون کشته خلیل سلطان حاکم شیراز را بمنقلای روان داشته  
بجود آوازه رایات فتح بزرگ عبید خان اوزبک از مشهد مقدس فرار نموده  
از راه شیرشتر بخارا رفت و همچنین محمد تیمور هرات را گذاشته بمسقط کویک  
در ایات اقبال از کابلوس بانگ را دکان فرموده چون ده ده پیک مردان  
انداخته گزینخته بود بواسطه عبرت و کران لباس زنان پوشیده بر خری  
سوار کرده بر سوانی تمام کرد و در آوردند و در ایاتی هرات برینیل خان شاملو  
و حکومت بلخ را مع توابع بدیو سلطان رد و ملو رجوع کرده امیره سلطان صلیبا  
بایالت قاین سرافراز گردانید در اردوی شاهی به بیلاق بابا خاکی رفت  
از اینجا بانگ همدستان هرات معاودت نموده معاملات خراسان را برده

احسن فیصل داده عنان غزیمت بصوب اصفهان معطوف داشت **وقایع**  
**سنه احدی عشرين و تسعانه** در روز یکشنبه پانزدهم محرم الحرام این سال  
سلطان سلیم خان بعزم تسخیر ایران بحدود ارز بجان آمده چون این خبر در اصفهان  
بسمع شاه اسمعیل رسید بعزم مقابله و مجادله او متوجه آذربایجان گشته در موضع  
چالدران تلافی فریقین دست داد بعد از دار و گیر بسیار اکثر اعیان قزلباشیه  
مثل امیر عبدالباقی صدر و امیر سعید شریف و سعید محمد مکونه و خان محمد استابلو  
والی دیار بکر و دیجان پیک قزقلوی ترکان و صارو پیره قورچی با شی استابلو  
و حسین پیک لاه شاملو و سلطان علی میرزای افشار و پیر عمر پیک شیره جی با شی  
با موازی پنجهار سوار بقتل آمده شکست بر شکر قزلباشی افاده شاه اسمعیل  
سالک طریق فرار گشته تا در جزین و همدان هیچ جا عنان نگران نگاه داشت  
و متعاقب او سلطان سلیم خان بدار السلطنه تبریز آمده چند روز در اینجا رحل  
اقامت افراخته چون قتل تا کولات بدرجه اعلا رسیده بود صلاح در توقف ندید  
سلطان بدیع الزمان ولد سلطان حسین میرزا را که شاه اسمعیل بدو خرج جبهه او  
از تبریز معین کرده و آن نوع پادشاه زاده بفلکت اوقات می گذرانید با غراز  
و اکرام برداشته بدار الملک قسطنطنیه عودت کرد اما کار سلطان بدیع الزمان  
بعد از چهار ماه در اینجا بنهایت رسید و پسرش میرزا محمد زمان همراه نقش پیر  
بلازمت شاه اسمعیل آمده بود در صحنی که شاه اسمعیل از تبریز متوجه محاربه سلطان  
سلیم خان گردید او با خواجای بعضی مردمان از ملازمت شاهی تخلف جسته متوجه  
استراباد شده آنجا را بتصرف در آورد بقایای لشکر جنغالی نزد وی جمع شدند  
خواجه مظفر تبکی با اتفاق امرای خراسان برسد او آمده در صبح شنبه شانزدهم  
شهر شعبان سنه مزبوره بر میرزا محمد زمان غالب آمدند و او منهنزم گشته از بیابان  
ایبورد بطرف عربستان رفته با اتفاق امیر اردو شاه حاکم آنجا که یکی از ملازمان  
جدش بود متوجه تسخیر الکامی بلخ گردید اتفاقاً در آن وقت دیو سلطان

محمد بها در بلخ بیایب خود کذاشته بخدمت شاه اسمعیل رفته بود میرزا  
محمد زمان آنجا را باندک توجیهی بجز تسخیر در آورد مدت ده سال با باد  
و معاودت میرزا بابر حاکم با استقلال آنجا بود آخر در زمان میرزا هماون  
در معرکه شیرخان افغان در آب کنک غرق گشت و از اولاد و بنابر میرزا  
میرزا سلطان محمد حسین کسی در نمانده شعله آن دو دمان فروشت و شاه  
اسمعیل بعد از رفتن سلطان سلیم خان از در جزین بعبیر عودت کرده قتل  
در آنجا فرمود و منصب امیرالامرائی را بچاپان سلطان و نظارت دیوانه  
میرزا شاه حسین و صدارت بسید محمد اله ولد سید احمد مفوض کرد بعد از  
چند روز سید محمد اله را معزول ساخته آن منصب را بمیر جمال الدین محمد شیرازی  
عنایت فرمود **وقایع سنه اثنی و عشرين و تسعمائة** درین سال سلطان سلیم  
خان قلعه کماخ و قلعه بایبورد را مسخر نموده علاءالدوله و القدر حاکم عثمان  
منهزم گردانیده علی پیک بن شمسوار پیک را بحکومت طائفه ذوالقدر نصب کرد  
تمامی آنولایت بتصرف اولیای دولت سلطانی در آمده هم درین سال امیر  
سلطان حاکم قاین در اردبیل بخدمت شاه اسمعیل آمده شمه از خراجی خراسان  
معروض داشت و دیو سلطان نیز از بلخ آمده مؤید او سخنان گفت بنا  
علی هذا حکومت خراسان را بطها سب میرزا و منصب لده کی او را بامیره سلطان  
موصول داده او را ملقب بامیر خان کرده ایشانرا بر سبیل تعجیل بجانب  
خراسان فرستاده قشاق در تبریز کرد **وقایع سنه ثلث و عشرين**  
**و تسعمائة** در اوایل این سال سلطان سلیم خان بعزم تسخیر ایران از آنجا  
با سکر آمده نزول اجلال فرمود و ملازیرک زاده و قوجه پاشا را بطریق  
رسالت نزد قانصو و الی مصر فرستاده بعد از آن عنان یکران بجانب  
عربستان معطوف داشت و قانصو نیز بعزم رزم سلطان تانوشی حلب  
و ابلهان استقبال نموده در مرج طالق نام تلاحی فریقین بهم رسیده و قانصو

در آن معرکه کشته شد و قلعه ملاطیه و قلعه دیوارک و قلعه درنده و قلعه بهستی و قلعه  
عنتاب و قلعه کوک و قلعه کاخه و قلعه بله جوک بتصرف اولیای دولت سلطانی  
در آمد درین اثنا اجله سادات عظام و علمای کرام از حلب و شام با قدم  
اهتمام بقیه بوسی سلطان کردند احتشام آمده از زوسا و مشایخ اعراب  
مثل ابن خروش و ابن جش و ابن سعید و مشایخ جبل نابلوس  
و بنی ابراهیم و بنی سوا لم و بنی عطا و مشایخ صف و مشایخ رمله و قدس  
شریف و غزه بعز بساطبوسی سرافراز گشتند و بعد از آن سلطان  
متوجه تسخیر هرات شده در اثنای راه قلعه صفد بتصرف اولیای دولت  
در آمد و سلطان بزیارت قدس شریف مشرف شد **وقایع سنه اربع**  
**و عشرين و تسعمائة** در اوایل این سال طومان مای چرکس والی مصر  
که بواسطه صفت شجاعت از حنیض امارت با وج سلطنت رسیده بود  
با استقلال تمام حکومت مینمود بقیه السیف چرکس ناکس بر سر  
رایات خود جمع نموده پای انحراف از جاوده استقامت بدر نهاد چون  
اوضاع ناملا ییم او معروض پایه سیر خلافت مصیر سلطانی گشت از غزه  
در یازدهم منزل بر مدینه طومان مای بان منزل استقبال عساکر مضمون  
نموده در مقابل صف آرای گشت اول سنان پاشای وزیر در آن  
معرکه شربت چشادت چشید بعد از آن شکست بر لشکر چرکس افتاده  
طومان مای بقتل رسید و در روز بیت و سیم محرم الحرام سنه نبروز  
بلده فخره مصر مسخر ملازمان سلطانی کشته دولت چرکس درین فتح  
منقرض گردید و ایالت مصر بجز پیک چرکس که بقدم اطاعت پیش  
آمده بود مفوض گشته موکب سلطانی از آنجا بشام عودت نمود و قتل  
در آنجا واقع شد **وقایع سنه خمس و عشرين و تسعمائة** درین سال  
سلطان سلیم خان از سفر عربستان بدار الملک قسطنطنیه عودت نمود

وهم درین سال شاه اسمعیل بیلاق در سربین نموده اغرق را بجانب قم مصوب  
میرزا شاه حسین ببلده قم فرستاده خود بطریق شکار بطرف چچمال و کوه  
بیتون رفته از آنجا بعزم قشلاق متوجه قم گشت و دورش خان وزینل  
خان شاملو را بتسخیر مازندران و رستمدار فرستاده حکام مازندران  
و رستمدار و هزار جریب بقدم اطاعت پیش آمدند در حوالی اصفهان بعز  
باطوبوس شاهی فایز گشته بولایت خود عودت نمودند **وقایع سنه**  
**ست و عشرين و تسعمائة** درین سال منهبان اخبار ترمذ و عصیان امیر  
وماج والی کیلان را بتبش را بسمع شاه اسمعیل رسانیدند کار کیا سلطان  
احمد والی کیلان به تبش با تفاق حکام مازندران و رستمدار دورش  
خان وزینل خان شاملو را بتسخیر کیلان به تبش مامور گردانید  
وامیره و ماج سرا سیمه گشته بوسیده کار کیا سلطان احمد در آنک بدها  
بلازمت شاهی مستعد گشت و منظور نظر عاطفت اثر شاهی گشته  
ملقب سلطان مظفر شد و هم درین سال بعزم مصاهرت شاهی سرفراز  
شد **وقایع سنه سبع و عشرين و تسعمائة** درین سال سلطان سلیم  
خان در محلی که بطریق سیر ادرنه قریب جورل رفته بود بمرض <sup>فسمیت</sup> اکلده که  
از طاعون و مشهور است بشیر پنجه ازین عالم بی مدار رخت هستی بدلقا  
هستی کشیده و ورراء عظام ده روز نقش او را پنهان داشته  
سلطان سلیمان خانرا از مغنیا آورده بر تخت سلطنت نشاندند  
و بعد از آن جد مبارک آنحضرت را باستنول نقل کرده مدفون  
گردانیدند اولادش منحصر بسلطان سلیمان خان بود ایام حیاتش  
پنجاه و چهار سال و مدت سلطنتش نه ماه و ده روز بود و وزیر  
اعظم داشته و از آنجمله هشت نفر بقهر پادشاهی بقتل رسیده و دو نفر  
باجل موعود خود فوت شده اند و هم درین سال شاه اسمعیل کور سلیمان

قوشچی را بشیر از فرستاده او سلطان خلیل حاکم آنجا را در دیوانخانه بر سر دوشک  
بقتل آورده سراورا در اصفهان بخدمت شاه رسانید و نواب شاهی ایالت  
شیراز را بعلی سلطان چچکلو تفویض کرده امراء شاملو مثل دورش خان  
وزینل خان بمعادنت شخر آوده طهما سب و امیر خان موصلو و بحر اسان  
ارسال نموده عنان عزیمت بطرف بیلا قات سلطانیه معطوف داشت  
**در ذکر خیرات و حسنات سلطان سلیم خان** اولاد تعمیر مزار فایض  
الانوار پیر توحید حضرت شیخ محی الدین عربی است که در نطهر بلده دمشق  
بنا نموده و در حوالی آن مسجد جامع لطیف ساخته و با تمام رسانیده  
در مدینه قونیه آبی از مسافه بعید بر سر مزار حضرت مولانا جلال الدین رومی  
قدس سره آورده شاد روان عظیم بنا فرموده و در جامع می فخر در استنول  
با مدرسه و زاویه بنا کرده و با تمام رسانیده مزار شریف ایشان در قرب  
آن جامع است **در ذکر علماء و مشایخ معاصر سلطان سلیم خان**  
اولا مولانا صوفی جلی است که در اوایل مفتی زمان بود بعد از آن  
بدو است آنچه وظیفه تقاعد اختیار کرد و در مولانا مؤید زاده عبد الرحمن  
افندی است که در اوایل هنگام سفر اعجام قاضی عسکر روم ایلی بوده  
بعد از آن او نیز هر روز بدو است آنچه تقاعد قانع نگشته کنج اختیار  
فرمود و در مولانا کمال پاشا زاده شمس الدین افندی است که با حقا  
علماء و فضلا روم مانند او مرد کامل و فاضل در روم پیداننده تالیفات  
بسیار و اشعار آبدار از تازی و ترکی دارد آخر مفتی زمان گشته بمفتی  
الثقلین اشتهار دارد آخر بو ظیفه تقاعد راضی شده مدرس مدرسه  
سلطان بایزید خان گشت و در مولانا کلیم جلی قسطنطنی است از معارف  
عزیده و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بهره تمام داشته و بغایت  
خوش محاوره و لذیذ الصبغه بوده در اکثر اوقات با پادشاه مصاحبت نمود

و دوکر مولانا رکن الدین زیرک زاده است که در ادل قاضی عسکر روم ایلی کشته و آخر  
بصد آنچه تقاعد قانع شد و دوکر مولانا محی الدین چلبی فناری زاده است مدرس  
ثانیه شد و بعد از آن قاضی عسکر روم ایلی کشته و از جمله مشایخ معاصرین  
شیخ علوان است که در علم ظاهر و باطن کامل بوده و در بلده حاکم داشته  
و دوکر شیخ محمد بدخشی است که در فتح شام پادشاه بزیارت او رفته و با شیخ  
بجهت های مدد داشته و دوکر لامعی چلبی است که در طریق مشایخ بی نظیر دوران  
رفته و در طرز انشا و شعر فرید زمان است و تالیفات غریبه دارد و تذکره  
اشعراء ترکی نوشته و مناظره بهار و شتایام مستح و مصنع رساله نوشته  
مقبول فضلاست **وقایع سنه ثمان و عشرين و تسعمائة** درین سال  
خان بردی نام شخصی از امرای چرا که در مصر یاغی کشته طریق عسبان  
پیش گرفت سلطان سلیمان خان فرهاد پاشای وزیر اسرار نموده  
بدفع او فرستاده در نواحی شام در بامین فریقین جنگ واقع شد چرا که  
منهزم کشته خان بردی در آن معرکه بقتل رسید سر او را بدرگاه سلطان  
ارسال نمودند و هم درین سال شاه اسمعیل دیو سلطان را ملو اسرار نموده  
بتسیخ و ولایت کرجهستان فرستاد و حکام لوند و داد و غرغره بقدم  
اطاعت پیش آمده با بیلکات و تحف و هدایا بدرگاه شاهی آمده جزیه و خراج  
قبول کرده و هم در آن روز نوزدهم رجب جمادی الثانی این سال عین خان  
اوزبک بمحاصره هرات آمده در روز جمعه دوم رجب با و راه النهر معاودت  
نمود امیر خان موصللو شاه طهماسب بنا بر کدورتی که از امیر محمد میر یوسف  
که از سادات عظام خراسانست در دل داشت و می را بموافقت  
میرزا متهم ساخته در روز شنبه ششم ماه رجب این سال و می مقید  
گردانیده بقلعه اختیار الدین فرستاد در روز دگر آن سید عالیشانرا  
بقتل آورده چون این اخبار در اردوی همایون بمسامع شاهی رسید

شعله غضب پادشاهانه زبانه کشیده امیر خان را از لاله کی دوار ایلی خراسان معزول  
گردانیده بجهت تقصص خون امیر محمد بار و طلب داشته ایالت هرات بدو مرشد خان  
شاملو معوض گردیده و شیخا و اولی شیروان در سیلا قات سمند اوز با بجان بخت  
شاهی آمده اعزاز و احترام تمام یافته مقضی المرام تجدید مناسرت ایالت شیروان کرده  
بولایت خود عودت نمود در او اخر این سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر  
ولایت انکروس روانه کشته فتح قلعه نکور دلق و قلعه زمین و قلعه اسلابقی  
و قلعه کوسک و قلعه آبی و قلعه آیر شور کرده تاخت بولایت خرات فرستاده  
ایر بسیار بدست غازیان نصرت آثار در آمد و هم درین سال اسکندر نام منفذ  
در یمین خروج کرده حکام آن دیار را بر انداخت و او را نیز بعد از اندک زمانی  
باتابعانش بقتل آوردند و چون آن دیار از وجود حاکم و پادشاه باستقلال  
خالی ماند سلطان سلیمان خان رستم پاشا را بتسیخ آن دیار فرستاده  
بقبضه ضبط در آورده سکه و خطبه بنام نامی سلطان گردید و هم درین سال  
شهر اوده سلطان محمود و سلطان مراد فوت شدند و سلطان سلیمان خان  
بعزم قشلاق باستان بول عودت کرد **وقایع سنه تسع و عشرين و تسعمائة**  
در اوایل این سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر بعضی بلاد فرنگ  
از استانبول نزول اجلال با سگدار برده از آنجا متوجه رودس گشت اول  
شروع در محاصره قلعه کیوان مرتبت آنجا کردند و هم درین سال شاه اسمعیل  
قشلاق در تبریز نموده هنگام سیلاق متوجه سهند شده و شخر اوده کامکار طهماسب  
میرزا از خراسان آمده بخدمت پدر بزرگوار رسیده او نیز بیدار فرخنده  
دثار مسرور گشت و امیر خان موصللو بمرض صعب گرفتار گشته در شب یکشنبه  
دوازدهم شرف شعبان همین سال رخت بعالم بقا کشید **وقایع ثلاثین و تسعمائة**  
سلطان سلیمان خان بعد از آنکه چهار ماه محاصره قلعه رودس نموده در اوایل  
بجز او قهر آسید گردانیده چنانچه فاضلی تاریخ آنرا بسک نظم آورده **نظم**

پادشاه جهان سلیمان خان که فریض شد است لطف الهی فتح رودس چو کرد آن شه دین  
کار کفار کشت جمله تباه گفت با تفت برای تاریخش بفرج المؤمنون بصره الله  
و چند قلعه دگر از ولایت مزبوره مسخر ملازمان سلطانی کردید شمسوار او غل  
ذوالقدر اظهار عصیان نسبت باستانه سلطانی نموده فرهاد پاشای وزیر  
سردار عسکر نظیر کردار کشته بر سر آورفته او را بقتل آورده سر او را بدرگاه سلطانی  
فرستاده و هم درین سال کاشف شرفیه مصر حاتم نام چرکس با تفاق کاشف  
رسال طریق عصیان پیش گرفته مصطفی پاشای وزیر که در محافظه مصر بود  
شکر بر سر ایشان فرستاده در بامین جنک عظیم واقع شده آخر الامر سرکاه  
ایشان بریده بدرگاه عرش استبانه ارسال کردند و هم درین سال شاه اسمعیل  
قتلای در تبریز کرده ممتد شاه قلی عر بکر بوممتر کانجانه بواسطه عداوتی که بین  
شاه حسین و وزیر داشت در اول شب که میرزا در عمارت هشت هشت از خدمت  
شاه برون آمده متوجه منزل خود بود از عقب سر او در آمده خنجر در میان او هردو کتف  
اورد و فریاد بر آورده که فرمان شاه است که قورچیان کار این حرامزاده را با تمام  
رسانند پاره کنند فی الفور قورچیان که در دو تلخانه حاضر بودند بر سر او هجوم آورده  
او را پاره پاره ساختند و ممتد شاه قلی فرار کرده بعد از چند روز او را بدست آورده  
در عوض این امر شنیع بقتل آوردند و جایان سلطان استاجلو که امیر الامرا  
شاهی بود فوت کرد و منصب وزارت بخواجه جلال الدین محمد مفوض گردید  
**وقایع سنه احدی و ثلثین و تسعمانه** در پنجم شهر جمادی الاول این سال  
شاه اسمعیل از قشلاق بخوان بعزم شکار صحرا می او حشی متوجه جانب شمالی شد  
باردیل عودت کردند سیلاق در صولان نمود در هنگام پاییز بعد از زیارت  
آباد اجداد عظام فرخنده خود متوجه قشلاق تبریز گشته چون بکریه صابین  
قلعه تابع سراب رسید مزاجش از حد اعتدال منحرف گشته دست تداوی  
اطباء از دامن استعلاج کوتاه گردید در صبح روز دوشنبه نوزدهم رجب این

جهان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمود **بیت**

شاهی که چو خورشید جهان کشت بسین بزود و غبار ظلم از روی زمین تاریخ وفات  
آن شه شیر کین از خسرو دین طلب چو شد خسرو دین و شکر زاده طهماسب در سن  
یازده سالگی در رکاب پدر حاضر بود بر تخت سلطنت جلوس نمود و چه مبارک جلوس  
که قریب بدو قرن سلطنت با استقلال کرد و ولادت با سعادتش در شهاب آباد  
اصفهان در صبح چهارشنبه بیت و ششم ذیحجه سنه تسع عشر و تسعمانه بطایع حل  
اتفاق افتاده **بیت** چو در ملک وجود آمد بر آمد بتاریخ آفتاب عالم افروز  
و جلوس همایونش در دوشنبه نوزدهم رجب همین سال موافق بجان ایل  
اتفاق افتاده **بیت** طهماسب شاه عالم که نصرت الهی جا بعد شاه  
غازی بر تخت زر گرفتگی جای پدر گرفتگی کردی جهان مسخر تاریخ سلطنت شد  
جای پدر گرفتگی و لفظ ظل نیز موافق تاریخ جلوس است القصه اردوی سپهر  
اقتسام چون از کریه صابین قلعه متوجه سیلاق سهند کردید بصواب دید امراء و فریاد  
خواجه جلال الدین محمد وزیر و خواجه ادهم منشی را بسیار رسانیدند و قاضی جهان قزوینی  
که از اجله سادات صفی حسینی قزوینی است بمنصب جلیل القدر وزارت سرافراز  
گشت و میر قوام الدین حسین اشرف الاشراف اصفهان در امر صدارت بامیر  
جلال الدین شرنکی استرآبادی شریک شد بعد از فوت شاه اسمعیل بایزید  
سلطان بن چایان سلطان که بجای پدر امیر الامراء بود وفات کرده عمش  
مصطفی پیک که بلبک سلطان استخار دارد در امر و کالت بادیه سلطان  
روملو شریک کردند **وقایع سنه اثنی و ثلاثین و تسعمانه** درین سال  
سلطان سلیمان خان با استقلال تمام در در سلطنته استانبول اوقات  
فرخنده ساعات را بعیش و عشرت مصروف داشت و شاه طهماسب قشلاق  
در تبریز و سیلاق در سهند کرده دیو سلطان روملو که بهانه آوازه اوزبک  
بخراسان رفته بود بواسطه و اهمه که از امراء استاجلو پیدا کرده بود

براق آمده در اینجا عظماء قزلباش مثل جوها سلطان تگلو والی اصفهان  
و علی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز و قراجه سلطان تگلو والی امدان و برون  
سلطان حاکم مشهد را بنحو و متفق ساخته تبریز عودت کرد و یکک سلطان تگلو  
برای دفع الوقت امرای مذکور را تا ترکمان کندهی استقبال کرده بانفاق  
متوجه درگاه شاه شدند در جرنداب بشرف پای بوسی رسیدند بعد از  
دو روز قارنجه سلطان استاجلو و نارین پیک قاجار بقتل آمده صحنی  
جهان از وزارت معزول گردیده در قلعه کوری محبوس شد و منصب وزارت  
بمیرجعفر ساوجبی مفوض گردید و چون یکک سلطان برفته و فساد امرای  
واقف شد به بهای غزای کرجهستان خود را از درگاه شاهی دور انداخته  
جوها سلطان بجای او برسد صدارت نشسته مهر بر پشت نشان زد  
و در مرش خان والی خراسان هم درین سال فوت شد **وقایع سنه**  
**ثلث و ثلثین و تسعمانه** درین سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر ولایت  
انگروس از استانبول بیرون آمده قلعه و سک و قلعه شیردار این  
و قلعه ایلوق که در رفعت تا پنج نیلوفر میبری میگردید و قهر  
مسخر گردانید و قلعه اوسک که در ساحل رودخانه طونه واقع شده  
مفتوح گشت و بر سر رودخانه و راه جبری از کشتیها و زنجیر بطریق عادی  
ترتیب داده بجانب بدون عبور نمود و قلعه درآجه و قلعه غراغود و قلعه  
برقاص و قلعه دیز و فیه و قلعه بوکای و قلعه صومین و قلعه دنوار و قلعه  
دار در را بجز تسخیر در آورد و قرال انگروس بعزم مقابله و مجادله  
سلطان غازی با جمعی کثیر از کفار خاکسار در حرکت آمده در صحرای مهاج  
ملاقاتی فریقین دست داد جنگ عظیم واقع شده عاقبت نسیم فتح و ظفر  
بر پرچم رایات ظفر آیات سلطان مجاهد غازی و زید قرال زخم خورده  
عنان از معرکه بر تافت قضا را در محل عبور ایشان کل ولای بسیار بود

قرال از اسب افتاده از هجوم لشکر نصرت در میان کل ولای وجود ناپاک  
قرال از لکه کوب روزگار پامال و در زیر اقدام خاص و عام بودی نکبت  
و نکال رسید و دست و دشمن از اصحاب اسلام و فرقه اصنام از و نام و نشان  
نیافتند و بعد ازین فتح نامدار قلعه بدون که دار الملک حکام انکرس بود با مضافت  
و منوبات تحت تصرف کما شتکان سلطان فی در آمده اردوی کیهان پوی  
سالم و غنم بمسخر جاه و جلال عودت کرد و هم درین سال در غیبت یکک  
خان استاجلو امرای اروملو و تگلو الکای او را تبعید داده بنا بر این یکک خان  
باراده مجادله و مقابله ایشان از قلیچ خان ولد محمد خان استاجلو و منت  
سلطان شیخرد و بدرخان شرقلو و کرد پیک شرقلو استاجلو را بر سر زاریت  
خود جمع ساخته متوجه خلخال گشت و در چاشت چهاردهم روز شعبان در موضع  
سکتوک در برابر یکدیگر صف آر گشتند از امرای تگلو قراجه سلطان برون  
سلطان بقتل آمدند اما هر میت بجانب طائف استاجلو افتاده فرار کرده  
بجانب طارم رفتند و در اینجا نیز توقف نکرده التجا بوالی رشت بردند  
عبداله خان استاجلو با تفاق احمد بک صوفی او غلی و قاضی جهان وزیر  
انظار مخالفت تگلو کرده آخر سلک جمعیت ایشان از هم فروریخته قاضی  
جهان بطرف کیلان رفته عبداله خان و امرای دکر بجانب خوار و سمنان  
توجه نمودند و مرتبه دکر امرای استاجلو اتفاق کرده در قریه جزر و میل من  
طارم با امرای تگلو مقابل گشته کرت اول تاب مقاومت نیاورده فرار نموده  
کیلان به پس عودت کردند زمستان شاه طهماسب قشلاق در قره دین  
اختیار کرد **وقایع سنه اربع و ثلثین و تسعمانه** درین سال ذوالنون او غلی  
ذوالقدر طریق عحصیان با سلیمان خان پیش گرفته در آن مملکت فساد  
بسیار کرده بعزم دیار قزلباش متوجه از ضرورت گشت یعقوب پاشای  
میرمیران روم ایلی از عقب او در آمده در ناحیه پارسین بدو رسید

اورا بقتل رسانیده سر او را باستانه سلیمان فرستاده و هم درین سال قلندر شاه  
نام شخصی از اولاد حاجی بکتاشی ظهور کرده دعوی سلطنت نمود و جمع کثیر بدست  
شدند ابراهیم پاشای وزیر اعظم با قاپوخلقی بر سر او رفته اورا بقتل رسانید  
و هم درین سال شاه طهماسب بعزم یورش خراسان تا ساوجبلاغ رفته امرا  
استاجلو که در کیلان بودند بار دبیله آمده بادنجان سلطان روملو حاکم بجا  
بقتل آورده از آنجا بجانب نخجوان و بحر سعد روانه شدند اردوی دیو سلطان  
نهب و غارت کردند چون اخبار در ساوجبلاغ مسموع شاهی شد دیو سلطان  
و جوها سلطان را بیشتر با ذریبجان فرستاده در اریه چاهی شردن اعمال  
در میان ایشان جنگ واقع شده کیک سلطان بزخم تنگ بر خاک بوار  
افتاده و امراء از آنجا عودت کرده در سیلاق کوزلدره سلطانیه بعزیمه بی  
شاهی مشرف شدند چون خمیرمایه این فساد و سبب عداوت و نفاق  
قریبش دیو سلطان بود شاه طهماسب را چون سلطان بر آن داشت  
که چون دیو بدیوان در آید اورا بیک چوب تیر زخم دار سازد که ساز کجاست  
بزخم تیر و خنجر اورا بر خاک ملاک افکندند بگوید که کس دو تیر خواه منت اورا  
بقتل آورد قضا را تیر تدبیر موافق تقدیر افتاده بمحور در آمدن بدیوان بر  
که در دست شاه بود حواله سینه او کرده بود با وجود بی زوری کمان و عدم  
قدرت شاهی تا سوفا رنشت و بعد از آن موکلان و جمله ارکان اورا  
بضرب شمشیر و خنجر پاره پاره کردند و نواب شاهی ابالت اورا با حکومت  
ری سلیمان پیک روملو که از عمده آغایان دیو سلطان بود عنایت نمود  
و هم درین سال اخئی سلطان تکلو و دمری سلطان تاملو در ظاهر بطام  
با عبیدخان اوزبک محاربه نموده بقتل آمدند و حکومت اخئی سلطان محمد  
شرف الدین اوغلی که یکی از ملازمان جوها بود مفوض کرده ملقب سلطان  
گشت و قشلاق شاهی در قزوین اتفاق افتاد و قایق سینه خمش و شمشیر

درین سال فرمان فرمای جهان سلطان سلیمان خان غازی با طینان قلب و غایت  
خاطر بعیش و حرمی و شادی و بیغمی بهار و زمستان اوقات فرخنده ساعات  
در دارالملک قسطنطنیه بگذرانید و آبادانی ملک و معموری ولایت رطیح نظر کرد ایند  
در روز چهارشنبه نوزدهم این سال شاه طهماسب از قشلاق قزوین متوجه سیلاق  
خرقان کشته زینل خان شاملو که از عظامی امراء قزلباشیه بود و حکومت  
قزوین و هرات و استراباد کرده در سیلاق فیروزه کوه نشسته بود بهادر اورا  
ایلیغار بر سر او آورده با جگر که سلطان شاملوی والی بسزوار و مصطفی سلطان  
افشار حاکم ساوه ایشانرا بقتل آورد و چون این خبر بمساع جلال شاه طهماسب  
رسید کوچ بر کوچ متوجه خراسان شده جوها سلطان تکلو از سلطانی میدان  
دامغان از عقب بهادر ایلیغار کرده اورا در درون قلعه دامغان گرفته بقتل  
آورد و سر او را بخدمت شاهی ارسال نمود رایات شاهی بعزم خراسان  
روان نقل کرده روانه شد صحاری ولایت جام معکرها یون کردید و هم چهارم  
ماه رمضان این سال ذوالفقار بک بن علی پیک که بنحو و سلطان اشتهار  
داشت دوران وقت حاکم کلهر بود بر سر ابراهیم خان عمش که والی دارالسلام  
بغداد بود دوران زمان بعظمت هر چه تا متر با موازی ده هزار سوار بر آرزو  
در صحرای ماهی دشت نشسته بود ایلیغار برده در محل ظهر که مردمان بواسطه  
شدت گرما در منازل خود بر بستر استراحت غنوده بودند با سیه کس بر سر  
ایشان رسید و ابراهیم خان را با چند نفر از مخصوصان بقتل آورده متصدی امر  
حکومت کشته رایات اقتدار با وج ذروه مهر و ماه رسانید بنی عمالش که پیک  
والی یکی از ولایت بغداد بودند تا ب مقاومت او نیاورده شکسته رکاب  
و گسته عنان خود را از صحرای ماهی دشت در درون قلعه بغداد انداختند  
و ذوالفقار بعد از تغلب حکومت و تصرف وجهات عمش باستقلال تمام  
در ظاهر قلعه بغداد نزول کرده بنی عمالش را محاصره نمود چون ایام محاصره چهل

روز آمد ادب یافت مصلحت در میان افتاده قرار بر آن دادند که ذوالفقار متوض  
جای بنی عمان خود نشد ایشان قلعه تسلیم نمایند و عمده متحصنان که سلطان معصوم  
بن امیر خان بود با بنی عمان برون آمده با ذوالفقار ملاقی شدند همان چند  
چند نفر از نوکران خود را در درون خانه مسلح نگاه داشته بنی عمان را یک  
بهانه خلعت پوشیدن بآن خانه میفرستاد مولکان ایشان را گرفته خفه میکردند  
قریب به بیت روز باین طریق بقتل رسیده از احوال همدگر واقف نشدند  
دو دوازده دومان ایشان بر آورد و بغیر از ملک قاسم پیک پیری که به نیابت  
پدرش متصدی منصب سرداری باشد در درگاه شاهی نمی بود و از اولاد  
امیر خان محمدی پیک نام پیری ده ساله که برادر صیغی شاه طهماسب بود با مادرش  
که دایه شاهی بود و در اردومی بود کسی در حیات نماند و اولاد ذوالفقار آن خانواده  
منحصر بدو پسر خود سال ماند **وقایع سنه و ثلثین و تسعمانه** در غره جمادی  
این سال قرال آلمان و پنجه باراده تسخیر و ولایت انگریز بر برون آمده  
قلعه بدون را مسخر گردانید و سلطان سلیمان خان بجهت دفع او از آنجا  
بجانب انگریز نهضت فرمود مقتضی المرام بمسقر جاه و جلال عودت  
فرمود و هم درین سال عمید اله خان اوزبک بعزم رزم شاه طهماسب و تسخیر  
ولایت خراسان و ماوراء النهر توجه نمود و شاه طهماسب نیز بعزم مقابله  
و مقاتله ایشان عنان یکران بطرف خراسان معطوف داشته چون  
بولایت جام رسید در عمر آباد در روز شنبه یازدهم محرم سنه مزبور تلامی  
فریقین دست داد هر دو کرده در مقابل یکدیگر صف آرایی اولاد شکست  
و یسار لشکر قزلباش افتاد جو با سلطان و امراء افشار عنان از آنمهر که  
بر تافته سالک طریق فرار شدند و اوزبکان ایشان را تعاقب کرده عمید خان  
با معدودی چند در معرکه ماند چون کرد سپاه رزمخواه فرو نشست طائفه قزلباش  
مشاهده کردند که اوزبکان از عقب لشکر رفته اند عمید خان با قلیلی چند در برابر

جمع کثیر قزلباشیه ایستاده ویران قزلباش بیکبار حمله آورد و بنام عمید خان را  
از جای برکنده قورچی از قورچیان و کرجاعت اوزبکیه را تا سفید کوه تعاقب  
نموده عودت کردند اما عمید خان را دین قلیچ بهادر و دیگر ملازمان او با خان  
خانان اوزبک از معرکه برون رفته تا مرود در هیچ جا توقف نکرد و چون این  
فتح نامدار شاه طهماسب را روی نمود مدت یکماه در آنک شفا باد جام <sup>مشهور</sup>  
بصار قمش توقف فرموده از آنجا بجانب عراق نهضت نمود در میان  
همین سال قشلاق در بلده قم فرموده اول بهار بدفع ذوالفقار که کاروبار  
او بر حد عصیان رسیده دعوی سلطنت میکرد عنان عزیمت بطرف دارالسلام  
بغداد معطوف داشت و بمجد رسیدن بد آنجا طائفه قزلباش از شدت  
گرمای مضطرب گشته امراء و ارکان دولت شاهی حرکت بر سکون ترجیح  
داده قرار بر آن دادند که مهم محاصره بفصل پاییز زمستان انداخته از مراد  
بر خاسته روانه سیلاق شوند درین سال اشاعلی پیک نام شخصی از بنیره صوفی  
خلیل که از اعیان و معتقدان ذوالفقار بود و آن شب با دوست نفر از متابعان  
خود بمحافظت ذوالفقار مبادرت نمود با برادرش احمد پیک اتفاق کرده <sup>نفسا</sup>  
در خواب غفلت یافته سرش را آتش جدا کردند و ابواب قلعه بغداد را مفتوح  
گردانید بخدمت شاه طهماسب آمد و سایر طوایف ترا که بقدم اطاعت پیش  
آمده معدودی چند از اقرباء ذوالفقار فرار کرده بدر رفتند حکومت آنجا بمحمد خان  
تکلمی شرف الدین اوغلی مفوض شده در وقت معاودت علی پیک ولد  
ملک پیک خونی که بشاطر علی استخار داشت در چمن فار بمچمن بصره عراق  
بسیار رسید و بنیره صوفی خلیل را امارت داده او را بعلی سلطان ذوالفقار  
کش لقب کردند **وقایع سنه سبع و ثلثین و تسعمانه** درین سال سلطان  
سلیمان خان بزور و غلبه قلعه بدون و بنای حصار را مسخر گردانید عنان  
بکران بطرف قلعه پنج معطوف گردانید و قرال پنج که از طائفه پنج بود

از دروازه ملک خود برون آمده محافظه قلعه بج که تختگاه او بود در عهد اتمام  
بعضی مردمان نمود خود بطرف از اطراف مملکت برون رفت و چون محاصره  
قلعه بج که از جمله متمتعات بود و شط و دو به بطریق خندق او را احاطه کرده  
پاروده روز چون ایام محاصره امتداد یافت آثار تغلب و تصرف و استیلا  
بر آن حصار از هیچ طرف بظهور نیامد و از هجوم کفار خاکسار کار بر عا که  
نصرت شعار تنگ شده و علامت لشکر بر دوسر ما بظهور کرده با ضرورت  
سلطان غازی ترک محاصره کرده قاسم و یوده نام شخصی را با موازی دوازده  
هزار سوار سپاهی و ایلی روم ایلی نهب و غارت و ولایت بج مامور  
گردانیده خود بعبادت بدار الملک خود عودت فرمود کافران همگی متوجه  
دفع قاسم پیک شده فردی متعرض احوال عساکر منصوره نشد و اثری از قاسم  
و یوده و رفیقان او معلوم نگشت و هم درین سال امراء استاجلو مثل بزرگان  
شرفلو و متقی سلطان سید و حمزه سلطان المشهور بقارق حمزه که در کلبه  
به پس ملازمت سلطان مظفر اختیار کرده بودند با ستالت جو با سلطان  
در شرف آباد قره وین بجز با طبوسی شاه طهماسب سرفراز شده و هر یک  
فراخور حال خود رعایت یافته جمله ایشان الکا و منصب تعیین شده و میراث  
حسین صدر شرنکی و فات یافته منصب صدارت شاهی با میر غیاث الدین  
منصور مفوض گشت که با تفاق امیر نعمت الله در آن امر مدخل نماید ریاست  
شاهی بدفع اوزبک متوجه خراسان شده سلاطین اوزبکیه که در جمعیت  
نموده بودند یکبار ویران شده با وراء النهر رفیق حکومت هرات بهرام  
میرزا ولله کی او بغازی خان تکلو مفوض گشته اردوی شاهی از راه  
طیس براق معاودت نموده قشلاق در اصفهان کرد **وقایع سنه شان**  
**و ثلاثین و تسعمائة** در اوایل این حال سلطان سلیمان بعزم تسخیر ولایت  
نچه از استانبول برون آمده نزول در صقلوبیکار نمود و هم درین سال

اوله تکلو در تبریز هفت هزار کس بهم رسانیده اراده نمود که بنی مت شاه  
طهماسب آمده بجای جو با سلطان بر صدر صدارت بنشیند شاه از غرور  
او واقف گشته با یلغار بر سر او روان شد و اوله از توجه شاهی آگاه  
گشته فرار نموده بطرف وان رفت اظهار اطاعت با ستان سلطان  
سلیمان نمود و چنانچه سابقا در صحیفه چهارم پر تو اندیشه بر آن تاخته  
با شرف خان حاکم بدلیس منازعت نموده طالب حکومت بدلیس شده  
و هم در آخرین سال میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان  
ابوسعید کورکان که پادشاه با استقلال هندوستان و غزنین و کابل  
و قندهار بود وفات یافت و ولد ارشدش میرزا هما یون بجای پدر  
بر تخت سلطنت جلوس فرمود **وقایع سنه ثلثین و تسعمائة** درین  
سال سلطان سلیمان خان ولایت بدلیس را بطریق بکر پکی با اوله  
ارزانی داشت و چنانچه سابقا سمت ذکر یافت اوله با تفاق میرزا  
مرعش و دیار بکر بر سر قلعه بدلیس آمده محاصره نمود و شرف خان  
حاکم آنجا بدرگاه شاه طهماسب برده شاه طهماسب بواسطه رعایت خاطر  
او با خلاط آمده قبیل یعقوب و اوله از سر قلعه برخاسته فرار نمودند و شاه  
طهماسب بتبریز آمده قشلاق در آنجا نمود و هم در آخرین سال خبر محاصره  
عبید خان اوزبک بهرام میرزا را در شهر هرات بسمع شاه طهماسب رسیده  
متوجه خراسان شد **وقایع سنه اربعین و تسعمائة** در اوایل این سال  
سلطان سلیمان خان بر سر قلعه کر نیک آمده خندق آن قلعه را عساکر  
نصرتآثر بچوب پر کردند و ابا لی قلعه بجان آمده قلعه را تسلیم گشتگان  
سلطانی نمودند و هم درین سال قلعه قوین و قلعه یا بورجه و قلعه سکوار  
و قلعه بزرگه و قلعه دراقان و قلعه بلشکر و قلعه مختوار و قلعه شورپل  
و قلعه بیودیاق با طاعت مسخر سلطانی آمده ولایت نچه و خردات را

نبوغ و غارت کرده بلاد و قصبهات آن دیار را بسوخت و غلامان و کیزان مشکی بچند آورد  
اموال و خزائن و اسباب دفاغ فراوان و مواسی و مراعی بی کران بدست  
عساکر کردون توان درآمد و در هنگام عودت ایلیان از قرال آلمان و پنج آمده  
بمؤدسه سال قبول خراج و جزیه کرده التماس ایشان بدرجه قبول رسید  
و احمد پاشای وزیر که با همشاه قدره سفر رفته بود فتح قلعه قورون که در مواز  
واقع شده و فرنگان در کشتی نشسته او را محاصره نمودند مقصی المرام عودت  
فرمود و هم روز سه شنبه چهارم شعبان این سال قمش او غلامان اوزبک  
بر بسبیل بر تاولی بولایت ری آمده اردوی محمد خان ذوالقدر اوغلی که حاکم  
استرآباد بود در آن صین در حدود ساو جلاغ نشسته بود و نوب غارت کردند  
چنانکه محمد خان بر اسپ بی زین سوار گشته نیم جانی از آن معرکه سلامت برد  
و هم درین سنه شاه طهماسب القاص میرزای برادر خود را ایالت شیروان  
ارزانی داشته بدرخان استاجلور الله او کرده اند و محمود پیک ذوالقدر  
مردار در هنگام قبض انداختن در میدان صاحب آباد تبریز از اسب افتاده  
گرفت شکست و منصب مرداری بشاه قلی ذوالقدر عنایت گشت و ایالت  
تبریز و محافظت اوزبایجان را در عهده اهتمام موسی سلطان موصول کرده  
بطریق استعجال بجهت دفع اوزبکیه متوجه خراسان شد و اوزبکان باو در  
الندرفه قشلاق شامی در هراة واقع شد و بهار همین سال بار اوده رفتن  
ماوراءالنهر قریب چهل روز در آنک کمدستان توقف نموده تا شبی حضرت  
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را در خواب دید که میگوید  
بدانجا نب آب مرو که هم تو درین طرف است و از منابهی توبه کرده حق  
و یرودی تر کما نرا که از اولاد شیخ جنید است رعایت بکن چون از خواب  
بیدار شد توجه بجانب مشهد کرده بزیارت روضه رضیه امام رضا علیه السلام  
و التماس شرف شد و از جمله منهیات توبه کرده بنوعی در منع ملاهی و مشایخ

اندام نمود که خواجہ شایسته وزیر فروریان که از جمله املداران آن استان بود با محمود  
پیک ایشک آغاسی انوک او غلط فرمود که بهر اسی شراب در کردن کرده بردار گشتند  
و ایالت هراة را به اسم میرزای برادر خود تفویض فرمود و اغوی و در سلطان ولد  
سلطان و مردی سلطان شامور الله او کرده اند و حکومت شیراز را از حمزه  
سلطان تغییر داده بغازی خان برادر سلطان خلیل ذوالقدر ارزانی داشت  
**وقایع سنه احدی و در بعین و تسعانه** درین سال شرف خان حاکم بدلیس  
بقتل رسید و اولمه تکلو خبر او را باستانبول فرستاده سلطان سلیمان خان  
ابراهیم پاشای وزیر اعظم را بتحریک اولمه سردار ساخته بتسخر اوزبایجان  
مامور کرده اند و ابراهیم پاشا تا حلب آمده قشلاق در اینجا فرمود و هم درین  
سنه شاه طهماسب هنوز در مشهد مقدس رضویه بود که خبر قتل شرف خان  
و آمدن اولمه و ابراهیم پاشا باوزبایجان بدو رسید و بنا بر این مقدمه  
بر بسبیل تحمیل متوجه عراق و اوزبایجان گردید **وقایع سنه اثنی و بعین**  
**و تسعانه** درین سال سلطان خان با مداد و معاونت ابراهیم پاشای  
وزیر که متعاقب یکدیگر خبر میفرستاد که شاه طهماسب از خراسان عودت  
کرده متوجه اوزبایجان شد از استانبول برون آمده در تاریخ بیت نهم  
ربیع الاول همین سال که صد و بیست روز از تاریخ برون آمدنش منقضی  
شده بود نزول در بیلاق او جان اوزبایجان نموده و ابراهیم پاشای  
وزیر بازلکان و اعیان بخصوص بر فاقه سلطان مظفر والی کیلان پس  
که در آن دلا در تبریز با موازی پنجه از سوار و پیاده بخدمت او آمده بود بعض  
بساط موسی سلیمانی مفتوح و سرفراز شدند و شاه طهماسب محمد قلی خلیفه شامور  
که با غلامان خلیفه اش تها در داشت وقت سلطان استاجلور بیشتر روانه  
اوزبایجان کرده اند خود را در عرض یکروز متعاقب بلوک کندی رسانید  
و در آنجا چند روز بواسطه کوفت الاغان توقف نموده القاص میرزا و بهرام

میرزا و حسین خان شاملو و غازی خان تگلو و امیر سلطان و سلیمان سلطان  
روملو و ملک پیک خوی را بر سیل منقلای روانه اذربایجان ساخت و متعاقب  
ایشان روان گردید و آخر قرا در قره‌وین گذاشته قراخاج ابهر قره‌وین را  
منزل گردید و در اینجا از امراء و منقلای خبر رسید که سلطان سلیمان خان  
از عقب ابراهیم پاشا تبریز آمده شاه طهماسب از اینجا روانه سلطانیته شد و در آن  
حین زیاده از هفت هزار قربانش در کاب شاهی حاضر نبود و تعداد اسپان  
کاری کرده سه هزار اسب که بقدر قوت سواری داشت در اردوی شاهی موجود  
و سلطان سلیمان خان از تبریز متوجه سلطانیته شد در اثنای راه در اوایل  
تحویل شمس بقرب سرمای صعب شده برف عظیم بارید چنانچه اسب  
و اشتر و خدمتکار بسیار از کثرت برف و سرما و قلت قوت و وفور بود شتاب  
و کل ولای و معرض تلف درآمد بنا بر این اندک فور بعکس نصرت اثر سلیمان  
راه یافته از راه در جزین و همدان بجانب بغداد نهضت نمود و محمد سلطان  
ذوالقدر او علی و الی طارم و خلخال را که در آن وقت باتفاق قبا سلطان  
ذوالقدر و حسین سلطان تگلو می‌ولد بدون سلطان با مواری سه هزار  
قربانش از شاه طهماسب روگردان گشته در حدود سلطانیته بشف باطوبت  
مشرف شده بودند باتفاق اولمه و میرمیران دیار بگز محفوظ و حرارت و ضبط  
و صیانت آذربایجان مامور گردانید و خود بالنفس متوجه بغداد شده  
محمد خان شرف الدین او علی حسب الاشارة شاه طهماسب بغداد را خالی  
گذاشته با اهل و عیال و متابعان خود در کشتی نشسته بطرف شوهرت رفت  
و سلطان سلیمان خان را بلا مجادله و مناقشه در اسلام بغداد بفرستاده  
ایمان آنجا بعز عتبه بوسی فایز گشتند و بعد از وصول موکب سلطانی بغداد  
مفتاح قلعه شحر بان و قلعه مارونیه و قلعه طاقوق و قلعه کرکوک و قلعه حد  
مستحفظان اینجا بدرگاه سلیمانی آوردند و در روز اول که سلطان سلیمان

خان کردون غلام داخل دارالسلام بغداد شد زیارت مرقد مقدس امام داماد  
اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله مشرف شده بعد از آن بطواف روضه منوره  
**بیت** زبده دودمان مصطفوی قبله تابان مرتضوی نونو بحر عشق ناظم  
حجت الله موسی کاظم رفته شرف زیارت انحضرت را دریافت و صدقات فزودت  
بمستحقان رسانیده قشلاق در اینجا کرد و شاه طهماسب در این اثنا فرصت  
غیبت دانسته ملتفت باحوال و شمس بیگانه نکشت و حسین خان را  
که از و ذخیره در خاطر داشت بقتل آورده ایلعار بر سر اولمه تبریز کرد و در آنجا  
ایلعار غازی خان تگلو از شاه طهماسب متوهم گشته از اردو فرار کرده در تبریز  
خود را با اولمه رسانید و او را از آمدن شاه طهماسب خبردار گردانیده اولمه  
بمجرد شنیدن این خبر قلعه شنب غازانرا که در آن دلا تعمیر شده بود خالی  
گذاشته بجانب قلعه ایروان رفت و در اینجا متحصن شد و شاه طهماسب  
بعد از بیست روز از تبریز متوجه وان شد اولمه را محاصره نموده تا آخر  
ایام محاصره امتداد یافت و نزدیک بان رسیده بود که قلعه مفتوح شود  
که یکبار از جانب عراق و فارس خبر رسید که سام میرزا یاغی گشته و امانت  
سلطان سلیمان را نموده و سلطان او را فرزند خود خوانده سلطنت ایرانرا  
بدو ارزانی داشته از سوانح این حال طوائف قربانش روی تفرنگی  
نهادند بالضرورة شاه طهماسب از سر قلعه وان برخاسته متوجه عراق  
گردید و در اوایل این سال سلطان سلیمان خان از قشلاق بغداد متوجه  
آذربایجان گشته در این اثنا غازی خان تگلو بعز عتبه بوسی سرافراز  
گشت و ولایت لرستان و کلهرستان و اعراب مشغ و جزیره  
و واسطه باطاعت و انقیاد سلطانی در آمده خطبه و سکه با لقب انحضرت  
نمودند و در اثنای راه آذربایجان حاکم سهران بواسطه آنکه با قربانش  
طریق اتحاد مرعی داشته بودند بقتل رسید و از اینجا براه التون کوبری

متوجه تبریز شد **وقایع سنه ثلث و اربعین و تسعانه** در غره محرم این سال  
سلطان سلیمان خان غازی داخل دارالسلطنه تبریز شد و ایچی از جانب  
شاه طهماسب آمده استدعای صلح نمود و سلطان سلیمان خان مقید بصلح نشد  
بجانب ارجیش و اخلاط در حرکت آمد چون این خبر بشاه طهماسب رسید که سلطان  
غازی از تبریز کوچ کرده بجانب روم نهضت نمود بمرند و خوی آمده از آنجا قنقا  
سلطان و امیر پیک روملو و شاه قلی خلیفه محمد را بود و اوق خان قاجار <sup>الدین</sup>  
خان استاجلو محمد امین پیک سفره جی ترکمان سرداری بهرام میرزا بتکلی  
سلطان غازی روان فرمود و خود بطرف نوره رفته بشکار ماهی مشغول بود  
که در همان روز خبر رسید که اولمه در روان است لاجرم از آنجا ایغار کرده  
در آن اثنا اندک حواریت در خود احواس کرده بواسطه ازاله حواریت  
یا بجهت حرام و احتیاط در حوالی زاویه ملا حسن اندک توقف فرمود و قبا  
پیک قاجار و شیر حسن ایمر را باسی سوار جوار بجبر گیری فرستاده از آنجا  
خبر آمد که اولمه و انرا انداخته کریمت روز دگر از آنجا کوچ کرده در ظاهر روان  
نزول فرمود در همان لحظه خبر آمد که امرای بهرام میرزا بهرامی میرزا پیش  
رفته بودند با حاجی پیک دینلی که در عقب لشکر سلطان غازی بود دوچار  
خورده اند و دویت و پنجاه کس او را بقتل آورده و خودش هزار جرد  
تغییل حالا از آن ورطه خوشنحو ز بساحل نجات برده و سلطان غازی  
ابراهم پاشای وزیر اعظم را با موازی سی هزار کس بدفع بهرام میرزا  
بارچش فرستاد و پاشای میرمیران دیار بکر را همراه اولمه کرده بخطر  
و حراست وان فرستاد شاه طهماسب از آمدن ایشان واقف گشته  
از وان بعزم دفع ایشان بطرف کواش ایغار کرد و اولمه خبردار شده همراه  
محمد پاشا بجانب دره کمان فرار کرده در کویه کراش که از آن روز مشهور  
شد بقسوق قران تورچیان ترکمان که بزرگ عسکر شاهی بودند عثمان شاه

یوزباشی و قوا اسمعیل دکور شهباز بدیشان رسیده جمعی از مردمان کار آمد را بقتل  
آورده اسیر و دستگیر کردند اولمه و محمد پاشا کشته عنان شکسته رکاب و قوی  
نا توان بدلیس بار دوی سلطانی رسیدند در آشنای که از اخلاط کوچ نموده  
از راه موش متوجه دیار بکر بود ملحق شدند و سلطان غازی حکومت بدلیس  
از شمس الدین پیک حاکم آنجا گرفته در عوض حکومت ملاطیه مرعش با و از آن  
داشت حکومت و در اربانی بدلیس با اولمه مقرر فرمود از دیار بکر متوجه دارالملک  
قطنطینیه شده قشلاق در آنجا کرد و شاه طهماسب الکای ارجیش دو ازار مفتوح  
کرد اینده کو توالی قلعه و انرا با محمد خان استاجلو ی صوفی او غلی مغرض نمود  
و اولمه خان افشار را که مکررا از و آثار ترمذ و عصبان سرزده بود بسیار سانسید  
الکای لشکر او را بجهدی پیک پسر حسن سلطان فرزند زاده افشار منصور تفویض  
فرمود و ملقب بشاهرخ خان کرد اینده تبریز معاودت نموده قشلاق در آنجا  
کرید و قاضی جهان قزوینی حسینی که سالها در کیلان مقید بود باستانه  
شاهی آمده بهرام خردانه ممتاز و سرافراز گشته بمنصب جلیل القدر وزارت  
دیوان شاهی اختصاص یافت و سلطان مظفر دالی کیلان به پسر که بامیره  
و ماج اشتها داشت از سطوت قاهره شاهی بجانب شیروان فرار کرده در آنجا  
گرفتار شده به تبریز آوردند و در قفس چوپن گذاشته از مناره جامع مظفریه  
اوینجه فقط زده سوختند در رمضان همین سال ابراهیم پاشای وزیر اعظم  
که در سفر عجم ملقب بسلطان ابراهیم شده بود بواسطه غرور و بعضی از زونا  
که از آنجمله یکی استدعای آن نمود از سلطان غازی که هم او را داخل سلک  
و خطبه نمایند شبی که در درون سرای عامره سلیمانی بعبادت معهود که شب  
همه شب با سلطان سلیمان مکان شراب خورده مست در جامه خواب  
سلطانی خفته بود در دست بوستانچی باشی حسب الاشاره سلطانی بقتل  
رسید **وقایع سنه اربع و اربعین و تسعانه** درین سال سلطان سلیمان

خان بقصد تادیب و کوشش طائفه از نواد اوطاق کردون رواق و سایبان فلک  
اساس از استانبول بیرون زده روانه ولایت الوندکشت و لطفی پاشای نیر  
باخیرالدین پاشا بشیر بعضی از جزائر که تعلق بقرال اسپانیا داشت و ستاد  
و هم درین سال شاه طهماسب از او جان آرزو بایجان بعزم یورش خراسان  
بقزوین آمد مولانا رکن الدین طبیب کازرونی متواخذ و مغضوب گشته سادات  
اسکوشو و نماینده منصب صدارت بامیرشمس الدین اسداله شوشتری مفوض کرده  
و میرک شرف الدین کرمانی که مدتها منصب دارالانشاء شاهی بدو متعلق و فایده  
کرده منصب انشائی بمحمدی پیک برادر امیرزکریا، وزیر رعایت شد و هم درین سنه  
سلطان حسن و الی کیلان به پس کرده و اراینی کیلان بهرام میرزا مقرر شد  
و او در قزوین قشاق کرده در آخر سال متوجه کیلان گشت و خان احمد پسر سلطان  
حسن که در صف حسن بود فرامحمد و میرعباس سرافراز گشته شاهی که مشهور است  
بجکه بند او را برداشته بکوستمان اشکو که در کیلان از آن تخت تر جای نیت  
برده سر از رتبه اطاعت شاهی در کشیدند فاما سائر اعیان کیلان بقدم اطاعت  
پیش آمده بهرام میرزا چند روز در لاجان توقف کرده بامر حکومت مبادرت نمود  
**وقایع سنه شمس و اربعین و تسعانه** درین سال سلطان سلیمان مکان  
در ولایت از نواد نهب و غارت کرده با استانبول عودت فرمود و لطفی پاشا  
وزیر فریب سی قطعه از ولایت قرال اسپانیا فتح کرد و چون آن قلاع را  
حفظ کردن ممکن نبود منهدم گردانیده سالم و غنائم معاودت نمود و هم درین  
سال شاه طهماسب بعزم خراسان متوجه طهران شده میرقوام الدین نوزخشی  
گرفته بحسب عرف هلاک ساخت و از آنجا بقزوین عودت کرده در قلع  
زمرستان متوجه تبریز شد و خواجه کلان ملک زاده خوانی که پرورده نعمت  
شاهی بود از باد نخوت و غرور بطریق ترمذ و عصیان سالک گشته در قلعه  
قریه استاد من اعمال ولایت با خرز تحسین جست و آن قلعه در بالای

کوهی

کوهی که دوسه هزار کوه مرتفع است واقع شده و بغیر از یک راه پیاده از محل دگر راه  
بر آمدن ندارد و روندگان بحر و بر عالم بمناسبت آن قلعه نشان میدهند و چون  
خبر عصیان او مسموع پادشاهی شد استاد شیخی یوچی را بواسطه نصیحت او  
بدانجا فرستاد و او از استاد شیخی را بیک ضرب تیر بر خاک هلاک افکنده بنابراین  
امراء خراسان بمحاصره او مامور گشته یازده ماه ایام محاصره امتداد یافت  
بعد از آن کردی از طائفه چکنی از جانب شرقی قلعه بالا رفته انجاعت بطنا ب  
بالا کشیده انجاعت بکیار سوزن انداختند جمعی از نوکران خواجه کلان که حفظ  
دروازه قلعه بودند فرار نموده خواجه کلان گرفتار شد و او را بند کرده در تبریز  
بخدمت شاهی آورده حسب فرمان او را از مناره نصیحه صاحب آباد تبریز  
بکیای او بختد تا جان بقایض ارواح سپرد و مردم کیلان با اتفاق قرامحمد  
و برادران با بهرام میرزا عصیان نموده میرزا ترک کیلان کرده بطرف دیکن  
رفت و در آنجا نیز توقف نگردید بقزوین آمد در این اثنا عبیدخان اوزبک  
بخراسان آمده صوفیان خلیفه روملوی و الی هرات را در قلعه عبدال آباد  
بنش پور بقتل آورد و شهر هرات را محاصره نموده چون این خبر بمسامع علیه  
شاهی رسید بعزم رزم او متوجه خراسان گشته بمجرد شنیدن رسیدن  
رایات شاهی بدامغان عبیدخان ترک محاصره کرده با و راء انظر معاودت  
نمود و ایالت خراسان از شام میرزا گرفته سلطان محمد میرزا و لاله کی او محمد خان  
شرف الدین او غلی مقرر گشت و در زمستان همین سال رایات شاهی بجانب  
سما و ابیورد رفته بواسطه برودت هوا تعب بسیار دیدند و قند بازوزمین  
و او را نیز ضمیمه ممالک محروسه خود ساخته و ایالت آن میداغ خان قاجار  
تفویض کرده کوچ بر کوچ براق معاودت نمود **وقایع سنه شمس و اربعین**  
**و تسعانه** درین سال سلطان سلیمان خان برای ترمذ و عصیان قرال  
بندان که با اتفاق ملوک افرنج و آلمان علیهم السخط و انیران قصد هرات

دیار مسلمانان و ابا از او اجزیه نموده بودند روانه گشت و قلعه سجاد من اعمال  
ولایت بغداد را مسخر کرد و ایند و قراول بد فعال را تاب مقاومت نیاورد و ولایت را  
خالی گذاشته فرار کرد و اهل ولایت بقدم اطاعت پیش آمده حاکمی بجهت خود  
نصب کرده ثقیل جزیه و خراج نمودند که هر سال هشتاد هزار غرضش مخزین  
عامه ارسال دارند و سلطان کیتیستان سعادت و اقبال باستانبول  
معاودت نمود و هم درین سال شاه طهماسب القاص میرزا بدفع شایخ بن  
فرخ یار و الی شیروان فرستاد و او در قلعه پفره که از جمله قلاع نامدار شیروان است  
متحصن شد و شاه طهماسب متعاقب القاص میرزا روانه آنجا شده قلعه پفره را  
بصلح مسخر کرد و ایند و از متحصنان قریب شصت کس را تبعید بیدریغ قزلباشان  
در که باشند حتی شاه طهماسب بنفسه از اعیان شیروان بقصاص جد خود سلطان  
چندر را بقتل آورد و الی شیروان را با القاص میرزا داده تبریز عودت کرد و قتل  
در آنجا واقع شد و هم درین سال محمد صالح بنیره خواجه مظفر بکنجی در استرآباد <sup>صدرا</sup>  
خان استاجلوی و الی آنجا طریق عصیان پیش گرفته او را از استرآباد بدر کرد  
و صدرالدین علی الغفله بر سر او ایلعار کرده دستگیر نمود و بدرگاه شاهی  
فرستاده حسب فرمان او را از مناره نصریه تبریز بریزنداختند و اولاد تنگی  
در او منقص شد **وقایع سنه سبع و اربعین و تسعمانه** درین سال سلطان  
سلیمان خان با سلیمان پاشای وزیر باراده تسخیر هندوستان از راه دیپا  
عمان روانه ساخت و خیرالدین پاشا باند در دور نام شخصی از قبودان افروغ در دیپا  
و چارگشته در میان ایشان جنگی عظیم واقع شد اندر دوره قلعه توه بتصرف در آورده  
کافران بجهت محافظت او نصب کرد و تکرار خیرالدین پاشا بر سر آن قلعه رفت  
بمورد و غلبه مسخر کرد و ایند و کافران که در آنجا بودند بقتل آورده مسلمانان بجهت  
محافظت او نصب کرد و تکرار خیرالدین پاشا بر سر آن قلعه رفت بمورد غلبه مسخر  
کرد و ایند و کافران که در آنجا بودند بقتل آورده مسلمانان را بجهت محافظت

در آنجا تعیین نمود و هم درین سال سعید خان اوزبک در بخارا قوت کرده عبدالله  
خان بن کوجکونجی خان بن ابوالخیر خان بعد از و پادشاه با استقلال با و راه  
الهند و ترکستان شده از شنیدن خبر فوت سعید خان شاه طهماسب خرمی و بشت  
نموده مذورات و صدقات بستحان رسانیده و غازی خان و الی شیراز  
در اردو وفات کرده منصب او را با بر ابراهیم خان ولد کچل پیک دادند و عارضه  
طاعون در تبریز واقع شده مردم بسیار بباد فترت **وقایع سنه ثمان و اربعین**  
**و تسعمانه** درین سال سلطان سلیمان خان بجهت دفع قراول نمچه که قزندوش نام  
داشت و باراده تسخیر ولایت انکروس بیرون آمده قلعه بدون را محاصره  
کرده از استانبول بیرون رفت و سابقا مذکور شد که در حین تسخیر بدون  
حکومت آنجا بیان اردل ارزانی در شته بعد از فوت او در انی آنجا بستگان  
بان تفویض فرموده قزندوش قراول بر سر استغان بان روانه شد  
و هم درین سال غازی خان تکلو از درگاه سلطان غازی روگردان شده  
با موازی شش هزار سوار در سلاق سر بیع بنه بوسی شاهی رسید و بعضی  
از ولایت شیروان مثل سالیال و محمود آباد و باکو بدو مرحمت شده شاه  
طهماسب بنفسه ایلعار بر سر کرجستان کرده الکا تفلیس که تعلق  
بلوالب کرجی داشت نهب و غارت کرده اسیر و غنیمت فراوان برد  
آورده قشلاق در تبریز نمود **وقایع سنه تسع و اربعین و تسعمانه**  
درین سال محمد پاشای وزیر که قبل از وصول موکب سلطان غازی بمقاوت  
بدون رفته بودند با آنجا رسید و قزندوش قراول ترک محاصره آن کرد  
محل جهته جنگ تعیین نموده بود و اطراف آنرا خندق کنده و عرابه و چوب  
در کنار خندق مستحکم گردانید در درون آن در آمده آماده جدال مستعد  
حرب و قتال شده بود که در اصطلاح آن قوم آن مکان را اصطبور می نامند  
محمد پاشا با کفار خاک را آغاز محاربه و مجادله کرده شکست بر قزندوش

قرال افتاده از اصطبل بر بیرون رفته جمع کثیر از لشکر بایان او طعمه شمشیر غازی  
ظفر تا شیر شدند و فتح قلعه و شوه هم درین سال اتفاق افتاده حضرت سلطان  
غازی به دار السلطنه عودت کرد و هم درین سال محمد خان والی شکی باغ  
انقاص میرزا در سیلاق سهند بلازمت شاهی آمده ملحوظ عافیت شاهی  
گشته رخصت انصاف یافتند و قشلاق شاهی در تبریز واقع شد و بعد از  
خان کوجلو بخی خان که بعد از فوت عمید خان بسطت ماوراء النهر رسیده بود  
وفات یافت و عبد العزیز خان ولد عمید خان در بخارا رایت حکومت برافراشت  
**وقایع سنه ۸۳۰ خورشیدی و تسعمانه** درین سال سلطان سلیمان خان در بهار  
وزستان بفرانت و کامرانی و عیش و شادمانی اوقات فرخنده  
ساعات را در دربار الملک قسطنطنیه بگذرانید و هم درین سال از جانب سلطان  
اوزبکیه یعنی کشتن قرا سلطان ولد جانی پیک خان حاکم بلخ جان جهه  
بها در واز نزد عبد العزیز خان حاکم بخارا خدای بهادر را بطریق رسالت  
روانه خدمت شاه طهماسب کرده مقصی المرام عودت کردند و حاجی آغاها  
همراه ایشان روانه شده رایات طهماسبی در فصل پاییز متوجه خورستان گشت  
و در فول و شوشتر و سائر ولایت خورستان از تحت تصرف کاشان خود  
در آورد حکومت در فول و شوشتر با بوالفتح خان افشار مفاوض کرد و ایند براق  
معاودت نموده قشلاق در قم کردند **وقایع سنه اصدی و خورشیدی و تسعمانه**  
درین سال سلطان سلیمان غازی بار اوده تسخیر ولایت بجز و دفع قرال انجا  
کمرخت بر میان استقامت بست اوطاق کردون نطق از استانبول  
بیرون زده سر بعبوق کشید و کرباس فلک حماس چون بروج مشیده در هم  
یافت **بیت** چو بیرون زد از شهر خراگاه شاه شدش قبه بار که کوه  
ماه اول قلعه و ایوه و قلعه سقل و شش که فی الواقع آن قلاع نامدار آب رو  
ولایت کفار بود مفتوح گشت و همچنان قلعه استورغون و قلعه پیموری و قلعه

و شغزاد و قلعه ساز و او قلعه تو بان و قلعه تا و قلعه استونی بلغراد که او از بناها  
قدیم است و یاد از قصر شاد و بروج مشیده عاود دارد مفتوح گشته جماعتی  
از امرا و نیکوچری بجماعت قلاع آنجا نصب کرده کنایس و معابد اصنام  
بموجب سنن خیر الانام علیه الصلوة و السلام مساجد و مدارس کافه اهل  
گشت **بیت** از تیغ او بجای صلیب و کلیسا در دراز کفر مسجد  
محراب و منبر است آنجا که بود نغره فریاد مشرکان اکنون خروش نغره  
اسد اکبر است و هم درین سال شاه طهماسب از قشلاق تم متوجه سیلاق  
سهند همدان گشته در حوالی نماند مزاج شریفش از پنج استقامت افتاده  
عارضه مرضی طاری شد اطباء حاذق و حکما مدقق اغذیه و اشربه موافق  
ترتیب داده بعد از چند روز آثار صحت بوجود آمد امرا و اعیان قریباً  
که در بلخ اضطراب افتاده بودند شکر نعمای الهی بجا آورده صدقات و نذورات  
بارباب حاجات دادند و بعد از آن استاجلوی والی همدان و شاه علی  
بناخت ولایت و الوسات و احشامات کله مامور گشته آن دیار را نهب  
و غارت کرده سالم و غانم عودت نمودند و غازی خان تکلو که چند دفعه  
از و آثار خلاف و علامت نفاق بظهور آمده بود در شیروان حسب فرمان  
شاهی بابر اوردان در دست انقاص میرزا بقتل رسید و قشلاق شاهی  
در قزوین اتفاق افتاد **وقایع سنه اثنی و خورشیدی و تسعمانه** درین  
پادشاه روم و سلیمان آمدن و بوم اوقات در استانبول بکار مکاره  
و فرمانروایی مصروف داشت و همچنان شاه عجم بعزم سیلاق آذربایجان  
از قزوین بیرون آمده درین اثنا همایون میرزا بن بابر میرزا بن میرزا  
عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا امیر  
بن امیر تیمور بواسطه مخالفت امرا و ارکان خصوصاً منازعت برادرش  
میرزا کامران و شیر خان والی هندوستان که تاب مقاومت ایشان

ذات قطع نظر از ولایت هندوستان کرده بعزم ملاقات شاه طهماسب توجه بجنب  
عراق در چمن ابر بلایات شاهی رسیده با ایا و تنوقات خروانه که رانند که از آنجا  
یکقطعه الماس که وزنش چهار مثقال و چهار دانگ بود بنظر شاهی در آورد  
که شبیه و نظیر آن در قرون و ادوار دیده روزگار ندیده و کوش زمان نشینده  
بود شاه طهماسب نیز از اعزاز و احترام او کوشیده چند روز در سیلاب مرغ  
جشنهای شامانه و طویحهای پادشانه نموده شکارهای جو که راطح انداخت  
و از غریب اتفاقات در آشنای شکار تیری بر ابو القاسم خلغای قاجار خورده  
بان درگذشت فاما بعضی اوقات شاه طهماسب قصد همایون میرزا کرده  
آخر الامر بعضی خواهرش سلطان پیکم از سیران معامله درگذشت در مقام  
شفقت آمده موازی شش هزار تریلباشش سرداری بود اق خان قاجار  
همراه میرزا همایون کرده روانه هندوستان گردانید و میرزا همایون نیز خان  
مقتور ساخته باری و در سلطنت آن دیار متمکن گشت و در مقابل معاونت  
شاه طهماسب الکافه قند با رابده بخشید از آن تاریخ تا حال الکای قند با ر  
که هر سال مبلغ چهل هزار تومان حاصل اوست و در تحت تصرف پادشاه قند  
**وقایع سنه ثلث و خمین و تسعانه** درین سال خدیو جهانگیر روم سلطان  
سلیمان خان بغراغت در آید و استانبول بصید و شکار مشغول بود  
از هیچ ممر مکر و می که باعث تفرقه خاطر همایون باشد ساختند و شاه طهماسب  
بواسطه غلبه طاعون که تبریز بود بطرف عراق نهضت فرمود تا بر خراسان  
بعلی بولاغی نام محل رفته بقزوین معاودت نموده قشلاق در آنجا واقع شد  
او از عصبان القاص میرزا بواسطه افساد بعضی مفسدان قزوین بپاش مردم  
شیروان بسمع شاهی رسیده **وقایع سنه اربع و خمین و تسعانه** در  
این سال شهرزاده سلطان محمد خان بن سلطان سلیمان خان در مغنیبا  
وفات یافته نعش او را با استبول نقل کردند و مسجد عالی بر سر فرار

او بنا کرده با تمام رسید و میر میران بغداد و بصره و جوارزد و واسط را فتح کرده در آن  
ممالک محروسه سلطانی شد و از درگاه عالی جمعه می فطرت آن مجال بیگر یکی  
و امر اعیان شد و شاه طهماسب از قشلاق قزوین متوجه آذربایجان گشته در سیلاب  
او جان خانم پیکم خانم والده القاص میرزا با پسرش سلطان احمد میرزا بجهت رفع  
عصبان القاص میرزا بعزب با طوسی سرافزار گشته قلم عفو بر جرایم ایشان  
گشاید و اعیان و امراء قزلباشش مثل سید پیک مکنه و بدخان تسابو  
و شامقلی خلیفه مهر دار ذوالقدر و سوندک بیک قزلباشی افشار و معصوم بیک  
صفوی و میرزا ابراهیم قاضی عسکر را همراه والده او روانه شیروان گردانید  
که القاص میرزا را خاطر جوینی نموده سوگند دهند که من بعد خلاف رضای  
شاهی نکرده قدم از جاوه متابعت و مطاوعت بیرون نهند و خود  
بنفسه متوجه غزای کرجهستان شده القاص میرزا از در بند شیروان بغزای  
چرکس رود شاه طهماسب از ناحیه شورکل و پینک عبور فرموده بکرجهستان  
در آمد و اکثر آن زمستان بتسخیر دیار و دفع اشرار کفار بسر برد و از آنجا  
بقرا باغ در آن معاودت نموده در یازدهم شهر ذیحجه از معبر قیون اولی  
رودخانه که عبور کرده داخل الکای شیروان شد از آنجا بعلی چوپان رفت  
**وقایع سنه خمس و خمین و تسعانه** درین سال سلطان سلیمان غازی  
بخریک القاص میرزا که همواره بعضی سلطان غازی میرسانند که هرگاه  
عنان یکران سلطانی بصوب ایران معطوف داشته جمله اعیان قزلباش  
از برادر م روگردان شده بموگب همایون خواهند پیوست از در الملک  
فطنطینه بجانب آذربایجان نهضت نمود و سلطان غازی تا دار السلطنه  
بریز آمده فردی از افراد قزلباشش استقبال موگب سلطانی نکرده  
بلکه ملازمان القاص میرزا از روگردان شده بنزد شاه طهماسب رفتند  
و بدین واسطه سلطان غازی چهار روز در تبریز رحل اقامت انداخته آن

و حضور نموده بنوعی عسکریان را بنیبه فرمودند که هیچکس را یارای آن نبود که بر  
کاهی بزور و تعدی از رعایا و متوطنان شهر تبریز و نواحی آن توانند گرفت  
و مردم سوق و بازار بقاعده و قرار هر روز در دکانین نشسته خرید و فروخت  
میکردند و موکب ظفر قرین سلطانی بوان عودت کرده آن قلعه کیوان  
مرتب را مرکز و اردو میان گرفته بضرر تب و بمخنیق در هم گرفته شاه علی  
سلطان حسینی که در اندرون قلعه بجان امان جلبیده قلعه و تسلیم کاشکان  
سلطانی نمود و قلعه و آن دو سلطان و ارجیش و عدلجو از تصرف او بیا  
دولت قاهره درآمد و چون خاطر انور سلطانی از تدارک محافظت قلعه دار  
فراغت توجه بصوب حلب نمود که در اینجا قشلاق نماید از بند مایه بطرف  
ارجیش و خنوس رفت و شاه طهماسب در تائیس و اونیک توقف داشت  
جاسوسان شاه طهماسب خبر آوردند که سلطان غازی قصد شما کرده بطریق  
اینگار تاخت بر سر شامی آورد و فرار کرده بآرزو بجان رفت و بعضی  
سلطانی نیز رسانید که شاه طهماسب سر راه گرفته قصد خسارت عساکر اسلام  
دارد سلطان غازی فسخ عزیمت آن راه کرده از ارجیش بموش آمده  
در اینجا عزیمت بصوب بدلیس معطوف داشته از دربند بدلیس بصعبوت  
تمام عبور فرموده روانه دیار بگر شده و شاه طهماسب بعد از تحقیق این اخبار  
متعاقب سلطانی بجان بدلیس معاودت کرده موش و ناچینه خربوت را  
احراق بانبار کرده لشکر قربانانش بحالی بدلیس تا کوک میدان رسیدند  
خرابی بسیار نموده از اینجا بر سر قلعه و آن توجه نموده محاصره کردند و سلطان  
غازی القاص میرزا را بار اوده تاخت و تاراج ولایت عراق بصوب بغداد  
فرستاده قشلاق در اینجا مقرر نمود و بهار همین سال سلطان غازی از قشلاق  
حلب بار اوده مقابله و مقاتله شاه طهماسب بدیار بگر آمد و از اینجا به سیلاق الما  
رفته چند روز رحل اقامت انداخت درین اثنا خبر آمدن القاص میرزا از بغداد

عراق رفته و نهب و غارت اردوی برادرش بهرام میرزا و چراغ سلطان استاجلوا  
در همدان و اسیر کردن عیال و فرزندان ایشان و از اینجا متوجه شدن بجانب  
قم و کاشان و اصفهان و بقدم اطاعت پیش آمدن متوطنان اندیاز باقی  
میرزا بسامع شاهی رسید از کنار رودخانه کمر مراجعت کرده از راه ارویل و خلیل  
متوجه قزوین شد امرا و اعیان را پیش از وصول موکب شاهی رسید و از کنار  
رودخانه بجهت محافظت اردو و اهل و عیال خود که در ولایت عراق پراکنده  
شده بودند ارسال نمود و چون آوازه آمدن شاهی در اصفهان بمکوش القاص  
میرزا رسید آهنگ ولایت خورستان کرده قلعه ایزدخواست را گرفته  
قتل و عام نمود و از اینجا بطرف شوشتر و دزفول رفته قلعه شوشتر را محاصره  
کرده اقدام بسیار در گرفتن او نمود بحسن اهتمام اولاد امیر شمس الدین  
اسداله امیر زین الدین سید علی و وجهه الدین عبدالوهاب که مرجع و مآب  
امالی آن دیارند بهر جا که رجاله روم هجوم می آورند ایشان فدای دایر پیرون  
می شتافتند و دفع صدمه ایشان بنمودند اثری بر جهادش مرتب نشده  
خایب و خاسر بجانب دزفول نهضت نمود و از اینجا نیز کاری نداشت  
از راه قلعه بیات بغداد روانه شد **وقایع سنه ست و خمین و تهمانه**  
در اوایل این سال سلطان سیمان خان غازی احمد پاشای وزیر اعظم را  
سردار نموده از بیلاق الما بوضع شاه طهماسب بطرف کرجستان فرستاده  
با وجود آنکه در مابین هر دو فریق قریب یکمیزل مسافه مانده بود جرأت  
بر مقابله و مجادله نموده قلعه چند از ولایت شوشتر را تصرف در آورده  
باردوی کیهان پوی سلطانی مراجعت نمود و سلطان غازی در همان  
چند روز بمشتر عز و جلال عودت فرمود و شاه طهماسب قشلاق در قزوین  
کرده از اینجا متوجه بیلاق خرقان گشت و در آن محل چنان بعضی او  
رسانیدند که القاص میرزا بواسطه بعضی اوضاع ناملاطم که شرح آن طولی

وارد در نظر سلطان افتاده وزیر عهده رسم پاشا با او عداوت پیدا کرده بنا بر این  
القاص میرزا بشهر زور آمده میل صلح دارند شاه طهماسب این خبر را فوراً عظیم دانسته  
کوچ بر کوچ متوجه کردستان شد و میر عبد العظیم متوفی آستانه امام رضا علیه  
الرحمة و الثناراً بجهت دلالت القاص میرزا روانه ساخت و القاص میرزا در جواب  
شاهی و میر عبد العظیم متردد بود که یکبار لشکر روم تاخت بر سر آورده  
اردوی اورا نهب غارت کردند القاص میرزا با معدودی چند خود را بکوتستان  
سرخاب پیک حاکم آردلان کشیده و شاه طهماسب سونک پیک قورچی باشی را  
با معدودی چند از قورچیان فرستاده قلعه اورا محاصره کرده حقیقت اول  
اورا معروض پایه سیر شاهی گردانیده شاه طهماسب میر نعمت الله قمتانی را  
بنصیحت او فرستاده اورا بدلات و استمالت بامیت و یکنف از ملازمان  
بدرگاه شاهی آورده بعد از ورود اورا بقلعه قهقهه فرستاد مدتی حیوة عمرش  
در قید باجز رسید اورا بیک طریق که نقض عهد نکرده از قلعه بزیر انداخته  
هلاک ساختند و هم در پازو هم رمضان این سال بهرام میرزا برادر کوچک  
شاه طهماسب با جمل طبیعی وفات کرد و از سلطان حسین میرزا و ابراهیم میرزا  
و بدیع الزمان سه پسر در صفر سن داشت در او در این سال از اخفا و سلاطین  
شیروان بر مان نام شخصی پیدا شده اکثر ممالک شیروان را تصرف کردند  
و عبداله خان استاجلورا شاه طهماسب بحکومت شیروان فرستاده چون  
از آب که عبور نمود از غرایب اتفاقات بر مان برضی طبیعی وفات کرده اهل  
شیروان محراب نام شخصی را بجای او نصب کرده عبداله خان ایلعاب بر سر  
محراب برده او تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و ولایت شیروان مجدداً  
بید تصرف قزلباشیه درآمد **وقایع سنه سبع و خمین و تسع**  
درین سال سلطان سلیمان خان در استنبول مسجد جامع عالی بنا کرده در عرض  
هشت سال با تمام رسیده موسوم بسیمانیه شد و فی الواقع ثانی جامع نبی امیه

و نالت ایاصوفیه است و هم درین سال شاه طهماسب از قزوین متوجه یسلاقی  
سلطانیه شده از آنجا بطرف آذربایجان در حرکت آمده اردو اعزوق را بعراق  
فرستاده قشاق در قرا باغ در آن ساخت **وقایع سنه ثمان و خمین و تسع**  
درین سال سلطان سلیمان غازی احمد پاشای وزیر اعظم را سردار نموده بکنگ  
بیشمار و نیکوچی و قیوچی باشی و میر میران روم ایلی بتسخیر قلعه طشوار مامور  
گردانید و آن قلعه حصاری بود که در قرب وجواری محمیة اسلامیه واقع شده  
در تصرف توسانجه نام کافری بود در تمنانت و حصانت با قلعه آسمان و قلعه  
کیوان برابری و همسری میکرد و همواره از توسانجه حاکم آنجا مضرت و آسب  
بمنوطنان و یار اسلام میر سید احمد پاشا بر سبیل استیصال بر سر  
آن قلعه رفته محاصره کرده از خروشش حیوشش دریا جوشش و آوازه  
طوب و تشنگی رعد خروشش علامت روز قیامت بظهور آمد و از وفور مضایقه  
و مقابله ابر و بلا و طوفان بر سر مشرکان ظاهر و آشکارا ساخت و قلعه  
طشوار ما دما رقی نام حصار و نه قلعه دگر از نوابج و ملحقات او بدست ویز  
شمامت از مفتوح گشته داخل ممالک محروسه سلطانی گشت و میر میران  
عظام و سنجاق بکیان و قاضیان جهته حفظ و حراست آن ولایت تعیین  
کرده بدار اسلطنه محمیة عودت کرد و هم درین سال شاه طهماسب چون بکرات  
آثار مترد و عصیان از درویش محمد خان والی شکی مشاهده کرده بود لشکر  
بر سر او فرستاده قلعه شکی را بزور و غلبه مسخر گردانید و درویش محمد خان  
فرار نموده بدست کوسه بر قلی حربه ملازم جرنذاب سلطان شاملو در آمده ندانسته  
اورا بقتل آورده و هم درین سال شاه قلی سلطان استاجلورا از حکومت  
مشهد مقدس رضویه تغییر داده حکومت جهر سعد بدو مفوض گشت و حکومت  
مشهد بعلی سلطان ذوالقدر ثانی او علی عنایت کردند و هم در او در این  
سال ایلی از قزاق اسپانیه از راه هرمز بخدمت شاهی آمده بعد از آن قزاق

محمد خان نام شخصی از ملازمان دین محمد خان اوزبک و الی آنجا بدگاه شاه  
طهاسب آمده در هنگام عودت چون بسزوار رسید خبر فوت دین را شنید  
قاضی عطاء الله برادر قاضی محمد روزی را که همراه او کرده بودند گذارشته شب  
بطریق استیصال فرار کرده بجانب مرو رفت و در آن سال در اردوس  
قرنباش طاعون پیدا شده شاه طهاسب لشکر خود را پراکنده نمود و قتلای  
در قراباغ اران نمود **وقایع سنه تسع و خمین و تسعانه** درین سال  
سلطان سلیمان خان در قدس شریف مایل بجانب قبله بر سر صحرا  
بارک کبند عالی بنا کرده اندرون و بیرون او را کاشی کاری کرده بعد از آن  
در موضع کوک میدان بلده شام که اشکهار دارد بقصر ابلق جامع رفیع  
و زاویه وسیع بنا کرده در اندک زمانی با تمام رسانید و بجهت مسافران صباح  
و رواح اطعمه مستوفی تعیین گردانیده و در ماه رمضان همین سال شاه طهاسب  
بعزم تسخیر و ان حرکت نموده قلعه اخلاط را محاصره نمود و چون قلعہ بر سر  
سنگ نرم واقع شده بود بقیچیان از اطراف و جوانب درآمده بجز نقب شکست  
نمودند و متحصنان بجان خواسته ملتزم ایشان در جز قبول یافت و بهما روز  
از قلعه بیرون آمده شاه طهاسب قلعه را خراب کرده از آنجا بجانب ارجیش  
نقضت نموده بمحاصره آن امر فرمود و چون ایام محاصره چهار ماه امتداد یافت  
زمستان سخت شده بارندگی عظیم روی داد و شاه طهاسب تا همچنان در میان  
برف با خیمه و فرگاه پای ثبات و وقار افشوده هر روز در مصیبت محاصره مبالغه  
بیشتر مینمود و در اندرون قلعه بحسب اتفاق بعضی از طوائف نخچی مثل امیر  
ابراہیم کور کیلی با معدودی چند واقع شده بودند جماعت رومیه بتسلیم قلعه را  
شده طائفه نخچی قبول این معنی نکرده اضلال مرطائف رومیه در خیمه اظهار عجز  
نموده بعضی از قربانشان را باطناب از دیوار حصار بالا کشیدند و طائفه نخچی  
بضرب تیرو تفنگ بطرفی از اطراف قلعه رانده قلعه تسلیم ملازمان شاهی کردند

بقعه اسیف نخچی را شاه بدست آورده پوست از ایشان بر کند و بر خال القاص  
میرزا را بدیع الزمان ولد علی پیک ترخان جلیل گو میر لواء ارجیش بود  
بقتل رسید **وقایع سنه ستین و تسعانه** در اوایل این سال سلطان  
سلیمان خان بعزم تسخیر ایران از دار السلطنه استانبول بیرون آمده  
چون قصبه اریکیلی مضرب سردقات جلال شد شکر آده مصطفی خان ولد ارشد  
او از اناسیه با عسکر بسیار بعزم باطیوسی رسید و رستم پاشای وزیر اعظم  
چون از سطوت او خائف بود مکتوبی تذویر از زبان شاه طهاسب بواسطت  
سید محمد حکاری بهم رسانیده بنظر انور سلطانی در آورد و از مضمون مکتوب خاطر سلطان  
مشوش گشته بهما روز شکر آده را گرفته خفه نمود و یکی از فضلا تاریخ این قصه را  
مکر رستم یافته و نعلش او را بسور سانقل کردند قشلاق سلطانی در حلب اتفاق  
افتاده شکر آده جهانگیر در آنجا بجز در رحمت حق پیوست و نعلش او را با تسابول  
نقل کردند مسجد جامع در کمال عظمت بر سر مقبره او بنا کرده با تمام رسانید  
و اول بهار خجسته آثار از قشلاق حلب بطرف نخچوان در حرکت آمده چون  
ظاهر نخچوان مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت و شاه طهاسب تاب مقاومت  
نیاورده بجانب سیدلاق نخچوان نهضت نمود و زمستان رسید احتمال  
رفتن شاه طهاسب بولایت روم و وقوع تخریب بلاد آن مرزوبوم در این  
ضمیمه سلطانی پرتو انداز شده از نخچوان مراجعت کرد و با ماسیه آمده قشلاق  
در آنجا فرمود **وقایع سنه احدی و ستین و تسعانه** درین سال سلطان  
سلیمان خان غازی احمد پاشای وزیر اعظم را بقتل آورده رستم پاشا که با او  
علاقه دامادی داشت و در هنگام توجه نخچوان بر سر قفله سلطان مصطفی  
معزول کرده بود بمنصب جلیل القدر صدارت سرافراز نمود و شاه طهاسب در فصل  
پاییز تبریز آمده و خد شاه نعمت اله ثانی را که از خواهر شاه طهاسب متولد شده  
بود جهت اسمعیل میرزای پسر خود خواستگاری نموده طوی عظیم فرمود **وقایع**

**سنة اثنی و ستین و تسعمائة** درین سال میرزا هایون والی هند در هنگام غروب آفتاب که بعضا تکیه کرده تماشای شفق میکرد از بام قصر خود که در بلده دلی ساخته بود بزیر افتاده جان جهان آخرین داد و دلدار شدش جلال الدین اکبر در صغر سن بود بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود بتدریج اکثر ممالک هند و سمرقند را بدیده بید تصرف در آورد و حاله التخریر چهل و پنج سال است که آن پادشاه عادل فاضل حکومت آن مملکت مبادرت می نماید آوازه عدل و احسان او بگوش هوش مستعان میرساند و بخاطر شکسته میرسد که سوانح قضایای ایام دولت آن پادشاه عدالت کثر درین نسخه ابروج نماید چون خارج مملکت ایران و توران بود از تطویل کلام احتراز نموده از سر آن در گذشت و مولانا قاسم کاشی تاریخ وفات هایون میرزا را بدین عنوان فرموده اند **قطعه**  
هایون پادشاه ملک مستی نثار و کس جو او شانه نشی یاد زبام قصر خود افتاد  
ناکه وزان عمر عزیزش رفت بر باد بی تاریخ او کاهی رقم زدند هایون پادشاه  
از بام افتاد **وقایع سنة ثلث و ستین و تسعمائة** درین سال سلطان سلیمان خان در دار السلطنه قسطنطنیه اوقات فرخنده ساعات بعیش و کامرانی مصروف داشته و هم درین سال شاه طهماسب دارایی همراه را با اسمعیل میرزا ولد دوم خود از زانی داشته او را همراه علی سلطان تکلو بد آنجا فرستاده که محمد خان شرف الدین او علی بسپارد و سلطان محمد میرزا را مصحوب خود بجزا آورد و علی سلطان حسب فرمان در سیلاق در بادس قزوین بدرگاه شاهی آورد و در آن وقت که علی سلطان همراه میرزا داخل هرات میشود با اتفاق میرزا تانار سلطان و علی سلطان اولاد محمد خان و بعضی از امیرزادگان تکلو خصوصاً شرف الدین پیک ولد اویس سلطان برادر زاده محمد خان بعضی امانت و حقارت نسبت بمحمد خان لاله از ایشان بظهور آمده حتی قصد قتل او می کنند محمد خان در عقب علی سلطان اوضاع ناملازم ایشانرا مفضلا

معروض پایه سیر شاهی می گردانند و چون علی سلطان بعباسطوسی شاهی فائز میگردد بعد از چند روز بموجب عرض محمد خان در چمن ساو جملع منغسوب گشته در پیشگاه دیوان در زیر لکه کوب پسران کلبا و کوچی ملاک شد و هم درین سال شاه طهماسب کوهر سلطان خانم نام دختر خود را بعقد نکاح برادر زاده اش سلطان ابراهیم میرزا ولد خود را میرزا را در آورده حکومت مشهد طوس بدو ارزانی داشته روانه خراسان گردید و در او اضر همین سال جمله امر او عیان و قورچیان حسب فرمان شاهی از جمیع مناسی و معاصی گذشته توبه نضوج کردند و یکی از فضلا در تاریخ این توبه میگوید **تاریخ**  
سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل سو کند داده توبه خیل و سپاه دین را تاریخ توبه دادن شد توبه نضوج سر آلهی است این منکر مباحث این **وقایع**  
**سنة اربع و ستین و تسعمائة** درین سال فرمان فرمای جهان و قهرمان زمان ثانی اسکندر دوران اغنی سلطان سلیمان خان در مجده اوزنه لکا کان تابستان و زمستان صید افکنان و شکار کنان اوقات شریف بگذراند و هم درین سال شاه طهماسب بواسطه افعال شنیعه که در شهر هرات از اسمعیل میرزا بظهور رسید او را از دارایی آنجا معزول ساخته تکرار سلطان محمد میرزا را حکومت هرات داده روانه نمود و سلطان محمد میرزا همراه سوندوک قورچی باشی و فشار متوجه گشت که اسمعیل میرزا را بجلازمت شاهی آورد و چون اخبار مراجعت قورچی باشی و میرزا بساوه بمسامع شاهی رسید معصوم پیک صفوی امیر دیوان با استقبال ایشان فرستاده اسمعیل میرزا را در آنجا مقید ساخته بقصد زنجیر در کشیده بقلعه قهقهه برده مجوس گذراند و شاه طهماسب نیز سیلاق سهند رفته قاضی محمد ولد قاضی مسافر را که حفظ و صراحت و ضبط و صیانت اوز بایجان و تبریز چند سال در عهده اتمام او بود و فی الواقع کجا یعنی از عهد او بیرون می آمد بحد و حسد ارباب عرض باجید پیک ایسی استاوشیخ طوخی

منگوب و مغضوب گشته گرفتار شدند بعد از شکیب و غن بلا نهایت از ایشان نزد  
بسیار مصدوره شده هر دو در قلعه الموت محبوس نمودند و کار و بار ایشان  
در اینجا نهایت انجامید و هم در اوایل سال محمد خان شرف الدین  
او غلحاکم هراة وفات یافت و قشلاق شاهی در قزوین واقع شده منصب  
صدارت بمیر تقی الدین محمد بن میر معز الدین محمد اصفهانی مفوض گردید  
**وقایع سنه پنجم و شصت و تسعمانه** درین سال سلطان سلیمان خان  
بدستور سنوات سابق اوقات شریف در دار السلطنه استانبول  
بعیش و کامرانی بگذرانید و شاه طهماسب شاه قلی خلیفه عهد در بوزنجان  
استاجلور اسرار نموده با تفاق ابراهیم خان والی استرآباد و ستم خان  
افشار حاکم کوه کیلیویه و امراء عراق باموازی یازده هزار سوار بر سر  
طوایف ترکمان ایته و احشامات کرای لو و طائفه او قلو فرستاد  
و ایشان التجا بعلی سلطان اوزبک بوالی اورکنج برده بودند و هر ساله  
خسارت کلی از ایشان بولایت استرآباد و دار المرز میرسید و شاه طهماسب  
خود متوجه ییلاق خرقان شد که اگر ایچانامه و کومک لازم شود از عقب  
امرا روانه خراسان شود اتفاقا چون امراء لشکر یان بجوالی استرآباد رسیدند  
با ترکمان با طائفه اقلو از آوازه ایشان فرار کرده بکنار آب ترک  
رضند امراء قزلباشیه ایشانرا تعاقب نموده در بیان ترک شاه قلی  
طیغه عهد در راه قونج پیدا شده از قلت آب و شدت گرما هلاک گشته از آبهای  
ترکمان اثر می نیافتند و بعضی از اوسات و احشامات ترا که رانند و غارت  
کردند قضا علی سلطان اوزبک باموازی سه هزار سوار از اورکنج چهل  
راه چول و بیابان قطع کرده در کنار رودخانه ترک با ترکمانان طلی  
شده و وصول هر دو سپاه در بامین یکروزه راه قطع کردن اتفاق افتاد  
و چون علی سلطان بر کثرت لشکر قزلباش و قوف یافت در کنار رودخانه

محل مضبوط برای سکونت خود قرار داده اطراف اردوی خود را خندق کرده پشت  
بر آب داده اشتران خود را در کنار خندق حصار ساخته مستعد جنگ و جدال و آماده  
حرب و قتال شد امراء قزلباش با غرور و عجب تمام بر سر او هجوم آورده  
آغاز محاربه کردند و علی سلطان نیز سوار شده با کمانداران چابک دست بر کنار  
خندق آمده ابای ترکمان را با هزار سوار در عقب لشکر قزلباش فرستاده خود را  
در برابر محاربه و مقاتله قیام نموده بعد از کشتش و کشتش مردانه شکست بر لشکر  
قزلباش افتاده بدرخان استاجلو که پیشوای آن لشکر بود دستگیر شده بود  
ابراهیم خان والی استرآباد و ستم خان افشار حاکم کوه کیلیویه بقتل رسید  
و یار و کار محمد پیک موصول حاکم ساوه و سلطان بیچ او غلی حاکم دینور و عباس  
علی سلطان ولد صرنداب سلطان شاملو و شاه قلی سلطان ولد کچل شاه پور  
استاجلو دستگیر گشته سائر لشکر یان در آب ترک غریق بحر فنا گشتند  
و چون این خبر و هشت اثر در ییلاق خرقان بسمع شاهی رسید بنهایت  
خاطر پریشان گشته امراء مجد و بجای نصب کرده بقزوین آمده تا مواز  
دو سه هزار خانه را خراب و ویران کرده اموال و اسباب در زیر کل ولای  
مانده صایع شد **وقایع سنه ست و شصت و تسعمانه** درین سال  
سلطان سلیمان خان حکم فرمودند که تغییر و تبدیل در محل سکونت شکر و کمان  
عایقدر نمایند چنانچه سلطان سلیم خان را با ماسیه و سلطان بایزید خان را  
بقونیه بجای او فرستادند چون سلطان بایزید را عقل خفت داشت  
این حکم را بر برای و تدبیر ستم پاشای وزیر اعظم نمود که خواهر اعیانی سلطان  
سلیم خان را در جماله نکاح در آورد و میخواستند که برادر دم نزدیک بدرالملک باشد  
و مرا که ارشد اولاد همگان در دست میفرستد که در عین فوت پدرم سلطان  
سلیم خان نزدیک باشد بر سر سلطنت جلوس نماید ایا غافل ازین **ت**  
آنچه دولت خواست نه آن میشود هر چه خدا خواست همان میشود عقل ناقص

دو یوزور اورا بر آن داشت که جمع کثیر از ار نو و او باش بر سر رایت خود  
جمع نموده بر سر برادرش بقونیه رفت و کوششهای مردانه نمود کاری خانه  
بانگورتیه عودت فرمود چون سلطان غازی بر این قضیه واقف گشت عسکراوان  
از قیو خلقی و میر میران اناطولی و قرمان و مرش و سیواس و دیار بکر ابغانت  
سلطان سلیم مامور گردانیده و سلطان بایزید چون بر قهر و سخط پدر و هجوم  
ایمان و لشکر آگاه شد بجانب ارض روم در حرکت آمده هر چند در مقام <sup>عند</sup>  
در آمده کس بدرگاه فرستاد هر چند عذر گفت درجه قبول نیافت چون  
از شفقت و مرحمت پدر مایوس گشت بعد از چند روز سرعت و استعجال  
بارض روم رسید ایاز پاشای میر میران ارض روم اورا اعزاز نموده گفت  
چند روز در اینجا توقف فرموده که حقیقت احوال ترا معروض پایه سرگردان  
مصیر سلطانی گردانیده درخواست کنایه تو نمایم سخن نصیحت امیز و نکته‌های  
حکمت انگیز اورا تسلی داده در این اثنا سلطان سلیم خان با جنود نامعدود  
بر وقت اور رسید سلطان بایزید را محال توقف نمانده بجانب سرحد بلخ  
بشافت و کس بنزد شاه قلی سلطان استاجلوی میر میران چقدر رسید  
فرستاده اظهار عبودیت کرد چون این خبر در قزوین بمسامع شاهی رسید  
حسن پیک یوزباشی استاجلورا باستقبال فرستاده اورا با عزار و کرام  
بلازمیت شاهی بقزوین آورد **و تابع سنه سبع و ستین و تسعانه** در روز  
دوشنبه یزدوم ربيع الثانی این سال بایزید خان بالوکبه و دبدبه هر چه تا متمر با موار  
دوازده هزار سوار متوجه قزوین شده اکثر امرا و اعیان باستقبال رفته اورا  
در دولتخانه قدیم جادادند بعد از سه روز در میدان جدید قزوین که از جمله منجیات  
شاهی بود محل جشن ترتیب داده طوی عظیم نموده بتعظیم و تجلیل شرایط  
مهمانی و ضیافت بجای آورده تا موزی ده هزار تومان بطریق خلعت پوشش  
با و فرزندان و آغایان او مرحمت و رعایت کردند و اکثر امرا و اعیان

اورا بحکام و امرا، سرحد و ممالک محروسه شاهی ارسال داشتند که رعایت  
نموده قشاق نمایند و در اول بهار امرا و اعیان سلطان بایزید از اطراف  
و اکناف مملکت در قزوین مجتمع گشته در مال کار و بار خود را بهمانند شیشه  
از وادی شاه طهماسب خانف گشته بعین البقین مشاهده فرمودند که شاه طهماسب  
سلطان بایزید را گرفته با فرزند ان و اعیان بحضرت خداوند کار فرستادین  
باب ارکان دولت او دلو قدوز و سنان چلبی و فرتو دار و امیر اخور باشی  
و لاله پاشا و فرخ پیک و عیسی چاشنیکر باشی بایکدگر مشاوره کردند و قرار  
بر آن دادند که در محل فرصت قصد شاه طهماسب کرده بطرف بغداد بجای  
شیردان روند بعضی ارمیتیان سلطان بایزید عرب محمد و محمود و کس  
و مصطفی چلبی نشانی و قراغزلو بوساطت حسن پیک یوزباشی مکرر  
ایشانرا معروض پایه سریر شاهی گردانیدند و سلطان بایزید چون برین  
قضیه واقف گردید عرب مجدرا با رفیقان بنزد خود خوانده هر چهار را بقتل آورد  
چون خبر قتل او بمسامع شاهی رسید غبار که ورت بر اینده خاطر او عارض  
گشته در مقام ابانت او در آمد عوام الناس و سائر نام و او باش در نو  
قزوین هجوم وارز و حام آورده بر سر خانه سلطان بایزید رفته آغاز سنگ  
انداختن و سخط گفتن کردند شاه و ارکان دولت او از این مقدمه آگاه شد  
کس فرستاده از دو حام نام و هجوم عوام را دفع ساختند و روز و کمر مقرر  
کردند که سلطان بایزید را بطریق عادت بدیوانخانه آورد و ضیافت کرده  
که تلافی و خاطر جوئی او نمایند چون اورا با فرزند ان حاضر ساختند بعد از  
تقدیم مراسم مهمانداری سلطان بایزید را با سلطان اورخان و سلطان  
محمد و سلطان عبداله و سلطان محمود و اولاد او را در درون دیوانخانه <sup>اختیار</sup> مسلوب  
گردانیده فرمان شاهی بقید و گرفتاری جمیع امرا و گرفتاری اعیان و ملاکان  
صادر گشته در یکطرفه البقین با موزی ده هزار کس مقید و مجوس در دیوان

شاهی حاضر کردند از آنجا پنجاه کس که از مردم عشار بودند با پسر حسین بیک طو غو  
او غلو و احمد بیک ذوالقدر شاهی باشی و مجد الفنی چادش سیواس و دولویوسف  
قرامانی و سبکان باشی علی اغا خلاص شده بلازمست شاهی و شترادکان عظام  
و امراء کرام مامور گشته و باقی عسکر که غلام و غلامزاده و نیکیچی بودند بقتل رسیدند  
اموال و اسباب ایشان جهت سرکار خاصه شریفه ضبط شد و بغیر از چند نفری کسی  
جان از آن معرکه سلامت نبرد و هم درین سال پس روند که جی که حاکم زکم  
عیسی خان سعادت اسلام مشرف گشته بصحت عقیده فایز شد و از دیوان  
شاهی ایالت ولایت شکی بدو مفوض گردید و حسن بیک یوزباشی حاکم  
استاجلو تورچی تیر و کمان که حمله الملک آن دو دمان بودند متعاقب یکدیگر  
فوت شدند و چون حسین بیک بمردم آزار رسانید ظالم طبیعت بود  
ظرفای عصر تاریخ فوت او را فرعون ثانی یافته بودند **وقایع سنه ثمان و تعیین**  
**و تسامه** درین سال علی پاشای میرمیران مرعش که یکیلون استخار داشت  
باحسن آغای قیوچی باشی بطریق رسالت از جانب سلطان سلیمان خان  
باحتف و هدایای بسیار و موازیری سیصد نفر آدم بطلب سلطان بایزید  
بقره وین آمده امراء و اعیان قره باغشده او را استقبال نموده با عزاز  
و احترام تمام بشهر آوروند و چون بعز بساطبوسی استعاده یافته چندراس  
اسب که جل زربفت و محمل و کینجی داشت و بعضی بازین و بجام مرصع و کمره  
و زوایه طلا دوز با و که لعل بدخشی و سائر اتمعه و اقمشه روم و فزنگ گذرانیدند  
مشمول عواطف خروانه گردیدند و بعد از تقدیم مراسم ضیافت و لوازم  
حنایت بی غایت جعفر بیک استاجلو را مصحوب ایشان نموده بخت  
انصراف ارزانی داشت در وقتی که ایلیچیان را مرخص کرده شاه طهماسب  
فرمود که در مقابل این خدمات که بجهت حسن رضای خداوند کاری کرده ام  
توقع و انتظارات و احسان دارم ظاهر ا توقع شاهی آن بود که در اسلام

بعد او را

بعد او را بطریق ایالت سلطان حیدر نام پسرش عنایت نمایند و هم درین سال  
رستم پاشای وزیر اعظم با جل طبیعی قوت شده از جمله متر و کالتش سی هزار  
پوستین سمور بود و سائر اجناس او را ازین قیاس توان کرد و منصب  
وزارت بمحمد پاشای بوسنوی تفویض شد **وقایع سنه تسع و تعیین تسامه**  
درین سال شاه طهماسب بطریق سیر و شکار از قره وین بجانب طارم رفته  
در نوای خوزنبل که انقاری رودخانه سفید رود و شاه رود است چند روز رحلت  
انداخته بصید ماهی مشغول گشت باز بقره وین معاودت نمود و همیژه اعیانی  
او همین بانو که بسلاطین استخار داشت و بی شباهت تکلف از خوانین روزگار  
بانواع خیرات و اصناف مبرات اعیان تمام داشت و معماریمتش سی بقاع  
خیر از مدارس و خوانق و اربطه و قطره پرده خانه از فیض نوال احسانش طبقات  
خلایق مخلوط و بهره ور بودند اجابت حق را دعوت نموده از تنگنای دراز خود  
بعالم سرور رحلت نموده و شاه طهماسب شایع جنازه وی تا مرز فایض الا نوار  
امام حسین کرده آن در صدف کرامی را بنحاک سپرد و جماعت دگر از اعیان  
قره باغش مثل سوندوک بیک تورچی باشی افشار که سنش از نود تجاوز  
کرده بود و یادگار محکم ترخان موصللو و میر فضل اله قاضی عسکر و قاضی عماد  
ناصر بیوتات و میرزا کافی منشی اردو با و می ترک دنیا ی فانی کرده رو  
بعالم عقبی نمودند و هم در او از این سال ولی بیک استاجلوی یساول  
باشی که بطریق رسالت بروم رفته بود با خسر و پاشای میرمیران دان و سنان  
بیک چشنیکی باشی و علی آغای چادش باشی بطلب سلطان بایزید و اولاد  
او بقره وین رفته در باغ سعادت آباد بوساطت عظمی و امراء بعز بساطبوسی  
شاهی مستعد گشته موازیری چهار صد هزار فلوری سکه سرخ از جانب خداوند  
و یکصد هزار فلوری از جانب شهر آوده کا مکار سلطان سلیم خان که مجموع  
سی هزار تومان رایج عراق بوده باشد با بعضی تبرکات و تنوقات روم

و افرنج و چهل راس اسپهای تازی با برکتوان طلا و مرصع گذرانیدند  
از برای اولاد دگور و اناث شاهی بر رسم خلعت از مرصع آلات از طرف شهادت  
آورده بودند که مقومان از قیمت آنها عاجز بودند و نقدیه را حسب فرمان سلیمان  
در ارض روم نگاه داشتند که هر وقت سلطان بایزید را با اولاد سلیم بندگان  
پادشاهی نمودند نفوذ را بولکلای شاهی تسلیم نمایند و مکتوبی مشتمل بر عهد و پیمان  
موکه بلعنت نامه ابد بخط شاهرخ آورده سلطان سلیم خان آورده بودند که اگر بایزید  
با اولاد تسلیم کما شکان مانمانند هرگز از ما و فرزندان ما دشمنی بجای نیاورد  
سلاطین صفویه و بولایت متعلق ایشان نرسد و همواره قواعد بنیان صلح  
و صلاح مستحکم بوده ضرری و آسیبی که مغاير دوستی و اتحاد باشد از شما  
و اولاد شما ساختن نشود و از ما و اولاد ما نیز صدور نیاید چون شاه طهماسب  
بمطالعه مکتوب سرافراز گشته و بر مضمون بلاغت شهنش مطلع گردید  
سلطان بایزید را با اولاد او تسلیم خسرو پاشا و رفقا نمودند و ایشان سلطان  
بایزید را با اولاد او در میدان اسب قزوین بخفیه هلاک کرده جدا ایشان را  
در تابوت گذاشته در عراق به نمانده بوان نقل کردند و خواستند که از آنجا  
باستانبول برده و دفن کنند که یکبار فرمان سلطان غازمی رسید که نقش  
ایشان را در سیواس دفن کرده باستانبول نیاورند حسب فرمان دیرین  
شهر سیواس از جانب غربی در سر راه و دفن ساختند و از اتفاقات  
قصاص روزگار در محل و مکانی که سلطان بایزید را با اولاد بقتل آوردند  
فرزندان شاه طهماسب نیز در همان مکان حسب الاشارة شاه اسمعیل بقتل  
رسید **و قایع سنه سبعین و تسعمانه** در اوایل این سال جعفر بیگ  
کنکروی استاجلو بطریق رسالت بروم رفته بود با اتفاق ایلیاس بیگ  
نفوذ و اجناس که در عوض جائزه سلطان بایزید خسرو پاشای مزبور بارض  
روم آورده بود بقره وین آورده بنظر شاهی رسانیده تسلیم خزینه کردند هم دین

سال عیسی خان پسر لوند کرجی که بر تبه عظمی و پایه کبری رسیده بود در مجلس و محل  
بر اکثر امرا و ارکان قزلباش تقدیم میفرمود و در سلک شجر ادکان عظام  
مسلوک بوده در احکام مطاعه بفرزندی خطاب میشد و هر ساله مبلغ هفت هزار  
تومان از الکاء و نقد و جنس از دیوان شاهی بدو عاید میشد از غرور نخوت  
و وسوسه شیطان مغرور گشته بید آموزی از ناوران کرجی اراده نمود که قزلباش  
فرار کرده عازم کرجستان شود که بعضی از محرمان او خصوصاً اطلاق چوکس  
این مقدمه را معروض پایه سیر شاهی گردانید فی الفور فرمان قضا جریان  
بقید او نافذ گشته او را بقلعه الموت برده مجبوس کردند و هم دین سال  
میرزا تقی الدین محمد صدر را از صدارت معزول ساخته منصب صدارت  
عظمی دلو حصه گشته عراق و فارس و کرمان بمیر شمس الدین محمد بن امیر  
استرآبادی و خراسان و آذربایجان بمیر زین الدین سید علی مفوض  
شد مولانا کمال الدین حسین کاشی و مولانا قطب الدین محمد بغدادی المشهور  
بقاضی او غلی درین سال وفات یافت **و قایع سنه احدی و بیستین**  
**و تسعمانه** درین سال شاه طهماسب معصوم بیگ صفوی امیر دیوان را برادر  
شکر کرده بر سر سلطان مراد والی مازندران فرستاد و او بقدم اطاق  
و انقیاد پیش آمده در صد ادا، تقبلات گذشته و آینده شد و پیر محمد خان  
بن جانی بیگ سلطان بن محمد اوغلان بن ابونحیر خان اوزبک که بعد از  
فوت محمد العزیز ولد جمید خان بحکومت بلخ رسیده بود و هم دین سال  
باغواهی مفیدان خراسان باراده تسخیر طوس و مشهد مقدسه رضویه  
آمده چند روز شهر را محاصره کرده آخر بسادات و خدام استانه خلعت  
و استالت فرستاده ندان و پشیمان معاودت نموده توک بهادر نام  
شخصی از ملازمان خود را با بعضی از هدایا بطریق عذر خواهی بخند مت  
شاه طهماسب بقره وین ارسال داشت نواب شاهی او را بنوازشات

پادشاهانه سرافراز گردانیده حسین پیک یا سول با شئی شاملوقا لقا چنی او علی را  
با بعضی از تخت و هدایا همراه ساخته بجانب بلخ فرستاد بعد از آن در میانه تمهید  
بنیان صلح و صلاح کشته رخصت رفتن اعیان ما و راه انهر بزیارت حج فرموده  
جمع کثیر از مشایخ و موالی و اکابر و ضنا دید آنجا بعزم زیارت بیت الله الحرام  
بطرف عجم آمده روانه شدند و هم درین سال زوجه شاه نعمت الله اراده حج فرموده  
که از راه بغداد روانه حج شد چون با جمع کثیر از اعیان عراق بغداد رسید خبر و پادشاه  
میرمیران دار اسلام بغداد مانع رفتن او از آن راه شد او نیز بزیارت عبات  
عالیات رفته عودت کرد چون بهمدان رسید در صبح جمعه یازدهم ذیحجه سال  
مذکور شاه نعمت الله بعالم آخرت رحلت فرمود **وقایع اثنی و سبعین و ثمانی**  
درین سال شاه طهماسب معصوم پیک صفوی را سردار لشکر عراق و کرمان  
نموده بجانب خراسان فرستاد و علی سلطان اوزبک که الکاخجو شازرا  
بتغلب گرفته میر شکر یاری نام شخصی را که وزیر او بود بحفظ و حراست آنجا مامور  
ساخته بود درین اثنا میر شکر یاری بلا زمت علی سلطان باور کبچ رفته پهلوان  
قمری نام شخصی از اعیان خود در قلعه جنو شان گذاشته بود بنا بر دوستی و خویشی  
شاهی بعضی از مردمان بر شکر یاری را بقتل آورده و برخی را اخراج کرده چون  
علی سلطان برین مقدمه واقف گردید بقصد کوشمال پهلوان قمری جنو شان  
آمده کاری ساخته غایب خاسر گردیده الکاخ کلید را بدو ارزانی داشت القصد  
معصوم پیک با امر او اعیان بتسخیر نسا و ایورد که در تصرف کاشگان  
علی سلطان و برادرزاده اش ابولمجد خان و لدین محمد خان بود رفته قلعه  
انجارا محاصره کردند چون ایام محاصره امتداد یافت و آمدن علی سلطان از اور  
بمعاونت و استعانت برادرزاده اش که در قلعه ایورد متحصن شده بود  
و در میانه لشکر قزلباش شیوخ یافت معصوم پیک ترک محاصره نموده  
بجانب مشهد مقدس رضوی نهضت فرمود در آن اثنا خبر ترو و عصیان قزاقان

ولد محمد خان تکلوی شرف الدین او علی و الی هراة در حضور شاه تبتو اتر بصحبت پوت  
که کردن اطاعت از طوق بندگی پیچیده و چهره عبودیت از آستان متابعت  
تافته تصورات و خیالات محال در سردارد بنا علی هذا نواب شاهی قاضی  
قطب الدین نونی را بجهت نصیحت آن سرکشته وادی ضلالت فرستاده  
و احکام و فرامین متعدده پنهانی برادران و بنی عمان او ارسال نمود که هر کس  
که قصد قزاق کند منصب مارت بدو ارزانی خواهد شد چون برین مواعید برادرانش  
مصطفی و احمد پیک و میتب پیک و سائر برادران و بنی عماش شرف الدین  
ولد اویس سلطان و امثال او چند دگر مطلع گشتند همه یکدل و یک زبان  
گشته خواستند که چند نفر دگر از اعیان تکلو درین مقدمه با خود متفق  
ساخته شروع در قتل قزاق کردند که بیکبار افشای راز ایشان شده قزاق  
قصد برادران و بنی عمان نمود و ایشان فرار کرده بطرف غوریان رفتند  
در اثنای راه مردمان قزاق با ایشان رسیده میتب پیک و احمد پیک  
گرفتار گشته مصطفی پیک و شرف الدین پیک خلاص شده خود را  
بقلعه کوسویه رسانیده ملتجی بصوفی ولی خلیفه رد ملومی حاکم آنجا شده و فرق  
برادران دگرش را مثل حسین قلی پیک و حسین جان پیک قتل نمود  
بر سر قلعه کوسویه فرستاده قلعه را محاصره کرده جبراً و قهر از طلب برادران  
از و کرد صوفی ولی خلیفه حقیقت احوال را نوشته نزد معصوم پیک رسانید  
و امر او رفیق فرستاده چون معصوم پیک ازین تفصیلاً واقف گردید منتظر  
منتظر فرصت بنبود از کمینگاه برون آمده از مشهد با شکر اداکان و امر او  
و بزرگان ایلغار کرده ولی خلیفه شاملو و خلیل خان سیاه منصور را قراول  
نموده بر سبیل استیصال ارسال نمود قراولان علی الفظه تاخت بر سر  
لشکر تکلو آورده که قریب چهار هزار سوار در سر قلعه کوسویه نشسته  
بودند آورده عقد جمعیت ایشانرا چون سلک نبات انغش متفرق گردانیدند

جمع کثیر طعمه تیر و شمشیر قر اولان ظفر تاثیر شده بقیه اسب سالک طریق  
فرار کشته بجانب هرات رفند قزاق چون برین قضیه مطلع شد برادران پسران  
رخصت داد که آن قدر اموال و اسباب و اسب و استر که توانند از خزینه  
و طویل برداشته بر دیار که خواهند بروند و خودش بواسطه استیلا بود  
کتاب سواری نداشت با شترزاده سلطان محمد میرزا بقلعه اختیار الدین رفته متحصن  
شد معصوم پیک با شتر اذکان و امراتعاقب که نخلکان بدر شتر هرات  
آمده بلا مانع و منازعت داخل بلده شدند و معصوم پیک خود بدر حصا اختیار  
را نده کسی آنجا نیز فراموش او نشده بی تماشای بدرون در آمد ارقام حروف را  
از بعضی اغزه مسموم شد که چون چشم معصوم پیک بر قزاق خان افتاد  
او بر سر دوشک خود نشسته بود بواسطه شدت مرض تعظیم او نکرد معصوم پیک  
بر سبیل مطایبه فرمود که برای حضرت خان اسب حاضر سازید که باستقبال  
شتر اذکان و بلاقات امراد اعیان برود قزاق خان در جواب فرمود  
که اگر قزاق را تاب سواری می بود شما باین نوع جهالت و جبارت  
اقدام نمی کردید الحال کار را آماده باشید هر چه از جانب شاهی در باب  
بنده مامور شده اید بعمل آورید بعد از ادای این کلمات او را در میان  
تخت روان بخدمت شتر اذکان برده و سه روز و شب در اندرون  
حصار مانده ب ضبط اموال و خزان و دفائن که مدت ها بظلم و تعدی جمع شده  
بود پرداخت باین سبب شاه طهماسب و امراد اعیان قزلباش زبان  
طعن و سرزنش بدو دراز کرده بد مظنه کشته تمت خیانت بدو کردند قزاق  
خان در حبس معصوم پیک فوت شد و بروایتی او را خفه کردند العلم عند  
یکی از فضلا در تاریخ قتل وی میگوید

**بیت**

جیح ثانی آنکه ز طوفان ظلم او کس بیج روی نبوده ره نجات بودند  
اهل شتر هری از جنای او راضی نبودند خود نو نمید از جیات ننهاد

برسات شده کامیاب رخ پیکر و چو فوض بود از آن شد قرین مات قتلش چو بود عیث  
باعث معموری هرات تاریخ قتل او شده معموری هرات از دیوان شاهی  
تفویض ایالت هرات با میر خیب سلطان استاجلوی ولد اهل بل بهادر شد و پیک  
معصوم پیک صفوی و امراد در شلاق نمودند و هم در شب دوازدهم شتر شعبان  
همین سال شاه طهماسب حضرت امام محمد صاحب الزمان را در عالم رؤیا دیده  
تغافل ممالک محروسه خود را که هر سال موازی سی هزار تومان رایج عراق  
در دفترهای یون ابواب جمع بود بر طرف نموده و از دفتر رفع گردانیده ثواب  
آن را بروح انما اشقی عشر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین **وقایع سنه ثلث**  
**وسبعین و تسعمائة** درین سال فرمان فرمای جهان و خدیو زمان سلطان  
سلیمان خان بهادر در زمستان اوقات خجسته صفات در دار الملک  
قطیفینہ بعیش و کامرانی مصروف داشت و همچنان شاه طهماسب مستان  
و تابستان در قزوین رحل اقامت انداخته خاطر خلیفه بانتظام مصالح  
ملک و ملت پرداخت و معصوم پیک مهمات خراسان را فیصل داده بعراق  
معاودت نمود **وقایع سنه اربع و سبعین و تسعمائة** درین سال  
خاقان تاج بخش و سلطان کشور کت بعزم تسخیر قلعه سکتو ار و قتل  
کفار فجار بآن دیار از مستقر عز و جلال با وجود کبر سن و استیلا  
مرض فقرس و ضعف پیری در محض نشسته بیرون آمده فقه کرباس  
کردون اساس و قیمة شادروان فلک حماس باوج مهر و ماه رسانیده  
هر چند اطباء حاذق و حکمای مدقق و دوزاوارکان و آغایان و اعیان  
آنحضرت را از آن سفر منع فرمودند سلطان با غیرت و پادشاه بهجت  
ممنوع نشده در جواب فرمود که اگر اجل من رسیده باشد باری در راه  
غزای کفار صرف شود که نزدای قیامت در زمره شهدا محشور کردم چون  
آن سلطان مجاهد غازی پسر سکتو ار رفت و قلعه را عساکر منصوره

مرکز و در میان گرفته قریب چهل روز محاصره امتداد یافت در آن اشیا  
خبر رسید که لشکر بسیار از طوائف کفار از قلعه کله و اگر می معاونت کفره  
سکتواری می آید چون بر تو این خبر بر مرآت ضمیر منیر سلطان نصرت اثر  
افتاد بر تو پاشای وزیر را با موازی چهل هزار نیلچری و سوار بدافعه کفار  
فرستاد قلعه کله را محاصره نموده بانکه فرصتی آن حصن حصین را مفتوح گردانند  
موازی چهار هزار پیاده و سوار که از کافران بطریق دیره دامان قلعه را  
تسلیم ملازمان نموده بیرون آمدند طائفه نیلچری و قیو خلقی کوش بقول  
و عهد و پیمان وزیر نکرده هجوم بر کفار خاکسار آورده تیغ بیدریغ دمار از  
بر آورده جمله را بجاک بوار انداختند اموال و اسباب ایشان را نهب غارت  
کردند قلعه را بمی فطه مردان کار دیده مضبوط ساخته سالما و غالما بمعک  
ظفر قرین عودت فرمودند دور ایام محاصره آن پادشاه غازی مجاهد  
از پسر ناتوانی و پهلوان باط نامرادی بر نداشت چون شدت مرض  
تراید پذیرفت فراق عظیم بر ذات همایونش عارض گشته بروفق  
حدیث من آخر کلامه لا اله الا الله دخل بجنه زبانه ترا جهان جان و جهان  
ساخته کلمه توحید را چند نوبت ادا فرموده روح قدسی را بداعی یا ایها النفس  
المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه تسلیم نمود **بیت**

در بیخ آن شهنشاه صاحب قران بهم تاج بخش و مالکستان در بیخ آنکه دیگر  
نیابد زمین بصدقون شاهمی بان داد و دین در بیخ آنکه دیگر بنیند سپهر  
نظیرش در آینه ماه و مهر بعد از وقوع این قضیه جان سوز ارکان دولت  
و اعیان حضرت چند روز فوت آن پادشاه مغفرت پناه را پنهان داشته  
کس باستبحال هر چه تمامه باردی کیهان پوی بطلب شهنشاه کاهن  
سلطان سلیم خان فرستاده او را بمسارعت تمام آورده بر تخت سلطنت  
نصب کرده وزرا و ارکان بهنیت مبادرت کردند و در بامین فوت سلطان

غازی و وصول موکب شهنشاه عالیقدر قلعه سکتواری برزور و غلبه عیال نصرت  
شمار مسخر گشته بقبضه تصرف او یسای دولت قاهره در آمد بمقر سلطنت  
عودت کردند و هم درین سال شاه طهماسب حکومت و دارایی بلده هرات را  
نکرار بشاهزاده سلطان محمد میزرا و منصب لاله کی او بشاه قلی سلطان بکان  
استاجلو تفویض نموده دختر میر عبداله مازندرانی را بقصد نکاح شهنشاه  
در آورده او را روانه خراسان ساخت و هم درین سال عبداله خان  
بن اسکندر خان بن جانی پیک خان بن خواجه محمد اوغلن بن ابوبکر  
اوزبک در حکومت بعض بلاد ماوراء النهر استقلال پیدا کرده بود  
و بعضی از سلاطین اوزبکیه بعزم تسخیر بلاد خراسان روانه شد  
بجب اتفاق شهنشاه سلطان محمد و شاه قلی سلطان لاله باخانه و کوچ وارد  
در تربت زاده دو چار ایشان شده سر اسیمه خود را با جمع کثیر از روی اضطرار  
پناه بقلعه آنجا برده متحصن شدند و بعد از تسخیر قلعه زاده  
و قتل و عام آنجا بر سر تربت آمده قلعه را محاصره کرده شروع در ساختن سپهر  
و آلات و ادوات قلعه گیری نمود چون ایام محاصره به بیت روز تمام دی  
یافت نفاق در میان سلاطین اوزبکیه افتاده با وجود آنکه کار بر محصوران  
مضیق شده بود ترک محاصره کرده باوراء النهر نهضت کردند و شاهزاده  
ولاله با موازی دوسه هزار کس از آن مملکه خلاصی یافته روانه هرات شدند

**در ذمّه و شایخ عمر سلطان سلیمان خان** اول مولانا می اعظم قدوه الامان  
والشیم مولانا خیر الدین افندی است که مولدش از قصبه قسطنطنیه است  
مرد فاضل و دانشمند و محقق و مدقق بوده اول معلم پادشاه بوده مدت العمر  
اوقات فایض اله کات در ملازمت پادشاه صرف نموده و کراوی کلمات  
نفسانی مولانا کمال پاشا زاده است که اعلم علماء ادوار و اکمل فضلاء روزگار است  
حکمه دروم متفق اند که مثل او فاضل و کامل و بارع و جامع در روم پیدا نشد

و مؤلفات بسیار و اشعار آبدار از ترکی و فارسی دارد مفتی زمان شد و او را  
مفتی الثقلین خوانند و در مولانا صوفی علی چلبی است مفتی زمان شد  
بغایت مشرع و دیندار بود و در سعدی چلبی است که از قضات استانبول  
بمنصب جلیل فتوی رسیده و در مولانا محیی الدین چلبی زاده است که فقه  
علما و دهر و خلاصه فضلا عصر بوده و در مولانا جوئی زاده ابن مولانا محمد است  
که در ابتدا حال قاضی عسکر اناطولی شده در آخر احکام و قواعد فتوی و جرایم  
اکثر قضا بوده و در جناب شیخ عبدالکریم افندی است که مرد مجذوب  
و محقق بوده در بعضی اوقات در مسجد کوچک ایاصوفیه و عظمی گفته و آخر  
مفتی عصر شده و در خاتمه علمای دهر و فضلالی عصر مولانا سعد الملت و الین  
ابوسعود الشیرازی که بی شباهت تکلف و سخنوری و غایله  
تصنیف و مدح کسری کوی تفوق از عامه علمای دوران و کلامه فضلا  
زمان ربوده تفسیر آیات بینات قرآن عظیم و فرقان قدیم نوشته  
خطبه آنرا بنام نامی سلطان غازی گردانیده خیرات و مبرات آن  
پادشاه مغفرت و ستگاه زیاده از آن است که قلم و زبان درین نسخه  
بی سامان رقم نماید **وقایع سنه خمس و سبعین مانه** درین سال  
شاه طهماسب بنا بر مقدمات چند که بعد از این بعضی از آن رقمزده  
کلب بیان خواهد شد بخاطر از احمد خان والی به پیش پیدا کرده  
از آنجکه محلی که از سلطان مظفر والی کیلان به پیش غباری بخاطر شاهی  
رسیده او را بقتل آورده چنانکه سابق مذکور شد ولایت او را ضمیمه الخا  
خان احمد کرده بدو ارزانی داشت و در شامی الحال که جمشید خان نام  
پسری از بنایر سلطان مظفر که خواهرزاده شاهی بود بحد بلوغ رسیده  
و شاه طهماسب با تماسن بعضی اعیان در مقام تربیت او در آمده و جز  
خود را بر مقتضای رحم نامزد او کرده ولایت موروثی را که قریب

سی سال در تصرف خان احمد بود بدو عنایت فرموده یول قلی پیک و انقار را  
که سابق چوچی باشی پادشاه و حمله الملک قریب شش بود همراه جمشید خان  
بضبط کیلان به پس فرستاده بجز در رسیدن او با محمد و خان احمد ولایت  
تسلیم کما شتگان جمشید خان کرد اما سرور الکامی کو چغان اندک نزاعی  
کرده تعقل ورزید که کو چغان از قدیم الزمان داخل کیلان به پس است  
و برسد این سخن مضر گشته یول قلی پیک خواست که جبه او قهر الکامی  
کو چغان را ضبط نماید کاکو شاه منصور لاجبی که سپهسالار لاجان و والی  
کو چغان بود در تسلیم آنجا مضایقه کرده در باین ایشان کار باستمال  
نبردستان رسیده یو تعقلی پیک از دست کیلکان بقتل رسید و علت  
قریب بیست سال بود که شاه طهماسب قزوین را در الملک ساخته  
از قزوین تا لاجان و دیلمان که محل ییلاق و قشلاق خان احمد بوده  
زیاده از سه منزل مسافت نبود در نیندت اصلا و قطعا بملاقات و ملازمت  
شاهی نیامده و التفات نفرموده حتی در هنگام آمدن سلطان بایزید  
و اولاد او کس بطلب او فرستاده در مقابل معذرت گفته نیامد و در چند  
مواد دیگر از و اجمال و مساله نسبت به بندگان شاهی صدور یافته بنابرین  
شاه طهماسب در حدود کوشمال او در آمده معصوم پیک صفوی را با لشکر قرا باغ  
و اذربایجان و قراجه طاغ و طوالش و به پس و کسک از راه خزر و بیل  
و علیال و لشکر رستم و عراق با نظر پیک استاجلوی لاله و امرا  
در خانه در ملازمت و سرداری شمر آده سلطان مصطفی میرزا با مواری  
بیت هزار سوار و پیاده دار المرز از طرف طالقان و کلاره دشت و الله  
سلطان ایچک او علی استاجلورا با مواری با مواری سه هزار و پانصد نفر  
از قورچیان طاش از راه او دیار بتسیخ کیلان و گرفتن خان احمد  
مامور ساخته روانه نمود چون آوازه آمدن معصوم پیک و لشکر قریبش

کیلان مسموع او شد با حضار شکر خود اشارت کرده با موازی با موازی سی  
هزار سوار و پیاده در لاجان بزرگ برایت خود جمع کرده مستعد جنگ و جدال  
و آماده حرب و قتال گردید در خلال این احوال معصوم پیک متوهم گشته  
مکتوبی مشتمل بر دو تنخواهی نوشته مصحوب یکی از ملازمان خود بنظر او  
فرستاده مضمون اینکه اگر چنانکه آوازه جمعیت لشکر نمودن و اراده  
بمیدان مقاتله و مجادله کردن تو بسمع شاهی رسید یکباره علاوه کرده  
خاطر او میگرد و صلاح وقت چنان است که لشکر خود را پراکنده کردی  
عریضه از روی اخلاص بپایه سریر پادشاهی ارسال نمایند که یکی از جمله  
غلامان و بکشتگان آن آستانه ملک آشیانه ام حقوق آبا و اجداد  
فقیر در دست و الا نعمت شاهی ثابت است و ولایت کیلان از جمله  
مالک محروسه پادشاهی است بهر کس که غنایت می فرمایند بلا مناز  
و مناقشه تسلیم می نمایم خان احمد ساده لوح بر قول آن کرک پروردگار  
پرتدویر قریب خورده بر سخن او اعتماد نموده جمعیت خود را پرتیان  
ساخت **بیت** کار ما راست کند عاقل و نابین که بعد لشکر جزار  
میر نشود بامید آنکه معصوم پیک حقیقت احوال او را معروض درگاه  
شاهی کرده عودت خواهد کرد با مردم اندک احتیاط نکرده از روی غر  
در لاجان نشسته منتظر جواب میبود چون معصوم پیک بر ساده لوحی  
او مطلع شد از کوه و صحرای نام محل ایلغار بر سر خان احمد آورده درگاه  
که مقدمه لشکر بدو رسید که طعام شیلان چاشت کشیده و هر طائفه و طبقه  
از علمای مکتب و فضلا سر آمدن زمان حتی بزرگان بنوعی که مولانا یکی جا  
لاهی فرموده اند **بیت** که توانی ره برزم خانی جانی یافتن هر که کم کرده  
باشی می توانی یافتن باین هیئت هنوز شرفیخ در تناول نکرده بودند که خبر  
رسید کیلان را مجال آن نشد که خان احمد را بیوز سازند تا بهیئت نزار مردان

سوار و پیاده از لاجان برون آمده بطرف رانکو و مشکور رفتند معصوم پیک با امر  
داخل لاجان شد امیر جهانگیر ولد خواجہ علی پیک که امیر الامراء خان باشعور  
پیک نشسته بشاهی بقدم اطاعت پیش آمده مشمول عواطف بیدریغ گشتند  
امرا و اعیان بعد از آنکه چهار ماه جت و جوی او کردند و لشکر از ترسد و غفوت  
هوای کیلان عاجز و بی ساز و برگ و صلاح مانده از خوردن سابی لاغر  
و فرود مانده شده اراده بیرون رفتن کردند و هم فصل زمستان رسید بکوتاه  
کیلان برف باریده درختان از برگ و ساز عریان شدند از جانب شاهی  
فرمان شد که لشکر قربانیش از طرف لاجان و از قتل سلطان از طرف  
ایچک او غلی و قورچیان طاش از کوهستان رود بار آمده خان احمد را  
در سیاه کل رود نام من اعمال اشکور در کیوه کاو کوه سفید بادوسه خدمتکار  
که بمشغول بود بدست آورده نزد معصوم پیک بردند و پنج نفر از امر  
باتفاق از قلی سلطان لار و شخزاده محمود میرزا که پسر پنجم شاهی  
بود بمحافظه کیلان نصب کردند که از آنجمله یکی مسود اوراق بود و معصوم  
پیک خان احمد را برداشته با امر او لشکریان از کیلان برون رفت  
و چون در قزوین بعد با طبوسی فایز شدند دوسه ماه خان احمد را محسوس  
نگاه داشته بعد از آن او را بقلعه قهقمه فرستاده قریب یکسال در آنجا  
مقیم بود آخر بواسطه اختلاط اسمعیل میرزا شاه طلماسب از بد مظنه گشته  
که مبادا باتفاق از قلعه قهقمه ظهور کند اعتماد بر او نکرده خان احمد را از آنجا  
بیرون آورده بقلعه اصطخر شیراز مدت ده سال در آنجا محسوس بوده  
مال حاش در ضمن قضایای سنوای آئینه بتقریب مذکور خواهد شد  
**وقایع سنه ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲** درین سال شاه قلی سلطان  
استاجلو امیر دیوان حاکم جهور سعد بواسطه پریشانی تنزیه سلطان سلیمان  
خان غازی و تهنیه جلوس سلطان سلیم خان ثانی بروم رفته بود

مقتضی المرام عودت نمود و هم درین سال معصوم پیک از امر وزارت که بامیر دیوان  
ضم داشت استغفا کرده با جماعتی از اعیان قزلباش مثل امیر محمد میر یوسف  
صد در خان و میرزا محمد محمد و م زاده خود بشارت پیک داروغه و دختر خان  
بزیارت حرمین شریفین زادگاه اجداد تعظیم و تکریم روانه شدند و منصب وزارت  
بامیر سید شریف ثانی مرحمت گشته هم درین سال بجز رحمت ایزدی پوست  
و معصوم پیک در قفقاز چون پیک شریف رسیدند بعضی پادشاه سلطان  
سلیم خان رسانیدند که معصوم پیک فتح خراسان و کیلان کرده آنچه توقع  
او بود از جانب شاهی ندید و چون بحلب و شام رسید بعضی پادشاه زمان  
سلطان سلیم خان رسانیدند که معصوم پیک بهمانه زیارت بیت اله بروم  
آمده که صوفیان روم را بر سر خود جمع کرده فساد می نمودند باشد و این  
ولایت رافع سازد حکمی از آستانه پادشاهی بنام درویش پاشا میر میران  
شام عزت اصدار یافت که بدفع معصوم پیک در قفقاز اقدام فرماید  
درویش پاشا نیز حسب فرمان موازی دو سیت مرد تازی سوار نیزه  
که از همراه قافلله حج کرده روانه ساخت که در یکی از منازل در هنگام  
فرصت مهم او در قفقاز با تمام رسانند در مابین حرمین بر سر معصوم پیک  
در قفقاز غم آنکه قطاع الطریق و راه زن حجت که قصد قافلله نموده اند  
بر سر ایشان ریخته در لباس اعراب در حالتی که معصوم پیک  
بار قفا بار او نماز صبح از محض برون آمده بودند بقتل آوردند و هم درین  
سال امالی کیلان اتفاق نموده سلطان ما شتم نام شخصی را از بنا بر حکام  
کیلان پیدا کرده بسطنت نصب نموده بر سر امر او داروغگان قزلباش  
آمده بعضی را بقتل آورده و برخی را اخراج نمودند آخر با موازی بجهه هزار  
پایه و سوار بهم رسانیده بر سر حاکم تنگابن آردند حاکم آنجا با موازی پند  
نفر از طارمان خود و قورچیان اگر او و بعضی از امرای قزلباشیه که معاشرت

اد از قزوین آمده بودند بر سر رودخانه مرز با ایشان مقاتله و مجادله نموده شکست بشکر  
سلطان ما شتم افتاده جمع کثیر از طرفین کشته گشته موازی یکمزار و هشتصد نفر  
از طائفه کیل که در آن معرکه بقتل رسیده از کشته پشته در میدان تنگابن افتاده  
سه منار از کله سر ایشان نصب کردند **وقایع سنه سبع و سبعین و تسعانه**  
درین سال شاه طهماسب کیلانات را بسطاط محمود میرزا و لاله کی اورا باسد قفا  
سلطان ری پیک او غلبه داده بقیته ولایت کیلان را بامرا قزلباشیه  
قسمت فرمود و او را قفا سلطان و باقی امرای قزلباشیه بنا بر جرمانه که از مرد  
کیلان صدور یافته بود و شاه طهماسب را از ایشان که دورت خاطر بهم رسیده  
بنیاد ظلم و تعدی کردند امیره نام شخصی از اولاد قرقه محمد و از دها سلطان  
که از طبقه چکمه بند کشته نشا پور بود خروج کرده ششصد و یک سده سالار  
شسته نثار که از نیابت شاهی والی آنجا بود بقتل آورده آغاز ترمز و عصبان  
کرده مردمان کیلان با او اتفاق نموده بدفع طوائف قزلباش هم دست  
و یکمزار بان شدند و هم درین سال کبخر و ولد غوغه کرجی با تحف و هدایا  
بدرگاه شاهی آمده ملحوظ نظر عاطفت اثر شهر یاری گشت **وقایع سنه**  
**ثمان و سبعین و تسعانه** درین سال سلطان سلیم خان قرا مصطفی پاشا  
لاراکه وزیر ثالث او سردار عساکر ظفر ماسر کرده تسخیر جزیره قبرس  
فرستاده مصطفی پاشا با عسکر دریا جوش بر سر جزیره قبرس رفته  
در عرض چهل و پنج روز بزور و غلبه و قوه قاهره قلعه لولوشه را که مستحکمترین  
قلع آنجا بود مسخر کرد اینده زمستان در آنجا قتلای نموده اول فصل  
بهار در کشتی نشسته بر سر قلعه منقوصه که از قلاع مشهور آنجا است رفته  
و محاصره کرده کار بر کافران تنگ کرد اینده کافران و بره کردند یعنی امان  
طلبیدند که قلعه تسلیم نمایند و خودشان در کشتی نشسته با اهل و عیال  
روانه اوطان و دیار ننگابن شونند طائفه نیکبختی و قیو خلقی بصلح و دیره

مصطفی پاشا رضی نگشته تیغ بیدریغ بفرنگان انداخته جمله را از پای در آورد  
زنان و پسران و دختران ایشان را ایر و اموال و اسباب آنجا عت را نهب  
و غارت کردند و ساز قلاع آن جزیره بتصرف او بیامی دولت قاهر درآمد  
درین سال امیره دماغ کشته نشای جمعی از اجامره و اجلاف از نود و او باش  
کیلان را بر سر خود جمع نموده ایلغار بلا بجان آورده قلعه که حسب الحکم  
شاهی در اینجا بنا کرده موازی چهار صد نفر مرد تفنگچی بمی فظه گذاشته بودند  
قلعه را مسخر کرده اینده حسب الحکم آنجا عت را از تیغ تیز گذرانیده بنجاک  
بوار انداختند و دروغه گان و مستحقان قرب باش که در ساز نواحی  
و بلاد بودند بعضی را بقتل آورده و برخی را از کیلان بیرون آورده جمله  
ولایت را بید تصرف آورده بقیه اسیف قرب باش فرار کرده در دیلمان  
بند و شکر داده سلطان محمود و اسد قلی سلطان رفتند چون این اخبار در قزوین  
بسامع علیه شاهی رسید جمله اعیان از امر او قورچیان استاجلورا  
با سایر امرادر خانه بامداد و معاونت شهزاده بدیلیمان فرستاد با وجود  
آنکه قریب ده هزار مرد از طائفه قرب باش در دیلمان حاضر شدند  
و جرات رفتن بر سر امیره دماغ و لاجان نکرده آخر الامر با موازی  
چهار صد مرد از قورچیان استاجلو و قورچیان غریلو و ساز طوائف  
قرب باش بی اجازه شاهزاده و امرادر روی توجبه و تهور متوجه کیلان  
شدند و موازی شش هزار سوار و پیاده از کیلان به پس از جمشید  
والی آنجا گرفتند باراده محاربه امیر دماغ روانه لاجان شدند و چون بظاهر  
آنجا رسیدند امیره دماغ نیز ایشان را استقبال کرده آغاز جنگ کردند  
در دفعه اول شکست بر لشکر قرب باش افتاده با موازی بیست نفر  
از امیرزاد های استاجلو بقتل رسید آخر لشکر به پس از عقب بر امیره  
دماغ در آمده او را آماج تیر و تفنگ ساخته اتفاقاً مکره تفنگ بر میان دو کتف

ادخورد از سینه اش بدون رفت از وقوع این قضیه شکست بر کیلکان  
افتاده قرب باشان بجو آورده پیاده و سوار ایشانرا لکه کوب کرده ولایت  
کیلان بتصرف کما شتکان شاهی درآمد **وقایع سنه تسع و سبعین**  
**دستنامه** درین سال شاه طهماسب از امر استاجلو محمد چاوشلو را بگوش  
کیلان و امیر غیب سلطان را بطرف دیلمان و کواستان فرستاده  
که اجامره آنجا را دفع نمایند امیر غیب سلطان در دیلمان وفات یافت این  
بامام قلی میرزا اولاد کی اورا به پیره محمد تفویض نمود و بیمن سال یکصد و هشت  
طلا و یکصد و هشت نفره از جمله ششصد و هشت که هر یک در وزن سه هزار  
منقال شرعی بود در قلعه قمقمه مدفون بود ضایع شد و کونوال آنجا که حسب  
پیک استاجلو بود نسبت این امر با اسمعیل میرزا داده او نیز تممت این حادثه را  
بدختر او بست شاه طهماسب چند نفر از امرار بتفحص این حال بقلعه فرستاده  
د حسین قلی خلفای روملو و ولی خلیفه شاملو حاکم قم تقویت سخن میرزا  
داده پیر محمد و خلیفه انصار والی قراجه طاق جانب حبیب پیک ترجیح داد  
تصدیق قول او کردند بنا بر این هر دو جماعت بیکدیگر افتادند و بتزویین  
آمدند در مجلس شاهی در مواجبه یکدیگر سخنان خارج از وضع ادب که اکثر  
کنایه بود نسبت بحضرت شاهی گفتند و از انروز اثر نفاق در میان قرب باش  
و استاجلو پیدا شده و بعضی جانب اسمعیل میرزا و خلفا گرفتند **وقایع ثمانین**  
**دستنامه** در اوایل این سال ملک سلطان محمد بن ملک جهانگیر والی کجوه  
من اعمال استمدار که خواهرزاده خان احمد کیلان بود و اراده تسخیر کیلان  
نمود مجمل این مفصل آنکه قبل از تسخیر کیلان و گرفتاری خان احمد پیک  
اسکندر پیک اقرار که بواسطه تحصیل تقبیل کجوه بنزد ملک جهانگیر رفته بود  
ملک در ادای مال تقبیل تکامل و رزیده اسکندر پیک بعضی ساخته او را  
گرفته بدرگاه شاهی آورده بقلعه الموت فرستاده مجبوس میداشند تا عمر

برآمد وینولا که هوای حکومت کیلان در سر او افتاده و دیو غرور و پندار در کاخ و باغ  
او جاگیر شده بعضی از اوضاع ماطلم از او بظهور رسیده چنانچه شاه طهماسب او را  
ملقب بملک دیوانه گردانیده امام قلی سلطان ولد بدرخان استاجلورا  
بدفع او تسخیر قلعه کجی مامور گردانیده امام قلی سلطان باقتال حکم  
پادشاهی مبادرت نموده با پنجهزار سوار بر سر ملک محمد رفعت قلعه کجی را  
محاصره کرده در خلال این احوال ملک سلطان ایچی نیز امام قلی  
سلطان فرستاده پیغام داد که اگر لطف نموده تنها بدر قلعه تشریف  
آورید که سخنی چند زبانی بعرض رسانم که آفتای آن بکسی نمی توانم کرد  
بالمشقه بگویم و قرار و مدار کرده باتفاق احوال خود را معروض پاینده  
سیر اعلام سازیم و بعضی تحف و هدایا که از انجمنه یکدست باز ترلان  
تولک است که در سر کار سلاطین عظام یافت می شود بجهت تشار مہتمم  
ایشان حاضر کرده ایم تسلیم نمایم و در از الطاف و اشفاق سلطنتی  
نخواهد بود و چون این خبر مسموع او شد اراده رخص نمود ملازمان  
واجبان هر چند او را رخصت مانع آمدند چون او مرد مشهور و جاوید پر است  
شکار دوست بود آرزوی باز مرغ دل او را صید کرده عنان اختیار  
از قبضه اقدار او بیرون رفت کوش بقول ناصحان نکرده پای از درخت  
خزم و احتیاط بیرون نهاده بی تاطلانه و بیتابانه معدودی چند بمحل  
موجود حاضر شد ملک سلطان محمد چند نفر از مردان جلد کار آمد مکمل  
و مسلح کرده در کینکاه باز داشته بود رسیدن امام قلی سلطان بان  
موضع همان بود قبیح بیدریغ در گذشتن همان صید را چون اجل  
آید سوی صیاد رود بعد از سنوح این قضیه لشکر یا نقش روی بنزیت  
و تفر قلی آورده از حوالی کجی بجانب قزوین رخصت **وقایع احمدی**  
**و ثمانین و تسعمانه** درین سال مزاج اشرف شاه طهماسب از پنج استقامت

منوف کشته عارضه مرضی طاری شد و سلطان سلیمان میرزا نام پسر دوم که از جوان  
شتمالی چرخس متولد شده بود و مدتی میجوته بخادمی آستانه امام رضا علیه التحیه  
و اثنا قیام و اقدام مینمود درینوقت در قزوین بلا مرت شاهی سرافراز  
شده طوائف قزلباش در اثنای بیماری دو فرقه کشته نزدیک بان  
رسیده بود که بیکدگر افتاده فساد و فتنه عظیم برپا شود که یکبار حق تعالی  
نواب شاهی را صحت ارزانی داشت نائزده شعله فساد روی بانخط طاور  
فرو نشست از اینجهت که درت خاطر شاهی نسبت با امراء قزلباش که خیر  
مایه فساد بودند مثل حسین قلی خلفاء و مولود امیر اصلا ن پیک افشار  
و شتمالی چرخس و از طرف درک حسین پیک یوزباشی استاجلورا پری  
پیک قوجلو قورچی تیر و کمان و زال کرجی بهم رسید مزاج شاهی با بکلیه  
از اینجماعت منوف گردیده لکن در مقام انتقام متقابل بود چون محل  
تقاضای ملائمت میکرد روز بروز فساد ایشان سمت از دیاد پذیرفت  
**بیت** مکن کار بد کو هر از این بلند که پروردن کرک آید گزند مشورم  
گفتار بازیر دست که الماس از از زین یا بد شکست **وقایع سنه ثمانی**  
**و ثمانین و تسعمانه** درین سال پادشاه تاج بخش ملکستان سلطان  
سلیم خان ازین جهان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمود مدت شش  
پنجاه سه سال در ایام سلطنتش شش سال و کسری بود و شش پسر داشت  
از انجمنه سلطان مراد خان بحسن رای و سعی و اهتمام مالا کلام محمد پاشا  
وزیر اعظم از مغنیب باستانبول آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود  
برادرانش بمقتضای قانون عثمانی و بموجب فتوای علماء مذاهب  
ابوضیفه نعمان بن ثابت دفع شر قلیل بجهت نفع کثیر جائز است هر پنج  
برادر را در یکروز حقه کرده در جنب مزار پدر بزرگوار دفن کردند چون خبر  
فوت سلطان سلیم خان در قزوین مسموع شاه طهماسب گردید محمد خان سلطان

مشهور بطوقاق را با تحف و هدایا فرادان بجمه پسرش تعزیه و مبارکباد  
جلوس سلطنت پادشاه کشور گشا روانه استانبول گردانید **وقایع**  
**سنة ثلث و ثمانین و تسعمائة** درین سال شاه طهماسب بعضی از الکای  
کیلان به پس با امر تکلوه داده آن طائفه پریشان روزگار را بدان  
دیار فرستاده مرادخان ولد تیمورخان استاجلور را بشیر الکای  
کجو و انتقام امام قلی سلطان ولد بدرخان برستمدار روانه ساخت  
و هم درین سال کارکب احمد لاله جمشیدخان والی کیلان به پس وفات  
یافت **وقایع سنة اربع و ثمانین و تسعمائة** در او اوسط شهر صفر این  
سال شاه طهماسب داعی دونه پد عوالی دار اسلام را اجابت کرده طائر  
روح شریفش قفس قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود  
آفتابی که انوار عنایتش عالمی را در سایه امنیت بفرغت غنوده بودند  
کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میان آثارش  
جهانی در مهاد امن و عدالت و استراحت آسوده بودند جمال خورشید  
مثالش سمت غروب پذیرفت و چتر فلکی که غیرت شادروان  
کردن بود بصره فنا نکر کردید و لوایها آسای که سر طائر در پناه  
خانش می آسود عقاب قضا از اوج شریا تحت اثری رسانید **بیت**  
درین آن خداوند دیمیم و تاج که بستاند از تاج داران خراج درین آنکه  
دیگر نه بیند سپهر نظیرش در آینه ماه و مهر درین واقعه عظمی و دایمیه  
کبری در شب سه شنبه شانزدهم صفر روی داد و فتنه و آشوب که زیاده از چهل  
سال در خواب غفلت غنوده بود در میان طوائف قره لباس افتاده حسین یک  
یوزباشی که رکن رکن آن سلسله بود با اعیان و طوائف امم با علیان  
کرجی و زال کرجی که خان سلطان حیدر بومام قلی میرزا بودند بصواب دید  
ابراهیم خان میرزا ولد بهرام میرزا در همان شب که نیر عالم افروز سپهر

سلطنت پر تو عنایت از بخت روزگار باز میگرفت سلطان حیدر میرزا را در دولت  
دولت سرای عامه گذاشته که بعد از ارتحال آن پادشاه بی شبهه و مثال  
بر تخت سلطنت جلوس نماید چون پاسی از شب در گذشت پادشاه عجباه  
اسکندر سپاه بعالم دگر انتقال نموده سلطان حیدر میرزا تاج شاهی بر سر  
گذاشته و شمشیر و کمر زنگار در بر نهاده در میان خواتین و عورات با استقلال  
بر تخت سلطنت متمکن شد چون پریخان خانم صیبه شاه مرحوم احوال این  
منوال مشاهده نمود در حال معتمدی بستیمال نزد خال خود شیمال چرخس  
فرستاده او را ازین مقدمه آگاه گردانید فی الفور شیمال با حسین قلی خان  
خلفاء روملو و امیر اصلان افشار و طائفه تکلوه و ترکمان افشار و اکراد  
مکمل مسلح پیاده و سوار در جوف اللیل بدر و از میدان اسب آمده  
بآلات حرب و ادوات جنگ و جدال داخل باغچه حرم شدند و چون  
حسین یک یوزباشی و طائفه استاجلو و کرجی از آمدن ایشان  
خبردار شدند با سلطان ابراهیم میرزا از جانب دروازه دیوان که مشهور است  
باله قیوم هجوم آورده مستحفظان در گاه بروی ایشان بسته مانع دخول  
شدند درین اثنا سلطان حیدر برای و تدبیر بعضی از نواقص لباس  
عورات بلبس کشته خواست که در آن اثنا صورت خود را بهرامی معنی  
طوائف نسا برون انداخته میان هواداران و کجمنان رساند تا از  
شیمال و ضرر رسیده جمال خلاص یابد و پادشاه با استقلال کرد چون  
خود از درون دو تنیانه بیرون انداخت بیکبار جمعی از خدمه چرا که را  
خبردار کردند از عقب سرا و درآمدند چادر چون از سرا و در کشیدند سلطان  
حیدر میرزا دست در خنجر کرده حمله آورد غلامی از غلامان چرخس میکفرب  
شمشیر آن سر و چو بیار سلطنت و آن کل بوستان دولت که از دود  
صفوی و خاندان مرتضوی بی نظیر بود از پای در آورد در خلال این احوال

حسین پیک یوزباشی با تابعان خود آه قیور بفرسخت و تبرین درهم  
شکسته بدرون دیوانخانه در آمده زایل کرجی با بعضی از مردمان چهری و او با  
هجوم بر سردو تنجانه آورده شمشال سرسلطان جیدر را از بدن جدا کرده  
به پیش ایشان انداخت طائفه کرجی آغاز جنگ جدال و آهنگ حرب  
و قتال در درون باغچه حرم کردند زایل کرجی را که سردار آن قوم کراه بود  
بضرب تفنگ از پامی در آورده شکست با جماعت استاجلو و متابعان تو  
و منکوب و مایوس سلطان مصطفی را برداشته با برادرش امام  
قلیمیر از قزوین برون آمده با معدودی چند که با حسین پیک یوزباشی  
متفق بودند بطرف قم روانه شدند و حسین قلی خفا و شمشال با کجهندان  
و تابعان خود جمع گشته در باب سلطنت هر چند سعی و اقدام نمودند که یکی از شجره  
که از جاریهای چوکس تولد کرده بسلطنت نصب نمایند میزنند و طائفه  
قربانهاش چون این اوضاع مشاهده کردند که کاری از این جماعت متمشی  
نمی کرد و عموماً توجه بجانب اسمعیل میرزا کرده جوته جوته کرده کرده رو  
بقلعه قهقهه نهادند و چنین اخلاص بر آستان اختصاص سوده حسین قلی  
خفا و شمشال چون اخلاص و اعتقاد و طوائف قربانهاش را نسبت با اسمعیل  
میرزا بدرجه اعلی و مرتبه قصوی رسیده دیدند بالفرد جیدر سلطان تر  
از جانب خود بخدمت اسمعیل میرزا فرستاده اظهار صفای طوبیت کردند  
که باعث منازعه و مجادله فقیران با جماعت استاجلو و بقتل آوردن  
سلطان جیدر محض دوستی و دولتخواهی ایشان بود حالیا این بندگان  
بمحفوظ و حراست خزینة و اموال بیت المال مبادرت نموده در نظر  
مقدم شریف همایون است که پر تو عنایت و سایه مرحمت بر سر این بندگان  
اندازند و موازی سسی هزار پیاده و سوار در عرض ده روز در ظاهر قلع و قمع  
جمع شده اگر چه چند روز بواسطه خونی که از جانب استاجلو و خلیفه آنها

بروستولی شده بود مبادا که جمعیت قربانهاشان مکر و حیلته دشمنان باشد  
حزم و احتیاط مرعی داشته در قلعه مسدود داشته بروی ایشان نگذرد  
و اعیان و امرار بار نداد از الامر که خاطر از همه جهت جمع فرمود احکام مطاعه  
مشکل بر استمالت به حسین قلی خفا و رفقا او نوشته او را خطاب بدین  
کرده بدیده و گویند هر چه تا مگر از قلعه برون آمده متوجه آستانه شیخ صفی  
قدس سره شد زیارت فرار پر انوار آنحضرت و اجداد عظام مشرف گشته  
استمداد همت نموده از اینجا بطوائف دار السلطنه قزوین در حرکت  
آمده نزول اجلال در منازل و خانهای خفا فرمود که ساعت خوب نظارت  
مرغوب اختیار کرده بعد از آن بر تخت سلطنت جلوس فرمایند و حسین پیک  
یوزباشی و سلطان مصطفی میرزا از شنیدن اخبار اتفاق طوائف و قربانها  
بر سلطنت اسمعیل میرزا و دخول او بقزوین سر اسیمه گشته خواست که در  
قلندران بجانب بغداد رود و بعضی مردمان آشنا او را شناخته گرفته  
مقید بدرگاه شاه اسمعیل آوردند سلطان مصطفی را نیز طائفه بیات که در زمان  
شاه مرحوم بلازمت او مقرر بود چون بمیان ایشان در آمده او را گرفته  
بخدمت شاه اسمعیل آوردند و حسین پیک هشت ماه در قزوین مجوس  
شده از حسب فرمان شاه بی بقتل آمد چون شاه اسمعیل در سلطنت  
استقلال یافت او لاجین قلیخا را گرفته دیده جهان بنیش را میل  
اتشناک کشیده از نور عاقل گردانیده همچنان اکثر متمدان قربانها را  
که باعث فتنه و فساد بودند و بعضی را بقتل آورده برخی را کوشال بسزاداد و بعضی  
بر ااتب و مناصب ارجمند رسانید و فرقه را بلا سبب بین الامثال و الاقران  
ممتاز گشته پایه قدر و منزلت ایشانرا از فرق فرقدان بگذرانید و سارا و اول  
و مال حال او در ضمن قضایای آینده مشروخا مذکور خواهد شد اما شاه طهاب  
پادشاه عادل کامل رعیت پرور و شهباز عاقل معدلت کسرت بود بجمع مال

دمنال و خزینه حوص تمام داشت چنانچه از سلاطین ایران و توران بعد از قضیه خلیفه  
بلکه از ظهور اسلام هیچ پادشاهی در هیچ عصر و زمان در جمع بیت المال آن  
مقدار نفوذ و اجناس داشتند و امتعه از ظروف طلا و ادانی نقره سعی و اهتمام  
نموده در چیزی که شاه اسمعیل سود اوراق را بتفحص عرض خزینه بیت  
المال و سایر اموال شاه مرحوم مامور گردانیده رسید و هشتاد هزار تومان  
از نقد طلا و غیره ملوک و پلّس داشتند و ششصد و شصت طلا و نقره هر یک  
از فرار سه هزار تومان و هشتصد عدد سر پوش طلا و نقره و دو بیت  
خروار حریر و سی هزار جامه و فزاجه دوخته از اقمشه نفیس اسلحه و اوراق  
سی هزار سوار از بجه و جوشن کیم و بر کسوان و برجه خانه و سه هزار  
اشتر ماده و سه هزار اسب مادیان تازی با کتره و دو بیت راس اسب  
خاصه در طویل موجود بود که بموقف عرض رسید و سایر کارخانه بیوتات  
اورا از مطبخ و فراشخانه و کبابخانه ازین قیاس توان فرمود و مال  
و خراج ولایت آذربایجان و شیردان و اران و بعضی محال را هفت ساله  
و بعضی را نه ساله نگرفته در ذمت رعایا و اهل ذمه مانده بود که تحصیل نشده  
و اسامی اولاد عظام آن پادشاه برین موجب است سلطان محمد میرزا اسمعیل  
میرزا که هر دو از دختر عیسی یک ترکمان متولد شده اند و سلطان سلیمان  
میرزا و سلطان احمد میرزا و سلطان مصطفی میرزا و امام قلی میرزا و سلطان  
محمد میرزا از کنیزگان کرجی بوجود آمدند چنانچه از سیاق کلام گذشته  
بوضوح می پیوندد و سلطان حیدر میرزا در روز واقعه پدرفوت شد و پنج پسر  
درکش و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که از اقسام علوم غیریهودیه  
عجیب پیراسته بودند در هرادی بهره تمام داشت با سلطان حسن میرزا ولد  
سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا و بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا  
حب فرمان شاه اسمعیل در قزوین بقتل رسیدند و سلطان جنید میرزا

مکفوف البصر گردیده و سلطان محمد میرزا که بخدا بنده استخوان داشت و بزرگترین  
اولاد عظام شاهی بود بعد از فوت شاه اسمعیل باستصواب امر او اعیان ذلت  
سلطنت ایران رسیده اند احوال هر یک در ضمن قضایای سنوات آینده  
مشروح مذکور خواهد گردید و نغش آن پادشاه مرحوم را بعد از مراسم تجمیز  
و تکفین از دار السلطنه قزوین بمنتهی مقدس نقل کرده در جواری مرمر مرقد  
منور و مشهد معطر امام رضا علیه السلام و اثنا دین کردند **وقیع سنه خمس**  
**و ثمانین و تسعمائة** در شب شانزدهم ماه رمضان این سال شاه اسمعیل ازین  
جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال نمود و تفصیل واقعه چنان است که شاه  
اسمعیل پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بحسب فضایل  
نفسانی و کمالات انسانی معروف در میدان رزم هزبری بود و خنجر گذار  
و در مجلس بزم ابری بود که هر نثار از دوزخ سخاوت زر تمام عیار و مجری  
در یک نظرش کیسان بود و بواسطه علوهمت بحر و کان بخشش میگردانید  
و فاکردی **بیت** دید دریا بخشش پیوست او ز دلف نخلت بردی  
از دست او با کفش کوهان در دعوی هیچ از آنکه نبود در کفش خراباد هیچ  
اما با وجود این سودای مزاج و تندخوی و درشت کوی بود بکنانه اندک  
عقوبت بسیار و بلطف احسان بشمار فرمودی چنانچه بتقریبات  
از حکایات سابق و روایات لاحق مذکور گشته شاه اسمعیل در اوایل  
حال در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بر میبرد تا در شهور سنه ثلث  
دستین و تسعمائة با یالت ولایت خراسان سرافراز گشته بعد از  
یکمندی بسایت ارباب عرض از آن منصب معزول گشته در قلعه قمقه  
محبوس گردید چون مدت بیت سال در آن قلعه محبوس شد پیش  
وفات کرده باستصواب امر او اعیان قزلباش از قلعه بیرون آمده  
بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود بنا بر عدم تدبیر هنوز در سلطنت

استقرار و استمراری بهم نرسانیده خواست که سبب شیخین و عثمان ذمی انورین  
نماید و نوعی سلوک کند که در ولایت ایران سنی و شیعه هر کدام بذهب خود عمل  
نموده متعرض احوال یکدیگر نشوند چون قزلباش در وادی رفس متعصب بود  
ازین مراد و منفک گشته در صد و آن شدند که هر وقت فرصت یابند بجان آن  
سلطان عالم آسیبی رسانند بآنکه با همیشه اشس پربجان خانم درین مقدمه  
همزمان و همستان گشته شبی آن پادشاه عالیجاه با حسن بیک خلوا  
او غلام که محبوب او بود در یکی از بیوتات خاصه خود رفته بر بستر استراحت  
غنود روز دیگر بعد از عصر آن پادشاه را از آن خانه مرده و حسن بیک نیم  
مرده بیرون آوردند و امر او عیان هر چند تفحص و تجسس کردند هیچکس را  
از حقیقت آن کار آگاه نبود امیرخان ترکمان و سایر امرای قزلباش  
که در قزوین حاضر بودند بلوازم کفن و دفن آن شهریار جنت مکان  
پرداخته بعد از دو روز کس بطلب سلطان محمد شیراز فرستادند و بتانی  
و تامل که بخود حکان استعداد و صلاحیت آن امر نمیدید بعد از دو ماه  
بقرین آمده او را پادشاهی برداشتند و هم درین سال پادشاه  
جهان و خدیو زمان سلطان مرادخان بواسطه آنکه شاه اسمعیل بعضی اوضاع  
مغایر قاعده و قانونی نیت بدولت علیه نموده بود اراده نمود خاک غم را  
ببا و نیستی دهد که بیکبار خبر فوت شاه اسمعیل بسمع سلطان بی عدیل رسید  
و بطریق اولی در تقسیم آن عزیمت کوشید **وقایع سنه ست و شانین**  
**و شانین** در اوایل این سال خاصه و زبده امرای قزلباش امیرخان ترکمان  
و شایخ خان دو القدر و مسیب خان تکلو و پیره محمد استاجلو و قلی بیک  
قورچی باشی افشار و قورقمرخان شاملو و حسین قلی خلفا اعمی روملو  
بایکدیگر عهد و میثاق بسته امور مملکت ایران را پیش خود گرفته و ولایت را  
در میان خود تقسیم نمودند و شاه سلطان محمد را که هر دو چشم از نور عاری

بود همان اسم پادشاهی اطلاق کرده زمام مهمام وزارت را بر کف کفایت میرزا  
سیمان جابری اصفهانی که او نیز از نور بصر چندان بهره ور نبود نهادند و سینه  
که بسطت پادشاه کور و بوزارت وزیر می از نور بصر همچو نظام عالم و نظام  
مملکت عجم را دهند زهی تصور باطل زهی خیال محال و در عرض یکسال خزان  
و دفین که شاه طهماسب در مدت پنجاه و سه سال بهمرسانیده بود بباد فنا داد  
اختلال بملکت ایران راه یافت و هم درین سال سلطان مرادخان  
امضای عزیمت نموده درین اوضاع نیز واقف گشته تمامی نیت و تمکی  
نیت و تمکی بهمت عالی نعمت بر استیصال مملکت ایران و انهدام خاندان  
ولایت نشان کماشت مصطفی پاشای وزیر ثانی را سردار نموده موازی  
صد و پنجاه هزار سوار همراه ساخت و فرمان قضا جریان بنفاد پیوست  
که میرمیران و امرای کردستان بنهب و غارت ولایت آذربایجان  
اقدام و اتهام نمایند بنا بر این خبر و پاشای جلگه یکی و آن با اتفاق امرای  
بخت تصرف در آورده از آنجا عسکر بر سر او میفرستاد و حسین بیک  
خسرو حاکم آنجا را دستگیر کرده بوان آورده بقتل رسانید و هم درین  
سال از دیوان قزلباش ایالت تبریز با میرخان و حکومت جهور سعد  
محمدخان تقاق مقرر کردند **وقایع سنه سبع و شانین و تمانه درین**  
سال مصطفی پاشای سردار لشکر بیستار بعزم تسخیر کرستان و شیروان  
در حرکت آمده منوچهر ولد غرغره کرجی حاکم آنسخت بخدمت پیش آمده با او  
جمع کثیر از نام اوران کرجی بشف اسلام مشرف گشته حکومت موردی بطریق  
اقطع تملیکی بدو ارزانی داشتند و تقاق خان و الی جهور سعد با اتفاق امام  
قلی خان قاجار حاکم کهنه و بروج در موضع جلد سر راه بر عسکر نصرت پناه گرفته  
شکت خورد و اورخان ولد سحراب کرجی که از بنایت قزلباش با ایالت  
قلعه تفلیس قیام مینمود قلعه و ولایت را خالی گذاشته راه فرار پیش گرفت

مصطفی پاشا قلعه و ولایت را متصرف شده جمع کثیر را بجای قلعه باز گذاشته منتهی به شورش  
شده چون نواحی زکم مضرب بنام عساکر نصرت فرجام گردید حاکم آنجا بودند کرجی  
بعز دستبوس سردار ظفر شعار فایز کشته باج و خراج قبول نمود و از طرف  
بیدریغ پادشاهانه و عواطف سینه خروانه ایالت زکم و حکومت موروثی  
بدو مرحمت شد و از آنجا کوچ نموده چون در بامین رودخانه قنع و قری نزل  
اجلال واقع شد امیرخان والی تبریز با عساکر آذربایجان و بختیاریان با اتفاق  
امام قلی سلطان قاجار والی کتخ و بروج و قراباغ او ان باراده بسنجون  
عساکر اسلام توجه نموده در اوائل که عساکر نصرت همه جمع ذخیره پراکنده  
شده بودند قربانستان و چارایشان شده جمعی را بقتل آورده با مواری هزار  
اشر از اشران پادشاهی و دوسه هزار اسب و اسبینهها بردند و چون  
این خبر بسمع سردار ظفر شعار رسید بهرام پاشای میرمیران از خروم را و عثمان  
پاشا میرمیران دیار بکر را با جمعی از عساکر کردن آثار بدفع شتر قربانستان  
مأمور گردانید و بسیاری از امرا و لشکریان قربانستان در آن معرکه  
بناک بوار افتاده و بعضی از ایشان در آب کز غریق شدند و عساکر مغرور  
یکروز بواسطه طغیان آب رودخانه قنع در آن منزل توقف نموده روز دیگر  
بطرف شیروان عبور کرده قلعه از چوب و گل درارش بنا نهاده با تمام  
رسانید عثمان پاشای چوکس ولد او زمر را بطریق وزارت بشامنه  
فرستاده قیطاس پاشا را بدستور بیکر بکی درارش گذاشته از آن  
کرجستان بارض روم عودت نموده شاه سلطان محمد سماعون کرجی را  
که از زمان شاه طهماسب در قلعه الموت مجوس بود بیرون آورد  
حکومت و دارائی الکاکی قفلیس مع توابع و مضافات بدارزاسنه  
داشته روانه کرجستان نمود چون سماعون بحدود قفلیس رسید کفره  
و از ناوران آنجا بر سر رایت او جمع شده سر راه بر عساکر اسلام گرفته

خسارت بسیار بمصطفی پاشای سردار رسانیده در عقب او سلطان حمزه میرزا  
ولد شاه سلطان محمد و میرزا سلیمان و وزیر و امرا و عظام با مواری سی هزار  
سوار قزوین بکنجه و قراباغ رسید اتفاقا عادل کرامی خان ولد خان تانار  
با مواری پازده هزار سوار در در بند شیروان عبور کرده بمعاونت عثمان پاشا  
ولد مصطفی پاشای سردار چون میترتایان در رسید ارس خان را و سنکر  
و تابعانش را طعمه شمشیر و تیر کردند و باراده نهب و غارت اردوی او کردند  
موغان بود از آب که عبور کرده چون اردوی او را تالان و اهل و عیال امیر  
بشیروان مراجعت کردند در چینی که لشکر تانار با طرف و جوانب متلاشی شده  
عادل کرامی با معدودی چند از محضو صان تنها مانده بود که سلیمان میرزا و  
با مواری بیست هزار سوار قربانستان و راق صومحل من اعمال شامخی چهار  
او کشته در میان ایشان محاربات و مضاربات واقع شده بعد از کشتش  
و کوشش بسیار عادل کرامی خان با امیرزا و کان تانار امیر سر پنجه نقد  
گشت و عثمان پاشا چون بر این قضیه وقوع یافت سر اسیمه از شامخی هزار  
کرده بجانب در بند در قلعه و مر قیو متحصن شد لشکر قربانستان از شامخی  
بارش رفتند قیطاس پاشا را با عبد الرحمن بیک و سلطانی که بمحافظه  
آنجا مأمور بودند بقتل آورده و آتش در قلعه ارش زده خاکستر کردند  
و از آنجا فارغ البال بقربانستان عودت کردند و بهاء الدین بیک ولد اولمه  
که بمحافظه قلعه قبلا و اعذاش مأمور بود قلعه را خالی گذاشته از زکم بجانب  
قفلیس افتاده و والده حمزه میرزا باین مقدار فتوحات مغرور گشته بتصورات  
ناقص عورات و مور قیو مهمات شیروانرا معطل و مهمل گذاشته عثمان پاشا  
از مورقا پوپرون نگرده عادل کرامی خان را برداشته در عین مرگ  
بقزوین معاودت کرد و قایم **سنة ثمان و ثمانین و تسعمانه** در بهار  
این سال مصطفی پاشای سردار از قشلاق از خروم برخاسته بر سر قلعه

قاص آمده شروع در تعمیر قلعه آنجا فرمود چون اخبار تسلط قزلباش بر ولایت  
پشروان و فرار نمودن عثمان پاشا بد مورقو و گرفتاری عادل کرای خان  
تاتار بمسامع جلال سلطان مراد خان رسید مصطفی پاشا را از سرداری عزل  
کرده آن منصب عالی بسنان پاشای وزیر ثالث مفوض گردانیده و هم در  
سنه محمد پاشای بوسنوی وزیر اعظم که در سلطه آل عثمان مانند او  
وزیر اعظم پیدانده قریب پانزده سال وزارت با استقلال سلطان  
سلیمان خان و مدتی وزارت سلطان سلیم خان کرده بود و شاه طهاب  
اورا ابوت مکانی خطاب میفرمود بحسب تقدیر در دست شخصی مجهول  
بضرب مار و قتل گشته و در جبهه شهادت یافت و هم درین سال در غزه  
شهر ربیع الاول عیقلی خان استاجلو حاکم خوف و با حوز پاشا  
سلطان محمد را که هنوز در سن ده سالگی بود بیادشاهی برداشته و فرمود  
که امر او حکام سائر بلاد خراسان را قهر و جبراً مطیع و منقاد سازند از جمله اولاد  
شکر بر سر مرتضی قلی سلطان پرتاک حاکم مشهد کشیده در میان ایشان در موضع  
طرق که در روز سهی شهر واقع است حربی بغایت صعب دست داد و مرتضی قلی  
سلطان منهورم گشته در چهار مشهد متحصن گردید و عیقلی خان چهار ماه در ظاهر  
مشهد گشته عاقبت بی نیل مقصود بهرات معاودت نمود در او از این سال و دهه  
سلطان حمزه میرزا بعضی از لشکریان قزلباش را بسرداری شاخ خان مراد  
بجگه بازخواست خون پدر خود میر محمد اله بر سر میر مراد و الی مارندران  
فرستاد و آنجا عت میر مراد را گرفته بقزوین آورده و او بقصاص خون  
پدر حکم بقتل او فرمود و دارائی مارندران را برادر خود تفویض نمود  
و امر قزلباش از تحکم آن خاتون متوجه گشته در دفع آن را بکوشش  
آخر قرار دادند که او را بمعشوقی عادل کرای خان تاتار نسبت دهند و در  
بقتل آوردن جمعی از قزلباشان سفاک بترک امر اعظم بدرون سرداری

پادشاه در آمده آن ضعیف سیده صالحه را که دست در کمر شوهر می حمیت  
زده بود جبراً و قهر ابرون آورده قتل کردند یک شبانه روز در صحرا  
در میان مردم عالم برهنه و عریان انداخته کسی بدفن و کفن او نپرداخته  
عادل کرای نیز با صد نفر از امیر زادگان و مردمان تاتار بملک ساخته بخاک  
بورانداختند **وقایع سنه تسع و ثمانین و تسعمه** در اوایل این سال  
سنان پاشای سردار بارض روم رسیده شاه سلطان محمد نیز جهت مدافعت  
او از قزوین متوجه سیلاق اران شده و شاه قلی سلطان ذوالقدر و بدت آغا  
و مقصود آغای تمغاجی را بجگه تمهید مصالح در ارض روم بخدمت سنان پاشا  
فرستاده بعد از وصول ایلچیان بخدمت سردار قرار چنان شد که سردار  
باستانبول عودت نموده شاه سلطان محمد نیز بقزوین مراجعت کند و ایلچی  
معتبر بدرگاه سلطانی فرستاده تمنیت سور شهرادگان کامکار بجای آورد  
تا باین پادشاهان بوسیله سردار بصلح و صلح منجر شود حسب فرمان سنان  
پاشا باستان عودت نموده شاه سلطان محمد ابراهیم خان ترخان را بطریق  
رسالت با تحف و هدایا باستان سلطانی روانه ساخت و سلطان مراد خان  
بصلح راضی نشده سنان پاشا را از وزارت خطمی و سرداری عسکر منصوره  
عزل کرده ابراهیم خان را بدستور مجوس مقید نگاه داشت و هم در ماه  
ربیع الاول این سال عیقلی خان شاملو باز آغاز لشکر کشی کرده جمعی کثیر  
بر سر فرویش محمد سلطان روملو حاکم نیشابور آمده بعد از خرابی و ویرانی  
بسیار که بآن ولایت رسانید کاری ساخته بهرات معاودت نمود و هم  
در او از این سال سلطان مراد خان اراده فرمود که شخراده جوان بخت  
سلطان محمد خان را سور خینه و سنت موکد بقانون و قاعده سلاطین آل عثمان  
بجای آورد جهت اجتماع مایحتاج سور و طلب امر او اعیان چاوشان و قیوچیان  
درگاه عالی باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده **وقایع سنه تسعین**

و تسعانه در او ایل این سال سلطان بهمال بعد از اجتماع میر میران و امرا  
واعیان ترتیب اسباب و آیین بستن شکر بی فتور فرمان داده که محل مکان  
جمعیت و طوی در سرای ابراهیم پاشا که در جانب غربی میدان اسب واقع  
شده آماده سازند و از باب صناعت و محترفات کوچه و بازار شکر و آتش نغینه  
فرنگ و دیبای هفت رنگ غیرت نگار خانه چین و رشک افزای خلد  
برین گردانیدند و وزراء اعظام و پیکر پکیان ذوی الاحترام بدان اکنه  
و مقام رفته سلطان جهان شایسته دیهیم و اورنگ آل عثمان بان  
مکان بخت مکان تشریف برده قریب ده ماه هر روز با زمره انجمن  
بارگاه بهشت آیین در غرفه که بوضع عزیز و طرح عجیب جمه نشین همایون  
مرتب کرده بودند منزل گزیده و هر یک او را و امرا و اعیان در اطراف  
و عواشی منزلی از چوب و تخته ترتیب داده قرار گرفته بنظاره غریب  
و عجائب صایع می بودند مهندسان هنر پیشه و استادان نگواندیش  
انواع لعبتهای خوب و اصناف صنایع مرغوب که زبان از تقریر آن  
عاجز و زبان از تحریر قاصر است بعرصه ظهور می آوردند از آنجمله استادان  
نخل بند پنج عدد نخل هر یک در عرض دو سال ترتیب داده بودند  
که هر یکی در بزرگی برابر درختی عظیم میکرد از اقسام میوه و گل از ریاضین  
و سبیل نوعی ساخته و پرداخته بودند که سپهر با هزاران دیده از نظاره آن  
چشم بر نمیداشت در اسنه و افواه مذکور و در دفتر ارباب حساب مطهر  
که بهر نخل سه هزار آلتون سکه در خرج شده و نخل کوچک بطریق عادت زیاده  
از پانصد و ششصد عدد بود مقدار سی هزار آلتون صرف کار شکر و صناعت  
سیرین کاریهای قند مکر نموده بودند از اقسام جانوران چرند و پرند  
از مرغ و ماهی که در ربع مسکون موجود است از هر نوع ده دوازده عدد  
که قسم چرند برابر قوچ و کوسفند و پرند مانند قاز و کلنگ و جانور از بسباع

نیز

نیز مثل شیر و پلنگ که عقل در صنعت آن چون صورت دیوار حیران و دیده  
در آن چون جسم بجان در نظاره مانده بود بآیین و ترتیب هر چه تا مظهر  
همایون آورده و شصت هزار آلتون درین دو ماه مصرف موش سازان پیش  
بازان شده که از اول شب تا نصف النهار نایره شعله آتش سرب فلک  
کشیده و راه سیر بر کواکب سیار می بست و بقیه سائر اخراجات این  
قیاس توان کرد و همچنان هر طایفه و هر طبقه مناب حرفه خود صورت  
نادر و پیکر بدیع آثار ظاهری ساخت و از ارباب حسن و ملاحظت و نظیر دار  
صاحب صحبت هر روز و هر شب در مجالس ارباب عیش و طرب و جمعی  
کثیر حاضر بوده بنغمات دلکش و ترنمات روح افزا نشاط پرور نامی افزود  
جوان و پسر و صغیر و کبیر محفوظ و بجزه مند بودند **بیت**  
پری پیکر بتان نغمه پرداز کھی از ساز دلکش که ز آواز نوای عیش و شربت  
می سرودند نشاط باده نوشان می فرودند و در آن ایام بجهت انجام  
علا دوام چاشنی کیر آن آستان فلک اقشام مائدهای طعام  
بعد کواکب چرخ فیروزه فام معدوم میا می ساختند و از غرایت  
اتفاقات جمه کتاب اطعمه آن سوریان زده هزار قاز را بدستور چهار پان  
نعل کرده از دوازده روز راه با ستا بنول پیاده آوردند از وفور  
طعمه لذیذ و کثرت اشربه لطیفه رسم و آیین جموع از عرصه عالم برانداختند  
و بعد از انقضای جشن و سوز سلطان پر سرور شاهزاده عالم پناه را  
بایالت مغنیب که محل سکونت بزرگترین شکرادگان آل عثمان و مقدر  
دولت آن خاندان کثیر الاحسان است فرستاد و چون خاطر اشرف  
از هم سوز شکر آده عالی تبار و ضمیر منیر آینه کردار عدالت کستر پرداخت  
پرتو اندیشه بر تنسيق امور مملکت انداخت حیدر پاشای چرکس میر میران  
سیواس را با موازی پازده هزار پیاده و سوار و پیکری دبلوک سوار

و بعضی از سپاهیان روم ایلی از راه دریای قلم بطرف کف بمعادنت عثمان  
پاشا در سفین کذاشته بیشتر وان فرستاد و محمد پاشای بوسنوی میر میران  
دیار بکر را بجهت ایصال خزینه و ذخیره قلعه تقطیس مامور گردانید سماعون کرمی  
باتفاق امر از قریب باشیه خصوصاً تقاق خان استاجلو و امام قلی سلطان  
قاجار بر سر راه بر ایشان گرفته چهل خروار زر و سائر ذخیره و مایحتاج قلعه  
نقیس که قریب بدو هزار خروار همراه داشتند از ایشان گرفته جمع کثیر در آن  
معارک کشته گشته بگلرکیان بر غم آنکه این فساد از مصطفی پاشای ولد غوغه  
میر میران چلد که قفادار لشکر بود تقصیر و تحا و ن کرده بلکه قزلباش تحریک  
او باین امر جرات کرده اند او را مقید ساخته بدرگاه پادشاهی فرستادند  
تلافی تقصیرات خواهد شد بگلرکیان مصطفی پاشا را حاضر گردانیده اراده  
گرفتن او کردند و نیز از کید ایشان واقف شده جمعی از ناوران کرمی که همراه  
داشت دست شجاعت از آستین جلادت برون آورده محمد پاشای  
سردار را با محمد پاشای و کر خادوم میر میران دیار بکر را بفریب تیغ زخم از خانه  
گتخای محمد پاشا میر میران از فرودم را که دست در کمر او محکم کرده قصد او داشت  
با چند نفر از ملازمان در دست از ناودان بقتل آمدند و خود بنفسه فی الفور سوار  
گشته از آن معرکه بدر رفت و هم در این سال علی قلیخان با غلبه و از حاکم  
تمام عباس میرزا را برداشته از دار اسلطنه هراة بعزم تسخیر بعضی بلاد  
خراسان برون آمده چون بسرحد بسزوار رسید شاه سلطان باتفاق ولد  
ارشدش سلطان حمزه میرزا از قزوین ایلعفار کرده تاخت بر سر او آورده  
سه منزل در میان ایشان مانده بود که علی قلیخان واقف گشته سالک طریق  
فرار شد و مرشد قلیخان را در قلعه تربت راه داده گذاشته خودش تا دروازه  
هرات در هیچ مکان غنای عزیمت باز نماند در او اسطه ششم شوال سنه مزبور  
سلطان محمد بطاهر قلعه تربت رسیده فی الحال شروع در محاصره کرده

چون آفتاب در پیچده درجه قوس بود منزل قشلاق در اینجا تعیین شده در رفتن قلعه  
ساعتی شد اما چون طوایف قزلباش بر تسخیر قلعه و بدست آوردن مرشد قلیخان  
بالطبع راضی نبودند اثر جد و جهد مترتب نشد **وقایع سنه احدى و تسعين و تسعمائة**  
در او اسطه ششم ربیع الاول این سال که آفتاب در اول درجه ثور بود شاه سلطان  
محمد برای تدبیر میرزا سلیمان وزیر از سر قلعه تربت برخاسته آوازه معاودت  
و آنهنگ عراق ساخت که بزایرت مشهد رضویه علیه التحیه و الثناء در طاس  
کبند بوقلمون انداخت و چون یکمزل راه طی کرد غنایت عزیمت بجانب هراة  
معتوف گردانیده ایلعفار بر سر عباس میرزا و علی قلیخان که در آن حین در میان  
رباط شملک و قصبه کوسویه نشسته بودند برده در یکشب همچو فرج زاهد قطع  
نموده در وقت طلوع آفتاب روز دوشنبه بیچدهم ماه مزبور در دهنه تیریل غل  
قراولان لشکر شاهی بر سر طلائیه دشمن که سردار آنجماعت حاجی کوتوال  
بود ریخت بانذک زمانی مقابله حاجی کوتوال با رفیقان اسیر و دستگیر شده  
بقیة اسیف شکسته غنای کشته رکاب خود را بار دوی علی قلیخان رسانیده  
ایشان نیز سراسیمه برخاسته مجال محاربه و مجادله نداشتند روی  
بوادی فرار نهادند لشکر سلطان محمد از عقب علی قلیخان باتفاق عباس  
عباس میرزا نیم جانی از آن معارک خوشخوار بکنار کشیده خود را بدون  
شهر و حصار انداختند و صباح روز دیگر که خسرو خاور با صد هزار کوفرازی پی  
انحضام لشکر سپهر حاکم خون اشام از نیام بر کشیده و بلعات تیغ  
در افغان عرصه عالم را خون افشان گردانید و لشکر جلادت اثر عراق بطاهر  
بلده هرات رسیده در باغات و بساتین آنجا نزول نموده شاه سلطان محمد  
مترقب ایشان مدرسه سلطان حسین میرزا محل موکب همایون ساخت  
و بدستور قلعه تربت بمحاصره شد فرمان داده قزلباشان در آن واد  
بنوعی که در سر قلعه تربت گردند چنان تقید نمودند هر کس بعیش و عشرت

دوازده صحت که مقضای آب هوای آن بلده است مشغولی نموده چندان تقریر  
اورا باد پنداشتند میرزا سلمان وزیر که چون بکرات این احوال و اختلال  
از طائفه قریبش مشاهده نموده در صد و آن شد که چند نفر از اعیان و امرا  
ایشانرا بقتل آورد تا فرمان شاهی و احکام پادشاهی نفاذ یابد قریباً شش  
برای او اطلاع حاصل گشته با تفاق در قتل او هم زبان دهنده گشته  
در روزی که میرزا سلیمان از راه خیابان بحکم کاظم میرفت یوسف پیک افشار  
پسر قلی پیک قورچی باشی در تحت سفرا، سر راه برو گرفته خواست که اورا بقتل آورد  
یکی از اجبا اورا ازین مقدمه واقف گردانیده اورا را تغییر داده با مضطرب  
تمام خود را بدو تنهانی شاهی انداخت امر او اعیان قریبش اورا تعاقب  
کرده کتلی مسلح سوار و پیاده اطراف دو تنهانی را احاطه کرده طلب میرزا  
سلیمان کردند شاه سلطان محمد و حمزه میرزا که در آن اثنا اراده خواستگاری  
دختر او کرده بود هر چند التماس نمود که اورا خلاص سازند فائده نگردید  
پیک قورچی باشی که با وی این فتنه بود نزد شاه آمده محمد و پیرش آمده  
گفت اگر شاد دست دادن او مبالغه نماید ضرر کلی بارگان دولت شما خواهد  
رسید صلاح وقت آن است که اورا بمن سپارید که مجوس دارم  
تافئه و فساد ساکن شود میرزا سلمان را از درون خانه برون آورده  
تسلیم او کردند بعد از دو روز در باغ زاغان و کلانغان و کلبان فتنه انگیز  
قریبش تکرار بر سر او هجوم اورا بقتل آوردند **بیت**  
این همه غوغا برای کشتن ما بهر صیت در از ازل ما گشته عظیم و غوغا به صیت  
و سائر اشعار آبداران وزیر لکوی آثار در آن سنه و افواه بسیار است همه وادی  
مروار است و بحدی فضیلت و قابلیت پیراسته بود این بیت نیز از اشعار  
او ثبت افتاد **بیت** بازم زیار مرثیه دیدار میرسد دل در طبعین است مگر با میرسد  
سلمان اگر رسید بلای از و منال که عاشقی بلا تو بسیار میرسد القه شاه سلطان

محمد و حمزه میرزا بعد از قتل میرزا سلمان چهل روز در هرات توقف کرده تمامی باغات  
و عمارات انجار را رخ و شمیم نگاه نگاه کرده در شب پانزدهم شکر شعبان المعظم سنه  
مذکور با علیقلیان و عباس میرزا کرک آشتی کرده از ظاهر هرات برخاسته  
رایت عزیمت بلکه طبل هزیمت کوفته بصوب عراق افراخت و چون بنواحی سبز  
رسیدند که حسین پیک ولد سوندوک قورچی افشار که حکومت انجا بدو  
تعلق داشت سر از رتبه اطاعت کشیده در قلعه سبزوار متحصن شده شاه سلطان  
محمد حمزه میرزا را بگرفتن حصار انجا مامور ساخت میرزا حمزه میرزا را بگرفتن حصار  
انجا مامور ساخت میرزا حمزه در الفور شروع در محاصره کرده بعد از یکروز قریباً  
قلعه را مفتوح ساخته حسین پیک را با تابانش بقتل رسانید و تفویض ایالت  
مشهد بسلمان میرزا بنیره عبد الله خان استاجلو که دختر زاده شاه طهماسب  
بود کرده لالگی و کده خدای اورا بشا هفتی پیک قورچی او غایب جمع فرموده بقریب  
معاودت و مرشد قلیخان در رغبت شاه سلطان بر سر سلمان میرزا و فائده  
او غلی رفته ایشان تاب مقاومت نیاورده مشهد را خالی گذاشته فرار  
کرد مرشد قلیخان بلا منازعه و مجادله مشهد را بقبضه در آورده بمدرین  
سال سلطان مراد خان سیاهوش پاشا را بمنصب جلیل القدر وزارت  
عظمی سرافراز گردانیده سرداری عسکر دیار عجم را بفرازد پاشای وزیر ثانی  
مفوض نمود فرهاد پاشا با جوشش در یاخروشش از استانبول متوجه دیار  
عجم گشته تفاق را از خنجر سعد برون کرده قلعه و ایروان بنا فرمود اثر فرهاد  
موافق تاریخ است و سنان پاشای جنال او غل را بطریق وزارت و خضر  
پاشای میرمیران شام را با حکام و امرا گردستان در روم ایلی بجهت ایصال  
خرزینه و ذخیره قلعه تفلیس که در آن زمان بغایت امیر عسیر بود روانه گردانید  
راقم صرف نیز در آن سفر همراه بود در بند طومانش کافران کورچی  
با تفاق بعضی از امرا قریبش سر راه بر عساکر اسلام گرفته با وجود

که عسکر منصوره زیاده از پازوه هزار سوار بودند و عدد کافران بیافند نفر نرسید  
اول شکست بر لشکر اسلام افتاده اما آخر بواسطه ثبات قدم حسن پاشا که  
چند در میان کافران ایستاده عسکر اسلام از آن در طه سالم برون آمدند  
روز دیگر طوائف قزلباش قزاقلو و اسپر لوسر راه از میان جنگل رودخانه  
نخود در کیننگاه لشکر نشسته منتظر فرصت بودند که حسن پاشا برکند  
ایشان واقف شده فقیه را با بعضی از امراء روم ایلی بر سر ایشان فرستاده  
علیه پیک اسپر لوسر در انجاعت بود اسیر و دستگیر شده منصرف گردیدند  
**وقایع سنه اثنی و تسعین و تسعمانه** در بهار این سال فرهاد پاشای سردار  
سفر گرجستان اختیار کرده قلعه بوزی را تعمیر فرموده از انجا بدر بند طومارش  
رفته قلعه نیز در انجا از شک و کل بنا کرده در عرض چهل روز با تمام سانی  
حسن پاشا میر میران از فرودم را بمحافظه انجا و علی پیک بوسنوی میر لوی  
موره را بدستور بکلر پیک در لوی کذاشته از انجا بطرف حصن و حرکت  
آمده خواست که در انجا نیز قلعه بنا کند عساکر منصوره با او درین امر موافقت  
نکرده بلکه طریق خلاف ورزیده بسیار ضرر باموال و ارزاق مسلمانان  
از انجمله عربانه خاص فرهاد پاشا را نهب و غارت کرده جارینه مجبونه او را  
که با سباب خاصه او از مرصع آلات شمیر و ترکش و سپر و پوستهای سموم  
ووشق که در درون عرابه بود بیرون آورده بیجا کردند و هم درین سال محمد  
کرای خان تاتار با لشکر زیاده از قطرات امطار بشیر و ن آمده محمد خان  
ذوالقدر حاکم انجا را با تاتار بمانش بر خاک بوار انداخته با اتفاق عثمان  
پاشای وزیر از آب کرج عبور نموده و ولایت کبجه و قراباغ و بردع را با تاتار  
و مضافات آن بینمای تاتاری بیاد فاداده موازی صد هزار سپر و دختر  
مسلمانان را اسیر کرده بجانب کف برد شاه سلطان محمد در عقب لشکر تاتار  
بقرا آغاج آمده امیر خان موصلو حاکم تبریز را سردار لشکر قزلباش

چون میب خان تکلو و شاهرخ خان ذوالقدر و سپر محمد خان استاجلو که هر یک  
دعوی انفراد میزدند اطاعت یکدیگر نکرده نفاق ورزیدند و قحطی عظیم در میان  
اردوی ایشان افتاده بی نیل مقصود کاری ساخته عودت نمودند و بعد از  
آن ایالت شیروان با امام قلی خان قاجار تفویض گشته با عسکر قراباغ بر سر  
عثمان پاشای بشماخی رفته عثمان پاشا در صحرای علی چوپان در مقابل قزلباش  
صف آرا گشته مقاتله و مجادله صعوبت دست داده شکست بر لشکر قزلباش  
افتاده غنائم نامحسور از اسب و ارشتر و خیمه و خرگاه و مرصع آلات  
و اوانی نقره و فروش ابریشم و زر بفت نصیب لشکر عثمانی شد  
در این اثنا سلطان مراد خان کس بطلب عثمان پاشا فرستاده او را  
بنوید وزارت اعظم و سرداری دیار عجم باستانه دولت حشم آوردند عثمان  
پاشا حیدر پاشای خادم را بمحافظت شیروان بدستور وزارت گذاشته  
از راه دمر قیو بمعادنت طائفه چرکس بطرف کف رفته بواسطه عداوتی  
که در هنگام آمدن محمد کرای خان تاتار بجهت غارت الکا و شیروان پیدا کرده  
بود برادرش بنوید خانی مستطرد گردانید و با اتفاق او  
بر سر محمد کرای خان رفته و او تاتار مقاومت نیاورده روی در وادی  
فرار نموده برادرش شیروان کرای با عسکر روم و تاتار او را تعاقب کرده  
بدور رسیده بقتل آورده با مداد و استعانت عثمان پاشایکی از صد گشته  
بر سلطنت روس تاتار متمکن شد و از وقوع و صدور این قضیه التفات  
سلطانی نسبت بقیمان پاشا متضعف شد چون بسده بوسی آستان شجره  
فایز گشت منظور عوارف بیکرانه و مشمول عوارف خسروانه شد بمنصب  
وزارت عظمی و سرداری لشکر کیتی گشا سرافراز گشته مقرر چنان شد  
که زمستان در قسطنطنیه قشلاق نماید اگر چنانچه فتنه و آشوب از طرف کف  
و تاتار صدور یابد از دریا عبور کرده بدفع او مشغول شود و الا بعزم شیخ

اذربایجان روانه شود هم درین سال شاه سلطان محمد و حمزه میرزا از قزاقان تبریز  
آمده امیرخان حاکم آنجا را مقید کرده بقلعه قهقهه فرستاده بعد از چند روز حکم  
قتل او کرده تفویض ایالت تبریز بعلیقلیان قلیچ او علی استاجلو نموده قساق  
در آنجا فرمود **وقایع ثلاث و تعیین و تسامه** در اوایل این سال عثمان  
پاشا خاطر از طرف کفه و تانار مطمئن داشته بعزم تسخیر تبریز و سایر  
بلاد اذربایجان چون شیرخان و پهل دمان از قساق قسطنطنیه روانه  
شد و شاه سلطان محمد و حمزه میرزا که در آن اثنا در امور سلطنت با پدر  
مشترک بود بجز دشمنیدن این اخبار با خانه و کوچ از تبریز بخواستند بطلب  
رودخانه ازوم نبل رفتند و عثمان پاشا بظمت هر چه تمامتر متوجه تبریز  
و در روز جمعه بیست و چهارم رمضان المبارک همین سال در کنار رودخانه  
اخی که در نیم فرسخی تبریز واقع است نزول اجلال فرمودند که باس  
فلک حماس باوج مهر و ماه رسانیده روز دیگر بلا منازعه و مانع موضع  
اخی خودی مضرب خیام عساکر نصرت مآثر گردید برادر علیقلیان که با معونه  
از قزاقان که شکر کوچ بند کرده بمحافظه قیام میکردند همان لحظه تاب  
صدمت عساکر کردون قران نیاورده نزدیک بغروب آفتاب با اعیان  
تبریز ترک محافظه کرده چون سیما بهریک بطرفی از اطراف پراکنده  
شدند و بعضی از اجلاف بطریق عادت بشجاعت و تهور خود مغرور گشته  
بودند عیال و اطفال خود را بحکامات فرستاده دروب و کالین بامشوق  
داشته بمعاملات خود مشغول بودند که عسکر منصوره داخل شهر و محلات  
گشته در آن شب محله سرخاب قریب بنصف شهر بباد نهب و غارت  
رفته تاراج و یغاشد علی الصبح قاضی کامران و مولانا محمد علی شیخ الاسلام  
و سایر اعیان بجز دستبوسی وزیر زمان آمده فریاد الامان از مردم  
و اشفاق آن وزیر با استحقاق چندی از طوائف گرجی برای محافظه

و بساق محلات و شهر تعیین کرده ارسال داشتند که از لشکریان ضرر و آسیب برآید  
و متوطنان آنجا نرسد و از آنجا کوچ کرده نزول در موضع جرناب واقع شد  
و صباح روز عید فطر با سرداران و گردنکشان سپاه در باب محافظه تبریز  
مشاوره نموده جمله برآن قرار دادند که دارالاماره تبریز را که موسوم است  
ببشت بشت قلعه نموده اطراف او که حصاری در کمال استحکام داشت تعمیر  
کرده برج و باره و بدن ترتیب نمایند اطراف آنرا پیموده برادر سپاه  
نیکو یان قسمت کرده در شصت روز قلعه در غایت متانت و حصانت  
تمام کرده اول حفظ و حراست آنجا را در عهده اتهام سنان پاشای  
وزیر چقال او علی کردند آخر بجعفر پاشای خادم میر میران طرابلس  
شام رجوع کرده موازی هفت هزار پیاده و سوار با ذخیره یکساله بدو  
داوه در آنجا گذاشتند و طبل معاودت کوفته بنا بر بعضی مقدمات  
که یکی از آنجمله قلت عمیق الاغان بود یکماه هر روز علیق چاروی سپاهیان  
منحصر بیک مشت پوست درختان بانگ بچ علف چایر بود که از زمین  
بصدجو و ثقیل کننده بچارو امیدادند دوم بیماری عثمان پاشا که بعد از یکماه  
که در تبریز توقف فرمود بیماری سخت بدو عارض شده روز بروز سمت شداد  
و از دیادمی پذیرفت سیم مردم تبریز بمقتضای طبیعت خود چند نفر از طائفه  
نیکو یی را که بیب چکیکی محلات تعیین فرموده بودند بقتل آورده طوائف  
سپاه از قسطنطنیه و نیکو یی از صد در این واقعه بی آنکه عثمان پاشا عرض نمایند  
بجورم بشهر و بازار آورده در عین واحد با موازی پازده هزار مرد پیر  
و جوان توانا و ناتوان از تیغ بیدریغ گذرانیده اموال و از راق ایشانرا  
نهب و غارت کرده اهل و عیال ایشانرا با سیری بار دو آورده یکماه چهل روز  
لایق قطع اموال مردمانرا که در زیر کل وزیر زمینهای خانه پنهان ساخته بودند  
برون آورده بار دو می کشیدند از آنجمله اهالی تبریز قنقر گشته بقیه ایساف

فرار کرده بحوزه میرزا رفته او را از اوضاع عثمان پاشا و زبونی عسکرها آگاه کردند  
حوزه میرزا بعضی از امرای خود را بجوالی تبریز فرستاده با سنان پاشای  
چغال اوغلی که در سعید آباد قراول بود مجادله کرده قربانان غالب آمدند  
و شکست بر لشکر عثمانی افتاده از استماع این اخبار حمزه میرزا بجری و غیره  
گشته با موازی پنجاه سوار بجوالی اردوی آمده قریب بمسک در محل عصر  
پنجر بکیان و عموم سپاهیان خبردار شده در مقابل شهنشاهه به بند میرانشاه  
صف آرا گشته بعد از مجادله و مقاتله هنگام غروب آفتاب بلکه نامان  
عش با زار و دگر کرم بود چون بکربکیان و امر او اعیان اراده نمودند  
که بمنازل خود عودت نمایند قربانان بهینت مجموعی از عقب لشکر  
منصور هجوم کرده محمد پاشای میرمیران دیار بکرا بقتل آورد مراد پاشا  
میرمیران قرامان که با اسب در چاه افتاده بود با چندی از امر او اعیان  
ایرود دستگیر کرده چنانچه صد سوار از قربانان بواسطه تاریکی شب  
خود را بزنجیر و عرابه زده از اسب افتاده عرابه چیان سرایشان را از تن  
جدا کرده بعد از چند روز که مهمات قلعه تمام یافت عساکر نصرت مآثر ایوب  
جنداب کوچ کرده قرار دادند که قریب بنشب غازان نزول نمایند که حمزه  
میرزای تاجاشی از عقب اردوی همایون در آمده از زمین دیار بکرا  
فیروزی شعار هجوم بر چغال اوغلی آورده با موازی هشتاد قطار ایشان  
او را بار بار برده خسارت بسیار با موال و ارزاق عساکر رسانیده تا جوی  
خیمهای اردو رسیده خسرو که خدارا که آهز میرمیران از ضرور شده بود  
در میان خیمها از پا در آورده سراور بردند و هنگام شام در مقابل اردو  
در ظرف سرد رود فرود آمدند روز دگر که عثمان پاشا در حالت نزع بود  
او را در تخت روان گذاشته کوچ نمودند و سنان پاشا بدستور  
قفا در عسکر منصور بود بقریه نظر نزول واقع شد در همان شب فرود

عظیم

عظیم بر عثمان پاشا واقع شده روز دگر که عازم جلو شدند در آشنای راه جان  
بجانب آفرین تسلیم کردند و حمزه میرزا از عقب لشکر در آمده طائفه شامورا  
با اسمعیل قلیخان از جانب یمن و تقی خان استاجلورا از طرف یار  
و خود در قلب و جناح در حرکت آمده چون دو فرسخ راه باین عنوان  
عبور کرد طائفه شامورا از جانب دست راست خود را همچو پروانه بر لشکر اسلام  
زده آتش جدال و شعله قتال مشتعل و نار مقاتله ملتهب گردانیده جانب  
دست راست عساکر منصوره که در عمده اهتمام بکربکیان و لشکر دیار بکرا  
و اناطولی و قرامان بود در هم آمده حمزه میرزا و تقی نیز در حرکت آمده  
نزدیک بان رسید که چشم و زخمی بعاکر فیروزی اثر رسد که قوی  
و سپاهی و سوار و سائر طوائف بیکه نفع از قلب و جناح با اسپهای توانا  
با موازی دوسه هزار سوار بهینت مجموعی بر طائفه شامورا حمله آورده از صدر  
این قضیه متوهم و سراسیمه گشته خاسر و خائف عودت فرمود در محل  
شام لشکر اسلام پراکنده با خطر اتمام در خوالی طسوف فرود آمده علی الصباح  
فوت عثمان پاشا را شایع نموده پنجر بکیان و امر او اعیان و ارکان دولت  
آل عثمان سنان پاشا را در میان خود بسر داری نصب کرده از آنجا  
در عرض دو روز با باقی آمده بغسل و کفن عثمان پاشا پرداختند فقیر علی  
در عقب لشکر فیروزی اثر دونداری بود در هر منزل تخمینا پازده  
هزار بلکه زیاده از اسب و اشتر مانده در سر راه می گذاشتند و آنچه  
مرده بود شکم هر کدام که می شکافتند مقدار دو من خداوند کاری بلکه  
مضاعف ریک در جوف و شکم ایشان جمع شده بود اقل صد هزار چاروا  
در ولایت تبریز مانده بود که خلق آن دیار هر چند در محافظه آن اقدام  
و سعی می نمودند مگر اسب زنده بهار نرسید چون سنان پاشا  
بواسطه رسید از استانه دولت آشیانه سلطانی یرلیغ بدیع تبلیغ

جهت سرداری او عزا اصدار یافته قریب دو ماه سنان پاشا سردار سپاه بود  
و هم درین سال خاقان نصرت بزرگ مجد الدخان اوزبک را با لشکری  
که محاسب عقل دراک در شرح تعداد آن عاجز بود از آب چگون عبور کرده در قریه  
الاسلام بلخ نزول اجلال فرمود بعد از چند روز عخان یکران بجانب  
ولایت بدخشان معطوف داشته تمامی آن ولایت ازید تصرف اولاد  
سیمان شاه بن میرزا یادگار محمد بن ناصر بن عمر شیخ بن میرزا سلطان  
ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان بدر  
برده ولایتی که زیاده از دویست مسمی سال در قبضه اقدار اولاد تیموری  
و طوائف ختمای بود بیک حمله مسخر گردانید داروغه نشین کرده مستقر  
عز و جلال خود بدار الفاخره بخارا عودت نمود **وقایع اربع و تسعین و تسعمین**  
درین سال سلطان مرادخان بواسطه دفع فساد قزلباش که جعفر پاشا را  
پنجاه در تبریز محاصره کرده بودند فرما د پاشای را سردار ظفر شعار نموده  
بمعاونت جعفر پاشا فرستادند و او حسب الامر پادشاهی از دار السلطنه  
قطنینیه برون آمده با سپاه ظفر فرجام متوجه دیار اعجام شد اما  
قبل از وصول او بدار السلطنه اوزبک بجان محمدخان ترخان حاکم کاشان  
و ولی خان تکلو حاکم همدان و سیب خان شرف الدین اوغلی والی  
ری و آمت سلطان ذوالقدر حاکم شیراز با تفاق لشکر عراق و فارس  
در اول درجه جدی متوجه آذربایجان گشته چون بحالی تبریز رسیدند  
کس نبرد شاه سلطان محمد و حمزه میرزا فرستاده پیغام دادند که کافی که با  
قتل امیرخان شده بتخصیص علی قلی خان صارو سولایغ و اسمعی خان شامورا  
گرفته بهما سپارند که قصاص کرده بعون او در عرض یک هفته حصار تبریز را  
بخاک تیره برابر سازیم سلطان حمزه میرزا درین وادی بتهور آمده عناد  
ورزیده سخنان درشت در مقابل جواب امر اکفته بلکه چندی از طوائف

قزلباش که در نیمه اول غلوه داشتند و ساعی بودند بقتل آورده قصد قتل امین  
نیز کرده رسولان خاسر و خائب عودت نموده زمره از متابعان خود را  
بمحصه قلعه مانور گردانیده هر روز با جمعی از دلاوران خونریز از خیابان  
تبریز برون آمده با امراء عاصی زد و خورد میکرد چون چند روز بدین تیره  
گذشت امراء عاصی پنهانی مکتوبی بجعفر پاشا فرستاده اظهار طویت  
و عهودیت بدرگاه عثمانی کردند اگر چه این قضیه خالی از صدق و کجی از حقا  
نبود اما جعفر پاشا از صدور این احوال بغایت مسرور گشته مخصرا  
بشاست و خرمی دست داده هر روز در قلعه کتاش ده بیرون آمده  
علامت شجاعت و آثار جلالت بمنصه ظهور آورده چنانچه یکروز جمعی از پیران  
روم از حصار بیرون آمده شاهرخ خان ذوالقدر مهر دار را که در سپه نجی طفت  
قیام مینمود دستگیر کرده تا موازی سی نفر از اولاد و اتباع آغایان او را  
بقتل آورده و دفعه دیگر جمعی از متهوران برون آمده طوب کله کوش که از زمان  
شاه طهماسب در قلعه کوه کز چلق بود تبریز آورده در سر میدان در بونصب کرده  
بقلعه خسارت بسیار میرسانیدند از جمله طوبه های نامدار شاهی بود و ده  
جفت کاوا از کشیدن آن عاجز بود در یک طرفه "نه العین و ستار با دو طرفه"  
خود را در آنجا بسته دستها چون زنجیر در کمرهای یکدیگر استوار کرده  
کشان کشان باندرون حصار آوردند **بیت**

در اقبال و ادبار کردون دون رک جان تدبیر ما بکسلد چو آمد بموی تو آینه  
کشید چو بر کشت زنجیر ما بکسلد و قلی پیک قورچی باشی افشار که خمیر مایه نفاق  
قزلباش بود و حمزه میرزا اراده نموده که سزای او را در کنار نهند چون او  
ازین واقعه آگاه گشته با جبار قلی برادر زاده اش فرار کرده بدرون قلعه  
تبریز نزد جعفر پاشا رفت او را از کید و مکر و نفاق قزلباشان واقف  
ساخته بقتی که بقیچیان زده بودند و از درون پنجال حسن پیک نقب

پای دیوار حصار برده بودند و از ده نزع مسافه مانده بود که پای دیوار حصار  
سرکنه جعفر پاشا را خبردار کردند از جانب قلعه نقب راکشاده باندرون آمده  
بقیچا را بقتل آورده آب در نقب بسته خراب و مسدود کردند امر اعظمی چون  
از موافقت حمزه میرزا نمودند و بایوس شدند طها سب میرزا نام برادر و کراورا  
که در سن نه سالگی بود و لاله کی او در عمده مراد پیک ترکان بهار بود او را  
فریب داده از درون خانه شاه سلطان محمد بیرون آمده برداشته بجانب  
عراق معاودت نموده او را از قزوین بر تخت سلطنت نشاند در تمام بلاد عراق  
و فارس خطبه و سکه بنام طها سب میرزا کرده امر او اعیان منصب و الکاه  
او را با تصواب یکدگر در میان خود قسمت نموده امر وزارت و مهم صدرت  
بمسب خان قرار گرفت و سلطان حمزه چون بر این احوال مطلع شد اسمی  
خان شاملو خاکم قزوین را بواسطه خرم و احتیاط اهل و خیال طائفه شاملو  
که در قزوین بودند مقدم بانصوب ارسال داشت و خود از عقب او با علیقلی  
استاجلو و محمدی صار و سولایغ در حرکت آمده چون بنواحی سلطانیه رسید  
امراء عاصی خبردار شدند طها سب میرزا را برداشته در صابین قلعه نام محل  
برابر اوصاف آراگشتند با وجود آنکه مردمان طها سب میرزا جمع کثیر و رفقها  
حمزه میرزا قلیل بودند فضل الهی و عون ناسناهی مد حال و معاون احوال  
سلطان حمزه میرزا گشته ولی خان تکلو با پیشش عطا پاک مال در عین  
مجازه و دار و کیر بخاک هلاک افتاده شکست بشکر طها سب میرزا رسید  
و حمزه میرزا خود بنفسه در آن معرکه داد مردانگی داده و چار محمد خان  
و مسیب خان و وزیر و برادرش طها سب میرزا شده هر سه را مقید و دستگیر  
و اسیر پنجه تقدیر گردیدند اکثر اعیان که مفیدان آن معرکه بودند بقتل  
آمده و بقیه اسیر شکسته عنان و کسته همار طائفه تکلو و ترکمان  
بجانب عراق و همدان رفته از توهم آنجا نیز ایشانرا مجال توقف

مانده بصوب دارالسلام بغداد توجه کرده اطاعت و انقیاد با ستان آل عثمان  
نمودند و آمدن فرهاد پاشای سردار لشکر قیامت اثر در تبریز شایع شده  
شاه سلطان محمد و سلطان حمزه از تبریز بیرون آمده اولاد اطراف دنج  
خواجهر رشید الدین محمد که در موضع خمسه بود حصار بنا کرده از آنجا روانه تبریز  
شد جعفر پاشا را بخواجف علی خسته روانه مستطهر و مستمال نموده خزینه خود  
مستوفی جمته اخراجات عسکر تعیین نموده اطلاق اسم وزارت بر کرده  
بقشلاق از فرود عودت فرمود و سلطان محمد و حمزه میرزا بعزم قشلاق  
قرا آغاج رفته در آن مکان خودی نام پیری دلاک که مرتبی تربیت  
اوسمی خان و محبوب میرزا بود آن سرو بوستان سلطنت و گل  
گلستان سیاد ترا در میان خرگاه در نصف الیل ضرب خنجر آبدار  
غریق بحر خون ساخته فرار کرده نزد اوسمی رفت اگر چه نسبت این  
قضیه با او کردند اوسمی خان نیز خودی را گرفته بنزد شاه سلطان محمد  
آورده بقتل رسید و علی قلیخان و اوسمی خان با اتفاق خوانین  
و اعیان فرهاد پاشا ابوطالب میرزا پادشاهی نصب کرده از یورت  
قشلاق قرا آغاج آهنگ عراق تقصیم داده چون بقزوین رسیدند  
امراء عراق و فارس با ایشان در این امر مطوعت نکرده طریق محال  
ورزیدند با نظره ابوطالب میرزا را برداشته بجانب کاشان و اصفهان  
نضت کردند در هیچ محل و مکان کسی التفات با ایشان نکرده هر میری  
و حاکی بزعم خود ملوک شده رأیت استمداد و علم حکومت و استمداد  
برافراشت و هم در اول بهار همین سال با فساد و مفیدان درین  
مرشد قلیخان و علیقلیخان شاملو دوستی و مصادقت بدشمنی و عداوت  
مبدل شده علی قلیخان بواسطه پیشه روحیاس میرزا با لشکر همراه و فرار  
برداشته از راه قاین بجانب مشهد روان شد چون بهجاری جناباد

رسید مرشد قلیخان بعزم رزم مشهد بیرون آمده در بیابانی که میان خناباد و حویلا  
واقع شده تلافی فریقین دست داده مرشد قلی خان با طائفه استاجلو که سردار  
ایشان مصطفی سلطان ولد کچل شاموروی بود مقدمه ساخت که در کبر و در عباس  
میرزا برداشته بنزد مرشد قلیخان آورد غالب مرف بود از عقب سرا و خبر رسید  
که طائفه استاجلو میرزا را برداشته بنزد مرشد قلیخان رفته از استماع  
این اخبار دو روز نهاد او بر آمده آه سرد بر کشید **بیت**  
چو بتره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیابد بکار روی از مو که بر تافته  
غان ریز بطرف هرات رفت و اکثر اعیان او ایرود دستگیر شده مرشد  
قلیخان خوش حال و کامران بطمطراق هر چه تمامتر عباس میرزا را  
بمشهد برده بسطنت نصب کردند و حمله الملک شد **وقایع سنه خمس**  
**و تسعین و تسعمانه** در اوایل این سال فرهاد پاشای سردار بعزم تسخیر ولایت  
سماعون متوجه کرجهستان شده قلعه کورخانه را تعمیر فرموده در آنجا حیدر  
پاشا را بطریق بکلر بکی نصب کرده سالم و غانم عودت نموده و هم در آن  
سال در فصل بهار که خاقان شرقی انتساب بعزم تسخیر اقلیم چهارم  
پای سعادت در رکاب آورد و همیشه سرا پرده پادشاهی از دنبال ماتی  
برگردن بسته آرا مکی حوت بنز تمکاه حمل آمد خاقان مالکستان  
عبداله خان اوزبک بتسخیر ممالک خراسان مصمم شد و با مواری  
صد هزار سوار خوشنحو از آب آمویه عبور نموده چون رأیات نصرت  
آیات سایه همایون بر ساحل مرغاب انداخت علی قلی حاکم هرات خبردار  
گشته بآدن مردم بلوکات بدرون قلعه شهر فرمان داد دل بر تخمین قرارداد  
و در روز پنجشنبه بیت و هفتم شهر جمادی الآخر همین سال صحرای سقلمان **کلیان**  
مضرب نیام عا کر نصرت انجام خاقانی گشته جمعی از بهادران جلادت آثار  
و فرقه از اذربایجان شجاعت و شاره در وقت غروب آفتاب همین روز تار و

ملک تاخته بسی از قره باش با بر خاک هلاک انداختند و صباح روز جمعه  
بیت و هشتم آن ماه اردوی کیهان پوی از صحرای سقلمان برخاسته  
در آنک کار و بار و ظاهر مزار فایض الانوار خواهد محمد بوران و اراضی  
قریه غلو از نزول اجلال فرمود و در آن موضع بخت افزود توقف  
نموده چاشت روز یکشنبه غره ماه رجب آفتاب عالم تاب در پنجم در به جوزا  
بود که مدرسه میرزا محل سوکب همایون خانی گردید و همان لحظه دار و نکان  
و یاسچیان بضبط محصولات قرا و قصبات تعیین گشته فرمان و اجاب  
بنفاذ پیوست که جمعی از فقرا و ضعفا و کاروان که بواسطه قلت بضاعت  
و عدم استطاعت در موضع و منازل خود مانده اند کسی مزاحم احوال ایشان  
نشود روز دگر لشکر فیروزی اثر بر اطراف شهر محیط شده ابواب خروج و ورود  
بر روی متحصنان مسدود گردانیدند و امیر قلی با کولکاش تقسیم و تعیین  
سببه و مورجل مقرر شده در مقابل هر برجی از برج شهر سببه و مورجل  
قرار داده محافظت آنرا در عمده و اهتمام امراء عالی مقدار کرد و علی قلیخان  
بمشهد فرستاده از ایشان در نیباب امداد و استعانت طلبیده چون  
در آن حین در ظل رأیت عباسی زیاده از شش هزار سوار جوار موجود  
بنوجرات بر آمدن نکرده تقسیم عزیمت عراق کرد با امراء و لشکر یان پر  
انبار که سیرت ملوک طوائف گرفته بودند جمع ساخته بدفع سپاه عبدالله  
خان قیام نماید و نور علی چکنی راجحه اعلام این اخبار به راه فرستاده خود  
بسرعت و استعجال با اتفاق مرشد قلیخان و اکثر امراء خراسان متوجه  
عراق گشت و این خبریانی بود که از شاه عباس بدور رسید که چرا  
که از عراق اگر بسطنت با و قرار میگرفت و در عرض سه سال با امداد او  
کسی نیاید چون شاه عباس بدار السلطنه قزوین رسید بر تخت  
سلطنت موروثی جلوس فرموده هر روز فرقه از امراء ایشان در زمره

خواین عالیمکان بلاز متش مبادرت نموده تبینه کفته پادشاهی حسین  
باستانه معدلت آشیانه دولت اختصاص می سوده در ظل رأیت نصرت  
آیتش مجتمع گشته امر و فرمانش را مطیع و منقاد گشته تا اوسهی خان و علی  
قلیخان ابوطالب میرزا برداشته در قزوین بعز بساطبوسی مبادرت  
کرده شاه عباس هر دو را بتحریک مرشد قلیخان با محمدی صابو و سولان  
بقتل آورد همگی توجیه بر رواج و رونق مملکت گماشته بود اما اینجا که عادت  
امرا و قزلباش است در باب قتل مرشد قلیخان اتفاق کرده خواستند  
که او را از میان بردارند شاه عباس برین قضیه آگاه گشته طایفه قزلباش را  
عموما طلب داشته اشاره بگرفتن امرا و خان فرمود قزلباشان بنیت  
بر سر امرا و خانین که در منزل تور قس پیک شاملو توقف داشتند نخته  
مهدی قلی خان و علی قلیخان ذوالقدر و پسر عیب خان استاجلو و امیر صلا  
خان استاجلو خلفاء روملو گرفتار شده حسب فرمان پادشاهی  
بیا سار رسیدند و جمعی دیگر فرار نموده نزد خان احمد والی کیلان رفته  
با و التجا کردند **وقایع سنه ست و تسعین و تسعمائة** چنانچه سابق ملک بلاغت  
انتخابات ایما نموده از روزی که عبداله خان بمحاصره شهر هرات اشتغال داشت  
هر روز محصوران در تفتیق می بودند تا کار بنوعی بر متحصنان تنگ شد  
که اکثر مردمان از کثرت تعفن و وفور امراض راه عدم پیش گرفتند و گروهی  
از مردمان بلوکات و اهل بازار بمشقت و محنت بسیار از شهر بیرون  
آمده در ظل ظلیل انبیت تظلیل خاقان بی مثل و عدیل آسودند چون  
مدت نه ماه و بیست و یکروز از ایام محاصره متبادی شد در سحر سه شنبه یکم  
شهر ربیع الثانی موافق اول تحویل حوت جمعی از ملازمان سلطان  
زاده عظام عبدالؤمن سلطان از نابین دروازه خوش و پل آب  
چکان بر برجی که حفظ و حراست آن تعلق بلازمان میرزا جان سلطان

بمداشت صعود نموده و در آن برج دوسه نفر قزلباش بقتل آورده آن مقدار  
توقف کردند که تا موازی دوسه هزار اوزبک جوار خود بخوار بر بالای حصار  
برآمده بنیاد سوزن و بکیر و نو آهن کوس و کرنا که خبارت از نیر کا و دم است  
کردند علی قلیخان که همواره در ملازمتش جهت کومک مستحفظان برج  
و باره و بعد و معادن ایشان حاضر و مهیا بودند متوجه مدافعه ایشان  
گشته که یکبار از جانب برج بابا محمود هم آواز بکیر و صدای بکر که و نیر  
اوزبکیه بر آمد چون دید که کار از تدارک و تدبیر رفت سرا سیمه گشته  
خود را با معدودی چند که همراه داشت بدرون حصار اختیار الدین انداخته  
و سپاه اوزبک از اطراف و جوانب در درون شهر ریخته دست بتاراج و تها  
بر آوردند و حمام خون آشام از نیام کشیده منفسی از ترک و تاجیک بند  
و آزاد غریب و شهری پیر و جوان در قید حیات نگذاشتند و صبح روز  
دگر که آفتاب نصرت اثر رأیت بخشش را از چرخ هفتمین در گذرانیدند  
سلطان مالک سمان نصیر الدین عبدالؤمن خان از راه دروازه خوش  
بعظمت تمام بدرون شهر در آمده اولاً متوجه مسجد جامع گشته ساعتی  
در اینجا توقف نموده بعد از آن باغ شهر رفت لحظه آنجا بوده از اینجا بدو  
که منازل علی قلیخان بود نزول اجلال فرمود روز سیم فریاد الامان الامان  
بگوش عیوق رسیده جمعی از عمده خانان چون امیر قلی باکو کلتش  
و امیر محمد باقی پیک و امیر چلبی و امیر شاه محمد اله جان باتفاق مولانای  
اعظم قدوه نخا بر ارم عمده الفضل خواجه ابوالقادر حصار رفته  
علی قلیخان را با موازی هشتاد نفر از امیر زادگان شاملو بنزد ایشان  
آمده باتفاق متوجه ملازمت عبدالؤمن خان شدند در آشنای راه یکی  
از نام سپاه طمع در فوطه سر برادر قاضی سلطان شاملو کرده رفته  
که دست در فوطه زند قاضی سلطان از غایت تمور و بیباکی خجری بر پهلوی

ان اوزبک زده هلاک ساخته شور و غوغا در میان فریقین بهم رسیده امیر شاه  
محمد اده چیان از روی غیرت اوزبکان را بگرفت و کشتن شالویان اشارت  
کرده در طرفه العینی از علی قلیخان و تابغان فردی را در قید حیوة نگذاشتند  
و روز جمعه که چهارم روز بود از تسخیر هراة و قتل و غارت عبده خان بدر  
شهر شریف برده حکم فرمود که اوزبکان و یساقیان و لشکریان دست اقل  
وغارت باز داشته متعرض فردی از افراد شهری و قزلباش نشوند مژده عدالت  
و امن و امان با طرف هراة بلکه بهمه ولایت خراسان رسید **بیت**  
بر هر طرف که چشم نهی جلوه ظفر و زهر جبهه که کوشش نهی مژده امان باید  
ازین نشاط بن تحت بر زمین بگذشت ازین نوید سرتاج از آسمان کردن  
فروکش و کند از میان تیغ و ایام بر گرفت زه از کردن کمان بقول  
بعضی فتوی کردند که اهل دیمال قزلباشان بطریق ایران کافران  
بیع و شرایشود بقول بعضی از اعلیاء جائزند اشتمد و خان معدلت  
کس فتوی آخر را منظور داشته منع بیع و شری ایران قزلباش  
فرمود و خواجه محمد مومن که مشهور بمیرزا در باب بود بنفخص قبیلان  
هراة تبیین فرمودند درین ایام نه ماه محاصره چهار هزار کس بقلم آمد که تلف شده بود  
و قریب دو ماه در ظاهر آن بلده نشسته غلات و باغات آنجا را حکم چرانید  
فرمود از راه سرخس در روز آباد باز بهراة معاودت کرده زمام مهم امور  
حکومت آنجا را بکف کفایت کف اعظم قل بابا کوکلتش نهاد و منصب  
جلیل القدر شیخ الاسلامی بجناب خواجه ابوالقاسم رحمت کرده امور شرعی را  
برای صوابنهای قاضی محمد رضا مفوض نمود و نماز عید فطر را در مدرسه میرزای  
ادا کرده با تمامی سپاه ظفر پناه با و در آنجا را عودت کرد و بهم درین سال  
شاه عباس لشکر بقیاس در عراق جمع کرده بعد از آن اوزبکان متوجه  
خراسان شد و چون بچمن بطام رسید مرشد قلیخان را که حمله الملک او بود

بامعدودی چند اتفاق کرده شب بر سر او ریخته او را در خواب غفلت بقتل  
رسانید و عنان غریمت بطریق مشهد معطوف گردانید بعد از وصول بان بلده  
از قتل ماکولات عسرت تمام در میان لشکریان او بهم رسید با تمام باطن  
و جوانب متفرق گشتند بناء علی هذا ایالت مشهد را بامت خان استالو  
و کوسک او علی ارزانی داشته بر سبیل استیصال باراده معاودت  
از مشهد بیرون آمد چون یکمزال راه طی نمود میرزا محمد وزیر را بقتل آورد  
منصب وزارت بمیرزا الطغی ارزانی داشت در خلال این احوال  
محمد خان ترکمان قبایح خود را فراموش کرده خواست که بجای مرشد  
قلیخان پیش او ریش سفیدی قزلباش نماید از کثرت بی حیای  
او شعله غضب شاهیه زبانه کشیده بکفر شمشیر ابدار آن خان  
بخاک تیره انداخت و در ارضی استر آباد را بر ترضی قلیخان پرنال و حکومت  
قوچان را بهوداق خان چکنی تفویض کرده کوچ بر کوچ بدار اسطخه فردی  
فرمود و همدین سال فرهاد پشای سردار بعزم تسخیر کبج و بروج نهضت  
نمود قلعه در کبج بنا کرده با تمام رسانیده حیدر پاشا را بمحافظه آنجا گذاشت  
خود با عموم لشکر نصرت اثر بر سر طائفه قاجار که در ارس باز  
برده اموال و اسباب قاجار و ساز الوسات قرا باغ را بیجا کرده  
حسن پاشای خادم را بطریق وزارت در شیروان بمحافظه گذاشته  
بقسلاق از ضرورت عودت کرد **وقایع سنه سبع و تسعین و تسعمائة**  
درین سال فرهاد پشای سردار خضر پاشا میرمیران و ان را حسب الاستعداد  
اهالی آنجا بضبط و تسخیر تومان بخوان مامور گردانیده روان ساخت  
چون خضر پاشا متوجه آنصوب گشت رعایا و اعیان و اهالی بقدم عت  
پیش آمده قلعه محکم در کوشک بلبان نام محل کرده آن دیار را  
بمحیط تصرف در آورد و بهم درین سال عبدالمؤمن خان از بلده

بلخ بوم تسخیر مشهد برون آمده در غوغا شهر جمادی الثانی در ظاهر آن بلده  
فردوس آیین نزول اجلال فرمود و فی الفور بمحاصره آنجا فرمان داده  
اوز بجان برخشم و کین قلعه را مرکز وارد در میان گرفته بعد از چهار ماه  
جبراً و قهراً مسخر گردانیده تیغ بیدریغ در ترک و تاجیک آنجا نهادند  
امت خان حاکم آنجا با جمعی از سادات معتبره پناه بر وضه رضویه برده  
برایشان بخشوده و رحم نکرده بقتل آوردند و جمیع اموال و اسباب  
و مصحف و قنادیل آن آستان ملایک نشان را نهب و غارت  
کرده از فروش و روانی چیزی نماند اشتهای فرزند آن و عیال  
مسلمانان را اسیر نموده عبدالمؤمن خان حفظ و حراست آنجا را یکی  
از امرای تابع خود رجوع کرده مظفر و منصور بقبته الاسلام بلخ مراجعت  
کرده و قایم **سنة ثمان و تسعين و تسعمائة** درین سال شاه عباس  
ایلچی بنزد فرهاد پاشای سردار فرستاده استدعای صلح نمود چون  
ایلچی او بخدمت سردار کردون و قار رسید قرار چنان شد که شاه عباس  
سلطان حیدر میرزا برادرزاده اش را با ستانه اقبال آشتیانه  
سلطان مراد خان ارسال داشته من بعد قدم از جاده متابعت و پای  
از دایره مطاوعت بیرون نهند تا ابواب صلح و صلاح مفتوح گردد  
از جانبین باین معاطله راضی گشته از آنروز عسکر عثمانی متعرض ولایت  
عباسی نشده و شاه عباس چون خاطر از جانب عسکر روم خصومت  
پادشاه آن مرز و بوم مطمئن گردانیده دفع یعقوب خان ذوالقدر  
دالی شیراز را که طریق تگرد و عصیان پیش نهاد همت ساخته بر سبیل  
ایلغار متوجه فارس گشته یعقوب خان چون ازین مقدمه  
خبردار شد خود را بقلعه اصطخر شیراز انداخته متحصن شد و شاه عباس  
در شیراز رحل اقامت انداخته اصلاً ملتفت احوال او نشده بعد از

دوماه فرهاد خان امیر الامرا خود را بر سر یوسف خان افشار والی کرمان  
گذاشته مردم از مخالفت و عصیان میزد فرستاده یوسف خان را بدست  
آورد و یعقوب خان را نیز دلالت و استمالت کرده از قلعه بیرون آورده  
بیز و خود شیراز آورد تا یکروز او را با موازی سی نفر از متعینان و امیر زادگان  
ذوالقدر بقتل آورده جسته های ایشان را در میدان شیراز برادر کرد همات  
ولایت فارس و کرمان را فیصل داده بجانب عراق عودت فرمود چون  
باصفهان رسید برادرانش طهماسب میرزا و ابوطالب میرزا را مکفوف البصر  
گردانیده بقلعه الموت فرستاده و امرای قزلباش که قبل ازین از  
کریخته اتجای بنان احمد والی کیلان کرده بودند کس فرستاده از طلب  
داشت چون امرای بکوالی قزوین رسیدند کس باستقبال او فرستاده  
عمده آنجا عت که محمد شریف استاجلو بود و مهدی قلی که ولد هاشم  
حمزه بود بارنقا بقتل آورده جسته هر دور از یک اشتر آویخته بشهر آورده  
در کرد محلات قزوین گردانیدند و خان احمد از صدور این واقعه بغایت  
متانم و آزرده خاطر گشته با شاه عباس طریق سرکشی آغاز کرد  
و هم درین سال شاه عباس فرهاد خان را بدفع فتنه و فساد از بکران  
بجانب خراسان ارسال داشت و او تا سرحد نیشابور رفته بی نیل مراد عودت  
کرد **و قایم سنة تسع و تسعين و تسعمائة** در اوایل این سال عبدالله خان  
باشکری مانند قطرات ابرنیشان بلکه مثل نیل دمان روان و زماور  
بعزم تسخیر بلاد خراسان نهضت فرمود و در عرض سه ماه ولایت نیشابور  
و بسزدار و اسفراین و محولات و تون جاباد و قاین و طیس کلکی  
و فره و بیستان و هزاره را بکفایت تصرف داده بدار سلطنت هرات  
عودت کرده و مدت یکماه در آنجا بعیش و عشرت و خرمی بسر برده  
رایت عزیمت بصوب ماوراءالنهر برافراشت و هم درین سال

فرهاد پاشای سردار لشکر روم حیدر میرزا ولد سلطان حمزه میرزا که شاه عباس  
مصحوب مهدی قلی خان چاوشلوی استاجلو حاکم اردبیل باستان پادشاه  
جهجاه سلطان مراد خان روانه ساخته بود از افرود بر داشته متوجه استانبول  
شد بنوازشات خروانه و مرحمت پادشاهانه مخصوص کشته منصب وزارت عظمی  
و مسند صدارت کبری بدو عنایت شده و حیدر میرزا را نیز منظور نظر کیمیا اثر  
شهر یاری نموده در اعزاز و اکرام او کوشیده و بایحتاج او را از سرکار پادشاه  
تعیین فرمودند که ماه بولکلای او تسلیم کرده عطا الدوام در پایه سریر  
خلاف مصیر پادشاهی بوده مهدی قلیخان را رعایت بسیار نموده  
مقتضی المرام رخصت اصراف ارزانی داشته روانه ساخته و رسیدن  
مهدی قلی خان بخدمت شاهی همان بقتل رسیدن همان و هم درین  
سال عباس شاه بجانب یزد و صفهان آمده بعد از سه ماه بعزم طواف  
مرقد جد بزرگوار شیخ صفی الدین اردبیلی بجانب اذربایجان آمده  
بعد از ادای زیارت صدقات و نذورات چند روز در قزل انجاش طلش  
بصید و شکار مشغول کرده بقزوین عودت نمود و در آنجا استقامت یافت  
خان احمد والی کیلان نموده بواسطه انهدام خاندان دوپای عزیمت  
در رکاب اهدت آورده خان احمد از استماع این اخبار وحشت آثار  
متوجه ننکرده شده ایلعبار لشکر قرباش در محلی باورسید که خود را  
با معدودی چند بانگ او انی نفره و فرودش با مداد و خوابه حسام الدین  
ننکرودی موجد او نذ در کشتی مو انداخته بجانب شیروان رفت و حسن  
پاشای خادم وزیر که بمحافظه آنجا قیام می نمود در اعزاز و اکرام او  
کوشیده او را بشماخی آورده حقیقت او را معروض پایه سریر اعلای جمایان  
پادشاهی کرد این فرمان واجب الاذعان بنفاد پیوست که خان احمد را  
بر بسیل استعجال روانه آستان دولت آشیان نمایند و شاه عباس

۲۶۵  
بنفسه کیلان رفته آن دیار را با لکینه بکجه اقدار و قبضه اختیار در آورده  
مسخر ساخت و حفظ و حراست آنرا در عهده مردمان معتقد کرد اینده  
بمقر عز و اجلال عودت نمود **وقایع سنه الف** درین سال سلطان  
مراد خان فرهاد پاشا را از وزارت عظمی معزول کرد اینده منصب صدارت  
بسیادش پاشا تفویض فرمود و حسن پاشای میر میران بوسنه بخلاف  
عهد و میثاق بکفره آنحد و دسلوک نموده در میانه ایشان محاربات  
و مضاربات اتفاق افتاد اولاً حسن پاشا بر کافران مسلط گشته  
آخر کافران هجوم و اندو حاکم آورده حسن پاشا را با موازی ده هزار  
مسلمان که از آنجمله پنجاه اسپاهی روم ایلی بقتل آورده از آنروز  
صلح و صلاح از سرحد و سامان روم ایلی بر طرف کشته فتنه و آشوب  
بهرسید و شاه عباس بدفع عبد المؤمن خان ولد عبد اللہ خان که بر حد  
جا بزم آمده از قزوین برون رفته چون بچمن بسطام رسید عبد المؤمن  
خان تاب مقاومت او نیاورده بجانب یشابور رفت شاه عباس  
او را تعقب کرده تا موضع سلطان میدانی در معان رفته از آنجا بجهت خرم  
و احتیاط بر کشته بسزوار و اسفرا این را تبصره آورده با جمعی از امرا  
بمحافظه آنجا گذاشته بقزوین مراجعت نمود درین اثنا بمسامع علیه رسید  
که جمعی از اجامره و اجلاف کیلان آغاز سرکشی و طغیان کرده اند بنابر  
فرهاد پاشا خانزا با حسین پیک شاملو تورچی باشی بدفع او باش کیلان  
ارسال نمود و فرهاد خان متوجه آنجا شده بشمشیر ابدار کرد فتنه و فساد را  
فرو نشاند و امیر نمره پیک ولد بایندر خان طلش والی استار که پدر  
در حین حیات حکومت موروثی باو فراغت کرده بود بواسطه عداوت  
همجاری که بایندر خان را با فرهاد خان بود درینو لا فرصت غنیمت دانسته  
فرهاد خان استاجلو تهمت بکفره خان کرده حسب الاشاره عباسی

شکر بر سر استار کشیده پدر و پسر تاب مقاومت نیاورده از استارا  
بیرون آمده متوجه بغداد شدند فرهاد خان ایرج ولد حمزه خازا با سایر برادران  
بدست آورده بقتل رسانید و پدر و پسر نیز در دیار روم از غصه هلاک شدند  
**وقایع سنه احدی و الف** درین سال عبدالعزیز خان اوزبک پورش خوارزم  
تصمیم بهمت و الا نعمت گردانیده پای عزیمت برکاب سعادت در آورد تمامی  
آن دیار را مسح ساخته اکثر پادشاهان و دکان آنجا را بدست آورد و بکشت و جرم  
خان و نورم خان پسرش که والی آنجا بودند هزار جرد و ثقیل خود را از چنگ  
عقوبت او خلاص کرده از راه استرآباد خود را بخدمت شاه عباس رسانید  
و عبدالعزیز خان مردمان معتدرا از امر او خود بحفظ و حراست آنجا نصب کرده  
عودت نمود و بهم درین سال مراد خان سیاهوش پاشا از وزارت  
عظمی نصب گبری معزول گردستان پاشا وزیر اعظم و فرهاد پاشا  
وزیر ثانی گردانیده سنان پاشا سردار کرده عسکر ظفر شعار فرمود  
که بروم ایلی رفته فرهاد پاشا از نیابت او در آستانه دولت مدار شمشیت  
امور جمهور و فیصل مهمام صفار و کبار پردازد سنان پاشا بموجب فرمان  
واجب الادغان با عساکری زیاده از اوراق درختان و در یک بیابان  
متوجه سرحد بدون کشته قلعه قومرازا که محکمترین حصون کافران بود  
بزور و غلبه بقبضه تصرف در آورده جمعی از مسلمانان را بضبط قلعه و حفظ  
و حراست ولایت گذاشته مظفر و منصور ببلغراد که مکان قشلاق بود  
معاودت فرموده و بهم در اواخر این سال شاه عباس بر سر شاهورد  
خان حاکم لرستان بخرم آباد رفته شاهوردی تاب صدمت او نیاورد  
ولایت را خالی گذاشته بدر رفت و شاه عباس مهدیقلی خان شاملورا  
بضبط ولایت لرستان مامور گردانید بدار الملک خود مراجعت فرمود  
**وقایع سنه اشنی و الف** درین سال عبدالعزیز خان از روی خشم دکن

بر سر قلعه بسزوار که شاه عباس در محل یورش خراسان از ایشان گرفته  
تصرف کرده بود در اندک مدتی جبراً و قهراً مسح ساخته تیغ بیدریغ در خورد  
و بزرگ نهاد و تنفسی در قید حیات نگذاشت و از آنجا عنان معاودت  
بطرف بلخ معطوف گردانید و بهم درین سال سنان پاشای وزیر  
اعظم را بغازی کرای خان تاتار خصومت و عداوت اتفاق افتاده تفصیل  
این اجمال آنکه در هنگام فتح قلعه قومرازا و بستن جبر بر سر رودخانه تونه  
و شکست و انهدام اصطخور کافران را سبب و علت لشکر تاتار شده  
و از ایشان در آن سفر خدمات پسندیده بظهور آمده مع ذلک ولایت  
اردل را نهب غارت تاتاری کرده ذخیره فراوان و غنیمت بی پایان  
باردوی کیهان پوی آورده عساکر منصوره بهمه جهت اوقات فراغت  
و رفاهیت گردانیده در مقابل این خدمت توقع رعایت از سردار میداشتند  
و سنان پاشا خدمات خان تاتار را در طاق نیسان گذاشته بلکه  
هر نوع خدمت و مردانگی که از ایشان بظهور آمده بنام پسر خود محمد پاشای  
میر میران روم ایلی معروض پایه سیر خلافت مصیر گردانیده غازی  
کرای خان نیز باین مقدمه آگاه گشته با اتفاق بعضی اعیان تقصیر  
و تهاون سردار را در امور سلطنت عرض کرده سنان پاشا از وزارت  
سرداری معزول گردانیده و منصب وزارت و سرداری بفرهاد پاشا  
مفوض شد و بهم در غرة ربیع الاول همین سال شاه عباس بطریق  
سیر و شکار ببلده اصفهان رفته مدت دو ماه در آنجا بعیش و عشرت  
مشغول شده بعد از آن بفرودین عودت فرمود و از آنجا بجانب کیلانات  
در حرکت آمده متمدان آنجا را کوشمال بسزا داده علی بیگ حاکم شد  
و دستگیر کرده بقلعه الموت فرستاد **وقایع سنه ثلث و الف**  
از وقایع عظیم و حوادث جسیم این سال پرآفات سلطان جهان

و خاقان زمان سلطان مرادخان است که قلم تقریر مشیای و تحریر زبان و بیان  
وصافان پاکیزه کفایت از فرمان رب قید و شرح نواز و مصائب آن واقعه  
در مقام حیرت و عجز و سرگردان است و کیفیت این واقعه ناگزیر چنان بود  
که چون مدت بیست و یکسال از ایام سلطنت آن پادشاه با استقلال تمامی  
شد در روز شانزدهم ماه جمادی الاول در دار السلطنه قسطنطنیه شهباز روح  
قدسی آشیان آن پادشاه عالم پناه آمد یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک  
راضیه مرضیه شنیده بخاطر انس پرواز کرده و انوار طلعت خورشید  
حشمتش که عالمی از فروغ عطیلتش بفرغت آسوده بودند اینها تکتونویدر لکم  
الموت غروب کرد و منشور حیات قیصر شوکتی که جهانی از نور معدنش  
مرفه الحال زندگانی مینمودند بتوقیع کل من علیها فان محموم کشت و آوازه  
کوس جیشد حشمتی که هر شام و سحر بشارت فتح و فیروزی در هر گوشه و کلا  
ولایت می انداخت بیکبار فروشت **بیت**

بجاه ارج بر آسمان تخت برد بجاه لحد عاقبت رخت برد اجل خاتون  
پروا خشتش پس از تخت بر تخته انداختش زمانه نخستین نه این  
کار کرد جهان کار ازین گونه بسیار کرد نه کس اجمال سخن گفتن است  
نه زین غصه یارای آشفتن است اقصای ممالک ممالک آن سلطان  
جنت مکان از ولایت جبهه و مین و مصر و شام و جزائر و حجاز  
و یشرب و کنار دریای عمان و بصره و لحسا و بغداد و نهاوند و عراق  
و تبریز و اکثر ولایت آذربایجان و ارمن تا نهایت شیروان تا بکفه  
و در بند که دمو رقبواست و جمله ولایت کرجهستان و جانب شمالی قلم  
کفه و اراق و آق کرمان و ولایت انکر و بس و بدن و طمشوار که آنها  
ولایت روم ایلی که در طول زیاده از هزار فرسخ و در عرض ششصد فرسخ  
بود و هنوز قانع نشده در آن اثنا قصد تسخیر دیار بحر و اردل نموده درین

دار و کیر ازین جهان بیدار و لیکر کشته تپی دست بر کر زمین قناعت کرد  
سیر و تاج و تجل و خراج پیراسته و لشکر نامی آراسته و خزان مملو از زر  
و جواهر که هیچ پادشاه و سلاطین ذی شوکت را از زمان ظهور اسلام  
تا این ایام و اودان میسر نشده بود بدیکران گذاشت و رفت **بیت**  
بیا بگو که فریدون زمال و جاه چه برد بیا بگو که سکندر چه از جهان برداشت  
که آن نهاد خزان بدیکری بسپرد و در این گرفت ممالک بدیکری بگذاشت  
بعد از فوت آن پادشاه مغفرت پناه و خاقان حشمت دستگاہ سلطان  
اسکندر نشان ابوالمظفر سلطان محمد خان حفظ الله تعالی عن الافات  
الدوران در سن بیست و هفت سالگی از مغنیب بمعاونت والدش  
سلطان در کشتی نشسته بدار السلطنه قسطنطنیه آمده در روز جمعه بیستم  
شعبه جمادی الاول سنه مذکوره بجای پدر برادر نیک پادشاهی جلوس  
هایون فرموده نقش پدر بزرگوار خود را که چهار روز از اتهام و کلا  
از مردم عالم پنهان داشته بودند با نوزده نقش تا بوقت برادرش  
که در همان روز بسی و کلا بجهت نظام و انتظام عالم بقبل آمده بودند چون  
آورده با عموم علم و فضلا و وزرا و اعیان برایشان نماز کرده در قرب  
جامع ایاصوفیه در جنب پدر عالی منزلت سلطان سلیم خان علیه  
سائب الغفران دفن کردند مدت عمر آن سلطان فردوس آشیان  
چهل سال و ایام سلطنتش بیست و یکسال و هفتم درین سال سلطان  
محمد خان منصب وزارت عظمی بدستور زمان پدر بفرهاد پاشا  
تفویض کرده سردار عسکر ظفر اثر ساخته بروم ایلی فرستاد  
چون در آنجا بسرداری چند آن تعقد نکرد کافران بر دیار اسلام هجوم  
آورده قلعه استرغون را با چند قلعه دیگر از مسلمانان گرفته بعضی  
قبسات نیز نهب و غارت کردند تا قصبه اور بچوق آمده حقات بسیار

با صلوات بر محمد و آل محمد در آن روز در آن قلعه اگری که از قلع  
مستحکم بلاد قرال بد فعال بود اتفاق افتاد و آن قلعه است که ارتفاع  
مشرقی همسری و در متانت و حصانت با حصار چرخ نیلوفری دعوی برابر  
میکرد **بیت** ز سنگ انداز آن سنگی که جستی پس از قرنی سر کیون  
شکستی عا کر اسلام با الهام دولت خدا داد و ملقب سلطان قیصر نژاد  
قلعه اگری را راست مرکز وار در میان گرفته تو بچیان و نستیمان که  
در فن خود در جستی و چالاکي فید دهر و دجید عصر بودند متریس و سیبا  
بسته عراوه و منجیقها نصب نموده بضرر اجمار صاعقه کردار افروغی و بجا  
برق شعار تزلزل صور در بروج و ارکان دیوار و جدار آن قلعه استوار  
ار رخنه و تلمه چون خانه مور و شانه زنبور کردند کفره بخره آن حصار  
ناچار دل بر هلاک نموده مدافعه لشکر فیروزی اثر را بر خود قرار داده  
در مقابل و مقابل کمال جد و سعی نمودند اما چون بیت روز از ایام محرم  
انقضا یافت اهل شقاق و کرده پر نفاق با اتفاق بوسیله وزیر اعظم و بزرگوار  
اغاسی ویره طلبیده امان خواستند نسیم فتح و ظفر از بهت و اله یوید بنصره  
من یشاء بر ریاض قلوب غازیان نصرت اثر وزیده و صبح فیروزی از مطلع  
مراد غازیان دیدن گرفت نهال آمال سلطان دریا نوال شمه اذاج  
نصرا و الفتح بار و رک دید **بیت** صبح ظفر از مشرق امید بر آمد  
اصحاب غرض را شب سودا بر آمد موزی پنجه از پیاده و سوار کفار خاک  
بقدم عجز و انکار از قلعه بیرون آمده خواستند که روانه دیار خود شوند چون  
عا کر نصرت فرجام بعضی اوضاع که خلاف شعار اسلام بود از کافران  
مشاهده نمودند غیرت دین مبین و حمیت شرع سید المرسلین خون در  
ایشان بجوشش و خروش آمده تکبیر کشیده تیغ بیدریغ در کافران  
نمادند بغیر از چند نفر متعینان و سردار ایشان خود را بطل عاطفت ابریم

با صلوات بر محمد و آل محمد در آن روز در آن قلعه اگری که از قلع  
مستحکم بلاد قرال بد فعال بود اتفاق افتاد و آن قلعه است که ارتفاع  
مشرقی همسری و در متانت و حصانت با حصار چرخ نیلوفری دعوی برابر  
میکرد **بیت** ز سنگ انداز آن سنگی که جستی پس از قرنی سر کیون  
شکستی عا کر اسلام با الهام دولت خدا داد و ملقب سلطان قیصر نژاد  
قلعه اگری را راست مرکز وار در میان گرفته تو بچیان و نستیمان که  
در فن خود در جستی و چالاکي فید دهر و دجید عصر بودند متریس و سیبا  
بسته عراوه و منجیقها نصب نموده بضرر اجمار صاعقه کردار افروغی و بجا  
برق شعار تزلزل صور در بروج و ارکان دیوار و جدار آن قلعه استوار  
ار رخنه و تلمه چون خانه مور و شانه زنبور کردند کفره بخره آن حصار  
ناچار دل بر هلاک نموده مدافعه لشکر فیروزی اثر را بر خود قرار داده  
در مقابل و مقابل کمال جد و سعی نمودند اما چون بیت روز از ایام محرم  
انقضا یافت اهل شقاق و کرده پر نفاق با اتفاق بوسیله وزیر اعظم و بزرگوار  
اغاسی ویره طلبیده امان خواستند نسیم فتح و ظفر از بهت و اله یوید بنصره  
من یشاء بر ریاض قلوب غازیان نصرت اثر وزیده و صبح فیروزی از مطلع  
مراد غازیان دیدن گرفت نهال آمال سلطان دریا نوال شمه اذاج  
نصرا و الفتح بار و رک دید **بیت** صبح ظفر از مشرق امید بر آمد  
اصحاب غرض را شب سودا بر آمد موزی پنجه از پیاده و سوار کفار خاک  
بقدم عجز و انکار از قلعه بیرون آمده خواستند که روانه دیار خود شوند چون  
عا کر نصرت فرجام بعضی اوضاع که خلاف شعار اسلام بود از کافران  
مشاهده نمودند غیرت دین مبین و حمیت شرع سید المرسلین خون در  
ایشان بجوشش و خروش آمده تکبیر کشیده تیغ بیدریغ در کافران  
نمادند بغیر از چند نفر متعینان و سردار ایشان خود را بطل عاطفت ابریم

پاشای وزیر رسانیده از آن گروه مکرده خلاص شده دیاری در درون و بیرون  
زنده مانده چون با تمام قلعه اگری از تبعه سو، عقائد و قبح اعمال و افعال  
انایش خواب شد بحکم و اذاردنان نملک قرینه امر نامتر فیما مضی  
فیما فتح علیه القول از کمال تسلط و استیلاء عا کر کردن مآثر آثار زنده  
تد میر انظهور پیوست سلطان کامکار بنعمیر آن حصار فرمان داده سنان  
پاشای بوسوی میر میران طشوار با دوازده هزار سوار و پیاده بمی فظه  
انجا کذاشته همات و لوازمات قلعه داری از آلات جنگ و جدال  
از خزینة و ذخیره همیا کرده غمان معاودت بمستتر جاه و جلال معطوف  
داشت اتفاقا چون خبر توجبه سلطان ظفر قرین بر سر قلعه اگری موع  
قرال بیج و اسپانیه و قرال قریم پاپا و دو قه افریج و قرال اردل بمشود  
موازی سیصد هزار سوار و پیاده بمعاونت متحصنان اگری راست  
کرده فرستادند و انجماعت مکرده چون بد و منزلی اگری میرسند  
معلوم می کنند که قلعه مسخر ملازمان سلطان کشورستان کشته و اردو  
کیهان پوی توجبه بصوب دارالملک آورده آن ملاعین خاسرین سر راه  
بر لشکر دولت پناه گرفته مستعد جنگ و جدال میشوند در روز جمعه سیم  
ماه ربیع الاول سنه مذکور سلطان عالی مقدر و سپهبد کامکار توجبه  
بجانب کفار خاکسار کرده از طرفین دلاوران جنگجو و هزاران تنه خوبیدان  
قتال در آمده طوبهای اثر در پیکر از جانبین مانند رعد و برق غزیدان  
گرفت بهرام تیغ گذار از مهابت آن کارزار تیغ از دست انداخت و از ابد  
کلوه تفنگ آفتاب قبه لاجوردی چرخ را در پیش گرفته سپر خود ساخت و صف  
هر دو لشکر مانند دریای اخضر در هم آمیخته نزدیک بان رسیده بود که شرم  
رضی بغزاة و کماة موحدین رسد کافران نصف خیمهای اردو را تصرف  
در آورده پیا دکان کافران اطراف چادر و خوکاه پادشاه خورشید طلعت را

ستارگان نحس در میان گرفته که یکبار ناموس سلطنت العظمی مرتب  
خلایفة الکبر ابر همیشه دغا هر بر کوهسار هجا مبارز الدین سنان پاشا  
بقتال زاده با اتفاق فتح کرامی خان غازی تا مار از جانبین بین  
و سار پادشاه نصرت شعار سمند برق رفتار بر اینکجه زهر جده تیغ پاک  
از خون کافران کونه یا قوت رمانی بخشید و زهر و شمشیر را از تاثیر پرتو  
سمیل سعادت عقیق یانی ساخت و سلطان عالی مقدر نیز پابی  
همت در رکاب نصرت در آورده بیک حمله رستمانه آن گروه مکرده را  
از پیش برداشته در یک طرفه العین موازی یکصد و میت هزار تخمین  
دیدة اولو الابصار طعمه شمشیر صاعقه کردار غازیان و مجاهدان کشته  
بقیة السیف بمصدق کانتم حم مستنزه فزت من قنوره فرار قرار  
اختیار کرده سلطان ظفر شعار بشکرانه این فتح نامدار و سپاس آفرید  
سجدهات بقدیم آورده وزرا و اعیان و ارکان در پایه سریر خلافت  
محصیر مجتمع شده منصب وزارت عظمی بسنان پاشا مرحمت کشته چند  
نفر از چاوشان و متفرقه کان درگاه پادشاهی که در آن معرکه از ایشان  
اثار مردانگی بجز ظهور آمده بنوازشات پادشاهانه سرافراز شده و پیران  
لطائف نثار و منشیان فصاحت آثار در کرموت حات نامدار بقلم مشکبار  
آوردد بمرغان قمر خیر این بشارت را بمسامع خورد و بزرگ و دور در  
ایالی هر بلاد و دیار رسانیده آوازه غزوات و صیبت مآثر و مقامات  
سلطان کردون اقمه از باطراف و اکناف عالم منتشر گردانیدند **بیت**  
جهان شد پر آوازه فتح شاه زهر جانبی تا بیک راه فرود اهل اسلام  
خرمی دل مشرک از خوف وحشیت غمی المنه سد که چون قلم تحریر  
ورقم تقریر از شرح وقایع احوال امراء حکام کردستان با سیصد و نود  
سال وقایع زمان سلاطین کثیر العنوان آل عثمان بر سبیل اجمال

فراغت یافته بجلوس همایون و سفر اول پادشاه ربیع مسکون مرف  
شد اولی و انسب آن می نماید که بموجب التزاجی که در دیباچه و خاتمه  
این کتاب قرار داده زبان از تقریر در ابر یعنی کوتاه کند هر چه خوشی  
بدمان و خاتم تکلیف بر زبان ننماید دعای دوام دولت پادشاه  
که مقصود از تألیف این کتاب ذکر آباء و اجداد عظام ایشان است  
ختم نماید **بیت** خدایا تو این شاه فروز بخت مرا نب  
فزاینده تاج و تخت بناماد در کامرانی بسی مرفه باقبال او هر

دلش روشن از نور علم ایقین

تمام جهانش بر زیر تکلیف

تمام شد کتاب شرفنامه

۱۲۷۹

م م



